

تاریخ ایران

در قرون نخستین اسلامی

جلد اول

تألیف

برتولد اشپولر

ترجمہ

مریم میر احمدی

شرکت انتشارات علمی و فنی

فهرست مندرجات

موضوع	شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه
پیشگفتار	۹	مسعود غزنوی	۲۱۳
مقدمه	۱۱	تسخیر ایران به دست سلجوقیان	۲۲۵
نظری به منابع	۱۸	بخش فرهنگی	۲۳۷
نفوذ اسلام در ایران و اهمیت آن		اوضاع دینی و مذهبی - جریان	
برای تاریخ این کشور	۱	اسلامی شدن ایران	۲۳۹
تسلط تازیان	۵	اسلام، سنیان	۲۶۱
دوره امویان	۳۱	اوهام و رسوم خرافی در جنب	
فتح ماوراءالنهر و خوارزم و گرگان	۴۵	دین رسمی	۲۹۰
طلوع و پیروزی نهضت عباسیان	۵۵	دفن اموات	۲۹۹
سیادت بلاواسطه عباسیان	۷۵	خوارج	۳۰۳
طاهریان و خرمیان	۱۰۰	شیعیان زندیه	۳۱۰
صفاریان	۱۱۹	اسماعیلیه	۳۱۳
نبرد صفاریان و سامانیان بر		شیعیان دوازده امامی	۳۲۲
سرکسب قدرت در		زردشتیان	۳۳۴
مشرق زمین	۱۳۲	تأسیس فرقه‌های مذهبی در	
اوج قدرت سامانیان	۱۴۱	تحت تأثیر دین زرتشت و	
مبارزه آل بویه و آل زیار بر		مزدک - خرمیان و دیگران	۳۵۶
سر قدرت در ایران	۱۵۹	مزدکیان	۳۷۳
آل بویه در اوج قدرت خویش	۱۶۹	مانویان	۳۷۶
سقوط سامانیان	۱۹۰	مسیحیان	۳۸۱
محمود غزنوی	۱۹۹	یهودیان	۳۹۲

	بوداییان	۳۹۷	مناسبات متقابل اقوام
۴۶۶	نام گذاری	۴۰۲	با یکدیگر
۴۷۳	اوضاع و مناسبات قومی		فهرست اعلام
۴۷۳	- حس ملیت	۴۰۹	نام کسان
۴۸۸	وضع ایران از نظر زبان	۴۳۰	نام کتابها
۴۹۱	ساکنان سرزمین ایران	۴۴۷	نام جایها
	۱- عربها	۴۴۷	نام اقوام و قبایل و مذاهب
	۲- ترکان	۴۵۳	و سلسله‌ها
۵۰۴	۳- پارسیان	۴۶۰	

پیش‌گفتار

ترجمه حاضر از روی نسخه شخصی مصنف صورت گرفته است؛ نسخه‌ای که با نسخ دیگری که در دسترس است اختلاف دارد: نیمی از این اختلافات، اضافاتی است که خود مصنف پس از نشر این کتاب^۱ در سال ۱۹۵۲ بمرور بدان افزوده است و نیمی دیگر تصحیحاتی است ناشی از بحث و گفتگوهای که بر اساس اهمیت فوق‌العاده این کتاب از طرف دانشمندان نامی دیگری مثل ولادیمیر مینورسکی (Vladimir Minorsky)، ژان ریپکا (Jan Rypka) و آلبرت دیتریش (Albert Dietrich) به عمل آمده است. به تمام اینها نیز اصلاحاتی افزوده می‌گردد که هنگام ترجمه و پس از مراجعه به منابع اصلی و یا مقابله موارد مختلف کتاب با یکدیگر ضروری به نظر رسیده است، و برای احتراز از اطناب، از بحث بدین صورت که مصنف چنان گفته و مترجم چنین می‌گوید، اجتناب گردیده، با موافقت مصنف صورت تصحیح یافته آن در ترجمه آمده است.^۲ در عین حال مراجعه به منابع اصلی، فقط در مواردی صورت گرفته است که

۱- Bertold Spuler, *Iran in Früh-Islamischer Zeit*, Wiesbaden 1952

۲- تمام این موارد اصلاح شده، چه از طرف نقادان و چه از ناحیه نگارنده، باید به صورت طبقه‌بندی شده‌ای، با بیان علل علمی آنها، به ضمیمه سایر انتقاداتی که مورد قبول مصنف قرار نگرفته و یا در نسخه مصحح مراعات نگشته، در پایان این کتاب مذکور گردد.

تعبیرات اصل کتاب بنحوی ایجاد تردید نموده است؛ چه بسا که مقابله‌های بیشتری موجب توجه به نکات زیادت‌تری گردد.

با این وصف، نه‌خرده‌گیری نقادان و نه لزوم اصلاحات مذکور هیچ‌یک، نه از اهمیت‌نویسنده ایران‌دوست آن، که امروز بدون شک در ردیف بزرگترین شرق‌شناسان عصر ما قرار دارد، می‌کاهد، و نه از عظمت این کتاب، که هر صفحه‌ای از آن محصول علمی و استنباطی صدها صفحه متن اصلی و متون تحقیقی محققان دیگر درباره آن‌ها، - به زبان‌های گوناگون - می‌باشد.

در اصل کتاب سنوات و قایع به میلادی آمده و تطبیق آن با هجری از طرف نگارنده صورت گرفته، ولی باز برخلاف معمول ابتدا، تاریخ میلادی ذکر گردیده است. این شیوه از این رو انتخاب شد که تبدیل سنوات هجری به میلادی (که از طرف مصنف یا محققان دیگر به عمل آمده است) همه جا به‌طوری انجام نشده که تبدیل مجدد آن به هجری، بدون در دست داشتن منابع اصلی آن‌ها، موجب تغییری ثانوی نگردد. با این ترتیب مسئولیت آن بر عهده مصنف می‌ماند، اگرچه نگارنده تا آنجایی که به منابع دسترسی یافته از تصحیح آن کوتاهی نکرده است.

هم‌چنین در مورد استنباطات مصنف در زمینه عقاید دینی و مذهبی تغییری داده نشده و اظهار نظری نگشته، تا خوانندگان مستقیماً با دید دیگران درباره ادیان و مذاهب آشنا گردند و مجال بحث علمی برای آنان بماند.

عبدالجواد فلاطوری

مقدمه

از بین تمام عواملی که در طی تاریخ باعث تزلزل بنای قوم ایرانی گشته است ، هجوم و ورود مسلمانان عرب به این سرزمین (نیمه اول، قرن هفتم میلادی) ، بزرگترین دگرگونی را با خود آورده : چون تأثیر آن از همه عمیق تر بوده تا به امروز پایدار می باشد . تحولی که بر اثر آن به وجود آمد سر آغاز مهمترین وقایع ترین بخش تاریخ ایران را تشکیل می دهد : بیان جزئیات این دوره تاریخی وظیفه کتاب حاضر است که منحصرأ به تحقیق این موضوع می پردازد . بدیهی است که ضمن بیان و نگارش مجموعه ادوار تاریخ ایران ، درباره این دوره نیز پژوهش به عمل آمده است ؛ و مسلم است که کتب تاریخ فرهنگ و تواریخ خلفا - چنانکه طبعاً در مورد زمان عباسیان فقط در تألیفات خیلی قدیمی موجود است - ، سرزمین ایران و تاریخ آن را در مد نظر داشته اند . ولی با این وصف این طور به نظر من می رسد که اقدام بر نگارش کتابی مفصل درباره سنوات ۶۳۳ تا ۱۰۵۵ میلادی (برابر با ۱۵ تا ۴۴۷ هجری) یعنی درباره زمان واقع بین ورود عربها به ایران و پیروزی و غلبه سلجوقیان ترك در این سرزمین ، در صورتی به حق و به جا است که چنین کتابی اجزای بنای تاریخ کامل و تاحداً امکان خالی از نقیصه ای را - بر پایه منابع دست اول و اصیل و بر اساس مواد موجود - درباره تمام دوره های

حیات قوم ایرانی به دست بدهد^۱.

این هدف درست با خصائص و چگونگی این کتاب تطبیق می کند. بنابراین وظیفه آن اولاً این است که مواد صحیح و سقیم را از هم جدا ساخته، آنها را تنظیم و تبویب نموده، ارائه دهد و مفاهیم آنها را روشن سازد؛ از این روشیوه آن باید شیوه ای تحلیلی باشد بدون این که از اشاره و توجه دادن به هم بستگی و اندراج پیش آمده در خطوط بزرگ تر و عمیق تر و پیوسته تر تاریخی چشم پیوشد، و در همین حد نیز باید نظر و توجهی که در این کتاب به ادوار قبل و بعد از دوره مورد بحث، یعنی از طرفی به عصر ساسانیان و از طرف دیگر به زمان سیادت ترکان و مغولان معطوف می شود، مفهوم گردد. به این دلیل نیز، ذکر اعصار نامبرده به منظور مذکور، نه، باید و نه، می تواند به منزله تاریخ کلی آنها (قبل از هر چیز در مورد فرهنگ زمان سلجوقیان) به حساب آید، بلکه وظیفه نظیر این بیانات تنها این است که پیش آمده های سنوات بین ۶۳۶ و ۱۰۵۵ میلادی (برابر ۱۵ تا ۴۴۷) را به وضع بهتری روشن سازد. از این گذشته مؤلف، رساله ای مشتمل بر اجمالی از سیر حوادث تاریخی دوره سیادت خلفا نگاشته است که به خصوص آنچرا که راجع به ایران در اینجا به طور تفصیل تبیین می گردد، در آنجا به طور اجمال و فشرده تلخیص نموده است^۲؛ خلاصه ای که فایده آن به علاوه در این است که ایران با تمام خصوصیات انحصاری خویش در جمع کل تاریخ اسلامی جایگزین ساخته و نگریسته است و تا این حد مکمل مطالب این کتاب است.

ثانیاً توصیف و تشریح ماهیت ایرانی - توصیفی که مبین سیر تاریخی آن باشد - باید قبل از هر چیز خود را به ارزشهای جاوید فرهنگ ایران (فرهنگ به معنی وسیع

۱- از لحاظ مکان و مرز جغرافیائی فقط آن اندازه از سرزمین ایران مورد بحث است که در جلد دوم فصل «حدود سرزمین ایران» به تفصیل توصیف می گردد.

۲- Bertold Spuler: Geschichte der islamischen Länder in Handbuch der Orientalistik Bd. VI, Brill Leiden 1952-53.

کلمه : شامل فکر ، دین ، هنر و کلیه آداب و عادات زندگی و مذهبی و غیره) ، و به جریان و تحول دائمی حیات روزانه و یکسان ماندن همیشگی حوائج آن متوجه و متمرکز نماید : این امر موجب گشته که در این کتاب بیان حوادث سیاسی تا حد امکان درهم فشرد و ملخص یاد گردد . اگر چه پیش آمدهای سیاسی به صورتی بس گوناگون ، و پر از وقایع مهم و فاجعه های سخت تحقق پذیرفته ، ولی خوب که بنگریم ، تماماً عبارت از يك نوع زیر و زبر و کشمکش مداومی است که پرداختن به جزئیات آن خسته کننده می باشد ، هر چند حس شناخت عواملی را به دست می دهد که گاهی به سقوط موقت فرهنگی و اخلاقی این قوم منجر گشته است . بدین علت تا حد اقتضا و امکان در این کتاب از این قبیل جزئیات چشم پوشی شد : برای این منظور یافتن حد وسطی ضروری می نمود که از طرفی وظیفه تلخیص را انجام دهد ، و از طرف دیگر نیاز به اطلاعات لازم را برای مراجعه و پژوهش و نیز برای خوانندگان فصول فرهنگی این کتاب برآورد ؛ به خصوص که توجه و تأکید ویژه این کتاب اساساً به این فصول معطوف می باشد و بس .

باری کسانی که با منابع شرقی زمان مورد بحث ما سروکار داشته اند ، به خوبی می دانند که چه رنج و کوششی لازم است تا بتوان از کتبی که هم آنها مصروف نگارش وقایع تاریخی و سیاسی بوده است ، مطالب نادر و کوتاهی که ضمن بیان آن وقایع به طور اتفاقی درباره امور فرهنگی پیش آمده بیرون کشید و از آنها چون سنگریزه هایی بنای موزون و متناسبی ساخت . تازه همین اشارات متفرق هم - به خصوص در مورد قرن هفتم و هشتم میلادی (قرن اول و دوم هجری) - بسیار ناقص انجام می گیرد : غالباً این طور است که ده سالی و گاهی نیز صد سالی می گذرد و هیچ ذکر و نشانی از بخش معینی از حیات فرهنگی و اقتصادی به میان نمی آید^۱ . علاوه بر این ، فقدان تقریباً هر نوع

۱- در موارد دیگر مثلاً در مورد تحقیقات فنون هنر نیز (صرف نظر از خصوصیات ویژه) به نظیر همین مشکل بر می خوریم ، رجوع شود به :

Kurt Erdmann : Lückenforschung im iranischen Kunstkreis, in der « Kunst des Orients » I (Wiesbaden 1950), S. 20-36.

متنی از مدارك و اسناد و نقص هنر توصیف صحیح اشخاص در شرق^۱، موجب این گردیده است که چهره شخصیتها و حیات و شیوه اقتصادی آنان هرگز به خوبی هویدا نمی گردد؛ اینها تمام معایبی است که ناگزیر در نوع و میزان سرشاری بیان، مؤثر واقع می گردد. اما نگارش بخش فرهنگی نیز نباید بیش از حد طول و تفصیل یابد و قبل از هر چیز در اثر ذکر نامهای غیر ضروری، ملال آور گردد. برای وصول به این منظور در چنین مواردی دایماً به بخش تاریخی و سیاسی این کتاب احاله گردیده که هر کس به میل خود می تواند بدان مراجعه کند. روی همین اصل نیز هنگام ذکر مثالهایی که فقط از نظر صنف و نوع واقعه (ولی نه از لحاظ فرد خاصی) حایز اهمیت بوده اند، از یاد نمودن اسامی اشخاص نسبتاً کم اهمیتی انماض شده است. در نتیجه، در مواقع توصیف حیات مذهبی، فرهنگی و سیاسی، در موارد بسیار زیادی فقط (بدون آوردن نام و نشانی) صحبت از «يك وزیر»، «يك عالم»، «يك سردار سپاه» و یا «يك فرد درباری» به میان می آید، ولو این که منابع هم نام آنها را متذکر شده باشند؛ چه این که نام آنان برای هدفی که این کتاب دارد ضروری نمی نمود؛ ولی هر که اسامی این افراد را بخواهد باید به منابعی که - در هر موردی دقیقاً به دست داده شده است - رجوع نماید؛ در عین حال زمان حوادث در همه جا تا حد امکان دقیق یاد گردیده است.

مطلب دیگر وضع غریب منابعی است که برای دوره مورد بحث ما در دست است. این منابع که درباره آنها در فصل آینده (« نظری به منابع ») صحبت می شود، ایران را اساساً از دید فاتحان سنوات ۶۳۳ تا ۶۵۱ میلادی (برابر ۱۲ تا ۳۰ هجری) و در نتیجه از دید مسلمانان، متجلی می سازند؛ از لحاظ تاریخ نگاری این امر نقیصه ای

۱- حتی در شرح حالاتی که اشخاص از خود نگاشته اند، رجوع شود به :

Franz Rosenthal : Die arabische Autobiographie, in den « Analecta Orientalia » XIV (1937, 1-40).

است که خواننده باید دایماً بدان آگاه باشد؛ نقیصه‌ای که کسی، نه مؤلف و نه غیر او، قادر به رفع و تغییر آن نیست؛ مگر این که منابع تازه‌ای از نوع دیگری کشف گردد؛ اما آثار چنین کشفی مشهود نیست.

اما در زمانی مثل زمان گذشته آلمان^۱، حتی فراهم نمودن همان منابع معروف و موجودی هم که اصولاً در دسترس قرار داشت، موجب زحمت فوق‌العاده‌ای بود؛ همین که شروع به این کتاب در سال ۱۹۴۵ واقعاً امکان پذیر گشت، وصول به هیچ‌یک از کتابخانه‌های عمومی آلمان - تا آن جایی که از آسیب سنوات گذشته در امان مانده بودند - ممکن نبود. با این وصف اگر استفاده از چنین زمانی برای تحقیق علمی میسر گشته است، باید مؤلف، آن را مرهون دوستی یک سلسه از هم‌کاران و آشنایانی، بدانند که ذکر نام آنان در این جا وظیفه افتخار آمیزی می‌باشد؛ خانم پرفسور هینتز (B. Hinz) در شهر گوتینگن (Göttingen) کتابخانه شخصی همسر خود را که در آن موقع هنوز مراجعت نکرده بود، و نیز آن قسمت از کتب کتابخانه بخش شرق‌شناسی دانشگاه گوتینگن را که برای حفاظت^۲ به منزل خود آورده بودند، از سر لطف در اختیار من گذاشت. از آن گذشته آقای لیتمن (Littmann) در شهر توبینگن (Tübingen) و آقایان اساتید؛ پرفسور پارت (R. Paret)، پرفسور شدر (H. H. Scheeder)، پرفسور شپیس (O. Spies)، پرفسور شترمن (R. Strothmann) و به خصوص پرفسور تشنر (F. Taeschner) در پنج سال اخیر و حتی در سخت‌ترین دوره‌ای که قحط و غلا بر همه جا سایه افکنده بود، با ارسال کتب شخصی خود و یا کتبی که تحت نظر آنان حفظ

۱- منظور سنوات جنگ جهانی دوم بوده تمام این قسمت اشاره به وضع آلمان در آن سالها می‌باشد.
 ۲- کتابهای فراوان سمینار شرق‌شناسی به‌ضمیمه کتب کتابخانه‌های بسیار دیگری از دانشگاه گوتینگن که در نزدیکی این شهر به منظور حفاظت در معدنی پنهان کرده بودند، در ۳۰ سپتامبر ۱۹۴۵ بر اثر انفجار مواد جنگی که همچنین در آن معدن پنهان شده بود، نابود گردید؛ این انفجار به دست بیگانگان و هنگام ربودن آن مواد صورت گرفت.

می‌شد از این جانب پشتیبانی نمودند (البته این امر باعث شد که این جانب ناگزیر در موارد متفرق از چاپهای مختلف کتاب واحدی استفاده نموده، در نتیجه، عبارات منقول به‌صور گوناگونی ذکر گردیده است). کتابخانه انجمن شرق و آلمان در شهر هاله (Halle an der Saale) نیز حتی در آخرین ماه‌های جنگ، با همان مقدار کتب باقی‌مانده خود کمک شایانی نمود.

همین که بعداً دوباره کتابخانه‌های آلمان آماده کار گشتند، در درجه اول تقریباً بزرگترین کتابخانه آلمان غربی که نزدیک به تمام کتب آن به‌جای مانده بود، یعنی کتابخانه ممتاز دانشگاه گوتینگن بود که از این کتاب پیوسته با چهره‌گشوده‌ای حمایت می‌نمود؛ حتی پس از آمدن این جانب به هامبورگ و اقامت در این شهر، کتب مورد لزوم را برایم ارسال می‌داشت. هم‌چنین کتابخانه دانشگاهی و دولتی هامبورگ، نیز با وساطت کتابدار شرق‌شناس آن آقای دکتر برآون (H. Braun) تمام مأخذ شرقی را که هنوز پس از آتش‌سوزی بزرگ یولی ۱۹۴۳ به‌جای مانده بود، یادراین میان تازه‌خریداری شده بود، در اختیار من گذاشت. در این بین بخش شرق‌شناسی دانشگاه هامبورگ یعنی «سینار تاریخ و فرهنگ شرق نزدیک»، نیز دوباره، در زیر سایه موقوفه مردی سخی‌الطبع، آفسای پرفسور کرنکو (Fritz Krenkow) از کمبریج (Cambridge) دارای مقدار زیادی منابع مربوط به اسلام (به‌خصوص منابع عربی) گردید. بالاخره کتابخانه آلمان غربی (Westdeutsche Bibliothek) در شهر ماربورگ (Marburg) (تحت نظر دکتر فیکت Voigt) که حاوی قسمت عمده‌ای از کتب کتابخانه (قبله) دولتی برلن - کتابخانه‌ای که برای ما مؤسسه تحقیقی بی‌نظیری بود - می‌باشد مقدار زیادی از کتب خود را که دیگر وصول به آنها امکان‌پذیر نبود، به عاریت به‌من داد؛ تماماً به کمک دکتر برآون نام‌برده. متأسفانه رعایت مقدار کمی از کتب انتشار یافته و نیز کتب خطی موجود در خارج از آلمان (که در عین حال نظر به طبع مراجع معاصر ارزش

خود را برای کتاب حاضر از دست داده بودند) ممکن نگشت. تا وقتی هم که مواد جدیدی کشف نگردد، گمان نمی رود که بتوان از کتب خطی، در مورد این دوره معلومات اساسی تازه ای به دست آورد. و این معنی بیش از همه از الثعالبی، قضائی (وفات ۱۰۶۲ میلادی برابر ۴۵۴ هجری)، «مجمل التواریخ» (نوشته حدود ۱۱۳۵ میلادی برابر ۵۳۰ هجری) و از ابن جوزی (وفات ۱۲۰۰ میلادی برابر ۵۹۷ هجری) مهمترین مرجع ابن اثیر (نیز در مورد ایران) انتظار می رود.

از کسانی هم که مستقیماً در طبع و نشر این کتاب مؤثر بوده اند، سپاسگزارم: از آقای پرفسور اردمن (K. Erdmann) (در شهر بُن Bonn) که سرتاسر این کتاب را قبل از طبع مطالعه نموده و با اضافه نمودن مطالب تازه و منحصر به خود، فصل تاریخ هنر این کتاب را توسعه داد؛ از آقای پرفسور انتس (W. Lenz) که با دینجی پر از فداکاری تمام اوراق مطبوعه را برای تصحیح از نظر گذرانیده و خانم اینگه ویلدفورستر (Inge Wildförster) که زحمات تنظیم چاپ را به عهده گرفته بود؛ و در پایان به خصوص از آقای پرفسور شل (H. Scheel) دبیر کل آکادمی علوم و ادبیات شهر ماینس (Mainz) و مدیر انجمن شرق و آلمان (ماینس) که چاپ این کتاب را در سلسله انتشارات بخش شرقی آکادمی علوم و ادبیات ممکن ساخت؛ و بالاخره از ناشر و مطبوعه که سعی و کوشش آنان اصل اولی برای چاپ کتب به طور کلی بوده و از این رو سپاسگزاری مؤلفان در درجه اول حق ویژه آنان می باشد.

نظری به منابع

قوم ایرانی در زمره آن دسته از ملل باستانی صاحب فرهنگی قرار گرفته است که فواصل ممتدی از گذشته آنان را باید از منابعی^۱ به زبانهای بیگانه استنباط نمود . ولی در عین این که این امر مثلاً در مورد مردم هند ناشی از فقدان کلی حس تاریخی آنان محسوب میگردد ، در مورد ایرانیان قطعاً نمی تواند معلول چنین علتی باشد : ایرانیان در قرون وسطی نمونه های قانع کننده ای از استعداد تاریخ نگاری خود به ظهور آوردند که دیگر در آگاهی تاریخی آنان هیچ تردیدی نمی توان داشت . از این گذشته نیز آثاری از روایاتی تاریخی - که از خدای نامگان باستانی آغاز می گردد - به جای مانده که ما آنرا می توانیم فقط به عنوان بخشی از سنت تاریخ نگاری آنان به حساب آوریم . و اگر هم اساطیر شاهان این قوم نشان بدهد که پاره ای از واقعه های تاریخی در خاطر این ملت به ابهام گرائیده است ، باز اجازه تردید در وجود خبرگزاری تاریخی مورد

۱- در این زمینه رجوع کنید به ، Barthold, Turk. 1-37. ، در این جا نیز از يك سلسله از کتب از دست رفته ای ، که برای ما مجال بحث در باره آنها نیست ، گفتگو به میان می آید ؛ - و نیز ، David Samuel Margoliouth : Lectures on Arabic Historians, Kalkutta ، 1930; Bernard, Baron Carra de Vaux : Les penseurs de l'Islam, Band I, Paris 1921, S. 83-115.

اعتمادی از اینان نمی باشد^۱. اما امروز دیگر تعیین این که وسعت دایره هریک از این نوشته ها تا چه اندازه بوده است میسر نیست: آنچه مسلم است این است که نه از عصر ساسانیان و نه از نخستین زمان اسلام کتب تاریخی نسبتاً مفصلی به زبانی از زبانهای ایرانی در دست نیست.

به این دلیل کتب و نوشته هایی که متعدد توصیف و تعریف سرنوشت قوم ایرانی در قرون هفتم، هشتم و نهم (برابر اول، دوم و سوم هجری) و تا اندازه زیادی نیز در قرن دهم و یازدهم میلادی (برابر چهارم و پنجم هجری) گشته اند، به اکثریت مطلق به زبان عربی می باشند؛ هم چنان که نظایر آنها در مورد ادوار قدیم ایران باستان به زبان یونانی بوده اند. از این رو هر کس بخواهد به تاریخ ایران در قرون مذکور به پردازد، ناگزیر باید قبل از هر چیز به تحصیل و تفحص گزارشهای عربی اشتغال ورزد. زبان عربی در این سده ها نه تنها برای مسلمانان عرب، زبان علم و کتابت بود؛ بلکه ایرانیان - لااقل مسلمانان ایرانی - نیز این زبان را برای تحریر مطالب به کار می بردند. اما گمان بر این که در این جا نیز همان مسئله ای مطرح است که تقریباً در مورد تاریخ دوران پیشین قرون وسطای آلمان در میان است (زیرا بسیاری از اهل خود این سرزمین سرگذشت این سنوات را به لباس زبان بیگانه (لاتین) عرضه داشته اند) - خطاست، چه این که به عکس، غالب ایرانیان عربی نویس در نوشته های خود بکلی به روح عربی و نیز به طرز اندیشه عربی اسلامی پیوستند.

تادویس کوالسکی (Tadeusz Kowalski) درباره شیوه نویسندگی عرب چنین

۱- رجوع شود به: Nöldeke, Theodor: Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sassaniden. Aus der arab. Chronik des Tabari, Leiden 1879.

- گرونباوم (Grünebaum 276) از این کتاب این طور نتیجه گیری می کند که تاریخ - نگاری ساسانی تقریرات خود را بر اساس حیات یک به یک از فرمانروایان دسته بندی می نموده همان طوری که نظیر آن در مورد تاریخ حیات مقدسان مسیحی بر اساس زندگی تک تک شهدای آنان، دیده می شود.

می نویسد: «بأنك مبالغه ای می توان نوشته های عربی را نوعی از کلمات قصار نامید. که در زمینه حکمت عملی به صورت ضرب الامثال عربی و در مورد توصیف صحرا و صحرا نشینی به قالب منظوم قصاید درآمده، و نسبت به پیغمبر اسلام محمد (ص) و سایر شخصیت های مذهبی عناصر اخبار و نوشته های وابسته به آنها را تشکیل داده، در لسان علما، جملات و عباراتی است که خشت و گل بنای نوشته های علمی را می سازد»^۱. کوالسکی پس از آن که به پیروی از نلدکه^۲ (Nöldeke) این مطالب را اظهار می کند، چنین ادامه می دهد: «یکی از نتایج روح باریک بین عربها ودقت نظر ایشان برای مفردات» نیز طرز رفتار علمی آنان در علم حدیث و تاریخ نویسی است که «تعداد زیادی از وقایع را با موشکافی مورد ملاحظه قرار داده، جزء به جزء را با شواهد ذکر می کنند، ولی نه کوششی برای تلفیق و تلخیص آنها مشاهده می شود و نه تلاشی عقلی برای یافتن علل تضادهای موجود در روایات منقول، و ایجاد تعادلی بین آنها؛ بلکه سرانجام با يك جمله والله اعلم از آن می گذرند. - به هر کتابی از هر علمی هم که بنگریم - تاریخی یا جغرافیایی، باستان شناسی، علم الانساب، صرف و نحو یا لغت - دایماً به این مطلب برمی خوریم که: مضامین آنها به صورت يك مقدار زیادی از تبصره های منفرد مستقل غیر مرتبط به يك دیگر، در قالب جملات کوتاهی عرضه می گردد که از آن هم گذشته، غالباً از صاحب خود کتاب نبوده، بلکه از علمای مختلفی از ازمه و امکنه متفاوتی

۱- Tadeusz Kowalski: Próba charakterystyki twórczości arabskiej, in «Na szlakach Islamu. Szkice z historii Kultury ludów muzułmańskich». Krakau 1935, S. 109. (Prace Polskiego Towarzystwa dla badań Europy Wschodniej i Bliskiego Wschodu VIII, S. 103-121).

مقاله مذکور درباره تعیین مشخصات طرز خلاقیت اندیشه عربی نوشته شده است.
۲- رجوع شود به، Nöldeke: Orientalische Skizzen 16 توصیف و انتقادات مذکور در متن، بیشتر متوجه روح و طرز اندیشه امیل عربی است - نه فکر اسلامی که در طول تاریخ بر پایه و مایه ملل و اقوام دیگر مستحکم گشته است (م)

سرچشمه می گیرد، ولی پیوسته کلمه به کلمه نقل و بدون هم آهنگی گردآوری و نوشته شده است. گردآورنده و نویسنده نیز هیچ نوع کوششی در این زمینه از خود نشان نمی دهد که بخواهد این وقایع و مطالب مجزا و منفردی را که در اغلب موارد در تضاد با یک دیگر قرار دارند به طور انتقادی روشن سازد و یا آنها را به نحوی باهم سازش دهد، مضاف بر این که آوردن اسناد مطالب منقول نیز نقص ارتباط آنها را بیشتر و عمیق تر می نماید. . . . یک کتاب علمی متوسط عربی تا اندازه ای به فهرست مطالب یادداشت های متفرقی شباهت دارد که نسبتاً بدون دقت نوشته شده، ولی محل هر یادداشتی را مشخص نموده باشد.^۱

کیست که این جملات گویا و منطبق با واقع را بخواند و آنها را کلمه به کلمه بر طبری (۸۳۹ تا ۹۲۳ میلادی برابر ۲۲۴ تا ۳۱۱) صادق نیابد؟ در حالی که وی ایرانی (اهل طبرستان) و برای او نیز «قالب سخن مثل مضمون آن مهم و شاید هم مهمتر بوده است. ولی در نظر وی نیز تنها بازگویی به لفظ ضامن صحت مطلب منقول به حساب می آمده و علاقه به نقل، کتاب تاریخ وی را به صورت مجموعه ای از عقاید دیگران در آورده است.»^۲ بنابراین نویسندگی این ایرانی اصیل در هیچ امری با شیوه نویسندگی عرب فرقی ندارد. بلاذری (وفات ۸۹۲؛ میلادی برابر ۲۷۹ هجری) نیز از لحاظ طرز تنظیم مواد کاملاً در زمره سنت علمی عربی قرار دارد، اگرچه شاید وی نیز از نژادی ایرانی برخاسته است.^۳ از این رو باید کتب این دو نویسنده را با موازینی سنجید که کتب عربی خالص با آن ارزش یابی می گردد. از حیث دقت و اعتماد به بیان و تحریر مطالب، دو کتاب بلاذری: «فتوح البلدان» (فهرست منابع: ۵۹) و «انساب الاشراف» (فهرست منابع: ۱۰۲) در رأس تمام کتابهای تاریخی مربوط به نخستین زمان اسلامی

۱- رجوع شود به مقاله مذکور در بالا از کوالسکی، Kowalski, Próba 114 f.

۲- مرجع سابق ص ۱۱۶. ۳- رجوع شود به: Carl Heinrich Becker in der El.

I 636 f.

ایران واقع است^۱. مسعودی^۲ دربارهٔ «فتوح البلدان» می‌گوید: «ما هیچ کتابی بهتر از این در مورد فتوحات مسلمانان، نشان نداریم»؛ عقیده‌ای که مانیز با آن هم‌داستانیم. این کتاب بر طبق کشورگشایی نیروی اسلامی بدو از نظر جغرافیایی و بعداً ضمن هر بخشی از نظر زمانی مرتب گشته، مطمئن‌ترین گزارش را که ما در این زمینه سراغ داریم به دست می‌دهد؛ و در برابر آن، نوشتهٔ منسوب به واقدی: «فتوح الاسلام ببلاد العجم والخراسان» (قاهره ۱۳۰۹ هجری)، فاقد اهمیت می‌باشد. از این فراتر، دربارهٔ «فتوح» بلانزی باید گفت: در این کتاب بیان جریان اجرای عملهای نظامی، حاوی مقداری زیاد مطالب مربوط به تاریخ امور اداری و فرهنگی می‌باشد که توضیحات مهمی دربارهٔ سیر و تکامل انسانهای این نواحی به ما می‌دهد. اما چون «انساب الاشراف» بلانزی به بحث از شرفای عرب اختصاص یافته، قسمتهای چاپ شدهٔ آن فقط - اطلاعات اندکی دربارهٔ ایران در بر دارد؛ و ما در اینجا تنها راجع به کتبی نظر می‌دهیم که برای تاریخ ایران حائز اهمیت هستند. عین این قضیه نیز نسبت به تمام نویسندگانی که بعداً از آنها گفتگو به میان می‌آید، صادق است و خواننده باید در تمام مذاکرات آینده این نکته را در مد نظر داشته باشد.

در مورد قرون اول اسلامی، در جنب کتب بلانزی، کتاب ابو منصور ثعالبی - : غرر السیر (نوشته ۱۰۲۱ میلادی برابر ۴۱۲ هجری؛ فهرست منابع: ۸۱) - که تاکنون متأسفانه فقط منتخبانی از آن در دسترس قرار گرفته است - اهمیت به سزایی دارد؛ وی در این کتاب بکلی مستقل و بری از تقلید روایات دیگران بوده و بدین علت برای استنباطات واقعی علمی هنوز مایهٔ امیدزایی می‌باشد و حتی می‌کوشد، گزارش‌های

۱- وی بلاواسطه و یا بواسطهٔ هشام بن الکلبی به ابو مخنف استناد می‌کند و در هر حال قول ابو مخنف را در مطالب مورد بحث خود، دلیل مورد اعتمادی محسوب می‌دارد. بلانزی، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۲. از این گذشته به الواقدی، المدائنی و به اقوال (غالباً شفاهی) ابن سعد اتکا می‌کند.
۲- مروج الذهب، ج ۱، ص ۱۴. - نوز رجوع کنید به Nöldeke, Aufs. 131, Anm. 1.

تاریخی را با ذکر علل آنها مستدل سازد و از نظر روانی به آنها عمقی به بخشد.^۱ در مقابل وی، گزارشات تاریخی ابن اعثم کوفی شیعی (وفات ۹۲۶ میلادی برابر ۳۱۴ هجری) درباره ازمینه قدیم اسلامی، خصلت داستان سرایی داشته، فقط با احتیاط باید از آن استفاده نمود. (فهرست منابع: ۷۵ - ۷۷). در جنب این کتب، کتاب مفصل تاریخ طبری (۸۳۹ - ۹۲۳ میلادی برابر ۲۲۴ - ۳۱۰ هجری؛ فهرست منابع: ۷۸) مشاهده می شود که تازه به نوبه خود فقط قسمت اندکی از مجموع کتابهای مفصل تر وی که هر يك مستلزم عمری تلاش نویسنده است، می باشد.^۲ سخنان مذکور تادویس-کوالسکی (Tadeusz Kowalski) آن طوری که بر کتاب طبری انطباق دارد تقریباً به هیچ نوشته دیگری تطبیق نمی کند: شیوه تربیت و نوع تمایلات، این مرد دانشمندی را که نه از راه مشاهده، بلکه تنها از طریق کتب علم آموخته بود، در زمره سنت عربی در آورد. اما در عین حال آن امری که در مورد طبری از جنبه درک و فهم تاریخ با هدفی علمی، عیب به حساب می آید، برای محقق نو اندیش امروزی هنگام استفاده از کتاب وی سودی ناسنجیدنی محسوب می گردد: منظور این امر است که وی منابع را به صورت بنای منظم به هم پیوسته ای در نیاورده است، بلکه بیشتر، اخبار تاریخی را با ذکر سلسله سند آنها پهلوی يك دیگر ذکر کرده، فقط گاه و بی گاهی در يك موردی، در پایان فصلی که خلاصه ای به دست می دهد، عقیده ای از خود اظهار می دارد. درباره اهمیت طبری، و در مورد قلت اعتماد به سنت خودستای کوفی - آن طوری که سیف ابن عمر^۳ نگاشته است - و این که گفته های ابو مخنف^۴ به عنوان نماینده سنت مدنی

۱ - Gabrieli, Appunti 1138. ۲ - Brockelmann, GAL, S I 581.

۳ - حتی امروز می توانیم نادرست بودن صورتی را که وی از اسامی والیان به دست می دهد، مثلاً بر اساس سکه های به دست آمده اردشیر خوره ثابت نماییم. - درباره سیف بن عمر رجوع کنید به: Brockelmann, GAL S I 213 f. ۴ - برای این مطلب و مطالب آینده

رجوع شود به:

Wellhausen, Sk. VI 3-7; E I, I 107; Brockelmann, GAL, S I 213 f.

به مراتب بیشتری مورد اطمینان است، بولیوس و لهاوزن (Julius wellhausen) ضمن مباحث طولانی تری به طوری به تفصیل سخن گفته است که در اینجا از هر گفتگوی تازه‌ای راجع به آن باید چشم پوشید. در عین حال این نکته را نمی‌توان پنهان داشت که هیچ سنت موجودی طبعاً نمی‌تواند تا آن اندازه مغلوط باشد که حتی گاهی هم ذره‌ای از حقیقت در آن باقی نمانده باشد؛ از این رو اخبار سیف بن عمر و سایر «ضعفا» نیز باید لااقل در بعضی از موارد - اگر هم برای تعیین زمان وقایع نباشد، حتماً از لحاظ‌های دیگر - سنجیده شود^۱.

هرگاه این اختلاف ارزش روایاتی کدطبری نقل می‌کند یا واقعیت ثابتی به حساب آید - چنانچه کتاب کتانی (Caetani، فهرست منابع: ۳۵۰) بر آن بنا نموده است^۲، - سنجش جزء به جزء کتاب او برای تاریخ ایران مطالب بسیار زیادی به دست می‌دهد. چیزی که هست در این کتاب طبری حوادث نظامی و به طور کلی سیاسی در درجه اول اهمیت قرار گرفته‌اند^۳ و هیچ کجا مطلب منظم و به هم پیوسته‌ای شامل حقایق اداری و یا مطلقاً فرهنگی نمی‌یابیم، و تمام آن چه را که از این نظر می‌توان در این نوشته وی سراغ داد، عبارت از توضیحات منفردی است که باید چون سنگ ریزه‌هایی به هم پیوست و به شکلی مستقل - آن هم کم و بیش ناقص - درآورد. در این جا باید این نکته را هم معین نمود که نظر اساسی این مرد ایرانی نژاد به هیچ وجه متوجه ایران - که برای آن کتاب از دست رفته مدائنی یکی از منابع اصلی^۴ بوده است - نمی‌باشد. به خصوص در مورد سنوات بعد از ۷۵۰ میلادی (برابر ۱۳۳ هجری) به طور روز افزونی به بیان حوادث بین‌النهرین و دربار خلافت توجه می‌کند، و از این دیدگاه وقایع سایر ولایات را

۱- رجوع کنید به: Dennett 56 ff. ۲- رجوع کنید به: Caetani, Annali III 629.

۳- رجوع کنید نیز به: Nallino, Racc. VI 115; Grünebaum 282.

۴- Carl Brockelmann in der EI, III 87; Brockelmann, GAL I, 140; S I, 204 f.

می‌نگرد، و لو این‌که در بعضی از موارد هم - مثلاً در مورد مرگ طاهر^۱ - کلماتی چند به زبان مادری خود: فارسی، تلفیق می‌نماید^۲. هر چه به زمان خود نزدیک‌تر می‌شود، بیان و توصیفات وی خشک‌توبی حاصل‌تر می‌گردد و به عنوان يك عالمی که دانش خود را از کتب یافته و به مشاهداتی در آن زمینه پرداخته، بیشتر متمایل به گردآوری مواد خالی از هم‌بستگی علمی است تا به تجربه و این امر حتی در موردی هم که وی پیکاری را (در ناحیه قزوین، سال ۸۶۷ میلادی برابر ۲۵۳ هجری) بر اساس مشاهده خویشتن توصیف می‌کند^۳ و یا نقش سکه خجستانی^۴ را به عنوان دلیل واقعه معینی شاهد می‌آورد،^۵ صدق می‌کند. تجدید صورت سکه‌ها در زمان عبدالملک (۶۸۵ - ۷۰۵ میلادی ۶۵ تا ۸۶ هجری) و مقاصد مترتب بر آن را وی در هر حال مانند نویسندگان دیگر اسلامی کمتر بر اساس سکه‌های واقعاً موجود و بیشتر بر پایه روایات منقول، افسانه مانند؛ توصیف و تبیین می‌کند^۶. نیز نسبت به تعیین زمان حوادث به هیچ وجه دقت نشان نمی‌دهد: روزهای هفته و ماه‌ها آن‌طوری که وی ادعا می‌کند - به خصوص در مورد زمان قریب به عصر خود - اغلب بر واقع منطبق نیست. - ترجمه تاریخ طبری توسط بلعمی هم (فهرست منابع: ۱۴۴) اگر چه در بعضی از موارد (مثلاً درباره مانویان) از پیش خود بخشی به کتاب ضمیمه می‌کند، ولی در تمام خصوصیات دیگر به‌طور اساسی از متن اصل پیروی می‌نماید.

مورخ دیگری که از لحاظ جامعیت بیش از همه به طبری نزدیک بوده، ولی از نظر بنا و برداشت کتاب و نوع و روش نگارش کاملاً باید از وی جدا گردد، ابن اثیر (۱۱۶۰ -

۱- طبری، ردیف ۳ صفحات ۱۰۶۳ و ۱۱۷۸. ۲- مثلاً طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۴۹۲ و ۱۴۹۴، و نیز رجوع شود به فصل ۲ وضع ایران از نظر اقوام...، ایران‌نامه از همین کتاب. ۳- طبری، ردیف ۳، ص ۱۶۹۳. ۴- رجوع شود به صفحات ۱۲۸ به بعد از همین کتاب. ۵- طبری، ردیف ۳، ص ۲۰۰۸. ۶- حتی بر اساس سکه‌هایی که امروز در اختیار ماست، می‌توانیم چگونگی سکه‌زدن اسلامی به تقلید از سکه‌های بیزانس و دولت ساسانی و بعداً تغییر و تحول تدریجی آن را به سوی يك شکل اسلامی مستقل تعقیب و تعیین نماییم.

۱۲۳۱ میلادی برابر ۵۵۵-۶۲۸ هجری) می باشد. (فهرست منابع: ۱۳۶) روشوی (در مورد زمان منظور ما در این کتاب) گردآوری از کتب دیگران بوده، ولی برای برقرار ساختن تعادل بین روایات مختلفی که از نقل یکایک آنها خودداری می کند، می کوشد. گزارشهای وی نیز بر طبق سنوات تقسیم بندی و منظم گشته، ولی غالباً در پایان هر بخشی تفصیلی درباره چگونگی تصور خود از جریان حوادث تاریخی به دست می دهد.^۱ نسبت به ازمنه متقدم خود^۲ تجد زیادی بر پایه طبری^۳ استوار ساخته، ولی گاهی نیز - مثلاً راجع به تلافی عربها و چینیان سال ۷۵۱ میلادی (برابر با ۱۳۳ هجری)^۴ - اطلاعاتی به دست می دهد که طبری از آن سخنی به میان نیاورده است. اهمیت اساسی ابن اثیر به خصوص در مورد ازمنه ایست که طبری درباره آن یا فقط به طور ناقص اظهاراتی کرده و یا (از ۹۱۴ میلادی برابر ۳۰۲/۳۰۱ هجری به بعد) اصلاً از آن گفتگویی ننموده است.^۴ اهمیت مذکور به خصوص برای این است که اغلب منابعی که ابن اثیر برای تحریر ازمنه متأخر به کار برده است، امروز مفقود گشته (و یا مثل مهمترین منبع کار وی: تاریخ ابن جوزی - وفات ۱۲۰۰ میلادی برابر ۵۹۷ هجری: هنوز به طبع نرسیده است) و ما فقط به وسیله وی می توانیم از آن حوادث مطلع گردیم. اگر هم طبعاً شیوه وی در زمینه ترجیح و تعادل و هم آهنگ نمودن مواد به صورت شیوه انتقادی علمی امروز نیست، باز نمی توان از قدردانی او در این که مستقلاً در باره جریان واقعی حوادث اندیشیده و در بسیاری از موارد توصیفی قابل قبول و واقعاً سنجیده

۱- مثلاً: ابن اثیر، ج ۸، ص ۱۵۳، آن جایی که وی حوادث سال ۹۴۸/۹۴۹ میلادی (برابر سال ۳۳۷ هجری) را با دو نوع تعبیر، توصیف می نماید. ۲- در این باره رجوع شود به: Brockelmann, Carl: Das Verhältnis von Ibn-el-Atîrs Kâmil fit-ta'rih zu Tabarîs Ahbâr er rusul wal mulûk, Diss. Straßburg 1890.

۳- رجوع شود به صفحات ۷۹ به بعد از همین کتاب. ۴- راجع به مورخانی که برای زمان

بویهیان حایز اهمیت هستند رجوع کنید نیز به: Krymskyj I 119-132.

از وقایع به‌ها داده است^۱، خودداری نمود. انشای وی نسبتاً ساده و از این رو به‌خوبی قابل فهم است و در عین حال يك نواخت و خسته‌کننده نیست. یکی از ویژگی‌های طبری و ابن‌اثیر و نیز سایر مورخان بعدی - که آثارشان به‌ها رسیده - تمایل به این امر است که سیر اسلام را در آغاز ازمنه آن درلای طرز اندیشه عباسی بنگرند و خدمات اموی‌های مغلوب عباسیان را کم و بیش نادیده بگذارند^۲. بنابراین اگرچه از بین رفتن امویان و امور وابسته به آنها، به‌دست عباسیان (بعد از ۷۵۰ میلادی برابر ۱۳۲ هجری) آن‌طور قاطع که به‌نظر بعضی آمده، صورت نگرفته است (چنانچه مثلاً در کتاب بلاذری به تقدیری خشک از این خاندان، و نیز خدمات آنان، برمی‌خوریم)، با این وصف نویسنده تاریخ اسلام باید دائماً به تمایل منابع تاریخی به طرز دیدم‌ذکور بیندیشد. ولی این امر در هر حال در مورد سرزمین ایران از این رو فاقد اهمیت است که - از گزارش‌های متعددی درباره مبارزات قبایل عرب و پیاختن جنبش عباسی که بگذریم - راجع به این کشور در عصر امویان اساساً فقط اخباری اندک و یا اتفاقی موجود است که تازه قسمت اعظم آن، اموری غیرمنافی با تعصب و طرز دید خبرنگار می‌باشد. البته توصیفات ابن‌اثیر به هیچ‌وجه تنها مدرکی که ما درباره قرون متأخر نخستین زمان اسلام داریم، نمی‌باشد. در جنب وی گردیزی فارسی نویس قرار دارد؛ کتاب وی - نوشته حدود ۱۰۵۰ میلادی برابر حدود ۴۴۲ هجری (فهرست منابع: ۱۴۶) - سخت کم‌حاصل و فقط در نقاطی چند، مثلاً در محل‌هایی که وی شاهد اعمال مختلف حکومت محمود غزنوی^۳ بوده، دارای توضیحات بیشتری است، در صورتی که تاریخ بسیار

۱ - رجوع کنید نیز به Moscati, Abú Muslim III, S. I. مشخصات این نوشته، در صفحه ۶۴ این کتاب باورقی شماره ۶ خواهد آمد. ۲ - رجوع شود به نوشته زیات مذکور در پاورقی، یکم از صفحه سی و یکم این کتاب - کتاب «العیون والحدایق» - از مؤلفی نامعلوم، نوشته قرن یازدهم/ وازدهم میلادی (برابر قرن پنجم/ ششم) در شمال آفریقا و در تحت سیادت فاطمیان (۱) - در مقابل بنی‌امیه (صفحات ۲ تا ۱۷۹) بی‌تعصبی فراوانی نشان می‌دهد. ۳ - گردیزی، ص ۶۱.

مهم جوینی (فهرست منابع: ۱۵۲) از زمان پس از غزنویان شروع می‌کند^۱. در عین حال هیچ‌یک از این کتابها به‌پایه قالب متشکل و تحریر کاملاً سنجیده و روشن ابن‌اثیر نمی‌رسد. شرح و تفصیل این دوره، به‌وسیله مورخان بعدی مثل ابوالفدا (۱۲۷۳ تا ۱۳۳۱ میلادی برابر ۶۷۲ تا بعد از ۷۳۲ هجری)،^۲ حمدالله مستوفی قزوینی (۸۲/۱۲۸۱ تا بعد از ۱۳۳۵ میلادی برابر ۶۸۰ تا بعد از ۷۳۵ هجری؛ فهرست منابع: ۱۵۸ به بعد)، بیضاوی (وفات ۱۲۸۲ یا ۱۲۹۱ یا ۱۳۱۶ میلادی برابر ۶۸۱ یا ۶۹۰ یا ۷۱۶ هجری)، ابن‌خلدون (۱۳۳۲ تا ۱۴۰۶؛ فهرست منابع: ۱۳۹ به بعد) و میرخواند (۱۴۳۳ تا ۱۴۹۸ میلادی برابر ۸۳۶ تا ۹۰۳ هجری) که پایه تحقیقات قرون گذشته بیشتر براساس آنهاست، امروز برای ما فقط ارزش تألیفات دست‌دوم را داشته، در حکم منبع اصلی قرار ندارد.

برخلاف اینها، سه تألیف دیگری که نیز هر یک در واقع فرآورده‌ای از کتب مختلف می‌باشد، به‌علت آرای ویژه خود، برای ما ارزش نوشته مستقلی دارد: کتاب تاریخ دینوری (فهرست منابع: ۷۰) مربوط به دوره‌هایی از تاریخ است که تشریح مفصل آن برای وی میسر و یا به‌عنوان فردی ایرانی و یا شیعی برای او اهمیت داشته است؛ و این امر نیز نسبت به ایران قبل از اسلام صادق است. نژاد و عقیده مذهبی وی به روشنی در کتابش ظاهر می‌شود و براساس این عوامل از مبالغه باکی نداشته است^۳؛ در عین حال این محرکات مانع این نگشته‌است که یکی از والیان خراسان را (حدود سال

۱- وی در تعیین زمان و تاریخ وقایع مورد اعتماد زیادی می‌باشد، منبع او در مورد نخستین ازمنه خوارزمی، کتاب «مشارب‌التجارب» بی‌هقی می‌باشد، رجوع شود به جوینی، ج ۲، ص ۲۱.
 ۲- رجوع نمایید به فهرست منابع، ۱۳۸. - وی اغلب (ولی نه همیشه، مثلاً در مورد المقتب - رجوع کنید به صفحات ۳۶۱ به بعد از همین کتاب) وقایع را در تحت همان سنواتی که ابن‌اثیر ذکر نموده می‌آورد، ولی به‌طور وضوح در تعیین و فیات، از ابن‌خلکان استفاده برده است.
 ۳- دینوری (اخبار الطوال)، ص ۱۴۲، علی (ع) را در مشورتی با عمر، به‌عنوان سیاستمداری پس با بصیرت معرفی می‌کند.

۷۹۰ میلادی برابر ۱۷۴ هجری) به علت اقداماتش بر ضد عربهای آن سامان^۱، ملامت نماید. به فرض هم که چنین امری در منابع او موجود بوده تنها بازگویی آن، دلیل بر این است که وی این قبیل اخبار را حذف نمی نموده است. - برعکس، معاصر او ابن وضیع یعقوبی (وفات ۸۹۷ میلادی برابر ۲۸۴ هجری؛ فهرست منابع: ۷۲) که نیز به نام مؤلف کتابی در فن جغرافیا اهمیت دارد، با این که به علت تشیع شخصاً در تحت تعقیب بوده، در تحریر مطالب: حتی در بیان روابط مذهبی، بی طرفی زیادی از خود نشان داده است و علاوه بر این بدعنوان مورخی غیر وابسته به طبری (تا سال ۸۷۳ میلادی برابر ۲۵۹ هجری) برای ما بسیار با ارزش می باشد، زیرا وی نیز (با وجود مفقود شدن تاریخ ویرایش درباره طاهربان)^۲ راجع به ایران اخبار گرانمایی به دست می دهد. در قسمتهای آخر تقریرات خویش، یعنی آنجائی که از مشاهدات شخصی سخن می گوید، او نیز (مثل طبری) بسیار کم مایه می گردد. - سومین مورخ مورد نظر، حمزه اصفهانی (وفات بین ۹۶۱ تا ۹۷۱ میلادی برابر با ۳۵۰ تا ۳۶۰ هجری؛ فهرست منابع: ۷۳) است: حمزه را نمی توان مثل دینوری مخالف يك جانبه عربها انگاشت. با این وصف چگونگی طرز اندیشه اش نسبت به ایران و عرب از این جا روشن می شود که وی تنها به دادن خبر از پادشاهان قدیم ایران اکتفا نمی کند. چه این که این امر در تاریخ طبری هم مشاهده می گردد^۳. - بلکه نسبتاً قسمت زیادی از کتاب خود را مختص به آنان می سازد، و نیز درباره حوادث طبیعی در ایران اطلاعات ملخصی به دست می دهد^۴ و مفصلاً - شاید هم با شادمانی درونی - درباره غوغا و شورش در پایتخت خلافت، بغداد^۵ سخن می گوید. علاوه بر این گزارشی - نادرست^۶ -

۱- دینوری (اخبار الطوال) ۳۸۷. ۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۲۷.

۳- رجوع نمایید به، Nöldeke, Geschichte der Perser (-Nr. 452) ۴- حمزه

اصفهانی، صفحات ۱۲۱-۱۲۹. ۵- مرجع سابق، صفحات ۱۲۹-۱۳۷.

۶- رجوع کنید به جلد دوم، فصل راجع به «نقویم» از همین کتاب.

راجع به تقویم زردشتی اظهار ، و صورتی از اسامی والیان خراسان^۱ و طبرستان^۲ ذکر می نماید . و بدین ترتیب (همان طوری که در کتب فلسفی او دیده می شود) آگاهی ملی و عشق خود را به ایران بروز می دهد ؛ عشقی که وی را به عنوان يك ایرانی عربی نویسنده می پندارند .

مروج الذهب مسعودی (وفات ۹۵۶ یا ۹۵۷ میلادی برابر ۳۴۵ یا ۳۴۶ هجری ؛ فهرست منابع : ۸۴) در مرتبط ساختن اخبار تاریخی و جغرافیایی ، طریق واحدی نمی پیماید ، و برای ایران - به خصوص از نظر تاریخ فرهنگی - فقط جزئیات معدودی در دسترس مامی گذارد که پاره ای از آنها نیز از نتایج تجارب سفرهای مؤلف آن می باشد . متأسفانه ، مسعودی ، به خصوص در جاهایی که مطالب جالب و مهمی پیش می آید ، مکرراً می گوید که نقل تمام قضایا منجر به تطویل خواهد شد . گزارشهای او هم در باره يكايك از خلفا و زندگانی در بغداد برای کتاب حاضرثمر ثمری نیست . - هم چنین نظر اساسی «کتاب الوزراء» جالب و پرمطلب و خوش بیان جبهشیاری (وفات ۹۴۲ میلادی برابر ۳۳۰ هجری ؛ فهرست منابع ۸۸ ،) و «تاریخ الوزراء» هلال صابی (۹۷۰ تا ۱۰۵۶ میلادی برابر ۳۵۹ تا ۴۴۸ هجری ؛ فهرست منابع : ۹۸) و نوشته های تاریخی صولی (وفات ۹۴۷ میلادی برابر ۳۳۵ هجری ؛ فهرست منابع ۹۰ تا ۹۲)^۳ و «تجارب الامم»^۴

۱- حمزه اصفهانی ، صفحات ۱۳۸-۱۵۱ . ۲- مرجع سابق ، صفحات ۱۵۱-۱۵۴ .
 ۳- بنا به تحقیقات جدید مرگ او در ماه رمضان ۳۳۵ هجری (برابر ۹۴۷/۳/۲۶ تا ۹۴۷/۴/۲۴ میلادی) اتفاق افتاده است . رجوع شود به : سرکیس ، وفات الصولی ، در «الاعتدال» نجف ۱۹۴۶ میلادی برابر ۱۳۴۵ هجری ، شماره ۶ ، صفحات ۴۵۸ تا ۴۶۲ و شماره ۷ ، صفحات ۴۹۸ تا ۵۰۵ .
 ۴- فهرست منابع ، ۹۴ به بعد - بسیاری اخبار مربوط به سنوات قبل از ۹۵۱/۹۵۲ میلادی (برابر با ۳۴۰ هجری) را ابن مسکویه مدیون کتاب تاریخ مفقود شده ثابت بن سنان و الادراق ، صولی می باشد . وقایع بعد از سال ۳۴۰ هجری را بیشتر بر اساس منقولات شفا هم که در بسیاری از موارد متکی به مشاهده شخصی مخبرین بوده است ، ذکر می نماید ؛ ابن مسکویه ، تجارب الامم ، ج ۷ ، مقدمه ناشر ، صفحه VI . ابن مسکویه در بعضی از جاها ، درباره واقعه ای دو خبر مختلف به موازات یکدیگر ذکر می کند بدون اینکه بین آنها تمادلی برقرار نماید مثلاً در مورد روی کار آمدن بویه میان ، ج ۱ ، صفحات ۲۷۷ تا ۲۸۴ و ۲۹۵ تا ۳۰۵ .

ابن مسکویه (وفات ۱۰۳۰ میلادی برابر ۴۲۱ هجری) - که به واسطهٔ تشخیصات رسا و درست خویش ، ممتاز است - کاملاً معظوف به پیش آمده‌های بین‌النهرین می‌باشد . و اگر هم پس از مطالعهٔ دقیق این کتب به عبارات و تنبیهاات چندی دربارهٔ اوضاع ایران^۱ برخورداریم (که حتی بعضی از آنها - چنانچه در موارد دیگر غالباً اتفاق می‌افتد - از کسانی که خود شاهد جریان امر بوده‌اند نقل می‌گردد) ، باز همه به صورت اظهارات منفردی هستند که به طور با ارزشی معرفت ما را در نقاط متفرقی تکمیل می‌نمایند (به خصوص که تاریخ هفته‌ها و ماه‌هایی که هلال ذکر می‌کند ، غالباً بر واقع منطبق بوده از این رو می‌تواند قسمت اعظم آن محل اعتماد باشد) ، ولی يك تصور جامعی از پیش آمده‌های آنجا به ما نمی‌دهند . بدین ترتیب نیز در « جوامع الحکایات » عوفی^۲ (وفات حدود ۱۲۳۰ میلادی برابر ۶۲۷ هجری ؛ فهرست منابع : ۲۸۴) - و با وسعت کمتری - در طبقات ابن سعد (وفات ۸۴۵ میلادی برابر ۲۳۰ هجری ؛ فهرست منابع : ۱۰۴) کتاب الانساب سمعانی (وفات ۱۱۶۷ میلادی برابر ۵۶۲ هجری ؛ فهرست منابع : ۱۰۵) و وفیات الاعیان ابن خلکان (۱۲۱۱ تا ۱۲۷۴ میلادی برابر ۶۰۸ تا ۶۷۳ هجری ؛ فهرست منابع : ۱۱۰-۱۱۲) و بالاخره رجال کشی شیعی (از علمای قرن دهم میلادی برابر چهارم هجری ؛ فهرست منابع : ۱۰۶) يك سلسله مطالب تکمیلی بسیار پرارزشی مشاهده می‌گردد که در سراسر این کتب به طوری غیر منظم پراکنده می‌باشد ، بدون این که به خصوص تاحدی که به ایران مربوط است - بیان و توصیف به هم بسته و مرتبطی در نظر باشد . به همین منوال نیز قسمت اعظم کتاب سمعانی فقط اظهارات نسبتاً بی حاصل و با طرحی يك نواخت دربارهٔ زندگی علمایی (قبل از هر چیز ساکن در ایران) می‌باشد که عدهٔ زیادی از آنها طبعاً غیر معروف و کم اهمیت بوده‌اند . از این رو مجموعاً که بنگریم ،

۱- رجوع کنید به : Amedroz, Three years 502 ff. (Hilāl). ۲- دربارهٔ اهمیت

تاریخی وی ، جوامع الحکایات ، ص ۲۴ به بعد .

حاصل کتاب مفصل وی برای تاریخ فرهنگ قرون سابق بر زمان او (و حتی برای زمان خود او) خیلی اندک می باشد. ابن خلکان شیعه دوست^۱ هم که قبل از هر چیز به بین النهرین و بغداد توجه داشته است، در مورد شخصیت‌های سیاسی نظر خوشی نشان نمی دهد، از این رو در نوشته‌های خود^۲ هیچ کجا شرح حال رضایت بخشی از این قبیل رجال - که وضع هر یک در منابع اصلی مربوط به آنها روشن است - نقل نمی کند (به نظر وی نیز گاهی توضیحات، طویل می آمده است^۳. در مقابل، وصفی که محمود بن ابراهیم در تاریخ سلجوقیان کرمان از شخصیتی مذهبی (فهرست منابع: ۱۷۶) می نماید اشعه‌ای برگوشه جالبی از زندگی دینی آن موقع فارس می افکند.

« ذکر اخبار اسپهان » ابو نعیم (۹۴۸ تا ۱۰۳۸ میلادی برابر ۳۳۶ تا ۴۲۹ هجری؛ فهرست منابع: ۲۰۰) نیز عملاً در زمره منابع تراجم احوال قرار دارد، ولی از این گذشته، مطالب تاریخی آن از شهر و نواحی، جزء منابع به خصوص مهم برای زمان مورد بحث ما می باشد. در این جا نیز کتبی حق یادآوری دارند که آشکارا بر اساس نوشته‌های متقدمی (که اغلب از بین رفته) بنا نموده اند: « مانند » تاریخ طبرستان « ابن اسفندیار (نوشته ۱۲۱۶/۱۲۱۷ میلادی برابر ۶۱۳ هجری؛ فهرست منابع: ۱۸۶ به بعد) تاریخ طبرستان و رویان و مازندران از ظهیرالدین (حدود ۱۴۱۲ تا بعد از ۱۴۷۶ میلادی برابر ۸۱۵ تا ۸۸۱ هجری؛ فهرست منابع: ۱۸۸) و نیز « تاریخ رویان » اولیاء الله (نوشته ۱۳۶۲ میلادی برابر ۷۶۳ هجری؛ فهرست منابع: ۱۹۱)، که از نواحی جنوبی بحر خزر صحبت می کنند؛ و در صدر این سه تن باید مؤلف اول را به عنوان وقایع نگار مهمی یاد نمود^۴. علاوه بر این « فارسنامه » ابن بلخی (نوشته

۱- شرح زندگی امامان در جلد پنجم، صفحه ۳۵ به بعد (طبق چاپ Wüstenfeld)

۲- ابن خلکان (ج ۴، ص ۳۶) به طبری خرده می گیرد ولی خود او حوادث سنوات ۸۲۱ و ۸۲۸ را (که طبری در ذیل سال ۸۲۸ نقل می کند) با هم اشتباه می کند. ۳- ابن خلکان، ج ۶، ص ۴۶ (سال ۹۴۸ میلادی برابر ۳۳۶ هجری به بعد در گران).

۴- در فهرستی که ادوارد-

آغاز قرن دوازدهم میلادی برابر اواخر قرن پنجم و اوائل قرن ششم هجری؛ فهرست منابع: ۲۰۲)، «شیرازنامه» زرکوب شیرازی^۱ (نوشته ۱۳۴۳ میلادی برابر ۷۴۴ هجری)، و تاریخ سیستان^۲ - نوشته مؤلف نامعلومی - جزء این دسته به شمار می آیند؛ کتاب اخیر زمان صفاریان به بعد را مفصل تر یاد می کند و آشکارا از سرجانبداری^۳ و به سود این خاندان نگاشته شده است. - اما کتابهای «راحة الصدور» راوندی^۴ (نوشته

— براون Edward Browne از اسامی موجود در کتاب ابن اسفندیار به دست می دهد، غالباً نام اشخاص را مکرر و در بعضی از موارد با دو صورت و املاهای مختلف ذکر می کند.

۱ - رجوع شود به فهرست منابع، ۲۰۴. - زرکوب شیرازی در اوایل کتاب خود (مربوط به قرن دهم میلادی برابر چهارم هجری) که خواه ناخواه به اختصار بر گذار می کند، در تعیین سنوات حتی در مورد معروفترین افراد آل بویه (صفحه ۳۱ به بعد، سال وفات عمادالدوله و عضدالدوله) غالباً اشتباه می کند.

۲ - رجوع شود به فهرست منابع، ۲۰۵. - در این کتاب اغلب تاریخ هفته ها و ماه ها با هم تطبیق نمی کنند. به طور کلی میزان موید اعتماد نبودن تعیین زمان و قایم در این کتاب به خوبی از این جا روشن می شود که پس از ذکر تاریخ وفات یعقوب صفاری (رجوع کنید به صفحه ۱۲۷، پاورقی شماره یک از همین کتاب) بلافاصله تاریخ ورود خبر وفات او را به سیستان دو روز قبل از وقوع فوت او تعیین می کند: «تاروز دوشنبه ده روز مانده از شوال سنه خمس و ستین و مایتنی فرمان یافت و خبر وفات او به سیستان روز یکشنبه دوازده روز مانده از شوال .. [رسید]».

۳ - به عقیده وی، سیستان در تحت حکومت صفاریان «آبادان تر» از تمام شهرهای دیگر بوده است، تاریخ سیستان ص ۳۵۴.

۴ - رجوع نمایید به فهرست منابع: ۱۶۳. - تنها منبع قسمت اول کتاب راوندی (تسا سال ۱۱۶۰ میلادی برابر ۵۵۵ هجری) سلجوق نامه ظهیرالدین نیشابوری است؛ تاجائی که بر ما روشن گشته این کتاب از میان رفته ولی معلوم است که حمدالله مستوفی قزوینی و حافظ ابرو نیز از آن استفاده جسته اند؛ امثله زیر. ادی برای این ادعا در، راوندی، مقدمه، صفحات XXIX به بعد. راوندی دشمن سرسخت شیعیان بوده و همه جانام آنانرا با وصف «لعنهم الله» ذکر می کند. در محلهای مختلفی دچار «سهو القلم» می گردد. مثلاً ص ۲۳۹، در جایی که شخصی را پس از آن که ۲۸ سال از مرگش گذشته، به جای کسی که تازه بوزارت رسیده است یاد می کند (ظاهراً ناشی از اشتباه در اسامی اشخاص می باشد) - کتاب «المراضة فی حکایات السلجوقیه» از حسینی (در مورد آن رجوع کنید به راوندی، مقدمه، صفحات XXXIV به بعد و نیز فهرست منابع، ۱۶۵، ۱۶۶) در به دست دادن سنوات (لا اقل در ابتدا) دقیق نیست (بنا به عقیده وی محمود غزنوی در سال ۱۰۳۶/۱۰۳۷ = ۴۲۸ هجری، وفات نموده است). شوه افشای او ثقیل و مغلق و آمیخته به اشعار می باشد و بعضی از صحنه ها را به صورت افسانه های غم انگیز در می آورد؛ مانند مرگ اسرائیل، امیر سلجوقی (در سال ۱۰۴۰؛ میلادی برابر ۴۳۱ هجری)، صفحات ۲۸۴-۲۸۶ و یا اعدام وزیر عمیدالملک کندی. صفحات ۴۸۳ به بعد. بازگویی افکار قاتل آلپارسلان قبل از قتل نیز نوعی از تصرفات و تزئینات اوست، ص ۴۸۵ به بعد.

۱۲۰۲/۱۲۰۳ میلادی برابر ۵۹۹ هجری) و «تاریخ سلجوقیان عراق و خراسان» از بنداری^۱ (نوشته ۱۲۲۶ میلادی برابر ۶۲۳ هجری) و بالاخره «الجامع المختصر» ابن الساعی^۲ (وفات ۱۲۷۶ میلادی برابر ۶۷۴ هجری فقط از زمان سلجوقیان گفتگو می‌کنند؛ محمد بن ابراهیم صاحب «تاریخ سلجوقیان کرمان» (فهرست منابع: ۱۷۵) اگرچه در قرن هفدهم می‌زیسته، ولی براساس منابع خوبی^۳ سرنوشت کرمان را در تحت فرمانروایی این خاندان، شرح و بسط می‌دهد.

کتاب تواریخ ایالات زمان قبل از سلجوقیان - به استثنای کتاب ابن اسفندیار - تماماً از نظر ارزش تحت الشعاع دو کتاب قرار دارند: یکی تاریخ بخارای نرشخی (قرن دهم میلادی برابر سوم هجری؛ فهرست منابع ۱۸۰-۱۸۲) است که قسمتهایی^۴ از آن متکی بر مشاهدات شخصی می‌باشد و به ضمیمه الکتاب الیمینی از عتبی (حدود

۱- رجوع کنید به فهرست منابع، ۱۳۳. - بنداری مآخذ خود را (که در بسیاری از موارد اموری مشهود به رأی العین و (اکثر در مورد حوادث عراق می‌باشد) تا به سرحد اغلاق مختصر نموده است (مثلاً ص ۹۶). در بسیاری از جاها اینطور به نظر می‌رسد که ابن اثیر از او (و یا از مآخذ او) تبعیت می‌کند. در عین حال گاهی عناوینی برای فصول کتاب ذکر می‌کند که با مطالب آن فصل ارتباطی ندارد.

۲- رجوع شود به فهرست منابع، ۱۳۴. - ری مطالب را به صورت تاریخ مانندی از نقطه نظر دربار بغداد خبر می‌دهد.

۳- رجوع کنید به مقاله مصحح کتاب مذکور،

Martinus Theodorus Houtsma in der ZDMG XXXIX, 1885, S. 365.

۴- وی تا حد زیادی به کتاب افضل الدین ابو حامد احمد بن حامد کرمانی (که حدود سال ۱۱۶۰ میلادی برابر ۵۵۵ هجری می‌زیسته، کتاب فوق‌الذکر، ص ۳۵ و نیز رجوع کنید به ص ۳۶ و مقدمه مصحح آن) نظر داشته. در موارد نسبتاً کمی که زمان وقایع را طبق تقویم اسلامی به دست می‌دهد، روزهای هفته و ماه برهم منطبق می‌باشد. برای تعیین تواریخ زردشتی آن رجوع کنید به مقاله Bertold Spuler: Die Zuverlässigkeit sassanidischer Datierungen in der «Byzantinischen Zeitschrift» XLIV (= Festschrift für Franz Dölger), München 1951, S. 546-550.

۴- مثلاً در جایی که از المقنع صحبت می‌کند (رجوع کنید به ص ۳۶۱ از همین کتاب) نرشخی، ص ۷۲. - تعیین زمان وقایع و روزهای هفته‌ای را که به دست می‌دهد (به خصوص در آغاز امر) اکثر خیلی نادرست می‌باشد، مثلاً صفحات ۷۵ و ۷۸

۹۶۱ تا ۱۰۳۶ یا ۱۰۴۰ میلادی برابر ۳۵۰ تا ۴۲۷ یا ۴۳۱ هجری؛ و اخبار آن به سال ۱۰۱۸ میلادی، برابر ۴۰۹ هجری، پایان می‌یابد) و ترجمه منتخب آن از نیکبای (نکبی)^۱ برای بیان اوضاع زمان سامانیان و غزنویان، ضرورت حتمی دارد. دیگری تاریخ قم (نوشته ۹۸۸/۹۸۹ میلادی برابر ۳۷۸ هجری) از حسن بن محمد بن حسن قمی است^۲ (این کتاب به زبان عربی نوشته شده، ولی تنها ترجمه فارسی آن که مدتی بعد از اصل صورت گرفته، موجود است). هرچند فقط پنج فصل اول - از ۲۰ فصل (که شاید مصنف فقط طرح آن را ریخته بوده؟) - به جای مانده است، ولی خود همین فصول در جنب تاریخ بنا و توصیف شهر و فهرستی از خاندان پیغمبر (ص) و طبقه اعیان، شامل مهمترین مجموعه مدارك و اسنادی است که ما تا به حال برای تاریخ اقتصادی ایران در قرن دهم هجری، می‌شناسیم^۳. رحتی همین مطلب هم که ما لا اقل نسبت به يك نقطه و در مورد يك برهه از زمان، راجع به این امور اطلاعاتی داریم، قبل از همه چیز و در درجه اول مدیون وجود این کتاب می‌باشد. در جنب تاریخ قم، برای ازمنه مورد بحث ما، کتب دیگری در زمینه امور مالی و اداری موجود است که فقط پس از نقد دقیق و تفکیک صحیح و سقیم آن از يك دیگر می‌توانند ارزش منبع علمی داشته باشند: مثل «کتاب الخراج» از ابویوسف (۷۳۱ تا ۷۹۸ میلادی برابر ۱۱۳ تا ۱۸۲ هجری؛ فهرست منابع: ۲۸۵ به بعد) و «کتاب الخراج» نوشته یحیی بن آدم القرشی^۴ (وفات ۸۱۸ میلادی برابر ۲۰۳ هجری؛ فهرست منابع: ۲۸۷) و «کتاب الخراج» تصنیف قدامة بن جعفر (نوشته ۹۳۰ میلادی برابر ۳۱۸ هجری؛ فهرست منابع: ۲۸۹)

۱- رجوع نمایید به فهرست منابع، ۱۲۴ به بعد. ۲- رجوع شود به فهرست منابع، ۱۹۴.

۳- رجوع کنید به: Bertold Spuler im «Orients» IV/1 (1951), S. 187/9, und in der ZDMG 100 (1950), S. 666 f.

۴- وی در بعضی از موارد بیش از ابویوسف مورد اعتماد می‌باشد، در این باره رجوع کنید به: Pfaff, Kritische Untersuchungen.

و «کتاب الاحکام السلطانیة» از علی بن محمد الماوردی^۱ (در حدود ۹۷۴ تا ۱۰۵۸ میلادی برابر ۳۶۳ تا ۴۵۰ هجری؛ فهرست منابع: ۲۹۲-۲۹۴)؛ با تمام این احوال ارزش این کتب برای ایران (نسبت به قرون مورد بحث ما) بسیار کمتر است تا برای بین النهرین (از هر يك از این کتب در فصل^۲ مربوط گفتگو خواهد شد).

تاریخ قم که نگارش یکی از اعمال عالی رتبه آن زمان و متکی بر معرفت شخصی وی به امور جاری عصر خویش می باشد يك نوع پیوندی را با تاریخ بیهقی^۳ (وفات ۱۰۷۷/۱۰۷۸ میلادی برابر با ۴۷۰ هجری؛ فهرست منابع: ۱۶۱ به بعد) که نیز بازگوی خاطرات زندگی مؤلف آن است نشان می دهد: قسمتمای باقی مانده این کتاب که فقط شامل سنوات ۱۰۳۱ تا ۱۰۴۱ میلادی برابر ۴۲۲ تا ۴۳۲ با وسعت فوق العاده خود، نموداری جامع جهات مختلف و جذاب از «محیط دسیسه بازیهای دربار»^۴ غزنه در زمان سلطان مسعود^۵، و از تمام امور دیگر مثل تشریف سفر، مشورت حکام و عمال، وضع دیوان، اعطای خلعتها، شکار، وجشتهای دربار در اختیار ما می گذارد و علاوه بر این نظری به روابط پر شور سیاسی این امیر و به اوضاع دولتهای هم جوار،

۱- ولی ماوردی به هیچ وجه در تمام اظهارات بیش از ابویوسف مورد اعتماد نیست، رجوع کنید به: Lökk. 73. ۲- رجوع کنید به جلد دوم، فصل «خراج و صدقه» از همین کتاب. ۳- این مطلب که بیهقی خاندان پینمبر (ص) را با ملام و صلوات و تکریم یاد می کند (مثلاً صفحات ۳۳۸، ۹۲، ۸۹، ۳) نمی تواند بطور وضوح دلیل تشیع وی محسوب گردد؛ تشیعی که با خدمت در دربار غزنوی ناسازگار بوده است. و یا اینکه این اظهارات اضافاتی است که در چاپ سنگی ایران به آن ضمیمه گشته است؛ ولی آنچه مسلم است، بیهقی (سال ۱۰۳۹/۱۰۴۰ میلادی برابر ۴۳۱ هجری) به زیارت قبر مطهر حضرت رضا (ع) مشرف گشته است (بیهقی، صفحه ۵۴۹) و در اینجا نیز مثل سایر موارد نام آن حضرت را با درود ذکر می کند.

۴- رجوع کنید به: Hans Heinrich Schacder in der ZDMG 95 (1941), S. 458. ۵- عده ای از کسانی که وی درباره آنان سخن می گوید، هنوز در زمان تألیف کتاب در حیات بوده اند، بیهقی، ص ۱۷۵ (زمان تحریر کتاب: ذوالحجه، سال ۴۵۰ هجری برابر زانویه- فوریه، سال ۱۰۵۹ میلادی).

میسور می‌سازد^۱؛ خلاصه، این تنها کتابی است (ولوگاهی در آرای خود جانبدار و غیر آزاد)^۲ که ما اطلاعات واقعاً خصوصی (و غیر همگانی) خود را از اوضاع دربار ایران در این قرون، بدان مدیون هستیم.

از این لحاظ کتاب بیرونی (۹۷۳ تا ۱۰۴۸ میلادی برابر ۳۶۲ تا ۴۴۰ هجری؛ فهرست منابع: ۱۱۸ به بعد) یعنی «الآثار الباقية» به پای تاریخ بیهقی نمی‌رسد، هر چند هم که برای کسب اطلاع از وطن وی خوارزم، بسیار اهمیت دارد؛ خدمات این عالم بزرگ در درجه اول در قسمت‌های دیگری غیر از تاریخ ایران زمان وی می‌باشد. با این حال اظهارات او درباره افتراقات و امتیازات مذهبی، مکمل پرارزشی برای بیانات فهرست ابن ندیم (نوشته ۹۸۷/۹۸۸ میلادی برابر ۳۷۷ هجری؛ فهرست منابع: ۱۱۴) و کتابهای ملل و نحل ابن حزم (۹۹۴ تا بعد از سال ۱۰۲۷ میلادی برابر ۳۸۴ تا ۴۱۸ هجری؛ فهرست منابع: ۲۴۷-۲۴۹) و شهرستانی (۱۰۷۶ تا ۱۱۵۳ میلادی برابر ۴۶۸ تا ۵۴۸ هجری؛ فهرست منابع: ۲۵۰ به بعد) و حتی برای گزارشهای مورخان امور سیاسی - مثلاً نرشخی - در زمینه این موضوع به شمار می‌آید. به علاوه این خود همان موردی است که «شکند گمانیک و بیچار» نوشته مذهبی به زبان پهلوی از قرن نهم میلادی (سوم هجری؛ فهرست منابع: ۵۲۵)، به ما امکان نظر افکندن در مناظره دین زردشت با اسلام و ادیان و مذاهب دیگر می‌بخشد.

کتاب ادبی نیز بر امور مذهبی، و نیز بر جریان اقتصادی و علمی و هم وضع سیاسی روزنه‌هایی می‌گشایند، بدون این که هدف آنها توصیفی منظم و مرتبط از این امور

۱- تواریخی که وی برای تعیین وقایع به دست می‌دهد، طبعاً قابل اعتماد نیستند. غالباً روزهای هفته و ماهی را که وی مدعی است با هم تطبیق نمی‌کنند، و در بسیاری از موارد (حتی در قسمتهای مرتبط به هم) روزهای هفته را بطور متضاد به غلط یساده می‌کند بدین ترتیب که وی تاریخهایی را که ۱۰ یا ۱۲ روز از هم فاصله دارند، روز واحدی از هفته به حساب می‌آورد. مثلاً رجوع شود به اخبار وی در باره سفر، بیهقی، صفحات ۲۸۹ تا ۲۹۷.

۲- مثلاً در جایی که شکار مسعود را توصیف می‌کند، بیهقی، صفحات ۱۱۴ به بعد.

باشد: بدین ترتیب فقط سنگریزه‌هایی برای ساختن بنای بزرگی از آنها، در دسترس می‌گذارند: در این جا باید از کامل مبرد (۸۲۶ تا ۸۹۸ میلادی برابر ۲۱۱ تا ۲۸۵ هجری؛ فهرست منابع: ۲۵۴) و کتاب اغانی ابوالفرج اصفهانی (۸۹۷ تا ۹۶۷ میلادی برابر ۲۸۴ تا ۳۵۶ هجری؛ فهرست منابع: ۲۵۵ به بعد) یاد کرد که کتب جاحظ (حدود ۷۶۷ تا ۸۶۹ میلادی برابر ۱۵۰ تا ۲۵۵ هجری؛ فهرست منابع: ۲۵۸ تا ۲۶۰) و «العقد الفرید» از ابن عبدربه (۸۶۰ تا ۹۴۰ میلادی برابر ۲۴۶ تا ۳۲۸ هجری؛ فهرست منابع: ۲۵۳) و همچنین کتاب «الفرج بعد الشدة» از تنوخی (۹۳۹/۹۴۰ تا ۹۹۴ میلادی برابر ۳۲۸ تا ۳۸۴ هجری؛ فهرست منابع: ۲۶۲ به بعد) راجع تحت الشعاع قرار می‌دهند. مجموعه حکایات علمی و ادبی، چهارمقاله نظامی عروضی (نوشته ۱۱۵۶ میلادی برابر ۵۵۱ هجری؛ فهرست منابع: ۲۷۰ به بعد) و نیز تذکرة الشعراء دولتشاه (نوشته ۱۴۸۷ میلادی برابر ۸۹۲ هجری؛ فهرست منابع: ۲۷۲) بیش از حدی که بتوانند دسته‌ای از مطالب به هم پیوسته‌ای درباره تاریخ فرهنگی ایران در نخستین زمان اسلامی ارائه دهند، جنبه ادبی و تذکره‌ای به خود گرفته‌اند.

اما برعکس، از اهمیت کتاب قابوس‌نامه کیکاووس، امیر دیلمی (نوشته ۱۰۸۲/۱۰۸۳ میلادی برابر ۴۷۵ هجری؛ فهرست منابع: ۲۷۶ به بعد) و سیاست‌نامه (نوشته ۱۰۹۱/۱۰۹۲ میلادی برابر ۴۸۴ هجری؛ فهرست منابع: ۲۷۸ به بعد)، که نظر به سطحی بودن و قلت امانت تاریخی آن، حتماً بعید است که از نظام‌الملک بوده باشد، ۱۰۱۸ تا ۱۰۹۲ میلادی برابر ۴۰۹ تا ۴۸۵ هجری) نمی‌توان گذشت. به خصوص که نوشته اخیر حاوی اطلاعات مهم بلاواسطه‌ای از حوادث می‌باشد و چون هر دو کتاب از آن چیزی، سخن می‌گویند که از نظر آنها بهتر می‌بود که صورت می‌گرفت، نه از آنچه که خواه ناخواه صورت گرفته است. در نتیجه می‌توان از این دو کتاب، طرز دید مردان خاصی را نسبت به مسائل حیات دولتی و درباری، اخلاق و فعالیت اجتماعی استنباط

نمود و از این رو هر دو ، سند فوق العاده مهم زمان خود می باشند ؛ در کتاب حاضر باید مکرر از آنها یاد گردد .

با تمام اهمیتی که جمیع منابع نوع اخیر، از حیث به دست دادن جزئیات زندگی مذهبی و فرهنگی (به معنی وسیع کلمه) ، در جنب کتب واقعاً تاریخی - که قسمت اعظم هدف آنها بیان امور سیاسی و لشکری است - دارد ، اگر دسته سوم از منابع عربی وجود نمی داشت دانش ما بر این امور جزئی در ایران نخستین زمان اسلامی بسیار ناچیز تر از آنچه که هنوز هم متأسفانه هست می بود ؛ منظور منابع جغرافیایی است که در واقع « درباره هر چیز و از همه جا » گفتگو می کند . اهمیت این نوع کتب برای فن روشن است . و هدف ما در اینجا نمی تواند تعیین ارزش تمام کتابهای جغرافیایی از منته متقدم قرون وسطی و وابستگی متقابل آنها به یک دیگر باشد^۱ ، بلکه اشاره به این نکته کافی است که ما در این مورد با جغرافی نویسان ریاضی دان (مثل بطلمیوس) سروکار نداریم ، بلکه با کتبی روبرو هستیم که بر اساس نوعی از یادداشت های پستی و فهارس جاده ها نوشته شده است . از این رو این قبیل نوشته ها (حتی آنجا که متقابلاً به یک دیگر وابسته اند) همچون معادن تازه یافته بایان ناپذیری برای امور مذهبی ، تاریخ فرهنگ ، اقتصاد و شناسایی ایالات و مناطق مختلف ایران می باشند^۲ ، بویژه : « المسالك والممالك »

۱- در این مورد رجوع کنید به مقاله بسیار عالی ذیل در دایرة المعارف اسلامی ، « Djughrafiyâ » von J. H. Kramers in der E I, Ergbd. 62-75; Ferner Mez 264-268; Le Strange, Cal. 11-17; Barthold in Hud. 8 ff. ; Miller (Lit-Verz. Nr. 323); Ahmed Zeki Validi (Togan): Islam and the science of geography, in der « Islamic » Culture: VIII (1934), S. 511-527; I. Ju. Kračkovskij in « Biruni » 55-73.

۲- کتب جغرافیایی که در تحت تأثیر فکر ریاضی و طبق نمونه « مدخل جغرافیا » ی بطلمیوس ، (Claudius Ptolemäus) نوشته شده اند ، از نظر هدفهای تاریخی مشرک تر نیستند ، مثل کتاب الخوارزمی (Brockelmann, GAL I 225; S I 381 f.) و سهراب (ابن سرائیون = Serapion) با مشخصات ذیل ، Hans von Mžik in der « Bibliothek arab. Historiker »

از ابن خردادبه (نوشته حدود ۸۴۴/۸۴۸ میلادی برابر ۲۲۹ تا ۲۳۳ هجری ، با ملحقانی تا ۸۸۵/۸۸۶ میلادی برابر ۲۷۲ هجری ؛ فهرست منابع : ۲۸) کسد میزان ارزش صاحب آن در بین معاصرانش محل بحث است ^۱ ؛ « کتاب البلدان » یعقوبی شیعی ^۲ (نوشته ۸۹۱ میلادی برابر ۲۷۸ هجری ؛ فهرست منابع : ۲۹) ؛ « الإغلاق النفیسه » از ابن رستم (نوشته حدود ۹۰۳/۹۱۳ میلادی برابر ۲۹۰/۳۰۰ هجری ؛ فهرست منابع : ۳۰) ؛ « کتاب المسالك والممالك » از اصطخری ، نماینده مکتب بغداد (نیمه اول قرن دهم میلادی برابر نیمه اول قرن چهاردهم هجری ؛ فهرست منابع : ۳۱) و اصلاح شده آن از طرف ابن حوقل ^۳ (پس از ۹۷۷/۹۷۸ میلادی برابر ۳۶۷ هجری ؛ فهرست منابع : ۳۳) ؛ و سرانجام « احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم » از مقدسی (نوشته ۹۸۵ میلادی برابر ۳۷۵ هجری ؛ فهرست منابع : ۳۴) ^۴ که از طرفی بواسطه استعمال

— und Geographen», Band V, Leipzig 1930 — این قبیل کتب فقط راجع به طول و عرض امکنه ، دریاها و کوهستانها و غیره سخن می گویند و این نوع اظهارات برای ایران مطلب مهمی به دست نمی دهند را اگر چه برای ممالک دیگر نتیجه بخش هستند .

۱ — در عین اینکه مسعودی (رجوع کنید به ابن خردادبه ، مقدمه ، ص XI) با اعجاب به او می نگرد ، دیگران وی را سخت انتقاد می کنند . رجوع نمایید به : Brockelmann, GAL, S I 404 .
 . — مقدسی نیز در بسیاری از موارد به او خرده می گیرد . ولی در بیان طرق مسافرت های خود و بسیاری از امور دیگر از او تقلید می کند : حدود العالم ، مقدمه XIII .

۲ — یعقوبی (که قبلاً به نام مورخ یاد گردید) با توجه خاصی که به تعیین اعداد و بیان خصوصیات شهرها دارد ، صورتی از شهرهای بزرگ ، زبان اهالی و اولین فتح آن به وسیله مسلمانان ، ممالکات و صنایع و حرف مخصوص به آن شهرها را به دست می دهد و سعی دارد که مطالب را از دست اول نقل کند . رجوع کنید نیز به : Grünbaum 244 .
 ۳ — ابن حوقل با موافقت اصطخری ، از نو تجدید نظری در کتاب او نموده و در اکثر موارد ، بخصوص نسبت به مصر ، افریقا ، اسپانیا و بین النهرین (که عملاً تمامش تازه نوشته است) آن کتاب را توسعه داده است . اما در مابقی قسمتها متن اصطخری را تقریباً کلمه به کلمه نقل می کند ؛ رجوع کنید به :
 Jan Michael de Goeje in AGA IV, S. V.

۴ — رجوع نمایید به : Minorsky, Dailam: S. I . برای تعیین ارزش مقدسی رجوع کنید به تفسیر یکی از خوانندگان که در یادورقی شماره ۲ ، صفحه ۳۸۸ ، چاپ گردیده و به خصوصیات نارضایت بخشی آن کتاب اشاره می کند .

کلمات و عبارات مستغرب و نقل « نوادر » زیاد و افسانه‌ها ، مطعون ، ولی از طرف دیگر به جهت کوشش در راه ساختن اصطلاحات جدید جغرافیایی و توجه نمودن به مسائل حقوقی و مذهبی مشخص و ممتاز می باشد . با وجود کتاب اساسی و پایه گذار پاول شوارتس (Paul Schwarz - فهرست منابع : ۳۰۷ - : از ۱۸۶۷ تا ۱۹۳۸ میلادی برابر ۱۲۸۴ تا ۱۳۵۷ هجری) که بر اساس منابع مذکور درباره ایران در قرون وسطی نوشته - در جنب آن نیز کتاب گوی سترنج (Guy Le Strange - فهرست منابع : ۳۰۶ - از ۱۸۵۴ - ۱۹۳۳ میلادی برابر ۱۲۷۰ تا ۱۳۵۲ هجری) قرار دارد که زیاد مورد اعتماد نیست - نمی توان از مطالعه و بهره برداری دقیق اصل خود این کتب چشم پوشید و آنها را باید قبل از هر چیز با « حدود العالم »^۱ (نوشته ۹۸۲ میلادی برابر ۳۷۲ هجری ، فهرست منابع : ۳۸-۳۶ - و حاوی تفصیلات خاصی راجع به جنوب بحر خزر)^۲ - و نه با کتاب مروزی (نوشته ۱۱۲۰ میلادی برابر ۵۱۴ هجری)^۳ - تکمیل نمود . به تمام اینها نیز باید جوامع جغرافیایی - در درجه اول معجم البلدان یا قوت (۱۱۷۸/۱۱۷۹ تا ۱۲۲۹ میلادی برابر ۵۷۴ تا ۶۲۶ هجری ؛ فهرست منابع : ۴۹) - و همان مقدار اندکی که ابن فضلان (نوشته ۹۲۳ میلادی برابر ۳۱۱ هجری ؛ فهرست منابع : ۳۵) و مبلغ و

۱- رجوع کنید به ، Wilhelm Barthold in der E I, I 816 s. v. «Bukhārā» .

۲- حدود العالم از کتاب ابن خردادبه (به صورتی متصل تر از آنچه ما امروز می شناسیم) و کتاب از دست رفته جیهانی (که از جغرافی نویسان دیگر استنباط می گردد) و بخصوص از اصطخری استفاده برده است ولی آیا از مسعودی نیز بهره گرفته یا نه ، محل سؤال است (حدود العالم ، صفحات XVI-XIX) . این کتاب (مانند ترجمه های فارسی اصطخری) سعی می کند به شهرهای ایران صورت صحیح اسامی آنها را بدهد (حدود العالم ، ص ۴۲۵) .

۳- Barthold in Hud. 29. در حدود العالم ، ص ۲۹ - نیز رجوع کنید به ، Barthold in «Izvestija Kavkazskogo Instituta» VI. S. 63 ff.

۴- ترف الزمان طاهر مروزی با این مشخصات :

Sharaf al-Zamān Tāhir Marvazi on China, the Turks and India, arab. Text mit engl. Übers. und Kommentar, von Vladimir Minorsky, London 1942. (James G. Forlong Fund XXII).

فیلسوف اسماعیلی ، ناصر خسرو (سفرنامه مربوط به سنوات ۱۰۳۵ تا ۱۰۴۲ میلادی برابر ۴۳۷ تا ۴۴۴ هجری ؛ فهرست منابع : ۴۳)^۱ ذکر می کنند ، اضافه گردد ، چیزی که باید توجه شود این است که « شمال شرقی » و « شرق » در نواحی شرقی (یعنی از خراسان به آن طرف) در نزد جغرافی نویسان اغلب بدنام « شمال » تصور می گردد^۲ .

هرچند مقدسی که آلویس شیرنگر (Alois Sprenger - فهرست منابع : ۳۰۱- : ۱۸۱۳ تا ۱۸۹۳ میلادی برابر ۱۲۲۸ تا ۱۳۱۰/۱۳۱۱ هجری) او را - یقیناً بدطور مبالغه آمیزی - بزرگترین جغرافی دان تمام ازمنه حساب می کند ، کتاب خود را در بسیاری از موارد بر بنیان کتاب اصطخری استوار نموده است ، ولی بر اساس مسافرت های وسیع و طولانی خویش ، مقادیر زیادی از مشاهدات شخصی^۳ خود را بر آن می افزاید و خویشتن را از مقتدای خود نیز در بدست دادن وقایع^۴ ممتاز می سازد و برخلاف اصطخری - که با نعظیم و تکریم خاندان پیغمبر^۵ (ص) اغلب بدامر تشیع اشاره می کند - توضیح و تقریرهای بدهم پیوسته و منظمی درباره تقسیم ادیان ابرازی دارد .

۱- رجوع کنید به :

E. E. Berthels : Očerk istorii persidskoj literatury. Leningrad 1928, S. 46 (CIK SSR. Leningradskij Vostočnyj Institut imeni A. S. Enukidze, Nr. 29). - Hermann Ethé; Näsir ibn (!) Khusrau, s. Leben, Denken und Dichten. Leiden 1884.

۲- حدود العالم، صفحه XV ۳- مثلاً در مورد مسیحیان دبیال (مقدسی ، احسن التقاسیم ، ص ۳۷۷ : اصطخری ، ص ۱۸۸ ، ابن حوقل ، چاپ دوم ، ص ۳۴۲) و در صورت اسامی شهرهای ارمنستان (مقدسی ، احسن التقاسیم ، ص ۳۷۴ مطابق با اصطخری ص ۱۸۸) ؛ تغییر پسابخت گریگان (مقدسی ، احسن التقاسیم ، ص ۲۹۸ مطابق با اصطخری ۲۷۰ ؛ یهودیه : انبار) . - به همین ترتیب نیز اصطخری با ابن حوقل اختلافاتی دارد (خانه های اردبیل از کل و آخر بوده است بنا به قول مقدسی ، احسن التقاسیم ، ص ۱۸۸ ؛ در مقابل ، ابن حوقل - چاپ دوم ، ص ۳۳۴ - می گوید ، اغلب از کل بوده) . نیز در صفحه ۳۳۵ ، ابن حوقل وقت تغییر پسابخت آذربایجان را از مراغه به اردبیل تعیین می کند . در صورتی که اصطخری ، ص ۱۸۱ از آن اطلاعی نداشته است . ۴- Grünebaum 243 ۵- مثلاً کلمه علیه السلام . پس از ذکر نام علمی بن موسی الرضا ، ص ۲۵۷ به بند .



طبعاً سر تا سر گروه انبوه این دانشمندان: مورخان، جغرافی نویسان، حقوق دانان، ادبا، با تمام اطلاعات مهم تاریخی يك جنبه می باشند: جمیع کتب مذکور (حتی تعداد محدود فارسی آنها مثل گردیزی و بیهقی) از طرف مسلمانان نوشته شده تماماً مدافع نظر آن گروهی هستند که در حوادث سنوات ۶۳۳/۶۵۱ میلادی (برابر ۱۲/۳۰ هجری) فاتح گردیده است. چه عرب چه ایرانی، چه عربی نویس چه فارسی نویس (و چه مترجم: مثل بلعمی مترجم طبری سال ۹۶۳ میلادی برابر ۳۵۲ هجری: فهرست منابع: ۱۴۴) به عقیده همه تسخیر ایران به دست عرب و پیروزی دین اسلام عمل رحمت و تقدیر الهی می باشد و در نتیجه مقاومت آن موقع و نیز مخالفت بعدی در مقابل آن بی معنی و حتی از نظری گناه به حساب می آمده است. بدون این که با این اظهار نظر، طعنی به عقیده مقدس اسلام منظور باشد، باید گفت که يك مورخ نمی تواند به چنین شیوه ای رضایت دهد، وی باید در جستجوی کتابهای مدافع آرای طرف مخالف هم باشد: مثلاً کتابهای فارسی ساسانی و یا زردشتی، اما چنین کتبی وجود نداشته و يك وزنه ای واقعی در برابر نظر اسلامی پیدا نمی شود. این امر خود واقعیتی است که در مورد اطلاعات ما از ایران در ادوار آغاز اسلام به طور مطلق قاطعیت دارد: فقط کسی که به این مطلب آگاه است، این نکته را می داند که تحریر وضع این دوره به ناچار تا چه اندازه بر عقاید يك جنبه اتکا می کند. بدیهی است که ناظر این جریان، در عین حال به طرز رفتار، محرکات، آرا و میزان حق و ناحق دسته مخالف هم می اندیشد؛ و او می تواند و باید آن چه با این عوامل امکان بستگی دارد وارد سازد. ولی باز همش از بوته

احتمال تجاوز نمی‌نماید و مدرکی برای شناخت عینی ایسن عوامل موجود نمی‌باشد. بنابراین رعایت ایسن اصل اساسی تاریخ‌نگاری: «عقیده دسته مخالف هم باید شنیده شود» برای مورخ این دوره میسر نیست. در عین حال آنچه که او از این کتب - فرضی غیر موجود - دسته مخالف می‌توانست انتظار داشته باشد، تا اندازه زیادی می‌تواند از مطالعه سرتاسر منابع ارمنی حدس بزند و یا از مقایسه با نوشته‌های عصر مغولان لااقل اساس طرز اندیشه مخالف را استنباط نماید.

در شرق نیز دوره‌های دیگری با اوضاع و احوالی هم نظیر دوره مورد بحث ما وجود داشته است: مثلاً دولت تاتار قبچاق (آلتون اردو = اردوی زرین) که به خصوص در مد نظر نگارنده این سطور می‌باشد. ولی درباره این دولت، قریب به تمام اقوام همسایه، اخباری که به نوبه خود متکی بر شرائط کاملاً مختلف و طرز اندیشه‌های متفاوت است، نقل نموده‌اند. در جنب اینان روسها که در درجه اول آسیب زده دولت مذکورند مطالب مهمی (گاهی نیز مطالب استنباطی) روایت کرده‌اند. اما نسبت به نخستین زمان اسلام در ایران، حتی یک چنین خصوصیتی هم وجود ندارد. برخورد غربیها و ایرانیان با چینیان خیلی سطحی صورت گرفته است: متناسب با آن نیز مطالبی که در منابع چینی (فهرست منابع: ۲۳۴ تا ۲۴۴) در خصوص ایران ملاحظه می‌شود معتابه نیست. فقط سفرنامه حصوان جوهان (Hsüan Tschuang) (راجع به سنوات ۶۲۹ تا ۶۴۵ میلادی برابر ۸ تا ۲۴ هجری؛ فهرست منابع: ۲۳۵) و نیز فضولی چند از کتب دیگر که از معاملات چین با غرب سخن می‌گویند، جزء استثناءات بسیار محدود (برای شرق و نواحی ساحلی) به حساب می‌آیند. - منابع دیگری هم از آسیای مرکزی به زبان‌های مختلف در برهه ایران، یا وجود نیافته و یا از میان رفته است: کتیبه‌های ترکی اَرخون نیز شماری نمی‌بخشند.

فقط دسته‌ای از همسایگان ایران که در قفقاز می‌زیسته‌اند، (مثلاً گرجی‌ها و ارمنه) تواریخ مفصلی از خود بجای گذاشته‌اند. ولی روابط سیاسی جهانی این گرجی‌ها هم تقریباً منحصرأً بایزانس و (به شکل پیکار و عناد) با دستگاه خلافت، صورت می‌گرفته است، و ایران در قرون هفتم تا یازدهم میلادی (برابر اول تا چهارم هجری) خارج از قلمرو نظرگاه تاریخ بزرگ کارتلیس سخوربا (K'art'lis chovreba)^۱ قرار داشت مگر در آن مورد لشکری که از طرف ایران به سوی قفقاز به خصوص گرجستان پیش روی نموده بود. برعکس در مورد ایران از وقایع نگاری ارمنی بیشتر می‌توان استفاده نمود، علاوه بر این که میزان خوبی هم برای سنجش احساسات قومی غیر مسلمان که در تحت سیادت کم و بیش بلاواسطه خلافت واقع بود، به دست می‌دهد به طوری که براساس آن، اسنجاج طرز اندیشه و رفتار ایرانیان را نسبت به بیگانگان برای ما می‌سوزد. سرنوشت ارمنستان نیز در آن موقع به طور عمده با قسمت شرقی روم و با خلافت اسلامی و با حکومت‌های شمالی بین‌النهرین که اهالی مسلمان آن به تقلید گذشته، ایرانی نامیده می‌شدند^۲ بستگی داشت. راجع به این ارتباطات کتاب اریستاکس فن لاسیورت (Aristakes von Lastiwert؛ فهرست منابع: ۲۱۹) شواهد روشنی ارائه می‌دهد. تقریباً برخلاف نویسندگان زمان مغول، مردی مثل مانیوس فن ادسا (Matthäus von Edessa؛ فهرست منابع: ۲۲۰) (قرن دوازدهم برابر قرن ششم هجری) که مورّخی سخت کم سواد بوده (و حتی کتب قدیمی تاریخ ملت خودش را هم نمی‌شناخته) به طور کلی به غرب ارمنستان توجه داشته است: از این رو نیز مناظرات مذهبی او به خصوص متوجه بیزانس و

۱- رجوع گردد به فهرست منابع، ۲۲۱. - درباره تاریخ نویسی گرجی رجوع کنید به: K'art'lis chovreba I/2, S. VI-XXXIII (غیر از این تاریخ مآخذ دیگری راجع به ازمنه قدیم در دست نداریم. - در این مورد رجوع شود به: Arist. B 162 mit Anm. 4.

(یعقوبیهای) سوریه بوده است ، و - بر خلاف مورخان نسبتاً محتاط گذشته - در برابر روم شرقی (که پیرو کلیسای ارتدوکس = Orthodoxe مدعی مذهب صحیح و رسمی مسیحیت) بغض و عداوت خاصی^۱ ابراز می داشته است ، ولی حتی مسیحیان سوریه نیز که قایل به طبیعت واحدی : انسانی و الهی ، در حضرت مسیح بوده اند ، به بدی یاد می کردند^۲ (در صورتی که نویسندگان سوری مثلاً^۳ بار هبریوس - Gregor Bar Hebraeus - ارمنیان را نکوهش نمی کند) . برعکس درباره سلجوقیان که مستقیماً به ارمنستان حمله آوردند^۴ - باوجود تمام ستمکاریهایی که از آنان (نیز به وسیله اریستاکس ، Aristakes)^۵ نقل می شود - خیلی به ملایمت قضاوت می کند : مثلاً اگر از طرفی از عهد شکنی نامتوده آلپارسلان (که او را ، عوض برادر زاده ، برادر طغرل می نامند)^۶ نسبت به قلعه تیلخوم خبر می دهد از طرف دیگر از رقت قلب او که به علت جریان نمودن سیل خونی اشک ریزی نموده^۷ ، صحبت می کند و حس ترحم این امیر را به سرنوشت بسد پادشاه بیزانس ، دیوگنس (Diogenes) ، رمانس (Romanos) چهارم که در ملازگرد (سال ۱۰۷۱ میلادی برابر ۴۶۳ هجری) به دست وی گرفتار ، ولی بعداً آزاد و به منزلش رهسپار گشته بود ، مؤکداً به میان می آورد^۸ . علت این گونه قضاوت مانیوس (Matthäus) درباره سلجوقیان ، تازه در مورد ملکشاه روشن می شود که می گوید: ملکشاه از این رو مورد تفضل الهی قرار گرفته بود که آرامنه را راحت گذاشت^۹ .

۱ - رجوع کنید مثلاً به ، Arist. B 54 f. ، Matthäus 152-154, 166-168 u. ö. ;

۲ - Matthäus XIV f. (Dulaurier). ۳ - نیز رجوع نمایید به ، Arist. B 268-279. ;

۴ - Arist. B. 271-274, 289-295. ۵ - Matthäus 120. - در باره وی چنین نقل

می کنند که او یکی از اسرای گرجی را به علت شجاعتش ، پس از دو سال ، آزاد نمود :

Matthäus 88. ولی بنا به اظهار شتفان اربلیان (Stefan Orbelian) گرجی مذکور در آن

جنگی که مانیوس مدعی اسارت اوست ، کشته شده است . ۶ - Matthäus 163. ;

۷ - Arist. C 33; Matthäus 170. ۸ - Spuler, Ilch 13 f. ; Matthäus 172, 203. ;

ایران مسلمان از سوریه و دولت شرقی روم فاصله زیادی داشت و از این رو در بین گزارشات ایشان خبر مهمی راجع به این کشور وجود ندارد، مگر یادداشت‌هایی چند که مربوط به مسیحیت این سرزمین می‌باشد: مثلاً در کتاب رئیس اسقفه میخائیل اول (Michael - فهرست منابع: ۲۲۸) سنوات ۱۱۶۶ تا ۱۱۹۹ میلادی برابر ۵۶۱ تا ۵۹۵ هجری و یا گریگر بر هبرئوس^۱ (Gregor Bar Hebraeus) (۱۱۲۶ تا ۱۲۸۶ میلادی برابر ۵۲۰ تا ۶۸۵ هجری) ... هم چنین بنیامین فن تودلا (Benjamin von Tudela) سیاح یهودی (سنوات ۱۱۶۵ تا ۱۱۷۳ میلادی برابر ۵۶۰ تا ۵۶۸ هجری؛ فهرست منابع: ۴۵) فقط در باره جماعات یهود زمان خودش و سرنوشت آنان، اظهاراتی می‌نماید.



هر کجا در زمینه تاریخ‌نگاری و زنده‌ای در برابر منابع مسلمانان وجود نداشته باشد سود شواهد عینی جریانات تاریخی نیز ناچیز می‌باشد به استثنای سگه‌ها (فهرست منابع: ۱ تا ۲۷) که: تعداد زیادی از آنها به‌ما رسیده است. اسامی والیان و روابط آنان با خلافت و یا با سایر فرمانروایان و هم چنین عناوین آنها در اغلب موارد فقط از سگه‌ها به‌دست می‌آید.^۲ ولی در مقابل، عباراتی که در باره مذهب «اسلام آوردگان» طبرستان (مثلاً شیعه یا سنی) در روی این سگه‌ها دیده می‌شود، فقط تا این حد ارزش دارد که آنچه را که از دلایل دیگر معلوم بوده،

۱... رجوع نمایید به منابع: ۲۳۰-۲۳۱. در این حال مقاله ذیل که در باره مسطوریان در تحت خلافت اسلامی و عرب نوشته است، مطلبی راجع به اوضاع ایران به‌دست نمی‌دهد.
Joseph Simon Assemanus: Bibliotheca Orientalis Clementino - Vaticana, III/2, Rom 1728, auf den S. 94-101 in seinem Abschnitte «Nestorianorum status sub caliphis Saracenorum, seu regibus Arabum».

۲... در عدم امانت و اعتماد مورخان از لحاظ سکه‌شناسی نوشته ذیل مفصلاً صحبت می‌کند، Tiefenhausen, S. VI-VIII.

تأیید می‌کند. جمع و تلفیق اساسی محلّهای مختلفی که در آنجا به نام والی و حاکمی از والیان و حاکمان سگد زده شده است، نیز - نظر به وجود دلایل غالب کافی دیگری دربارهٔ وسعت قلمرو حکومت هریث از آنان - فقط از نظر کمّی اهمیت دارد. اما تحلیل فاز سگه‌ها به منظور استنتاجاتی در مورد اوضاع اقتصادی (یا حدّ پیشرفت صنعت) به‌طور کلی باید نازده صورت بگیرد.^۱

در مورد قسمت‌های عملی فرهنگ - قبل از هر چیز هنر، و وضع مسکن - حفاریاتی که در افراسیاب نزدیک نیشابور صورت گرفته و نیز تحقیقات بنیانی ابنیهٔ تاریخی^۲ موجود، حائز اهمیت بوده است. ولی با این همه، موادی که تا به حال برای زمان مورد بحث ما به دست آمده است بسیار ناچیز است. فعالیت باستان‌شناسی سرکیچ پ. تلستوی (Sergej P. Tolstov) در خوارزم، نیز بیشتر متوجه سالهای قبل از آن می‌باشد (فهرست منابع: ۳۰۸ تا ۳۰۹).

بدین ترتیب - همان طوری که در مقدمه یاد شد - نتیجه‌ای که از تحقیق دربارهٔ ایران نخستین زمان اسلام به دست می‌آید، باید از جنبه‌های زیادی نارسایت محسوس باشد. و از مواد موجود و توضیحات بلاواسطهٔ آن هم که بگذریم، خنثی واقعی و فقدان روایات و اخبار را هم هیچ مورّخی و به‌خصوص هیچ نویسندهٔ کتابی تحلیلی نبیند و نمی‌تواند با رأی و احتمال جبران نماید. با این وصف بنایی که اینجا از سنگریزه‌های مستخرج از منابع، دربارهٔ حوادث آن زمان و به‌خصوص امور مربوط به حیات مذهبی و فرهنگی و اقتصادی ساخته شده است، به‌عکس آسیب‌زدای شباهت دارد که از بالای طوفان حوادث سازگار ایام محفوظ نمانده باشد: درست عین همین نتیجه هم نیست به منابع زمان ما بین سنوات ۶۳۲ و ۱۰۵۵ میلادی برابر ۱۱ تا ۴۴۷ هجری صادق می‌دهد.

۱ - مثلاً در مورد «ری» ابن امر صورت گرفته است:

George Miles: The numismatic history of Rayy, Neuyork 1938.

۲ - رجوع کنید به فصل «معماری» از همین کتاب.

تاریخ ایران

در قرون نخستین اسلامی

نفوذ اسلام در ایران و اهمیت آن برای تاریخ این کشور

یکی از مشخصات تاریخ ایران تقسیم بندی روشن و محسوس آن به دوره های مجزا و بزرگی است که هر يك از آنها به سهولت از دیگری متمایز می شود و کیفیت خاص خود را آشکار می سازد . حتی در هزاره های اول نیز هر يك از دوره های تاریخی بدنبال خود بر اثر يك سقوط ملی بد پایان رسیده و یا آغاز گردیده است . بر طبق همین میزان نیز باید واقعه نفوذ آن طبقه قدیمی قوم آریائی را (که نام خویش یعنی «اران» را بداین سرزمین داده است) در نواحی شمالی (خراسان) به نظر بیاوریم . زیرا این واقعه ، واقعا یست که به همراهی پیدایش دین زرتشت برای اولین بار بداین فلات سیمای تاریخی مفهومی بخشیده است ، و بدین منوال بر سر کار آمدن دولتهای مادی و هخامنشی نیز نشانه يك دگرگونی اساسی و عمیقی محسوب می گردد ، هر چند بر اثر آن فقط تحولاتی در بین کلیه قوم ایرانی بدوجود آمد.

از تمام اینها روشنتر عذری است که با شروع حمله اسکندر مقدونی آغاز گشت . در این مورد عنصری خارجی نیروی دولت را در دست گرفت و می خواست در زمینه فرهنگی نیز داعیه رهبری خود را به موقع اجرا در آورد . ایرانیّت به يك مبارزه طولانی و پی گیری که متکی بر قدرت سیاست بود نیاز داشت تا

آنکه موفق شد در زیر لوای دولت پارتیان مجدداً يك دولت ملی بدو وجود آورده. تأثیرات قرون اول بعد از اسکندر را با سنتهای ملی خویش بیامیزد و از آن پس تکیه گاه مهمی در راه مبارزه معنوی شرق با روح یونانی و با نیروی دولت رومی بدو وجود آورد.

انقراض دولت اشکانیان و استقرار فرمانروایی ساسانیان (در سال ۲۲۴ تا ۲۲۶ میلادی) بـد يك تحول مهمی در عمق ایرانیّت حتی در قسمت زبان منجر گردید و این تحول توانست همدست با تجدید حیات دین زرتشت در برابر مسیحیت و مانویت ایستادگی نماید. ولی این تحول هیچ نتوانست و نخواست که از میراث زمان گذشته در مورد زبان و فرهنگ چشم پوشی کند؛ همان طوری که دولتهای گذشته نیز از آن چشم پوشی نکردند.

غلبه نازیان مسلمان بر سرزمینی که ایرانیان در آن مسکن گزیده بودند در چهارچوب وقایع تاریخی ایران به هیچوجه مسئله ناز و غیر قابل تصویری نبود. قبل از قوم نازی اهالی مقدونیه و یونانیان همراه با اسکندر توانسته بودند به عنوان بیگانه ایران را تسخیر کنند و بعد از آن نیز ملت ایران توانسته بود دوباره داعیه ملکیت و فرهنگ خود را محقق سازد. بر این تشابهات وقایع تاریخی جهانی که بین حمله اسکندر و نازیان و همچنین بین استقلال ملی و فرهنگی ایران بعد از هجوم یونانیان و نازیان مشهود است نیز يك سلسله خصوصیات خاصی اضافه می شود که به وضع جالبی در طی این دو حادثه تاریخی تکرار می گردد.

در وقت حمله اسکندر نیز مانند هنگام حمله نازیان، هجوم دشمن از طرف مغرب به وقوع پیوست و در آن موقع نیز مانند این دفعه پادشاه ایران به دست قاتلی ازبای درآمد. همچنین در هر دو واقعه فاتحین تنها تا سرحدات مرکزی پیش رفتند و موقتاً در همان جایی که ایران عهد ساسانیان در جنگهای طولانی خود با هیاطله

و ترک‌های مهاجم از قلمرو فرهنگ و تمدن خاور نزدیک دفاع می‌کردند توقف نمودند^۱.

با تمام این احوال هجوم تازیان برای ایرانیان بیش از تمام مصائب ملی قبل و بعد آن حائز اهمیت بوده است. چه اینکه ایرانیان در آن موقع برای اولین و آخرین بار در طول تاریخ خویش کانون و قلب تمام فرهنگ‌های شرق و بلکه تمام تمدن آن زمان را در دست داشتند، ولی پس از حمله تازیان مذهب خود را رها ساختند تا به تعالیم پیغمبر اسلام (ص) که با شور جوانی تازیان ساده روح و تازه نفس عرضه می‌گردید، بگروند، و بدین ترتیب این حادثه بزرگی که در قرن هفتم میلادی در تاریخ ایران رخ داد مهمترین واقعه تاریخی به‌شمار آمده و برای تاریخ متمدن و طولانی این ملت و مملکت میزان اساسی سنجش واقع گردید. این بخش ایران میبایست و «ایران نو» را از هم جدا می‌سازد و سیمای نوی بدین ملت می‌بخشد و در حالی که ملت ایران در مبارزات خویش با تازیان داعیه وحدت ملی و استقلال فرهنگی خویش را به اثبات می‌رساند باز می‌بایست در لوای ایمان به خدای واحد تمام ماهیت خود را عوض نموده از نو بسازد.

یک چنین تجدیدی در ظرف یکی دو روز ممکن نیست. ملت ایران نیز قرون زیادی وقت لازم داشت تا بتواند شخصیت مجدد خود را بیابد و منزلتی در بین ملل مسلمان به دست آورد، و در جامعه‌ای که تازه در شرق و جنوب سواحل مدیترانه باید گذاری می‌شد و عامل و ضامن آن اسلام بود، وارد گردد. ولی در عین اینک

۱- درباره وظیفه دفاع مداوم از سرحدات که منجر به پیدایش استان خراسان و فرهنگ مولود آن سامان (حتی در دوره اسلامی) گردید رجوع شود به:

Arnold Joseph Toynbee: A Study of History, 2. Aufl., Oxford und London 1935, Bd. I, S. 73-78; Bd. II, S. 138, 142f.

ایران این دین را پذیرفت باز موفق شد که بخشی از فرهنگ باستانی خود را با این لباس جدید در محیطی بسیار وسیع‌تر از تنها محیط فارسی‌زبانان توسعه بدهد و نواست به اسلام خدایل و صیغه‌های ایرانی ببخشد و سرانجام صورت ویژه‌ای در دین بدو وجود بیاورد.

اسنیلای نازیان

ایران عهد ساسانیان و دولت مسیحی بیزانس از همان آغاز بیدایش خود بر ضد یکدیگر مبارزه قدیمی بین شرق و غرب را بدون اینکه به نتیجه نهائی و واقعی برسند ادامه دادند. ولی با شروع قرن هفتم اینطور به نظر می‌رسید که این قرن تحول بزرگی همراه داشته سیادت واقعی یکی از این دو را محرز خواهد ساخت. امپراطوری روم شرقی بر اثر مہمکاری قیصر خویش فکاس (Phokas ۶۰۲ تا ۶۰۱ میلادی) و بر اثر هرج و مرجی که به موجب سقوط وی و جلوس هراکلیوس (Herakleios، از قراطجنه) به تخت سلطنت به وجود آمده بود و بالاخره بر اثر حملات دشمنان شمالی و شمال شرقی به دولت مرکزی چنان ضعیف شده بود که دیگر در مقابل حمله سخت خسرو پرویز (۵۹۰ تا ۶۲۸) به ایالات جنوبی امپراطوری - که در طی دولشکر کشی بزرگ نه تنها سوریه و فلسطین و مصر را به تصرف آورد، بلکه توانست تا اعماق ارمنستان و آسیای صغیر پیشروی کند - نتوانست مقاومت قاطعی بنماید. از يك طرف مجاهدت بی‌اندازه هراکلیوس و از طرف دیگر جمع آوری لشکر و از طرف ثالث لااقل کوشش در راه برانداختن تضاد عقاید بین فرق مختلف مسیحی ضروری بود تا امپراطوری روم بتواند روی پای خود بایستد و سرانجام خسرو پرویز را در طی جنگهای دشوار و سختی که به طور اعجاب آمیزی با هدفی معین و سریع انجام

می گرفت از تمام متصرفاتش براند و او را تا قلب امپراطوریش یعنی تا قصر تیسفون واقع در کنار دجله تعقیب کند و در نتیجه بدین وسیله صاحبی را که به بهای تاج و تخت و مرگ خسرو پرویز (۲۹ فوریه ۶۲۸) تمام شد بدو تحمیل نماید.

این امر بدیهی می نمود که گذشته از ثمرات مذکور نیز متعاقب این وقایع جنگی، کشمکش و آشوبی متعددی در دولت ساسانیان برای تصرف تخت و تاج بدوقوع می پیوندد، و باعث ضعف فوق العاده دولت ایران خواهد گردید. و از طرف دیگر نیز آشکار بود که اگرچه روم شرقی فاتح گشته بود، ولی با این وصف در آن حال سلطه کامل بر ایران نداشت، و بدین ترتیب مقدمات سر بلند کردن يك دشمن خارجی فراهم آمده بود و اگرچه این دشمن تاکنون به خود اجازه حمله به نیروی عظیمی مثل ایران را نمی داد، ولی اکنون بر اثر فراهم آمدن زمینه، امکان این را می دید که بتواند این سرزمین را تسخیر نماید^۱. این دشمن از طرف جنوب غربی ایران آمد یعنی از محلی که تا آن زمان هرگز اقدامات خطرناکی علیه موجودیت دولت عظیم ساسانی صورت نگرفته بود؛ جز اینکه از مدتها پیش حملات محلی این دشمن بدطور نامطلوبی به چشم می خورد. بدیهی است که از هنگام سقوط خاندان لخمیه (حوالی ۶۰۲ میلادی) جناح جنوبی دولت ساسانیان تقریباً بدون حامی مانده بود.

علت اساسی این حمله عظیم تازیان سه تغییرات اراضی شبه جزیره عربستان از قبیل خشکی سرزمین های آباد بود که طبعاً منجر به اقدامات وسیعتری از طرف ساکنان آن می گردد^۲ و ند لزوم راه تجارت و ندتنها حرص غارتگری تازیان - اگر چه این علل که از زمان قدیم در مورد تازیان معروف بوده و صفت ویژه تمام اقوام

۱- Michael در صفحات ۴۱۴ و ۴۱۶ صریحاً این علت را یاد آور می گردد. ۲- لازمه این نظر که از Leone Caetani ابراز گشته و Heinrich Becker نیز گاهی آنرا پذیرفته است يك سلسله تغییرات آب و هوایی و تحولات سریع اقتصادی ناشی از آن می باشد که با واقعیات علم زمین شناسی مطابقت ننموده از لحاظ تاریخی نیز دلیلی بر آن وجود ندارد.

چادر نشین به حساب می‌آید نیز در این هجوم به‌طور قابل توجهی دخالت داشته‌است. بلکه علت واقعی و محرك اصلی این هجوم برق‌آسا و توقف‌ناپذیر تازیان قبل از هر چیز، دین جدید^۱ و اعتقادات تازه‌ای بود که حضرت محمد (ص) به آنان ارزانی بخشیده بود. شاید سابق بر این در این حقیقت که توجه به‌خدا می‌تواند یک چنین تأثیر خارق‌العاده‌ای را همراه بیاورد شك می‌شد، ولی حوادث سنوات اخیر به روشنی الزام - آوری نشان داد که تا چه اندازه يك عقیده جدید می‌تواند نیروهای مثبت یا منفی از خود به‌ظهور برساند و امروز دیگر جای تردید نیست که دین یکتا پرستی بایدارترین علت محرك کشورگشایی تازیان بوده است.

خود پیغمبر اسلام (ص) اندکی قبل از رحلتش لشکری برای حمله به طرف شمال آماده می‌کرد و ابوبکر (۶۳۲-۶۳۴) توانست در تابستان سال ۶۳۲ با وجود وضع سیاسی خطرناک عربستان، آن‌را به‌مرحله اجرا بگذارد. حزیات این لشکرکشی معلوم نیست و نتیجه‌ای هم از خود نشان نداد تا اینکه تازه در سال ۶۳۳ لشکرکشی منظمی در جهت شمال و شمال شرقی عربستان به‌وقوع پیوست. ابتدا به فلسطین که متعلق به روم شرقی بود حمله‌ور گشتند و از آنجا به طرف سوریه پیش رفتند و نیروی نهائی خود را در جنگ آجندین (ژویه یا اوت ۶۳۴ م)^۲ و در یرموک (از ۲۳ ژویه تا ۲۰ اوت ۶۳۶)^۳ و همچنین در تصرف اورشلیم و بغداد نشان دادند. ذکر این وقایع در اینجا از این نظر لازم است که برای بیان جریان جنگ بین‌النهرین

۱- این مطلب را خود تازیان در مذاکراتشان با رستم به‌حق تأکید می‌کنند، طبری ج ۱ ص ۲۲۶۸، ۲۲۷۱، ۲۲۷۸. در صفحه ۲۶۴۳ تاریخ طبری برخلاف تصور ایرانیان که فقر اقتصادی را علت این جنبش و حرکت می‌دانستند بطور وضوح در درجه اول دین، محرك اصلی این حملات قلمداد می‌گردد (بدیهی است که این نظر با طرز تفکر مورخان سازش دارد).
۲- رجوع کنید به: Frants Buhl in der E I, 149 - 3 Caet. III 508; - 613

۳- Christensen 2, 202 - 514، قوزانلو ج ۱ صفحات ۲۴۳ تا ۲۴۶ (این کتاب تألیفی است از جریان جنگ که اساساً غیر نقادانه و بدون توضیحات ویژه تاریخ نظامی و بدون ذکر منابع می‌باشد) - باز گوئی ساده این اخبار از منابع در "Chronologia regum Persarum" bei Ass. III/1, 419-427.

خالی از اهمیت نیست زیرا، در این زمان تازیان مسلمان در بین‌النهرین پیشروی می‌نمودند^۱ و هرچند نیروهای سرحدی این قسمت از سرزمین ایران در اثر شکست از روم شرقی آسیبی ندیده بود، ولی به‌وسیله جنگهای وحشت‌انگیز داخلی که تا سال ۶۳۲ ادامه داشت ضعیف شده بود. اولین حمله را مثنی پسر حارث شیبانی کسه بفزودی از طرف خالد بن ولید یمامی حمایت شد (۶۳۳ ر ۳۱۸ تا ۶۳۳ ر ۴۱۶ مطابق محرم سال دوازدهم هجری) به حیره که مقر لخمیان در ساحل غربی فرات در طرف شمال شرقی باتلاقهای بزرگ بود نمود،^۲ و ایرانیانی را که آنجا تحت رهبری هرمزان (هرمزدان) بودند از شهر بیرون راندند.^۳ تلاشهایی که از طرف ایرانیان برای فرستادن دسته‌های تازه نفس می‌شد عقیم ماند^۴ و تازیان مسیحی که به کمک ایرانیان برخاسته بودند در الیس نزدیک فرات مغلوب گشتند و به موجب سوگندی که خالد یاد کرده بود به قتل رسیدند (در آوریل - مه ۶۳۳ میلادی مطابق با صفر سال ۱۲ هجری)؛ و حیره پس از مقاومت شدیدی که از طرف تازیان مسیحی ساکن آن در تحت رهبری و حمایت راهب‌ها و علمای مذهبی انجام گرفت به ناچار تسلیم خالد شد (مه و ژوئن ۶۳۳ م. مطابق با ربیع‌الاول ۱۲ هجری)؛ و با وجود اینکه دوبار دیگر سر مخالفت بلند نمود باز با آن به‌ملایمت رفتار شد^۵، ولی بفزودی با بنای

۱- برای به‌دست آمدن اختلاف شدید و اغلب تضادهای منابع در مورد پیشروی تازیان در ایران (۶۳۴-۶۵۱) رجوع کنید به:

Caet. VII, S. xlv - Li.; Die Kritik bei Weblh. Sk. VI 94 ff; Caet: VII 29f.; در صفحات ۲۴۰ تا ۲۴۸ از کتاب اخیر بیان نقادانه‌ای درباره آنچه راجع به این واقعه در کتب (Weil, Muir, Müller, Wellhausen Sk. VI 94-113) گفته شده مشهود است.

۲- درباره جغرافیای تاریخی بین‌النهرین در آن دوره: احمد سوزا (که در ذیل صفحات بعد خواهد آمد) و Maximilian Streck (رجوع کنید به فهرست کتب در آخر این کتاب و مقالات وی در دائرةالمعارف اسلام، I, E). ۳- طبری ج ۱ ص ۲۵۱۹: ابن اثیر ج ۲ ص ۱۴۷ به بعد. ۴- طبری ج ۱ ص ۲۰۳۸ به بعد: ابن اثیر ج ۲ ص ۱۴۸. ۵- دینوری

ص ۱۱۷، ابن‌الاثیر ج ۲ ص ۱۴۹ به بعد و Dennett 18f.

شهر کوفه^۱ در همسایگی آن و بعد با تأسیس شهر بصره^۲ در کنار دریا اهمیت خود را از دست داد.

با فتح حیره کلید تصرف بین‌النهرین به دست مسلمانان افتاد، بدین معنی که به صورت واحدهای نظامی تا دجله پیش آمدند و قلعه‌های کوچک و بزرگ متعددی را (که از آن جمله قلعه دومة الجندل است که تازیان حامی ساسانیان از آن دفاع می‌کردند) بد تصرف درآورده و در جبهه‌های مختلف محلی پیکار می‌نمودند، در حالی که ایرانیان نیروهای خود را در کوهستانهای زاگرس از نو تنظیم می‌نمودند.

در اواخر پائیز ۶۳۳ خالد از دخالت یزانس در بین‌النهرین ممانعت کرد (بدنظر او به موجب حسادت خلیفه دوم، عمر نسبت به وی) و يك سال بعد از آن از آنجا مأموریت سوریه را یافت و در يك راه پیمائی متهورانه پنج روزه خود را بدانجا رسانید^۳، ولی در اثر این عزل و نصب کار مسلمین دشوارتر شد.

المثنی جانشین خالد که یکی از رؤسای قبیله بکر بن وائل بود هر لحظه در اثر پیشروی ایرانیان از فارس در معرض خطر قرار گرفت. این پیشروی تا خرابدهای بابل قدیم نزدیک حیره ادامه یافت، ولی به شکست ایرانیان منتهی گشت و سیادت تازیان را تا فرات تأمین نمود^۴. بر اثر تهدیدات مداوم مسلمانان رستم پسر فرخ هرمزد سپهسالار شاهنشاهی موفق شد به اوضاع فرمانروایی وطن خود سر و صورتی بدهد و شناسایی قطعی یزدگرد سوم را تحت قیومت خویش تثبیت کند^۵ و با وجود يك سلسله پیکارهای شکست‌آمیز با ابو عبیده ثقفی فرمانده

۱- طبری ۱ ص ۲۳۶۰، ۲۳۸۹، ۲۴۸۱؛ مسمودی ج ۴ ص ۲۲۵ به بعد، ابن اثیر ج ۲ ص ۲۰۴؛ قوزانلو ج ۱ ص ۲۴۹ تا ۲۶۲ و Caet. III 493f., 833 - 863; Reitemeyer 29-40.
 ۲- طبری ۲ ص ۲۳۷۷؛ دینوری ۱۲۳ و Caet. III 769 - 784; Reitemeyer II - 28.
 ۳- طبری ۱ ص ۲۱۲۱ تا ۲۱۲۳؛ ابن اثیر ج ۲ ص ۱۵۱ تا ۱۵۴ و Wellhausen, sk. VI 37 - 51.
 ۴- ابن اثیر ج ۲ ص ۱۵۹ به بعد، قوزانلو ج ۲ ص ۲۶۲ تا ۲۶۵ ۵- تدوین حوادث جزئی و تنظیم آن در این سنوات عملاً ممکن نیست: Caet. III 695f برای اسامی رجوع کنید به: Justi, Namb. 263, 148.

جدید تازیان از پیشروی اساسی متجاوزان تا مدت مدیدی جلوگیری نماید، زیرا مسلمانان پس از عبور از فرات در جنگ دشوار و تلخی نزدیک قس الناطف مجبور به عقب نشینی شدند و ابو عبیده در این جنگ کشته شد (جنگ معروف به یوم الجسر)^۱ اما نفاق و کشمکش های داخلی ایرانیان استفاده از این موقعیت را ممنوع ساخت.^۲

المثنی که در این هنگام دوباره به سمت فرماندهی کل منصوب شده بود توانست با جنگ معروف خود از پیشروی مجدد ایرانیان به طرف صحرای شمال عربستان و سوریه جلوگیری نماید و به طور ناگهانی به یک سلسله از مراکز کالاهای بازرگانی در کنار دهکده بغداد حملہ آور شود. تازه در این موقع یعنی پس از سقوط بابل ایرانیان قوای خود را به فرماندهی رستم برای پیکاری نهایی و قاطع متمرکز ساختند^۳ و بار دیگر نزدیک حیره از فرات گذشتند و تا استحکامات سرحدی قادسیه کنار صحرای سوریه (در ۳۰ کیلومتری جنوب غربی این شهر)^۴ پیش رفتند. در این محل تازیان به فرماندهی سعد بن ابی وقاص و ایرانیان به سرداری رستم، هفته ها در برابر یکدیگر صف آرای گردیدند،^۵ گرچه به طور تحقیق نمی توان گفت^۶ که آیا این صف آرای ها در سال ۶۳۶ میلادی انجام یافته یا در سال ۶۳۷،

- ۱- طبری ۱ ص ۲۱۸۴ تا ۲۱۸۰، دینوری ۱۱۸ تا ۱۲۰ (بنا به عقیده قوی در روز شنبه ای از ماه رمضان سال ۱۳ هجری مطابق ۱۰۲۹ تا ۱۱۲۷ سال ۶۳۴)، تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۶۲، یاقوت ج ۷ ص ۸۸ به بعد، ابن اثیر ج ۲ ص ۱۶۶ تا ۱۶۹، قوزانلو ج ۱ ص ۲۶۶ تا ۲۶۸.
- ۲- دینوری ص ۱۲۰ به بعد. ۳- طبری ۱ ص ۲۲۴۷ تا ۲۲۵۶ (طبق اخبار بین النهرین که به شخص غیر قابل اعتمادی یعنی سیف بن عمر نسبت داده می شود)، دینوری ص ۱۲۵.
- ۴- یاقوت ج ۷ ص ۴ تا ۱۸، احمد سوزا وجه تسمیه های مختلفی برای نام قادسیه در کتاب (سامراء فی عهد الخلافة العباسية ج ۱ بغداد، ۱۹۴۸ ص ۲۴۷ به بعد، ولی وجوه مذکور به قیاس با آنچه Maximilian Streck در دائرة المعارف اسلامی (E I ج ۲ ص ۶۵۵) گفته است حکمی ندارد.
- ۵- طبری ۱ ص ۲۲۵۸ تا ۲۲۸۴ و E I, IV 30 f در Karl V. Zetterstéen ۶- توضیحاتی درباره تعیین سال در تاریخ طبری ج ۱ ص ۲۳۷۸، یاقوت ج ۱ ص ۱۰۲، ۱۰۴، ج ۲ ص ۱۹۴، ابن اثیر به متابعت از طبری جنگ را در سال ۶۳۵ میلادی مطابق ۱۴ هجری می داند. Wellhausen, Sk. VI 68-83.
- ۷- Wellh., Sk. VI 72 ۸- Caet. III 629 - 693 طبق عقیده واقعی.

ولی در هر حال مسلماً در فصل بهار انجام گرفته است . تعداد سپاه ایرانیان بمراتب بیشتر بوده ، ولی در اینکه آیا شماره آنها واقعاً تا ۸۰۰۰۰ تن^۱ می‌رسیده نردید است ، چه اینکه اخبار مختلف شماره آنها را بین ۳۰۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰۰ تعیین می‌کند و از طرف دیگر این تخمین که سپاه تازیان در آغاز نبرد^۲ تا ددهزار بوده^۳ ، بخصوص در صورتی که شماره لشکریان ایران به میزان فوق تعیین شده باشد بسیار کم به نظر می‌آید ، بعلاوه اخباری که درباره قوای ایران در دست است تعداد آنها را از ۶۰۰۰ تا ۳۸۰۰۰ ذکر می‌کند^۴ و همچنین به موجب ملاحظات عمومی تاریخ جنگ^۵ می‌توان قوای تازیان را در حدود ۲۰۰۰۰ تن دانست . در هر حال این جنگ سه یا چهار شبانه روز باشد تمام ادامه داشت . اگر چه اطلاع صحیحی راجع به چگونگی صف آرایی و کیفیت حرکات جنگی در دست ما نیست ، زیرا روایات تنها از سحنه‌های انفرادی جنگ و اکثر از شاهکارهای قهرمانان صحبت می‌کند ، ولی از روایات مزبور تا این اندازه مستفاد می‌شود که دسته فیل‌سواران ایرانی کار را فوق‌العاده بر تازیان سخت نموده و سپاهیان تازی تنها با رشادت و قهرمانی فوق‌العاده توانستند در این جنگ آنقدر پایداری کنند تا لشکریان کمکی (ظاهراً ۶۰۰۰ تن) - که پس از مرگ رستم سپاه ایران را مجبور بدفرار ساخت - از سوریه برسد؛ در نتیجه تازیان مالک مسلم و پا برجای بابل تا نزدیک دجله^۶

۱- این عقیده Sebeos مورخ ارمنی تقریباً همزمان این واقعه می‌باشد . رجوع کنید به : Huebschmann, Arm. 14. ۲- به عقیده Sebeos. ۳- طبری ۱ ص ۲۲۷۹ تا ۲۲۸۰. ۴- این مطلب را Alfred متخصص در تاریخ سپاه شفاهاً از 1. IX. 1949 Pawlikowski-Cholewa نقل می‌کند . ۵- بلاذری ، ص ۲۵۵ تا ۲۶۲ ؛ طبری ۱ ص ۲۲۸۵ تا ۲۳۵۸ ؛ دینوری ص ۱۲۵ تا ۱۳۱ ؛ ابویوسف ص ۱۶ به بعد ، تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۶۳ به بعد ؛ مسعودی ج ۴ ص ۲۰۷ تا ۲۲۵ ؛ ابن اثیر ج ۲ ص ۱۷۳ تا ۱۸۸ ؛ قوزانلو ج ۱ ص ۲۸۱ تا ۲۸۶ (بابک نقشه غیر علمی ص ۲۷۹) ، (نیز همراه با منابع سوری و ارمنی) Elias 82f. Michael 417; Caet. III 629-713 — S. M. Yusuf : The battle of al-Qadisiyya. in der "Islamic Culture" XIX/XX (Haidarabad 1945-46).

شدند و حتی قسمت جنوبی آن به فرماندهی مغیره بن شعبه اشغال گردید^۱. غنائم جنگی از حد و حصر افزون بود و در جنب گنجینه‌های بسیار، پرچم کهن ساسانیان (درفش کاویانی)^۲ نیز به دست مسلمانان افتاد.

باقیمانده سپاه ایران که نزدیک بابل جمع شده بود بدون زحمت بسیار عقب رانده شد و به کوهستانهای شرق پناه برد و هرمزان فرمانده کل ستاد خود را در پادگان اهواز^۳ مستقر ساخت و بدین ترتیب فاتحان توانستند با وجود اینکه دوجناح لشکریان در معرض خطر بود از فرات عبور کنند و از کوئی (= کوئا)^۴ به جانب مقر حکومت یعنی تیسفون (که بدعربی المدائن یعنی شهرها نامیده می‌شود) رهسپار شوند. در بهار سال بعد (۶۳۷ یا ۶۳۸ میلادی) مسلمانان به بهر سیر وارد شدند یعنی به آن قسمت از شهر که در مغرب دجله واقع بود و ایرانیان پس از نبرد مختصری آن را از دست دادند^۵، ولی هنوز نیمه شرقی شهر با کاخ سلطنتی در دست ایرانیان بود تا اینکه در نتیجه خیانت یکی از ایرانیان، تازیان توانستند با استفاده از گداری از فرات بگذرند و ایرانیان نیز نیمه شرقی شهر را تحت رهبری یزدگرد سوم تخلیه کردند و در این منطقه نیز به کوهستان (به طرف حلوان) عقب نشینی کردند^۶ و اموال و ذخائر بیکرانی در کاخ سلطنتی و در شهر تخلیه شده برای فاتحان به جای گذاشتند^۷ در نتیجه این عقب نشینی سلطه ایرانیان در

۱- طبری ۱ ص ۲۳۴۴ تا ۲۳۸۸. ۲- Friedrich Sarre : Die alt - orientalischen Feldzeichen, in der "Klio" III (1903), S. 333-371 (hier S. 344 - 361 alt-und mittelpersische, S. 361f. mohammedanische (meist osmanische). ۳- طبری ۱ ص ۲۴۲۱ تا ۲۴۲۴، دینوری ص ۱۱۳۳، ابن اثیر ج ۲ ص ۱۹۶، Cae. III 715. ۴- رجوع کنید به: Max Plessner in der E I, II 1255. ۵- طبری ۱ ص ۲۴۲۵ تا ۲۴۳۱. در باره تیسفون رجوع کنید به: Maximilian Streck in der E I, III 81; Caet III 760-763. ۶- طبری ۱ ص ۲۴۳۱ تا ۲۴۳۵ و ۲۴۳۹ به بعد و ۲۴۴۱ به بعد و ۲۴۴۳، دینوری ص ۱۱۳۳. ۷- این ذخائر و آثار تازیان را سخت به شکفت می‌انداخت و جزئیات آن نقل شده است، طبری ۱ ص ۲۴۳۶ و ۲۴۴۴ تا ۲۴۵۰ و ۲۴۵۱ به بعد، دینوری ص ۱۳۳ به بعد، ابن اثیر ج ۲ ص ۱۹۹ تا ۲۰۱.

بین‌النهرین عملاً درهم شکست و اندکی بعد (تا سال ۶۴۰) اشغال آن قسمتی که در آن زمان به دولت بیزانس متعلق بود با نکریت و موصل و همچنین قرقیسیاء واقع در نزدیکی محل تلاقی خابور با فرات بدون دشواری زیاد انجام پذیرفت^۱.

موفقیت‌های سریع تازیان و شتاب ایرانیان در تخلیه این منطقه علل ریشه دارتری داشت: ازطرفی بین‌النهرین با ساکنان آرامی یا آرامی شده خود - که در قسمت اعظم آن مسیحیان و در جنب آنان نیز پیروان فرقه تعمیدیان و یهودیان و عده معبودی مانویان زندگی می‌کردند - با سلطه ایرانیان در آنجا مخالف بود^۲، و ازطرف دیگر ایرانیان ساکن این منطقه زیاد نبوده و اهالی دهات در برابر پیشروی تازیان هیچ گونه عکس‌العملی نشان نمی‌دادند، حتی خلیفه ثانی عمر توانست بشخصه این نکته را دریابد، و مقرر داشت که ساکنان آن منطقه به‌عنوان ذمی در زادگاهشان^۳ بمانند. اگر چه استقبال از تازیان مهاجم به آن صورتی نبود که تقریباً هم‌زمان با آن در مصر مشاهده می‌شد - مصری که در اثر اقدامات بیزانس فوق‌العاده به هیجان آمده بود - ولی با این وصف اوضاع بین‌النهرین در اساس به اوضاع مصر شباهت داشت^۴.

همینکه مسلمانان پس از کشمکش و مبارزه با سپاهی که از مدت مدیدی در

نزدیکی جلولا (شمال شرقی تیسفون) در محاصره بود (از ۱۱۲۴ تا ۱۲۲۲ سال

۱- طبری ۱ ص ۲۴۷۴ تا ۲۴۷۷ و ۲۴۷۹، ابن اثیر ج ۲ ص ۲۰۲ به بعد و ۲۰۵ تا ۲۰۷ («الجزیره قسمتی بود که به‌ساده‌ترین وجه تفسیر شد، ابن اثیر ج ۲ ص ۲۰۶). فوزانلو ج ۱ ص ۲۸۷-۱۹۹ 232 - 220, IV 769, III 752 - 769, Caet. در مورد ارمنستان و گرجستان نیز رجوع کنید به، (Chronique Arménienne) - Brosset, Add. 47 f (= K'art'lis chovreha 142f. ; ۲- نیز طبری ۱ ص ۲۳۶۹. ۳- طبری ۱ ص ۲۳۷۰ تا ۲۳۷۳: و نیز رجوع کنید به فصل ۵ سازمان اداری ایران، از همین کتاب، ۴- رجوع کنید به: Caet, V 4.

۶۳۷ میلادی مطابق با ذوالقعدة سال شانزدهم هجری^۱ بر آن شدند که بدسوی کوهستانهای زاگرس پیشروی کنند و بدین ترتیب به منطقه ایرانی نشین وارد شوند، ناگزیر بدرعایت اوضاع و احوال دیگری - در درجه اول رعایت اوضاع طبیعی آنجا - گشتند. چنانکه مسلمانان به هیچوجه با کوهستان های خشک و صعب العبور آشنایی نداشتند و از این جهت وجوب احتیاط بسیار در اقدامات عملیات جنگی در این نواحی ضروری می نمود. گذشتند از این نمی توانستند به امید بی اعتنایی اهالی و به امید همراهی آنان باشند، بخصوص که دیگر از آن دسته های تازیان که در مراکز قبلی به عنوان کمک در سپاه ایران بودند و در جنگهای اول غالباً به هموطنان مسلمان خود ملحق می شدند^۲ در صفوف ایرانیان این نواحی وجود نداشت. اگرچه در واقع پس از جنگ جلولاء با پیشرفت سریع خود توانستند حلاوان را به تصرف در آورند و از آنجا هم بگذرند^۳، اما بعداً پیشروی آنان به علل نظامی متوقف شد و جنگجویان به استراحت و تازه کردن روحیه و رفع احتیاجات سپاه و ترتیب تازه ای ناگزیر گشتند و دیگر اصل و قاعده ای که طبق روایات بحق به خلیفه ثانی عمر منسوب است^۴ - مبنی بر اینکه بین پایگاه های سپاه مسلمانان و مدینه پایتخت اسلام نباید رودخانه بزرگی وجود داشته باشد - می بایست از اعتبار بیفتد.

نخستین رخنه و فتح سرزمین اصلی ایران (شاید در سال ۶۴۰ میلادی؟

۱ - بنا به عقیده طبری ۱ ص ۲۴۷۰ (بازدید در صحت آن) ۶۳۷ ر ۱۱ ر ۲۴ تا ۶۳۷ ر ۱۲ ر ۲۲ میلادی مطابق با ذوالقعدة سال ۱۶ هجری می باشد، بلاذری ص ۲۶۳، طبری ۱ ص ۲۴۵ تا ۲۴۶، دینوری ص ۱۳۴ به بعد، تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۷۲، یاقوت ج ۴ ص ۳۲۲، ابن اثیر ج ۲ ص ۲۰۱، قوزانلو ج ۱ ص ۳۰۳ تا ۳۰۶، Michael 417f; Caet III 718-752، ۲ - طبری ۱ ص ۲۴۷۵، ابن اثیر ج ۲ ص ۲۰۲ و ۲۱۰ - مراجعه کنید به فصل «اوضاع دینی»، ۳ - بلاذری ص ۳۰۱، طبری ۱ ص ۲۴۷۳ به بعد، ابن رسته ص ۱۶۴، ابن اثیر ج ۲ ص ۲۰۱.
۴ - طبری ۱ ص ۲۳۶۰.

مطابق با سال نوزدهم هجری) از طرف بین‌النهرین نبود، بلکه آن وقتی صورت گرفت که حکمران جزایر بحرین علاء بن خضرمی با اقدامات اساسی مخصوص و رعایت دقیق اطراف و جوانب، از راه دریا به سوی جزایر «ابرکاو» و سواحل فارس تاخت، به‌طوری که تازیان موفق شدند در نخستین پیشروی شکست‌انگیز خود تا اصطخر (تزدیک تخت جمشید) پیش روند و در حوالی طاووس بر ایرانیان پیروز شوند، ولی از طرف دیگر با این پیشروی در کشوری بیگانه و در بین دشمن دچار دشواری‌های فراوان گردیدند^۱. روایات، مبتکر این اقدام را شخص علاء بن - خضرمی می‌داند و انگیزه وی را در این عمل رشك و حسادت او به کامیابی‌های «سعد» می‌شمارد. در هر حال در اثر این عمل موقعیت ایرانیان در زاگرس جنوبی به واسطه محاصره شدن به خطر افتاد، زیرا اگر چه تازیان به دشواری می‌توانستند در فارس پایداری کنند، ولی همینکه عتیبه بن غزوان در صدد برآمد که از بصره به کمک ایشان بشتابد^۲، بی‌ثباتی وضع هرمزان^۳ ظاهر گشت و عتیبه توانست بدون مقاومت جدی وی در امتداد دجیل (کلون) به طرف شمال پیشروی کند. اهواز بدست فاتحان افتاد در حالی که هرمزان به سوی مشرق یعنی به طرف رامهرمز گریخت^۴. روایات مختلف تاریخ وقوع این حادثه را با اختلاف بسیار ذکر کرده است (میان سال‌های ۶۳۷ تا ۶۴۰ میلادی مطابق سال شانزدهم تا

۱- بلاذری ص ۳۸۶ به بعد؛ طبری ۱ ص ۲۵۴۵ تا ۲۵۵۰؛ دینوری ص ۱۴۰ به بعد؛ یاقوت ج ۲ ص ۴۲۶ به بعد و ج ۴ ص ۳۵۰ و ج ۶ ص ۳۲۵ به بعد؛ ابن اثیر ج ۲ ص ۲۰۸، Caet. IV, 146 - 153, 505. ۲- بلاذری ص ۳۷۶ به بعد و ۳۸۷؛ طبری ۱ ص ۲۵۳۳ تا ۲۵۳۸، ابن اثیر ج ۲ ص ۲۰۹. ۳- برای چگونگی این نام رجوع کنید به: Justi, Namb. 10. ۴- بلاذری ص ۴۰۱ به بعد و ۳۷۷ تا ۳۷۹ (= یاقوت ج ۱ ص ۳۸۱ به بعد) و ج ۵ ص ۱۹۶؛ طبری ۱ ص ۲۵۳۸ تا ۲۵۴۱؛ ابن اثیر ج ۲ ص ۲۱۰ به بعد؛ قوزانلو ج ۱ ص ۳۰۱ تا ۳۰۳، Caet. III 784 - 787, VI, 144f. کتاب ذیل به بغتی اخیر مطلب مذکور مربوط است، Wellhausen, Sk. VI 94 - 113 "Die Eroberung von Iran"

نوزدهم هجری)، اما اگر جریان عمومی حوادث را در نظر بگیریم باید سال اخیر را تاریخ وقوع این حادثه بدانیم.

پس از سقوط اهواز، هرمزان در نتیجه نفوذ و دخالت یزدگرد سوم قراردادی را که اندکی پیش با تازیان منعقد نموده بود نقض کرد و نظر به تهدید دایمی از طرف فارس دیگر نگاهداری ناحیه خوزستان با وجود مقاومت فوق العاده شدید اهالی غیرسامی آن دیار امکان پذیر نبود. ایذج بدست مسلمانان مهاجم و پیشرو افتاد و سرانجام تمام نبردهای سخت به شهر شوشتر واقع در قسمت علیای دجل (کلون) متوجه شده، در آنجا تمرکز یافت و در این جنگها در صف تازیان پهلوی به پهلوی لشکریانی که از فارس آمده بودند سربازان بین النهرین شرکت داشتند و به دستور خلیفه از بصره تقویت می شدند. اما در عین حال هرمزان در این شهر با نیرومندی زیادی از مرز دفاع می نمود، تا اینکه پس از سقوط استحکامات شهر به اسارت افتاد (۶۴۲ میلادی مطابق بیست و یکم هجری)^۱. تازیان هرمزان را به اسارت به مدینه نزد خلیفه ثانی بردند و عمر از قتل وی دو گذشت^۲ و او را در مدینه نگاه داشت.

در پیرو آن^۳، دسته ای از سیاه تازی بدسوی گندی شاپور Vehj - Andio - Šāpukr

۱ - بلاذری ص ۲۰۱ و ۳۷۹ به بعد (= یاقوت ج ۲ ص ۳۸۸) طبری ۱ ص ۱۰۴۲ به بعد و ۲۵۵۱ تا ۲۵۵۶ و ۲۵۶۹؛ دینوری ص ۱۳۷ به بعد؛ قمی ص ۲۹۲ تا ۳۰۵، Cact. III 906-916
 ۲ - طبری ۱ ص ۲۵۵۸ به بعد، ابن سعد ج ۵ ص ۶۴ به بعد و ابن اثیر ج ۲ ص ۲۱۲ به بعد؛ داستان معروف هرمزان با عمر در مورد تقاضای آب و امان خواستن وی قبل از نوشیدن آن و شکستن ظرف آب و گذشتن عمر از قتل وی اساس منظومه Augustus, Grafen von Platen - Hallermund گشته است. رجوع کنید به: Karl Vilhelm Zettersteen in der E. I, II 359
 ۳ - این امر بنا به اوضاع مکانی قابل قبول است. الذهبی و طبری (Zotenberg) ج ۲ ص ۴۴۷ تا ۴۵۲ این واقعه را در سال ۶۴۱ میلادی مطابق ۱۸ هجری به حساب می آورند (رجوع کنید به Cact. IV 3) به سختی می توان به آنها حق داد، زیرا تعاقب تاریخی روایات عراقی که پیوسته می خواسته اند حوادث زیادی را به زمان عمر نسبت بدهند در این مورد مثل موارد دیگر درهم است.

که به عربی جندی شاپور نامیده می شود) پیش رفت و دسته‌ای دیگر به طرف شوش (سوشه قدیم)^۱ حرکت کرد جندی شاپور با موافقت نامه‌ای تسخیر شد و شوش بایک حمله به تصرف تازیان در آمد. و برای اولین بار شنیده می شود که اشراف با موالی خویش با علم و اختیار به اسلام گرویدند و در خدمت تازیان وارد شدند و به خیانت به هموطنان خود و دورویی تن در دادند^۲. این یکی از موارد نادری است که اخبار موجود درباره قبول مذهب اسلام بطور انفرادی سخن می گوید^۳.

فتح خوزستان^۴ یکی از دروازه‌های هجوم و غلبه بدایران و نخست به فارس را که یکی از ایالات مرکزی این کشور است به روی مسلمانان گشود^۵، اما بدیهی است آن طوری که بعضی از روایات غرض آمیز مانند روایت سیف بن عمر مدعی است، قطعاً پیشروی بداین منطقه‌ها بلافاصله پس از تسخیر قسمت جنوبی زاگرس انجام نگرفتند است، زیرا هنوز سپاه اصلی تازه تشکیل یافته ایرانیان که در نهاوند واقع در جنوب غربی همدان (اکباتانا) در سرزمین قوم ماد (که به عربی الجبال می گویند) مستقر گشته بود، مغلوب نشده بود و این سپاه تازه نفس برای اعمال جنگی در خوزستان و فارس به همان اندازه خطرناک بود که برای مسلمانان بین النهرین مخاطره داشت، حتی بدفرض اگر هم حمله

۱- طبری ۱ ص ۲۵۵۶ تا ۲۵۶۱ و ۲۵۶۲ تا ۲۵۶۹ (در این مورد اخبار زیاد غور قابل اعتمادی که هدف تجلیل و تکریم ایرانیان را از نظر نسب آنان دارد از المدائنی و سیف بن عمر دیده می شود)؛ دینوری ص ۱۳۶ تا ۱۴۰؛ ابن اثیر ج ۲ ص ۲۱۱ به بعد؛ ابوالفدا ج ۱ ص ۲۴۰ تا ۲۴۲؛ Caet. IV 460 - 474; Max Streck in der E. I, IV 611f.; کلمه Vahj - Andioke - Saphur = شاهپور بهتر از Antiochos شناخته شده، رجوع کنید به: Walter B. Henning in BSOS IX (1938/9), S. 843 (vgl. Muq. 145),

۲- طبری ۱ ص ۲۵۶۲ به بعد؛ ابن اثیر ج ۲ ص ۲۱۳ به بعد. ۳- رجوع کنید به همین کتاب فصل «اوضاع دینی». ۴- در آن موقع هنوز عده زیادی از اهالی خوزستان ایرانی نشده بودند و به زبان الاهی صحبت می کردند. رجوع کنید به همین کتاب فصل «اوضاع قومی». ۵- ابن اثیر ج ۲ ص ۲۱۴. ۶- بلاذری ص ۳۰۲ به بعد؛ دینوری ص ۱۴۱ تا ۱۴۶ (۶۴۲). قوزانلو ج ۱ ص ۳۱۰ تا ۳۲۳، Caet. IV 214f. 474 - 478

از رام‌دریا به فارس امکان داشت باز انهدام این قوا برای تأمین موفقیت تازیان مطلوب بود. به علاوه شاید لزوم تأمین منبع عواید جدیدی (پس از نیروهای سخت سالهای اخیر) نیز در اقدام به انهدام این قوا تأثیر داشته است.^۱

پیکار نهاوند در سال ۶۴۲ میلادی در طی زور آزمایی بسیار سختی در مدت سه روز ادامه داشت^۲ و چون سربازان سپاه ایران را از نواحی متفرق ایران حتی ناهای مناطق سرحدی هند جمع آوری نموده بودند و بیم عقب نشینی آنان می‌رفت بعضی از دسته‌های آن سربازان را با زنجیر بهم بسته بودند تا از عقب نشینی آنان جلوگیری به عمل آید.

اما در جبهه عرب، خلیفه عمر هنگام مسافرت خود در نواحی تسخیر شده تدارکات نظامی سپاه را رهبری می‌کرد و برای سعد (مخصوصاً از پادگان کوفه) کمک فرستاد. در این پیکار نعمان بن مقرن کوفی فرمانده عرب نیز مانند سپهبد ایرانی کشته شد و با اینکه سپاه و قوای ایرانیان بر قوای تازی برتری داشت باز تازیان بر آنان پیروز شدند^۳ و به «فتح الفتوح»^۴ نایل آمدند فتحی که واقعاً جانبازی و از دست دادن قوا برای آن ارزش داشت.^۵ اگرچه اظهارات آمیخته با تجلیل و تعارف برخی از منابع مبنی بر اینکه این

۱- این عقیده از Caet IV 378, § 253 استنباط می‌شود، ولی به نظر من این امر نمی‌تواند تنها معرکه تازیان بوده باشد. ۲- در مورد ابهام وضع میدان جنگ و غیره مراجعه کنید به، Caet. IV 474f. ۳- روایات در این مورد سخت با هم اختلاف دارند، مثلاً ابن اثیر از ۵۰ تا ۱۵۰ هزار تن سخن می‌گوید. رجوع کنید به، Vlad. Minorsky in der E I, III 984 f. ۴- طبری ۱ ص ۱۲۶۳۰ در مورد این نام وعدم مطابقت کامل آن با مقصود مراجعه کنید به، Caet. IV 475 f. ۵- طبری ۱ ص ۱۵۹۶ تا ۲۶۳۲ و ۲۶۴۲ تا ۲۶۴۶، دینوری ص ۱۴۱ تا ۱۴۵، بلاذری ص ۳۰۲ تا ۳۰۵، اغانی/بلاق ج ۱ ص ۱۵۱، ابن سعد ج ۶ ص ۱۱، مسعودی، مروج، ج ۴ ص ۲۳۰ تا ۲۳۶، تاریخ یعقوبی ج ۱ ص ۱۷۹، ابن الاثیر ج ۳ ص ۸ تا ۶ یا قوت ج ۸ ص ۳۱۹ به بعد، قوزانلو ج ۱ ص ۳۲۳ تا ۳۲۸، Caet. IV 478 - 501; Sebeos 140;

فتح به سرعت و بدون مقاومت قابل ذکری بدوقوع پیوست بکلی غرض آلود و خطاست^۱ - بلکه بدعکس تازیان بدانندازه‌ای در این جنگ قربانی دادند که ناچار تامدنی از جنگ دست کشیدند و نمی‌توانستند از گرد آمدن نیروهای مخالف و مقاوم جدیدی در جبال جلوگیری کنند - با اینهمه این پیروزی بدسال ۶۴۲ میلادی تصمیم قطعی آنان را برای تصرف فلات ایران محرز ساخت .

کوفیان پیروزمند برای خود املاک وسیعی در شمال این ناحیه (به نام مام‌الکوفه) تأمین کردند . رقبای بصری ایشان نیز به رهبری ابوموسی اشعری یمنی^۲ جنوب دینور و صیمره را در ناحیه کُردنشین تصرف نمودند - در این جا (میدان بصریان) یا مام‌البصره بدوجود آمد که تا مدت‌ها^۳ برای تأمین آذوقه پادگان نقش مهمی را ایفا می‌کرد و همین طور تا وقتی که معاویه در زمان ولایت خود منطقه کوفیان را در آذربایجان و نزدیک موصل بد میزان قابل ملاحظه‌ای توسعه داد^۴ . مام‌البصره بهانه و دست‌آویز اختلافات و کشمکش‌های متفاوتی بود .

از نظر نظامی پیروزی جنگ نهاوند پس از خاتمه استراحت موقت و پس از پایان اقدامات و اعمال جنگی که اطلاع دقیقتری از آن در دست نیست ، در سال ۶۴۳ میلادی (= ۲۲ هجری) بانصرف همدان - که پس از نبرد کوتاهی ! بقایای قشون ایران در آنجا تسلیم شد^۵ بدکمال رسید و به زودی این شهر باید و اساس محکمی برای پیشروی آینده

۱- من با Ldkk. 75 در این مورد هم‌نقیده نیستم که مقاومت ایرانیان فقط در شرق ایران اهمیت داشته است . ۲- قمی ص ۲۹۵-۲۹۷ . ۳- رجوع کنید به فارسنامه بلخی ص ۱۲۰ - در کتب مورخان به زودی ذکر نامهای مام‌الکوفه و مام‌البصره از پس می‌رود ، ولی در قرن دهم مجدداً روی سکه‌ها مشاهده می‌شود . Lane - Poole I 148, Nr. 437 . ۴- بلاذری ص ۳۰۶ ، ابن اثیر ج ۳ ص ۶ - Caet. IV 501 - 505, 677 ff. ۵- طبری ۱ ص ۲۶۷۲ تا ۱۲۶۷۴ ابن اثیر ج ۳ ص ۱۲ - Caet. IV 691/694 . ۶- بلاذری ص ۳۰۷ و ۳۰۹ به بعد ؛ طبری ۱ ص ۲۶۳۵ ؛ ابن اثیر ج ۳ ص ۶ به بعد ؛ یاقوت ج ۲ ص ۱۵۰ . ج ۸ ص ۴۷۲ (نهایند) - Caet. IV 678 ff.

مسلمانان شد. بدیهی است که موقتاً پیروزی تازیان به مجانب مشرق را کد ماند، ولی هدف بعدی ایشان (در سال ۶۴۳-۶۴۴ میلادی، بنا به عقیده Sebeos) آذربایجان بود که هدف حملات متعدد و متمرکز کوفیان که از طرف سپاهیان حلوان و موصل حمایت می شدند گردید و پس از نبرد قاطع در تردیکی واج الرود به تصرف درآمد^۱ به همین ترتیب توفیق تصرف سپاهان (اصفهان)^۲ واقع در ناحیه جنوب شرقی جبال سرزمین قوم ماد (در سال ۶۴۴ میلادی) حاصل آمد و در آنجا یکی از فرماندهان تازی حکمران گردید - در همین اوقات کاشان و قم در کنار کویر بزرگ به دست تازیان افتاد^۳ و نظارت عالیه بر غرب ایران از طرف کوفه با مغیره بن شعبه^۴ و پس از وی (از سال ۶۴۵ میلادی) با سعد بن ابی وقاص بود^۵.

ظهور اغتشاشات و شورشهایی در شهرت مخیر شده نامبرده یعنی در همدان ارتباطات تازیان را با مناطق عقب سر خود به وضع خطرناکی تهدید می نمود، ولی این شورش با اقدامات سریع و شدیدی که جزئیات آن به طرق گوناگون روایت شده منکوب شد و شهر با شرایط معتدلی (پرداخت «جزیه») مجبور به تسلیم شد^۶، در این موقع منطقه جبال

- ۱- بلاذری ص ۳۲۲ و ۳۲۵ به بعد؛ بلادری، انساب ج ۵ ص ۳۱؛ طبری ردیف اول ص ۲۶۳۵ و ۲۶۴۷ به بعد و ۲۶۵۱ تا ۲۶۵۳ و ۲۶۶۰ تا ۲۶۶۲؛ ابن سعد ج ۶ ص ۶۹ و ۱۱۱؛ تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۸۰ (و بنا به عقیده وی از سال ۶۴۵ سعد بن ابی وقاص)؛ یاقوت ج ۱ ص ۱۷۳، ج ۴ ص ۸۸؛ عقد الفرید ج ۲ ص ۱۹۹ (در اینجا والی عثمان)؛ ابن اثیر ج ۳ ص ۷ و ۱۰ به بعد و ۲۲ به بعد؛ کسروی، شهریاران گمنام ج ۲ ص ۱۶ تا ۲۱؛ Sebeos 105 - 110; Leontios 5 f.؛ Stefan As 152; Elias 84 f; Caet. IV 676, 681 - 688, VII 61, 159 - 163, 220, 308 - 310 - ۲- سمانی (روی ورق ۴۱) سپاهان را نلفظ و صورت سمانی این نام می داند.
- ۳- بلاذری ص ۳۱۲؛ قمی ص ۲۵ به بعد؛ ابونعیم ج ۱ ص ۱۹ تا ۳۰؛ ابن اثیر ج ۳ ص ۷ به بعد. Elias 84; Caet. IV 678, V 6, VII 31 - ۴- بلاذری ص ۳۱۲ به بعد (تاریخ فوق به عقیده بلاذری است)؛ طبری ص ۲۶۳۷ تا ۲۶۴۲. یاقوت ج ۱ ص ۹۷؛ ابن اثیر ج ۳ ص ۸ و ۱۲ به بعد؛ Caet. V 3 f. - ۵- طبری ص ۲۸۰۱ به بعد؛ تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۸۰؛ برای جزئیات این مطلب رجوع کنید به «وضع حقوقی ایران نسبت به درنگاه خلافت» از همین کتاب و نیز: Karl V. Zetterstéen in der F. I, VI. S. 30 f.
- ۶- رجوع کنید به: بدشی و جزیه، از همین کتاب. - ۷- طبری ص ۲۶۴۹؛ ابن اثیر ج ۳ ص ۸ به بعد.

(سرزمین قوم ماد) لااقل از لحاظ نظامی کاملاً زیر سلطه و قدرت مسلمانان بود ، اما اُعمال یزدگرد سوم که هنوز در فارس شمالی می زیستند پیوسته مردم را تحریک می کردند و حتی پس از سرکوبی قیام همدان باز موفق به ایجاد اغتشاشاتی در اماکن مختلف می گشتند و امید اهالی را به یک تغییر و تحول تازه ای زنده نگه می داشتند . از این رو برای آنچه نا به حال به دست آمده بود^۱ ، لازم بود که تصرف فلات ایران در تحت رهبری محلی مسلمانان گسترش یابد ، زیرا دیگر با وجود خواسته ها و احتیاجات نظامی در جبهه های دیگر (مصر و شمال سوریه) رهبری این اقدامات در ایران عملاً از مدینه انتظار نمی رفت .

بدین ترتیب دسته های جنگی مسلمانان به سوی قزوین و ابهر و زنجان (زنجان) پیشروی کردند تا لااقل ایالت مادها را تا سلسله جبال کنار دریای خزر تأمین کنند و ارتباط مستقیم و مستحکمی با آذربایجان که در همان موقع در شرف اشغال بود^۲ ، برقرار نمایند . پس از چند برخورد مسلحانه و دفع حملات دیالمه برخاسته استحكامات ، فرمانده تازی موسوم به براء بن عازب پیروز گشت ، ولی مقارن با آن و بعد از آن کوششهای مکرر برای نفوذ در قسمت های کوهستانی جنوب غربی ساحل دریای خزر و دیلم و گیلان به ثمر نرسید^۳ و فقط پس از انقیاد قطعی آذربایجان و اشغال مناطق سرحدی ارمنستان به فرماندهی سراقه بن عمر ، دشت مغان و دربند به تصرف تازیان درآمد و با ارامند قراردادی منعقد گشت^۴ .

۱- بلاذری ص ۳۱۵ تا ۳۱۹ ؛ طبری ردیف اول ص ۲۶۸۰ تا ۲۶۸۲ ؛ قوزانلو ج ۱ ص ۳۳۹ تا ۳۴۶ (برای این عصر ص ۶۴۲ تا ۶۵۱) ؛ Michael II 424; Caet. IV 502 - 504 ؛
 ۲- به صفحات قبل از همین کتاب رجوع کنید . در اینجا و هم در سرحدات ارمنستان و قفقاز دایماً امر منجر به اصطکاکات و بگیری و بیند تازیان می شد . رجوع کنید به بلاذری ص ۳۲۲ ؛ طبری ۱ ص ۲۸۰۴ تا ۲۸۰۸ (از سالهای ۶۴۵ یا ۶۴۶ و ۶۴۷ = ۲۴ یا ۲۶ هجری ؛ بنا به عقیده ابومنصف) ؛ یاقوت ج ۱ ص ۱۶۰ به بعد ، ج ۷ ص ۸۰ به بعد .
 ۳- بلاذری ص ۳۲۱ به بعد ؛
 ۴- بلاذری ص ۳۲۶ تا ۳۲۸ ؛ طبری ۱ ص ۲۶۶۳ تا ۲۶۶۷ ؛ ابن اثور ج ۳ ص ۱۱ ؛ 536 - 539; Dorn. Schirw. Sebeos 100 f.;

بدین ترتیب با رفع مداخله خزریها^۱ مقدمات حمله به مرکز سیاسی و اقتصادی کهن ایران یعنی ری (رگس قدیم نزدیک تهران) به وجود آمد. در این مورد نیز - مانند سابق - قراردادهای برخی از اشخاص متنفذ و دهقانها (که تازیان آنها را پادشاه می نامیدند) با مسلمانان - مخصوصاً قول و قرار سیاوخش (سیاوش) پسر مهران^۲ - بود که وظیفه مهم را ایفا می نمود، و در نتیجه خیانت ایشان - با وجود حمایتی که از طرف اهالی قسمتهای کوهستانی شمالی به ایرانیان می شد - ری به دست مهاجمان عرب افتاد، اما باز دوباره از دست تازیان خارج شد و در سال بعد دوباره مورد هجوم قرار گرفت.

این دفعه شیر غارت و ویران شد. اما بدزودی دوباره بنا گردید (زودتر از ۶۴۴ و ۶۴۵ مطابق ۲۳ و ۲۴ هجری نبوده)^۳ این موفقیتها موجب شد که مسلمانان به رهبری اخنف بن قیس یمنی در سالهای بعد (تا ۶۵۰-۶۵۱ مطابق ۳۰ هجری) هم پیمانان سابق ساکنان ری را که از قومس و گرگان بودند نیز منکوب و مطیع سازند.^۴

هنگامی که قشون تازی در شمال به طور اساسی در امتداد جاده های بزرگ مخصوصاً جاده تجارتنی ابریشم، به اقدامات نظامی خود مشغول بود، پیشروی آنان نیز در جنوب فلات دوباره آغاز شد (در حدود سال ۶۴۳ میلادی). در این مورد نیز تاریخی که به دست داده اند قطعی نیست و آنچه واضح است این است که سرانجام

۱- طبری ردیف اول ص ۲۶۶۸ تا ۲۶۷۰ ۲- برای نامها رجوع کنید به، Justi, Namb 299 214 f. ۳- بلاذری ص ۳۰۹ - ۳۱۹؛ طبری ۱ ص ۲۶۵۳ تا ۲۶۵۶، یا قوت ج ۴ ص ۳۸۰ نه بند؛ ابن اثیر ج ۳ ص ۹؛ Caet. V 8-19, VII 33-37, 59 f. ۴- طبری ۱ ص ۲۶۵۷ به بعد؛ تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۸۸؛ یا قوت ج ۱ ص ۱۰۵، ج ۲ ص ۸۹۵، ج ۴ ص ۸۸ و ۹۸۱؛ ابن اثیر ج ۳ ص ۱۰. Wellh., Sk. VI 110; Caet. V 19; VII 270 f.

فتح نهاوند توانست در این منطقه نیز پیشرفت نهایی را ممکن سازد و نفوذ در فارس یعنی تسخیر کوهستانهای سرحدی خوزستان نیز از این نظر به سهولت انجام شد ، که تازیان همانطور که گفته شد قوای خود را از راه دریا پیاده نمودند ، ولی معذالك پیشروی در این منطقه بسیار دشوار بود و قدم به قدم انجام می گرفت . در اینجا مسلمانان علی رغم مقاومت سرسختانه و مشهور شهرک که سرانجام در نبرد ریشهر (راشهر) نزدیک توج (بنزدان ایرانی « توك » است) قهرمانانه کشته شد و با وجود شورشها و قیامهای متعددی که پس از آن سدّ راهشان بود ، رفته رفته به شهرهای واقع بین ساحل تا گذرگاه رودخانه کور (مرو دشت) دست یافتند و شهرهای نوبندگان و کارون و شیراز و پس از چندی ارگان (آرجان) در کنار نهر طاب و گاهی نیز اصطخر نزدیک تخت جمشید مورد حمله قرار گرفت و سرانجام سینیز در ساحل دریا نیز به دست عثمان بن ابی العاص تقفی که از بصره به ابوموسی کمک می کرد به تصرف تازیان درآمد .

تجدید قوای تازی از طرف جنوب بین‌النهرین در عهد خلافت عثمان (۶۴۴- ۶۴۵ میلادی) سبب شد که مسلمانان طی جنگهای تازه‌ای به‌سوی فسا و دارابگرد پیشروی کنند ، اما حملات و قیامهای گوناگون 'کردها' باردیگر فاتحان را به‌وضع وخیمی دچار ساخت ، ولی در عین حال همیشه تلاش و کوششهای تازیان به‌پیروزی منتهی می‌گشت و همین باعث شد که در سال (۵۰/ ۶۴۹ مطابق با ۲۹ هجری) تصرف

۱- بلاذری ۳۸۲ به بعد و ۳۸۹ به بعد؛ طبری ۱ ص ۲۶۹۴ تا ۲۶۹۹ و ۲۷۱۳ تا ۲۷۲۰ و ۲۸۱۰ و ۲۸۳۳؛ یاقوت ج ۱ ص ۷۲۷ و ج ۲ ص ۵۶۰ و ۷۳۶ و ج ۳ ص ۵ و ۲۰۴ و ۸۹۱ و ج ۴ ص ۲۲۴ و ۷۱۸ و ۸۱۷؛ ابن اثیر ج ۳ ص ۱۵ به بعد و ۳۸؛ Caet. : Wellh., Sk. VI 111f.; V6f., 19-27, VII 31 f. (آب‌شهرک واقعاً تازه در سال ۶۴۸ تا ۶۵۰ میلادی مطابق با ۲۸ تا ۲۹ هجری سقوط کرده است؛) - برای اسامی رجوع کنید به: Justi, Namb. 292 lks. (یا اینکه نام واقعی چهرک؛) - ۲- رجوع کنید به فصل «وضع ایران از نظر زبان» از همین کتاب.

قطعی اصطخر باستانی و شهر گور (به عربی جور در اردشیر خوره)^۱ بدوسیله حمله شخص خود، والی بصره عبدالله بن عامر بن کریز میسر شد . تازه در این موقع یزدگرد سوم از راه کرمان به خراسان (مرو)^۲ گریخت و بدین ترتیب راه بدسوی کرمان یعنی به سوی هدف حملات آیندۀ عرب آزاد شد .

همچنین در این منطقه قوای بومی قبیله قفص (کوفج یا کوفج) واقع در سرحدات جنوب شرقی که با وجود هر نوع کوششی برای برقراری تعادل پیوسته ایجاد اشکالاتی می نمودند ، نتوانست پایداری کند اگرچه در آغاز امر موفقیت به دست آورده بود . پسایتخت ایالتی این قسمت یعنی شهر گبرفت (جبرفت) و جزیره هرمز بدون مقاومت قابل ذکری سقوط کرد (۶۵۰-۶۵۱ میلادی) ، اما جنگهای کوچک محلی با ساکنان مناطق کوهستانی که دستیابی به آنان تقریباً امکان ناپذیر بود ، سالها و حتی دهها سال طول کشید^۴ و بسیاری از اهالی ، آن مملکت را ترك گفتند و به هندوستان رهپار شدند .

۱- بلاذری ص ۳۸۸ به بعد تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۹۲ به بعد ، Caet VII 32. 61f, 147-151
164-166, 219 f., 248-256, 271-273- (گور، همان فهرز آباد فعلی است، رجوع کنید به ،
Clément Huart in der EI, II, 119
۲- رجوع کنید به : بلاذری ص ۵۱۵ تا ۵۱۹ ؛
طبری ۱ ص ۲۶۸۰ تا ۲۶۸۴ (بیان سیف) و ۲۸۶۷ ؛ ابن سعد ج ۶ ص ۱۳۲ ؛ ابونعمان ج ۱ ص ۱۳۳ دینوری ص ۱۴۸ به بعد ؛

(از يك اقامت پنج ساله در سیستان صحبت می کند) Elias 84; Michael 418
Caet VII 271f., 293-300.

خبری را که طبری ۱ (ص ۲۸۲۶) درباره فرار یزدگرد نقل می کند و بهتر از همه با پیشرفت تدریجی تازیان مطابقت دارد شایسته این است که به متن قوی پذیرفته شود . ولی به خور مشهود اطلاعات درباره اقامت «شاه» نسبت به تازیان همیشه فقط مبهم می باشد .
۳- رجوع کنید به فصل « وضع ایران از نظر زبان » از همین کتاب .
۴- بلاذری ص ۱۹۰ تا ۱۹۲ ؛ طبری ۱ ص ۲۷۰۰ تا ۲۷۰۴ و ۲۸۶۸ به بعد ؛ یاقوت ج ۲ ص ۵۱۳ و ج ۴ ص ۲۶۵ ؛ ابن اثیر ج ۳ ص ۱۳ به بعد و ص ۴۹ ؛ یاقوت ج ۷ ص ۲۴۳ . - Jan Henrik-Kramers in der EI, 271-274. - Caet. VII 271-274. II 1106 . درباره هجوم تازیان به کرمان و اولین سکههایی که در آنجا رایج گشته است رجوع کنید به : George G. Miles : Some new light on the history of Kirman in the first century of the Hijraa, in : James Kritizek und R. Bayoy Winder (hrsg) The World of Islam (Hitti-Festschrift) London und New York 1959, S. 85-98

پیشروی از طرف سیرگان واقع در منطقه کرمان بدسوی شمال شرقی (۶۵۰-۶۵۱ میلادی) از راه پهرگ و از میان کویر نمنازار ایران به طرف زالق و زرننگ به رهبری ربیع بن زیاد حارثی و پس از نبردهای بسیار در مغرب سیستان (که به عربی سجستان نامیده می شود) بدین جهت به طور قابل ملاحظه ای سهولت یافت که حکمران محلی («شاه») این منطقه با برادرش ژونبیل^۱ در نزاع و کشمکش بود و ژونبیل به اطاعت تازیان گردن نهاد و در نتیجه قشون تازی از زرننگ تا نزدیکی قندهار و همچنین ناحیه رُخج (Arachosien) پیش رفت و در آنجا نبرد با قبایل کوهستانی واقع در بُست و زابلستان و همچنین پیشروی به جانب کابل (که در آن زمان مسکن بودائیان بود) و مناطق آن سوی کابل سالها طول کشید ، و اگرچه پس از جنگهای کوچک^۲ سخت و طولانی و بعد از مداخلات شدید علی (ع) (۶۵۶-۶۶۱ میلادی) در اداره حکومت ، ژونبیل دومرتبه سرپیچید و تازیان را موقتاً تحت فشار سختی قرار داد^۳ ، ولی لااقل راه ورود بدین سرزمین که دسترسی به آن مشکل بود تا ناحیه رُخج گشوده شد و قسمت اساسی آن در تحت حکومت نماینده فعال تازی عبدالرحمن بن سمره تأمین یافت^۴ .

علاوه بر این ، این ناحیه نقطه اتکایی برای اشغال مکران به رهبری حکم بن عمرو تغلبی و دیگران شد . در این جا باز نبردهای سختی که فقط محلی بود به وقوع پیوست و تازیان چندین بار از سرحدات گذشتند و لیکن توقف در خود این مناطق هنوز از طرف خلیفه ممنوع بود^۵ و بدین ترتیب با دستیابی تازیان بد سرحدات شرقی

۱- رجوع کنید به فصل «سازمان اداری ایران، ایالات» از همین کتاب و به: Justi, Namb. 384 f.

لغت Zenbil (ولی بدون بیان اصل ریشه آن) ۲- طبری ۱ ص ۲۸۲۹ و ۱۱۱-۱۱۲ Chirshman

۳- بلاذری ص ۳۹۲ تا ۳۹۷: طبری ج ۱ ص ۲۷۰۵ به بند: یعقوبی، بلدان ص ۲۸۱.

ابن اثیر ج ۳ ص ۱۷، تاریخ سیستان ص ۸۰ تا ۸۵ و ۱۰۶ و ۱۰۰: Caet VI: 276-280 ۴- بلاذری

ص ۳۹۶ به بند: ابن سعد ج ۵ ص ۳۳: ابن اثیر ج ۳ ص ۱۷۴ ۵- طبری ۱ ص ۲۷۰۶ تا ۲۷۰۸

ابن اثیر ج ۳ ص ۱۷ به بند و ۱۷۴ و ۱۷۷ (سال ۶۶۳-۶۶۴ میلادی = ۴۴ و ۴۳ هجری): Elias 86.

مناطق ایران موقتاً سرحدات شرقی قلمرو قدرت اسلام نیز تثبیت گردید .
 این واقعیت یعنی تسلط تازیان بر جنوب شرقی ایران دست یابی ایشان را به شمال شرقی آن کشور به سرعت شکست انگیزی ممکن ساخت و ایرانیان در برابر تازیان به استحکامات و پایداری خود در سرحدات خراسان که دومین مرکز و هسته اصلی کشور بود امیدوار بودند و بر طبق جریانی که اردو کشی تازیان تا آن زمان گذرانده بود حدس می زدند که در آینده نیز مسلمانان در امتداد جاده ابریشم به حملاتی دست خواهند زد ، ولی این انتظار در آغاز عملی نشده . احنف بن قیس که بر حسب ظاهر^۱ از جنوب غربی پیشروی می کرد، غفلتاً از راه طبسین به سوی کوهستان حمله کرد (آن طور که معلوم است ۶۵۰ - ۶۵۱)^۲ (در حالی که هرات را که در آن موقع گریزگاه بقایای هیاطله بود مورد حمله قرار نداد)^۳ سپس مستقیماً به سوی شمال برگشت و به جانب مرو (شاهکان) که مقر یزدگرد سوم بود پیش رفت ، در حالی که دسته های دیگر با هجوم به سوی نیشابور و بیهق و نسا در شمال غربی و از آنجا به جانب سرخس واقع در شمال^۴ ، جناح چپ قشون را تشکیل و تقویم می نمودند و همزمان با آن ، ارتباط با قشون های دیگر تازی را در قومس (کومش) و گرگان برقرار نمودند و تا آنجا که ممکن بود از پشت استحکامات سرحدی ایرانیان می گذشتند .

در این حال یزدگرد سوم ناچار بود بدجانب مروالروود بگریزد و در آنجا

۱- طبری ۱ ص ۲۸۸۴ به بعد بالصراحه متذکر این امر است، ولی در جنب آن اخبار آحادی حاکی است که وی از اصفهان آمده است . ۲- بر طبق گفته بلاذری ص ۴۰۳ . ۳- رجوع کنید به : Caet. VII 488 ۴- بلاذری ص ۳۱۶ و ۴۰۳ تا ۴۰۵ ؛ طبری ۱ ص ۲۸۸۴ تا ۲۸۸۸ ؛ ابن سعد ج ۵ ص ۳۲ به بعد ؛ تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۹۲ به بعد ؛ یعقوبی ، بلدان ص ۲۷۸ تا ۲۸۰ ؛ ابن حوقل (چاپ دوم) ص ۴۳۱ ؛ اصطخری ص ۲۷۳ ؛ مقدسی ص ۳۲۱ ؛ Caet VII: 275 f, 281-283.

پس از ، از دست رفتن قریب تمام کشور خویش از قاغان (خاقان) سرزمین ترکستان غربی و از حکمران سغدی و امپراطور چین استعانت بجوید^۱ ، فرمانروایان آسیای میانه که خود با ایرانیان خصومت داشتند چون از خطرات حملات قوم تازی که تا آن موقع برای آنان ناشناس بود ، هراسیده بودند ، نیروهایی به کمک شاهنشاه ایران فرستادند، لیکن این دسته‌ها ضعیف‌تر از آن بودند که بتوانند تازیانی را که دز اثر کامیابی خویش پیوسته با شور و شغفی بیشتر مترصد شکار تازهای بودند از حرکت بازدارند . یزدگرد سوم به‌سوی بلخ گریخت ، و جلو دیوارهای این شهر میان تازیان (خصوصاً کوفیان) و ایرانیان و دیگر ملل آسیای میانه که به کمک ایرانیان شتافتند بودند (تخاریسان ، گورکانیان و چغانیان) جنگی درگرفت که باز هم به شکست ایرانیان منجر شد . یزدگرد از معبر و گذار قدیمی نرمد از جیحون گذشت و بدین- ترتیب خراسان تا تخارستان و هرات با پوشنک و بادغیس به دشمن تسلیم شد . تالکان (طالقان) به‌میل و اختیار ، و فاریاب به‌زور ، یوغ اطاعت را به‌گردن نهاد، اما در طوس مدتی سلسله محلی مرزبان^۲ (کنارنگ) برقرار ماند .

شاهنشاه ایران این آرامش موقت را که در اثر اقدامات متفرق به‌وجود آمده بود ، غنیمت شمرده و چون دریافت که سغدیان و فرغانیان نمی‌خواهند او را بپذیرند با حمایت شخص خاقان ترك به‌بلخ بازگشت . تازیان که خود به‌خود از شر مأموران پنهانی این فرمانروا رنج می‌بردند دیگر تاب نیاوردند و احنف بیدرنگ بالشکریان بصری و کوفی به‌مقابله او شتافت و در مصافی دشوار و طولانی که به نبردهای کوچک چندی تقسیم شد و تا دل شب طول کشید ، متحدین را شکست داد ، یزدگرد کوشید

۱- Franke II 368f. (در این باره =) T'ang-schu, Kap. 198, S. 3614/2 dazp

۲- در این باره رجوع کنید به، Vlad. Minorsky in der EI, IV 1056.

تا با کمث و جوهی که از خزانه کشور همراه داشت باز دیگر در مرو مقری برپاسازد، اما چون دهقانان فرمان وی را مبنی بر اینکه یا با خاقان همکاری کنند و یا به چین بگریزند نپذیرفتند و به عقد قراردادی با تازیان ابراز تمایل نمودند. کار به اختلاف و کشمکش کشید و در نتیجه اعیان و بزرگان، خزانه کشور را به تصرف در آوردند و فرمانروای خود را مجبور ساختند تا به سوی خاقان بگریزد. وی با خاقان از جیحون گذشت و در فرغانه اقامت گزید، ولی در همان هنگام که احنف مقر خود را در مرو ورود محکم می ساخت و کوفیان در چهار دهکده مجاور مستقر می شدند، یزدگرد خبری مشعر بر رد تقاضای کمک از چین دریافت کرد و نتوانست برای آشوبگران و محرکاتی که وی پیوسته به خراسان و سایر ایالات ایران می فرستاد کمک نظامی بفرستد^۱، به طوری که اگر چه قیامها و شورشهای مختلف که به طور پراکنده و غیر مرتبط بر گزار می شد (مثل قیام کردان نزدیک اهواز^۲ و در فارس^۳ و سیستان^۴ و کوهستان^۵ و ری^۶ و خراسان^۷) برای تازیان بسیار گران تمام شد، ولی با این وصف نتیجه ای حاصل نشد و نحولی واقعی بنوجود نیامد. قتل جابرانه یزدگرد سوم در سال (۶۵۱-۶۵۲ میلادی ۳۱ هجری) که مطابق معتدترین روایات بدست آسیابانی در نزدیکی مرغاب هنگام خواب اتفاق افتاده^۸ تقریباً خطرهای تهدیدآمیز سلسله ساسانیان را از میان برد.

- ۱- بلاذری ص ۴۰۶ تا ۴۰۸؛ طبری ۱ ص ۲۶۸۱ تا ۲۶۹۲؛ یعقوبی بلدان ص ۲۹۱؛ اسماعیلی ص ۸۲ (روی ورق)؛ یاقوت ج ۳، ۱۶۷؛ ابن اثیر ج ۳ ص ۱۳ تا ۱۵ f. 131 Sebeos؛ Elias 86. Caet. VII 283-292, 460-492, VIII 3.
- ۲- طبری ۱ ص ۲۷۰۸ تا ۲۷۱۱؛ ابن اثیر ج ۳ ص ۱۸.
- ۳- رجوع کنید به صفحات قبل و به طبری ۱ ص ۲۸۲۹ به بعد.
- ۴- ابن اثیر ج ۳ ص ۴۲ به بعد.
- ۵- ابن اثیر ج ۳ ص ۵۲.
- ۶- بلاذری ص ۳۱۸.
- ۷- در تحت رهبری قارن سال ۶۵۳-۶۵۴، طبری ۱ ص ۲۹۰۵ به بعد؛ ابن اثیر ج ۳ ص ۴۷ تا ۴۹-7-3 Caet. VII.
- در زمان علی، بلاذری ص ۴۰۸؛ تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۱۲؛ Caet. IX 557 f.
- ۸- طبری ۱ ص ۲۸۷۲ تا ۲۸۸۳؛ دینوری ص ۱۴۸؛ ابن اثیر (Ousleev) ج ۱ ص ۱۶۰ تا ۱۶۵؛ ابن اثیر ج ۳ ص ۴۵ به بعد؛ (بنا به عقیده وی در جنگ کشته شده) Lentins 5؛ (بنا به عقیده ←

گرچه پیروز، پسر یزدگرد از ادعای خود صرف نظر نکرده بود؛ ولی فریادهای استغاثه آمیز وی (از تبعیدگاهش به سوی چین) بی نتیجه ماند و به این ترتیب به بی اهمیتی محکوم گردید^۲ در این حال دیگر جلوگیری از تصرف مروالرو و سرزمینهای گورکان و تخارستان و بلخ از طرف احنف بن قیس^۳ در سال ۶۵۲ میلادی - باوجود اینکه قیامهای بومی پس از اشتعال آتش جنگ داخلی رو به فزونی می رفت - میسر نبود. چنانکه قراردادهای محلی (نظیر قرارداد با مرزبان مرو در سال ۶۵۶-۶۵۷ میلادی برابر با ۳۶ هجری)^۴ تنها يك متاركة جنگ محسوب می شد.

اندکی قبل از این تاریخ، تازیان به اقدامی دست زدند که پیش از آنان و هم بعد از آنان بعضی از فاتحان ایران در راه انجام آن کوشیده بودند و تقریباً هیچ وقت به نتیجه واقعی نرسیده بودند: بدین معنی که در سال ۶۵۰-۶۵۱ میلادی (۳۰ هجری) کوفیان که به طور کلی در خراسان از قبایل دیگر تازی عقب افتاده بودند به جبران مافات بر آن شدند که برخلاف قراردادی که در سابق بسته بودند - به تصرف گرگان و مازندران (طبرستان) همت گمارند و بدین ترتیب به سرزمینی فرود آیند که از لحاظ جغرافیایی در سطح پستی واقع شده و کاملاً آب و هوای دیگری دارد یعنی به سرزمینی گرم و مرطوبی که در جنوب دریای خزر واقع است. این اقدام (که احتمالاً نوادگان

مروی از طرف هیاطله کشته شده) Cact. VII 437 - 452 sebeos 132 (بنا به عقیده وی آسیابان و تارک بوده است) Michael 421f. (این عقیده که جد و پدر را زیر نظر فسیسی از رودخانه یافتند و قاتل او را کشتند و جسدش در تخت جمشید (اصطخر) به خاک سپرده شده است، افسانه ایست مبنی بر نام ایلات) Tolstov, Civ 222-8 - ۱. Tang-schu 3614/2. Franke II 368f; III 357f. - ۲. Justi, Namb 247-250, 249 Nr. 42. رجوع کنید به: Ghav., Doc 172f.; Franke II 369f., III 356f.; Marshall Broomhal: Islam in China, A neglected problem, London 1910, S. 13f. 14-19. - ۳. طبری ۱ ص ۲۸۹۷ تا ۲۹۰۴. Caet. VII 487-493, 495f. - ۴. طبری ۱ ص ۳۲۴۹، یا قوت ج ۳ ص ۴۰۹، بهر دو. Caet. IX 226; Gibb, Conq. 15.

پیغمبر اسلام (ص) یعنی حسن و حسین (ع) نیز در آن شرکت داشته‌اند) با وجود انعقاد قرارداد ظاهری بی‌نتیجه ماند^۱ و سبب بقای سلسله سلاطین زرتشتی تا قرن‌ها بعد در آن سرزمین گردید^۲ و بدین ترتیب این مناطق بدصورت پناهگاهی برای زندگی قدیمی ایرانی در آمد و بدین سبب راه قدیم به سوی آسیای میانه در این قسمت تا مدت‌ها به مخاطره افتاد^۳، بطوری که ناگزیر می‌بایست عبور و مرور از راه بی‌راهه بسیار طولانی‌تری انجام گیرد.^۴

۱- بلاذری ص ۳۳۵، طبری ۱ ص ۲۶۵۷ تا ۲۶۶۰، ۲۸۳۶ به بعد، ابن اسفندیار ۹۸ تا ۱۰۰؛
 یاقوت ج ۶ ص ۱۹ تا ۲۱، اولیاء الله آملی ص ۲۶ تا ۲۸، ۳۵ تا ۳۷، ابن اثور ج ۳ ص ۴۱؛
 Caet. VII 301-308 نظیر يك چنین اقدامی ارضد دیلم (سال ۶۵۶-۶۵۷ میلادی = ۳۶ هجری)
 تقریباً جایی ذکر نمی‌شود (بلاذری ص ۳۲۲) و بدون نتیجه ماند، Caet. IX 225f. ۲- حمله
 عمر بن ابی‌صلت (دشمن حجاج) در سال ۷۰۲ میلادی (= ۸۳ هجری) بر استقلال اسپاهبند عقیم-
 ماند، ابن اثیر ج ۴ ص ۱۹۰- Melgunof 48f., 55. ۳- طبری ۱ ص ۲۸۳۹
 ۴- رجوع کنید به فصل «اوضاع اقتصادی» بخش «درام‌سازی»

دورهٔ امویان

با مرگ یزدگرد سوم تسخیر ایران خاتمه یافت ، ولی نه به این معنی که در کشور صلح و آرامش کامل برقرار گشت ، بلکه ماهیت سالهای بعد را ناراحتی‌ها و شورشهای گوناگون تشکیل می‌داد و این شورشها با فواصل بزرگ و کوچک تا زمان سقوط امویان که از سال ۶۶۱ میلادی (مطابق ۴۱ هجری) در دمشق فرمانروا بودند ادامه داشت .

مبارزاتی که این سلسله با احزاب و دسته‌های سیاسی و مذهبی داشتند^۱ بارها به ایران نیز سرایت می‌کرد ، و قبل از همه مناطق جنوبی - خوزستان و فارس و سیستان - اغلب هدف آن دسته از تازیان بود که در این کشمکش‌ها از سرزمین بین‌النهرین رانده شده بودند . از بین این دسته‌ها ، در درجهٔ اول ، باید خوارج را نام برد که اولین پیشروان آنان (حتی قبل از آنکه این کیش و آیین استحکام و قوام یابد) در سال ۶۵۶-۶۵۷ میلادی (مطابق ۳۶ هجری) به رهبری حسکه بن عتاب تا زرنک (مصب هلمند = هیرمند) پیشروی کردند ، اما چون وجودشان برای قشون

۱- دربارهٔ جانبداری و غرض‌آمیزی تاریخ‌نویسان رجوع کنید به نوشتهٔ حبیب زیات ، « مزاعم - المورخين العباسيين في وصف شرع الاموية » ، در « مشرق » بیروت ۱۹۴۸ صفحات ۱۶۱ تا ۱۶۷ . به‌طور کلی رجوع شود به : Wellhausen, Opp. (فهرست منابع ، شماره ۳۷۳) .

پسندگان سیستان مخاطره^۱ داشت، سرداری که از طرف علی (ع) خلیفه مسلمانان بد آنجا گسیل یافته بود، ایشان را از میان برداشت.

اگرچه سپاه خوارج در سرحد کردستان (حوالی شهرزور)^۲ در عهد خلافت علی (ع) از لحاظ کمیت هنوز اندک بود، ولی بدزودی متناسب با اهمیت روزافزونی که این نهضت مذهبی (و اجتماعی) پیدا نمود، بدشدت فزونی یافت و از سال ۶۸۲، ۶۸۸ میلادی (مطابق ۶۸ هجری) در جنوب غربی ایران، میان خوارج ازرقی^۳ بدرهبری زبیر بن ماحوزی و قطری بن فجاعة، و سپاهیان دولت که اغلب تحت فرماندهی مهلب (از قبیله ازد) سردار فعال و آزموده خراسان بودند^۴ جنگهای طولانی و دشواری در جریان بود که از فارس پیوسته به خوزستان و بین النهرین و همچنین بداصفهان و سیستان و کرمان سرایت می کرد^۵. این جنگها توأم بود با کشمکشها و اختلافات بزرگ ناشی از مبارزات داخلی میان امویان و عبدالله بن زبیر که سکهای او از اصطخر و دارابگرد (۶۸۲ - ۶۸۳ میلادی مطابق با ۶۳ هجری) بد دست آمده است^۶، و تازه بلاواسطه قبل از پایان

۱- رجوع خود به صفحات گذشته در باره اوضاع خراسان و سیستان و نیز: بلاذری، ص ۴۹۵ - Caet. IX 229f., XI 92; — Elie Adib Salem: Political theory and institutions of the Khawarij, Baltimore 1957
 ۲- طبری، ردیف ۱، ص ۲۴۳۷ به بعد - ابن الاثیر، ج ۲، ص ۱۴۹، و نیز Schwarz VI 698
 ۳- شهرستانی (ملل و نحل)، (قاهره)، ج ۱، صفحات ۱۶۱ تا ۱۶۵. رجوع کنید به: همین کتاب فصل خوارج ۱ و به، E I, I 563 f.
 ۴- المقصد الفرید، ج ۱، صفحات ۵۷ تا ۵۹؛ یاقوت، ج ۱، ص ۵۷ به بعد - رجوع کنید به، Karl Vilhelm Zetterstéen in der E I, III 691 f.
 ۵- بلاذری (انساب الاشراف)
 ۶- ج ۴، ص ۱۱۲ به بعد و ۱۵۸ به بعد؛ ج ۵، صفحات ۲۵۲، ۳۳۲؛ ج ۱۱، صفحات ۱۱۰ تا ۱۱۴ و ۱۱۸ تا ۱۲۴ و ۱۳۵؛ - طبری ردیف ۲، ص ۵۸۳ و ۵۸۷ به بعد و صفحات ۷۵۳ تا ۷۶۵ (بنا به نقل ابومخنف)؛ - افغانی، (قاهره)، ج ۳، ص ۲۹۵، ج ۶، صفحات ۱۴۲ تا ۱۵۱؛ - افغانی (پولاق) ج ۱۱، ص ۱۶۴؛ - ابن الاثیر، ج ۴، صفحات ۱۰۹ تا ۱۱۲؛ - یاقوت، ج ۵، ص ۱۰۰ به بعد؛ - تاریخ سیستان، صفحات ۱۰۹ تا ۱۱۳ - Schwarz VI 698. (بنا به کمال السبرد) - Brünnow 35-49 و نیز رجوع کنید به همین کتاب فصل خوارج. - Nützel I 39f.; - Laveix I, S. 52, Nr, 114

این مبارزات، (سال ۶۹۲)^۱ یعنی در سال ۶۹۱/۶۹۲ میلادی (مطابق ۷۲ هجری) حمله متمرکزی بر ضد خوارج، که از کرمان تا دارابگرد پیشروی کرده بودند، میسر گشت و خوارج با وجود موفقیت و پیروزی خویش بر برادر عبدالعزیز، خلیفه وقت، ناگزیر شدند به منطقه کوهستانی خوزستان عقب نشینی کنند.^۲

این مبارزات تازه پس از انتصاب حجاج به حکمرانی بین النهرین (۶۹۳/۶۹۴ میلادی برابر با ۷۴ هجری)^۳ حقیقتاً صورت جدی به خود گرفت و حجاج، مهلب را در مقام فرماندهی کل تأیید کرد. اما در نتیجه کشمکش داخلی میان افسران، که پس از انهدام دسته‌ای از سپاهیان مسلمان در کارون (۶۹۴/۶۹۵ میلادی برابر با ۷۵ هجری) صورت گرفت، موقتاً وی را معزول کرد.^۴ با تمام این احوال، سرنوشت خوارج را تازه اختلاف نظر در میان خود ازرقیان معلوم کرد. چه اینکه پیدایش اختلاف عمیق در کیش و آیینی که می‌خواست پیشوایان خود را پس از هر ارتکاب به گناهی تعویض کند، غیر قابل اجتناب بود، زیرا بطور قطع همیشه درین عده‌ای از مؤمنان به این آیین، بهانه و دلیلی برای این گونه تعویض و تبدیلی وجود داشته است. سرانجام در اثر يك چنین علتی که جزئیات آن با وضوح کامل روایت نشده است، و هم به سبب کشمکش و اختلاف بر سر اجازه استعمال اسلحه زهر آلود (چنانکه قطری مجاز می‌دانست)،

۱- بلاذری (انساب الاشراف) ج ۵، صفحات ۳۳۷ تا ۱۳۴۷- آغانی، (قاهره)، ج ۹، ص ۳۰۵- آغانی، (بولاق)، ج ۱۰، ص ۱۵۴ و ج ۱۷، ص ۱۶۲- المقدالفرید، ج ۱، ص ۱۳۲، ج ۳، ص ۱۱۸- ابن الاثیر، ج ۴، ص ۱۳۴ به بعد، - Maximilian Streck in der EI, I 936, S.V. Dair al-Djathalik. ۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، صفحات ۳۱۶ تا ۳۱۹ و ۳۲۴ به بعد، ابن الاثیر، ج ۴، صفحات ۱۳۲ تا ۱۳۴. ۳- طبری، ردیف ۲، ص ۸۶۳- ابن الاثیر، ج ۴، ص ۱۴۱- و نیز، Pellat, 209, 211; Henri Lammens in der EI, II 214-216. ۴- بلاذری (انساب الاشراف)، ج ۴، صفحات ۱۵۸ تا ۱۶۸؛ طبری، ردیف ۲، صفحات ۸۷۵ تا ۱۸۸۰- ابن الاثیر، ج ۴، ص ۱۴۱ به بعد و ۱۵۰ به بعد.

انشعابی بین آنها به وجود آمد، و فقط يك پنجم تا يك چهارم ایشان با فطری همراه شدند و وی با ایشان به جانب مازندران گریخت و در آنجا به زودی در جنگی نابود شد و بقیه لشکریان، با عبدربه الکبیر بیعت کردند و او نیز اندک مدتی پس از تسلیم گرفت، که با سرسختی از آن دفاع می شد، کشته شد.^۱

اگر جریان طغیانهای خوارج را در ایران بنگریم به خوبی مشاهده می شود که بطور کلی این شورشها نهضتهائی بوده که از خارج به ایران آمده بود. اما قیامی که در سال ۶۹۵/۶۹۶ میلادی برابر با ۷۶ هجری به وقوع پیوست، با این جنبشها از طرف مطرف بن مغیره (که به زودی در جنگ باقشون حجاج بن یوسف در اصفهان به قتل رسید)^۲ صورت گرفت، جنبه سیاسی داشته است. بنابراین، ایران منطقه عقب نشینی ملحدانی بود که از نواحی مرکزی بین النهرین رانده شده، در این سرزمین کوهستانی در جستجوی پناهگاهی بودند. و بدین ترتیب اتفاق می افتاد (مثلا در سال ۶۸۶/۶۸۷ میلادی برابر ۶۷ هجری) که در ری^۳ ساکنان بومی - به علت تنفری که از اسلام و عرب داشتند، و یا به واسطه بیزاری از آشوبهای ناشی از مبارزات بین قبایل و قدرت طلبان^۴، که اثر آن به کشور ایران نیز کشانده شده بود - با ایشان موافقت و همراهی داشته باشند. تازه پس از مدت زیادی يك ترکیب واقعی بین عقاید خوارج و قومیت ایرانی، و آن نیز در گوشه های در افتاده کشور (مانند سیستان در دوره صفاریان)^۵، به وقوع پیوسته است، و حتی

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۳۲۹ به بعد؛ - طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۰۰۳ تا ۱۰۲۲؛ - ابن الاثیر، ج ۴، صفحات ۱۶۹ تا ۱۷۲؛ - رجوع کنید به همین کتاب فصل خوارج، و به: Wellh. و Opp. 39 f. ۲- طبری، ردیف ۲، صفحات ۹۸۶ تا ۱۰۰۳. ۳- بلاذری (انساب الاشراف)، ج ۱۱ ص ۱۱۸؛ - طبری، ردیف ۲، صفحات ۸۲۸ تا ۸۲۹؛ ابن الاثیر، ج ۴، ص ۱۱۲؛ - Wiet 167 f. ۴- در تاریخ سیستان، ۶۸۱/۶۸۰ میلادی برابر با ۶۱ هجری، ابن الاثیر ج ۴ ص ۳۹. ۵- شهرستانی (ملل و نحل)، (قاهره)، ج ۱، ص ۱۶۸ = شهرستانی Haarbrücker، ج ۱ ص ۱۳۸ به بعد. رجوع کنید به فصل خوارج از همین کتاب.

در قرن هفتم میلادی (قرن اول هجری) هنوز میان این دو، هیچ وجه مشترکی موجود نبوده است.

در عین حال شورشهایی که بوسیلهٔ خوارج در جنوب ایران به وجود می آمد تأثیر ممتدی در جنگهای واقع در سرزمین کوهستانی شرقی داشت. این شورشها پس از آنکه نواحی مرکزی ایران به دست مسلمانان افتاد، باز هم ادامه یافت، و قسمتی از این جنگها به دست مؤمنینی رهبری می شد که امتحان واقعی مذهبی خود را در جهاد می دانستند^۱ و با صراحت کامل در پی شهادت می کوشیدند^۲، حتی این دسته تقریباً هر ساله در تابستان به تفتیش و تعقیب مخالفان خود می پرداختند، به طوری که به زودی باعث دهشت همسایگان (مثلاً در سغد و همچنین در آسیای صغیر) گشتند^۳. در این موقع رهبر اصلی قیام محلی، ژونبیل بود که تحت نفوذ وی اهالی کابل در سال ۶۸۲/۶۸۳ میلادی (مطابق ۶۳ هجری) به مخالفت مسلمانان علم طغیان برافراشتند^۴ و در «جنزه» آنان را شکست خونینی دادند و ایشان را به تخلیهٔ تمام شمال شرقی استان سیستان (سیستان آن زمان) مجبور ساختند. و چون ژونبیل به زودی پس از آن، در جنگی کشته شد جانشین وی (آیا پسرش بوده؟) با همان عنوان، (نام وی ذکر نشده) جنگ با متجاوزان به ایران را با فعالیت بسیاری ادامه داد و حجاج والی را، پس از شکست خونینی، به عقد صلح نامه ای (در سال ۶۹۳/۶۹۴ میلادی برابر با ۷۴ هجری)^۵ ناگزیر ساخت، و حملهٔ دوم

۱- تاریخ قم، ص ۳۷ ۲- طبری، ردیف ۲، ص ۱۰۳۷ (۶۹۸/۶۹۹ = ۷۹ هجری) ، ۱-
 گرچه فرمانده لشکر اسلامی، عبیدالله، در یکی از مراحل پیکار با ژونبیل، چنین جنگی را مطلقاً بی فایده و رهبر آنرا دیوانه قلمداد نمود، معذک وی فدائیان هم رزمی یافت، که اغلب واقماً تا وصول به شهادت می جنگیدند. ۳- طبری، ردیف ۲، ص ۳۹۳ به بعد. ۴- ابن سعد، ج ۷/ ۱ ص ۱۱۵، ۱۲۷؛ ابن الاثیر، ج ۴، ص ۴۰؛ و نیز، M. Longworth Dames in der E I, I 170; II 636. ۵- ابن الاثیر، ج ۴، ص ۱۴۲ به بعد.

را (۶۹۸/۶۹۹ میلادی مطابق ۷۹ هجری) با موفقیت خنثی کرد.^۱ بدین معنی که خود را بطور ماهرانه‌ای از مقابل سپاه عرب به منطقه کوهستانی^۲ عقب کشید، و به زودی اختلافات داخلی مسلمانان نیز به نفع وی تمام شد. عبدالرحمن ابن محمد بن اشعث به سبب تقاضاهای حجاج، مبنی بر اینکه برضد ژونبیل لشکر-کشی وسیعی ترتیب دهند، با وی نزاع پیدا کرد و پس از بی نتیجه ماندن مذاکرات، دوبار در جنگ با قشون حجاج شکست خورد^۳ و هنگام فرار اسیر گشت. اما سرانجام بر طبق قرارداد قبلی با ژونبیل، از طرف وی آزاد گشت، ولی ژونبیل به موجب وعده‌های حجاج پسروی را در مقابل آزادی^۴ از پرداخت خراج نامدت طولی، برای حجاج فرستاد (۷۰۴ میلادی برابر با ۸۵ هجری). ژونبیل از سال ۷۱۷ میلادی (۹۹ هجری) به بعد بکلی از پرداخت خراج امتناع ورزید و عملاً رشته ارتباط خود را با دولت امویان، که دشمنی مداوم قبایل عرب مانع نبرد اساسی آنها برضد مناطق کوهستانی^۵ و نیز برضد غور^۶ می‌شد، گسست. بدین ترتیب آیین بودا موقتاً در این منطقه باقی ماند، و فقط در سایه مهاجران عرب

۱- بلاذری (انساب الاشراف)، ج ۱۱ ص ۳۱۱ تا ۳۱۴- طبری، ج ۲، صفحات ۱۰۳۶ تا ۱۰۳۸ (بنا به قول ابومخنف)؛ ابن الاثیر، ج ۴، ص ۱۷۴. ۲- ابن الاثیر، ج ۴، ص ۱۷۵ به بعد (۶۹۹ میلادی = ۷۰ هجری). ۳- آغانی، چاپ قاهره، ج ۶، ص ۴۶ به بعد. رجوع کنید به: Maximilian Streck in der E I, I 935 f. (s.v. Dair a! - Djamâdjim); Fries 13; Wellhausen, Arab. 145-156. ۴- طبری، ج ۲، صفحات ۱۰۵۲ تا ۱۰۷۹ و ۱۰۸۵ تا ۱۱۲۴ و ۱۱۳۲ تا ۱۱۳۵ و ۱۲۳۵ (بنا به قول ابومخنف)؛ ثمالی (غرر السیر، خطی)، صفحات ۳۰ تا ۳۲ ظهر و ۳۵ تا ۳۶ و ۳۸ تا ۴۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، صفحات ۳۳۱ تا ۳۳۴ و ۳۴۳؛ ابن الاثیر، ج ۴، ص ۱۷۸ به بعد و ۱۸۶ به بعد و ۱۹۲. درباره عبدالرحمن رجوع کنید به: M. Seligsohn in der E I, I 59 f. ۵- بلاذری، صفحات ۳۹۷ تا ۴۰۱؛ رجوع کنید به: V. F. Büchner in der E I, IV 492 f. (s.v. Stân)؛ Wellhausen, Arab. 163 f. ۶- حملات بی نتیجه در سال ۶۶۷ (۴۷ هجری) (طبری، ردیف ۲، ص ۴۸؛ ابن الاثیر، ج ۳، ص ۱۸۱). و بعداً در سال ۷۲۶/۷۲۵ (۱۰۷ هجری) و در سنوات بعد (نیز برضد ختل) طبری، ردیف ۲، ص ۱۴۸۹ و ۱۴۹۲ به بعد؛ ابن الاثیر، ج ۵، ص ۵۱ به بعد.

کمی سست شد .

این مسأله ، که مبارزات مذهبی و سیاسی و قبیله‌ای (در این جا نمیتوان درباره علل آنها در سایر قسمت‌های قلمرو خلافت بحث کرد)^۱ توانست بسادگی در ایران توسعه بیابد ، نشان می‌دهد که تاچه اندازه کشور ایران - صرف نظر از منطقه شرقی و سواحل جنوبی دریای خزر -^۲ از زمان خلافت علی (ع) (۶۵۶/۶۶۱ میلادی مطابق ۳۶-۴۱ هجری) به بعد در دست عربها مستقر گشته بود و دیگر مقاومت متشکلی از طرف ایرانیان وجود نداشت . شورشهایی نیز که در جاهای مختلف ، مثلاً در اصطخر (سال ۶۵۹-۶۶۰ میلادی مطابق با ۳۹ هجری)^۳ و بادغیس و هرات و پوشنگ (سال ۶۶۱-۶۶۲ میلادی مطابق با ۴۱ هجری)^۴ و همچنین در ری (سال ۶۸۳/۶۸۴ مطابق ۶۴ هجری)^۵ به پا می‌خاست ، اقدامات از هم گسیخته‌ای بیش نبود .

منابع اسلامی درباره احساسات کسانی که سر به اطاعت عرب فرود آورده بودند و راجع به طرز تفکر آنان نسبت به تسلط عرب ، روایات جامع و به هم مرتبطی به دست نمی‌دهند ، و منابع دیگری نیز از این زمان در اختیار مانیست؛ ولی در هر حال می‌توانیم از برخی اشارات نتایجی استنباط کنیم ، مثلاً این واقعیت که شماره ایرانیانی که به خاطر کیش زرنشتی وطن خویش را ترك می‌کردند نسبتاً اندك بوده است ، تا اندازه‌ای نشان می‌دهد که سختگیری مذهبی اعراب فوق العاده زیاد نبوده است . و مؤید آن نیز این است که لا اقل در چند

۱- در این باره باید به توضیح ذیقیمت Wellhausen, Arab. (فهرست ۳۷۷) رجوع شود .

۲- درباره قیام و مقاومت برضد عرب، در دیلم و مدین (جبال) رجوع کنید به Sebeos 141 f. .

۳- طبری ، ردیف ۱ ، صفحات ۳۴۴۸ تا ۳۴۵۱ ، ابن الاثیر ، ج ۳ ، ص ۱۵۲ به بعد . رجوع

کنید به Cact. X 263-266 (با توضیح مفصلی راجع به این حادثه و میر آن) - ابن الاثیر ،

ج ۳ ، ص ۱۶۶ ، - Tolstov, Civ. 222 . درباره هرات در آن زمان رجوع کنید به دائرة المعارف

ترکی ، ج ۷ ، ص ۴۲۹ به بعد ، مقاله Ahmed Zeki Velidi Togan. - ابن الاثیر

ج ۴ ، ص ۵۶ .

ایالت ایران تا قرن‌ها بعد هنوز تشکیلات زرتشتی وجود داشته است.^۱ مطالب دیگر آنکه از آنچه در دست است چنین مستفاد می‌شود که جرگه‌های نسبتاً وسیعتری از ایرانیان به تغییر مذهب خود بیشتر تمایل داشته‌اند تا به ترک وطن و موقعیت اجتماعی خویش.

مخصوصاً پس از سرکوبی هر دو قیام عظیم در خراسان (در سال ۶۸۰ - ۶۸۱ میلادی مطابق ۶۱ هجری و ۶۸۵/۶۸۶ میلادی مطابق ۶۶ هجری) یعنی هنگامی که نزاع قبیله‌ای عرب به منتهی درجه رسیده بود - و در ضمن آن و بر اثر آن «خراسان یوغ محکومیت عرب را از گردن افکنده و ساکنان هر ناحیه سرنوشت خویش را به دست خود گرفته بودند»^۲ - طبقات حکمرانان و رؤسای کوچک مانند مرزبانان و دهقانان تنها با گرویدن سریع به اسلام (تسنن) توانستند در موقعیت رهبری اجتماعی خویش باقی بمانند. و این خود موجب شد که فرهنگ ایرانی، با وجود تمام تغییر و تحولاتی که به وقوع پیوسته بود، باز در اینجا محل و مأوای ثابتی بیابد. این دو امر، یعنی گرویدن این دسته از ایرانیان به اسلام، و رخنه نمودن فرهنگ ایران در اسلام، دو واقعیتی بودند که در مورد اسلامی شدن ایران^۳ و در مورد آمیزش فرهنگ ایرانی و اسلامی، متضمن نتایج دامنه داری گشتند.^۴

با وجود اینها، بدون تردید خصومت با سلطه عرب هنوز کاملاً زنده بود و این دشمنی، علاوه بر اینکه خود را در شورشهای فوق‌الذکر نشان داد، در

۱- رجوع کنید به «فصل زردشتیان» از همین کتاب. ۲- این سخن از طبری است، ردیف ۲، ص ۴۶۰؛ نیز رجوع کنید به تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۰ به بعد. برای نظر کلی مراجعه شود به، Gibb, Conq. 16۲. ۳- مراجعه کنید به «فصل جریان اسلامی شدن ایران» از همین کتاب. ۴- مراجعه کنید به «فصل علوم» از همین کتاب.

بین النهرین، یعنی در سرزمینی که عناصر ایرانی مقیم آن نیز در قیام مختار^۱ (۶۸۲ میلادی برابر ۶۳ هجری) که به علل مذهبی به وجود آمده بود، شرکت نمودند، هم واقعیت خویش را آشکار ساخت. بعلاوه تنفرو بیزاری ایرانیان در مقابل اربابان جدید خویش از اینرو تشدید می شد که عربها با این کشور مانند غنیمت مسخر و شکار مغلوبی رفتار می کردند، و همچنین از اینرو که قسمتهای بزرگی از قبایل عرب (ازبصره) به ایران مخصوصاً به خراسان کوچ کرده بودند.^۲ و این تنفر و انزجار ایرانیان بی شک بدین جهت روبرو می رفت که دشمنیهای قبیله ای عرب، که چون رشته قرمزی در تمام دوره حکومت سلسله امویان در سراسر شرق کشیده شده بود و به موازات مبارزات مذهبی (مثلاً با خوارج) حرکت می کرد، در سرزمین ایران نیز گسترش یافته بود.

این گونه نبردهای قبیله ای عرب حتی از دوره خلافت علی (ع)^۳ همراه با مبارزات سیاسی آغاز شد و به منظور کوتاه کردن دست عربهای شمالی (قیسیه) و خصوصاً طایفه تمیم، از حکومت برخراسان^۴ ادامه یافت. و هنگامی که زیاد ابن ابیه، والی مشهور سلسله امویان در بین النهرین و ایران، می خواست حکومت این ایالت را به قبیله ازد، که از عربهای جنوبی (کلب) و از پشت و

۱- طبری، ردیف ۲، صفحات ۵۹۶ تا ۶۰۰ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، صفحات ۳۰۷ تا ۳۱۶ و Henrik (Douwe) van Gelder: Mohtar de valsche Profect, Leiden 1888
 ۲- ابن سعد، ج ۱/۷، ص ۴ و ۱۸ - درباره نسبت و ارتباط قبایل عرب در خراسان بطور کلی باید به توضیح اساسی Wellhausen, Arab. 256-306 و به فصل عربها از همین کتاب مراجعه شود. ۳- ابن الاثیر، ج ۳، ص ۱۳۰ (۶۵۸/۶۵۷)
 ۴- Wellhausen, Arab. 112 f. - بلاذری، ص ۴۰۹ - طبری، ردیف ۲، ص ۶۵ به بعد - ابن الاثیر، ج ۳، ص ۱۷۴.

پناه‌های بنی‌امیه بودند^۱، واگذار کند (۶۶۵/۶۶۶ میلادی برابر با ۴۵ هجری)^۲ موج عدم رضایت چنان بالا گرفت که اعزام ۵۰۰۰ تن کوفی و بصری، که از لحاظ قبیله سخت مختلف و متفاوت و بدین جهت بسی طرف بودند، ضرورت یافت، و سرانجام هنگام فرمانداری نظامی یکی از افراد این قبیله ازد یعنی مهلب بن ابی صفرة، نفوذ ازد در خراسان بسیار تشدید گشت^۳. بدیهی است که زیادپسر عبیدالله (۶۷۴ میلادی مطابق با ۵۵ هجری) نیز به این دوستان و همکاران پدر خود اعتماد کرد^۴. بعد از آنکه دودمان مروان از امویان به خلافت رسیدند باز ایشان در نتیجه شورش (۶۸۳/۶۸۵ مطابق ۶۴ تا ۶۵ هجری) مجدداً کسب قدرت کردند. و پس از همکاری موقت با عبیدالله بن زبیر که مخالف خلیفه بود، (بعد از ۶۸۵ میلادی) از عبدالملک اموی اطاعت نمودند^۵ و اما تمیم و بکر بن وائل پس از نبردهای دشوار بازور اخراج و یا معدوم گشتند^۶، با توجه به این که پیش از آن نیز (در سال ۶۸۰/۶۸۱ مطابق با ۶۱ هجری) نظیر همین اوضاع در سیستان به وجود آمده بود^۷.

- ۱- طبری ردیف ۲، صفحات ۴۷۲ تا ۴۷۵. در مورد نسب زیاد رجوع کنید به: Fück 13.
- ۲- طبری، ردیف ۲، صفحات ۷۹ تا ۸۱ و ۸۴ به بعد؛ - ابن الاثیر ج ۳ ص ۱۷۹ به بعد؛ تاریخ سیستان، ص ۹۱.
- ۳- طبری، ردیف ۲، ص ۱۵۵ به بعد و ۱۶۱ به بعد؛ - ثعالی (غریب السیر، خطی)، صفحات ۲۰ ظهر تا ۲۲ ظهر؛ - ابن الاثیر، ج ۳، ص ۱۸۱ به بعد؛ - تاریخ سیستان، صفحات ۸۶ تا ۹۰؛ Wellhausen, Arab. 44, 131 f.
- ۴- بلاذری، ص ۴۱۰؛ - طبری، ردیف ۲، ص ۱۶۶ به بعد و صفحات ۱۷۸ تا ۱۸۰؛ - ثعالی (غریب السیر، خطی)، صفحات ۲۹ ظهر تا ۳۰؛ - ابن الاثیر، ج ۲، ص ۱۹۶ به بعد؛ - تاریخ سیستان، ص ۹۴ به بعد.
- ۵- بلاذری (انساب الاشراف)، ج ۴، ص ۷۵ به بعد و ۷۷ به بعد؛ - تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۲۲۳ به بعد؛ - طبری، ردیف ۲، صفحات ۴۸۸ تا ۴۹۴؛ - ابن الاثیر، ج ۴، ص ۶۱ به بعد و ۸۱ به بعد.
- ۶- بلاذری (انساب الاشراف)، ج ۵، صفحات ۳۱۳ تا ۳۱۶؛ - طبری، ردیف ۲، صفحات ۴۹۴ تا ۴۹۷ و ۵۹۳ تا ۵۹۸ و ۶۹۵ تا ۶۹۹؛ - اغانی (قاهره)، ج ۳، ص ۱۳۷ و ۲۱۹ (وضع بشار بن برد)؛ اغانی (بولاغ)، ج ۱۰، ص ۱۵۱ به بعد و ج ۱۲، ص ۱۱۷ به بعد؛ - ابن الاثیر ج ۴، ص ۹۹ به بعد.
- ۷- ابن الاثیر، ج ۴، ص ۴۰؛ تاریخ سیستان، صفحات ۱۰۰ تا ۱۰۹. در مورد اصفهان رجوع کنید به اغانی (قاهره) ج ۵، ص ۱۳ به بعد.

اما عربهای شمال می کوشیدند حتی در تحت حکومت والی اموی، و در زیر
 لـوای مبارزه با خلیفه و در سایه رفع کدورت‌های قدیمی (۶۹۳/۶۹۴ برابر
 ۷۴ هجری) مجدداً به ریاست برسند^۱؛ ولی دوباره آتش نفاق و اختلاف داخلی
 به زودی مشتعل گردید و نفرت و خصومت بین قبایل به جایی رسید که هنگام اردو-
 کشی به بخارا حتی از انهدام نیروی دریائی اسلامی در جیحون نهر اسیدند؛
 و این عملی بود که بنی‌امیه با شدیدترین وضعی عاملین آن را به کیفر رسانید^۲.
 بدیهی است که والی آنجا بزودی معزول گشت و حکومت خراسان به حجاج و اگذار
 گردید. حجاج پس از مدتی مهلب شایسته و پیروز بر خوارج ازرقی را مأمور
 اداره حکومت نمود (۶۹۸/۶۹۹ میلادی مطابق با ۷۹ هجری)^۳. همینکه پسر
 و پشتیبان مهلب یعنی مغیره، در ماههای اوت و سپتامبر سال ۷۰۱ میلادی (برابر با
 رجب ۸۲ هجری) بطور ناگهانی درگذشت^۴، و خود مهلب نیز هنگام مراجعت
 از حمله‌ای به ماوراءالنهر (۵/۱ تا ۳/۲/۷۰۲ میلادی برابر با ذوالحجه ۸۲ هجری)
 به وی پیوست، حکومت خراسان به پسر دیگرش یزید رسید^۵ که به زودی
 معزول گشت^۶ و از آن زمان به بعد، هم او (به عنوان اینکه پیروی از عبدالله

۱- بلاذری (انساب الاشراف)، ج ۴، ص ۱۵۳ به بعد؛ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۲۴؛
 طبری ردیف ۲، صفحات ۸۳۱ تا ۸۳۴ و ۸۶۰ تا ۸۶۲؛ - ابن الاثیر، ج ۴، ص ۱۴۲؛
 رجوع کنید به، Heinrich Reckendorf in der E I, I 550 f. حتماً رهبر قبیسان، عبدالله
 ابن خازم، در آن زمان به ضرب سکه‌هایی اقدام نموده است: Barthold, Turk., 184.

۲- طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۰۲۲ تا ۱۰۳۱؛ - ابن الاثیر، ج ۴، ص ۱۷۲ به بعد.
 ۳- طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۰۳۲ تا ۱۰۳۶ (بنابسه قول ابومخنف)؛ - تاریخ یعقوبی،
 ج ۲، ۳۱۶؛ - ابن الاثیر، ج ۴، ص ۱۷۲؛ - تاریخ سیستان، صفحات ۱۱۴ تا ۱۱۶؛ -

(بنا به ادعایی نسب مهلب ایرانی بوده) Wellhausen, Arab. 156 f.; Fück 13 f.
 ۴- ابن الاثیر، ج ۴، ص ۱۸۲. ۵- طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۰۸۲ تا ۱۰۸۴؛ -
 تمالبی (غردالسير، خطی)، صفحات ۳۶ تا ۳۷؛ ابن سعد، ج ۷/۱ ص ۹۴؛ - ابن الاثیر،
 ج ۴، ص ۱۸۴؛ - تاریخ سیستان، صفحات ۱۱۹ تا ۱۲۱ (آمیخته با اظهارات غلطی درباره
 مقاصد قتیبه بن مسلم). ۶- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۴۱ به بعد؛ - طبری، ردیف
 ۲، ص ۱۱۳۸ تا ۱۱۴۴ (توضیح ابومخنف ص ۱۱۴۳ به بعد)؛ - ابن الاثیر ج ۴، ص ۱۸۸؛ -

Karl V. Zetterstéen in der E I, IV 1259 f.; Gibb, Conq. 17 f.

ابن زبیر، مخالف خلیفهٔ قبلی را به وی نسبت می‌دادند) و هم خویشاوندان او مورد خصومت و شکنجهٔ حجاج واقع گشتند.^۱ در جنب این ناسازگاریها که با حکومت می‌شد نیز اختلافات و منازعات میان قبایل عرب، میان سرکشان تکر و منفرد و هم در بین سیاستمداران و نظامیانی که شرافت شخصی، و یا قبیله‌ای ایشان لطمه دیده بود، ادامه داشت.^۲ عده‌ای از آنان، مثل موسی بن عبدالله بن خازم (که پس از آنکه پدرش قبیلهٔ تمیم را نابود کرد اغلب وابستگان به این قبیله وی را ترك گفته بودند)، به فرمانروایان ماوراءالنهر (سمرقند - ترمذ) پناهنده شدند. موسی توانست باده‌سته‌ای از پیروان خویش بر قلعهٔ ترمذ تسلط یابد و از آنجا چندین سال متمادی اطراف و حوالی را ناراحت می‌کرد تا سرانجام سپاه حکومت، وی را محاصره کرد و چندین سال در محاصره باقی ماند و در نتیجهٔ حملات هیاطله و اهالی تبت، و ترکان، خصومتها شدت می‌یافت، تا اینکه : از پس از جنگهای طولانی مجددی، موسی در یکی از این نبردها کشته شد.^۳ بعداً افسانه‌های قبیله‌ای به سرنوشت وی جنبهٔ الهی و ملکوتی داد.

هرچند بدین وسیله خطر مستقیم در سرحد جیحون برای اولین مرتبه رفع شده بود، ولی این دفعه واضح تر از آنچه که قبلاً در اثر حملات انفرادی ترکان (۶۶۷، ۶۷۱، ۶۷۴ میلادی برابر با ۴۷/۵۱/۵۴ هجری)^۴ به نظر می‌رسید، آشکار شد که يك تصميم قطعی مجددی برای اصلاح اوضاع این سامان ضروری است. و اگرچه (در سال ۶۷۱ میلادی مطابق ۵۱ هجری) پس از نبرد سختی تصرف بلخ و در اثر يك حملهٔ ناگهانی همراه با انعقاد قرارداد صلحی^۵ تسلط بر کابل

۱- ابن الاثیر، ج ۴، ص ۱۹۳ - بیان تعداد فردبفرد والیان در خراسان و سیستان در تاریخ سیستان، ص ۱۲۲ به بعد. ۲- ابن الاثیر، ج ۴، ص ۱۸۴، ۱۸۷. ۳- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۴، طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۱۴۵ تا ۱۱۶۳؛ - ابن الاثیر، ج ۴، صفحات ۱۹۴-۱۹۷، Elias 96. ۴- ابن الاثیر، ج ۳، ص ۱۸۱ و ۱۹۴ و ۱۹۷. ۵- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۸؛ - ابن الاثیر، ج ۲، ص ۱۵۶.

امکان یافت و (در سال ۷۰۳ میلادی برابر با ۸۴ هجری) باذغیس با قلعهٔ فرمانروای آنجا، نیزک، درغیابوی، بزور به تصرف درآمد^۱، ولی باز تمام پیشرویه‌ها به طرف بخارا (۶۷۴ میلادی مطابق ۵۴ هجری^۲ و ۶۹۶/۶۹۷ میلادی برابر ۷۷ هجری)^۳ و سمرقند (۶۷۶ میلادی مطابق ۵۶ هجری^۴ و ۶۸۰/۶۸۱ برابر ۶۱ هجری)^۵ و به سوی کش و بر ضد ختل (۶۷۹ برابر ۶۰ هجری)^۶ با تمام موفقیت‌های موقتی و با وجود قرار دادهایی که منعقد می‌شد، فقط يك سلسله اقدامات فرعی و غیر اساسی و بدون نتیجهٔ ثابت و بادوامی بود.

ولی برعکس هجوم ناگهانی دیالمه به شهر سرحدی اسلامی یعنی قزوین (سال ۷۰۰ میلادی برابر با ۸۱ هجری) چنان اثر هراسناک و پایداری از خود بجای گذاشت که تا مدتی، حمله‌ای از خارج بدین ناحیه نشد.^۷ فقط پیشروی بعدی خزرها و آص‌ها (Alanen = Osseten = آص) (در سال ۷۲۲/۷۳۲ میلادی

-
- ۱- طبری، ردیف ۲، ص ۱۱۲۹، ۱۱۴۴؛ ابن‌الاثیر، ج ۴، ص ۱۹۱، ۱۹۳ به بعد؛ دربارهٔ نیزک رجوع کنید به: Christensen² 502; Ghirshman 98-104, 311.
 - ۲- بلاذری، ص ۴۱۱؛ طبری، ردیف ۲، ص ۱۴۹ به بعد؛ نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۳۶ به بعد؛ ابن‌الاثیر ج ۳: ص ۱۹۷.
 - ۳- بلاذری، ص ۴۱۶؛ ابن‌الاثیر، ج ۴، ص ۱۷۲.
 - ۴- دربارهٔ شهزادهٔ سندی به عنوان گروگان رجوع کنید به: بلاذری (انساب‌الاشراف)، ج ۵، صفحات ۱۱۷ تا ۱۱۹.
 - ۵- بلاذری، ص ۴۱۱؛ ابن‌الاثیر، ج ۳، ص ۲۰۱؛ نرشخی (تاریخ بخارا)، صفحات ۳۷ تا ۴۱؛ ابن‌الاثیر، ج ۳، ص ۲۰۱ به بعد؛ و نیز: Gibb, Conq. 19-23.
 - ۶- بلاذری، ص ۴۱۷؛ طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۰۴۰ تا ۱۰۴۶ (قسمتی از آن به نقل ابوحنیف) و ۱۰۸۰ به بعد؛ ابن‌الاثیر، ج ۴، ص ۱۷۵، ۱۸۲ به بعد؛ و نیز: Barthold, Turk. 183; Gibb, Conq. 23-28.
 - ۷- ابن‌الاثیر، ج ۴، ص ۱۷۷.
 - ۸- طبری، ردیف ۲، ص ۱۴۳۸ به بعد و ۱۴۸۳؛ ابن‌الاثیر، ج ۵، ص ۴۱؛ دربارهٔ شیروان رجوع کنید به: Dorn, Schirw. 539-541; Leontios 38 f.; Johs. Kath. 81 f.; Stefan As. 158 (für 683/4, Armenien).

برابر با ۱۰۳ هجری و سال ۷۳۰/۷۳۱ برابر با ۱۱۲ هجری تا اردیبهشت و موصل)^۱
مکرراً مشکلات ایجاد می کرد.

۱- طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۵۲۷ تا ۱۵۳۱؛ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۸۱؛ - ابن الاثیر، ج ۵، ص ۵۹ به بعد؛ - Lcontios 99-101, 111 f. در مورد جنگهای با خزریان رجوع کنید به:

D. M. Dunlop: The History of the Jewish Khazars, Princeton 1954, S. 58-88.

فتح ماوراءالنهر و خوارزم و گرگان

اقداماتی که در ده ساله های گذشته در آن طرف جیحون انجام گرفت، معرف هدفی بود که موج جدید نشر و توسعه اسلام را متوجه خود ساخت، همان موجی که در آن موقع در جبهه های دیگر (سند و اسپانیا در سال ۷۱۱ میلادی برابر ۹۳ هجری، و آسیای صغیر در سال ۷۱۷/۷۱۸ برابر ۹۹ هجری) نیز در حال گسترش بود، و در اینجا یعنی در آسیای میانه به مناطقی رسیده بود که در آن زمان لااقل بطور غیر مستقیم در تحت نفوذ و تأثیر چین قرار داشت^۱.

در آغاز امر حجاج، در اثر حوادث گذشته، از انتصاب يك سردار قبیسی به حکمرانی خراسان، یعنی قتیبة بن مسلم باهلی، اندیشه داشت^۲، زیرا تضادهای حاصل از انهدام تمیم و آشوبها و شورشهایی که موسی برپا ساخته-

۱- رجوع کنید به: Helmut Hoffmann: Tibets Eintritt in die Universalgeschichte, S. 270-273 (mit Karte S. 269) (im "Saeculum" I, 1950, S. 258-279); Spuler, Mittelasien 335-338 (mit Karte). - هند: تاریخ یعقوبی، ج ۲، صفحات ۳۴۵ تا ۳۴۷.
 ۲- بلاذری، صفحات ۴۱۴ تا ۴۱۶. - بلاذری (انساب الاشراف)، ج ۴، ص ۱۱ به بعد. - افغانی (بולاق)، ج ۱۳، ص ۶۰ به بعد، طبری، ردیف ۲، ص ۱۱۴۱. - ثعالبی (غرر السیر، خطی)، صفحات ۴۷ تا ۵۱، ۵۵ تا ۵۶، ۵۷ تا ۶۱، ۶۱ تا ۶۲. - ابن الاثیر، ج ۴ ص ۱۹۳، شرح زندگی ابن قتیبه، معار ص ۲۰۷ به بعد. - و نیز رجوع کنید به: Karl V. Zetterstéen in der E I, II 1250 f.

بود، فوق‌العاده شدید بود و قیسیان هنوز با خلفای اموی که با قبیله کلب همکاری نزدیک داشتند، مخالف بودند و سغدیان و هیاطله از این وقفه‌ای که به تزلزل و تردید می‌گذشت برای قیام‌های مکرر بر ضد سلطه عربها استفاده می‌کردند.^۱ اما پس از آنکه ولید به حکومت رسید (۷۰۵ میلادی برابر با ۸۶ هجری)^۲ این انتصاب صورت پذیرفت.^۳

قتیبه به زودی نقشه حرکت خویش را برای اردو کشی دامنه داری بدان سوی جیحون تدارك دید و از مرو و الرود به طالقان رفت و در آنجا با حاکم بلخ و بعد از مدتی با پادشاه شومان (شمال شرقی چغانیان) و همچنین با نیزك (تیرك؟ طرخان) ترك (و شاید هم هبطلی؟) از سیستان، در باد غیس متحد گشت و اطاعت پادشاهان چغانیان (به عربی صفانیان) و تخارستان را پذیرفت و سرانجام در مرو به تهیه آخرین تداركات مستقیم خود پرداخت.^۴

در سال ۷۰۶ میلادی برابر با ۸۷ هجری، قتیبه در نزدیکی آمل از جیحون گذشت و به جانب پیکند (پیکند) واقع در سرزمین سغدیان پیش رفت و محاصره آنان را با وجود مقاومت شدید درهم شکست. اما تنفر و دشمنی اهالی آن سرزمین به زودی به صورت قیامی ظاهر شد و در نتیجه پس از تصرف مجدد این

۱- بلاذری، ص ۴۱۸ به بعد ۲- بلاذری، ص ۴۱۹، - ابن الاثیر، ج ۴، ص ۲۰۰
 ۳- در تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۴۲، چنین آمده است، یا اینکه باید يك سال جلوتر باشد؛ نیز رجوع کنید به طبری، ردیف ۲، ۱۱۸۰- در مورد ازمینه بعدی (تا ۷۱۵) رجوع شود به، Barthold, Turk. 184-186; Wellhausen, Arab. 267-277. یادداشت مختصری از فعالیت وی، العیون والحداثق، ص ۲. ۴- بلاذری، ص ۴۱۹، - طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۱۷۸ تا ۱۱۸۲ و ۱۸۸۴ به بعد، دینوری، (اخبار الطوال)، ص ۳۲۹ به بعد، ابن الاثیر ج ۴، صفحات ۲۰۰ تا ۲۰۲. و نیز، Wilhelm Barthold in der E I, I 845 f. و نیز، Gibb, Conq. 28-58; Sadighi 24-30

ناحیه ، خشونت و دقت بیشتری درباره آنان اجرا گشت^۱. حمله به بخارا دو یا سه سال بعد (۷۰۸ یا ۷۰۹ میلادی مطابق ۸۹ یا ۹۰ هجری) یعنی پس از آنکه در سال ۷۰۷ میلادی (برابر ۸۸ هجری) منطقه ماوراءالنهر واقع در شمال ترمذ اشغال شده بود ، صورت گرفت^۲.

اما استغاثه و استعانت «وردان خذاه»^۳ حکمران بخارا از سغدیان شرقی و ترکها دیرتر از آن صورت گرفت که اینان بتوانند یادگان مدافع شهر را تقویت کنند ، بلکه برعکس همینکه سغدیان از حمله بی ثمر مدافعین اطلاع یافتند آمادگی خود را برای عقد قراردادی با مسلمانان اظهار داشتند^۴. اما در مقابل شورشی که نیزك سیستانی در نتیجه بسی سیاسی قتیبه برپا ساخته بود ، خطر جدی جدیدی را اعلام می کرد ؛ زیرا دريك چنین موقعی فرمانروایان و سران محلی نیز جرأت و جسارت تازه ای برای جنگ با متجاوزین یافتند . کابلشاه هم واقعاً از نیزك پشتیبانی کرد و بیرون راندن پادگانهای عرب از تخارستان امکان پذیر گردید . بدین ترتیب اوضاع در زمستان سال ۷۰۹ / ۷۱۰ میلادی برابر ۹۱ هجری (باوجوداینکه عبدالرحمن برادر قتیبه لا اقل طالقان سرکش را

۱- بلاذری، ص ۴۲۰ ، طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۱۸۶ تا ۱۱۸۹ - اغانی (قاهره) ج ۹، ص ۱۳۷ - نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۴۳ به بعد - تاریخ یعقوبی ج ۲، ص ۱۳۴۲ ابن الاثیر ج ۴، ص ۲۰۲ . و نیز ، Kurat, Kut . 393 f. از این حمله و پیشرفت مسلمانان در آسیای مرکزی Leontios در صفحات ۳۵ تا ۳۷ ، تصویری درهم آمیخته دارد . ۲- بلاذری، ص ۴۱۲ - طبری ردیف ۲، ص ۱۱۸۹ به بعد و ۱۱۹۴ تا ۱۱۹۷ و ۱۱۹۸ به بعد ؛ - نرشخی (تاریخ بخارا) ص ۴۲ به بعد ؛ ابن الاثیر ، ج ۴ ، ص ۲۰۴ . Kurakichi Shiratori : A study on Su-te, . ۲۰۴ or Sogdiana, S. 135-140 (در "Memoirs of the Research department of the Toyo Bunko" II, Tokyo 1928, S. 81-145; chin. Nachrichten قبل از همه ۳- برای اسامی رجوع کنید به، Justi, Namb. 353-9; Christensen² 501 ۴- طبری ردیف ۲، صفحات ۱۲۰۱ تا ۱۲۰۴ - نرشخی ، ص ۸۰ و ۴۴ تا ۴۶ و ۵۱ به بعد ؛ - العیون والحدائق، ص ۹۶، ابن الاثیر ، ج ۴ ص ۲۰۷ به بعد . و نیز ، - Kurat, Kut. 394 جمع آوری بطور خلاصه در ، Gafurov 138-142.

دوباره به تصرف آورد) بسیار جدی و دشوار شده بود و می بایست از تمام خراسان قشون کمی گردآید تا با کمک آنها بتوانند پاریاب و گوزگان را اشغال نموده نیزک را تا تخارستان تعقیب کنند. پس از پیکارهای طولانی در دره ها و تنگه ها سرانجام این سردار شجاع در نتیجه خیانت خائنی به دست قتیبه افتاد و قتیبه برخلاف تعهد خویش وی را با عده کثیری از معتمدانش هلاک کرد. این عمل حتی موجب خشم و اعتراض خود عربها گردید^۱، ولی در هر حال باعث فزونی ترس و وحشت مردم از فاتحان گشت و از اینرو به موفقیت های آینده آنان کمک نمود. در نتیجه این حوادث قتیبه و برادرش توانستند از جیحون میانه بگذرند و پادشاه سریچ شومان را مغلوب سازند (وی در میدان جنگ کشته شد)، و بسا تصرف نخشب (نسف) و کش، واقع در طرف جنوب، به سمرقند نزدیک شوند. سغدیان که در اثر پیشروی عربها به مخاطره بزرگی افتاده بودند اخشید تورخون (نه طرخون) کم اراده و مصالحه کار را (از تقریباً سال ۷۰۰ میلادی برابر ۸۱ هجری) برکنار ساختند (و او نیز از تحار کرد). و او غرک (غورك) (پسر اخشید ۲) جای او را گرفت (۷۰۰ تا ۷۱۲ میلادی برابر ۸۱ تا ۹۴ هجری و ۷۲۱ تا ۷۳۸ میلادی برابر ۱۰۳ تا ۱۲۱ هجری)^۲.

۱- طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۲۰۵ تا ۱۲۰۸ - ابن الاثیر، ج ۴، ص ۲۰۷ به بعد - Kurat, Kut. 395 f.; Chav., Doc. 288-295
 ۲- طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۴ - ابن الاثیر، ج ۴، ص ۲۰۹ به بعد - Markwart, Wehrot 40-43
 ۳- بلاذری، ص ۴۲۱ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۴۲ به بعد - طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۲۲۵ تا ۱۲۳۱ - ابن الاثیر، ج ۴، ص ۲۱۱، و نیز (با استفاده از ابن الاثم) Kurat, Kut. 400-415

K. al-Qand/Barthold, Turk. russ I 48; Chav., Doc. 136; -Marquart, Inschr. 7-9, 62f.; V.A.Kračkovskaja und Ignatij Julianovič, Kračkovskij im «Sogdijskij Sbornik S. 61-63; Aleksandr Arnol'dovič Freimann (Frejman) : Datirovannye sogdijskie dokumenty s gory Mug v Tadžikistane

(اسناد سغدی مورخ از برگه موغ (Berge Mug) در تاجیکستان) -

در این موقع عربها در اختلاف و نزاع برادران خاندان سلاطین آفریغی (این نام بنابه عقیده تلستوف S. P. Tolstov می باشد) در خوارزم نیز دخالت کردند و بدون کوشش و زحمت زیادی بر این سرزمین مسلط گشتند. سلطان (خوارزمشاه) چنگان (چانغر؟ چیغان؟ به عقیده تلستوف خنجر د = خنگیری) که به وسیله برادرش «خورزاد» (عنوان؟ - یا ترجمه بغپور؟) از تهدید نجات یافته بود،

— In den "Doklady grupy vostočnikov na sessii Ak. Nauk SSSR", 20. III 1935, Moskau u. Leningrad 1936, S. 161-165. Ol'ga I. Smirnova : Iz istorii arabskich Zavoevarij Srednej Azii "Sovetskoe Vostokovedenie" (درباره تاریخ تسلط عربها بر آسیای مرکزی) . III, April 1957, S. 119-134. درباره اسامی فرمانروایان (اخشید سندی و افشین سمرقندی) رجوع کنید به ،

A. A. Freimann (Frejman) : K imeni sogdijskogo ichšida Gurek « Vestnik drevnej istorii » 11/3, 1938, S. 147 - 149; در (غورك)
Münzen ebd. 1939/IV, S. 99 اخشید تلفظ سندی کلمه Hšaeta می باشد ، رجوع کنید به ،
Christensen 501 و 502؛ Smirnova 360. علاوه بر این در ، Smirnova صفحات ۳۶۳ تا ۳۶۶ صورتی از اسامی فرمانروایان سندی آن زمان به موجب سکه ها و اسنادی از برگه موغ (Berge Mug) موجود است (با اسامی چینی نظیر آن) ؛ نیز رجوع کنید به ،

Ol'ga I. Smirnova : Rezjume doklada « K chronologii pravitelej sogda VII - VIII vv . n. é » (خبر مملکتی درباره تاریخ فرمانروایان سندی) در Bulletin Ak. Nauk SSSR 1945, Nr - 6, S. 27 - 30. برای عنوان ترخون « Tarhùn » رجوع کنید به فهرست شماره 471a .

۱ - Tolstov , Chor. 119 - 127 در منابع موجود ، واقعاً نمی توان برای نظر تلستوف (Civ. 224f) مبنی بر اینکه این مورد در واقع مبارزه طبقاتی بین « عناصر دموکرات » و طبقه فئودال هواخواه خوارزمشاه بوده است ، دلیلی یافت . نیز مراجعه کنید به ،

Sergej P. Tolstov: The early culture of Khwarizm, in den "Antiquity" XX (1946), S. 92-99; ders. : Monety Šachov drevnego Chorezma i drevnechorezmijskij alfavit (سکه های خوارزمشاهیان قدیم و الفبای آنان) in "Vestnik drevnej istorii" IV/5 (1938) , S. 126 ; ders. : K istorii chorezmijских Sijavušidov (درباره تاریخ سیاوشیان در خوارزم) in den "Izvestija Akademii Nauk " II/4 (1945), S. 275-286 ; ders. : Drevnosti verchnego Chorezma (آثار تاریخی خوارزم بالا) im "Vestnik Drevnej Istorii" XIV/1, 1941, S. 156 ; Henry Field und Eugene Prostov : Recent excavations at Khwarazm, in der "Ars Islamica" XIII (1947/48), S. 139-148 (mit Abb.) .

در پایتخت خود، کات (که امروز دهکده شیخ عباس ولی، واقع در شمال شرقی خیه در آن سوی جیحون است) کشته شد و پسرش اسکچموک به جای او نشست. ولی يك والی عرب نیز در جنب وی به حکومت گرگانج (که امروز «کهنه ارگنج» واقع در ابتدای مصب جیحون می باشد) انتصاب یافت. این واقعه آن ناحیه را بدو حکومت نیمه مستقل (که بخش عربی آن در ناحیه مغرب واقع شده بود، تقسیم کرد، تا اینکه در سال ۹۹۵ میلادی (برابر ۳۴۴ هجری) خوارزمشاهان، امیر نشین عرب را دوباره به تصرف در آوردند ولی در عین حال حکمران ناحیه آزاد ملزم بود که به عربها خراج بپردازد و ده هزار مرد جنگی به عنوان فشون کمکی در اختیار آنان بگذارد.^۲

مسلمانان توانستند با کمک ایشان به سهولت (در سال ۷۱۱/۷۱۲ یا ۷۱۳/۷۱۴ میلادی برابر با ۹۳ یا ۹۴ هجری) بر سمرقند مسلط گردند، و بدین ترتیب تمام قسمت میانه و سفالی نواحی جیحون عملاً در دست عربها افتاد که با موافقت اهالی ثبت (دشمن چین)، در این اوقات، به قسمت میانه مسیر جیحون نزدیک شدند و توانستند (در سال ۷۱۳/۷۱۴ میلادی برابر با ۹۴ هجری) چاچ (شاش = تاشکند امروزی) واقع در کرانه آن سوی این رودخانه را تصرف کنند و بدین وسیله دم آستانه سرزمین فرغانه^۳ یعنی سرزمینی که در نتیجه هزر آبیاری ساکنانش، سراسر به باغهای زیبا و گشتزارهای حاصلخیز مبدل شده بود،

۱- Barthold, Aral 20; Sachau, Hor. 480=Übers. S. 482 (nach Bêr); Ahmed Zeki Velidi Togan in der F. I, türk. V 242 f.

توضیحات و تفصیلات اساسی در این باره در: Tolstov, Civ. 223-271 (با کارهای زیاد و نقشه های بسیار مفید).
 ۲- بلاذری، ص ۴۲۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۴۳ به بعد؛ طبری ردیف ۲، صفحات ۱۲۳۶ تا ۱۲۵۳؛ ابن الاثیر، ج ۴، صفحات ۲۱۷ - ۲۱۹؛ سماني (کتاب الانساب چاپ عکسی از روی خطی) (ص ۲۰۹ ظهر)؛ (بنا به ابن الاثم) Kurat, Kut. 396
 ۳- بلاذری، ص ۴۲۲؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۳۴؛ تاریخ طبری، ردیف ۲، ص ۱۲۵۶ به بعد؛ دینوری، ص ۳۳۰ به بعد؛ Vloten, Rech. 5

قرار گیرند. «چند را پیده» پادشاه کشمیر خود را ناگزیر دید چینیانی را که در آن موقع در «چهار پادگان» (واقع در مسیر نرم) بودند و تا حدود وسیعی در آسیای میانه نفوذ داشتند^۱، به کمک خود بطلبید. در این موقع قتیبه به علت وصول خبر مرگ حجاج (۲۰/۵ تا ۱۸/۶ سال ۷۱۴ میلادی مطابق رمضان ۹۵ هجری) موقتاً به مرو خوانده شد، اما ولید، خلیفه، بزودی به وی دستور داد که جنگ را ادامه دهد^۲، لیکن وی دیگر به این امر موفق نشد. اردو کشی هایی که به برادر قتیبه، عبدالرحمن، در فرغانه (شمال شرقی کاسان و اخسیک) نسبت داده می شود، نه تنها از لحاظ زمان شروع و وقوع (سال ۷۰۵ میلادی برابر ۸۶ هجری)^۳ و مکان حدوث نامعلوم است، بلکه خبر اقدامات جنگی قتیبه به سوی کاشغر^۴ نیز بر طبق شواهد و دلایل ثابت، افسانه ای بیش نیست^۵. با این حال در نظر حکمرانان محلی تخارستان و خوارزم و مازندران وضع جنان تهدید آمیز می نمود که در ده ساله های بعد (۷۱۸ تا ۷۵۵ میلادی مطابق ۱۰۰ تا ۱۳۸ هجری) کار را از سلسله «تنگک» در چین تقاضای کمک می کردند و حتی سلاطین چین برای حکمرانان مازندران دستخط و فرمان انتصاب می فرستادند.

به طوری که معلوم است قتیبه (در سال ۷۱۵ میلادی مطابق ۹۶ هجری) در یکی

۱- Tang schu 3614/4; Chav., Doc. 129, 287-291 - Franke II 440, 444; Gibb, Chin 614, -Rene Giraud: L'Empire des Turcs Celestes, Paris 1960, Ss. 44, 177-183; S. G. Kljaštornyj : Iz istorii Bor By narodov Srednej Azii protiv arbov (تاریخ بیکاراقوام آسیای مرکزی برضد عربها) in: Epigrafika Vostoka IX (1954) S. 55-64.
 ۲- بلاذری، ص ۴۲۲؛ ابن الاثیر، ج ۴، ص ۲۲۱ به بعد. ۳- ابن الاثیر، ج ۴، ص ۲۰۱. ۴- طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۲۷۵ تا ۱۲۸۱؛ ابن الاثیر ج ۵، ص ۲ (۷۱۴/۷۱۵-۹۶ هجری). ۵- مراجعه کنید به: Hamilton Alexander Rosskeen Gibb: The Arab invasion of Kashgar in 715, in «Bull. School Or. Stud.» II (1922), 467-474. - ۶- Edouard Chavannes in «Journal Asiatique» X. R., (1922), 467-474. Bd. II (Juli-Dez. 1903), S. 519f.

از لشکر کشی ها، در فرغانه به هلاکت رسیده است. وی نیز مانند حجاج بانقشه خلیفه یعنی ولید اول (متوفی در سال ۷۱۵ میلادی مطابق ۹۶ هجری) مبنی بر اینکه به جای سلیمان برادرش، عبدالعزیز، پسرش جانشین وی گردد، موافقت کرده بود. ولی همین که بعداً سلیمان مقام خلافت را احراز کرد، قتیبه (مخصوصاً به سبب آنکه دیگر از حمایت حجاج، که در این میان در گذشته بود، برخوردار نبود) به وضع دشواری دچار شد و کوششهای وی در راه آشتی با امیرالمؤمنین جدید به هیچ وجه به نتیجه واقعی و رضایت بخشی نرسید و اگر چه سلیمان (شاید واقعاً به سبب خدمات غیر قابل انکار قتیبه در راه توسعه قلمرو اسلام) علناً وی را محکوم نکرد، ولی با این حال او را معزول نمود. این عمل از نظر این مرد از مقام افتاده چنان تهدید آمیز جلوه کرد که تصمیم گرفت برضد سلیمان طغیان کند، اما نتوانست در مجمع رؤسای قبیله، مقصود خود را عملی سازد، بلکه برعکس گروه مخالفی، به رهبری و کیع، برضد وی به وجود آمد و موالی نیز به آنها ملحق گشتند. این دسته از موالی کسانی بودند که تحت رهبری حیان نبطی^۲ برای اولین بار بعنوان گروه متشکلی که مجری هدف سیاسی بود، در این جا خود را ظاهر ساختند؛ این امر پس از آن بود که عواید

۱- طبری، ردیف ۲، ص ۱۲۵۶ به بعد. و نیز، Wilh. Barthold in der E I, II 65.
 ۲- به طوری که معلوم می شود کلمه نبطی (النبطی) به طور عام بر هر کس که بدو نادرست به زبان عربی صحبت می نموده، اطلاق می شده است، همان طوری که در مورد حیان صادق است (رجوع کنید به، المیون والحدائق، ص ۶۹) (مثلاً «کفر»، Wellhausen, Arab. 156; Lammers, Om. 82; Brockelmann gal S I 114 Mitte) در آغاز امر «نبطیان» در نزد عربها به خصلت نامبرده معروف بوده اند (در، بلاذری - انساب الاشراف - ج ۴، ص ۱۶۲، درباره یك تن سوری که مادرش یهودی بوده «خرو حشی نبطی» به کار برده می شود). در اینکه حیان در واقع ایرانی بوده است از این امر روشن می شود که وی بعداً به عنوان هم شهری سپهبدمازندان قلمداد می گردد. علاوه بر این رجوع کنید به، Goldziher, Muh. Stud. I 156-158; Ernst Honigmann in der E I, III 865-867; Grünebaum 208 f; Sadighi 29 mit Anm. 5.

خراسان شرقی (از طرف مغرب تا نهر بلخ) برای پیشوای آنان مادام العمر تضمین شده بود. قتیبه همینکه در اردوی خویش از طرف این گروه محاصره شد، دیگر قدرت پایداری در مقابل آنان را نداشت و پس از نبرد خونینی در حال جنگ کشته شد، و سربریده^۱ وی را برای سلیمان، خلیفه وقت، بردند. ولی وی مانند وکیع بن حسان در مشرق، نسبت به مقتولی که خدمات فوق العاده به اسلام کرده بود در ملا^۲ عام اهانت نکرد، بلکه دستور داد، بدون سروصدا، سربریده^۳ وی را به خاک سپارند^۴.

بامرگ قتیبه توسعه و ترویج اسلام در آسیای مرکزی موقتاً پایان یافت، ولی در مورد لزوم تأمین ارتباط جاده قدیم آسیا (جاده ابریشم) تا خراسان، حتی ناپس از مرگش از وی، به عنوان نمونه و سرمشقی، پیروی می شد. در اطراف این جاده تا آن زمان، مازندران (طبرستان) و گرگان مانع تهدید کننده ای و در عین حال برای نواحی قومس و نیشابور خطر به شمار می رفت. اما یزید بن مهلب^۵ والی جدید خراسان و مقرّب خلیفه، سلیمان، توانست نسبتاً به آسانی به خاک گرگان وارد شده، پایتخت آن سرزمین را به تصرف در آورد. ولی نخستین اردو کشی جنگی بر ضد سپهبد مازندران که سرزمین کوهستانی و از لحاظ آب و هوا مخصوصاً نامساعد بود (در سال ۷۱۶/۷۱۷ میلادی مطابق با ۹۸ هجری) به ناکامی منجر گردید و پس از آنکه عربها چندین بار شکست خوردند و به عقب رانده شدند، یزید خود را مجبور به مذاکره دید. در این

۱- درباره این حادث رجوع کنید به فصل «مجازات و اعدام» از همین کتاب. ۲- ابن الاثیر ج ۴، ص ۱۱- اینطور تصریح می کند. ۳- طبری، ردیف ۲، ص ۱۳۰۶، ۱۳۱۳؛ - ثعالبی (غرر السیر، خطی) ص ۶۲ تا ۶۳ ظهر ۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، صفحات ۳۵۴ تا ۳۵۶؛ - یعقوبی (بلدان)، ص ۲۷۷؛ جهشیاری (کتاب الوزراء)، ص ۴۵ به بعد؛ - العیون والحدائق، صفحات ۱۷ تا ۲۲؛ - ابن الاثیر، ج ۵، ص ۹.

مذاکرات حیان (به عنوان «همشهری» حکمران مازندران)^۱ شرکت داده شد، ولی به هیچ نتیجه رضایت بخشی منجر نگردید، بلکه به زودی در اثر حمله ترکها و چول «صول»^۲، که از کوهستان تا این حدود جنوبی پیشروی کرده بودند، این مذاکرات به کلی بی اثر گشت. اگر چه اینان نیز خود به شکست سختی دچار شدند^۳ تا اینکه تازه در حمله دوم به سبب خیانت یکی از بومیان استقرار قطعی عربها در کرگان مسلم گشت.^۴

- ۱- ابن الاثیر، ج ۵، ص ۱۲؛ - کسروی (شهریاران گمنام) ج ۱، صفحات ۸ تا ۱۰.
- ۲- راجع به این دسته رجوع کنید به فصل «وضع ایران از نظر زبان» از همین کتاب - متن باذیل.
- ۳- طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۹ (بنابقول ابومخنف)؛ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵۵؛ - ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، صفحات ۱۰۵ تا ۱۰۹؛ - ابن الاثیر، ج ۵، ص ۱۱۱.
- یاقوت، ج ۶، ص ۲۰؛ - بلاذری، ص ۳۲۶ به بعد؛ - طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۴؛ - ثعالبی (غرر السیر، خطی)، ۶۴ تا ۶۹؛ - العیون والحدائق، صفحات ۲۱ تا ۲۴؛ - ابن الاثیر، ج ۵، ص ۱۳. و نیز:

Melgunof 55; Rehatsek 441.; Sadighi 32f., Rabino, Maz. 440.

طلوع و پیروزی نهضت عباسیان

در طی این حوادث مولود از سیاست خارجی و در اثر آن ، اوضاع خراسان نیز تغییر یافته بود . موفقیت‌های موالی که زیر فرمان حیان در مبارزه بر ضد قتیبه متحد شده بودند ، وهم شرکت وی به عنوان واسطه مذاکرات در مازندران ، سبب آن می‌شد که جمعیت موالی یعنی ایرانیانی که از گروه‌های مختلف با زبان‌های متفاوت به اسلام گرویده بودند و تعدادشان پیوسته رو به فزونی می‌رفت ، خود آگاهی و غرور روز افزونی در خود احساس کنند . واقعاً هم شکایات ایشان (مبنی بر اینکه ۲۰۰۰۰ تن از موالی بدون جیره خدمت می‌کنند) در پیشگاه خلیفه جدید ، عمر دوم (از سال ۷۱۷ بعد) ، مسموع افتاد . این عمل با طرز تفکر خلیفه جدید ، تعجب‌آور نبود ، زیرا وی بالاخره دریافته بود که دیگر سلطه و استیلای اشراف عرب قابل دوام نیست و باید به استثمار دولت و ملت مغلوب خانمه داده شود و برای بقا و دوام سیادت امویان چاره‌ای نیست جز اینکه « نو مسلمانان » را به عنوان عضو کامل جمعیت اسلامی بپذیرند و اگر بخواهند

۱- بلاذری ، ص ۴۲۱ ؛- طبری ، ردیف ۲ ، ص ۱۳۵۴ ؛- ثعالبی (غردالسير ، خطی) . ص ۷۴ ظهر تا ۷۶ ؛- ابن الاثیر ، ج ۵ ، ص ۱۹ .- ابن عبدالحکم : سيرة عمر بن عبدالعزيز ، قاهره ، ۱۹۲۷ ؛- نیز رجوع کنید به : Wellhausen, Arab. 166-194, 215 f.

تضادهای ملی و اجتماعی و فرهنگی سبب گسیختگی و اضمحلال اسلام نکردد، باید بطور جدی اسلام را اساس و پایه دولت قرار دهند.

عمر دوم کوشید تا به وسیله برکنار ساختن حکمرانان متخلف خراسان (یکی از ایشان نیز جراح بن عبدالله حکمی بود) که معتقد بودند «برساکنان این سرزمین فقط باخشونت می توان حکومت کرد»، زمینه را برای اجرای آرا و افکار خویش هموار سازد. به این منظور دستور داد که با وجود مضیفه مالی دولت نباید در راه ورود به دین جدید موانع مالیاتی فراهم آورد^۱. البته اگر در این اوضاع و با این شرایط اساس و پایه اقتصادی کشور به شیوه جدیدی پی ریزی می شد، بالضروره قبل از هر چیز حقوق تفاعد اعراب قطع می شد. در صورتیکه اشراف عرب حاضر نبودند که بدون مبارزه از مزایای خویش صرف نظر کنند و از این جهت اصول و قوانین عمر دوم، پس از مرگ وی، دوباره از بین رفت، ولی این حقیقت که طبقه حاکمه عرب بدین وسیله گور خویش را بادت خود حفر می کرد، می بایستی بزودی آشکار گردد، زیرا موالی زیان دیده (در ایران، بین النهرین و یا در مصر) دیگر زیر بار ظلم و ستم نرفتند و پس از سی سال دولت امویان بکلی درهم ریخت.

پایه های اولیه يك چنین تحول و تکاملی بزودی در ایران (که در اینجا مورد نظر ماست) هویدا گشت. کمک و همکاری حیان در سقوط قتیبه برای موالی آشکار ساخت که دیگر نیازی به اینسکه مظلومانه در برابر منازعات و اختلافات عرب ساکت بنشینند، نیست. عدم موفقیت عمر دوم در مقاصد اصلاحی خود، و همچنین بطور قطع مرگ اسرار آمیز حیان که (شاید در سال ۷۲۱ میلادی

۱- ابن سعد، ج ۵، ص ۲۵۱ و ۲۸۵- ابن الاثیر، ج ۵، ص ۲۰- Kračkovskiy im Sogd. Shornik 59-61 ۲- بلاذری، ص ۴۲۶ به بعد؛- طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷، المیون والحدائق، ص ۴۸ به بعد و ۵۰ به بعد- ابن الاثیر، ج ۵، صفحات ۱۸ تا ۲۰

مطابق ۱۰۳ هجری) بقرار معلوم مسموم شده بود^۱، موجبات رنجش و آزرده‌گی غیر مترقبه ایشان را فراهم آورد و دیگر به‌مماشات و موافقت حکومت امیدوار نبودند (نهضت دوم در سمرقند به سال ۷۲۸/۷۲۹ میلادی (مطابق ۱۱۰ هجری) این مسئله را مجدداً به اثبات رسانید)^۲، و بنابراین راهی برای قیام ضد قدرت دولتی امویان و نمایندگانشان در خراسان به‌جای ماند. البته دیگر حس ملی ایرانی ظاهراً نمی‌توانسته در آن دوره اساس و پایه کافی برای چنین قیامی باشد، زیرا ایرانیّت از لحاظ مذهبی در آن موقع میان مسلمانان و زرتشتیان تقسیم شده بود و علاوه بر این، دین زردشت، از لحاظ ظاهر و باطن، بیش از حد ضعیف شده بود و نمی‌توانست پایه‌ای برای چنین جنبشی بگردد^۳، بلکه در این وقت در بین مسلمانان (یعنی در بین طبقه حاکم و وابسته به آن، از مسلمانان) خراسان که اغلب بطور جدّی پای بند مذهب تنسن بودند^۴ در محیط خود اسلام، نهضتی به وجود آمد که بر ازندگی داشت خراسانیان را در قلمرو این دین جدید به صورت یک جمعیت خاصی گردهم آورد، و حتی شاید هم قدرت آن را داشت که آنان را به صورت مبارزان پیش قدم، در راه اسلام، حقیقتی جلوه گر نماید تا بدین وسیله حس خود آگاهی آنها را برانگیخته، برای برانداختن دولت امویان (و قبایل عرب و منازعات آنان) یک پایه قانونی مذهبی ایجاد کند.

تبلیغات عباسی در اواخر خلافت عمر دوم در تحت رهبری محمد بن علی بن عبدالله بن عباس، که در سوریه می‌زیست^۵، شروع شد و در خراسان به دست محمد بن

۱- ابن الاثیر، ج ۵، ص ۳۷. - و نیز: Vloten, Abb. 23. ۲- طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۵۰۷ تا ۱۵۱۲: ابن الاثیر، ج ۵، ص ۵۴ به بعد. - نیز مراجعه کنید به: بلاذری (انساب الاشراف)، ج ۵، ص ۱۶۱ و ۱۴۱ و ۴۵۳. ۳- رجوع کنید به فصل «زردشتیان» از همین کتاب. ۴- در این باره، رجوع کنید به فصل «سنیان» از همین کتاب. ۵- رجوع کنید به: Karl Vilhelm Zetterstéen in der E I, I 15 und ferg. - Bd., S. 1-3; Vloten Abb. 16 f.

خنس، ابو محمد زیاد صادق (که ابوالعکرمه سراج نیز نامیده می‌شد)، ابوسلمه خلال، حفص بن سلیمان و حرب بن عثمان^۱ اجرامی گشت. اما عکس‌العملی را که با این تبلیغات در شمال شرقی ایران به وجود آمد نه می‌توان بکلی عقلاً توجیه و تعبیر نمود و نه رواست که آنرا تقریباً به عنوان تظاهرات آگاهانه و مبتکرانه روح ایرانی تلقی کرد؛ چه اینکه برای چنین تشخیص منابع موجود فوق‌العاده نارساست و بیاناتی هم که درازمنه بعد در این مورد شده، بسیار صبغه دولت‌عباسی به خود گرفته است، و به علاوه تبلیغات در این جائیزمانند بین‌النهرین تمام قبایل عرب را تحت تأثیر قرار داد^۲، قطعی است که به هیچ وجه اولاً و بالذات هدفهای انقلابی ملی یا اجتماعی به مفهوم ایرانیت (یا ملل و طبقات دیگر) به عنوان هدف اصلی تعقیب نمی‌شده است. با این وصف مطمئناً تردیدی نیست که این حقیقت که خراسانیان بیش از دیگران در برابر این تبلیغات گشاده‌رویی نشان می‌دادند، دلیل بر این بوده که حتماً هدف این تبلیغات با خواسته‌های ایرانیان (مخصوصاً اهالی خراسان) از همان آغاز مطابقت داشته است، و چون واقعاً پیروزی این نهضت لااقل هدف طبقات رهبران اجتماعی و فرهنگی ایران را به مقیاس وسیعی عملی می‌ساخت؛ لذا نباید همگامی آگاهانه عناصر مختلف با عقاید

۱- طبری، ردیف ۲، ص ۱۳۵۸ به بعد و صفحات ۱۵۰۱ تا ۱۵۰۶؛ ابن‌الاثیر، ج ۵، ص ۲۵ و ۵۳. و نیز، Karl V. Zetterstéen in der F I, I 112 f. درباره اسامی رجوع کنید به؛ Vloten, Abb. 34 ff. ۲- از بین ۱۲ نقیبی که سران این جنبش را تشکیل می‌دادند ۸ تن عرب و ۴ تن از موالی بودند؛ ولی از نژاد و ملیت طبقه ۷۰ نفری دیگر که امام محمد بن علی کتباً دستورانی در مورد طرز زندگی آنان به ایشان می‌داد، اطلاعی در دست نداریم (سال ۷۲۰ = ۱۰۲؛ طبری، ردیف ۲، ص ۱۳۵۸). (تعداد این افراد بطور محسوسی مطابق تعداد رسولان بنی اسرائیل و حواریون حضرت عیسی می‌باشد) ... ابو محمد زیاد، در سال ۷۲۷/۷۲۸ (۱۰۹ هجری) صریحاً دستور داشته که به سوی یمنی‌ها بیاید و با مضر دوستانه رفتار کند (این دسته در سال ۷۲۵/۷۲۴ جنگ خونینی نمودند؛ ابن‌الاثیر، ج ۵، ص ۴۷ به بعد) ۱- رجوع کنید به؛ طبری، ردیف ۲، ص ۱۵۰۱؛ ابن‌الاثیر ج ۵، ص ۵۳؛ همین کتاب فصل «حس ملیت»؛ در مورد تبلیغات عباسیان، اساساً رجوع کنید به؛ Wellhausen, Arab. 315-325.

متفاوت را در داخل این تحول انکار کرد.

زیرا در آن موقع مقصود این نهضت، و هم هدف حزب علوی که (رهبران آن با کوته بینی سیاسی معروف و مخصوص بخود، تمایلات و هدف واقعی مبلغان عباسی را شناخته بودند) در این نهضت شرکت داشتند، از اول تاهنگام پیروزی فقط یک هدف دینی و بر اساس دین بود: یعنی سرنگون ساختن سلطه دنیوی و غیردینی امویان و بر سر کار آوردن خاندان پیغمبر (ص) به عنوان تنها خاندان برحق. بنابراین مبارزه کنندگان در این راه به علل و دلایل ملی و اجتماعی نیازی نداشتند، وای وجود علل دینی هم مانع آن نبود که بعضی این علل دینی را بهانه ای برای وصول به اندیشه های پنهانی خود قرار بدهند.

پس از ورود و همکاری عمار بن یزید (حدود سال ۷۳۰ میلادی مطابق ۱۱۲ هجری)^۲ موسوم بدخداش حقیقتاً رشد و توسعه تبلیغات عباسی، با وجود تمام تضییقاتی که از طرف حکومت امویان انجام می گرفت، حادثه وزین سیاسی این ده ساله (مخصوصاً از سال ۷۳۸ میلادی برابر ۱۲۰ هجری به بعد) برای سرزمین ایران بشمار می رود. زیرا وقایعی مثل تعویض حکام^۳

۱- درباره مجادله و منازعه این دو فرقه، در خراسان، در سال ۷۲۷/۷۲۸ (۱۰۹ هجری) این کتب خبر می دهند: طبری، ردیف ۲، ص ۱۵۰۱، و ابن الاثیر، ج ۵، ص ۵۳. ۲- طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۶۳۹ تا ۱۶۴۱: «بلخی (در فهرست منابع این کتاب: Pseudo-Balhi = منسوب به بلخی)، ج ۶، ص ۶۰ به بعد؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۸۳ و ۳۹۱ به بعد؛ عقد الفرید، ج ۲، ص ۲۶۳ به بعد؛ دینوری، ص ۲۳۵ به بعد؛ ابن الاثیر، ج ۵، ص ۸۰؛ و نیز: Elias 102 (729/30); Barthold, Turk. 190 - 194; Vloten, Abh. 21 - 32, 35 ff. : Vloten, Rech. 45-53. Browne I 236-240. پیوست، ولی بزودی اعدام گشت، رجوع کنید به: Sadighi 223 f. ۳- بلاذری، صفحات ۴۲۶ تا ۴۲۸، طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۴۱۷ تا ۱۴۲۸، ۱۴۳۶، ۱۴۳۸، ۱۴۵۴ تا ۱۴۶۲، ۱۴۶۷ به بعد، ۱۴۷۷، ۱۴۸۰، ۱۴۸۵، ۱۴۹۷ تا ۱۵۰۱، ۱۵۶۵ تا ۱۵۷۲، ۱۵۷۳ تا ۱۵۸۶، ۱۶۳۶ تا ۱۶۳۹، ۱۶۴۱ تا ۱۶۶۷، ۱۷۶۴ تا ۱۷۶۹ و ۱۸۴۵ تا ۱۸۴۷؛ المیون والحدائق، ص ۸۲، ۸۴ و ۸۹؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۸۸؛ ابن الاثیر، ج ۵، ص ۵۳.

اختلافات سیاسی^۱، منازعات داخلی دوره حکمرانی بنی قیس و یا خصوصت‌های قبیله‌ای^۲ (که اندکی روبه خاموشی می‌رفت) تماماً در مقابل این نهضت فقط اهمیت مقدماتی داشت، ولو اینکه حتی ازین این وقایع، امواج قیام یکی از حکام سابق خراسان در بصره^۳ (سال ۷۲۰ میلادی مطابق ۱۰۲ هجری) تا به فارس و کرمان کشیده شده بود. در هر حال دیگر جلو گیری از جنبش سفدیان طاغی (۷۲۰/۷۲۱ میلادی مطابق ۱۰۲ هجری) به رهبری دیواستیج (دیواسنج) برادر (۴) اخشید که قسمتی از آنان به فرغانه^۴ - که دوباره مستقل شده بود - رفته بودند، ممکن نبود^۵. یعنی با وجود یاره‌ای از موفقیت‌های عرب در پی‌کند^۶ (۷۳۸ میلادی برابر ۱۱۰ هجری) و کش و بخارا (۷۳۰ میلادی، ۱۱۲ هجری)^۷ و همچنین در چغانیان (۷۳۹ میلادی، ۱۲۱/۱۲۲ هجری)^۸ باز به موجب اتحاد تر کها با بعضی از حکمرانان مشرق ایران (مثلاً از ختل) و حملاتی در نزدیکی آمد، دیگر دسترسی به سفدیان میسر

→ ص ۳۴، ۳۷، ۳۹، ۴۳، ۴۹، ۵۲ به بعد، ۵۷ به بعد، ۶۷، ۶۸، ۷۹، ۸۰ به بعد، ۸۳؛ تاریخ سیستان، ص ۱۲۲ تا ۱۳۱. ۱ - در مورد تمویض يك حاکم سال ۷۳۱/۷۳۰ (۱۱۲ هجری)، ابن الاثیر، ج ۵، صفحات ۶۷ تا ۶۹. رجوع کنید به، Vloten, Rech. 30. ۲ - بین مضر و یمینها در نزدیکی بلخ، سال ۷۲۵/۷۲۴ (۱۰۶ هجری)، طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۴۷۳ تا ۱۴۷۵؛ ابن الاثیر، ج ۵، ص ۴۷ به بعد؛ و نیز رجوع کنید به، Wellhausen, Arab. 279-306. ۳ - المیون والحقائق، صفحات ۵۵ تا ۶۰؛ ابن الاثیر، ج ۵، ص ۲۸؛ رجوع کنید نیز به: Wellhausen, arab. 195 - 199. ۴ - رجوع کنید به فصل «ایرانیان» از همین کتاب. ۵ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۷۳؛ طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۴۲۸ تا ۱۴۳۲ و ۱۴۳۹ به بعد و ۱۴۴۶ (در اینجا دیواشتی)؛ ابن الاثیر، ج ۵، ص ۳۶، ۳۹، و نیز: Smirnova 365؛ Barthold, Turk 186, 188 f.; Chav., Doc. 292 f.; Gafurov 144 f. - Vgl. Ol'ga I. Smirnova und M.N. Bogoljubov: O sogdijskom divāštič (Zum sogdischen D.), in «Sovetskoe Vostokovedenie» 1955/III, S. 142f. ۶ - بلاذری، ص ۴۲۸ به بعد؛ طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۵۱۲ تا ۱۵۲۵؛ ابن الاثیر، ج ۵، ص ۵۵، و نیز: Marquart, Inschr. 33 - 36. ۷ - طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۵۳۲ تا ۱۵۳۸؛ ابن الاثیر، ج ۵، صفحات ۶۰ تا ۶۳. ۸ - طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۵۴۳ تا ۱۶۱۹؛ ابن الاثیر، ج ۵، ص ۸۷، و Gafurov 147.

نبود^۱ و سرانجام در سال ۷۴۱ میلادی (مطابق ۱۲۳/۱۲۴ هجری) قرارداد صلحی مناسب به حال آنان تأیید شد، بطوریکه حتی ایشان در صورت تمایل مجاز بودند از اسلام روی برتابند و اسرای اسلامی را در نزد خود نگاه دارند^۲.

زور و اجبار حکومتی امویان بیهوده می‌کوشید تا در خراسان تبلیغات نهضت عباسی را با تفتیش، استنطاق، تعقیب، توقیف و قتل^۳ و همچنین با انواع نیرنگها از بین ببرد، اما مبلغان که بر طبق روایات معتبر شرقی اغلب به لباس بازرگانان انجام وظیفه می‌کردند، همیشه به خوبی می‌دانستند که چگونه خود را از دست این نیرنگها رها سازند^۴. چنانکه سرانجام نیز تمام این اقدامات - با وجود توفیقی که گاهگاهی در برانداختن برخی از کانونهای تبلیغاتی عباسی حاصل می‌شد - بی‌نتیجه ماند، زیرا علل اصلی نارضایتی که یکی از آنها بی‌اعتنایی به مقررات اسلامی از طرف خلفا و پیروانشان، و دیگری استیلا و ترجیح اشراف عرب بود، مرتفع نمی‌شد و اصولاً در اوضاع و شرایط بنا و سازمان اجتماعی امپراتوری امویان، نیز این علل به هیچ روی مرتفع شدنی نبود.

بنابر این هنگامی که نفوذ خلافت دمشق در نتیجه اختلافات و کشمکشهای داخلی عملاً در خراسان از بین رفت، تمام شرایط و مقدمات سقوط و اضمحلال

۱- ابن الاثیر، ج ۵، ص ۵۶ و ۵۸. - در این باره رجوع کنید نیز به: Gibb. Conq. 59-91; Sadighi 36-38. در مورد جنگهایی که در آذربایجان و ارمنستان به وقوع پیوسته (سال ۷۲۲ = ۱۰۴) رجوع شود به: العیون والحدائق، ص ۷۵. ۲- طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۷۱۷ تا ۱۷۲۵. - ابن الاثیر، ج ۵، ص ۹۲. و نیز، Barthold, Turk. 192. ۳- سال ۷۲۶/۷۲۵ (= ۱۰۷ هجری)، طبری، ردیف ۲، ص ۱۴۸۸ به بعد. - ابن الاثیر، ج ۵، ص ۵۱. - در روز ۲۳ مارس ۷۲۸ (= ۱۰۹)، طبری، ردیف ۲، ص ۱۴۹۲، ۱۵۶۰، ۱۵۸۶ تا ۱۵۸۸، ۱۶۳۹ به بعد. - ابن الاثیر، ج ۵، ص ۵۳. ۴- ۷۲۱ (= ۱۰۳/۱۰۲)، طبری، ردیف ۲، ص ۱۴۳۴. - اغانی (قاهره)، ج ۷، ص ۵۶. - العیون والحدائق، ص ۶۲. - ابن الاثیر، ج ۵، ص ۳۸. - سال ۷۲۸/۷۲۷ (= ۱۰۹)، دینوری، ص ۳۲۷ به بعد. - ابن الاثیر، ج ۵، ص ۵۳. - سال ۷۳۵ (= ۱۱۷)، ابن الاثیر، ج ۵، ص ۶۹. و نیز، Gafurov 149-155.

امویان آماده گشت . در این موقع نصر بن سیار که از سال ۷۳۸ میلادی (مطابق ۱۲۰ هجری) حکومت آنجا را در دست داشت ، از طرف دمشق فرا خوانده شد و پس از اطلاع از قتل ولید دوم از رفتن بدانجا امتناع ورزید و به محل خود بازگشت (سال ۷۴۳ میلادی ، مطابق ۱۲۵ هجری) ؛^۱ و هر چند وی دستور اعدام یکی از مدعیان علوی (یحیی بن زید)^۲ را اجرا کرد^۳ ، ولی پس از آن سلاح به دست مانع از آن شد که فرماندار جدید الانتصاب یعنی منصور بن جمهور حکومت را تحویل بگیرد ، و بدین وسیله عملاً خودش را از دستگاه خلافت جدا ساخت^۴ . اما نتوانست از شر کسانی که با تقسیم خزانه عمومی به جاب ایشان می کوشید ، محفوظ بماند . در این میان جدیع بن علی از دی که به مناسبت زادگاهش کرمانی نامیده می شد ، رهبری ناراضیانی را که در بازارها اغتشاش و بلوا می کردند پذیرفت و بزودی نزاع سیاسی به نزاع قبیله ای مبدل گشت . ولی در عین حال خصمات سنوات اخیر خلافت امویان این بود که انگیزه های این مبارزات همیشه در درجه اول صبغه سیاسی (و دینی) داشت و اختلافات قبیله ای رفته رفته در درجه دوم قرار گرفت . یمنی ها و نیز ربیعه و ازد ، در تحت رهبری کرمانی بر ضد نصر که قبیله مضر حمایتش می کرد^۵ ، با یکدیگر متفق گشتند ، اما از آنجایی که نصر اصولاً با کرمانی دوست بود ، در این هنگام هم که کرمانی در دست وی گرفتار شد ، با وجود فشار اطرافیان^۶ ، او را نکشت ، بلکه

۱- بلاذری ، ص ۴۲۹ به بعد ؛- ابن الاثیر ، ج ۵ ، ص ۹۹ .- درباره نصر ، رجوع کنید به ، Karl V. Zetterstéen in der F. I, III 943-945. ۲- زید ، امام پنجم فرقه زیدیه است که به نام وی خوانده می شوند . ۳- تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۳۹۷ به بعد ؛- ابن الاثیر ، ج ۵ ، ص ۹۹ به بعد . ۴- طبری ، ردیف ۲ ، صفحات ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۸ ؛- العیون والحدائق ، ص ۱۰۵ به بعد ؛- ابن الاثیر ، ج ۵ ، ص ۱۱۰ . ۵- نام دژاره که گاهی (بطور مقسم) بکار ، فقط به این گروه مربوط است . زیرا ربیعه از کرمانی حمایت می کرد (رجوع کنید به ، ابن الاثیر ، ج ۵ ، ص ۱۲۸) .

بعد از مذاکرات مختلفی وی را به زندان افکند (۱۴ ژویه سال ۷۷۴ میلادی مطابق با ۲۸ رمضان ۱۲۶ هجری). کرمانی پس از ۲۹ روز با کمک چند تن از قبیله ازد، از زندان گریخت و پس از کوششی که در بین النهرین در راه جلب پیروانی برای خویش نمود بزودی به خراسان بازگشت^۱.

در اینجا او (کرمانی) با حارث بن سویج، فرماندار سابق، که از تبعیدگاه خود (نزد ترکها) مراجعت کرده بود (اوایل آوریل ۷۴۵ میلادی برابر با اواخر جمادی الثانی ۱۲۷ هجری) متحد گشت و با کمک تمیم و همچنین چند تن از مضر پس از چندین پیکار شدید (که گاه گاهی نیز با انگیزه های مذهبی مرجئه همراه بود) نصر را مجبور ساخت شهر مرو را تخلیه نماید و به زودی پس از آن (شنبه ۲۳ آوریل ۷۴۶ میلادی مطابق با ۲۵ رجب ۱۲۸ هجری) خود را نیز از شر حارث و برادران وی نجات داد^۲.

این آشوبها و هرج و مرج ها را باید، برای درک اینکه چرا بنی عباس توانست در خراسان پیروز شود، در مد نظر گرفت: چه اینکه در طی این آشوبها مرتباً بر شماره افراد حزب عباسی افزوده می شد و به وسیله فرستادگان و سازمان پیروان آن تقویت می گردید^۳. ولی سرانجام تأثیر قاطع این حزب با دخالت شخصیت بارزی یعنی ابومسلم که هم مبلغی مدبر و هم سیاستمداری^۴ فعال بود،

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۹۹- طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۸۵۸ تا ۱۸۶۶؛ العیون والحدائق، ص ۱۶۶- ابن الاثیر، ج ۵، صفحات ۱۱۲ تا ۱۱۴؛ تاریخ سیستان، صفحات ۱۳۱ تا ۱۳۷ (جنگ قبایل در سیستان). - و نیز، Vloten, Abb. 43-59. ۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۰۷ به بعد، طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۸۶۷ تا ۱۸۶۹ و ۱۸۸۷ تا ۱۸۹۰ و ۱۹۱۷ تا ۱۹۳۶- ابن الاثیر، ج ۵، ص ۱۱۴ به بعد و ۱۲۷ تا ۱۲۹. - و، Wellhausen, Arab. 289 ff, 302 ff. ۳- طبری، ردیف ۲، ص ۱۸۶۹، ۱۹۱۶ به بعد؛ ثمالی (غرر السیر، خطی)، ص ۱۲۱ تا ۱۲۷؛ ابن الاثیر، ج ۵، ص ۱۱۴- طبری، ردیف ۲، ص ۱۹۳۷ و ۱۹۶۵، اغانی (بولاق)، ج ۱۱، ص ۷۴ به بعد، ج ۱۲، ص ۸۱. - نیز، Browne I 240 - 247; Vloten, Abb. 60 - 75; Barthold, Turk. 193-196.

ظاهر گردید. دوران ابتدایی زندگانی ابومسلم از طرف شخص وی در پرده ابهام پیچیده شد^۱ و درباره اصل و نسبش روایات مختلفی منقول است که به موجب آنها گاهی وی به عنوان یکی از بردگان وزمانی به عنوان یکی از اخلاف خاندان آزاد معرفی می شود. ولی در هر صورت این مسئله مسلم به نظر می رسد که ابومسلم ایرانی (و ظاهراً اصفهانی)^۲ بوده و در کوفه (که سرنوشت وی را بدانجا کشانیده بود و درباره اوضاع مؤثر در این امر نیز اقوال مختلفی نقل شده است) در سلك پیروان نهضت عباسی درآمده است^۳، و ظاهراً وی در همانجا از طرف ابراهیم بن محمد عباسی، نام نازهای یافته است که بدان مشهور گشته است. (او خود را در روی سکه هایش^۴، عبدالرحمن بن مسلم می نامد. ولی روشن نیست که آیا نام سابق وی از لحاظ شکل نظیر این نام بوده است یا نه. در هر حال در منابع، بکلی نامهای دیگری برای او ذکر می شود که کاملاً با نامهای اصلی وی فرق دارد)^۵.

- ۱- طبری، ردیف ۲، ۱۹۶۵، مسمودی (مروج)، ج ۶، ص ۵۹ به بعد. - خبری را که ابن خلکان (وفیات، ج ۴، ص ۷۱ و ۷۳) در این مورد نقل می کند فقط یکی از بسیاری از خبرهای موجود می باشد.
- ۲- (طبق این مدرک از دکیان، حومه قتاب، نزدیک اصفهان) Browne. Isf. 440 f.
- ۳- نیز، ابن الاثیر، ج ۵، ص ۱۴؛ - رجوع کنید نیز به ص ۱۲۷. ۴- رجوع شود به تبصره های آینده، در مورد آیات و جملات منقوش در روی سکه ها. ۵- رجوع کنید به، Wilhelm Barthold in der E I, I 107; Mükrimin Halil Yinanc, in der E I, türk. IV 39-41.
- ۶- در این باره رجوع شود به بیان ابن الاثیر، ج ۵، صفحات ۹۳ تا ۹۵. مختصرتر از آن، طبری، ردیف ۲، ص ۱۹۶۰، وی طرفدار این است که ابومسلم از خطر نیه (مسمودی، مروج، ج ۶، ص ۵۹؛ خرطینه) نزدیک کوفه است، و این همان محلی است که مختار از آن خاسته است. رجوع کنید به، Wellhausen, Arab. 315; Friedländer II 118-120; Sadighi 40, Anm. 1, und 40 ff. Wellhausen, Arab. Sabbatino 323-334; S. Moskti in E I² I 141; Moscati: Studi su Abù Muslim, I: Abù Muslim e gli «Abbâsidi»; II: Propaganda e politica religiosa di Abù Muslim; III. La fine di Abù Muslim (in den «Rendiconti dell' Accademia Nazionale dei Lincei, Classe di scienze morali, storiche e filologiche, VIII. R. Bd. IV, 1949, S. 323-335; S. 474-495, Band V, →

بر طبق آنچه منقول است ابو مسلم در سن ۱۹^۱ سالگی (بطور صحیح ۷۴۶ میلادی مطابق ۱۲۸ هجری) در موطن ایرانی خود سر بلند نمود و عازم خراسان شد تا در این سرزمین، که چنانچه دیدیم از لحاظ سیاسی بسیار درهم ریخته و پریشان شده بود، شروع به جلب طرفدارانی برای لشکر کشی خویش بنماید. شعار این مبارزه که بزسکه‌های^۲ خود درج کرده بود آیه‌ای از قرآن بود که مربوط به اهل بیت پیغمبر علیهم السلام می‌باشد (یعنی آیه ۲۳ از سوره ۴۲ «الشوری» «قل لا اسئلكم علیه اجر الا المودة فی القربی»). در جنب این سکه‌ها گاه گاهی نیز سکه‌هایی به این عبارت «انما الحکم عند الله» یافت می‌شود.^۳ این اقدام ابو مسلم از دو جهت سهل‌تر گشت: یکی به این جهت که در آن موقع - در نتیجه نبردهای شدید و «متقابل به مثل» یکی از پیروان علویین، یعنی عبدالله بن معاویه که طغیان نموده و از کوفه رانده شده بود، بایک تن از موالی ایرانی یعنی محارب بن موسی، در نواحی فارس و کرمان تا اصفهان و ری^۴ - مغرب ایران متشنج گشته

1950, S. 1-17; Irène Mélikoff: Abû Muslim, le «porte-hache» du Khorassan, dans la tradition épique turco-iranienne, Paris 1962.

۱- ابن الاثیر، ج ۵، ص ۱۲۹. ۲- Lanc - Poole I, S. 33, Nr. 216, IX, S. 37; Lavoix I, S. 132 f., Nr. 553-558, 560; Nützel I. S. 109 f., Nr. 599 f.; Tiesenhausen S. 63 f., Nr. 656-660. (سکه‌های سال ۷۴۴-۷۴۶=۱۲۷ تا ۱۲۸، از جی؛ سال ۷۴۵/۷۴۶=۱۲۸ از تیمره و کوفه ۱؛ سال ۷۴۶/۷۴۷=۱۲۹، از ماهی وری؛ سال ۷۴۸/۷۴۹=۱۳۱، از بلخ). در روی سکه‌های مضروب در مرو، این شعار دیگر دیده نمی‌شود: Lavoix I, S. 134. Nr. 561 - 563.

۳- Lavoix I, S. 133, Nr. 559; Rheuvon Guest: A coin of Abû Muslim, im JRAS 1932, S. 555 f.; John Walker, New coin evidence from Sistan, im JRAS 1935, S. 115-121. (سکه‌هایی از کرمان، که اهالی آن خصم ابو مسلم بودند، از سال ۷۵۳=۱۳۶، از پدربزن ابو مسلم، وجود داشته: ابن الاثیر - فهرست منابع شماره ۱۳۵ - ج ۵، ص ۱۹۱). ۴- طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۱ - افغانی (بولاق) ج ۱۱، صفحات ۷۳ تا ۷۵ - ثعالبی (غرر السیر، خطی) صفحات ۱۲۲ تا ۱۳۲ ظهر - جلیظ (بیان، چاپ ۱۹۳۲) ج ۲، ص ۶۷ به بعد - ابن الاثیر، ج ۵ ص ۱۳۸ به بعد - شهرستانی (ملل و نحل) ۱۱۲ به بعد. و نیز: Karl V. Zetterstéen in der E I, I 27 f. u. Erg. - Bd. 4.

بود، و دیگر از این رو که قیام خوارج^۱ که آتش آن در بین النهرین مشتعل شده بود برای مدت مدیدی این منطقه را از حیطة نفوذ و قدرت مرکزی دمشق بیرون آورده و بدین وسیله ایران را، بیش از آن مقدار که تشنج خراسان به تنهایی می توانست، از اطراف خود جدا کرده بود. به جهات مذکور ابو مسلم جرأت یافت تا در بهار سال ۷۴۷ میلادی (مطابق ۱۲۹ هجری) با دسته هفتاد نفری - با لباس حجاج و زائران کعبه - از خراسان از راه نسا به قومس مسافرت کند و مقامات متنفذ دولتی را به الحاق به نهضت عباسیان بخواند. مبلغان دیگر در نشاپور، طالقان و خوارزم به اقدام مشابهی دست زدند و در تمام اوقات با ابراهیم ابن علی پیشوای جدید این حزب ارتباط برقرار بود. تا اینکه سرانجام ابو مسلم خود در روز نهم یا دهم ژوئن سال ۷۴۷ میلادی (برابر با ۲۵ یا ۲۶ رمضان ۱۲۹ هجری) جلوشهر مرو، بیرق سیاه عباسی را گشود، و در وضعی که افکار عمومی آن زمان داشت این جنبش با خوشحالی به سرعت در آن نواحی توسعه یافت^۲. خراسان و گرگان و تخارستان و بخارا نیز به زودی در تبلیغ به نفع این حزب شرکت کردند و ابو مسلم نخست^۳ در دهکده سیقذنج^۴ پس از آن در ماخوان نزدیک مرو^۵ سنگربندی کرد.

۱- دینوری، صفحات ۳۳۸ تا ۳۴۱ - ابن الاثیر، ج ۵، صفحات ۱۳۰ تا ۱۳۲ - ۲- طبق منقول در یک روز ۶۰ قریه در نزدیکی مرو به نهضت عباسیان پیوستند. - بنا به عقیده Leontios (صفحات ۱۲۱ تا ۱۲۳) مردم این نواحی قبل از هر چیز از جنگهای داخلی و فشار مالیاتی به ستوه آمده بودند. ۳- طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۹ و ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۵ - ۴- ابن سعد، ج ۲/۷، ص ۱۰۳ - ابن الاثیر، ج ۵، صفحات ۱۳۲ تا ۱۳۵. و نیز، Elias 105. ۵- در کتاب الانساب سمانی (عکسی از خطی) ص ۳۲۲ ظهر، چنین آمده است (۳ فرسنگی مرو). ولی نافلان دیگر «سقیدنج» و «سقیدنج» نقل کرده اند. رجوع شود به: Karl V. Zetterstéen. in der E I, II 464 «Ibrâhim der Abbaside» Vloten, Abb. 76-99; Vloten, Rech. 65. (مجموعه ای از روایات منقول در این باره). ۵- تاریخ یعقوبی، ج ۲، صفحات ۴۰۹ تا ۴۱۱ - طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۹ - عقدالفرید، ج ۳، ص ۲۵۲.

همان طوری که مکرراً تأکید شده این نهضت عباسی يك نهضت ایرانی خالص نبود، ولی شرکت ملت ایران را در این نهضت نباید به هیچ روی کوچک انگاشت، ابو مسلم نیز ابائی نداشت که با موافقت امام ابراهیم^۱ عباسی برای جلب پیروان بیشتری، از برخی انگیزه های ملی ایران استفاده کند^۲، بدون اینکه از ارزش عربها بکاهد^۳. زیرا در جنب ایرانیان ناراضی، همیشه نیز عربهایی یافت می شدند که به سبب مبارزات سیاسی و جنگهای قبیله ای با طرز اداره حکومت موافقت نداشتند چنانکه واقعاً نیز یمنیها به میزان قابل ملاحظه ای بر ضد سلطه امویان به قیام مزبور پیوستند و قبیله ربیعہ نیز از آغاز امر در عداد دوستداران نهضت به شمار می رفت در حالی که مضر مورد سوءظن واقع بود. حتی نصر والی آن استان نیز نتوانست خود را از این معرکه کنار بکشد، چه اینکه وی خواه ناخواه دیگر پشت گرمی به امویان نداشت و ناگزیر هر کجا و هر طوری که ممکن بود در جستجوی پناهی می گشت. اما همینکه در نتیجه تصادم مسلحانه بایپروان عباسیان به اسارت افتاد چاره ای نداشت جز اینکه از فراز پل زرینی که حزم و دوراندیشی و فعالیت ابو مسلم برایش بسته بود بگذرد^۴.

۱- طبری، ردیف ۲، ص ۱۹۴۷، در نامه ای از ابراهیم که به دست خصم او افتاده، فرمان قتل تمام عربها در خراسان داده شده است. - در اینکه آیا این نامه ساخته تبلیغات امویان است، سخت تردید است، زیرا مروان دوم، به موجب این نامه ابراهیم را اعدام کرد. به علاوه، بعید است که در صورت معمول بودن چنین نامه ای، شخصی مثل طبری، آن را در زمان سیادت عباسیان انتشار داده باشد. ۲- رجوع کنید به فصل «حس ملیت» از همین کتاب. ۳- نویسنده ذیل به این امر با تأکید اشاره می کند، Richard Nelson Frye, The role of Abû Muslim in the 'Abbâsîd revolt, in «The Moslem World» XXXVII (1947), S. 28 - 38, von Daniel C. Dennett jr., یعنی: «...»
۴- وی مجبور بود یکی از دوراه را انتخاب کند، یا به نهضت عباسیان بگردد و یا طبق قوز خود، دیگر در جنگهای آینده شرکت نکند، طبری، ردیف ۲، ص ۱۹۶۵، ۱۹۷۲، ثمالی (غزالسیر، خطی)، ص ۱۳۲، ۱۳۵، مسمودی (مروج)، ج ۶، صفحات ۶۰ تا ۶۳، ابن الاثیر، ج ۵، ص ۱۳۴، به بعد.

اما بدین ترتیب هم حلّ واقعی مشکل میسر نشد، یعنی اگرچه نصر در نتیجه دخالت ابومسلم توانست بر ضد دشمن قدیمی خود یعنی کرمانی - که در موقع ملاقاتی (آیا این ملاقات با رضایت او بوده؟) کشته شد^۱ - پیشروی کند، ولی در ضمن این جریانات به زودی عربها دریافتند که نهضت عباسی برای موقعیت خاص آنان زیان آور^۲ است و از این جهت در راه آشتی و از میان برداشتن تضادهای موجود میان مضر و یمنی ها کوششهایی به عمل آمد^۳، تا بدین وسیله امکان برابری با حزب عباسی که مردم سیل آسا بدان می گرویدند میسر گردد. اما این کوششها بجایی نرسید، زیرا ابومسلم بقدر کفایت آزموده بود که بتواند نصر مترازل را بدین وسیله به زانو در آورد که به علی پسر کرمانی که می خواست به منظور اتحاد تمام عربها دست بیعت دراز کند، قتل پدرش را به دست نصر خاطر نشان سازد. در این حال هر دو دسته با علم به این که نمی توانند در برابر نهضت عباسی مقاومت کنند ناچار در جستجوی راه آشتی با ابومسلم برآمدند. ابومسلم به نفع نهضت، نظر خود را نسبت به «فقه» برای پیروان مؤمن و متدین خود با این تعبیر: «امرکم بالمعروف و نهیکم عن المنکر خیر لکم من هذا»^۴ بیان و مشخص می نمود، و از طرف دیگر آنقدر سیاستمدار بود که بتواند نهضت عباسی را برای محافلی که بیشتر علایق سیاسی داشتند آنچنان توصیف کند که بامنافع و علایق آنها تا میزان قابل توجهی مطابقت داشته باشد^۵. اصولاً در درجه اول ابومسلم را باید بیشتر به عنوان سیاستمدار تلقی کرد تا مرد مذهبی،

۱- رجوع کنید به: Wellhausen, Arab. 305² ۲- طبری (ردیف ۲، ص ۱۸۶۵) حتی در مورد سال ۷۴۴ چنین می گوید - نیز رجوع کنید به: Vloten, Abb. 100-113.
 ۳- طبری، ردیف ۲، ص ۱۹۶۹، ۱۹۷۵؛ ابن الاثیر، ج ۵، ص ۱۳۷. ۴- طبری، ردیف ۲، ص ۱۹۶۵؛ ابن الاثیر، ج ۵، ص ۱۳۷. ۵- طبری، ردیف ۲، ص ۱۹۸۴؛ دینوری، ۳۵۸ به بعد؛ ابن الاثیر، ج ۵، ص ۱۳۵.

زیرا او سیاستمداری بود که از نظر دینی در عقایدش پاره‌ای از آرای آسیای مرکزی (مثل «تولد مجدد» که برای بعضی از شیعیان می‌توانست در مورد عقیده به امامت «رجعت» پایه خوبی باشد) وجود داشته^۱، و نیز به نفع و صلاح دولت، بدون دغدغه خاطر، بر ضد محافل و اقعاد دینی (نه سیاسی) (مانند شیعیان بخارا) اقدام می‌کرد. وی نیز خودش را شخص منجی به حساب نمی‌آورد^۲ و مخالفتی نیز در مقابل برانداختن متعصبان نسبت به عباسیان (مراد «راوندیه» است که پیروان آن، المنصور را مظهر الوهیت می‌دانستند و به همین جهت به دستور خود منصور از دم شمشیر گذشتند) در بین النهرین از خود نشان نمی‌داد^۳؛ ولی باز آخرین هدفهای وی در مقابل عباسیان تاریک مانده است.

بنابراین ابومسلم از اقدام محافل رهبران عرب که در این حال ناگزیر به اتحاد با وی بودند خرسند بود؛ چه اینکه این امر برای اجرای جنگ در ایران و همچنین در بین النهرین و سوریه و مصر اهمیت بسیار داشت. روابط تیره ابومسلم با نصر، که یکی از سران مستقل و بسیار فعال بود، سبب شد که ابومسلم موقتاً با یمنی‌ها و ربيعة بر ضد مضر (که دوست امویان بودند) متحد شود. ایشان نیز (در روز پنج شنبه ۱۵ فوریه سال ۷۴۸ میلادی)^۴ راه را برای او به مرو گشودند و ابومسلم به زودی در آنجا رؤسای قبایل (نقبای) خزاعه و طیّی و تمیم و بکر بن وائل را بر سر کار آورد و از ایشان برای آل رسول بیعت گرفت. نصر (به راهنمایی یکی از میانجیان ابومسلم که واسطه مذاکرات بود و بعداً

۱- رجوع کنید به «فصل زردشتیان و فرق متأثر از آنان» از همین کتاب. ۲- همچنین دعائی که «برای وی و حزب» می‌شده (طبری، ردیف ۲، ص ۱۹۷۰) مستلزم چنین ادعایی نبوده است. رجوع شود به بیعتی که در مرو «برای قرآن، سنت پیغمبر (ص) و رضای خاندان وی» گرفته شده. طبری، ردیف ۲، ص ۱۹۸۹. ۳- رجوع شود به فصل «بنیان» از همین کتاب. ۴- نهم جمادی الثانی سال ۱۳۰ هجری، روز چهارشنبه بوده است، بنا به قول حمزه اصفهانی، ص ۱۳۸ به بعد، روز دوشنبه ۲۵ دسامبر سال ۷۴۷ (برابر با ۱۷ ربیع الثانی سال ۱۳۰ هجری).

به سبب این راهنمایی کشته شد) از شهر گریخت و موقتاً در نیشابور مستقر گردید.^۱

موفقیت‌های تردید ناپذیر نهضت ابومسلم (از ۷ دسامبر ۷۴۴ میلادی برابر ۱۲۷ هجری) توجه مروان دوم^۲، خلیفه اموی را، با وجود تمام نگرانی‌هایی که وی به جهت شورش‌های خوارج در بین‌النهرین و عربستان داشت و با وصف تمام اوضاع آشوبی که در نتیجه قیام طرفداران علویان یعنی عبدالله بن معاویه در مغرب ایران^۳ به وجود آمده بود، به خود جلب کرد. آمار و ارقامی که از خراسان درباره شماره حزب عباسیان به وی رسید^۴، به او نشان داد که عده مخالفان وی مجدداً به مقدار زیادی رو به افزایش نهاده است و هر دم از اینکه بتواند در مقابل این شورش برابری کند ناامیدتر می‌شد؛ زیرا دیگر جلوگیری از ابومسلم غیر ممکن می‌نمود، بخصوص پس از آنکه ابومسلم توانسته بود به وسیله یکی از طرفداران خویش به نام ابو داود شهر بلخ را به تصرف در آورد و آن را در مقابل حملات لشکریان تخارستان و ماوراءالنهر از جانب ترمذ حفظ کند^۵ و بخصوص بعد از آنکه قحطبه بن شیب طائی که با او امر جدید عباسیان و قوای کمکی تازه نفس وارد شده بود، شهرهای طوس و نیشابور را پس از جنگ‌های دشوار (۵/۴ تا ۷/۱ سال ۷۴۸ میلادی مطابق با رمضان و شوال سال ۱۳۰ هجری) تسخیر نمود و نصر را مجبور ساخت تا به گرگان که والی آن در مصاف با قحطبه مبارز و مصرّ در اوایل اوت سال ۷۴۸ (مطابق با اوایل ذوالحجه ۱۳۰ هجری)

۱- طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۹۶۸ تا ۱۹۹۵؛ حمزه اصفهانی، ص ۱۳۸؛ ابن‌الاثیر، ج ۵، ص ۱۳۷ به بعد و ۱۴۱ به بعد. ۲- رجوع شود به، Karl V. Zettersteen in der E I, III 365 f.; Vloten, Abb. 114-127. ۳- رجوع شود به صفحات قبل. ۴- ابن‌الاثیر، ج ۵، ص ۱۳۷. ۵- طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۹۹۷ تا ۱۹۹۹؛ ابن‌الاثیر، ج ۵، ص ۱۴۳ به بعد. - دینوری (ص ۳۵۹ به بعد) می‌گوید که در طی مدت کوتاهی صد هزار تن از تمام خراسان گرد ابومسلم جمع آمدند و به وسیله جامه سیاهی که در بر داشتند مشخص بودند.

کشته شد^۱، بگریزد. اهالی گریان نیز پس از آنکه قیامشان به وضع خونینی سرکوب شد ناگزیر به تسلیم شدند^۲ و چاره‌ای جز الحاق خویش به قلمرو حکومت و قدرت عباسیان ندیدند. یعنی به قلمروی که ابومسلم با انتصاب والیان و سرداران به تشکیل و اداره آن پرداخته بود.

به همان نسبت که موفقیت‌های ابومسلم رو به فزونی می‌رفت، خود آگاهی و اعتماد به نفس او نیز افزایش می‌یافت، هم‌چنانکه تقاضای خوارچرا مبنی بر قبول عقاید مذهبی و سیاسی ایشان بالصراحه رد کرد و مبلغان آنان را بانیروی نظامی برانداخت^۳. همچنین در این موقع نیز با از بین بردن پسران کرمانی (علی و عثمان) به وجود رهبران جمعیت عربی یمنی^۴ که به‌وی ملحق شده بودند، خاتمه داد تا رهبری نهضت را به تنهایی به دست بگیرد. دشمن قدیمی وی نصر نیز در اواخر همان سال هنگام فرار به ساوه واقع در شمال غربی ایران در گذشت (۹ نوامبر سال ۷۴۸ میلادی مطابق ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۱ هجری)^۵.

در آن زمانی که ابومسلم در خراسان مانده بود تا وضع این ایالت مهم و اصلی ایران را برای همیشه تأمین کند، رهبری اقدامات نظامی در مرکز ایران در دست قحطبه و پسرش ابوالحسن بود. قحطبه از قومس، پس از جنگ کوتاهی،

۱- طبری ردیف ۲، صفحات ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۶؛ ثمالی (غرر السیر، خطی) ص ۱۳۷ تا ۱۳۹؛ ابن الاثیر، ج ۵، ص ۱۴۴ به بعد. و نیز: Karl V. Zettersteen in der E I, II 672 f.
 ۲- طبری، ردیف ۲، ص ۲۰۱۶ به بعد؛ ابن الاثیر، ج ۵، ص ۱۴۷. ملخص در المیون والحدائق، صفحات ۱۷۹ تا ۲۰۶.
 ۳- طبری، ردیف ۲، ص ۱۹۹۵ به بعد؛ ابن الاثیر، ج ۵، ص ۱۴۳.
 ۴- طبری، ردیف ۲، ص ۱۹۹۹ به بعد؛ ابن الاثیر، ج ۵، ص ۱۴۳ به بعد.
 ۵- طبری، ردیف ۳، ص ۱ به بعد؛ دینوری، ص ۳۶۱ به بعد؛ مبرد (کامل) ص ۱۷۱، ۴۵۴؛ ابن الاثیر، ج ۵، ص ۱۴۸. (در مقابل این روایت که مرگ وی در نهم نوامبر ۷۴۸ برابر بادوازدهم ربیع‌الاول ۱۳۱ هجری، در سن ۸۵ سالگی، در ساوه اتفاق افتاده است، روایات دیگری است که وی هنوز قبل از اینکه بهری - که در آن ماهها اولین حمله قتیبه را رد نموده بود - رسیده باشد، وفات کرده است، رجوع شود به مراجع مذکور).

ری را تصرف کرد (۳۰/۹ تا ۲۸، ۱۰ سال ۷۴۸ میلادی برابر با صفر ۱۳۱ هجری)، و اسپاهبذ مازندران را به طرفداران عباسیان جلب نمود درحالیکه حکمران دنباوند (دماوند) تا عهدخلیفه منصور مقاومت می کرد و به سبب صعب العبور بودن قلمرو حکومت وی، توفیق اینکه او را به اتخاذ روش دیگری مجبور سازند، حاصل نمی شد. مقارن با زمانی که طرفداران امویان (که در این وقت به موجب مرکز قدرتشان سوریه، «سوری»؛ «سوریه ای» نامیده می شدند) و عربهای رانده شده از خراسان به سوی نهاوند عقب نشینی می کردند، شهر قم پس از دفاع و رد سادۀ حمله جناحی سپاهیان «سوری» از کرمان^۱ (۲۴ فوریه تا ۲۵ مارس سال ۷۴۹ میلادی برابر با رجب ۱۳۱ هجری)، سقوط کرد. در اینجا آتش پشتکار و غیرت مهاجمین با تصرف غنائم فراوان مجدداً مشتعل گردید به طوری که هنگام محاصره نهاوند از طرف قحطبه و پسرش در بهار سال ۷۴۹ سه ماه پایداری کردند، تا اینکه در اثر قرارداد سری «سوریها» با قحطبه هنگام حمله ای دروازه های شهر گشوده شد و شهر به تصرف درآمد و مدافعان بومی آن همگی به قتل رسیدند^۲.

در این وقت دیگر لشکریان اموی از دفاع بقیۀ ایران منصرف گشتند، و حکمرانان از حلوان گریخت و پادگان «شهر زور» در حاشیۀ غربی کردستان (در روز پانزدهم اوت سال ۷۴۹ میلادی مطابق ۲۱ ذوالحجه ۱۳۱ هجری) پس از محاصره یک روزه تسلیم شد و چون در این میان نیز پیشنهاد «عبدالله» طاغی، حکمران جبال جنوبی و فارس، مبنی بر الحاق به نهضت عباسی رد شد و وی به اسارت افتاد

۱- طبری، ردیف ۳، صفحات ۲ تا ۴- ابن الاثیر، ج ۵، ص ۱۴۸. - در مورد پیشروی خراسانیان رجوع کنید به: Wellhausen, Arab. 334-342; Wiet 168. ۲- طبری، ردیف ۳، صفحات ۴ تا ۶. ۳- از شعبان تا شوال ۱۳۱ هجری برابر با ۲/۲۶ تا ۴/۲۱ سال ۷۴۹. ۴- طبری، ردیف ۳، صفحات ۶ تا ۸- دینوری، ص ۶۳۲ به بعد؛ ابن الاثیر، ج ۵، ص ۱۴۹ به بعد- نیز رجوع کنید به یاقوت، ج ۳ ص ۳۲ به بعد.

و مقتول گردید^۱، تمام ایران زیر چنگال ابن حزب نیرومند قرار گرفت و برای پیشرفت از شهر زور به سوی خاقین و بین النهرین از میان زاگرس به هیچ روی نگرانی وجود نداشت.

تازه در این موقع بود که خلیفه مروان باقشونهای مقیم سوریه و جزیره برای مقابله با شورشیان از حرّان حرکت کرد. مروان از روی دجله تا «زاب بزرگ» آمد در حالی که قحطیه در نزدیکی عکبرا از دجله گذشت و تا انباردرکنار فرات پیش روی نمود و در طی این اقدام بسیار عجولانه این سردار شجاع باریکی از لایقترین فرماندهان خود پیش از موقع به آغوش مرگ رفت^۲. اما برخلاف انتظار این حادثه موجب هیچ تغییر وضعی نشد، بلکه همینکه مروان دوم در جنگ ده روزه (از ۱۶ تا ۲۵ ژانویه سال ۷۵۰ میلادی برابر با ۱۱ تا ۱۱ جمادی الثانی ۱۳۲ هجری) نزدیک زاب بزرگ شکست خورد و مجبور شد به جانب مقرب فرار کند^۳، و همینکه آخرین کارمندان حکومت امویان در فارس به زور از کار برکنار شدند و در آنچاپس از بروز عدم ایافت یکی از شاهزادگان عباسی، حاکم مورد اعتمادی تعیین گشت^۴، دیگر رأی قطعی درباره خلافت امویان در مشرق و هم در باره سرنوشت آینده کشور ایران صادر گردید. اعلام سیادت عباسیان به قیادت

۱- طبری، ردیف ۳، ص ۹؛ - ابن الاثیر، ج ۵، ص ۱۳۹؛ - نیز رجوع کنید به صفحه قبل.
 ۲- طبری، ردیف ۴، ص ۱۰ به بعد؛ - ابن الاثیر، ج ۵، ص ۱۵۰ به بعد. ۳- رجوع کنید به: Ernst Honigmann in der E. I, IV 1278. ۴- طبری، ردیف ۳، صفحات ۳۸ تا ۴۲؛ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۱۳ به بعد؛ - نمایی (غرر السیر، خطی)، ص ۱۳۹ به بعد؛ - مسعودی (مروج)، ج ۶، ص ۷۳؛ - دینوری، ص ۳۶۳؛ - ابن الاثیر، ج ۵، صفحات ۱۵۶ تا ۱۵۸؛ - السمعانی (فهرست منابع، شماره ۲۳۲)، ج ۲، ص ۱۰۸ و ۱۱۰؛ - و نیز، Leontios 123; Stefan As. 161 f.; Elias 106; Michael 471 f. اطلاع بر این حوادث نیز تا به چین - که در آن زمان (سال ۷۵۱؛ رجوع کنید به صفحات بعد، حوادث پس از سال ۷۵۰) عمیقاً با مسلمانان در تماس بودند - پیش رفت. T'ang-schu 3614/4; Franke III 399f.
 ۵- طبری، ردیف ۳، ص ۷۱ به بعد؛ - ابن الاثیر، ج ۵، ص ۱۶۶ و ۱۶۸.

ابوالعباس (که به زودی به سبب سنگدلی و قساوتش نسبت به شاهزادگان و سایر پیروان اموی، لقب «سفاح» یعنی «خونریز» یافت)^۱ در روز ششم نوامبر سال ۷۴۹ میلادی (برابر ۱۳۲ هجری) در کوفه، آغاز دوره جدید و مبدأ خلافت خاندان عباسی بود: خاندانی که پانصد سال در مشرق خلافت را در دست گرفت و امویان را به کلی به عقب نشاند.^۲

۱- رجوع کنید نیز به، اغانی (قاهره) ج ۴، صفحات ۳۴۳ تا ۳۵۵.

Henry Frederick Amedroz: On the meaning of the Laqab as-Saffah as applied to the first Abbasid Caliph, in «Journal of the R. As. Soc.» 1907, S. 660 ff.

۲- آخرین جنگهای مروان دوم را - ناسقوط وی در مصر، اوت سال ۷۵۰ - نمی توان ضمن بحث درباره تاریخ ایران (یعنی در این کتاب) ذکر نمود.

سیادت بلا واسطه عباسیان

در نتیجه پیروزی عباسیان اوضاع ایران رنگ تازه‌ای به خود گرفت . سلطه و استیلای قبایل عرب در خراسان از میان رفت و اساساً قسمت بیشترشان از آن سرزمین رانده شدند . به علاوه ایرانیت در پیروزی این سلسله جدید و در اجرای نظم تازه‌ای که جانشین سازمان عربی اموی شده بود ، سهم قاطمی داشت .^۱ با اوضاع و شرایط موجود دیگر جای هیچ گونه تردیدی نبود که از این پس باید ایرانیان به عنوان شرکای متساوی الحقوق دولت شناخته شوند ، و این امر فقط هنگامی امکان پذیر بود که دیگر ملیت ملاک تشخیص نباشد ، بلکه دین یعنی اسلام معیار قاطع و ملاک تشخیص قرار گیرد . يك چنین تحولی نیز در روش تبلیعاتی که عباسیان پیش گرفته بودند ، و بدین سبب به اوج آرمان خود رسیدند ، وجود داشت و در واقع نیز در باره این واقعیت دیگر هیچ گونه اختلافی به وجود نیامد .

طبعاً اسلام دیگر پس از انشعاب خوارج و شیعیان يك پیکر واحدی به شمار نمی رفت ، و بنا بر این می بایست به زودی این سؤال مطرح شود که : از این

۱- این امر را منصور بالصراحه تأیید می کند : طبری ، ردیف ۳ ، ص ۴۳۰ به بعد ؛- مسعودی (مروج) ، ج ۶ ، ص ۲۰۳ به بعد .

پس کدام فرقه و عقیده‌ای باید پایه و بنیاد قرار گیرد؟ تا این زمان نهضت عباسی از جواب این سؤال که کدام يك از شاخه‌های خاندان بنی‌هاشم باید جانشین واقعی پیغمبر اعلام شود اجتناب می‌ورزید، و در نتیجه اجتناب از جواب این مسئله بود که پیروان علی (ع) و خاندانش (یعنی شیعیان بطور مطلق) به این نهضت جلب شدند، ولی بدیهی است همین که عباسیان بر آریکه خلافت تکیه زدند، دیگر برای اخلاف علی و فاطمه (علیهما السلام) هیچ محل و مقامی باقی نماند. این واقعیتی بود که در تمام امپراطوری اسلام نمی توانست هیچ جا و همچنین در ایران - با آن همه مراکز قدرت، ولی سخت پراکنده هواخواهان علی و علویان - با بی‌اعتنایی تلقی شود. در عین حال، شماره نسبتاً قلیل شیعیان تا آن موقع، و پراکندگی نامتناسب آنان در اماکن مختلف، و مهمتر از همه عدم مهارت سیاسی جمیع شیعیان، بخصوص علویان، که بارها به اثبات رسیده بود، و سرانجام فقدان شخص پیشوایی که مورد قبول همگان قرار گیرد و از لحاظ سیاسی نیز متنفذ باشد، موقتاً مانع این شد که دسته شیعیان وارد میدان عمل شوند، اما این فرقه اهمیت خود را به عنوان حوزه تجمع ناراضیان در خفا حفظ کرد^۱.

بدین ترتیب فقط عقیده خالص و واقعاً مذهبی سنیان به عنوان مذهب اکثریت (السنة والجماعة) باقی ماند و توانست مبنای امپراطوری عباسی قرار گیرد. حقیقتاً نیز قسمت اعظم جامعه مسلمانان به این وضع تازه رضا دادند و حتی ایرانیان نیز با اکثریت بیشتری با این عقیده موافقت کردند، زیرا تنها این عقیده بود که امکان وصول به هدف سیاسی او تأمین برابری ایرانیان را با عربها،

۱- طبری، ردیف ۳، ص ۱۲۸ (سال ۷۵۸/۷۵۹ = ۱۴۱ هجری: اعدام افسرانی که منهم به تبلیغات شیعی بودند).

مخصوصاً در بین النهرین و بغداد، پایتخت جدید التأسيس (از سال ۷۶۲ میلادی برابر ۱۴۵ هجری) فراهم می‌ساخت. و نیز به همین دلیل یعنی به جهت همین مذهب تسنن بود که افرادی ایرانی نژاد مثل برمکیان^۱ و یاسا بر رجال و درباریان عباسی توانستند به مقام وزارت برسند. حتی دانشمندان و علمای مذهبی نیز فقط از این راه می‌توانستند احراز مقام و سمت رسمی متنفذی بنمایند. مسلم است که در میان این دوایر و طبقات نیز آرا و نظریاتی برخلاف مسیر جدید خودنمایی می‌کرد، ولی همیشه دارندگان این عقاید مخالف به کناره‌گیری یا همرنگی مجبور می‌شدند.

چنانچه مکرراً تأکید شده، جنبش عباسیان در درجه اول جنبش سیاسی نبود و به همین دلیل نیز بسیاری از پیروان یابند به این نهضت فقط از نظر مذهبی به آن گرویدند، و حتی بسیاری از آنان شیعیانی بودند که مذهب خود را سَرّی نگه می‌داشتند و در ملا عام از آن اثری بروز نمی‌دادند. ولی با تمام این احوال شخصیت بارز و مؤثر ابو مسلم نیز در این نهضت اثر و وظیفه قاطعی داشت؛ وی توانسته بود خود را بطوری، با احترامی خارق العاده جلوه گر سازد که اثر آن نه تنها در مقام سیاسی وی بلکه در سایر شؤون نیز هویدا بود. همین‌که ابو جعفر (منصور، خلیفه آینده) به عنوان فرستاده برادرش سفاح به خراسان آمد، به موجب نفوذ دامنه دار ابو مسلم در آن سرزمین دچار وحشت گردید، زیرا ملاحظه کرد که، آشکارا، گروهی از مردان فدایی کورانه در اختیار او بودند و به اشاره وی حتی از قتل مخفیانه^۲ نیز هراسی نداشتند؛ این دسته

۱- Wilh. Barthold in der E I, I 691-693. ۲- به همان شیوه‌ای که بعداً نیز در بین فدائیان «حشاشین» رایج بود. ۳- از همین قبیل است قتل یکی از محبوسان سیاسی در کوفه، که به موجب دستور ابو مسلم از خراسان، به وقوع پیوسته است، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۲۲ به بعد. - طبری، ردیف ۳، ص ۵۹. - به عنوان یکی از خصوصیات ممتاز دولت عباسیان، Wellhausen, Arab. 347-352.

ابومسلم را تمثال ذات حق می‌پنداشتند. و اگر چه نمی‌توان تمایل و عکس العمل ابومسلم را نسبت به این مسئله از روایات موجود صریحاً معلوم ساخت، و اگر چه وی نیز عقیده خود را به جهات سیاسی در پس پرده خفا نگاه می‌داشت، ولی در عین حال، این اوضاع می‌بایست عباسیان را متوجه خطر نگران‌کننده‌ای برای قوام و اعتبار خویش ساخته باشد. علاوه بر این عباسیان توانستند در رفتار این فدائیان دلباخته، که ظاهراً به زودی (در سالهای ۷۵۳ تا ۷۵۵ یا ۷۵۸/۷۵۹ میلادی برابر ۱۳۶ تا ۱۳۸ یا ۱۴۱ هجری) خود را با نیرومندی در بین‌النهرین آشکار ساختند (اینان «راوندیه» - منسوب به کامه راوند در نزدیکی کاشان؟ بودند)، دریا بند که دایره هیجان مذهبی هر يك از این محافل در آن موقع تا چه حد وسعت دارد، و همین خود علت شد که راوندیان را بدون بیم و هراس از میان برداشتند^۱، زیرا در اینکه هر دو مؤسس این سلسله فقط نظر سیاسی داشتند، شکی نیست.

بدین ترتیب عباسیان به زودی برای از بین بردن نفوذ ابومسلم به اقداماتی توسل جستند. در این میان ابومسلم به سوی کاش پیشرفت و حکمران آنجا را معزول ساخته و برادر وی طاران را (که یقیناً از جان نثاران وی بود) به جای او به حکمرانی نشانده بود و همچنین با سفیدیان جنگ کرده و حکمران جدیدی برای ایشان تعیین نموده و به وسیله اردو کشی به بخارا، و با اینکه لشکر کشی از بلخ به آمل از راه ترمذ، شريك بن شیخ و زیاد بن صالح را که طغیان کرده بودند (۷۵۳/۷۵۲ برابر با ۱۳۵ هجری) سرکوب کرده، ایشان را

۱- طبري، ردیف ۳، ص ۱۲۹- دینوری، ص ۳۷۳؛ الیهون والحدائق ص ۲۰۹ به بعد، و ۲۲۷ تا ۲۲۹؛ ابن الاثیر، ج ۵، ص ۱۸۷؛ ابوالفداء، ج ۲، ص ۱۲؛ نیز رجوع شود به، سمانی (کتاب الانساب، عکس از خطی)، ص ۲۴۵، و فصل «سنیان» از همین کتاب، و

Browne I 315 f.; Friedländer II 121-124;

به اسارت گرفته و به قتل رسانیده بود.^۱ به علاوه وقتی لشکریان عرب و متفقین آنان یعنی قرقلهای ترك در طراز (در ژویه سال ۷۵۱ میلادی مطابق با ذوالحجه سال ۱۳۳ هجری) در برابر اویگورها و همسایه آنها، حکمران چینی چهارپادگان^۲ (که با ایشان و تبعیدیان^۳ خوارزمی که پس از سال ۷۱۲ میلادی برابر ۹۴ هجری به سوی خزریان مهاجرت کرده بودند، متفق بود) به موفقیت‌هایی نایل آمدند^۴، موقعیت قدرت ابومسلم، بخصوص وقتی که در اینجا غنائیم فراوانی از قبیل ظروف گرانبهای چینی به دست مسلمانان افتاد، از نو تقویت یافت. در آن موقع عده‌ای از کاغذ سازان نیز به اسارت افتادند و با کوچ دادن ایشان به سمرقند صنعت کاغذ سازی در آن قسمتی از شرق که متدین به مذهب اسلام بودند، رایج و پائیدار گشت و از آنجا در طی ده ساله‌های بعد در غرب انتشار یافت).

از اینرو بر ابومسلم به سهولت میسر گشت که شخصی را که عباسیان مأمور قتل وی کرده بودند، در آمل در کنار جیحون توقیف کند^۵. با چنین وضعی برای دستگاه خلافت چاره‌ای نبود جز آنکه این حکمران مقتدر یعنی ابومسلم را

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۲۰ به بعد، - طبری، ردیف ۳، ص ۷۴، ۸۰، ۸۱ تا ۸۴؛ - ثعالبی (غرر السیر، خطی)، ص ۱۵۶ ظهر تا ۱۵۷ ظهر؛ - نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۶۱ به بعد؛ مسعودی (مروج)، ج ۶، صفحات ۱۷۶ تا ۱۷۸؛ - العیون والحدائق، ص ۲۱۱؛ - ابن الاثیر، ج ۵، صفحات ۱۶۹ تا ۱۷۱. ۲- چهارپادگان (کجه، مختن، قره شهر، کاشغر) مشتمل است بر مسیر رودخانه «ترم» و نواحی شرقی پیوست به آن با «بش بلیق»، «کمل»، و «شاچو»، Albert Herrmann: Historical and commercial Atlas of China, Cambridge (Mass.) 1935, Karten 37 und 38/39. (Harvard-Yenching Institute, Monograph Series, Bd. I). ۳- رجوع شود به، Tolstov, Civ. 227f. ۴- طبری، ردیف ۳، ص ۷۹ به بعد، رجوع کنید نیز به، T'ang-schu 3614/4; Chav., Doc. 140-142, 295-298; Franke II 440; Barthold, Turk. 3, 195f.; René Grousset: Histoire de la Chine, Paris (1942), S. 191-194; Gibb, Conq. 92-99; Spuler, Mittelasiien, S. 336f. ۵- طبری، ردیف ۳، ص ۶۱؛ - ابن الاثیر ج ۵، ص ۱۷۰.

که با وجود کثرت مخالفان سیاسی^۱ نیمه آشکارش باز به قدرت خود باقی بود، با ابو جعفر به زیارت مکه بفرستند، چنانکه این تقاضایی بود که وی نمی توانست از انجام آن استنکاف ورزد. او نیز نگرانی خود را به این ترتیب تعدیل نمود که (به جای هزار تن تصویب شده) با هشت هزار تن وارد بین النهرین شد.^۲ ولی در هر حال ابو مسلم دیگر از خراسان دور شده بود (۲۸ فوریه سال ۷۵۴ میلادی برابر با اول رمضان ۱۳۶ هجری از خراسان عزیمت کرد) و زیارت خانه خدا نیز بهانه خوبی برای این بود که چنین مرد عظیمی را که از نظر سیاسی هراس آور بود از قلمرو فعالیتش دور سازند و موقتاً او را به تبعید محترمانه ای بفرستند. بدیهی است که ابو مسلم دیگر نمی بایست به خراسان مراجعت کند، زیرا همین که خلیفه، سفاح (در ژوئیه سال ۷۵۴ میلادی مطابق با ذوالحجه ۱۳۶ هجری) وفات یافت^۳، جانشین وی ابو جعفر، که در این موقع ملقب به منصور گشت، و با ابو مسلم به زیارت مکه رفته بود، دیگر هیچگونه اندیشه ای از این نداشت که بزرگترین مبلغ نهضت عباسی و «شه ساز» و تاج بخش، واقعی را که پس از يك مأموریت نظامی می خواست خود را به خراسان برساند، به بهانه يك مهمانی درباری با حمله و ترویر، در بین النهرین اسیر نموده، به شهادت برساند (اواسط فوریه سال ۷۵۵ مطابق ۱۳۷ هجری)^۴. اما علت اینکه ابو مسلم هم بدین سادگی به دام

۱- طبری، ردیف ۳، ص ۶۱ (در اینجا درباره حکومت جابرانه ابو مسلم گفتگو می شود. این سخن یقیناً از طبقات مخالف برخاسته و بدیهی است که جانبداری مورخ از عباسیان نیز می تواند در این مورد مؤثر باشد).
 ۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۳۳؛ طبری، ردیف ۳، ص ۸۴ به بعد؛ ثعالبی (غردال سیر، خطی) ص ۱۶۰ به بعد و ۱۶۲ تا ۱۶۶؛ ابن الاثیر، ج ۵، ص ۱۷۱؛ ابوالفداء، ج ۲، ص ۶؛ و نیز کتاب مذکور در ذیل صفحات گذشته: Frye, Abū Muslem.
 ۳- طبری، ردیف ۳، ص ۸۸؛ ابن الاثیر، ج ۵، ص ۱۷۲. و نیز Karl V. Zetterstéen in der E I, I 78 und Erg. Bd., S. 6.
 ۴- شب و اقیع بین روز ۲۵ و ۲۶ شعبان سال ۱۳۷ هجری = ۱۴/۱۳ فوریه عبارت بود از شب و اقیع بین روز پنجشنبه و جمعه، برخلاف آنکه آنرا واقع بین سه شنبه و چهارشنبه نقل می کنند؛ دینوری، صفحات ۳۷۳ تا ۳۷۵؛ ثعالبی (غردال سیر، ص ۱۶۰).

افتاد این بود که وی معتقد بود، عباسیان که در حقیقت همه چیز خود را به وی می‌دوهند لا اقل به شخصیت وی احترام خواهند گذاشت. ولی از طرف دیگر عامه مسلمانان نیز می‌بایستی بدین واقمیت عادت می‌کردند که در این حکومت جدید، اینگونه رعایتها و ملاحظات نخواهد شد.

در اینکه مرگ ابو مسلم تأثیری سخت عمیق نمود تردیدی نیست، ولی تنها در ایران بود که چندی از مجامع و محافل مذهبی که به مظهریت آن مرد شهید ایمان داشتند، جرأت نمودند بر ضد این مکر و حيله قیام کنند. این جنبشهای مذهبی در نواحی شمال شرقی ایران در ده ساله‌های بعد، مبین و مشخص جریانات و تحولات آن نواحی محسوب می‌گردید و از این جنبشهای مذهبی می‌توان میزان هیجانهای دینی را که سرزمین ایران در نتیجه تبلیغات عباسی بدان دچار شده بود به دست آورد و طرق آسختن نظریات مذهبی قدیم با تعالیم قرآن را شناخت، بادر نظر گرفتن این نکته که طبعاً منابع ناقص نمی‌توانند همیشه نتایج واقعاً صحیحی در باره محتوای این تعالیم به دست بدهد ولی با این حال بدین وسیله می‌توان به این نتیجه رسید که زردشتیان نیز قبلاً به احکامی نظیر احکام اسلامی (مثل نمازهای پنجگانه) پابند بوده‌اند^۱ و می‌توان حدس زد که

— خطی)، ص ۱۶۶ تا ۱۶۹ — تاریخ یعقوبی، ج ۲، صفحات ۴۳۹ تا ۴۴۲؛ حمزة اصفهانی، ص ۱۴۰ — جهشیاری (کتاب الوزراء)، ص ۹۷ به بعد و ۱۲۰ — مسعودی (مروج) ج ۶، صفحات ۱۸۱ تا ۱۸۶؛ — العیون والحدائق، صفحات ۲۱۳ تا ۲۲۴؛ — ابن الاثیر، ج ۵، صفحات ۱۷۵ تا ۱۸۰؛ — مستوفی (تاریخ گزیده)، ص ۲۹۴؛ تاریخ سیستان، ص ۱۳۸ به بعد؛ — ابن خلکان (وفیات)، ج ۴، صفحات ۷۰ تا ۷۷، شماره ۳۸۲ (در اینجاء روز وفات وی، یکی از روزهای ۲۲ یا ۲۴ یا ۲۷ شعبان ذکر می‌شود، در صورتی که هیچ‌یک از این روزها با آن روزی که از هفته یاد آور شده تطبیق نمی‌کنند)؛ و نیز رجوع شود به: Michael 473; Elias 107 درباره منصور رجوع شود به، Karl V. Zetterstéen in der E. I, III 269f.

۱- درباره جزئیات آن رجوع کنید به فصل «زردشتیان و فرق متأثر از آنان»، از همین کتاب.
۲- رجوع کنید به فصل «جریان اسلامی شدن ایران» از همین کتاب.

چگونه بعضی آرای مذهبی ایرانی، در مجامع شیعی ایرانی (و بعد غیر ایرانی) راه یافته است. و بدون شك هدفهای سیاسی نیز در قالب همین جنبشها به مرحله اجرا در آمده‌اند: بدین ترتیب که عناصر مخالف با این طرز عضویت ایرانیان در حکومت عباسی، و یا نیز کسانی که می‌خواستند برای ملت خود استقلال بیشتری تأمین کنند، در این جنبشها شرکت می‌کردند و این جنبشها را برای حکومت بغداد بیش از آنچه خود بخود بود، خطرناکتر می‌ساختمند.

خلفا نیز پیوسته نسبت به اهمیت این جنبشها با شدیدترین وسایل در مقابل آنها عکس‌العمل نشان می‌دادند. اولین جنبش مستقیماً پس از مرگ ابومسلم به وقوع پیوست و ظاهراً مجامعی موجب آن بودند که شخصیت ابومسلم از نظر مذهبی برای آنها اهمیت داشته‌است. در خراسان این جنبشها را سنباد (موسوم به پیروز اسپاهبذ) رهبری می‌کرد. روایات موجود سنباد را به عنوان فردی که قبلاً زرتشتی بود معرفی می‌کنند ولی او دیگر (مانند به آفرید که اندکی قبل از وی کشته شد)^۱ خود را تنها مصلح دین زرتشتی نشان نمی‌داد، بلکه سایر محافل اسلامی را نیز در عداد پیروان خود به‌شمار می‌آورده‌است. هر چند که از طرف دیگر اکثر پیروان وی را «ساکنان کوهستان» (که حتماً در آن وقت هنوز به دین اسلام نگرویده بودند) تشکیل می‌دادند. مورخان هدف جنبش وی را انتقام مرگ ابومسلم و پیشروی به سوی عربستان برای ویران ساختن کعبه ذکر کرده‌اند. منصور خلیفه عباسی برای سرکوبی این نهضت که نشابور و قومس و ری را تصرف کرده بود، سپاهی فرستاد که هفتاد روز پس از این قیام، میان‌ری و همدان با لشکریان سنباد مصادف شد و آنان را، پس از این‌که از نرس شتران جنگی مضطرب شده بودند، مغلوب ساختند. رهبران این نهضت ناگزیر گریخت

۱- رجوع کنید به فصل زردشتیان و فرق متأثر از آنان، از همین کتاب.

و به حکمران مازندران پناهنده شد. وی نیز که می‌خواست به گنجینه‌های سنباد دست یابد او را کشت ولی چون وی (حکمران مازندران) می‌خواست گنجینه‌های سنباد را خود تصرف نماید^۱، لشکریان خلیفه او را تا دیلم به عقب راندند. قسمت دیگری از اشیای گرانبهای سنباد را والی ری تصرف نمود و او نیز (در سال ۷۵۵/۷۵۶ میلادی مطابق ۱۳۸ هجری) در حوالی قصر پیروزان میان ری و اصفهان از سپاهیان خلیفه شکست خورد و ناگزیر به آذربایجان گریخت و بعداً در آنجا کشته شد^۲.

اما با این همه، وضع بهبودی نیافت. قیامهای دسته‌های نظامی برضد حکمران خراسان (در سال ۷۵۷/۷۵۸ میلادی برابر ۱۴۰ هجری)^۳ و کوشش حکمران دیگری برای اینکه بابر کنار کردن و برانداختن پیروان عباسیان در خراسان برای خود سیادتی مستقل تأمین کنند^۴، همه مؤید این بود که طبقات وسیعی از ناراضیان وجود دارند که می‌توان به کمک و مساعدت آنان امیدوار بود. مثلاً همین که مهدی پسر خلیفه که بعداً جانشین وی شد، پس از سرکوبی این شورشها (۷۵۸ یا ۷۵۹ میلادی) با حمله‌ای به مازندران (طبرستان) وارد شد و موفق گشت با نیروی نظامی اسپاهبذ را مجبور به ترك آن سرزمین سازد، باز به مجرد آنکه مردم مازندران لشکریان خلیفه را از قلمرو کشور خویش دور دیدند از اسلام روی برتافتند، و نیز اگرچه تصرف دژ اصلی (از راه مکر و حيله)

۱- طبری، ردیف ۳، صفحات ۱۱۸ تا ۱۲۰؛- مسعودی، ج ۶، ص ۱۸۸ به بعد؛- عقد الفرید، ج ۱، صفحات ۵۰ تا ۵۶؛- سیاست‌نامه، ص ۱۸۲ به بعد؛- ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، صفحات ۱۱۷ تا ۱۱۹؛ ابن الاثیر، ج ۵، ص ۱۸۰؛ ابوالفداء، ج ۲، ص ۸ به بعد. - و نیز، Rabino, Maz. 442. ۲- طبری، ردیف ۳، ص ۱۱۶ به بعد؛- ابن الاثیر، ج ۵، ص ۱۸۱. ۳- طبری، ردیف ۳، ص ۱۲۸؛- ابن الاثیر، ج ۵، ص ۱۸۶. ۴- طبری، ردیف ۳، ص ۱۳۴ به بعد؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۴۵ به بعد؛ ابن الاثیر، ج ۵، ص ۱۸۸.

در سال بعد (یعنی در سال ۷۵۹/۷۶۰ میلادی مطابق ۱۴۲ هجری) حکمران را به سبب «نقص قرار داد» به خود کشی مجبور ساخت ، ولی در این جا نیز مانند دیلم دین زردشت را به عقب ننشاند، بلکه در دیلم (به سال ۷۶۰/۷۶۱ برابر ۱۴۳ هجری) در اثر قیام مردم ، عربهای آن سامان قتل عام شدند به طوری که خلیفه به اعلام «جهاد» ناگزیر شد^۱ (۷۶۱، ۷۶۲ میلادی برابر ۱۴۴ هجری) بنابراین در اینجا نیز افکار بطور وضوح علیه سازمان جدید بوده است .

دلیل بر اینکه وضع خراسان نیز زیاد با اوضاع مذکور فرقی نداشته ، موفقیت سریع و بزرگی^۲ است که استازیس در سال ۷۶۷ یا ۶۷۸ (۱۵۰ یا ۱۵۱ هجری) با نهضت مذهبی^۳ خویش (برضد مقاومت موقتی پادگان مروالرو) در خراسان و باذغیس و سیستان به دست آورد در حالی که از طرف ساکنان تخارستان حمایت می شد. مسلم است که مهدی ولیعهد خلیفه توانست بر قیام این ناحیه نیز غالب گردد و استازیس را به تسلیم وادارد^۴ ، ولی عصیان وعدم رضایت مردم نیز بدین وسیله تقلیل نیافت .

در سرحدات سرزمین کوهستانی شرقی نیز که از مدت ها پیش رخنه گاه

۱. Melgunof 56. فابوسنامه (فهرست منابع شماره ۲۷۷) نیز مشتمل بر تاریخ دیلمیان است با سلسله نسب آنان: صفحات ۲۲ تا ۱۷۴ - نیز رجوع شود به: کسروی (شهریاران گه نام)، ج ۱، صفحات ۱۴ تا ۱۹. ۲. طبری، ردیف ۳، ص ۱۳۶ به بعد و صفحات ۱۳۹ تا ۱۴۱ - بلاذری، ص ۳۳۸ به بعد - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۴۷ - ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، صفحات ۱۱۹ تا ۱۲۲ - المیون والحدائق، ص ۲۲۹ - ابن الاثیر، ج ۵، صفحات ۱۸۸ تا ۱۹۰ - یاقوت، ج ۶، ص ۶ به بعد - اولیاء (فیرست ۱۹۹۱) - و نیز: Richard Vasmer: Die Eroberung Tabaristâns durch die Araber zur Zeit des Chalifen al-Mansur, in den «Islamica» III (1927/28), S. 86-150 (dazu Karl Mäker in der OI.Z 1930, Sp. 537/40.) E. I. I 923: Sadighi 58. ۳. تعداد ۳۰ هزار پیرو را باید مانند سایر موارد با احتیاط پذیرفت. رجوع کنید به فصل: زردشتیان و فرق متأثر از آنان: از همین کتاب. ۴. رجوع شود به فصل مذکور در مورد قیام طبری، ردیف ۳، صفحات ۳۵۴ تا ۳۵۸ - اعمالی (غریب السیر، خطی)، ص ۱۹۲ تا ۱۹۳ - المیون والحدائق، ص ۲۶۲ به بعد - ابن الاثیر، ج ۵، ص ۲۱۹ - تاریخ سیستان، ص ۱۴۲.

تهدید و مخاطرات بود، هنوز تعادل و آرامش سابق برقرار نشده بود. واضح است که سیادت و خلافت عباسیان در سند^۱ (نیز مانند عربستان^۲) به رسمیت شناخته می‌شد. ولی ژوئیل هرگز به این فکر نبود که از اوامر حکمران عباسیان در سیستان اطاعت کند و خراجی را که سالهای متمادی از پرداخت آن سر باز زده بود^۳ در این موقع دوباره بپردازد. این دفعه نیز مثل دفعات سابق دستیابی به وی ممکن نمی‌نمود زیرا وی از رُخج (رُخُذ = Arachosien) واقع در طرف شمالی به زابلستان گریخت. حتی در سال ۷۶۸ میلادی دستور داد که یکی از سپهبدان را به قتل برسانند، بی آنکه مؤاخذه و محاکمه و مجازات وی امکان‌پذیر باشد^۴. در سال بعد دسته‌ای از سپاهیان خلیفه توانست فقط تا کابل پیش رود^۵، ولی شهر کابل تازه در سال ۷۹۴/۷۹۵^۶ (مطابق با ۱۷۸ هجری) از جانب خراسان متصرف گشته و بنمایم بسیاری از آنجا به دست آمد^۷. و هم‌زمان با این پیکارها برای تصرف کابل نیز باید پیشروی مجدد قشون خلیفه را به فرغانه که فرمانروای آن، آن طوری که به نظر می‌رسید، در آن موقع (در تبعید؟) در کاشمر مقرر گرفته بود، فرض نمود، که پس از پیکارهای طولانی، مذکرات آنان به مصالحه^۸ طرفین منجر شد^۹.

گذشته از اینها اقداماتی که از لحاظ سیاست خارجی عباسیان از ایران

۱- طبری، ردیف ۳، ص ۱۳۸- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۴۸؛ ابن‌الائیر، ج ۵، ص ۱۸۹.
 ۲- طبری، ردیف ۳، ص ۸۱؛ ابن‌الائیر، ج ۵، صفحات ۱۹۱ تا ۱۹۳. ۳- رجوع کنید به بالا، فصل «زمان امویان».
 ۴- ابن‌الائیر ج ۵، ص ۲۲۴ به بعد؛ ابوالفداء، ج ۲، ص ۲۸؛ تاریخ سیستان، ص ۱۴۳ به بعد. ۵- طبری، ردیف ۳، ص ۳۶۹؛ ابن‌الائیر، ج ۵، ص ۲۲۵؛ ابوالفداء، ج ۲، ص ۲۸. ۶- بنا به عقیده ابن‌الائیر حتی در سال ۷۸۸/۷۸۷ = ۱۷۱ هجری. ۷- بلاذری، ص ۴۰۱ به بعد؛ طبری، ردیف ۳، ص ۶۳۴؛ یعقوبی (باندان)، ص ۲۹۱؛ ابن‌الائیر، ج ۶، ص ۳۸؛ تاریخ سیستان، ص ۱۵۴ به بعد و ۱۵۶ = ۷۹۶/۷۹۵ (۱۷۹ هجری). ۸- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۶۵ به بعد؛ نیز مراجعه کنید به: Wilh. Barthold in der E I, II 65 (S. V. Farghana).

سرچشمه می گرفت و بلکه اصولاً ایجاد استحکام درونی سیاست ایشان در خراسان نیز کما فی السابق به وسیله طغیان توده‌هایی که از لحاظ مذهب نسا راضی بودند به مانع بر می خورد. یوسف بن ابراهیم ملقب به یوسف البرم که در سال ۷۷۶/۷۷۷ (مطابق ۱۶۰ هجری) در پوشنگ خروج کرد و نهضت وی خراسان میانه و مرو را رود و طالقان و گوزگان را فرا گرفت، به سرعت بسیار سرکوب شد و هم‌زمان با آن فرغانه که مجدداً سر طغیان بر آورده بود، به موجب حمله‌ای که تاکاسان مقرر حکومت آن زمان، دامنه یافت، ناگزیر به اطاعت گشت. یوسف «عقاید خاصی درباره المهدی خلیفه داشت و می‌توان چنین فرض کرد که اینگونه اعلان جنگ (که بر اساس شعائر شیعی مستدل گشته بود) در آن موقع و مخصوصاً در این حدود، نیز جنبه مذهبی داشته است؛ معذک ما در این باب هیچگونه اطلاعی در دست نداریم»^۱.

عمیق‌ترین و خطرناک‌ترین این قیامها، شورش هاشم بن حکیم ملقب به المقنع (نقاب پوش) بود که از دهکده‌ای نزدیک مرو خروج کرد و از جیحون تا کشر را زیر نفوذ خویش گرفت. این پیشوا در این محل مسکن گزید و سرانجام در همانجا پس از آخرین پیکار تعصب آمیز خود، در میان دریای شعله‌های حصن مشتعل به استقبال مرگ شتافت (۷۷۷/۷۷۸ میلادی برابر ۱۶۲/۱۶۳ هجری)^۲. ظاهراً سرخ جامگان در گرگان توانستند عقاید و افکار وی را در

۱- طبری، ردیف ۳، ص ۴۷۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۷۸، به بعد؛ - یعقوبی (بلدان)؛ ص ۳۰۳ به بعد؛ - ابن الاثیر، ج ۶، ص ۱۵۰ - (درباره نام کاسان مراجعه کنید به: Wilh. Barthold in der F. I, II 65, 66) در مورد سایر مطالب رجوع شود به: Moscati, Mahdi I 331 f.; Barthold, Turk. 198; Wiet 126. ۲- طبری، ردیف ۳، ص ۴۸۴ به بعد و ۴۹۴؛ نرشخی (تاریخ بخارا)، صفحات ۶۴ تا ۷۴؛ ابن الاثیر، ج ۶، ص ۱۳ و ۱۷؛ العمون والحدائق، ص ۲۷۳؛ ابوالفداء، ج ۲، ص ۴۴ به بعد (در ذیل سنه ۷۸۰/۷۷۹ = ۱۶۳)، و نیز: Barthold, Turk 199. جزئیات عقاید مذهبی المقنع در فصل «زردشتیان و فرق متأثر از آنان، خواهد آمد».

ده ساله‌های بعد، با وجود اردو کشیهای مکرر خلیفه، محفوظ بدارند.^۱

ناکامیهای مداوم قیامهای بومی در خراسان، بالنتیجه، این حقیقت را به خوبی آشکار ساخت که سلطه عباسیان را در خراسان نمی‌توان به‌زور واژگون ساخت. اما خلفا نیز ناگزیر از این شورشهای پی‌درپی نتایجی گرفتند: چنانکه تقریباً تعویض تمام حکام سرزمینهای ایران را در سالهای ۷۷۹/۷۸۰ میلادی (مطابق ۱۶۳ هجری)^۲ و ۷۸۱/۷۸۲ میلادی (مطابق ۱۶۵ هجری)^۳ باید بی‌شک از این رو دانست که خلفا می‌کوشیدند رجال و کارمندان بدنام و ناقابل را از کاربر کنار کنند و به جای آنان رجال لایق بگمارند. البته این کار در یک مورد (در خراسان) بی‌ثمر بود، زیرا فرمانروای آنجا آشکارا سرپیچی کرد و ناگزیر برای عزل وی متوسل به اعمال زور شدند و این وضع موجب ایجاد آشوب تازه‌ای گشت، اما در دوره فرمانروایی حاکم جدید دو باره سیستان از لحاظ اداری به خراسان ملحق گشت.^۴

طبیعی است که آرام ساختن حس ایرانیّت به این زودی امکان نداشت و بنابراین جای تعجب نبود اگر پس از سرکوبی این همه قیامها که کانون آنها را اعتقاد به ابو مسلم و کیش زرنشت تشکیل می‌داد، اکنون نیز افکار و عقاید خوارج در اینجا، در شمال شرقی ایران (۷۹۱/۷۹۲ میلادی مطابق ۱۷۵ هجری) رونق بگیرد: یعنی عقاید آن فرقه‌ای که در بین‌النهرین از اهمیتش کاسته شده بود ولی در سرزمین ایران (خاصه در سیستان)^۵ هنوز محل امنی برای حفظ

۱- رجوع کنید به فصل مذکور در باب ورفی قبل. ۲- طبری، ردیف ۳، ص ۵۰۰. ۳- ابن‌الائیر، ج ۶، ص ۲۱ به بعد؛ تاریخ سیستان، ص ۱۵۰. ۴- طبری، ردیف ۳، ص ۵۰۳؛ ابن‌الائیر، ج ۶، ص ۲۴؛ تاریخ سیستان، ص ۱۵۱. ۵- نیز رجوع شود به Tritton, Theol. 19. ۶- رجوع کنید به فصل «صفاریان» و فصل «خوارج» از همین کتاب.

خود داشت. در این میان مردی از اُق (اوق) به نام حسین از موالی قیس بن ثعلبه در سال ۷۹۱، ۷۹۲ میلادی (مطابق ۱۷۵ هجری) با شعارهای دینی در خراسان خروج کرد و لشکر وی تا آن حد نیرومند بود که توانست حمله حاکم سیستان را دفع کند و پس از آن بادهغیس و پوشنگ و هرات را تصرف نماید. وی در سرزمین کوهستانی آنجا دو سال متمادی در برابر سپاهی بسیار قوی تر از سپاه خود پایداری کرد، ولی در آخر کار مغلوب و به سختی کشته شد.^۱

اما باین عمل نبیعت خوارج خاموش نشد و باز در سال ۷۹۵/۷۹۶ میلادی (مطابق ۱۷۹ هجری) به رهبری پیشوای جدیدی به نام حمزه بن عبدالله (الشاری) الاترك (آرتک)^۲ دو باره از سیستان تجلی کرد^۳. در سالهای بعد به پیشروی تا پوشنگ و هرات و متعاقب آن (پس از غلبه بر دو گروه از سپاه دولتی) تا نسا بور توفیق یافت. اما حمزه در این جا به شکست مهلکی دچار شد و (بنا به منقول با ۲۰ مرد جنگی) به کوهستان عقب نشینی کرد. در حالی که سپاه عباسیان اُق و گوبین و بعدنیر زرتنگ را (که همه در شمال شرقی یا مشرق دریاچه زره == هامون است) به تصرف در آورد و بسیاری از دهکده های خوارج را با خاک یکسان کرد و پاره های ازین ویرانی ها به انتقام حملات غافلگیر و بیرحمانه حمزه مثلاً به پوشنگ بوده است. سرزمین صعب العبور این کوهستان که طی ده ساله های نخستین برای مسلمانان مقتضی قربانیهای زیاد و خونینی بوده، در این موقع نیز پناهگاه خوبی برای دشمنان حکومت محسوب می شد. جنگ بر ضد حمزه

۱- ابن اثیر، واکمن، اینطور نقل نموده، ولی در تاریخ سیستان و خضین آمده است.

۲- ابن الاثیر، ج ۳، ص ۴۱؛ تاریخ سیستان، ص ۱۵۲، به بعد. ۳- بلاذری، ص ۴۰۱ به بعد؛ طبری، ردیف ۳، ص ۶۳۸، ۶۵۰؛ ابن الاثیر، ج ۶، ص ۴۹؛ تاریخ سیستان، صفحات ۱۵۷ تا ۱۶۰.

باز پنج سال دیگر به طول انجامید^۱. زیرا به واسطه قیامی در تحت رهبری ابوالخصیب در نسا (شرق خراسان) (و به سال ۷۹۹ تا ۸۰۲ میلادی مطابق ۱۸۳ تا ۱۸۶ هجری)، که آن طوری که معلوم است به دلایل سیاسی به وقوع پیوسته بود، موانعی در راه پایان آن به وجود می آمد^۲، و اگر هم قسمتی از لشکر قیام - کنندگان که بالغ بر ده هزار تن گفته می شود، مغلوب شده، و شهرهای زابلستان و اطراف کابل به تصرف غالبان در آمده بود^۳، معذک حمزه توانست باز در سال ۸۱۰ میلادی به خود جرأت پیشروی از سیستان به هرات را بدهد^۴.

به موازات هرج و مرج و آشوبهای خوارج در این قسمت از سرزمین ایران در سال ۷۹۲/۷۹۳ میلادی (مطابق ۱۷۶ هجری) نخستین شورشهای علویان در دیلم برپا گشت و مخصوصاً از طرف اهالی شهرها بطور شایانی پشتیبانی شد. حاکم گرگان و مازندران و ری توانست بدین وسیله بر شورش تسلط یابد که وی از طالقان (شمال غربی قزوین) پیشوای قیام یحیی بن عبدالله بن حسن علوی، را به صلح ترغیب نمود، مشروط بر اینکه خلیفه برای مذاکرات به وی تأمین بدهد. هارون الرشید اول با این امر موافقت نمود اما سپس عهد خود بشکست و دستور داد یحیی را در زندان هلاک نمایند. چیزی که بود هارون الرشید در این عهد شکنی تا آن اندازه رعایت اصول را نمود که بی اعتباری «امان» خود را در این مورد به تصدیق و قبول فقها رسانید^۵. این عمل خیلی سریع مکتبی به وجود

۱- ابن الاثیر، ج ۶، ص ۵۰؛ تاریخ سیستان، صفحات ۱۶۰ تا ۱۷۰ (در این حد در صفحه ۷۰ روایت عجیبی در مورد سایر لشکر کشی های حمزه دیده می شود). ۲- طبری، ردیف ۳، صفحات ۶۴۹ تا ۶۵۱. ۳- ابن الاثیر، ج ۶، صفحات ۵۴ تا ۵۷. ۴- طبری، ردیف ۳، ص ۶۵۰. ۵- جیشیاری (کتاب الوزراء)، ص ۲۳۳. ۶- ابن الاثیر، ج ۶، ص ۵۵. ۷- طبری، ردیف ۳، ص ۶۵۰. ۸- ابن الاثیر، ج ۶، ص ۶۹. ۹- طبری، ردیف ۳، صفحات ۶۱۲ تا ۶۱۴. ۱۰- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۹۲. ۱۱- کتاب الوزراء، ص ۲۳۰. ۱۲- انبوی و انجاسن، ص ۲۹۲ به بعد. ۱۳- ابن الاثیر، ج ۶، ص ۴۱. ۱۴- ابوالفداء، ج ۲، ص ۶۲. ۱۵- شهریاران گمنام، ص ۱۰۰.

آورد و به سیاست عباسیان علاوه بر خصوصیات بسیار دیگر صبغه عهد شکنی بخشید، صبغه‌ای که به زیان عباسیان و سود امویان (در دوره رونق سیادتشان) مابه‌الامتياز سیاست و رفتار این دو خاندان گشت.

از اینکه این نهضت مذهبی در هم شکست و تعالیم آن اقلاً علناً مطرود گشت، ساکنان ایالت خراسان که نقش قاطعی در فرهنگ و تمدن ایران داشتند می‌بایستی قبول کرده باشند که ایشان با تلاشهای خاص مذهبی خویش بر ضد عباسیان توفیق نخواهند یافت. سیر نسبتاً سریع تمام اقدامات نظامی حکومت در این ایالت (که وضع آن غیر از سیستان بود)^۱ نشان می‌داد که محافل وسیع و متنفذ این سرزمین اصولاً خود را از این مبارزات دور نگاه می‌دارند و حتی اگر دهقانان را در عداد کسانی به‌شمار می‌آوریم که اکثر آنها از حکومت طرفداری می‌کردند، به خطا نرفته‌ایم. زیرا هنوز در این موقع دهقانان می‌توانستند مانند سابق، تنها با الحاق به عقیده رسمی مرکز، در موقعیت ممتاز اجتماعی خود باقی بمانند. ولی در عین حال منظور از این امر این نیست که این طبقه بی‌چون و چرا با سیاست دربار موافقت داشته است چه اینکه حتی عده‌ای از حکام ناگزیر بودند (در اثر ناسازگاری آنها) با ایشان با خشونت رفتار کنند، بلکه منظور این است که یکی از خصوصیات طرز رفتار دهقانان این بود که به قیام مسلحانه دست نمی‌زدند بلکه به حکومت بغداد که برخی از هم‌طرازان شان در آنجا بر سر کار بودند شکایت می‌بردند^۲، و بدین ترتیب می‌توانستند امیدوار

ج ۱، صفحات ۲۰ تا ۲۲. نیز، Sadighi 54-56. در مورد اوضاع شروان در آن زمان رجوع شود به، Dorn, Schirw. 542 f.

۱- تاریخ سیستان، ص ۱۴۸ به بعد. ۲- طبری، ردیف ۳، ص ۷۰۲؛ - ابن الاثیر، ج ۶، ص ۶۳. - درباره يك چنین تغییری از سیاست جابرا نه به پاسخ خالی از جبر، رجوع کنید به، Toynbee, Gang? 378.

باشند که با وجود تغییر و تحول ازمنه ، باز به تعادلی بین منافع و خواسته‌های مختلف برسند و در نتیجه مزایای خود را حفظ کنند .

نارضایتیهای عمومی که حتی دهقانان نیز بدان اعتراف داشتند، خلیفه هارون الرشید را ناگزیر ساخت تا ، پس از آنکه تعویض مکرر حکمرانان^۱ اثری نبخشید ، و پس از آنکه علی بن عیسی بن ماهان حکمران آن سامان از سال ۷۹۷/۷۹۶ میلادی (۱۸۰ هجری) پیوسته با شورشهای تازه‌ای دست بگریبان بود ، و پس از اینکه انتقال حکومت خراسان به شاهزاده مأمون (که به رسم عادت بسیار کهن انجام گرفته بود)^۲ در سال ۷۹۸ میلادی (۱۸۲ هجری)^۳ اثر واقعی نبخشید ، شخصاً در روز ۲۲ آوریل سال ۸۰۵ میلادی (مطابق هجدهم جمادی الاولی سال ۱۸۹ هجری) به جانب مشرق (ری) عزیمت نماید ؛ بدین امید که با وزنه شخصیت خویش به استحکام و استقرار نهایی و قطعی نفوذ بغداد توفیق خواهد یافت. طبعاً تقدیم هدایای شاهوار علی بن عیسی ، هارون الرشید را بر آن داشت که بی‌نظمی و سهل‌انگاری‌های وی را در اداره امور ندیده انگارد و او را در مقام حکمرانی باقی بدارد،^۴ لیکن لزوم دور ساختن حکمران ماوراءالنهر ، رفیع بن لیث (سال ۸۰۶ میلادی مطابق با ۱۹۰ هجری)^۵ و هم تدارك جنگی علی بن

۱- طبری ، ردیف ۳ ، ص ۶۲۷ ، ۶۳۱ ، ۶۳۴ ؛ ابن الاثیر ، ج ۶ ، ص ۴۰ ، ۴۷ ، ۴۹ و ۵۰ .
۲- رجوع کنید به فصل دوضع حقوقی ایران نسبت به دستگاه خلافت ، از همین کتاب.

و نیز ، G. Andisco: Harun ar Rashid, Caliph of Bagdad, Neuyork 1931.

۳- طبری ، ردیف ۳ ، ص ۶۴۷ ؛ ابن الاثیر ، ج ۶ ، ص ۵۳ . - درباره سندی که در مورد پسران خلیفه در مکه به جای مانده ، که به موجب آن مسئله جانشینی ، و هم بخشیدن قسمت شرقی قلمرو خلافت به مأمون تنظیم شده بود ، رجوع کنید به ، طبری ، ردیف ۳ ، ص ۶۵۵ ؛ - تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، صفحات ۵۰۱ تا ۵۱۳ ؛ - ابوولید محمد الازرقی (اخبار مکه المشرفة) (چاپ لیبزیک سال ۱۸۵۸) ، ص ۱۶۱ به بعد .
۴- طبری ، ردیف ۳ ، صفحات ۷۰۱ تا ۷۰۶ ؛ -

تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۵۱۴ به بعد ؛ ابن الاثیر ، ج ۶ ، ص ۶۳ . و نیز ، Barthold, Turk. 203.
۵- Barthold, Turk. 200f.

عیسی، هارون را مجبور ساخت تا دست به تجدید سازمان حکومت بزند و علی بن عیسی را به دست هارثمه بن اعین، که به جانشینی وی منصوب شده بود، در مرو توقیف کند و اموال وی را (که بنا به نقلی ۸۰/۰۰۰/۰۰۰ درهم و ۱۵۰۰ شتر بوده) ضبط نماید و فشار و ستمکاریهای اخیر وی را جبران کند و او را تحت الحفظ به بغداد بفرستد^۱. در هر حال این تحولات اوضاع خراسان باز خلیفه را بر آن داشت تا روز پنجم ژوئن سال ۸۰۸ میلادی (پنجم شعبان ۱۹۲ هجری) باز دیگر به مشرق سفر کند. اما وی پیش از آنکه بتواند در اوضاع مداخله واقعی بکند در روز ۲۴ مارس ۸۰۹ (سوم جمادی الاولی سال ۱۹۳ هجری) در طوس درگذشت^۲، و سرکوبی رفیع را در سمرقند (۸۱۰/۸۱۱ میلادی مطابق ۱۹۵ هجری) که در آنجا از طرف سغدیان و یبغوی قرقلی و امپراطوری بزرگک ثبت حمایت می شد، و همچنین دفع حملات جدید خوارچرا که به رهبری حمزه^۳ صورت می گرفت، برای هارثمه، حاکم خراسان، باقی گذاشت، در حالی که به حمایت وی و الهی جدیدی در ماوراءالنهر بر مسند حکومت نشست^۴.

عزیمت هارون الرشید به مشرق از این رو اهمیت جدیدی کسب کرد که خلیفه در این سفر به موجب اندرز رایزن خردمند ایرانی خودش، یعنی فضل بن

۱- تنها بنصراف زردشتی، اما نمی‌تواند پیش او بود، بنهات دشت و بدین وسیله از علی بن عیسی پشتیبانی کرد. ۲- درباره مدفن وی در اینجا رجوع کنید به: عقدانفرید، ج ۲، ص ۲۵؛ ج ۳، ص ۳۹. ۳- رجوع شود به صفحات قبل حوادث سال ۱۷۹ هجری در سیستان. ۴- طبری، ردیف ۷۰۷ به بعد و صفحات ۷۱۱ تا ۷۳۰ و ۷۳۲ تا ۷۳۴ و ۷۷۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۲۰ به بعد و ۵۲۷ تا ۵۲۹؛ دینوری ۳۸۷؛ المعون والحدائق، صفحات ۳۱۲ تا ۳۱۸؛ تنوخی (الفرج بعد الشدة)، ج ۲، ص ۴۸؛ ابن الاثیر، ج ۶، ص ۶۸ به بعد و ۷۴؛ و نیز، Tang-schu 3614/4.- Barthold, Turk. 202; Luciano Petech: Il Tibet nella geografia musulmana, S. 63 (in «Accademia Nazionale dei Lincei», Cl. di Scienze Morali, VIII R., Bd. II, 1947; Helmut Hoffmann: Tibets Eintritt 421-423; Rehatschek 421-423) (خصوصیات این کتاب: پاورقی اول فصل هفتم ماوراءالنهر...); A. I. Michajlova in «Epigrafička Vostoka» V (1951), S. 10-20.

سپه‌ل که تازه در سال ۸۰۵/۸۰۶ میلادی (مطابق ۱۹۰ هجری) مسلمان شده بود، پسر خود مأمون (حکمران سابق خراسان) را همراه برد. پس از مرگ خلیفه پسر دیگر هرون الرشید یعنی امین که مادرش عرب بود وارد بغداد شد و زمام حکومت نیمه غربی امپراطوری را بر طبق تقسیم پدرش بدست گرفت، در حالی که مأمون ناچار بود از خراسان نیمه شرقی آن را تحت رهبری عالی برادرش اداره کند. ولی مأمون به پیروی از نصایح عاقلانه فضل بن سپه‌ل توانست ابتدا در آنجا پشت و پناه محکمی برقرار کند و بعداً مدعی خلافت گردد. هر نامه حکمران خراسان نیز به وی پیوست و به ریاست «حرس» منصوب شد.^۱ از روایات موجود نمی‌توان کاملاً به این نکته پی برد^۲ که مسئله ایرانی بودن مادر مأمون تا چه حد در ایجاد توافق میان وی و ساکنان ایران تأثیر داشته است، اما ظاهراً این مسئله اهمیت اساسی داشته و شاید هم وسیله‌ای بوده است که جوینده تاج و تخت توانسته از لحاظ زبان بلا واسطه با هموطنان مادر خویش ارتباط شخصی داشته باشد. اضافه بر این مأمون شخصیتی بسیار فعال و آزاد فکرو به یقین در بین متأخران خلفای عباسی از همه مهمتر بوده است، به طوری که خصایل او نیز موجب جلب توجه و علاقه مردم می‌شد. اگر چه همزمان با آن مأمون در حقیقت پشت سر به پیکار با رفیع اشتغال داشت، ولی باز، امین نتوانست موقعیت او را در مشرق متزلزل سازد.^۳

۱- طبری، ردیف ۳، صفحات ۷۷۲ تا ۷۷۵ و ۷۷۸، - جهشیاری (کتاب الوزراء)، ص ۳۵۳ به بعد - ابن الاثیر، ج ۶، ص ۷۵ - و نیز، Francesco Gabrieli: La successione di Hārūn ar Rašid e la guerra fra al-Amīn e al-Ma'mūn, in der «Riv. Stud. Or.» XI (1928), S. 341-397. ۲- طبری (ردیف ۳، ص ۱۱۴۲) لا اقل می‌گوید: «وی ایران را بر عربها برتری می‌داد». بطور کلی رجوع شود به: Karl V. Zetterstéen in der E. I, III 241f. ۳- طبری، ردیف ۳، صفحات ۷۸۰ تا ۷۸۳، ۷۸۶، - تاریخ یعقوبی، ج ۲، صفحات ۵۲۹ تا ۵۳۱ المیون والحدائق، ص ۳۲۲ به بعد - ابن الاثیر، ج ۶، ص ۷۲ و ۷۵.

خلیفه امین، در روز چهارشنبه اول ژانویه ۸۱۱ میلادی (۱۹۵ هجری)^۱ علی حکمران سابق را مأمور کرد تا با برادرش (مأمون) پیکار کند. علی پس از نبردی دشوار که زمان طولی بطور متناوب بافتح و شکست بر گزار می شد، در حوالی ری از طاهر بن حسین، سپهسالار مأمون، شکست خورد و هنگام فرار کشته شد.^۲ پس از آنکه ابن سردار فاتح یعنی طاهر حمله دوم لشکر خلیفه، امین، را که به رهبری عبدالرحمن بن جبلة از همدان پیش می آمد دفع نمود، جنگ برادر کشی را که دیگر شروع شده بود ادامه داد و به سوی قزوین تاخت و مناطق کوهستانی مجاور را تصرف کرد، تا اینکه عبدالرحمن نیز که در ضمن عقب نشینی به جنگ ادامه می داد کشته شد. و چون مقارن با این زمان شورشهایی در حمص (۸۰۹/۸۱۰ مطابق ۱۹۴ هجری)^۳ و دمشق (۸۱۰/۸۱۱ مطابق ۱۹۵ هجری)^۴ امین را به خود مشغول ساخته بود، به این جهت سپاهی که وی در نزدیکی حلوان و خائنقین متمرکز نموده بود، به قدری ضعیف بود که ناچار بدون پیکار از مقابل لشکر طاهر عقب نشست.^۵ در اینکه آیا در این مسئله

۱- روز دوم ربیع الثانی سال ۱۹۵ هجری، که به عنوان روز این واقعه ذکر شده، روز پنجشنبه بوده است. ۲- مسیر این وقایع را می توان به خوبی از سکه ها دریافت، در سال

۸۱۰/۸۰۹، هنوز سکه هایی به نام امین در بخارا، سمرقند، بلخ و نیشابور، زده می شده، در سال ۸۱۱/۸۱۰ فقط در هرات مأمون روی این سکه ها نام خود را به عنوان ولیعهد خلافت ذکر می نموده ولی از سال ۸۱۱/۸۱۰ (برابر ۱۹۵ هجری) عموماً این جمله را حذف می کند. رجوع کنید به: طبری، ردیف ۳، صفحات ۷۹۵ تا ۸۰۲، ۸۰۸ و ۸۱۴ تا ۸۲۶؛ جهشیاری (کتاب الوزراء)، ص ۳۶۷، ۳۷۱؛ مسعودی (مروج)، ج ۴، صفحات ۴۲۰ تا ۴۲۳؛ العیون والحدائق، ص ۳۲۳ به بعد؛ ابن الاثیر، ج ۴، صفحات ۷۹ تا ۸۱؛ عوفی، ص ۱۶۷، شماره ۷۰۹، ص ۱۸۰، شماره ۹۸۴؛ نیز رجوع کنید به: Tiesenhausen S. XVI; Lane شماره ۱۹۱؛ Schwarz VI 756; Wiet 169 (Rajj).

۳- طبری، ردیف ۳، ص ۷۷۶؛ ابن الاثیر، ج ۶، ص ۷۵. ۴- طبری، ردیف ۳، ص ۸۳۰؛ ابن الاثیر، ج ۶، ص ۸۲. ۵- طبری، ردیف ۳، صفحات ۸۲۶ تا ۸۲۹؛ مسعودی (مروج) ج ۶، ص ۴۳۹ به بعد؛ العیون والحدائق، ص ۳۲۵ به بعد؛ ابن الاثیر، ج ۶، صفحات ۸۳ تا ۸۵.

خیانت طرفداران پنهانی مأمون که در بغداد نیز وجود داشته^۱ دستی داشته است یا نه، نمی‌توان به تحقیق اظهار نظر کرد. در هر صورت، طاهر به زودی به تصرف شکفت‌آور اهواز که والی آن در نبرد بساآس آمیزی در مقابل دروازه شهر کشته شد^۲، توفیق یافت، و بدین ترتیب تمام سلسله جبال زاگرس زیر سلطه و قدرت مأمون درآمد و ایران از بغداد مجزا گشت و تنها کرگان باقی ماند که آن هم پس از چند ماه از طرف یکی از برادران مأمون تسخیر شد^۳؛ در صورتی که حکمران مکه و مدینه بموقع شخصاً تسلیم گشت^۴. در این میان طاهر، خلیفه امین، را در بغداد محاصره کرد (۸۱۲/۸۱۳ مطابق ۱۹۷ هجری)^۵. شهر بغداد پس از این محاصره طولانی سقوط کرد و امیر مؤمنان (امین) اسیر شد و به قتل رسید (اواخر سپتامبر ۸۱۳ میلادی مطابق اواخر محرم ۱۹۸ هجری)^۶.

اما مأمون فاتح که اکنون قاطبه مسلمانان خلافت او را به رسمیت می‌شناسند، به مقر خلافت، در ساحل دجله، نیامد بلکه سالهای متعددی در مشرق ماند، و نیز این مسئله خود گواه بر آن است که مأمون باسنن و آداب ایرانیان و با الجملة با ایرانی‌تی که مأمون (نیز مانند اجداد خود در سالهای ۷۴۷ تا ۷۵۰) غلبه خود را بر قوای مغرب مدیون آن بود، پیوند درونی داشت.

۱- طبری، ردیف ۳، ص ۸۰۸؛ ابن الاثیر، ج ۶، ص ۸۴. ۲- طبری، ردیف ۳، ص ۸۳۳، ۸۴۰ و ۸۵۱؛ المیون والحدائق، ص ۲۳۰ به بعد؛ ابن الاثیر، ج ۶، ص ۸۷. ۳- طبری، ردیف ۳، ص ۸۶۸؛ ابن الاثیر، ج ۶، ص ۹۳. ۴- طبری، ردیف ۳، ص ۸۶۳. ۵- طبری، ردیف ۳، صفحات ۸۶۱ تا ۸۸۱؛ المیون والحدائق، ص ۳۳۵ به بعد؛ ابن الاثیر، ج ۶، صفحات ۹۰ تا ۹۳. ۶- طبری، ردیف ۳، صفحات ۸۸۲ تا ۹۰۹؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، صفحات ۵۳۴ تا ۵۳۷؛ مسعودی (مروج)، ج ۶، صفحات ۴۳۹ تا ۴۸۸؛ ابن الاثیر، ج ۶، صفحات ۹۴ تا ۹۷؛ المیون والحدائق، صفحات ۳۳۹ تا ۳۴۱؛ ابوالفداء، ج ۲، ص ۱۰۲ به بعد. و نیز رجوع کنید به:

Michael 490, 495-497; Karl Vilhelm Zetterstéen in der F. I, I 343f. und Erg. - Bd. 23; J. B. Samadi: The struggle between the two brothers al-Amin and al-Ma'mun, in «Islamic Culture» XXXII/2 (April 1958), S. 99-120.

در هر حال باز بدین وسیله خود آگاهی و اعتماد به نفس ایرانیان دوباره افزایش یافت. مأمون نیز در مدت اقامت موقتی خود در مرو^۱ کوشید تا مگر نیروهای خراسان را که پیوسته روشن تر از پیش تر کیب سیاسی خاص و مستقلاً به خود می گرفت، به مسیری بیندازد که با سیاست خلافت توافق و هم آهنگی داشته باشد و برای این منظور دست به اقدام کاملاً تازه و بدیعی زد که برای آشتی دادن مخالف شیعیان، که در آن زمان پیوسته در ایران رو به فزونی می رفت، با موجودیت خلافت بسیار متناسب می نمود بدین معنی که وی حضرت علی بن موسی - الرضا علیه السلام امام هشتم شیعیان^۲ را در روز ۲۴ مارس ۸۱۷ میلادی مطابق دوم رمضان ۲۰۱ هجری به عنوان وارث و جانشین خلافت انتخاب نمود^۳ و مسئله رنگ پرچم حزب را به وسیله ائتلافی^۴ (یعنی انتخاب رنگ سبز. م) حل کرد. اما با تمام این احوال مقررات جدید طولی نپایید؛ زیرا در اوایل سپتامبر ۸۱۸ میلادی (اواخر صفر ۲۰۳ هجری) امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ناگهان پس از تناول انگور در طوس^۵ رحلت فرمود. چیزی که هست تا به امروز نمی توان بطور قطع و یقین معلوم ساخت که آیا در گذشت آن حضرت بر حسب تصادف بوده است و یا به قول شیعیان (که علت عزاداری امامانی را که در جنگ

۱- عقد الفرید، ج ۳، ص ۲۷۵. ۲- Clément Hurat in der E. I, I 311.

۳- طبری، ردیف ۳، ص ۱۰۱۲ به بعد؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۴۵؛ - اغانی (بولاق)، ج ۱۸، ص ۲۹ به بعد؛ - المیون والحدائق، ص ۳۵۳؛ - ابن الاثیر، ج ۶، ص ۱۱۱.

Francesco Gabrieli: Al-Ma'mūn e gli Alidi, Leipzig 1929 (Morgenl. Texte u. Forsch., hrsg. v. Aug. Fischer, II/1). - Barthold, Turk. 208 f.

۴- رجوع کنید به فصل «آداب و رسوم سلاطین و امرا...» از همین کتاب. ۵- طبری، ردیف ۳، ص ۱۰۲۹؛ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۵۰؛ - مسعودی، ج ۷، ص ۳؛ - ابن الاثیر، ج ۶، ص ۱۱۹؛ - ابوالفداء، ج ۲، ص ۱۱۸؛ - مستوفی، ص ۲۰۷؛ - حسن (ابراهیم؟) حسن، المأمون و علی الرضا، مجله کلیه الادب، اسکندریه، جزء اول، ۱۹۳۳، صفحات ۸۴ تا ۹۴. و نیز؛

شهید نشده‌اند لا اقل بدینگونه مستدل می‌نمایند (تغییر نظریه سیاسی مأمون که علایم آن نیز رفته رفته محسوس می‌شد، وی را حقیقتاً بر آن داشته‌است که امام شیعیان را مسموم سازد.

وضع ثابت و مستحکمی که عباسیان در اثر زحمات مأمون در مشرق به دست آورده بودند فعالیت روز افزون سیاست خارجی را دوباره ممکن ساخت، درحالی که اقدامات و فعالیت در زمینه سیاست خارجی، به استثنای يك مورد یعنی اردو کشی به سوی اسروشنه در سال ۷۹۴/۷۹۵ میلادی (مطابق ۱۷۸ هجری)،^۱ سالهای متمادی بود که صورت نگرفته بود و تازه در این اوان یعنی در سال ۸۱۶/۸۱۷ میلادی (مطابق ۲۰۱ هجری) نواحی سرحدی یعنی دیلم و مازندران که در سال ۸۰۵ میلادی اسماً تابع هارون الرشید شده بود،^۲ به تصرف درآمد، و یکی از حکمرانان مازندران به نام شهریار بن قارن بن شروین (سلسله باوند) از حیطه حکومت خود رانده شد درحالی که حکمران دیگر آن یعنی مازیار بن قارن که هنوز از نظر سیاسی اهمیت زیادی داشت در پیشگاه خلیفه حاضر شد و حکمران دیلم نیز به اسارت افتاد^۳ و به همین ترتیب فرمانروای اسروشنه و نیز کابلشاه در این موقع خود را مجبور به اطاعت دیدند.^۴

در طی سالهای اخیر پیوسته ضرورت^۵ حضور مأمون در بین النهرین آشکارتر می‌گشت بخصوص از این نظر که شورشهای مکرر در موصل،^۶ کوفه،^۷ جزیره،^۸

۱- طبری، ردیف ۳، ص ۶۳۱؛ ابن الاثیر، ج ۶، ص ۴۸. ۲- طبری، ردیف ۳، ص ۷۰۵؛ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۱۴۱ به بعد. ۳- طبری، ردیف ۳، ص ۱۰۱۴؛ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، صفحات ۱۴۵ تا ۱۴۸؛ ابن الاثیر، ج ۶، ص ۱۱۱؛ ابوالفداء، ج ۲، ص ۱۱۶؛ کسروی (نهریاران گمنام) ج ۱، صفحات ۲۳ تا ۲۷. و نیز: Rehatsek 423 f.; Rabino, Max. 406 f., 412؛ ۴- بلاذری، ص ۳۴۰. ۵- ابن الاثیر، ج ۶، ص ۱۱۸. ۶- ابن الاثیر، ج ۶، ص ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۱۹. ۷- طبری، ردیف ۳، صفحات ۹۷۶ تا ۹۷۹؛ ابن الاثیر، ج ۶، صفحات ۲۰۲ تا ۱۰۴ و ۱۰۵؛ تاریخ سیستان، ص ۱۷۲. ۸- ابن الاثیر، ج ۶، ص ۱۰۴.

مگه^۱ و یمن^۲ و سرانجام ناراحتیهایی که در اثر انتخاب علی بن موسی الرضا (ع) به عنوان وارث خلافت نیز در خود^۳ بغداد به وجود آمده بود نزدیک بود پایه های قدرت حکومت عباسیان را به طور خطرناکی سست کند. گذشته از این، خراسان و شمال ایران در سال ۸۱۶/۸۱۷ میلادی (مطابق ۲۰۱ هجری) دستخوش قحطی سختی گردید^۴ و متعاقب آن در سال ۸۱۸/۸۱۹ میلادی (مطابق ۲۰۳ هجری) سلسلی از زلزله های شدید، که ۷۰ روز دوام داشت^۵ مخصوصاً در بلخ و گوزگان و پاریاب و طالقان و ماوراءالنهر، روی داد و بنابراین خلیفه در سال ۸۱۸/۷۱۷ میلادی (مطابق ۲۰۲ هجری) از راه سرخس عازم بغداد شد. بلافاصله پس از عزیمت خلیفه، مشاور با وفا و معاون وی در نواحی شمالی ایران، یعنی فضل بن سهل به دست قاتلی از یا در آمد (۱۳ فوریه ۸۱۸ مطابق ۲ شعبان ۲۰۲ هجری)^۶ و شاید این قتل به دستور خود خلیفه بود، زیرا آنطور که گفته می شود و گزارشهای وی در باره وضع بغداد و آن استان نادرست بوده است و می بایستی مأمون توضیحات صحیح آن را تازه از علی بن موسی الرضا شنیده باشد^۷. به زودی قیام یکی از نوادگان یوسف البرم^۸ به نام منصور بن عبدالله در خراسان سرکوب

۱- طبری، ردیف ۳، ص ۹۸۲ و ۹۸۷ به بعد، و صفحات ۹۹۲ تا ۹۹۵؛ ابن الاثیر، ج ۶، ص ۱۰۵. ۲- طبری، ردیف ۳، ص ۹۸۷؛ ابن الاثیر، ج ۶، ص ۱۰۶. ۳- طبری، ردیف ۳، ص ۹۹۸ به بعد؛ ابن الاثیر، ج ۶، ص ۱۰۷. و نیز، Karl V. Zetterstéen in der E I, II 463f. سکه هایی با نقش ولایتمهدی «الرضا» از سال ۸۱۹/۸۱۸ = ۲۰۳ هجری از فارس و عجیب آنکه حتی در سال ۸۲۰/۸۱۹ = ۲۰۴ هجری سکه هایی با همین نقش از اصفهان، Lavoix I, S. 220, Nr. 904; S. 223, Nr. 913; vgl. Tiesenhausen S. XVI. ۴- طبری، ردیف ۳، ص ۱۰۱۵؛ ابن الاثیر، ج ۶، ص ۱۱۶. ۵- ابن الاثیر، ج ۶، ص ۱۲۱؛ ابوالفداء، ج ۲، ص ۱۲۰. ۶- طبری، ردیف ۳، ص ۸۴۱، ۹۶۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۴۹. و نیز، Karl V. Zetterstéen in der E I, II 37f. ۷- طبری، ردیف ۳، صفحات ۱۰۲۵ تا ۱۰۲۷؛ ابن الاثیر، ج ۶، ص ۱۱۸ به بعد؛ Michael 505. ۸- رجوع کنید به صفحات گذشته، واقعه سال ۷۷۷/۷۷۶ = ۱۶۰ هجری.

شد (دربارهٔ علل قیام وی - و اینکه آیا مذهبی بوده یا نه؟ - در تواریخ ذکر نشده است).^۱

درطول این مدت خود مأمون نیز از لحاظ سیاسی به مرحلهٔ رشد و بلوغ رسیده بود و به زودی توانست در بین‌النهرین دوباره نظم را استوار کند و ابراهیم^۲ «ضد خلیفه» را از میان بردارد^۳ و زندگانی عمومی را در بغداد به اضافهٔ علم و هنر به آخرین درجهٔ رونق و تکامل برساند. چیزی که بود بدین جهات مسائل و مشکلات و بثرهٔ ایران رفته رفته بیش از پیش از نظر گاه وی دور می‌شد و به حد و افری مسائل دینی به جای آن می‌آمد، به طوری که خود خلیفه، با اعلام رسمی نمودن آرا و عقاید معتزلیان به عنوان عقیدهٔ حکومت (۸۲۷ میلادی، ۲۱۲ هجری)، مستقیماً در مسائل دینی دخالت کرد.^۴

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۴۶. ۲- طبری، ردیف ۳، صفحات ۱۰۱۵ تا ۱۰۲۰؛ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۴۵ به بعد؛ - المیون والحدائق، ص ۳۵۴، ابن‌الاثیر، ج ۶، ص ۱۱۶ به بعد. ۳- طبری، ردیف ۳، صفحات ۱۰۳۲ تا ۱۰۳۴؛ - تاریخ یعقوبی، ج ۲؛ ص ۵۴۷ به بعد و ۵۵۸؛ - المیون والحدائق، ص ۳۵۵ به بعد؛ - و ۳۵۸ به بعد؛ - ابن‌الاثیر، ج ۶، ص ۱۲۰ به بعد. ۴- رجوع شود به فصل «سنیان» از همین کتاب.

ظاهریان و خرمیان

عزیمت مأمون از ایران راه برقراری سلطنت سیاسی مستقلی را ، لااقل در خراسان ، باز کرد . شکست قیامهای متعدد مذهبی در این منطقه ، به صاحب نظران نشان داد که استقلال این ناحیه تنها به دست طبقات عالیه ای ممکن است که دارای وضع اجتماعی ثابت و تربیت سیاسی صحیحی هستند : یعنی به دست دهقانان . حتی هارون الرشید با دستور تقسیم کشور به دو ناحیه شرق و غرب ، نظر خود را درباره این مسئله ، که دیگر ایران را نمی توان از طرف بغداد اداره کرد ، عملاً اظهار کرد و مأمون نیز به نوبه خود تا آن اندازه در خراسان توقف کرده بود که بتواند صحت این نظر را تأیید نماید و نیز آنقدر عاقل و آگاه بود که بداند ، او نباید با توسعه پیشرفتهای تازه ای ، سد راهی برای خود ایجاد کند ؛ بلکه باید بکوشد تا اوضاع را به صورتی نگاه دارد که همکاری میان بغداد و خراسان را در آینده نیز امکان پذیر کند و وحدت و پیوند خلافت را لااقل به حسب ظاهر حفظ نماید .

خلیفه در نتیجه وضع متزلزل لشکری که برای استقرار نظم و آرامش (در برابر نهضت حروریه) در خراسان گرد آمده بود ، ناگزیر گردید سپهدار

۱- حروریه نامی است که ابتدا به خوارج (به مناسبت اولین معانی تجمع آنان) اطلاق می شد که بعد از آن دیگر به کار نمی رفت . از این رو می توان احتمال داده منظور از حروریه باقی مانده خوارج (بابت فرقه خاصی از آنان) می باشد .

خود طاهر را (که از خانواده ایرانی شده عرب نژادی بود)^۱ به عنوان حکمران به آن دیار بفرستد^۲ (عزیمت او در روز پنجشنبه هفتم ماه مه ۸۲۱ میلادی مطابق با روز قبل از سلخ ذوالقعدة ۲۰۵ هجری بوده است)^۳. اما طاهر به محض ورود به نیشابور در خطبه نماز جمعه از ذکر نام خلیفه خود داری کرد^۴ و با این عمل، مطابق مراسم آن زمان، خود را مستقل اعلام نمود، ولی بلافاصله بعد از آن در گذشت (اکتبر یا نوامبر ۸۲۲ میلادی)^۵ و بعد از وی پسرش طلحه زمام امور حکومت را به دست گرفت. مأمون چون در نتیجه گزارش مأمور چاپارخانه خود، از این واقعه مستحضر گردید پس از مشاوره مختصری حکومت سرزمینهای را که طلحه خود بخود در تصرف داشت به این فرمانروای غیرقانونی واگذار کرد (طلحه از خاندان وفادار و مطیع خلیفه بود و به علاوه برادرش عبدالله نیز در

- ۱- رجوع کنید به: Fück 77. ۲- طبری، ردیف ۳، صفحات ۱۰۴۰ تا ۱۰۴۴ :- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۵۴ به بعد؛ آغانی (بولاق)، ج ۱۴، ص ۳۶ به بعد؛ حمزه اصفهانی، ص ۱۴۵؛ گردیزی (زین الاخبار)، ص ۵؛ ابن الاثیر، ج ۶، ص ۱۲۲ به بعد؛ عوفی (جوامع الحکایات)، ص ۱۵۲، نمره ۳۱۲؛ ابوالفداء، ج ۲، ص ۱۳۸؛ تاریخ سیستان، ص ۱۷۷- درباره طاهریان رجوع شود به: Krymskyj 25-43; Gafurov 165-167; Wilh. Barthold in: der E I, IV 664 f. IV 660 f. ۳- ولی باید گفت که چنین روزی جمعه بوده است.
- ۴- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۵۶ به بعد؛ درباره جزئیات ابن مورد - که به طور مختلف روایت شده - رجوع کنید به فصل دوضع حقوقی حکومت ایران نسبت به دستگاه خلافت - و نیز به: Michael Jan de Goeje: Über die Geschichte der Abbasiden Von al-Jakubi (in den «Travaux de la 3me session du Congrès International des Orientalistes à St. Pétersbourg» 1876, II, St. Petersburg und Leiden 1879, S. 151-166). - Wilhelm Barthold in der E I, IV 660f.; Siddiqi I 571-579.
- ۵- حمزه اصفهانی: شنبه ۲۷ جمادی الاخر سال ۲۰۷ هجری مطابق است با ۱۷ نوامبر ۸۲۲ میلادی، که روز دوشنبه بوده است. - گردیزی و ابن الاثیر: جمادی الاولی سال ۲۰۷ هجری = ۹/۲۲ تا ۱۰/۲۱ سال ۸۲۲. عقدالفرید، ج ۳، ص ۲۵۷؛ العیون والحدائق، ص ۳۶۴؛ طیفور (تاریخ بغداد) ص ۵۹؛ و Michael 511. ۶- رجوع کنید به فصل سازمان پستی و بازرسی حکومت.

بغداد مقام نظامی مهمی را شاغل بود)^۱. طلحه از این عمل بسیار راضی بود^۲ و به همان اندازه که انتصاب وی به حکومت از طرف خلیفه، امیرالمؤمنین^۳ برای او و برای هواداران وی بخصوص اهل علم، اهمیت داشت، به همان اندازه نیز حفظ، لااقل، عنوان اسمی فرمانروایی مطلق در قسمت شمال شرقی ایران برای خلیفه حائز اهمیت بود^۴.

گرچه با يك چنین راه حلی نظراً تغییراتی مشاهده نمی‌شد، اما عملاً در خاک ایران نخستین سلسله سلاطین مسلمان تشکیل یافت: یعنی «رجعت» سیاسی ملت ایران شروع شد، ولی این نتیجه قاطع مولود قیام مذهبی یا قیام اجتماعی نبود بلکه از تصمیم ارادی و آزاد وابستگان طبقه حکمرانان کوچک و دهقانان که مقام رهبری اجتماعی داشتند سرچشمه گرفته بود. و از این رو هیچ گونه تحول و انقلابی در داخل کشور به وجود نیاورد، بلکه طبقه بندی اجتماعی آن زمان را باسنن و آداب قومی خود و نیز عقاید دینی تسنن که دقیقاً رعایت می‌شد و مذهب دولت موافق آن بود، و اساساً تحت تأثیر عقاید معتزله قرار داشت^۵، به حال خود باقی گذاشت. این واقعیت برای سیر و تاریخ معنوی ملت ایران و فرهنگ و تمدن آن اهمیت قاطع داشت، زیرا بدین وسیله میراث کهن ایرانیت

۱- در اینجا بود که وی از پدر خود نامه معروفی را که به عنوان مصداق زیرکی و نمونه خردمندی واقعی فرمانروایی، معروف است، دریافت نمود: طبری، ردیف ۳، صفحات ۱۰۴۵ تا ۱۰۶۱: - طیفور (تاریخ بغداد)، ص ۳۹ به بعد (ترجمه آلمانی آن ص ۱۷، به بعد)؛ و نیز: Herzfeld, Sam. VI 154 f. - Dazu Richter, Fürstenspiegel, (فهرست: ۲۸۳)
 ۲- طبری، ردیف ۳، صفحات ۱۰۶۳ تا ۱۰۶۵: - العمون والحدائق، ص ۳۶۱ به بعد؛
 ۳- ابن الاثیر، ج ۶، ص ۱۲۹: - ابوالفداء، ج ۲، ص ۱۴۱، مستوفی (تاریخ گزیده ص ۳۱۶ - در باره طاهریان رجوع کنید به: šābuṣṭi/Rothstein 159-165)
 ۴- رجوع شود به فصل «وضع حقوقی حکومت ایران نسبت به دستگاه خلافت» از همین کتاب.
 ۵- رجوع شود به فصل «مشاغل و مقامات مختلف» و «سنیان» از همین کتاب.

برای ایرانیان مسلمان شده، نیز باقی و محفوظ ماند.

در عین حال اگر جنبشهای مذهبی در شمال شرقی ایران به اندازه معتناهی رکود یافته بود، دلیل بر این نبود که جدال و کشمکش ایرانیّت با اسلام پایان پذیرفته است، بلکه در این اوقات نازه نواحی دیگری با افکار مستقلی بیدار شدند که در آن افکار بستگی به سیر سرنوشت تمام کشور و ملت ایران دیده می شد و به موجب آن پس از سکوت تقریباً دو بیست ساله منابع تاریخی در مورد این نواحی - اکنون باز زندگی تاریخی آنان شروع می گشت: یعنی همزمان با آنکه نواحی سرحدی جنوب بحر خزر از نظر سیاسی هنوز خالی از فعالیت مانده بود، در نواحی مرزی آذربایجان که به مدین مربوط بود يك جنبش مذهبی که از نظر اهمیت و بزرگی بی سابقه بود، برپا شد و مخصوصاً برای بغداد خطرناک گشت، زیرا این نهضت مدت بیست سال تمام طغیان داشت و نسبتاً به شمال شرقی بین النهرین نزدیک بود و از جانب قفقاز که نظارت بر آن ممکن نبود به انواع مختلف حمایت می شد و در این حمایتها لافل گاه گاهی بیزانس دست داشت:

قیام پایك خرمی که مرکز آن در اطراف قلعه البَدْ (البَیْدِین)^۱ بود، پس از نشان دادن يك صحنه آزمایشی در سال ۸۰۸^۲ میلادی (برابر ۱۹۲ هجری) دستگاه خلافت را از سال ۸۱۶/۸۱۷ میلادی (۲۰۱ هجری)^۳ به بعد به خود مشغول داشت و از لحاظ فکری و عقیده ای ظاهراً با نهضتهای مذهبی خراسان در

۱- مسعودی (مروج)، ج ۲، ص ۷۵ و ج ۷، ص ۶۲ و ۱۲۳. تلفظی را که احمد زکی ولیدی طغان، برای این کلمه در دائرة المعارف اسلامی ترکی، ج ۱، ص ۵۵۶ تحت کلمه «ارس» ذکر نموده یعنی «بز» غلط است. ولی در همان دائرة المعارف ج ۲، ص ۱۷۱ صحیح آن آمده است: رجوع شود نیز به یاقوت، ج ۲، ص ۶۳. ۲- طبری، ردیف ۳، ص ۷۳۲. ۳- ابن الاثیر، ج ۶، ص ۶۸. ۴- طبری، ردیف ۲۳، ۱۰۱۵؛ مسعودی (مروج)، ج ۷، ص ۱۲۳. ۵- ابن الاثیر، ج ۶، ص ۱۱۱.

نیمه دوم قرن هفتم میلادی ارتباط داشت.^۱ ابتدا در بغداد چنین تصور می‌رفت که برای سامان دادن به این غائله دخالت حکمران ارمنستان و آذربایجان کفایت خواهد کرد (۸۲۰/۸۲۱^۲ و ۸۲۴/۸۲۵^۳ میلادی برابر ۲۰۵ و ۲۰۹ هجری). بدین ترتیب با وجود اینکه فرمانروای بی‌باک و گستاخ تبریز و مرند، محمد بن البعیت به نوبه خود به نفع دستگاه خلافت مداخله می‌کرد، باز جنگ بدون حصول نتیجه قطعی سالها به طول انجامید. علاوه بر این، نیروی شورشیان به خصوص وقتی به طور خارق‌العاده استحکام یافت، که سردار خلیفه به نام محمد بن حمید طوسی (در پنجم؟) ژوئن ۸۲۹ برابر با ۲۸ (۴) ربیع سال ۲۱۴ هجری) کشته شد.^۴ از این بیشتر، پایداری و نفوذ این نهضت بدان سبب شد که مردم آذربایجان در تحت فشار ستمکاریهای حاکم آن دیار واقع شده و به موجب آن سخت عصبانی بودند و قبل از آنکه خلیفه فرمان عزل و قتل حاکم گناهکار آنجا را بدهد^۵ بسیاری از ساکنان آن سرزمین به سپاه پاپک پیوسته بودند.

هر چند خلیفه مأمون در میانه اردو کشیهای مختلف به آسیای صغیر (۸۳۰ و ۸۳۱ میلادی برابر با ۲۱۵ و ۲۱۶ هجری) تاحدی توانست نظر روم شرقی را از حمایت پاپک به نگرانیهای نزدیکتر و مهمتری معطوف دارد^۶، معذاک

۱- رجوع کنید به فصل «زردشتیان» از همین کتاب. ۲- طبری، ردیف ۳، ص ۱۰۳۹ و ۱۰۴۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۶۳ به بعد. - المیون والحدائق ص ۳۶۱. - ابن الاثیر، ج ۶، ص ۱۲۳. ۳- طبری، ردیف ۳، ص ۱۰۷۲. - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۶۴ به بعد. - ابن الاثیر، ج ۶، ص ۱۳۲. ۴- روز بیست و ششم ربیع الاول آن طوری که در متن ذکر شده است پنج شنبه نبوده بلکه شنبه بوده است. ۵- طبری، ردیف ۳، ص ۱۱۰۱ به بعد و ۱۱۷۱. - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۶۵. - المیون والحدائق ص ۳۷۴. - ابن الاثیر، ج ۶، ص ۱۳۹ به بعد.

و نیز مراجعه شود به «نفت مرند»، نوشته Vlad. Minorsky in der F.I, III 290.

۶- حمزه اصفهانی، ص ۱۴۶. - ابن الاثیر، ج ۶، ص ۱۴۲. ۷- طبری، ردیف ۳، ص ۱۱۰۲ و ۱۱۰۴. - ابن الاثیر، ج ۶، ص ۱۴۱ به بعد؛ و نیز:

K'art'lis chovreba 157 f. - Brosset, Add. 51 f. (Chronique Arménienne).

تحويل قطعی اوضاع موجود تازه پس از مرگ وی (در سال ۸۳۳ میلادی) و بالاخره پس از سرکوبی شورش خرمیان (حتی در شهر اصفهان سال ۸۳۴)^۱ تحقیق پذیر گردید. از سوم ژوئن سال ۸۳۵ میلادی^۲ خیزش^۳ که به صورت عربی «حیدر» نوشته شده (ابن قاوروس، سرداری ایرانی، با عنوان موروئی یعنی با عنوان فرمانروای اسروشنه که اغلب «افشین» نامیده می شد، مسلمانان را به کوهستانی که پادک خود را در آنجا متمرکز ساخته بود، پیش برد. این مرد با اهمیت، اسروشنه را، پس از نبرد برضد پدر و برادر خویش فضل (۸۲۲/۸۲۳ میلادی) و پس از گرویدن ظاهری و صوری خود (از دین بودا؟) به اسلام، با کمک و مساعدت طاهریان، تصرف کرد؛ اما فرمانروایی آنجا را با موافقت خلیفه به پدرش کاووس، که نیز اسلام آورده بود، وا گذاشت و وی تا هنگام مرگ برای این مقام باقی ماند. لیکن بعداً معلوم شد که گرویدن او به اسلام اگر فقط از روی تظاهر صورت نگرفته^۴ لاقلاً بسیار سطحی بوده است. در هر حال تا این زمان پیکار از خط استحکامی که بنصوص بدین منظور میان زنجان و اردبیل برقرار گشته بود، و در جنب آن هم از تبریز، صورت می گرفت، ولی افشین نخستین حمله را از «برزند» واقع در ناحیه مغان، یعنی از شمال شروع کرد و پس از یک سلسله زدوخوردهای

۱- طبری، ردیف ۳، ص ۱۱۶۵. ۲- روز دوم جمادی الاخری برابر با چهارم ژوئن،

روانجامه بوده است نه پنجشنبه که در کتب ذکر شده است. ۳- طرز کتابت «حیدر» برای

یک مردی که از اسروشنه بوده است، در تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۰۵ ملاحظه گردد.

۴- بلاذری، ص ۴۳۰ به بعد؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۵۷؛ طبری، ج ۳، ص ۱۰۶۵

به بعد و نیز: Barthold, Turk. 210 f.; E. P., I 241. ۵- مسعودی (مروج)،

ج ۷، ص ۱۳۸. بر اساس روایات تاریخی ولی بدون اشاره به کتاب صدیقی (فهرست، ۵۳۲)،

زمان تاریخی ذیل به نام «خیانت افشین» در باره این شخصیت نوشته شده است.

«Der Verrat des Afshin» von Julius Overhoff, Karlsruhe (Baden) 1950.

-Edwin M. Wright: Bahak and al-Afshin, in: The Moslem World, 38 (1948)

S. 43-59, 124-131.

متعددی بین آن ناحیه و اردبیل ارتباط برقرار کرد و در این پیکار و زدوخورد جاسوسان و خبرگزاران دو طرف وظیفهٔ بزرگی ایفا می کردند^۱. این جنگ بخصوص پس از اینکه پایک، بعد از نخستین کوشش بی ثمرش نزدیک ارشق بالآخره دوبار گروههای کمکی را که با آذوقه از مراغه می آمدند تصرف نمود، شدت یافت و در نتیجهٔ این دستبرد، لشکر افشین از احاطه غذا سخت به مخاطره افتاد و تنها به وسیلهٔ کمک اندک فرمانروای شیروان تا اندازه ای رفع ضرورت شد^۲. حملهٔ دو جانبه بر ضد ستاد اصلی پایک در البذل (در سال بعد یعنی ۸۳۶ میلادی = ۲۲۱ هجری) نیز سرانجام به جهت برف و بوران سخت درهم شکست و سردار «بغه» کبیر ناگزیر شد با تمام خطری که برای او بود، از میان صف دشمن یعنی «خرم دینان» به طرف مراغه عقب نشینی کند^۳.

تازه، سال ۸۳۷ میلادی (۲۲۲ هجری) موفقیت قطعی را با خود آورد: بدین معنی که پس از سنگربندی پر مشقت و جنگهای صف به صف در مناطق کوهستانی که پیوسته محل فرمانروایی پایک و برادرش عبدالله را تنگ تر می کرد، و پس از نبردهای روزمره، لشکر دشمن در دره ها و دامنه کوهساران، سرانجام با کمک سپاهیان که بخصوص برای چنین نبردی آزموده شده و مجاهدان بی باک و سلحشوری که از روی ایمان داوطلب چنین جهادی شده بودند، حمله ای به وقوع پیوست که سرانجام به جنگ عمومی منتهی گشت و تصرف البذل را در

۱- طبری، ردیف ۳، صفحات ۱۱۷۰ تا ۱۱۷۲؛ مسمودی (مروج) ج ۷، ص ۱۲۳؛ ابن الاثیر، ج ۶، ص ۱۵۱. ۲- طبری، ردیف ۳، صفحات ۱۱۷۳ تا ۱۱۷۹؛ ابن الاثیر، ج ۶، ص ۱۵۱ به بعد؛ کسروی (شهرباران گمنام)، ج ۲، ص ۲۹ به بعد. و نیز:

Vlad. Minorsky in der E I, III 285 (s.v. Marāgha)

۳- طبری، ردیف ۳، صفحات ۱۱۸۶ تا ۱۱۹۳؛ ابن الاثیر، ج ۶، ص ۱۵۴. در بارهٔ این جنگها رجوع کنید به:

Herzfeld, Sam. VI 138-142 und (geogr.) Schwarz VIII 1127-1134, 1167 f.

روز ۲۷ اوت ۸۳۷ میلادی (۲۱ رمضان ۲۲۲ هجری)^۱ برای افشین و سربازانش امکان پذیر ساخت. پاپک و برادرش نخست خود را در دره‌ای و سپس در جنگل انبوهی پنهان کردند و از آنجا - پس از بجای گذاشتن زن و مسادر خود - به ارمنستان گریختند. پاپک می‌خواست لااقل خود را از آنجا به آسیای صغیر (به بیزانس؟) برساند^۲، ولی یکی از خدمتگزاران وی هنگام خرید آذوقه شناخته شد و بر اثر آن فرمانروای کوچک ارمنی به نام سهل پسر سنباد (سنباط = سمید؛ سمپاده)^۳ موفق شد با تراضی افشین، پاپک را توقیف کند. همچنین کمی بعد برادر پاپک، عبدالله، نیز در نزد فرمانروای بیلقان توقیف گردید و سرانجام در پانزدهم سپتامبر ۸۳۷ میلادی (دهم شوال ۲۲۲ هجری) این دو برادر را در «برزند» نزد افشین فرستادند^۴. وی نیز ایشان را شب مابین ۳ و ۴ ژانویه ۸۳۸ میلادی (سوم صفر ۲۲۳ هجری)^۵ به پایتخت جدید یعنی سامرا آورد. در سامرا این دو برادر را بر فیل نشانده و با شادی و هلهله به گرد شهر به مردم نمودند^۶.

- ۱- بر طبق منابع روز جمعه، ولی ۲۷ اوت روز دوشنبه بوده است، Abdul Haq, Historical poems in the Diwan of Abū Tammām (بنصوص در مورد غلبه بر پاپک و لشکر کشی خایفه به آسیای صغیر)، XIV (1940), S. 17-29.
- ۲- واقفاً نیز فیصر روم شرقی - (Theophil) تنوفیل - ۸۳۸ - حمله‌ای به قلمرو خلافت نهود، در حالی که از طرف پیروان پاپک حمایت شد؛ طبری، ردیف ۳؛ ص ۱۲۳۵؛ در این باره رجوع کنید به، Ostrogorsky 145. ۳- (پاپک نقشه) Minorsky, Cauc. IV 505/14.
- ۴- طبری، ردیف ۳، صفحات ۱۱۹۳ تا ۱۲۲۸؛ تاریخ بلعمی (ترجمه Zotenberg) ج ۴، صفحات ۵۲۵ تا ۵۴۵؛ تاریخ مطهر بن طاهر (منسوب به بلخی، فهرست: ۷۱)، ج ۶، صفحات ۱۱۴ تا ۱۱۸؛ دینوری (اخبار الطوال) صفحات ۳۹۸ تا ۴۰۱، مسعودی (مروج) ج ۷، صفحات ۱۲۴ تا ۱۳۱؛ مسعودی (التنبیه والاشراف، لیدن)، ص ۳۵۲ به بعد؛ المیون والحدائق، صفحات ۳۸۳ تا ۳۸۹؛ یاقوت ج ۱، ص ۷۴؛ ابن الاثیر، ج ۶، صفحات ۱۵۵ تا ۱۶۱؛ - مستوفی (تاریخ گزیده)، ص ۳۱۸؛ درباره نام سنباد رجوع کنید به، Jehangir C. Tavadia: Zoroastrians in the first centuries of Islam, im «Rahnoma», Bombay 1927, II, 140. يك منبع ارمنی مثل Johs. Kath (S. 102-106). این واقعه و نام پاپک را اصلاً نمی‌برد. ۵- صفر سال ۲۲۳ هجری برابرست با ۲ تا ۳۰ ژانویه سال ۸۳۸.
- ۶- رجوع کنید به فصل «زردشتیان» از همین کتاب.

وسیس هردو را با زجر و ستم کشتند.^۱

سرکسوی قیام خرّ میان (خرّم دینان) (که جای دیگر درباره هدف مذهبی و اجتماعی آنها سخن خواهیم گفت)^۲ دستگاه خلافت را از شرّ رقیب خطرناکی لجوج نجات بخشید و در نتیجه، صلح و آرامش را در خطّه آذربایجان نامدنی برقرار ساخت. اصولاً در این زمان کم و بیش آرامش داخلی در ایران حکمفرما شد و از قرار معلوم این آرامش مولود این واقعیت بود که توده‌های وسیع ساکنان ایران لااقل از لحاظ ظاهر رفته رفته با اسلام خو می گرفتند و اگر چه بسیاری از محافل متدین و مقدس، به عقاید شیعه پناهنده شدند (و از میان همین محافل بود که - فقط يك مرتبه در سال ۸۳۴ میلادی (۲۱۹ هجری) در طالقان - قیامی به رهبری یکی از سادات اهل بیت محمد بن القاسم صورت گرفت و با سرعت خاموش شد)^۳، ولی سایر طبقات به مذهب جهانی (عمومی) تسنن که بسیاری از نمایندگان آن از میان ملت ایران برخاسته‌اند و نیز پیوسته به واسطه طرفداران روز افزون تصوف عمیق‌تر می‌شد، گرویده بودند، و در نتیجه مواعظ و در اثر اعمال نیکوی این طبقات نیروهای تازه‌ای سیل آسا به جانب اسلام روی آور شدند، به طوری که درباره این وقایع نیز پاره‌ای از داستان‌های مذهبی اطلاعاتی به دست می‌دهند.^۴ بدین ترتیب در این سنوات پشت آیین زرتشت که می‌توانست در اثر يك ترمیم داخلی به همراه خود آگاهی و حس

۱- طبری، ردیف ۳، صفحات ۱۲۲۹ تا ۱۲۳۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، صفحات ۵۷۷ تا ۵۷۹؛ ابن‌الاثیر، ج ۱، ص ۱۶۱ به بعد؛ - نیز رجوع شود به فصل «زردشتیان» از همین کتاب.
 ۲- رجوع کنید به فصل مذکور در پاورقی قبل. ۳- طبری، ردیف ۳، ص ۱۱۶۵ به بعد؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۷۶؛ العیون والحدائق، ص ۳۸۲؛ ابن‌الاثیر، ج ۶، ص ۱۴۹. در این باره رجوع شود به فصل «شیعیان اسماعیلی» و در مورد مناطق شیوع این عقیده رجوع کنید به نقشه‌های آخر کتاب. ۴- رجوع شود مثلاً به: فردوس المرشدیة فی اسرار الصمدیة (شرح حال شیخ کازرونی) (فهرست ۱۷۸).

ملیت « زنده شده » ایرانیان و با کمک شعوبه^۱، خطری برای الحاق ایران به قلمرو اسلام باشد، برای همیشه شکست^۲.

قبل از هر چیز این تغییر وضع مذهبی در ایران بدین صورت انجام می گرفت که فرد فرد یا دسته دسته از مردم به اسلام - که اکنون به صورت مناسبتی با وضع و افکار ایرانیت، تکامل یافته بود - می گرویدند. و مؤید اینکه تمام این جهسات سبب برقراری يك آرامش مذهبی شده بود، این است که شورشهای مختلفی که هنوز نیز در قرن نهم میلادی به وقوع می پیوست (حتی در شهری مذهبی چون قم - سال ۸۲۵/۸۲۶ میلادی برابر ۲۱۰ هجری^۳ - که به عنوان شهر شیعی مخالف حکومت شناخته شده بود) به طور روز افزونی بیشتر انگیزه های اقتصادی و اجتماعی و نیز موجبات ملی و سیاسی داشت (نه مذهبی). این گونه آشوبها و نیز شورشهای محلی در کرمان (سال ۸۲۳/۸۲۴ میلادی مطابق ۲۰۸ هجری)^۴ و در سند (سال ۸۲۶/۸۲۷ میلادی برابر ۲۱۱ هجری)^۵ که قسمتی از مشرق ایران را از مرکز خلافت جدا ساخت و برای عباسیان در ظرف ده ساله های اخیر وظایف نظامی تازه ای به وجود آورده بود، به طاهریانی که از لحاظ سیاسی مردانی خردمند بودند این امکان را داد که استقلال خود را، که تا آن موقع به طور اسمی و صوری تابع خلافت بودند، برای همیشه عملاً پا برجا کنند. بدیهی است که این امکان از این رو تأیید شد که عبدالله برادر طلحه طاهری تا سال ۸۲۸ میلادی فرمانده قوای بین النهرین (و نیز گاهی

۱- رجوع شود به فصل «حس ملیت» از همین کتاب. ۲- رجوع کنید به فصل «زردشتیان» از همین کتاب. ۳- طبری، ردیف ۳، ص ۱۰۹۲ - ابن الاثیر، ج ۶، ص ۱۳۵ (در مورد کیفیت پرداخت خراج رجوع شود به فصل «خراج و صدقات» از همین کتاب. ۴- طبری، ردیف ۳، ص ۱۰۶۶ - ابن الاثیر، ج ۶، ص ۱۳۱ - یاقوت، ج ۵، ص ۱۹۷ به بعد. ۵- طبری، ردیف ۳، ص ۱۱۰۰ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۵۶ به بعد - ابن الاثیر، ج ۶، ص ۱۳۷.

فرمانده کل قوا بر ضد مصر طاعی در سال ۸۲۵/۸۲۶ میلادی برابر ۲۱۰ هجری)^۱ بود، و نیز پس از مرگ برادرش در ۱۶ ژوئن سال ۸۲۸ میلادی^۲ به عنوان جانشین وی نفوذ دامنه داری در خراسان و بغداد و سامره داشت.

البته با توجه به این حوادث به هیچ وجه جای تعجب نبود، اگر فرمانروای مازندران به نام مازیار (ما (ه) یزدیار)^۳ بن قارن بن «ونداد هرمز» که خود بخود در پناه سرزمین کوهستانی خویش محفوظ بود، بر طبق سرمشق و نمونه‌ای (مثل طاهریان) که در برابر چشم داشت در راه کسب استقلال سیاسی بیشتری می‌کوشید. بدین معنی که وی شاهپور بن شهریار، حکمران همکار خود را که از خاندان باوندیان بود (این خاندان به موازات سلسله مازیار حکومت می‌کردند)، به زودی پس از جلوس او بر تخت فرمانروایی (۸۲۵/۸۲۶ میلادی برابر ۲۱۰ هجری) از قلمرو حکومت بیرون راند و کشت^۴، و این پیشنهاد را به میان آورد که می‌خواهد بساج و خراج خود را دیگر به طاهریان (که در نزدیکی وی حکومت داشتند) نپردازد، بلکه برای خلیفه (که از وی دور بود و نفوذ او در مشرق ایران اندک بود) بفرستند (۸۳۹ میلادی برابر ۲۲۴ هجری).

۱- ابن‌الاثیر، ج ۶، ص ۱۳۴ به بعد - عوفی (جوامع الحکایات)، ص ۱۶۳، شماره ۶۲۰ و ص ۱۷۵، شماره ۸۸۱ (درباره انتصاب او)، ص ۱۵۶، شماره ۴۳۴ (پاداش به وسیله غنائم مصری). - درباره عبدالله رجوع کنید به، Karl V. Zetterstéen in der E I, I 32. und Erg.-Bd. S.4. ۲- طبری، ردیف ۳، ص ۱۰۶۵ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۶۵ - حمزه اصفهانی، ص ۱۴۵ (۲۸ ربیع‌الاول سال ۲۱۳ هجری برابر با ۱۶ ژوئن ۸۲۸ که در کتاب حمزه و هم در تاریخ سیستان ص ۱۸۱، روزیکشنبه به چاپ آمده است، در واقع روز سه‌شنبه بوده است) - گردیزی (زین‌الخبار)، ص ۶، المیون والحدائق، ص ۱۳۷۱ - طیفور (تاریخ بغداد) ص ۷۸ - ابن‌الاثیر، ج ۶ ص ۱۳۸. ۳- درباره این شخص و نام وی رجوع کنید به، Justi, Namb. 201 f.; Vlad. Minorsky in der E I, III 505-507. ۴- ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، صفحات ۱۴۸ تا ۱۵۲، اولیاء (فهرست ۱۹۱۱)، - ابن‌الاثیر، ج ۶، ص ۱۳۶ - باقوت، ج ۵، ص ۲۵۹ و ج ۶، ص ۲۱ - و نیز رجوع کنید به Melgunof 56.

اما همین که افشین (آن طوری که من با وجود اختلاف منابع تاریخی معتقدم)، به موجب تعقیب هدفهای استقلال طلبانه خود و به آرزوی آنکه شاید جای عبدالله را بگیرد، مازیار را برضد خلیفه برانگیخت، او نیز به سرعت بدین امر کردن نهاد. اقدامات وی برضد عربها و موالی (مسلمان) در حیطه قدرتش به خوبی مؤید این مسئله است که وی به عنوان يك فرد زردشتی احیای يك دولت مستقل (لااقل محلی) ایرانی را براساس يك تحول اجتماعی در نظر داشته است، همان طوری که صد سال بعد از او نیز این خواسته هدف فرمانروای مازندرانی دیگری به نام مرداویج قرار گرفت^۱. اما عبدالله بن طاهر، که بی شك برجسته ترین نماینده سلسله خود بود، توانست به این بهانه و علت که مازیار دستورات مالیاتی سختی مقرر کرده، وی رعایا را برضد مالکین تحریک نموده، و اینکه یکی از نمایندگان وی سیاست جابرانه ای در مورد مهاجرت اتخاذ کرده^۲، پی در پی دو تن از مدعیان حکومت را (که از خانواده خود مازیار بودند) برضد او برانگیزد، تا باعث نفاق بین مردم گشتند و سرانجام مازیار را به قبول مذاکرات مجبور ساختند. جریان این مذاکرات و نتیجه موقتی آنها به طرق مختلف روایت شده است: در هر حال سرانجام (به بهانه خود داری مازیار از تسلیم گنجهای خویش) کار به تصادم میان وی و یکی از عموهای عبدالله بن طاهر، و به هجوم مشترک سپاه طاهریان و خلیفه برضد این سرکش منجر گشت و مازیار سرانجام به اسارت طاهریان افتاد و به سامره فرستاده شد و در آنجا (به سال ۸۴۰ میلادی برابر ۲۲۵ هجری) در اثر چهارصد و پنجاه ضربه

۱- رجوع شود به فصل ۲ اوج قدرت سامانیان و نیز به: Herzfeld Sam. VI 144 f.

۲- این مطالب مبنی بر این است که مبالغات غرض آلود مخبرین، متمایل به این نبوده باشد که هدفهای اصیل و واقعی مازیار را بپوشانند.

تازیانه در گذشت^۱.

افشین نیز با از میان رفتن مازیار از بین رفت : بدین ترتیب که وی نیز در اسروشنه (یعنی موطنش) گنجینه های گرانبهای از آذربایجان و ارمنستان (یعنی از هدایای آرامنه و غنایم پاپک) بر روی هم انباشته و از راه حزم و دور-اندیشی میان معتمدین خویش قسمت کرده بود. عبدالله، خلیفه را از این امر با خبر ساخت و قسمتی از گنجینه های را که وی به سویی می فرستاد ضبط کرده میان افراد سپاه تقسیم نمود^۲ : چه اینکه یگانه هدف عبدالله این بود که نگذارد پشت سر خود رقیبی که موقعیت او را به مخاطره بیفکند قدرت بیابد؛ ضمناً می خواست با تقسیم پول میان سربازان، ایشان را با خود همراه نماید. از طرف دیگر افشین باز موفق شد یکی از بستگان خود یعنی شوهر خواهر خویش «منکجور» را به علت ایشکه وی می خواسته قسمتی از ثروت پاپک را به میل خود مصرف کند^۳، در اردبیل توقیف نموده و نزد خلیفه بفرستد (۸۳۹ میلادی برابر ۲۲۵ هجری).

با تمام این احوال، اقدامات خود سران افشین (از جمله انتصاب «بخارا-خدا» به عنوان فرماندار ارمنستان)^۴ هدف وی را کاملاً روشن نشان می داد و در

۱- بلاذری، ص ۳۳۹- طبری، ردیف ۳، صفحات ۱۲۶۸ تا ۱۳۰۰ و ۱۳۰۳، - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۸۲ به بعد؛ مسعودی (مروج) ج ۷، ص ۱۳۷ به بعد؛ - گردیزی (زین الاخبار)، ص ۸- ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، صفحات ۱۵۲ تا ۱۵۶، - اولیاء (فهرست ۱۹۱)، ص ۵۵ به بعد؛ - المیون والحدائق، صفحات ۳۹۸ تا ۴۰۰، - ابن الاثیر، ج ۶، صفحات ۱۶۸ تا ۱۷۱، - مستوفی (تاریخ گزیده)، ص ۳۲۰؛ - مجتبی مینوی، مازیار، تهران ۱۹۳۳، صفحات ۱ تا ۶۸، - و نیز، Barthold, Krest. 57f.; Rehatsek 425-429. Rabino, Maz. 408 f.; Sadighi 61 f., 299 f. - بلاذری، ص ۴۳۰ به بعد؛ - تاریخ مطهرین طاهر (منسوب به بلخی)، ج ۶، ص ۱۱۶؛ - ابن الاثیر ج ۶، ص ۱۷۳- و نیز، Herzfeld, Sam. VI 146. - طبری، ردیف ۳، ص ۱۳۰۹ به بعد؛ ابن الاثیر، ج ۶، ص ۱۷۱ به بعد. - ۴- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۸۰. در مورد عنوان «بخارا خدا» رجوع کنید به اواسط فصل «وضع حقوقی حکومت ایران نسبت به دستگاه خلافت» از همین کتاب

نتیجه وضع او بسیار خطرناك شده بود . افشین در اندیشه بود که به سوی ارامنه و خزر ها بگریزد و آنان را به جنگ تحریك نموده و به كمك ایشان به سرزمین موروثی خویش اسروشنه برگردد ؛ ولی موفق نشد : ^۱ چه اینکه به عللی که کاملاً آشکار و مشخص نیست، سرانجام ناگزیر گشت خود را در اختیار خلیفه بگذارد، در آنجا به جرم خیانت به معتقدات اسلامی به زندان افتاد ^۲ . دلیل جرم وی را این می دانستند که جزء مستملكات او نوشته های الحادی (شاید بودایی ؟) و تصویری مزین به جواهر دیده شده است (و این امر خود برخلاف احتمالی است که درباره زردتشتی بودن وی مکرراً اظهار می شود) . لیکن به هر جهت نمی توان قضاوت نمود که تا چه اندازه تمام این اقوال (تقریباً حتی در منقولات اروپایی) ساختگی می باشد . و از کجا معلوم است که حقیقتاً منظور مخالفین تنها رسوا نمودن این فرد خدمتگزار و پیروز بر پاك نبوده است ؟ تا اینکه (در واقع به سبب ارتباطش با مازیار ولی در ظاهر) به بهانه این علل ، بدون رو برو شدن با مخالفت افکار عمومی ، بتوانند برضد او اقدام کنند . به همین ترتیب نیز ادعایی که برضد او می شد ، هبشی براینکه هدف وی احیا و برقراری قدرت ایران کهن در مقابل عربها و ترکان بوده است - اگرچه در آن زمان دیگر این نوع کوششها برای ایرانیان مطرح نبود - شاید اتهامی است که از طرف حکومت اظهار می شده ، تا بدین وسیله سایر حقایق را بپوشانند ، و قبل از هر چیز نفوذ سیاسی و نظامی خطرناك وی را از بین ببرند و ثروت او را غصب نمایند . در هر صورت افشین پس از مدت مدیدی که در زندان

۱- نسبت به این عقیده که تمام این برنامه ها را فقط طبری از خود ساخته است (آن طوری که صدیقی ، ص ۲۹۳ و پاورقی ۴ ، معتقد است) نمی توانم تصمیم بگیرم . به چه دلیلی نباید خود افشین چنین برنامه هایی را در سر پرورانیده باشد ؟ ۲- طبری ، ردیف ۳ ، ص ۱۰۳۴ -
 اغانی (بولاق) ج ۷ ، ص ۱۵۴ ؛ - ابن الاثیر ، ج ۶ ، صفحات ۱۷۳ تا ۱۷۵ .

بود به مرگ ناگهانی در گذشت و شاید هم در اثر سم ازیا در آمد ، چون حتی در این موقع نمی خواستند اعدام وی اثر نا مطلوبی در مردم بنماید ، ولی با تمام این احوال جسد وی را به دار آویختند (۲۶ / ۵ / ۸۴۱ میلادی برابر شعبان ۲۲۶ هجری)^۱ .

با این عمل کوششهای استقلال طلبانه در ایران (همچنین در فرغانه) که در عین حال یا به طور کلی مخالف اسلام و یا بر ضد تسنن صورت می گرفت تا مدتی خاموش گشت^۲ . و از قرار معلوم نیز بعداً این قبیل افکار تعقیب نشد : زیرا شورش (کردها)^۳ در فارس (همزمان با جنبش خوارج در بین النهرین) به سال ۸۴۵ / ۸۴۶ میلادی (برابر با ۲۳۱ هجری)^۴ ، و طغیان محمد بن بعث (کارمند فراری حکومت) در سواحل دریاچه ارومیه (که مقرش در شبه جزیره شاهی بوده) ، و در مرند (به سال ۸۴۹ / ۸۵۰ میلادی برابر ۲۳۵ هجری) که تازه هشت ماه بعد ، یعنی پس از محاصره قلعه آنجا ، سرکوب شد^۵ ، و علاوه بر اینها قیامهای متعاقب آن به رهبری یکی از بستگان ابن بعث در فارس (سال ۸۵۰ - ۸۵۱ میلادی برابر ۲۳۶ هجری)^۶ و سرانجام نبرد با گروه نیرومند (گدایان یا) زنده پوشان (صعالیک جمع صعلوک) - و لگردان و یا بهتر بگوییم دسته های راهزن - در جبال و مازندران (در ۲۹ ژویه سال ۸۶۷ میلادی برابر ۲۳ رجب

۱ - طبری ، ردیف ۳ ، صفحات ۱۳۱۵ تا ۱۳۱۸ ؛ - المیون والحدائق ، ص ۳۹۲ به بعد و ۴۰۴ به بعد ؛ - تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۵۸۳ به بعد ؛ - ابن الاثیر ، ج ۶ ، ص ۱۷۶ ؛ - رجوع شود به فصل « زردشتیان » از همین کتاب ، و نیز به ، Browne I 330-336; Herzfeld, Sam. Semirnova 362f. - VI 146-153; Sadighi 287 - 305 . ۲ - رجوع کنید به ، Wilh. Barthold in der E I , II 66. ۳ - رجوع شود به فصل « وضع ایران از نظر زبان » از همین کتاب . ۴ - طبری ، ردیف ۳ ، ص ۱۳۵ ؛ - ابن الاثیر ج ۷ ص ۸ . ۵ - طبری ، ردیف ۳ ، صفحات ۱۳۷۹ تا ۱۳۸۳ و ۱۳۸۷ ؛ - ابن الاثیر ، ج ۷ ، ص ۱۴ و ۱۶ . ۶ - طبری ، ردیف ۳ ، ص ۱۴۰۵ - تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۵۹۶ . - اصطخری ، ص ۱۴۲ به بعد .

سال ۲۵۳ هجری)^۱، همه این طغیانها و نبردها تأثیرات حوادث محلی بود و تنها علل سیاسی (در شورش کردها نیز علل اقتصادی) موجود در همان زمان آنها را به وجود آورده است (نه علل مذهبی و نه ملی. م).

در این بین مسئله استقلال شمال شرقی ایران براساس نظم اجتماعی موجود تا آن زمان با حفظ مذهب تسنن به خوبی پیشرفت می کرد. به این معنی که در این نواحی برای ده ساله ها و بلکه صد ساله های بعد صورت و شکلی به وجود آمده بود که به موجب آن، ایرانیت توانست در لوای اتحاد صوری و اسمی با خلافت شکفتگی و ترقی^۲ تازه ای به دست آورد. خلفا در این نواحی (مخصوصاً به سبب اختلاف میان خلیفه معتصم و عبدالله)^۳ فقط يك حق توشیح و تأیید اسمی داشتند^۴: یعنی همین که عبدالله نیرومند که به علوم و ادبیات نیز علاقه داشت (و اندکی قبل از مرگ خود تجاوزات یکی از عمال را در نیشابور که برضد ساکنان آن علم زور گویی و ظلم و ستم را برافراشته بود، دفع نمود) در روز بیست و چهارم دسامبر سال ۸۴۴ میلادی در همین شهر وفات یافت، پسرش

۱- طبری، ردیف ۳، ص ۱۶۸۶ به بعد؛ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۹۴. - رجوع شود به فصل «مشاغل و مناصب مختلف» و نیز به Vald. Minorsky in der E I, III 290.
 ۲- گردیزی (زین الاخبار)، ص ۷؛ - عوفی (جوامع الحکایات)، ص ۱۵۷، شماره ۴۶۳.
 ۳- رجوع کنید به فصل «وضع حقوقی حکومت ایران نسبت به دستگاه خلافت، از همین کتاب.
 ۴- به نقل حمزه اصفهانی، دهم ربیع الآخر سال ۲۳۰ هجری برابر با ۲۵ دسامبر ۸۴۴ و لی چنین روزی چهارشنبه بوده است نه پنج شنبه (طبق آن تاریخ در متن تغییر داده شده است). - در مقابل این قول ابن اثیر یازدهم ربیع الاول سال ۲۳۰ هجری نقل می کند که برروز چهارشنبه - ولی نه برروز دوشنبه - تطبیق می کند؛ - تاریخ سیستان، ص ۱۹۰، از روز دوم ربیع الآخر گفتگو می کند که آن هم روز چهارشنبه (۱۷ دسامبر ۸۴۴) است نه روز یکشنبه.
 عبدالله به طوری نیک و باعدالت بود که قبر وی زیارتگاه و محل عرض حاجات گشت : سیاست نامه، ص ۴۳.

طاهر دوم پس از آنکه تأمل تأیید سامراء را دریافت نمود^۱، و سرانجام سلسله طاهریان به صورت سلسله‌ای موروئی (که مقر سلطنتشان شهر نیشابور بود) در آمد. در سپتامبر سال ۸۶۲ میلادی محمد پسر طاهر دوم، یعنی همان طاهری که چون اسلاف خود فرمانروایی هشیار و دارای حس مسئولیت بود، با توافق عموی خود (نیز به نام) محمد فرمانده بغداد^۲، به جای پدر نشست^۳. هر چند این محمد بن طاهر عشرت طلب بود و خصایص و فضایلش به استحکام سلف خود نمی‌رسید، ولی با این وصف توانست حسن بن زید را که یکی از زیدیان علوی بود (سال ۸۶۵ میلادی) از مازندران براند و به فرار به سوی دیلم ناگزیر سازد^۴. و بدین وسیله - با وجود جنگهای محلی با فرمانروای مازندران (از خاندان سوخرانیان یا «قارن وند»)^۵ به نام قارن دوم (در آوریل ۸۶۵ میلادی برابر ربیع الاول ۲۵۱ هجری و اواخر نوامبر سال ۸۶۸ میلادی برابر اواخر ذوالقعدة ۲۵۳ هجری)^۶ - پایه‌های قدرت خاندان خود را، تا سال ۸۷۳ میلادی

۱- طبری، ردیف ۳ ص ۱۳۲۸ به بعد؛ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۸۶؛ - حمزه اصفهانی، ص ۱۴۶؛ - گردیزی (زین الاخبار)، ص ۹؛ - ابن الاثیر، ج ۷، ص ۵؛ - عوفی (جوامع الحکایات) ص ۲۱۱، شماره ۱۵۱۵ و ص ۲۲۷، شماره ۱۷۱۳؛ - ابن خلکان (فهرست: ۱۱۳)، ج ۴، صفحات ۳۵ تا ۳۸ (شماره ۳۵۰). - و نیز رجوع شود به: Wilh. Barthold in der E. I, IV 665.
 ۲- رجوع شود به: Karl V. Zetterstéen in der E. I, III 717 f. ۳- طبری، ردیف ۳، ص ۱۵۰۵ به بعد؛ - حمزه اصفهانی، ص ۱۴۷؛ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۰۴؛ - گردیزی (زین الاخبار)، ص ۱۰؛ - ابن الاثیر، ج ۷، ص ۳۷؛ - ابوالفداء، ج ۲، ص ۲۰۸؛ - در اینجا نیز تاریخ مذکور متزلزل است؛ چه اینکه ۲۴ رجب سال ۲۸۴ هجری ۴ برابر با ۲۳ سپتامبر ۸۶۲ میلادی می‌باشد روز چهارشنبه بوده است، نه دوشنبه، و نیز ۲۶ رجب (بنابه تاریخ سیستان ص ۲۰۵ روز جمعه بوده است، نه دوشنبه). - درباره محمد بن طاهر رجوع شود به: Karl V. Zetterstéen in der E. I, III 727; Šābuštī/Rothstein S. 164f.
 Barthold, Turk. 214. ۴- طبری، ردیف ۳، ص ۱۵۸۳ به بعد؛ - ابن الاثیر، ج ۷، ص ۵۳. ۵- طبری، ردیف ۳، ص ۱۶۴۳ و ۱۶۹۳؛ - مسعودی (مروج)، ج ۷، ص ۳۴۵؛ - ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۱۶۴ به بعد و ۱۷۰؛ - حمزه اصفهانی، ص ۱۴۸؛ و نیز رجوع شود به: Rabino, Maz. 406 f., 413 f.; Wiet 169.

(برابر ۲۵۸ هجری) که مجبور گشت^۱ در مقابل صفاریان عقب نشینی کند مستحکم و مستقر سازد.

تازه در این ده ساله‌های اخیر است که می‌توان يك تصور کلی نسبتاً منظم و متشکلی از وضع اجتماعی و اقتصادی ملت ایران که بیشتر مسلمان شده بودند به دست آورد، و تازه در این سنوات است که به یقین شماره جاده‌های بازرگانی و معادن با مراکز استفاده صنعتی از آنها و هم محصولات کشاورزی و توزیع آنها امکان پذیر می‌گردد، و تازه در این موقع است که در جنب یادداشت‌های انفاقی و متفرق مورخان، نیز توصیفات به هم پیوسته و مرتبطی در کتب جغرافیایی (که از کتب چاپاری و نامه بری سرچشمه گرفته) و در دفاتر اداری مشاهده می‌شود. در همین زمان نیز شیوه اداره سیاسی مستقلی، که به روشنی از تاریخ مستفاد می‌گردد، در ایران به وجود آمد و از این پس دیگر خود ایرانیان مستقلاً به‌طور روز افزونی به تصنیف و تألیف و ایجاد آثار ادبی (ولو به زبان عربی) پرداختند و اراده و تمایل استقلال ملی خویش را در این آثار علناً اظهار می‌کردند. این امر حتی در رونق مجددی که نوشته‌های زرنشتی- تا حدی که این عقیده (مخصوصاً در فارس و حوالی یزد و سرزمینهای ساحل جنوبی دریای خزر و برخی از نقاط خراسان) حفظ شده بود- پیدا نمود، ظاهر گشت. در این مورد نیز تازه از این زمان است که ما به وسیله کتب جغرافیایی و سفرنامه‌ها اطلاعاتی در دست داریم و به همین جهت است که اخبار ما را جمع به روابط و مناسبات مذهبی و فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی اغلب به این زمان و دوره‌های بعد از آن راجع می‌باشد و حال آنکه نسبت به دو قرن پیش از آن، بسايد به سختی در تاریکی‌ها جستجو کنیم.

۱- رجوع شود به فصل آینده، صفاریان.

در این دوره ، دوباره وظیفه قدیمی ایرانیان به عنوان حافظ و نگهبان فرهنگ شرق نزدیک ، در قلب آسیا ، به عهده ایشان محول گشت . این وظیفه عبارت از اقدامات نظامی نبود، بلکه به صورت يك فعالیت وسیع تبلیغاتی اسلامی در میان ترکها، البته با حمایت پی گیر طاهریان ، تحقق پذیرفت : بدین ترتیب که به تدریج وبدون اعمال زور موفق شدند ادیان بودا ومانی و مسیحیت (نسطوری) را، از میدان برانند و به جای آن اسلام را جایگزین کنند^۱. از این راه قبل از هر چیز، ترکهای آسیای میانه و همچنین قبایل مشرق ایران که هنوز در آنجا در قلمرو وسیعی زندگی می کردند، با فرهنگ و تمدن اسلامی آسیای نزدیک پیوند یافتند. این واقعه « زمان ساز » اهمیت تاریخ جهانی دارد و تکامل و پیشرفت قاره آسیا را تا به امروز تحت تأثیر قرار داده است .

۱- رجوع کنید به : Barthold, Vorl. 56 f.

صفاریان

طاهریان مجال و مهلت اینکه ترقی مجدد ملت ایران را به سرحد نهایی برسانند نیافتند؛ زیرا به زودی در مناطق کوهستانی صعب الوصول شرق مرکزی ایران، یعنی در آن نواحی که هنوز نظریات و عقاید خوارج^۱ یا برجا مانده بود، با حریفی جدی و سرسخت روبرو شدند. یعقوب بن لیث که سابقاً حرفه مسگری داشت (و به همین سبب نیز در تمام عمر لقب «صفار» براو ماند) توانست از سال ۸۵۱/۸۵۲ (برابر ۲۳۷ هجری) در سیستان از قلعه قرنین^۲ (قرنی) نزدیک زرننگ سپاهیانی و نیز مجاهدانی (مطوّعه) را، که در راه حفظ عقاید داوطلبانه برای جنگ بر ضد خارجیان - که بلایی برای کشور شده بودند - و بر ضد «شُرّاء» (افراطیان خوارج) در آنجا پایگاهی برای خود ترتیب داده بودند، و تا آن موقع قسمتی از ایشان از طاهر دوم و قسمتی از صالح (بن نصر) مطوّعی و جانشین وی درهم بن (نصر)^۳ حسین اطاعت می کردند، با خود همراه کند.^۴ فعالیت و سرسختی و استعداد نظامی^۵ یعقوب صفار که پیش از این

۱- رجوع شود به: تاریخ سیستان، ص ۱۸۰ و ۱۸۳ (در مورد سران خوارج و پیکارهای آنان و غیر آن).
 ۲- یاقوت، ج ۷، ص ۶۶ به بعد. ۳- مسعودی (مروج) چنین نقل نموده است.
 ۴- طبری، ردیف ۳، ص ۱۵۰۰؛ حمزه اصفهانی، ص ۱۴۷ به بعد؛ - مسعودی (مروج)، ج ۸، ص ۴۱ به بعد؛ - تاریخ سیستان، صفحات ۱۹۲ تا ۲۰۰؛ - ابن الاثیر، ج ۷، ص ۷۰.

نیز به اثبات رسیده بود ، موقعیتهای اساسی و قبل از هر چیز غنایمی را برای این قشون نویسد می داد . واقعاً هم یعقوب توانست با همکاری برادرش عمرو - پس از گرفتار ساختن و از میان برداشتن در هم - موقعیت خود را در سیستان پابرجا نماید (بیعت در روز شنبه ۱۲ آوریل ۸۶۱ میلادی برابر با ۲۶ محرم ۲۴۷ هجری) و قدرت خسوارج و رقبای دیگر را تا سال ۸۶۷ میلادی (برابر ۲۵۳ هجری) در هم بشکند^۱.

وضع و موقع خلفا در سامره در نتیجه انقلابات گوناگون درباری و در اثر قدرت قشون ترکان مستحفظ خلفا ، که از سال ۸۳۳ میلادی (برابر با ۲۱۸ هجری) رو به فزونی می رفت ، و همچنین در پیرو سلسله اغتشاشات و قیامهایی که در نواحی امپراتوری اسلام بدو قوع پیوست ، به اندازه ای سست و متزلزل شده بود که خلفا حتی به اطاعت اسمی یعقوب از ایشان و به اینسکه وی بپذیرد فقط صورتاً از طرف آنان در سیستان حکومت کند راضی و از این امر خوشحال بودند . زیرا بدین وسیله تنها حفظ ظاهر نمی شد ، بلکه به نظر می رسید که ممکن است یعقوب را به حمله بر ضد فرماندار فارس که پرداخت مالیات را به تعویق انداخته بود برانگیزند در حالی که صدر نشینان ساحل دجله امیدوار

→ ص ۱۲۱ - مستوفی (تاریخ گزیده): ص ۲۲۷ و ۳۳۰ . ۵ - درباره صفات شخصی وی رجوع شود به : مسمودی (مررچ) ، ج ۸ ، صفحات ۵۰ تا ۵۵ - عوفی (جوامع الحکایات) ، ص ۱۶۷ ، شماره ۷۱۰ به بعد و ص ۱۹۷ ، شماره ۱۲۸۱ به بعد و ص ۲۰۶ شماره ۱۴۵۲ به بعد و ص ۲۲۴ ، شماره ۱۶۸۷ . در باره صفاریان بطور عموم رجوع کنید به : Barthold. Turk . 216 - 225; Browne I 346 - 355; Krymskyj I 46 - 65; Siddiqi II 97 - 102; Gafurov 168 f.

۱ - گردیزی ، ص ۱۰ به بعد ؛ - تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۶۰۵ ؛ - تاریخ سیستان ، صفحات ۲۰۲ تا ۲۰۸ ؛ - عوفی (جوامع الحکایات) ، ص ۱۶۶ ، شماره ۶۹۹ و ص ۱۶۷ شماره های ۷۱۳ تا ۷۱۶ . ۲ - طبری . ردیف ۳ ، ص ۱۶۹۸ و ۱۸۴۱ ؛ - ابن الاثیر ، ج ۷ ، ص ۶۰ - سیاست نامه (ص ۱۱) مدعی است که یعقوب اسماعیلی مذهب بوده و این ادعا یقیناً خطاست .

بودند که این هردو - که در آن واحد به حکومت کرمان منصوب گشته بودند - در چنین پیکاری ناتوان و ضعیف گردیدند . اما یعقوب صفار موفق شد حکمران فارس را ، بعد از آنکه نزدیک پایتخت ایالت مزبور (کرمان) دو ماه به حال انتظار آماده پیکار ایستاده بود ، با نیرنگ یعنی بدون تلفات قابل ملاحظه ای مغلوب سازد (۸۶۹ میلادی برابر ۲۵۵ هجری)^۱ . در این موقع آشکار شد که یعقوب صفار به هیچ وجه حاضر نبود کورانیه آلت دست امیر المؤمنین زمان قرار گیرد ، بلکه به عکس بزودی به سوی فارس پیشروی کرد و حتی از گذشتن از تنگه مسدود و ممتنع العبوری بدین وسیله خلاصی یافت که خود و دسته های از لشکریانش با شنا از رودخانه گذشتند و روز نوزدهم آوریل سال ۸۶۹ میلادی (چهارم جمادی الاولی ۲۵۵ هجری) با حمله به شیراز وارد شدند . یعقوب پس از غارت شیراز دوباره آن شهر را تخلیه کرد^۲ ؛ ولی فقط به این منظور که در سال ۸۷۱ میلادی (۲۵۷ هجری) به این ایالت که از طرف مدعیان متعددی بر سر آن نزاع بود^۳ هجوم مجددی بنماید . بدیهی است که در این بین ، الموفق که به نفع برادرش المعتمد (از سال ۸۷۰ میلادی) امور حکومت را به دست گرفته بود ، موفق شد که با واگذاری رسمی طخارستان و سیستان و سغد به یعقوب موقتاً از پیشروی بیشتر او جلوگیری کند ، و او را به عزیمت به سوی بلخ تشویق نماید^۴ . این عمل شاید یگانه راه نجات امپراتوری خلفا بود . زیرا مبارزه خلیفه با « زنج » ، بردگان سیاه پوست که برای خشک کردن جنوب بین النهرین گماشته شده بودند مستلزم صرف نیروی فوق العاده شده بود ، چنانکه سرانجام

۱- طبری، ردیف ۳، صفحات ۱۶۹۸ تا ۱۷۰۲ : تاریخ یعقوبی ، ج ۲، ص ۶۰۸ به بعد و ص ۶۱۶ :
تاریخ سیستان صفحات ۲۰۸ تا ۲۱۴ : ابن الاثیر ، ج ۷، ص ۶۲ : ابوالفداء ، ج ۲، ص ۲۲۲ :
۲- طبری، ردیف ۳، صفحات ۱۷۰۳ تا ۱۷۰۶ : ابن الاثیر ، ج ۷، ص ۶۳ : عوفی (جوامع الحکایات)
ص ۱۶۲ ، شماره ۷۰۱ . ۳- طبری ، ردیف ۳ ، ص ۱۸۳۹ ، ۱۸۵۹ : ابن الاثیر ،
ج ۷، ص ۷۹ . ۴- طبری ، ردیف ۳ ، ص ۱۸۴۱ : ابن الاثیر ، ج ۷، ص ۸۲ :
ابوالفداء ، ج ۲، ص ۲۳۸ .

همین سیاهپوستان در روز سیزدهم اوت سال ۸۷۰ (۱۲ رمضان ۲۵۶ هجری) با تصرف اهواز راه ورود به خوزستان و فارس را به چنگ آورده بودند . ولی برای یعقوب نیز این پیشروی به طرف شرق منافعی در بر داشت ، بدون اینکه بدین سبب ناگزیر شود به کلی از خطه فارس منصرف گردد . از طرف دیگر چون یکی از افراد خانواده طاهریان موسوم به سلیمان بن عبدالله از خراسان برخاسته و مهاجمانه در اواخر تابستان سال ۸۶۹ میلادی^۱ بغداد را به زور تصرف نموده بود^۲ ، طاهریان سخت مورد بی لطفی دربار خلفا واقع شده بودند ؛ و به همین جهت الموفق در صدد بود که استقلال و قدرت روز افزون این سلسله را محدود نماید و به نظروی یعقوب که در زمان تصرف هرات و پوشنگ با طاهریان خصومت پیدا کرده بود وسیله مناسبی برای این مقصود بود . به علاوه اهمیت طاهریان نیز بدین سبب دچار مخاطره و شکست شد که حسن بن زید علوی زیدی به سبب عدم محبوبیت یکی از شاهزادگان طاهری که به عنوان حاکم در مازندران (طبرستان) می زیست توانست به آسانی قیام کند (روز سه شنبه اول نوامبر ۸۶۴ برابر با ۲۵ رمضان ۲۵۰ هجری) و در نتیجه موافقت عمومی مردم در روز ۲۹ نوامبر همان سال (۲۳ شوال) در آمل زمام امور حکومت را به دست بگیرد^۳ ، اما در عین اینکه طاهریان با وجود موفقیت های

۱- ۸/۱۲ تا ۹/۱۰ از سال ۸۶۹ برابر با رمضان سال ۲۵۵ هجری . ۲- طبری، ردیف ۳، ص ۱۷۸۷ ؛ - تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۶۱۳ ؛ ابن الاثیر ، ج ۷ ، ص ۶۶ . ۳- طبری ، ردیف ۳ ، صفحات ۱۵۲۳ تا ۱۵۳۵ ؛ - حمزه اصفهانی ، ص ۱۴۸ و ۱۵۲ ؛ - گردیزی (زین الاخبار) ص ۱۰ ؛ - مسعودی (مروج) ، ج ۷ ، ص ۳۴۲ ؛ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان) ، ص ۱۵۸ ؛ به بعد ۱۶۲ تا ۱۷۹ ؛ - اولیاء (فهرست) ، ۱۹۱ ، صفحات ۶۴ تا ۶۹ ؛ - مستوفی (تاریخ گزیده) ، ص ۳۲۷ ؛ به بعد ؛ - ابن الاثیر ، ج ۷ ، ص ۴۱ ؛ رجوع شود نیز به : Frans Buhl in der E I, II 295 ; Barthold , Krest . 58 f. ; Melgunof 56 f. ; Rechatek 429-431. - H. Louis Rabino: Les dynasties Alaouides du Mazandéran (im « Journal Asiatique » , XII . R, IX [jan. - juni 1927] , S. 253 - 277) . در این مقاله طی صفحات ۲۵۳ تا ۲۶۳ صورتی از فرمانروایان سالیهای ۸۶۴ تا ۸۲۸ دیده می شود .

موقتی^۱ نتوانستند این قیام کننده زیدی را برانند، سردار خلیفه به نام مفلح وی را در همان موقع مجبور ساخت تا به سوی دیلم هزیمت کند^۲، و در نتیجه دوباره عظمت و اهمیت سامرا در این ناحیه استحکام یافت، و الموفق توانست از این فرصت برای برکنار زدن طاهریان استفاده کند.

واقع امر چنین بود؛ و یعقوب صفار نیز این واقع را می دید چیزی، که بود می خواست بهره این موفقیتها عاید الموفق نشده بلکه نصیب خود او گردد، و از اینجا نیز سبب اینکه عزیمت از فارس به بلخ را پذیرفت معلوم می شود. در این بین صفار از محاصره بلخ دست کشید و بجای آن کابل را (به سال ۸۷۱ میلادی برابر ۲۵۷ هجری) فتح کرد و حکمران آن دیار (ژونیل) را به اسارت در آورد و سپس چندی در «بست» توقف نمود و سرانجام مدت یک سال دز خوارج «کروخ» (در شمال شرقی هرات) را محاصره نمود و مورد حمله قرارداد. همینکه دیگر زمان هجوم به طاهریان - که در نتیجه امتناع وی از آزاد ساختن یکی از شاهزادگان طاهری، خصومت قطعی آنان را بر ضد خود مسلم کرده بود^۳ - فرا رسید، یعقوب با فرمانده دژ مذکور به نام عبدالرحمن (رحیم) که خود را المتوکل علی الله می نامید فرار دادی منعقد ساخت که تصرف برخی از مناطق کوهستانی را برای وی تضمین می کرد^۴. سپس خود را برای حمله بر ضد محمد بن طاهر که از تحویل یکی از مخالفان صفاریان

۱- رجوع شود به قبل، موفقیتهای طاهریان، و نیز به Schwarz VI 757 f. ۲- طبری، ردیف ۳، ص ۱۶۹۸؛ ابن الاثیر، ج ۷، ص ۶۶ - (در عین حال بزودی سپاهیان خلیفه به دستوز سامراء، خود را از آنجا عقب کشیدند و با حکمران ری، موسی بن بنه، به بین النهرین رفتند، تا در آنجا پاداشی جزئی خود را از خزینه دولت دریافت دارند).

۳- گردیزی (زین الاخبار) ص ۱۲۱ - ابن الاثیر، ج ۷، ص ۸۲ - و نیز مراجعه شود به، M. Longworth Dames in der F. I, I 171. ۴- عبدالرحمن را بزودی پیروانش برانداختند و ابراهیم بن احضر را به جای آن نشاندند، تاریخ سیستان ص ۲۱۸.

امتناع کرده بود - و این سبب شد که یعقوب رسماً برضد او اعلان جنگ کند - مجهز ساخت .

در مورد جزئیات این لشکر کشی در روایات و اخبار بهامی حکمفرماست : و این امر مورد نزاع است که آیا یعقوب از همان آغاز کار به مقر طاهریان که هنوز شهرت درخشانی داشت یعنی نیشابور رو آورده است ، و یا آنکه وی نخست لشکر خود را به مقابله با علویان که دوباره به مازندران مراجعت کرده بودند فرستاده و پس از شکست از شیعیان آنجا - که در این بین حتی گرگان و قومس را از طاهریان گرفته بودند ،^۱ برای جبران کمبود غنایم به طاهریان حمله برده است . در هر حال در روز سوم اوت سال ۸۷۳ میلادی (چهارم شوال ۲۵۹ هجری)^۲ بطور نسبتاً سبیل و ساده‌ای تسخیر شهر نیشابور (که اندکی قبل از آن از طرف عمده‌الله سجزی در تحت فشار قرار گرفته بود) به وسیله برادر یعقوب ، عمرو امکان یافت . محمد بن طاهر با تمام درباریانش به اسارت درآمد و به سیستان فرستاده شد . یعقوب صفار این سرزمین را نیز ضمیمه حکمرانی خویش ساخت و از طرف خود حکمرانی برای آنجا تعیین کرد^۳ و درهرات و پوشنگ و بادغیس نیز عین همین اقدام را نمود .^۴

بدین ترتیب - با وجود تمام تبعیت رسمی « صفار » از دستگاه خلافت ،

۱- تاریخ طبری ، ردیف ۳ ، ص ۱۷۳۷ به بعد ؛ ابن الاثیر ، ج ۷ ، ص ۸۲ ؛ - ابوالفداء ، ج ۲ ، ص ۲۳۸ . - و نیز مراجعه کنید به : Krymskyj 191-101; Meigunof. 57.
 ۲- بنا به قول گردیزی (زین الاخبار) ، ص ۱۳ ، اول اوت برابر با دوم شوال می باشد . - عوفی (جوامع الحکایات) ص ۱۶۷ ، شماره ۷۱۸ تا ۷۲۰ . ۳- طبری ، ردیف ۳ ، صفحات ۱۸۸۰ تا ۱۸۸۲ ؛ - ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان) ، صفحات ۱۸۱ تا ۱۸۳ ؛ - اولیاء (فهرست ، ۱۹۱) ، ص ۷۰ ؛ گردیزی (زین الاخبار) ، ص ۱۰ ؛ - تاریخ سیستان ، صفحات ۲۱۸ تا ۲۲۳ ؛ ابن الاثیر ، ج ۷ ، ص ۸۶ ؛ - ابوالفداء ، ج ۲ ، ص ۲۴۹ ؛ - عوفی (جوامع الحکایات) ، ص ۲۰۵ ، شماره ۱۴۲۸ و ص ۲۰۶ ، شماره ۱۴۴۳ . ۴- طبری ، ردیف ۳ ، ص ۱۸۷۵ ؛ - ابن الاثیر ، ج ۷ ، ص ۸۷ به بعد .

و با وجود ارسال هدایای گرانبها به سامرا - باز در حقیقت دوباره دولت مستقلی در مشرق ایران به وجود آمد : با این خصوصیت که این تشکیلات از فعالیت‌های فرهنگی دور بود و به همین جهت در چهارچوب تاریخ ایران اهمیت پایداری نیافت . گذشته از این یعقوب قصد نداشت که تنها به مشرق ایران اکتفا کند بلکه آشکارا در راه تصرف تمام ایران می‌کوشید ؛ و این هدفی بود که نیل به آن ، به سبب وخامت دستگاه خلافت در نتیجه قیام زنج (که ماه مه سال ۸۷۳ میلادی مجدداً اهواز را به تصرف آورده بودند) ، نسبتاً آسان می‌نمود . چیزی که بود یعقوب از این که مقاصد خویش را در سایه اتحاد با این کارگران برده طاعنی محقق سازد ، صرف نظر نمود ، و اگر منابع تاریخی هم عللی برای این چشم پوشی ذکر نمی‌کنند ، باز با این حال اگر علل آن را در انزجار یعقوب صفار از تمایلات انحرافی و نادرستی که در این جا ظاهر شده بود و در نفرت وی از هرج و مرج اخلاقی و اجتماعی جنوب بین النهرین جستجو کنیم ، بدون شك به خطا نرفته ایم . بدیهی است که بدین ترتیب یعقوب از موفقیت نهایی در برابر خلفا محروم گشت : موفقیتی که شاید اگر تن به اتحاد با « زنج » داده بود ، نصیب او می‌گشت ، ولی باز هم اینکه آیا چنین موفقیتی به چه بهایی در مقابل زنج تمام می‌شد ، معلوم نیست .

در چنین وضعی یعقوب می‌توانست فقط به عنوان وارث دولت طاهریان خود را مستقر کند ، ولی چنین امری نیز مستلزم لشکر کشیهای مختلفی بود . اولین اقدام یعقوب این بود که رقیب مخالف خود عبدالله سجزی (سگری) را از سیستان بیرون راند و او را تا مازندران تعقیب کرد ، ولی با وجود پیروزی بر حسن بن زید به علت وضع آب و هوا نتوانست زمام حکومت دائمی آنجا را

به دست بگیرد.^۱ در مقابل، عبدالله در «ری» به دست او افتاد و کشته شد. یعقوب سپس مجدداً، رو به فارس - که محمد بن واصف آن را در این اثنا بر خلاف ارادهٔ خلیفه، در نبرد برضد عبدالرحمن بن مفلح، در تحت قدرت خود در آورده بود - آورد، و آنجا را در وقتی مسخر نمود که اهواز شهر حاکم - نشین خوزستان دوباره به دست زنگیان افتاده بود.^۲ اما یعقوب تنها بدین اکتفا نکرد که این شهر را در اکتبر سال ۸۷۵ میلادی^۳ از دست ستمگران غاصب آن بیرون بکشد، بلکه در ضمن رد پیشنهادهای خلیفه (مبنی بر وساطت) به جانب بین النهرین پیشروی نمود و در اواخر ماه مارس ۸۷۶ میلادی (مطابق اواخر جمادی الاخری ۲۶۲ هجری) واسط را تسخیر کرد. در این حال که بزرگترین خطر هستی و بقای خلافت را تهدید می کرد، برای الموفق این امر موفقیت قاطعی بود که توانست روز یکشنبه اول آوریل ۸۷۶ میلادی برابر (دوم رجب ۲۶۲ هجری) در «سیب بنی کوما» نزدیک «دیر العاقول» این مهاجم ایرانی را (که سه زخم پیکان برداشته بود) پس از پیکار سختی شکست بدهد و در روز هشتم آوریل^۴ وی را به عقب نشینی به سوی جندی شاپور و متعاقب آن به ترك ایالت فارس که اینك دوباره به ابن واصف واگذار شده بود مجبور سازد.^۵

- ۱ - طبری، ردیف ۳، ص ۱۸۷۵، صفحات ۱۸۸۳ تا ۱۸۸۶؛ - گردیزی (زین الاخبار)، ص ۱۳؛ - تاریخ سیستان، ص ۲۲۲ به بعد؛ - ابن الاثیر، ج ۷، ص ۸۸. ۲ - طبری، ردیف ۳، ص ۱۸۷۷ و ۱۸۸۸؛ - تاریخ سیستان، ص ۲۲۵ تا ۲۲۸؛ - ابن الاثیر، ج ۷، ص ۹۱.
- ۳ - محرم سال ۲۶۲ هجری برابر است با ۸۷۵/۱۰/۶ تا ۸۷۵/۱۱/۴.
- ۴ - تاریخ فوق در کتب ذیل بطور مختلف یاد شده است؛ طبری ردیف ۳، ص ۱۸۹۳؛ - ابن خلکان (فهرست ۱۱۳)، ج ۲، ص ۴۷۰؛ - تاریخ سیستان، ص ۲۳۲. ۵ - طبری، ردیف ۳، صفحات ۱۸۸۹ تا ۱۸۹۶؛ - حمزه اصفهانی، ص ۱۴۸ به بعد؛ - سیاست نامه، صفحات ۱۲ تا ۱۴؛ - گردیزی (زین الاخبار)، ص ۱۴؛ - مسعودی (مروج)، ج ۸، ص ۴۱ و ۴۳ به بعد؛ - تاریخ سیستان، ص ۲۳۲ به بعد؛ - مستوفی (تاریخ گزیده)، ص ۳۳۳ به بعد؛ - ابن الاثیر، ج ۷، ص ۹۵ به بعد؛ - عوفی (جوامع الحکایات)، ص ۱۶۸ شماره ۷۲۱ و ص ۱۸۷ شماره ۱۱۰۳؛ - و نیز مراجعه شود به : Hellige passim; Herzfeld, Sam. VI 264 f.

بدیهی است که با این وصف، باز خطر بکلی مرتفع نشده بود بلکه یعقوب توانست باردیگر مهاجمانه در فارس نفوذ کرده، تا «نوبندگان» (شمال غربی شیراز) پیشروی نماید و سپاهیان خلیفه را به ترك ناحیه جندی شاپور (خوزستان شمالی) ناگزیر نموده، زنگیان را از اهواز براند. آنچه در تمام این احوال بیش از همه مورد نگرانی بود، این بود که زنگیان در این موقع تن به متارکه جنگ با یعقوب داده بودند و اگرچه مفهوم این متارکه هجوم مشترك این دو رقیب بر ضد دستگاه خلافت نبود ولی باز در نتیجه اینکه متقابلاً باهم مخالفت نمی کردند، خطر هریک از این دو قدرت به مراتب بیشتر مایه نگرانی بود.^۱

در چنین اوضاع و احوالی مرگ یعقوب صفار در جندی شاپور در چهارم ژوئن سال ۸۷۹ میلادی (برابر نهم شوال ۲۶۵ هجری)^۲ به منزله نجات واقعی حکومت سامرا - که علاوه بر این، گرفتار جنگهای سرحدی بر ضد بیزانس بود و نیز در نتیجه مستقل شدن «طولونی» ها در مصر به سال ۸۶۸ ضعیف شده بود - محسوب می شد. اگرچه خلیفه در این موقع امید داشت که با صدور فرمان رسمی حکومت فارس برای یعقوب، باب صلح و آشتی را با وی بگشاید.^۳

هرچند برادر و جانشین یعقوب، یعنی عمرو صفار و احدالعین، سپاهیان

۱- طبری، ردیف ۳، صفحات ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۴ - ابن الاثیر، ج ۷، ص ۱۰۱. ۲- بنا به نقل مسعودی (مروج) ج ۸، ص ۴۶، سه شنبه ۲۳ شوال ۲۶۵ هجری برابر با هیجدهم ژوئن ۸۷۹، ولی روز ۲۳ شوال و ۱۸ ژوئن روز پنجشنبه بوده نه دوشنبه؛ بنا به نقل تاریخ سیستان، دوشنبه ۲۰ شوال سال ۲۶۵ هجری برابر با ۱۵ ژوئن سال ۸۷۹ و بنا به نقل گردیزی (زین الاخبار)، ص ۱۴، شنبه، ۱۴ شوال برابر با ۹ ژوئن ولی ۱۴ شوال برابر با ۹ ژوئن سه شنبه بوده است نه شنبه. - در مورد قبر یعقوب رجوع کنید به یادگار، پنجم، ۴ تا ۵، سال ۱۳۲۳، صفحات ۱۲۳ تا ۱۲۹. ۳- طبری، ردیف ۳، ص ۱۹۳۱ - حمزه اصفهانی، ص ۱۴۹ - تاریخ سیستان، ص ۲۳۲ به بعد - یاقوت ج ۳، ص ۱۵۰ - ابن الاثیر، ج ۷، ص ۱۰۷ - ابوالفداء، ج ۲، ص ۲۵۳ - در ابن خلکان (فهرست، ۱۱۳)، ج ۱۱، صفحات ۵۳ تا ۷۶، شماره ۸۳۸، النقاطانی از ابن الاثیر، طبری و ابوالفداء مشاهده می شود بدون اینکه مطلب تازه ای بر آن افزوده گردد.

را با انضباط و نظم شدیدی حفظ می کرد و هر اندازه هم که سردار لایقی به شمار می رفت، و هر چه هم که به خوبی توانسته بود شبکه وسیعی از جاسوسان به وجود آورد، ولی با این همه از لحاظ اهمیت به پای برادر متوفای خود نمی رسید؛ به این معنی که وزنه قدرتی که - در نتیجه الحاق خوزستان^۱ - در دست وی متمرکز شده بود به واسطه پیشرفت‌ها و وقایع تازه‌ای که در این اثنا در ایران رخ داده بود محدود شد. زیرا با وجود اینکه پس از تسلط اسلام بر ایران یعقوب برای اولین بار به مناطق جنوبی و جنوب شرقی این سرزمین (سیستان و فارس) دوباره وزنه سیاسی بخشیده، و با آنکه با تسخیر رنج و خلیج و زابلستان خدمانی مورد تقدیر و قبول عامه در راه ترویج اسلام در طرف نواحی شرق انجام داده بود^۲، معذلک وی یگانه مدعی تخت و تاج در وطن خود به شمار نمی رفت. در نواحی دیگر نیز کوشش‌ها و فعالیت‌هایی برای کسب استقلال به وقوع پیوسته بود و یا مانند آذربایجان و فارس^۳ لااقل زور آزمایی‌هایی محسوس می گشت و در آغاز کار به هیچ وجه معلوم نبود که سرانجام، موفقیت نهایی نصیب کدام يك از این مدعیان خواهد شد.

در این مورد قبل از هر چیز فعالیت احمد بن عبدالله خجستانی (اهل خجستان واقع در منطقه کوهستانی بادغیس^۴) اهمیت یافته بود. وی یکی از ملتزمین محمد بن طاهر مغلوب - که توانست نزدیک «دیر العاقول» از اسارت

۱- ابن الاثیر، ج ۷، ص ۱۶۵ به بعد. ۲- طبری، ردیف ۳، ص ۱۹۳۷؛ - مسعودی (مروج)، ج ۸، صفحات ۴۶ تا ۵۰؛ - تاریخ سیستان، ص ۲۳۴ به بعد. ۳- ابن الاثیر، ج ۷، ص ۱۰۷؛ - در مورد خلیج رجوع کنید به حدود العالم (فهرست، ۳۶)، ص ۳۴۷. ۴- طبری، ردیف ۳، ص ۱۸۸۶؛ - ابن الاثیر، ج ۷، ص ۸۹ و ۹۵ (سنوات ۸۷۳ تا ۸۷۵ میلادی = ۲۵۹ تا ۲۶۱ هجری)؛ - و نیز رجوع شود به صفحات بالا؛ حوادث از سال ۸۶۱ به بعد. ۵- یاقوت، ج ۳، ص ۴۰۲ (در اینجا خجستان به ضم جیم ضبط شده ولی صحیح به کسر جیم است). ۶- رجوع شود به صفحات بالا، حادثه دوم رجب ۲۶۲ هجری.

رهایی یابد - بود احمد از سال ۸۷۵/۸۷۶ (برابر ۲۶۲ هجری) در راه شرکت در میراث دولت طاهریان مجاهدت می نمود و در این مورد بیش از دیگران ذیحق بود، زیرا رئیس وی محمد بن طاهر مکرراً فرمان حکمرانی خراسان را از خلیفه (که در این زمان با وی مشترکاً بر ضد یعقوب پیکار می کرد) دریافت داشته بود، اما تا هنگام مرگش (در سیام ژوئن ۹۱۰ میلادی) دیگر به آنجا مراجعت نکرد. البته خجستانی در این مورد ناگزیر بود که نه تنها با صفاریان بلکه همچنین با سه برادر متنفذی موسوم به «بنو شرکب» نیز بجنگد، که پس از تخلیه نیشابور از طرف یعقوب، در آنجا زمام حکومت را به دست گرفته بودند. هرچند خجستانی (که در آغاز کار تحت حمایت یعقوب بود) موفق شد دو نفر از ایشان را نسبتاً به زودی از میان بردارد، ولی بر برادر سوم یعنی منصور فایق نیامد و همین منصور در حمله به گرگان در بهار سال ۸۷۷ شکست سختی خورد و باز حمت توانست خود را از اضمحلال نجات دهد و متعاقب آن مجبور گشت، در اثر هجوم خجستانی از هرات، در تابستان سال ۸۷۷ نیشابور را تخلیه کند، و با وجود حمایت حسن بن زید که در این اثنا دوباره در مازندران بر سر کار آمده بود^۲، موفق نشد که دوباره شهر نیشابور را تصرف کند، ولی با این وصف هنوز برای محاصره شهر بلخ به اندازه کسافی قدرت و توانایی داشت (۸۷۸/۸۸۰ میلادی برابر ۲۶۵ یا ۲۶۶ هجری). مقارن با همین زمان خجستانی توانست باغلبه بر حسن و گرگانیه (ماه مه ۸۷۹ میلادی)^۳ و در نتیجه دفع حمله عمرو بن لیث (که ناگزیر شد به هرات عقب نشینی کند) و سرانجام در اثر انشعاب ملتزمین یکی از پیروان عمرو (کیکان؟)، وضع خود را در خراسان مستقر

۱- رجب سال ۲۶۳ هجری برابر با ۳/۲۰ تا ۴/۱۸ ۸۷۷. ۲- طبری، ردیف ۳، ص ۱۸۸۶ و ۱۹۳۱ - ابن الاثیر، ج ۷، ص ۹۵ - نیز رجوع شود به Browne I 355. ۳- رمضان سال ۲۶۵ هجری برابر با ۴/۲۷ تا ۵/۲۶ سال ۸۷۹.

کند؛ اگرچه از طرف دیگر محاصره عمرو در هرات، از طرف خجستانی به عدم موفقیت انجامید. در همین بین نیز دخالت منصور که از طرف عمرو حمایت می‌شد و قیام نیشابوریان در غیاب خجستانی، وقتی که وی در طخارستان بود، سرکوب گردید، و خجستانی اندکی پس از این وقایع مرو و اصفهان^۱ را به تصرف درآورد. بدین ترتیب چنین به نظر می‌رسید که در خطه خراسان يك دولت ایرانی جدیدی در حال تکوین است تا قدرت صفاریان را که در نتیجه انتصاب اجباری (۲۲/۹ تا ۲۰/۱۰/۸۷۹ میلادی مطابق صفر ۲۶۶ هجری) عمرو به مقام فرماندهی پلیس در بغداد و سامرا^۲ سر از نو برای دستگاه خلافت تهدید آمیز شده بود، از پشت سر به خطر بیندازد. و بنا بر این خجستانی (ولو اینکه ظاهراً هم ارتباطات بلاواسطه‌ای بین او و مرکز خلافت برقرار نبود) موجب آسایش و تسهیل وضع بین‌النهرین شده، به‌خصوص که بین‌النهرین درست در همان موقع در نتیجه سرکوبی قطعی زنج^۳ (که در اوت ۸۸۳ میلادی پایان یافت) و به علل دیگر آرامش یافته و پایتخت آن از سامرا به بغداد که تا آن زمان در مخاطره بود، منتقل گشته بود. اما در این احوال خجستانی - که قصد داشت مادرش را که به اسارت شورشیان در آمده بود آزاد کند - نزدیک نیشابور به دست غلامش کشته شد (۲۱/۶ تا ۲۰/۷ سال ۸۸۲ میلادی مطابق ذوالحجه ۲۶۸ هجری)^۴.

رافع بن هرثمه جانشین منتخب خجستانی که مثل وی در اصل رفیق و ملتزم محمد بن طاهر، و همچنین در آغاز امر در خدمت یعقوب بود، ناگزیر به انجام مبارزات

۱- طبری، ردیف ۳، ص ۱۹۴۰ به بعد و ۱۹۴۷ و ۲۰۰۸ به بعد؛ - حمزه اصفهانی، ص ۱۴۹- تاریخ سیستان، صفحات ۲۳۶ تا ۲۳۸، ابن‌الائیر، ج ۷، صفحات ۹۷ تا ۱۰۱ و ۱۱۱، ۱۰۸ و ۱۲۰. ۲- طبری، ردیف ۳، ص ۱۹۳۶. - ابن‌الائیر، ج ۷، ص ۱۱۰. ۳- اینان يك مرتبه دیگر در سال ۸۷۹/۸۸۰ (= ۱۶۳) راهرمزد را متصرف گشتند، طبری، ردیف ۳ ص ۱۹۴۴؛ - ابن‌الائیر، ج ۷، ص ۱۰۹. ۴- طبری، ردیف ۳، ص ۲۰۱۷ و ۲۰۲۵؛ - ابن‌الائیر، ج ۷، ص ۱۰۰.

بسیار طولانی با منصور و عمرو و دسته جدیدی (که بزودی ذکر آنها به میان خواهد آمد)، یعنی سامانیان، بود، تا اینکه در سال ۸۸۵/۸۸۶ میلادی (برابر ۲۷۲ هجری) توانست نیشابور را به تصرف در آورد و این شهر را مبدأ اقدامات نظامی آینده خود در مازندران - که در باره آن باید بعداً بحث شود^۲ - قرار دهد؛ ولی در نتیجه، وی از نظر خلافت موقتاً ارزش خود را به عنوان وزنه تعادلی در برابر صفاریان از دست داد: بخصوص بیشتر از این جهت که در این بین در طرف مشرق سلسله جدیدی شروع به پی ریزی و استقرار نموده بود که از نظر خلفا وضع و رفتار آنان برای هم پیمانی و همکاری، بهتر و مناسبتر می نمود.

۱- طبری، ردیف ۳، ص ۲۱۳۵ و ۲۱۴۱، ابن الاثیر، ج ۷، ص ۱۲۲ و ۱۳۲.

۲- رجوع کنید به فصل آینده.

نبرد صفاریان و سامانیان بر سر گسب قدرت در شرق ایران

هر چند هرج و مرج طولانی در خراسان مانع به وجود آمدن خطری برای نیروی حکومت رافع بن هرثمه بود، ولی از طرف دیگر همین هرج و مرج امکان استقرار رقیب ثالثی را در زمینه قدرت و نفوذ در شمال شرقی ایران فراهم می‌ساخت. این رقیب نصر اول یعنی نصر بن احمد بن اسد بن «سامان خذاه» (به مناسبت قریه سامان نزدیک بلخ) بود. این شخص نسب خود را (این مسئله خالی از نزاع نیست) به بهرام چوین و به یکی از مرزبانان آذربایجان که از طرف ساسانیان منتصب گشته بود، می‌رساند^۱، و بدین وسیله عالماً و عامداً ایرانی بودن خود را نشان می‌داد و این عمل، خود امری بود که در این زمان بیش از پیش مورد توجه قرار گرفته و اهمیت آن در ادبیات (از طرف شعوبه)^۲ روز بروز جدی تر حمایت و در راه آن مبارزه می‌شد. وضع نصر بن احمد این مزیت بزرگ را داشت که در اوانی که تازه قدرت خود را پی‌ریزی و مستقر می‌نمود، از محیط زور آزماییها و مبارزات قدرت طلبانه‌ای که بلاواسطه در ایران صورت می‌گرفت، دور بود؛ زیرا وی ابتدا نیروی خود را در ماوراءالنهر یعنی در سرزمینی که - اگر از نظر

۱- رجوع کنید به: اصطخری، ص ۱۴۳ به بعد؛ - یاقوت، ج ۵، ص ۱۲؛ - درباره این اوضاع رجوع کنید به: Krysm'skyj I 65 - 67 ۲- رجوع شود به فصل «حس ملیت» از همین کتاب.

اسلام بن‌گیریم- نسبتاً دست نخورده و هنوز در آنجا تضادهای قدیمی بین احزاب و فرقه‌ها رسوخ نیافته بوده، مستقر ساخت.

نفوذ سامانیان از سال ۸۱۹ تا ۸۲۰ میلادی (برابر ۲۰۴ هجری) پیوسته رو به افزایش می‌رفت. از این خانواده که تا آن زمان زرتشتی مذهب بودند، چهار برادر از طرف خلیفه و همچنین از طرف طاهریان به فرمانداری منطقه سمرقند و چاچ (بعدها تاشکند نامیده شده است) و فرغانه و اسروشنه و هرات مأمور گشتند و مقام خود را به پسران و نوادگان خویش به میراث سپردند. هنگام انقراض قدرت طاهریان در قسمت جنوبی جیحون نصر بن احمد سامانی (به سال ۸۷۳ میلادی برابر ۲۶۰ هجری) ناگهان دریافت که وی عملاً فرمانروای مستقل سمرقند و سایر نواحی ماوراءالنهر می‌باشد و در سال ۸۷۴ تا ۸۷۵ میلادی (برابر ۲۶۱ هجری) فرمانروایی بخارا را، که در نتیجه مبارزات میان طاهریان و صفاریان آسیب‌زده بود، و همچنین امنیت و حفظ سرحدات جیحون را در برابر حملات یعقوب، به برادرش اسماعیل وا گذاشت (ورود اسماعیل به بخارا در اوائل اوت سال ۸۷۴ میلادی بود)^۲ مبارزات یعقوب در جنوب ایران و بین‌النهرین و نیز هرج و مرج آنجا پس از مرگش سبب آن شد که برادران سامانی بتوانند کم‌کم نفوذ خود را در خراسان توسعه دهند بدون اینکه لازم باشد از مبدء محکم قدرت خود در ماوراءالنهر صرف‌نظر کنند؛ بلکه پی‌درپی از اینجا

۱- نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۷۴ به بعد؛ گردیزی (زین‌الخبار)، ص ۱۹؛ - درباره سامانیان رجوع کنید به؛ Krysm'skyj 165-88; Barthold, Turk. 209 - 268; Siddiqi II 103-108; Gafurov 169 - 194, 206 - 217
۲- نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۷۶ به بعد. و نیز رجوع شود به؛ Barthold, Turk 222
۳- روز ۱۲ رمضان سال ۲۶۰ هجری (= اول ژوئیه سال ۸۷۴) که سه‌شنبه ذکر شده، در واقع پنج‌شنبه بوده است.
۴- طبری، ردیف ۳، ص ۱۸۸۹؛ - نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۷۷ به بعد؛ - ابن‌الائیر، ج ۷، صفحات ۹۱ تا ۹۳؛ - ابوالفداء، ج ۲، ص ۲۴۴ به بعد؛ - مستوفی (تاریخ‌گزیده)، ص ۳۷۹.

قوای جدیدی فراهم می آوردند و در نتیجه رفته رفته مقام رهبری را در شمال شرقی ایران، برای خویش تثبیت می نمودند. سامانیان نیاکان آن سلسله از فرمانروایان ایران گشتند که، نه تنها سر از نو به ملت ایران حیات سیاسی و کشوری بخشید (مانند طاهریان و کمتر از آن صفاریان)، بلکه نیز برای این ملت و کشور مهد علم و هنر و شعر، که پیوسته با نیروی تام رونق می گرفت، به وجود آوردند.

جدال و نبردهای دایمی که هنوز برای کسب قدرت در سایر قسمتهای ایران به شدت ادامه داشت، زمینه مساعدی برای تعالی و تکامل بلامزاحم سامانیان فراهم می ساخت. در آن هنگام که عمرو صفاری (سال ۸۸۱/۸۸۳ میلادی برابر با ۱۶۵ هجری)، پس از دور کردن یکی از خویشاوندان طاغی خود، به فارس مسلط شد و مقر حکومت خویش را در شیراز (که از آنجا مرتباً باج^۱ برای خلیفه می فرستاد)^۲ پابر جاساخت، دو قیافه جدیدی به نام «آساتگن»^۳ و «پسروی»^۴ ادگو تگن^۵ به صحنه سیاسی این کشور آمد؛ ولی ایندو ایرانی نبوده بلکه از نژاد ترك بودند و این نخستین طلیعه واقعیتهای بود که تازه صد تا صد و پنجاه سال بعد می بایست به مرحله تکامل برسد. این هر دو نفر در ۲۲/۹ تا ۲۰/۱۰ سال ۸۷۹ میلادی (برابر با صفر ۲۶۶ هجری) شهر ری و برای مدتی قزوین^۶ را نیز مستخر ساختند و در سال ۸۸۱/۸۸۲ میلادی (برابر ۲۶۸ هجری) یکی از سرداران^۷ خلیفه را نزدیک قم شکست دادند و در اواخر اکتبر سال ۸۸۵ (اواسط جمادی الاولی

۱- در این باره، رجوع شود به فصل «باج» از همین کتاب. ۲- طبری، ردیف ۳، ص ۱۰۱۰.
تاریخ سیستان، صفحات ۲۳۸ تا ۲۴۱؛ ابن الاثیر، ج ۷، ص ۱۲۳. ۳- ابن الاثیر
«آساتگن» نقل می کند. ۴- طبری «دیدگو» نقل می کند. ۵- طبری، ردیف ۳،
ص ۱۹۳۶؛ ابن الاثیر، ج ۷، ص ۱۱۰. ۶- طبری، ردیف ۳، ص ۱۰۲۴؛ ابن الاثیر،
ج ۷، ص ۱۲۳.

۲۷۲ هجری) امیرزیدی مازندرانی یعنی محمد بن زید را از ری بیرون راندند. ادکوتگن خود را در ری مستقر نمود و مبلغ يك ميليون دینار جابرانه از مردم ری گرفت و دوباره به قزوین تاخته، آن را به تصرف در آورد.^۱

در این میان پیوسته روابط عمرو و امیر المؤمنین وقت با وجود هدایایی که گاه گاه عمرو برای وی می فرستاد بدتر می شد و سرانجام همین وضع تأثیر زیادی در سقوط و انهدام حلال سریع وی نمود؛ ولی با اینهمه عزل رسمی وی از طرف خلیفه و اعلام آن به زائران مکه (۱۶ آوریل ۸۸۵ میلادی مطابق ۲۶ شوال ۲۷۱ هجری) هیچ تأثیر مستقیمی به نفع سامانیان و رونق کار ایشان - که پس از جنگ میان دو برادر نصر و اسماعیل دوباره قدرت واحدی را تشکیل می دادند^۲ (در سال ۸۸۶/۸۸۵ میلادی) - و به نفع رافع بن هرثمه که (به وساطت سامانیان) فرماندار خراسان شده بود و همگی از معتمدین رسمی حکومت بغداد به شمار می رفتند، نداشت؛ بلکه سپاهیان خلیفه به سرداری احمد بن عبدالعزیز ابودلف (که اندکی پیش از آن از ادکوتگن در قم شکست خورده بود) توانست عمرو را پس از پیکاری خونین به جانب مشرق براند و غنایم بسیاری به چنگ آورد (پنجم سپتامبر ۸۸۴ میلادی مطابق ۱۰ ربیع الاول ۲۷۱ هجری).^۳

در این موقع حکومت بغداد نیز به سبب از میان رفتن زنج سبکبار شده بود و ترکیه نواحی جنوبی بین النهرین به الموفق این امکان را داد که از

۱- حمزه اصفهانی، ص ۱۵۲؛ - اصطخری، ص ۱۸۹ به بعد؛ - مسعودی (مروج)، ج ۷، ص ۳۴۳؛ - ابن الاثیر، ج ۷، ص ۱۳۹ به بعد. ۲- رجوع کنید به فصل «وضع حقوقی حکومت ایران نسبت به دستگاه خلافت» از همین کتاب. ۳- طبری، ردیف ۳، ص ۱۲۱۰۶ - نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۸۲ به بعد؛ - ابن الاثیر، ج ۷، ص ۱۳۸. ۴- نرشخی (تاریخ بخارا) صفحات ۷۹ تا ۸۲؛ - گردیزی (زین الاخبار)، ص ۲۰؛ و نیز رجوع کنید به: Wilh. Barthold in der E I, II 583; Oliver 92 - 94. ۵- تاریخ سیستان، صفحات ۲۴۱ تا ۲۴۴؛ - ابن الاثیر، ج ۷، ص ۱۳۹.

سیزدهم اوت ۸۸۷ میلادی (مطابق ۱۹ ربیع الاول ۲۷۴ هجری) به فارس حمله کند و این استان را به تصرف در آورد، در حالی که سرپیچی ابوطلحه منصور بن شرکب (که به زودی توقیف شد) از رئیس صفاری خویش، الموفق را در اقدامات خود حمایت می کرد^۱. اگرچه خلیفه نتوانست عمرو را تا کرمان و ایالت مرکزی صفاریان یعنی سیستان تعقیب کند، اما مرگ محمد پسر عمرو لیث که در روز جمعه ۱۴ اکتبر ۸۸۷^۲ میلادی هنگام عقب نشینی در بیابان رخ داد ضربه شدیدی به عمرو صفاری وارد ساخت^۳.

در نتیجه این پیش آمد عمرو به قدری ضعیف شد که ناگزیر گشت در ۵/۶ تا ۸۸۹/۶/۴ میلادی (محرم ۲۷۶ هجری) با خلیفه آشتی کند^۴. معذلک فرماندار جدید خراسان یعنی رافع بن هرثمه نه تنها توانست خود را در این ایالت مستقر سازد، بلکه نیز موفق شد با حمله، به خاک مازندران وارد شود؛ یعنی به آنجایی که از سال ۸۸۰ میلادی بین خاندان زیدیان رشک و حسادت ظاهر گشته بود^۵، و در آنجایی که حسن بن زید در روز چهارشنبه ۶ ژانویه سال ۸۸۴ میلادی (سوم رجب ۲۷۰ هجری)^۶ دار فانی را وداع کرده بود^۷. برادر و جانشین

۱- وی در سال ۸۹۵/۸۹۴ (برابر ۲۸۱ هجری) در زندان خلیفه جان سپرد؛ ابن الاثیر، ج ۷، ص ۱۵۶. ۲- بیستم جمادی الاولی، سال ۲۷۴ هجری روز پنجشنبه بوده است. ۳- طبری، ردیف ۳، ص ۲۱۱۳ و ۲۱۱۵؛ تاریخ سیستان، ص ۲۲۴ به بعد؛ - ابن الاثیر، ج ۷، ص ۱۴۲. ۴- طبری، ردیف ۳، ص ۲۱۱۵، درباره انهدام خراسان در تحت «صفاریان» رجوع کنید به: عوفی (جوامع الحکایات)، ص ۲۲۴، شماره ۱۶۷۷. ۵- طبری، ردیف ۳، ص ۱۹۴. ۶- ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان) ص ۱۸۷، به طور معلوم روز «دوشنبه ۲۳ رجب» که خوانند میر (فهرست، ۱۸۹)، ص ۱۵، ذکر نموده غلط است، زیرا روز ۲۶ ژانویه ۸۸۴ برابر با ۲۳ رجب، روز یکشنبه بوده است. (El I As 114) به اشتباه سال مذکور را سال ۸۹۳/۸۹۴ ذکر می کند). ۷- طبری، ردیف ۳، ص ۲۱۰۴؛ - ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۱۸۷؛ - اولیاء (فهرست، ۱۹۱)، ص ۷۲؛ - ابن الاثیر، ج ۷، ص ۱۳۶. - فهرست علویان طبرستان (مازندران) در کتاب Zambaur، ص ۱۹۲ (فهرست، ۶۱۱) ناقص و غیر قابل اعتماد است؛ - رجوع کنید به کسروی، ج ۱، شهریاران گمنام.

حسن، محمد بن زید موسوم به القائم بالحق ناکزیر شد، پس از موفقیت‌های اولیه بر ضد یلک‌داعی^۱، از استرآباد و به‌طور کلی از مازندران بگریزد و به‌دیلیم پناه ببرد (۶/۲۳ تا ۷/۲۲ سال ۸۹۰ میلادی مطابق ربیع‌الاول ۲۷۷ هجری) فرماندار محلی (اسپهبد) رستم بن قارن دوم (از سلسله باوند) دوباره زمام امور را به‌دست گرفت و متعاقب آن رافع بن هرثمه به تصرف ری و قزوین^۲ و در نتیجه به از بین‌بردن حکمران ترك اِد گوتگن که خود بخود برقراری یلک دولت جاویدی در ایران برای او امکان نداشت، موفق گردید.

پس از مرگ خلیفه‌الموفق (روز شنبه ۲۲ ماه مه ۸۹۱ میلادی مطابق هشتم صفر ۲۷۸ هجری)^۳ که تا آخرین لحظه با عمرو می‌جنگید - و پس از جلوس پسرش المعتضد به تخت خلافت (بعد از مرگ عمویش المعتضد در ۱۱۵ اکتبر ۸۹۲ میلادی)^۴ به زودی معلوم شد که موفقیت‌های رافع بن هرثمه در نواحی خراسان و شمال ایران فقط در ظاهر امر، به نفع حکومت بغداد بوده است؛ و گرنه در اثر امتناع وی از استرداد اموال دولتی که در ری تصرف کرده بود ثابت شد که رافع بن هرثمه نیز در این نواحی مانند صفاریان داعیه استقلال داشته است. لشکر کشی سردار خلیفه به نام احمد بن عبدالعزیز که رافع بن هرثمه را به گران عقب رانده بود، با مرگ او (یعنی احمد) در میدان جنگ، (۸۹۳ میلادی مطابق ۲۸۰ هجری) عقیم ماند، و پسرش علی در وسط تابستان

۱- ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، صفحات ۱۸۷ تا ۱۸۹، خواندمیر (فهرست، ۱۸۹) ص ۱۶ (در این کتاب، ص ۲۹۴ و ۳۰۹ و نیز جوبینی، ج ۳، ص ۳۰۸ فقط بدون هیچ اضافه‌ای الداعی ذکر شده است)، ۲- طبری، ردیف ۳، ص ۲۰۳۹؛ مسعودی (مروج) ج ۷، ص ۳۴۳؛ تاریخ سیستان صفحات ۲۴۶ تا ۲۴۹؛ ابن الاثیر؛ ج ۷، ص ۱۴۴. و نیز رجوع کنید به :
Melgunof 57; Rehatsek 431 - 435; Rabino, Maz. 414 f. ۳- ابن الاثیر، ج ۷، ص ۱۴۶ به بعد. ۴- تاریخ سیستان، ص ۲۴۹؛ ابن الاثیر، ج ۷، ص ۱۵۱.

۸۹۳ میلادی نزدیک ری به شکست قطعی دچار شد و ناگزیر به اصفهان عقب نشینی کرد، ولی همین که عمرو خواست از این نفاق و اختلاف استفاده نموده نیشابور و سراسر خراسان را تصرف کند^۱، علی به رافع پیوست. رافع بن هرثمه در اکتبر ۸۹۴ میلادی توانست کمک محمد بن زید را که در این اثنا در مازندران (طبرستان) دوباره قدرت به دستش افتاده بود برای خود تضمین نماید، و حتی این حق را یافت که دستور بدهد خطبه نماز در اینجا و در گرگان به نام وی خوانده شود؛ یعنی (با وجود اینکه زیدی مذهب بود) استقلال وی بدین ترتیب تأیید شد (ژوئن ۸۹۵)^۲. اما رافع بن هرثمه نتوانست برای همیشه در مقابل عمرولیث برابری کند؛ یعنی اگر چه موفق شد در يك لحظه غفلت حریف (پس از عدم موفقیت در کوششهای اول کار اوایل تابستان ۸۹۶)^۳ نیشابور را به تصرف در آورد، اما به زودی از طرف عمرو در آنجا محاصره شد، و در نتیجه سربلندی دسته هایی از سپاهیان او به تسلیم شهر و فرار به خوارزم ناگزیر گشت (۶ نوامبر ۸۹۶ میلادی مطابق ۲۶ رمضان ۲۸۳ هجری). همچنین محمد بن زید نیز که عمرو قبلاً با او مذاکره کرده بود، رافع را تنها گذاشت. سپس یکی از فرستادگان خوارزمشاه، رافع را در خوارزم دعوت نموده و خائنه بر سر او افتاده، وی را در ۱۷ نوامبر ۸۹۶ میلادی (هفتم شوال ۲۸۳ هجری) کشت.

- ۱- جمادی الاولی، سال ۲۸۰ هجری برابر با ۷/۱۹ تا ۸/۱۷ سال ۸۹۳؛ - مسعودی (مروج)، ج ۸، ص ۱۴۰ این طور ذکر کرده است، ۲۴ ذوالقعدة سال ۲۷۹ هجری برابر با ۱۵ فوریه ۸۹۳.
- ۲- طبری، ردیف ۳، ص ۲۱۳۷ به بعد؛ - مسعودی، ج ۸، ص ۱۳۹ به بعد؛ - ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، صفحات ۱۹۰ تا ۱۹۲؛ - تاریخ سیستان، صفحات ۲۴۵ تا ۲۵۱؛ - ابن الاثیر، ج ۷، ص ۱۵۱. و نیز رجوع شود به، Viet 169 - ۳ شعبان سال ۲۸۱ هجری برابر با ۱۰/۶ تا ۸۹۴/۱۱/۳.
- ۴- رجوع کنید به فصل ۲ وضع حقوقی حکومت ایران نسبت به دستگاه خلافت، از همین کتاب.
- ۵- ربیع الآخر سال ۲۸۲ هجری برابر با ۵/۳۰ تا ۶/۲۷ سال ۸۹۵.
- ۶- ربیع الاول سال ۲۸۳ هجری برابر با ۴/۱۸ تا ۵/۱۷ سال ۸۹۶.

سربریده رافع بن هرثمه برای عمرو و بعداً از طرف عمرو برای خلیفه فرستاده شد.^۱ با این عمل عمرو صفار به بهایی اندک متابعت خود را از درگاه خلیفه، نشان داد، ولی در عین حال هم بدین طریق فهماند که فرمانروایی در این خطه از آن اوست، نه از آن فرمانروایی که از بغداد برای خراسان فرستاده شده باشد. اما امیرمؤمنان نیز، با وجود محدودیتهای حاصل از طرف قیام خارجیان، و با وجود شورشهای قبایل بدوی در شمال بین النهرین و پیکارهای سرحدات روم شرقی^۲، با وجود تمام اینها کوشید تا با لشکرکشی به دینور در کردستان نشان بدهد که وی نیز هنوز حق سخن دارد و با غرور و سربلندی تمام مغرب ایران را تا قزوین و ری و قم به پسرش علی (که بعداً به خلیفه المکتفی موسوم گشت) سپرد. با این وصف علی توانست خود را فقط در ری نشان بدهد و سپس می‌بایست بیدرنگ به بغداد برگردد.^۳ این ساجرا توانست فقط نشان بدهد که ایران حقیقتاً از حیطة قدرت بغداد بیرون آمده است.

در عین حال در این شرایط و اوضاع، این خود موفقیت بزرگی برای خلافت بود که بتواند دست این صفاری نافرمان را که آشتی اسمی او با خلیفه (در ۸۸۹)^۴ هیچ نتیجه عملی نداشت کوتاه کند. اما در همین زمان، آثار قیام قرامطه در جنوب بین النهرین و مناطق مجاور آن (از سال ۸۹۹ میلادی) پدیدار شده بود^۵ و باردگر خلافت را از این ناحیه تهدید می نمود. باری سقوط عمرو را باید نتیجه توقعات بی اندازه خود او دانست زیرا عمرو از خلیفه خواست که ماوراءالنهر

۱- طبری، ردیف ۳، ص ۲۱۵۱ و ۲۱۵۹ به بعد؛ - ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان) ۱۹۲ به بعد، - تاریخ سیستان، ص ۲۵۲ به بعد؛ - ابن الاثیر، ج ۷، ص ۱۵۱ به بعد؛ خواندمیر (فهرست: ۱۸۹)، ص ۱۶. ۲- ابن الاثیر، ج ۷، ص ۱۵۳ به بعد. ۳- طبری، ردیف ۳، ص ۲۱۴۰؛ - ابن الاثیر، ج ۷، ص ۱۵۴ به بعد. ۴- رجوع کنید به صفحات بالا وقایع سال ۸۸۹؛ از همین کتاب. ۵- طبری، ردیف ۳، ص ۱۲۱۸۳-تاریخ سیستان، ص ۲۵۵؛ - ابن الاثیر، ج ۷، ص ۱۶۳.

را رسماً به‌وی واگذار نماید، و همان طوری که برادرش یعقوب زمانی نظیر همین خواسته گستاخانه را داشت و با برآوردن آن، او را از حمله به بین‌النهرین منصرف کرده بودند، این بار نیز المعتضد به همین جهت با خواهش عمرو موافقت کرد. به موجب آن عمرو متوجه ماوراءالنهر گشت و پس از حمله عقیم یکی از سردارانش اسماعیل سامانی ضمن توجه دادن به اینکه وی (عمرو) سرزمین وسیعی در ایران دارد و خود او (اسماعیل) نیز به عنوان حافظ سرحدات اسلامی حایز اهمیت است، به عمرو پیشنهاد مذاکره و قراردادی داد، ولی عمرو مغرورانه پیشنهاد وی را رد کرد و به جانب بلخ پیش رفت و در آنجا بالشکریان اسماعیل که از جیحون گذشته بودند مصادف شد. عمرو مغلوب شد و در اثر از پا در آمدن اسبش اسیر گشت (شنبه ۱۹ آوریل ۹۰۰ میلادی مطابق ۱۵ ربیع‌الآخر ۲۸۷ هجری)^۱ و بنا به تقاضای خود او (به جای آنکه در سمرقند زندانی شود) به بغداد فرستاده شد. عمرو در بغداد نیز محبوس ماند و پس از تغییر خلافت یعنی سال بعد (۲۰ آوریل ۹۰۲ مطابق هشتم جمادی‌الاولی ۲۸۹ هجری) به قتل رسید^۲؛ و آخر الامر بغدادیان توانستند در مورد وضع شمال ایران نفسی به راحت و آسایش بکشند.

۱- نرشخی و گردیزی چنین نقل می‌کنند: - به نقل ابن‌الاثیر: ربیع‌الاول سال ۲۸۷ هجری برابر ۳/۶ تا ۴/۴/۹۰۰؛ به موجب تاریخ سیستان، ص ۲۵۶، شنبه ۲۸ ربیع‌الآخر سال ۲۸۷ هجری، ولی روز سوم مه سال ۹۰۰ که برابر روز ۲۸ ربیع‌الآخر سال مذکور است شنبه بوده است. Krysm'skyj I 70; Barthold, Turk 224 f. ۲- طبری، ردیف ۳، ص ۲۲۰۳ و ۲۲۰۸، نرشخی (تاریخ بخارا)، صفحات ۷۵ و ۸۵ تا ۹۱؛ - گردیزی (زین‌الخبار)، ص ۱۸ به بعد؛ - مقدسی، ص ۳۳۷؛ مسعودی (مروج)، ج ۸، ص ۱۹۳ و ۲۰۸؛ - سیاست‌نامه، صفحات ۱۴ تا ۱۶؛ - تاریخ سیستان، صفحات ۲۶۰ تا ۲۶۲ (در این کتاب قتل وی به دستور خلیفه قبل و در سال ۹۰۱ ذکر می‌شود)؛ - ابن‌الاثیر، ج ۷، ص ۱۶۵ و ۱۷۰؛ - ابوالفداء، ج ۲، ص ۲۸۴؛ - عوفی (جوامع‌الحکایات)، ص ۱۵۳، شماره ۳۳۱ (در اینجا به عنوان «انتحاره یاد می‌شود») و ص ۱۵۹، شماره ۵۱۷ (مثل تاریخ سیستان) و ص ۲۲۷، شماره ۱۷۱۶.

اوج قدرت سامانیان

حکومت بغداد دیگر نمی‌توانست از تصرف خراسان به‌دست سامانیان و تشکیل يك دولت جدید بزرگ ایرانی جلوگیری کند؛ اما با این حال برای خلفا جای مسرت بود که فرماندار زیدی مازندران، محمد بن زید، که گرگان را در زیر سلطه خود آورد و برای تصرف خراسان می‌کوشید، از اسماعیل، پس از اعلام خطر بی‌نتیجه‌ای، در دروازه گرگان در طی خونین‌ترین جنگ آن قرن،^۱ شکست خورد، و پس از چند روز در گذشت (جمعه سوم اکتبر سال ۹۰۰ میلادی مطابق پنجم شوال ۲۸۷ هجری). پسر و جانشین وی زید بن محمد پس از این واقعه، سیادت سامانیان را، که علی‌رغم برخی از شورشها خود را در اینجا پادشاهان نموده، مرتباً حکمران تعیین می‌کردند^۲، به رسمیت شناخت^۳.

۱- مسعودی، وصاحب کتاب اغانی، در مقاتل الطالبیین، تهران، ۱۳۰۷ هجری، ص ۲۲۹، خبر دیگری نقل می‌کنند، به موجب آن محمد در میدان نبرد به‌طور مهلکی ضربت دیده و در گرگان جان سپرده است، ولی به قول ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۱۹۴ و جوینی، ج ۳، ص ۳۰۷، وی در جنگ از پا در آمده است. تاریخ سیستان، روز وقوع آن را، روز جمعه دهم اکتبر سال ۹۰۰ (برابر با ۱۲ شوال ۲۸۷ هجری) ذکر می‌کند. ۲- ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، صفحات ۱۹۵ تا ۱۹۸. ۳- طبری، ردیف ۳، ص ۲۲۰؛ - مسعودی (مروج)، ج ۸، صفحات ۱۹۴ تا ۱۹۶؛ - ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۱۹۳ به بعد؛ - تاریخ سیستان، ص ۲۵۷؛ - ابن الاثیر ج ۷، ص ۱۶۶، عوفی (جوامع الحکایات) ص ۲۰۶، شماره ۱۴۴۷- و نیز Melgunof 57 f.

در نتیجه به زودی معلوم شد که سامانیان پابند به مذهب تسنن، همچنانکه تا این زمان در ساوراءالنهر عمل می کردند، در کشور توسعه یافته خود نیز از هر جهت می کوشیدند تاسیادت اسمی خلفا را در انظار جلوه دهند! خراج خود را می پرداختند و هیچگونه اشکال سیاسی برای امیرمؤمنان فراهم نمی آوردند؛ و با آنکه عملاً سلاطین مستقل شمال شرقی ایران بودند، باز به حفظ اصول اسلامی وفادار بودند؛ و از هر نوع حمله به بین النهرین خود داری می نمودند، و لااقل از این نظر وسیله آسایش خلفا را در اینجا فراهم می کردند. از طرف دیگر نیز، باوجود تمام کشمکشها و نزاعهای محلی، یک قرن تمام ترقی و تکامل، نسبتاً بلامزاحمی، برای اهالی کشور خویش فراهم ساختند، و بدین وسیله مقدمات و شرایط احیای مجدد روح و معنویات ایرانی را به وجود آوردند؛ تمدن و فرهنگ ایران بی نهایت مدیون ایشان است و هنوز هم باید عمل و رفتار سامانیان را به عنوان مشوق علم و هنر در مد نظر داشت^۱.

از این گذشته سامانیان در ایجاد نظم در مشرق ایران می کوشیدند: چنانکه، هنگامی که طاهر بن محمد یکی از نوادگان عمرو از سیستان یعنی وطن قدیم و پناهگاه مجدد صفاریان، به سمت فارس پیشروی کرد، اسماعیل با يك نقشه جنگی ماهرانهای وی را به واگذاری آن ایالت و عقب نشینی به سوی سیستان ناگزیر ساخت و در نتیجه، یکی از سرداران خلیفه به نام «بدر» توانست به شیراز بیاید و اوضاع را طبق نظر بغداد فیصل بخشد (۹۰۱ میلادی برابر ۲۸۸ هجری)^۲.

۱- رجوع کنید به فصل «علوم» از همین کتاب. ۲- طبری، ردیف ۳، صفحات ۲۲۰۲ تا ۲۲۰۴. تاریخ سیستان، ص ۲۵۸ به بعد و ۲۷۳ به بعد؛ ابن الاثیر، ج ۷، ص ۱۶۸- فهرستی از صفاریان (سیستانی) دوره های بعد (تا ۱۱۸۶) با «شجره خاندان» در: Zambaur 200 f. Henry George Raverty: The kings of the Saffāriūn dynasty of Nīmroz or Sijistān, in «Journal of the Asiatic Society of Bengal» LIV (1885), S. 139 - 143.

طبیعی است که رابطه میان طاهر و خلیفه از این پس نیز تیره ماند؛^۱ و سرانجام - پس از بپا خاستن منازعات مذهبی در سیستان - به دست یکی از بردگان قدیمی عمرو به نام سبکری، که متنفذ شده بود، (به سال ۹۰۹/۹۱۰ میلادی برابر ۲۹۷ هجری) اسیر شد و به خلیفه تسلیم گشت.^۲

اسماعیل در سال ۹۰۲ میلادی محمد بن هارون را (در آغاز کار خلیسط و سپس راهزن) - که التو تمیش^۳، فرماندار ترك و منفور العامة خلیفه، و سه نفر از پیروان او را از ری برانداخته و خود آنجا را غصب نموده بود^۴ - از این شهر بیرون کرد و سال بعد وی را با لطایف الحیل از پناهگاهش، مازندران، به سوی مرو کشید و دستگیرش کرد؛ ولی اودوماه بعد^۵ از این واقعه در گذشت. اما در آذربایجان، پس از اینکه ابو عبیده (الله) محمد افشین بن ابی الساج^۶ (از اهالی اسروشنه) که در سال ۸۸۹ میلادی (برابر ۲۷۶ هجری) و دوباره به سال ۸۹۸ میلادی (برابر ۲۸۵) به فرمانداری ارمنستان منصوب شده بود، به مرض وبای خائمانسوز^۷ آنجا در گذشت (مارس سال ۹۰۱ میلادی برابر ربیع الاول ۲۸۸ هجری)، مبارزاتی میان برادرش یوسف و پسرش دیوداد (دیوداد) در گرفت.

۱- ابن الاثیر، ج ۷، ص ۱۸۰ (سال ۹۰۶ میلادی برابر ۲۹۳ هجری). ۲- طبری، ردیف ۳، ص ۲۲۸۳ - عرب (فهرست ۸۰)، ص ۱۳۲ - مسکوبه، (تجارب الامم) ج ۱، ص ۱۱۶ - تاریخ سیستان، صفحات ۲۷۵ تا ۲۸۹؛ ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۸. ۳- به نقل طبری «اگر تمش». ۴- طبری، ردیف ۳، ص ۲۲۰۹؛ اصطخری، ص ۱۴۳؛ ابن الاثیر، ج ۷، ص ۱۷۰ و ۱۷۲. ۵- طبری، ردیف ۳، ص ۲۲۵۵ - عرب (فهرست ۸۰)، ص ۱۶ - گردیزی (زین الاخبار)، ص ۲۱ - ابن الاثیر، ج ۷، ص ۱۷۴. ۶- طبری، ردیف ۳، ص ۲۱۸۵ - مسعودی (مروج)، ج ۸، ص ۱۴۴ به بعد صفحات ۱۹۶ تا ۲۰۰ - ابن الاثیر، ج ۷، ص ۱۶۲ - و نیز مراجعه شود به:

(در این کتاب افشن بدون «ی» ضبط شده). Johs. Kath. 133-173 passim.

Thomas Arc 187-189, 193-195; -Zambaur 179; Barthold, Turk. 169 u. H. A. R.

Gibb in der F I, III 721. ۷- طبری، ردیف ۳، ص ۲۲۰۲ - کسروی (شهریاران گمنام)،

ج ۱، ص ۵۵ به بعد - و نیز رجوع کنید به، Elias 119; Schwarz VIII 1190 f.

دیوداد آخر الامر در سال ۹۰۱ مجبور شد که به موصل فرار کند.^۱ با فرار وی خطری که از این سو برای بین‌النهرین محتمل بود مرتفع گردید.

بدین ترتیب همین که آن سامانی فعال وزیرك، فاتح خراسان و پیش‌تاز جنگ بر ضد قره‌خانیان غرب^۲ یعنی اسماعیل بن احمد که پس از آشتی کردن با برادرش نصر^۳ (در سال ۸۸۸ برابر با ۲۷۵ هجری) از ۲۳ اوت ۸۹۲ میلادی (جمادی‌الاولی ۲۷۹) جانشین وی شده بود، در روز ۲۵ نوامبر ۹۰۷ (برابر ۱۵ صفر ۲۹۵ هجری) در دهکده‌ای نزدیک بخارا در گذشت، اوضاع شمال شرقی ایران به میزان فوق‌العاده‌ای تثبیت شده بود. جانشینی اسماعیل - پس از کشمکش مختصری با برادران متوفی، که در بخارا دستگیر شد، به پسرش احمد دوم رسید. در این تغییر و تعویض پادشاه، خلیفه هیچ حق اظهار نظر نداشت، ولی این تحویل و تحول نیز برای وی اشکالی به وجود نمی‌آورد. در عین حال همین خلیفه در برابر فرمانروای جدید خراسان تا این اندازه استحكام و پایداری خود را نشان داد، که فرماندار سامانی گریان را که اکنون به‌وی پناهنده شده بود، مسترد نداشت، بلکه او را تا هنگام مرگش در شمال بین‌النهرین به خدمت گماشت.^۴

- ۱- طبری، ردیف ۳، صفحات ۲۲۰۳ تا ۲۲۰۵؛ - ابن‌الاثیر، ج ۷، ص ۱۶۸؛ و نیز رجوع شود به Misk. I 16; Johs. Kath. 176 f.; Thomas Arc. 195 - 198; Clément. Huart in der E I, IV 53 s. v. Sadjiden; Vladimir Minorsky ebd. S. 816 H. Gibb in EI² I 145 (s. v. Tiflis) در کتاب Johs. Kath. 178 کلمه «دیوداد» به طرز کتابت ارمنی ابهوض «ی» کسره ضبط شده در مورد فرق این دو کتابت در ابتدای زبان فارسی نو رجوع کنید به Heinrich Hübschmann: Armen. Grammatik, Leipzig 1897, S. 14.
- ۲- ابن‌الاثیر (فهرست ۱۳۵)، ج ۷، ص ۳۷۸ (۸۹۳، ۹۰۴ و ۹۰۶)؛ و نیز مراجعه کنید به Omelian Pritsak: Von den Karluk zu den Karachaniden. (in der ZDMG CI (1951), S. 270 - 300.)
- ۳- نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۸۴؛ - ابن‌الاثیر، ج ۷، ص ۱۵۱؛ - صفحانی (کتاب‌الانساب، عکس از خطی)، ص ۳۰؛ - مستوفی (تاریخ گزیده)، ص ۳۸۰.
- ۴- طبری، ردیف ۳، ص ۲۲۷۹؛ عرب (فهرست ۸۰)، ص ۱۸ (به قول او، روز ۲۴ نوامبر برابر با ۱۴ صفر)؛ - نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۹۱؛ - گردیزی (زین‌الخبار)، ص ۲۲؛ - ابن‌الاثیر، ج ۸، ص ۲ به بعد؛ مستوفی (تاریخ گزیده)، ۳۸۱، و نیز Oliver 94.

در این هنگام وضع مغرب ایران به مراتب مبهمتر بود: یعنی گرچه نهضت قرامطه سایه خود را مستقیماً بر این نواحی نیفکنده بود، ولی دعاوی بغداد مبنی بر تبعیت مستقیم این سرزمین از آنجا پیوسته با مخالفت روبرو می‌شد. در عین حال قیام کردها در اصفهان که با نبرد حمدانیان (که تازه روز دوم نوامبر ۹۰۵ میلادی برابر اول محرم ۲۹۳ هجری در موصل منصوب شده بودند) بر ضد این قوم^۱، ارتباط داشت، در نتیجه تسلیم سران نظامی، به زودی درهم شکست (۹۰۸ میلادی برابر ۲۹۵ هجری). اما از طرف دیگر فرمانروای جدید صفاری سیستان به نام لیث بن علی بن لیث دوباره کوشید تا به سرزمین فارس تسلط یابد و بدین وسیله سنن خانوادگی خود را دوباره احیا نماید، ولی در مقابل وی، سبکری که با اسیر نمودن طاهر صفاری شخصیت خود را نشان داده بود^۲، توفیق یافت که در سایه اتحاد با حسین برادر فرمانروای حمدانی موصل - که از قم و کاشان یعنی تیولگاه جدید قلمرو فرمانداری خویش، شتابان به آنجا آمده بود - مهاجمین را دوباره به سیستان براند (۹۰۹/۹۱۰ میلادی مطابق ۲۹۷ هجری)^۳؛ اما بلافاصله متعاقب آن بر اثر تحریک یکی از منشیان معزول شده سبکری، علی بن محمد بن فرات وزیر بغدادی، لشکری به جنگ سبکری فرستاد. وی نیز خود را مجبور به فرار دید و به زودی گرفتار آنش پیکارهای چند جانبه شد، به طوری که سپاه خلیفه توانست به سهولت سرزمین فارس را به تصرف در آورد، و دوباره آن را به حیطه قدرت بغداد بیفزاید.^۴ عاقبت احمد دوم، سبکری را

۱- ابن الاثیر، ج ۸، ص ۴ و نیز، Canard, Hamd. I 349 f. ۲- عرب (فهرست، ۸۰) ص ۱۸. ۳- ابن الاثیر، ج ۷، ص ۱۷۷ به بعد. ۴- رجوع شود به صفحه گذشته. ۵- طبری، ردیف ۳، ص ۲۲۸۵؛ - عرب (فهرست، ۸۰)، ص ۳۲؛ - ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۸ به بعد؛ - ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۱، ص ۱۶ و ۱۸؛ - و نیز، Elias 122 ۶- طبری، ردیف ۳، ص ۲۲۸۶؛ - عرب (فهرست، ۸۰)، ص ۳۲ به بعد؛ - ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۱، ص ۱۸ به بعد؛ - ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۹.

به اسارت در آورد و تسلیم بغداد کرد (۱/۲۴ تا ۲/۲۱ سال ۹۱۰ میلادی مطابق شوال ۲۹۸ هجری)^۱.

در نتیجه این تهدیدات مکرر که از طرف سیستان نسبت به جنوب ایران به عمل می آمد، خلیفه، پیام احمد دوم سامانی را مبنی بر اینکه وی در اوایل پاییز سال ۹۱۰ میلادی (برابر ۲۹۸ هجری) سرزمین فارس را به تصرف و معدّل بن علی صفاری فرماندار آن ایالت و برادرش محمد را به اسارت در آورده است (بهار سال ۹۱۱ میلادی برابر ۲۹۹ هجری)^۲، با موافقت و خرسندی تلقی نمود. اما دو سال از آن نگذشت که باز در آنجا شورش بر پا خاست. بدین معنی که یکی از خوارج محلی به نام محمد بن هورمز ملقب به المولی الصندلی^۳ که در بخارا تحصیل علوم دینی نموده بود، همکیشان خود را که هنوز در کشور موجود بودند، گرد آورد و ایشان را از نظر سیاسی به نفع صفاریان^۴ آماده پیکار کرد. گرچه ایشان از گروهی به وجود آمده بودند که ابتدا مخالف صفاریان بودند، ولی در این موقع ظاهراً برای حفظ استقلال سیستان - ورق برگشته بود. و نازه پس از آنکه شهر زرنک - شهری که مبارزان در آن محصور و به هم فشرده گشته بودند - ۹ ماه محاصره شد، دوباره این سرزمین تحت تسلط سامانیان در آمد (پنج شنبه ۲۲ ژوئیه ۹۱۳ میلادی مطابق ۱۴ ذو الحجه سال ۳۰۰

۱- ابن مسکویه (تجارب الامم) ج ۱، ص ۱۹ - عریب (فهرست ۸۰)، ص ۳۴ به بعد - تاریخ سیستان، ص ۲۹۵ به بعد (در اینجا تاریخ چنین ذکر شده، جمادی الاخری سال ۲۹۹ هجری برابر با ۱/۲۴ تا ۲/۲۱ ۹۱۲؛ یقیناً این تاریخ بعد از اصل واقعه است) - ابن الاثیر، ج ۸، ص ۲۰. ۲- محرم سال ۲۹۸ هجری برابر با ۹/۹ تا ۱۰/۸ ۹۱۰.

۳- طبری، ردیف ۳، ص ۲۲۸۷ - عریب (فهرست ۸۰)، ص ۳۶ - تاریخ سیستان، صفحات ۲۸۹ تا ۲۹۴ - گردیزی (زین الاخبار)، ص ۲۳ - ابن الاثیر، ج ۸، ص ۲۰.

۴- یکی از موالی محمد بن عمرو. ۵- در واقع به نفع صفاری ده ساله ای یعنی ابوحنص، عمر دوم، پسر یعقوب، که یکی از اعقاب عمرو بن لیث معروف بوده است.

هجری) .^۱

بدیهی است که این موفقیت نیز دوامی نداشت؛ زیرا چند ماه بعد (شب پنج شنبه سیزدهم ژانویه سال ۹۱۴ میلادی) ^۲احمد دوم سامانی، فرمانروای ساعی و مردم شناس آزموده، اندکی پس از غلبه بر ترکهای ماوراءالنهر، در لشکرکشی به جانب مازندران، به دست چند تن از غلامان خویش از پا درآمد.^۳ و به یقین، این حدس خطا نیست که: بزرگان و سرداران مملکت سامانی که از مراقبت دقیق و شدید این پادشاه در امور کشور به ستوه آمده بودند، در قتل وی دست داشته اند.^۴ همین عناصر و همچنین افراد خانواده امارت و سلطنت بوده اند که به طور کلی سامانیان را در تمام دوره حکومتشان به زحمت انداختند و در سقوط آنان نیز خالی از نائیر اساسی و کلی نبوده اند.

پس از جلوس رسمی ابوالحسن نصر دوم، پسر هشت ساله امیر مقتول، به تخت سلطنت، عموی بزرگک وی اسحاق و پسر او الیاس کسانی بودند که ایجاد مشکلات می کردند. در ابتدای کار، نظر به خردسالی این امیر جدید، این اندیشه به وجود آمد که اسحاق کفیل مناسب و شایسته ای برای او خواهد بود؛ لیکن این بزرگتر خانواده که حتی اسماعیل هم با وی در نزاع و کشمکش بود، به

۱- تاریخ سیستان، صفحات ۲۹۷ تا ۳۰۲؛ - گردیزی (زین الاخبار)، ص ۲۳ به بعد.

۲- روز یازدهم جمادی الاخری سال ۳۰۱ هجری که منطبق بر سیزدهم ژانویه است، روز چهارشنبه بوده است (نرخعی، تاریخ بخارا). - گردیزی، ص ۲۵، روز پنجشنبه ۲۱ جمادی الاخری سال ۳۰۱ هجری را به عنوان روز حادثه ذکر می کند و ابن الاثیر روز ۲۳ جمادی الاخری سال ۳۰۱ هجری را که دوشنبه بوده است، ولی نه آن طوری که ذکر شده پنجشنبه. - تاریخ سیستان از ۲۳ ژانویه سال ۹۱۴ برابر با ۲۲ جمادی الاخری سال ۳۰۱ هجری صحبت می کند. ۳- طبری،

ردیف ۳، ص ۲۲۸۹؛ - عریب (فهرست ۸۰)، صفحات ۴۴ تا ۴۶؛ - ابن مسکویه (نجارب الامم)، ج ۱، ص ۳۳؛ نرخعی (تاریخ بخارا)، ص ۹۱ به بعد؛ تاریخ سیستان، ص ۳۰۲؛ - مستوفی (تاریخ گزیده)، ص ۳۸۱؛ - ابن الاثیر، ج ۸، ص ۲۵؛ - و نیز

۴- رجوع کنید به: V. F. Büchner in der Elias 123; Barthold, Turk. 240.

E. I, IV 131.

سیادت مطلق خویش چشم داشت. از این رو کار به پیکار کشید و اسحاق مغلوب شد (۱۷ مارس ۹۱۴ میلادی مطابق ۱۶ شعبان ۳۰۱ هجری)^۱ و ناگزیر به سمرقند گریخت و دوباره در آنجا شکست خورد و تا پایان زندگانی خود در بخارا به اسارت افتاد؛ در حالی که پسرش الیاس موقتاً در فرغانه خود را پنهان داشت.^۲ همسایگان از این هرج و مرج و آشوبها برای اقدامات خویش استفاده کردند و دوره کشمکش و نزاع تقریباً مداوم و بلاانقطاعی در شمال شرقی ایران به وجود آوردند که شرح و بیان آن، حتی در صورت اکتفا به مهمترین وقایع باز مبهم و خسته کننده خواهد بود. باری سپاه خلیفه به زور به سیستان که تازه از طرف سامانیان تسخیر شده بود وارد شده، آن سرزمین را تا غزنه و بست به تصرف درآورد. اما این منطقه در ماه مه ۹۱۷ میلادی (برابر ۳۰۴ هجری) در نتیجه قراردادی ناگزیر، به آشوبگری به نام کثیر بن احمد بن شهنور (شاهپور)، که خود در روز جمعه دوم آوریل سال ۹۱۹ میلادی (۲۷ شوال ۳۰۶ هجری) به دست غلامش کشته شد^۳، واگذار گشت.^۴ در بین هرج و مرج و آشوبهای سالهای بعد، ابو جعفر احمد بن محمد صفاری توانست سرانجام در ماه مه ۹۲۳ میلادی خود را مستقر کند و موفق شد قلمرو نفوذ خویش را تا بست و (برای مدتی) تا کرمان توسعه دهد.^۵ وی، که برای تدابیر سیاسی مستعد بود و با

۱- طبری چنین نقل نموده است: - ابن الاثیر: رمضان ۳۰۱ هجری برابر با ۳/۳۱ تا ۹۱۴/۴/۲۹. در باره نصر دوم رجوع کنید به: Karl V. Zetterstéen in der F. I, III. ۲- طبری، ۹۴۱-۹۴۳; Browne I 359 f.; Barthold, Turk. 240-244; Oliver 95 f. ردیف ۳، ص ۲۲۹۰: - عرب (فهرست: ۸۰) ص ۵۱: - نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۹۲ به بعد: - گردیزی (زین الاخبار)، ص ۱۲۶-۱۲۷: ابن الاثیر، ج ۸، ص ۲۵ به بعد. ۳- تاریخ سیستان، ص ۳۰۷ به بعد. ۴- عرب (فهرست: ۸۰)، ص ۷۵: - تاریخ سیستان، صفحات ۳۰۳ تا ۳۰۶: - ابن الاثیر، ج ۸، ص ۳۳. ۵- تاریخ سیستان، صفحات ۳۰۸ تا ۳۱۵: - گردیزی (زین الاخبار)، ص ۲۹.

شاعرانی مانند رودکی رابطهٔ دوستانه داشت ، توانست به عنوان عامل قدرت درجهٔ دوم در مشرق ایران، تا روز قتلش (سه شنبه ۳۱ مارس ۹۶۳ میلادی مطابق دوم ربیع الاول سال ۳۵۲ هجری)^۱ پایدار بماند .

حسن بن علی اطروش علوی (ملقب به سید ناصر کبیر) توانست از مرکز دیلم خود را در مازندران ، که در سالهای ۹۱۰ و ۹۱۱ (۲۹۷ و ۲۹۸ هجری) در تحت حملات روسها در شکنجه و عذاب بود^۲، مستقر سازد و در همین دیلم نیز ، پس از مرگ محمد بن زید ، مقیم شد . حسن در ژانویهٔ ۹۱۴ میلادی (جمادی الاخری ۳۰۱ هجری) حکمران جستانی و همچنین حکمران سامانیان را در اثر شکستی در نزدیکی « نوروز » (کنار ساحل دریای خزر به فاصلهٔ یک روز راه از چالوس) از این منطقه براند و دوباره در اینجا حکومت زیدی را مستقر کرد ؛ و گذشته از اینها وی نیز به جهت ذوق شعر و علم فقهاتی که داشت ممتاز بود^۳ .

در همین موقع خراسان در نتیجهٔ قیام شاهزاده منصور بن اسحاق ، دستخوش آشوب گردید ؛ و حتی فرمانده سابق آخرین لشکر کشی سامانیان به سیستان (سال ۹۱۴/۹۱۵ میلادی مطابق ۳۰۲ هجری) ، وی را حمایت می کرد .

۱- تاریخ سیستان ، صفحات ۳۱۶ تا ۳۲۷ . ۲- ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان) . ص ۱۹۹ . در این مورد رجوع شود به نکات و تذکرات جغرافیایی و منابع کتب ذیل :

Melgunof 62 f. ; Krymskyj 1 97 f. ; Dorn, Schirw. 546 f. ۳- طبری ،

ردیف ۳ ، ص ۲۲۹۲ ؛ - عرب (فهرست : ۸۰) ، ص ۱۴۷ ؛ - حمزه اصفهانی ، ص ۱۵۳ ؛ - ابن مسکویه (تجارب الامم ، ج ۱ ، ص ۳۶) (مطلب در این کتاب با آنچه ابن اسفندیار گفته ص ۱۰۹ ، فرق دارد) ؛ - مسعودی (مروج) ، ج ۹ ، ص ۴ به بعد ؛ - ابن الاثیر ، ج ۸ . صفحات ۲۶ تا ۲۸ ؛ بیرونی (الانارالباقیه) ، ص ۲۲۴ ؛ و نیز مراجعه کنید به :

Barthold, Krest. 59 f. ; Rehatsck 439 f. ; Rabino, Maz. 447. یعنی خاندان ناصروند در لاهیجان رجوع شود به : کسروی (شهریاران گمنام) ج ۱ ، ص ۳۴ به بعد . و Minorsky in der E. I. III 8 und Rudolf Strothmann in der E. I, IV 1147-1149,

جنگ سپاه سامانیان که از بخارا سرچشمه می گرفت متوجه شهرهای هرات و نیشابور بوده، ولی با فتح اخیر (نیشابور) در تابستان ۹۱۸ میلادی^۱ و اسارت فرمانده کل قوای سابق به پایان رسید^۲. اما در این میان برای سامانیان نگرانی تازه ای به وجود آمد. یعنی حکمران تقریباً مستقل آذربایجان و ارمنستان، یوسف بن ابی الساج^۳ که از سالهای پیش فقط قسمتی از مالیاتهای وصول شده را به بغداد می فرستاد در سال ۹۱۶/۹۱۷ میلادی (برابر ۳۰۴ هجری) به این بهانه که شهر ری را خلیفه به عنوان تیول به او سپرده، به آن شهر، که محلّ پسادگان سامانیان بود، حمله برد. پادگان مزبور به تخلیه قلاع آنجا ناچار گشت و یوسف توانست علاوه بر شهر ری قزوین و ابهر و زنجان را نیز به تصرف در آورد. بدین وسیله نیز خواسته های امیرمؤمنان که در این موقع در اصفهان با تعویض حکمران بار دیگر طبق میل و نظر خود نظم و ترتیب جدیدی در آنجا برقرار کرده بود^۴، به خطر افتاد. اما خلیفه نیز مانند وزیرش (که در این میان معزول شده بود) واگذاری شهر ری را به عنوان تیول، به یوسف رد کرد، و این خود به جنگهای طولانی، که گاهی نیز با موفقیت حکمران عاصی توأم بود، منجر گشت. اگر چه یوسف به تخلیه شهر ری (که این دفعه از جانب خود خلیفه - يك فرمانده ترك برای آنجا فرستاده بود) ناگزیر گردید؛ ولی توانست تا ژوئن ۹۱۹ میلادی^۵ در اردبیل پایداری کند که پس از آن اسیر و به بغداد

۱- ربیع الاول سال ۳۰۶ هجری برابر با ۸/۱۲ تا ۹/۱۰ ۹۱۸ میلادی - ۲- گردیزی (زین الاخبار)، ص ۲۷؛ - عرب (فهرست: ۸۰)، ص ۶۰؛ - ابن الاثیر، ج ۸، ص ۲۸.
 ۳- رجوع شود به صفحات قبل (وقایع از ۹۰۰ میلادی به بعد). - ۴- ابن مسکویه (تجارب- الامم)، ج ۱، ص ۳۸ به بعد؛ - عرب (فهرست: ۸۰)، ص ۱۹ و ۳۱ و ۵۷؛ - ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۳۱- و نیز رجوع شود به ۱، ۲۱۹ f., 203-205, 192-194, 181-188, Johs. Kath.
 ۵- مجرم سال ۳۰۷ هجری 231 f., 241 f., 301 f.; Canard, Hand. I 345/8. برابر با ۶/۳ تا ۷/۲ ۹۱۹ میلادی.

فرستاده شد.^۱

لیکن شهر ری در تصرف مستقیم خلیفه باقی نماند، بلکه پس از حملات مکرری که از جانب قم انجام می گرفت، دوباره این شهر به سامانیان واگذار شد.^۲ در هرو نیز این سلسله توانست تسلط خود را که برای مدتی دچار تزلزل شده بود، دوباره برقرار سازد (۱۱/۲۷ تا ۹۱۹/۱۲/۲۶ میلادی مطابق رجب ۳۰۷ هجری)^۳؛ ولی در مقابل این موفقیتها شکست دادن سرداری چون لیلا بن نعمان دیلمی به کوشش و مساعی زیادی محتاج بود. وی به عنوان فرماندار زیدی در گرگان، قره تکین فرمانده ترك و مخالف خود را به اتحاد با خود مجبور ساخت و برای مدتی دامغان را مورد تاخت و تاز قرار داد و سرانجام (۱۳/۴ تا ۵/۱۱ سال ۹۲۱ مطابق ذوالحجه ۳۰۸ هجری) نیشابور را تسخیر کرد و برای مدت سه ماه آن را تحت اطاعت زیدیان درآورد. تازه بعد از آن موقع بود که يك سپاه سامانی با كمك قره خانیان او را برانداخت (۷/۱۰ تا ۸/۸ سال ۹۲۱ میلادی مطابق ربیع الاول ۳۰۹ هجری)^۴. با این همه جنگ در گرگان پایان نیافته بود، چه اینکه هر چند قره تکین آن منطقه را بدون مقاومت به رهبر زیدی مازندرانی به نام ابوالحسن موسوم به الناصر وا گذاشته بود (از ۲۰ آوریل ۹۲۳ مطابق آخر ذوالحجه ۳۱۰ هجری)، ولی الناصر مورد حمایت سامانی

۱- ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۱، صفحات ۴۷ تا ۵۰، عریب (فهرست: ۸۰)، ص ۶۷، ۷۰ به بعد، ۷۷ و ۱۳۳؛ - ابن الاثیر، ج ۸، ص ۳۲. و نیز مراجعه شود به: Johs. Kath. 319; Thomas Arc. 232 f.; Charles Defrémery: Mémoire sur la famille des Sadjides, im « Journal Asiatique », 4. R., Bd. IX (1847), S. 409/16; X 396/436; Wiet 170 f. ۲- ابن الاثیر، ج ۸، ص ۳۲. ۳- ابن الاثیر، ج ۸، ص ۳۷ به بعد و نیز، Wilh. Barthold in der E I, I 201 f. (s. v. Ahmed ibn Sahl) ۴- ابن الاثیر، ج ۸، ص ۳۹ و نیز، (در این کتاب نیز صور مختلف نام لیلا) Schwarz VI 815 Pritsak, Karach. (wie S. 83, Anm. 3), S. 292.

بزرگ ، سعید نصر بن احمد سیمجور دوانی قرار گرفت و سعید ، پس از عدم موفقیت در مراحل اول ، توفیق یافت وی را به فرار از دریا به طرف استرآباد مجبور سازد و الناصر در روز سیزدهم نوامبر سال ۹۲۳ میلادی (۲۹ رجب ۳۱۱ هجری) در آنجا درگذشت ؛ و تازه پس از مدتی حکمران زیدی این شهر توانست در برابر سیمجور دوباره سراسر کرگان را در حیطه تصرف خود درآورد.^۱

در این اوقات آن قسمت از ایران نیز که تحت فرمانفرمایی خلیفه بود دستخوش شورش و انقلاب گشت ؛ از طرفی یکی از بردگان یوسف زندانی شده به نام سوبوک توانست برخلاف میل حکومت بغداد ، حکومت موقتی خود را در آذربایجان مستقر کند^۲ ؛ از طرف دیگر قیام حکمران کرمان که در جنگ با خلیفه می خواست ایالت فارس را به تصرف درآورد ، در اثر مرگش در میدان جنگ ، پایان گرفت^۳ .

تمام این وقایع مظاهر موقتی زودگذری بود که فقط مقدرات ایران را در آن دهه ها مشخص می کرد ، اما درس نوشت آینده آن تأثیر قاطعی نداشت ؛ ولی در ضمن وقوع و نیز ادامه موقت این حوادث ، تدریجاً زمینه بروز آن سوالحی آماده می شد که برای آینده این کشور و همچنین کشورهای همسایه اش راه جدیدی می گشود ؛ اگرچه تا آن زمان پیوسته به میزان روزافزون استفاده از ترکان به عنوان سرباز و به زودی به عنوان فرمانده در تمام قلمرو اسلامی معمول شده بود ، ولی با این وصف در ازمنه اخیر (پس از تجارب قرون گذشته) از این اجتماع می شد که ترکان را از خارج مستقیماً به داخل کشور بیاورند ؛ ولی در این اوضاع

۱- ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان) ، ص ۲۰۹ ؛ - مسعودی (مروج) ، ج ۸ ، ص ۲۷۹ به بعد ، ج ۹ ، ص ۴ به بعد ؛ - ابن الاثیر ، ج ۸ ، ص ۴۱ ؛ - خواندمیر (فهرست) ، ۱۸۹ ، ص ۲۰ .
 ۲- ابن الاثیر ، ج ۸ ، ص ۳۳ . ۳- ابن الاثیر ، ج ۸ ، ص ۳۴ .

و احوال شاهزاده الیاس^۱ سامانی کار را به جایی رسانید که حتی با سپاه بزرگی از سواران ترك به ماوراءالنهر یعنی به سرزمینی که در آن موقع هنوز ماهیت آن ایرانی بود، حمله کرد؛ و هرچند حمله او از فرغانه به سمرقند به موفقیت نینجامید، و هرچند اتحاد وی با فرماندار ترك شهر چاچ (شاش = تاشکند) و فرمانده کاشغر به نتیجه نرسید^۲، بالاخره این اقدام بی ثمر ماند و الیاس حتی بعداً با فرمانروای سامانی از در آشتی درآمد، ولی کاری که انجام شد این بود که راه ترکان به سرزمینی که ایرانیان در آن سکونت گرفته بودند باز شد و دیگر عقبراندن این قوم امکان پذیر نبود. خطر آنان بخصوص وقتی زیادتر شد که در آن دهه ها به وسیله مبلغانی (که از طرف دولت سامانیان از جنبه اخلاقی و مادی حمایت می شدند) از روی صلح و اختیار به دین اسلام گرویدند، زیرا در نتیجه، اثر جاری که تا آن موقع در اثر «کفر» ایشان نسبت به آنها احساس می شد و به طور کلی ماهیت طرز تفکر و معاشرت ایرانیان را نسبت به آن ترکان تشکیل می داد، از بین رفت. آثار این خطر نیز می بایستی به زودی برای سایر سلسله های فرمانروای مسلمان ایران، محسوس گردد.

امر دیگری که تقریباً به همین اندازه خطرناک بود این بود که سلسله هایی از قبایل ایرانی نیز که تا کنون عقب مانده بودند، رفته رفته جرأت نمودند خود را به صحنه سیاست وارد سازند؛ در حالی که در مورد اینان نیز گرویدن به اسلام مقدمه و شرط امکان ورودشان به میدان سیاست بود. این امر، یعنی اسلامی شدن این قبایل در ایالات جنوبی دریای خزر، که مبدء این تحوّل و تکامل محسوب می شد، به میزان وسیعی ابتدا به وسیله علویان زیدی صورت گرفته بود.

۱- رجوع کنید به صفحات قبل واقعه سال ۹۱۴. ۲- ابن الاثیر، ج ۸، ص ۴۱ به بعد.

و اگرچه این شکل و صورت از تشیع در اینجا استحکام و بقایی نیافت، ولی خود این سبب شد که تسنن هم در آنجا رواج پیدا نکرد، بلکه تشیع بسا صور مختلف خود، مذهب آنجا گشت. و بدین وسیله این مذهب که روز بروز به عقب رانده می شد به پیشرفت و ارتقای قابل توجهی نایل آمد و موقعیت خود را به جایی رسانید که بتواند برای همیشه انشعاب مذهبی ملت ایران را (که بخصوص در قرن شانزدهم و بیشتر بعد از آن صورت گرفت) امکان پذیر سازد.

از طرف دیگر شورشها و آشوبهای دایمی در نواحی مجاور، زمینه را برای توسعه و پیشرفت عناصر دیلمی^۱ مهیا ساخت. در تاریخ ۳/۲ تا ۴/۸ ۹۲۴ میلادی^۲ یوسف بن ابی الساج^۳ (که در سال ۹۲۲ میلادی از طرف خلیفه آزاد شده بود) شهر ری را (که خلیفه، حکومت آنجا را به انضمام آذربایجان به وی داده بود) تصرف کرد و در بهار سال ۹۲۵ میلادی برای مدت قلیلی همدان^۴ را به تصرف در آورد، لیکن در سال ۹۲۶/۹۲۷ میلادی (۳۱۴ هجری) ناگزیر شد تا برای پیکار با قرمطیان به واسطه برود. اقامت اینجا در طی^۵ جنگ با آنان کشته شد. سپس به زودی (در ۸/۱۴ تا ۹/۱۱ ۹۲۶ میلادی مطابق جمادی الاخری ۳۱۴ هجری) شهر ری به تصرف نصر سامانی در آمد و سیمجور به حکومت آنجا منصوب گشت. چندی نگذشت که شهر ری به دست امیری افتاد که وی نیز اندکی قبل از مرگش آن را به حکمران مازندران، حسن دوم (داعی صغیر) واگذار کرد

۱- در باره منازعات خاندانهای فرمانروایان رجوع کنید به، ابن حنبل (فهرست ۱۲۸) و

نیز، Minorsky, Dom. S. 23, Ann. 24. ۲- ذوالحجه سال ۳۱۱ هجری.

۳- رجوع کنید به صفحات بالا «فصل صفاریان». ۴- ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۱،

ص ۸۳ و ۱۴۸؛ ابن الاثیر، ج ۸، ص ۴۵؛ و نیز، Canard, Johs. Kath. 332 f.

Hand. 355. ۵- ابن الاثیر، ج ۸، ص ۵۰؛ - کسروی (شهرباران گمنام) ج ۱، ص ۵۷

(اواخر سپتامبر ۹۲۸ میلادی مطابق اوایل شعبان ۳۱۶ هجری)^۱ . این حسن دوم نیز درست پس از آن حوادث پرهیجانی که در ضمن آن نیز کار اطروش زیدی (۳۱ ژانویه ۹۱۷ مطابق پنجم شعبان ۳۰۴ هجری) خسانمه یافت ، به وسیله سرداری به نام اسپار (اسفار) دیلمی پسر شیرویه (که مازندان و گرگان را از طرف سامانیان در تیول خود داشت)^۲ با اتحاد و همدستی حکمران گیلان ، مرداویج پسر زیار ، از وطنش رانده شد و فرمانروایی زیدیه‌ها در آنجا پایان یافت^۳ ؛ ولی حسن دوم هنوز خوشنود بود که می‌تواند ناحیه‌ری را تا زنجان و قم در تحت قدرت خود داشته باشد (۹۲۸ میلادی مطابق ۳۱۶ هجری) ؛ اما در آنجا به سبب اینکه از مردم در مقابل حملات امیران طرفداری می‌کرد و به سبب اینکه از شرابخواری جلوگیری می‌نمود توطئه‌ای از رجال و بزرگان برضد وی برپا شد ؛ و هرچند توانست این توطئه را به موقع و با خونریزی سرکوب نماید، ولی عده‌ای از همدستانش از وی جدا شدند و اسپار به آسانی توانست در ساری بر وی تسلط یابد . حسن دوم در جنگ کشته شد (سه شنبه ۱۱ نوامبر ۹۲۸ میلادی مطابق ۲۵ رمضان ۳۱۶ هجری). با کشته شدن او سلسله زیدیه‌ها منقرض گشت ، زیرا باقی علویان نیز اسیر و به بغداد گسیل گشتند . اسپار پس از چندین پیکار ، وارث سرزمینهای حسن شد و گران نیز جزو قلمرو قدرت

۱- ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان) ، صفحات ۲۰۰ تا ۲۱۵ ؛ - جوینی ، ج ۳ ، ص ۳۰۸ با یادرقی شماره ۱۴ - ظهیرالدین (تاریخ طبرستان و ... فهرست ، ۱۸۸) ، ص ۳۰۹ ؛ - خواندمیر (فهرست ، ۱۸۹) ، ص ۱۸۷ ؛ - اولیاء (فهرست ، ۱۹۱) ، ص ۸۰ ؛ - ابن الاثیر ، ج ۸ ، ص ۲۳ به بعد و ۵۲ ؛ - ابوالفداء ، ج ۲ ، ص ۳۲۸ . ۲- مسعودی (مروج) ، ج ۹ ، صفحات ۵ تا ۸ . ۳- ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان) ، صفحات ۲۱۴ تا ۲۱۶ ؛ - ابن مسکویه (تجارب الامم) ، ج ۱ ، ص ۱۵۱ به بعد ؛ - ابن الاثیر ، ج ۸ ، ص ۵۵ ؛ - جوینی ، ج ۳ ، صفحات ۳۰۶ تا ۳۰۹ (با ذیل مصحح : قزوینی) ؛ و نیز :

Krymskyj I 101-110; Justi, Namb. 46, 194; Moh. Názim in der E. I, III 296 f.

او گشت، و خود او نیز پس از مدتی تردید و امتناع، به اطاعت سامانیان^۱ که از خلاص یافتن از دست زبیدیهای آشوبگر خشنود بودند، درآمد. ولی حملات اسپار او را کاملاً منبور ساخت و اکثر سردارانش همین که امین و معتمد وی، مرداویج در ضمن پیکاری برضد او سلاح کشید، به مرداویج گرویدند. اسپار هنگامی که در صدد فرار به قلعه الموت (که بعداً به وسیله حشاشین شهرت یافت) بود، اسیر گشت و با وجود اینکه مرداویج ابتدا مخالف قتل وی بود، اعدام شد (۹۳۱ میلادی)^۲. مرداویج نیز تمام سرزمین‌هایی را که تا کنون تحت فرماندهی اسپار بود، در تحت قدرت خود گرفت و علاوه بر آن تا همدان و اصفهان و دینور و به زودی نیز (در مبارزه با ماکان پسر کاکی که تا آن هنگام متفق وی بود) - با وجود مداخله سامانیان - تا کرگان و مازندران پیشرفت کرد^۳.

این واقعه نشان داد که قدرت سامانیان، با وجود اینکه این سلسله هنگام فرمانروایی نصر دوم (با وصف تمایلات موقتی او به اسماعیلیه)^۴ در اوج قدرت قرار گرفته بود، تا محدود نیست، بلکه وقایع و پیش آمدهای مختلف به اندازه‌ای قوای آنان را مشغول ساخته بود که دیگر توانایی نداشتند از استقرار

۱- حمزه اصفهانی، ص ۱۵۳ - عرب (فهرست، ۸۰)، ص ۱۵۴ - مسعودی (مروج).
 ۲- صفحات ۸ تا ۱۵ - ابن الاثیر، ج ۸، ص ۵۹ به بعد - و نیز، Schwarz VI 714 f.; Rehatsek 437 f.; Wiet 171 f. - ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۲۱۶ - مسعودی (مروج)، ج ۹، صفحات ۱۵ تا ۱۹ - ابن الاثیر، ج ۸، ص ۶۰ به بعد - جزئیات نقل و بیان ابن مسکویه با این کتاب اخیر فرق دارد. نیز رجوع کنید به، Schwarz VI 755; Ross, Dyn. 212. - عرب (فهرست، ۸۰)، ص ۱۵۴ - مسعودی، ج ۹، صفحات ۱۹ تا ۲۸ - گردیزی (زیر الاخبار)، ص ۳۱ - الصولی، اخبار الرازی والمنقی (فهرست: ۹۰)، ص ۲۰ - ابن الاثیر، ج ۸، ص ۶۲ و ۸۳ - ابوالفداء، ج ۲، ص ۲۵۲ - و نیز رجوع کنید به، F. I, III 177 f. درباره زیاریان رجوع شود به، Zambaur 210 f. - رجوع کنید به فصل «سنیان» از همین کتاب.

قدرت مرداویج جلو گیری کنند: یکی از آن وقایع عبارت بود از قیام طولانی و خسته کننده سه برادر سلطان که از زندان گریخته و با سرداری به نام قره تکین و يك سلسله از اسرای آزاد شده دیلمی و راهزنان (عیاران) همدست گشته، و پس از رانده شدن از ماوراءالنهر (۹۲۹ میلادی برابر با ۳۱۷ هجری)، باز سالهای متمادی یعنی تا زمانی که تسلیم و متعاقب آن به زودی برانداخته شدند (۹۳۲ میلادی برابر ۳۲۰ هجری)^۱، نواحی کوهستانی اطراف هرات و رُخج را دچار آشوب ساخته بودند. یکی دیگر از آن وقایع، سریچی موقتی فرماندار سامانیان در ختل^۲ بود.

باری در این موقع که سامانیان سرگرم این وقایع بودند، مرداویج نقشه های تخیل آمیز خود را مبنی بر، برقراری مجدد يك امپراطوری جدید ایرانی (و بقرار معلوم زردشتی) در مقابل خلفا، تعقیب می کرد.^۳ و در نتیجه و به پیرو این فکر مسلمانان را مجبور به پرداخت همان مالیاتهایی نمود که اهل ذمه می بایستی در آن زمان به مسلمانان بپردازند.^۴ اگر چه مرداویج حمله سپاه خلیفه را (که برای او هنوز انتصاب پسرش به عنوان حاکم فارس و سیستان و مکران امکان داشت)^۵ به همدان دفع نمود و آن شهر و همچنین تمام جبال را تسخیر کرد و حتی در آن موقع موقتاً تا حلوان^۶ و بعداً (پس از برطرف ساختن

۱- نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۹۳؛ گردیزی (زین الاخبار)، ص ۲۹ به بعد؛ - ابن الاثیر، ج ۸، صفحات ۶۵ تا ۶۷. ۲- ابن الاثیر، ج ۸، ص ۶۹. ۳- رجوع شود به فصل «زردشتیان» از همین کتاب و نیز به: Barthold, K istorii ۴- الصولی (ترجمه، فهرست، ۹۱)، ص ۷۳. رجوع کنید به مسعودی (مروج)، ج ۹، ص ۱۴ به بعد. ۵- ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۱، ص ۲۰۰ به بعد؛ رجوع کنید به: عرب (فهرست، ۸۰)، ص ۱۱۳ به بعد و ۱۱۲۷. - ابن الاثیر، ج ۸، ص ۷۰. حمله خارجیان از سیستان به فارس (سال ۹۲۸) به زودی خفتی و منکوب گشت؛ ابن الاثیر، ج ۸، ص ۶۲. ۶- عرب (فهرست، ۸۰)، ص ۱۳۸ به بعد و ۱۴۵. - ابن الاثیر، ج ۸، ص ۷۰. - ابوالفداء، ج ۲، ص ۳۶۲.

« لشکری » سردار طاغی^۱ تا اصفهان و اهواز پیشرفت و خلیفه را به شناسایی متصرفات خویش مجبور ساخت^۲؛ و اگر چه سرانجام حتی از برادر خود وشمگیر (که بنا به منقول در کیلان به عنوان ملاک می زیست) درخواست کرد تا در قلمرو قدرت او شرکت کند،^۳ با تمام این احوال، این سرباز چابک و با جرارت، این سیاستمدار پرابتکار، آن کسی نبود که احیای مجدد کشور ایران نصیب او باشد.

۱- ابن الاثیر، ج ۸، ص ۷۱. - عریب (فهرست: ۸۰) در صفحه ۱۶۱ همه جا «الاشکری» می نویسد.
 ۲- ابن مسکویه، ج ۱، ص ۲۱۳ به بعد و ۲۲۸ به بعد؛ - عریب (فهرست: ۸۰)، ص ۱۶۱ تا ۱۶۳. - ابن الاثیر، ج ۸، ص ۷۲. ۳- ابن الاثیر، ج ۸، ص ۷۷ و نیز
 Clément Huart: Les Ziyàrides, in der «Mém. de l' Acad. des Inscriptions» XLII (1922), S. 377-384.

مبارزه آل بویه و آل زیار بر سر قدرت در ایران

در میان ملازمان مرداویج سه برادر از پسران مردی دیلمی به نام ابوشجاع بویه^۱ بن پنا خسرو بودند که بعداً خود را اخلاف بهرام گور پادشاه ساسانی می خواندند^۲ (این ادعا را حتی تاریخ نویسان شرقی به عنوان ادعای ساختگی مردود می دانند). این سه برادر و بعداً نیز اعقابشان به مناسبت نام پدر آل بویه نامیده شدند و عبارت بودند از: ۱- عمادالدوله، ابوالحسن علی^۳، ۲- رکنالدوله، ابوعلی حسن، ۳- معزالدوله^۴، ابوالحسن احمد، که از خدمت ماکان بن کاکای به خدمت مرداویج در آمده بودند. بزرگترین برادر، ابوالحسن (عمادالدوله) که مردی برازنده، شجاع و گشاده دست بود، توانست با وجود سوءظنی که به زودی ارباب وی به او پیدا نمود، خود را در ری مستقر سازد و جرأت نماید که تقاضای مرداویج را مبنی بر تسلیم شهر ری رد کند؛ بلکه موفق هم شد که

۱- در مورد اسامی رجوع شود به: Justi, Namb. 70 lks. تلفظ عربی (و شاید هم جملی آن؟) 'بویه (= Buwaih) است. رجوع کنید به این کتاب با شجره انساب آن، Zambaur 212 f.
 ۲- مثلاً، زرکوب (شیرازنامه)، ص ۳۰ به بعد. - انساب مجعول آن در شجره مذکور در یاورقی قبل مشاهده می شود.
 ۳- رجوع کنید به: Karl V. Zetterstéen in der EI, II 502 f.
 ۴- کلمات، عمادالدوله، رکنالدوله و معزالدوله، القابی است که بعداً به آنها داده شده است. درباره معزالدوله رجوع کنید به:

Karl V. Zetterstéen in der E I, III 761 f.

با کمک یکی از سران دیلم به نام شیرزاد، اصفهان را زیر سلطه خویش در آورد. عمادالدوله هر چند به عقاید شیعه پایبند بود، باز رسماً به متابعت خلیفه کردن نهاد تا در برابر مرداویج تکیه گاهی داشته باشد؛ ولی با این وصف ناگزیر شد از مقابل برادر مرداویج به نام وشمگیر^۱ به آرکان (آر جان) و رامهرمزد، که در ۲۲/۱۱ تا ۲۱/۱۲/۹۳۳ (برابر ذوالحجه ۳۲۱ هجری) به دست وی مسخر شد، عقب نشینی کند^۲.

نفوذ ابوالحسن علی (عمادالدوله)، با وجود تمام موفقیت‌های وشمگیر، از میان نرفت، و اگرچه از حمله به حاکم خلیفه که دوباره به فرمانروایی اصفهان منصوب شده بود، بیم داشت، ولی با این وصف می‌کوشید تا از اتحاد مرداویج با سایر حریفان مخالف خود ممانعت به عمل آورد. سرانجام عمادالدوله از نوبندگان و اسطخثر به سوی بیضا واقع در فارس پیش رفت و در این بین نیز برادرش (رکن‌الدوله) حسن^۳، مناطق حوالی کازرون را به تصرف خود در آورد. پس از آنکه عمادالدوله، یاقوت را که از طرف خلیفه حکمران آن مرز و بوم بود، و به تعقیب وی شتافته بود، در جنگ منصوصاً بسیار سختی شکست داد (سه‌شنبه تا پنج‌شنبه: دوم تا چهارم ژوئن ۹۳۴ مطابق سیزدهم تا پانزدهم جمادی‌الآخری ۳۲۲ هجری)، توانست شیراز را نیز متصرف گردد و در آنجا

۱- بنا به نقل مسعودی (مروج) ج ۹، ص ۳۰، وشمگیر به معنی «الآخذ بسلوی» است. درباره تلفظ (منقول و غیرمنقول) وشمگیر رجوع کنید به: Jan Henrik Justi, Namb. 359 lks. ; Kramers in der E I, IV 1218 f. درباره شیرزاد، رجوع شود به: Justi, Namb. 298.

۲- ابن‌الاثیر، ج ۸، ص ۸۵ به بعد. درباره آل‌بویه رجوع کنید به:

Krymskyj I 119 - 131; Browne I 364 - Mafizullah Kabir: History of the Ziyarid of Tabaristan and Gurgan (927/8 - 1090/1 A. D.), in Journal of the Arabic Society of Pakistan, V (Dacca 1960), S. 1 - 20.

Harold Bowen in der E I, III 1266 f.

۳- رجوع شود به:

مبالغ کثیری از پول نقد و اشیای گرانبها به غنیمت به چنگ آورد، خلیفه نیز حکومت عمادالدوله را پس از اعلام وفاداری وی، به رسمیت شناخت. در این میان مرداویج دوباره اصفهان را به تصرف آورد و برادر خود وشمگیر را به عنوان حاکم به ری فرستاد. مقارن آن کرمان در جزء متصرفات نصر سامانی درآمد، ولی بزودی ناگزیر شد آنجا را دوباره به ماکان واگذار کند.^۲

در نتیجه این حوادث سالهای ۹۳۲/۹۳۴ میلادی برابر ۳۲۰ تا ۳۲۲ هجری دوباره خلیفه سیطره و قدرتی را که پس از سقوط صفاریان کم و بیش در ایالات غربی ایران به دست آورده بود، از دست داد. اما این وضع در بدو امر به نظر خلیفه آن قدر خطرناک نمی آمد، زیرا وی امیدوار بود که سرانجام دسته های مختلف و متخاصم متقابلاً ضعیف شده کشور را دوباره رها خواهند نمود. به علاوه یاقوت، حاکم سابق فارس هم که در معرض تهدید قرار داشت، توانسته بود در این میان لافل حکومت خود را در اهواز مستقر سازد.^۳ گذشته از این جهات، کشمکش و نزاعی میان مرداویج و آل بویه پیش بینی می شد؛ هر چند از طرف دیگر آل بویه پس از تصرف خوزستان شرقی از طرف مرداویج (تصرف رامهرمزد در ۱۴ سپتامبر ۹۳۴ برابر اول شوال ۳۲۲ هجری)، خود را (به شرط بریدن از خلیفه) تابع وی قلمداد کردند.^۴ در همین هنگام بدبختی به مرداویج رو نمود: یعنی حس ایراندوستی شدید وی که به طرح نقشه برای تسخیر بین النهرین و احیای مجدد امپراتوری ایران منتهی می شد، حس نفرت شدیدی در وی برضد بردگان ترک - حتی ترکانی که به عنوان افسر در سپاه او خدمت

۱- حمزه اصفهانی، ص ۱۵۴ - ابن الاثیر، ج ۸، صفحات ۸۶ تا ۸۸. ۲- ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۱، صفحات ۲۷۵ تا ۲۸۴ و ۲۹۵ به بعد، - ابن الاثیر، ج ۸، ص ۹۷. ۳- ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۱، صفحات ۳۰۱ به بعد، - ابن الاثیر، ج ۸، ص ۹۱ - تنوخی (الفرج بعد الشدة)، ج ۱، ص ۵۵. ۴- ابن الاثیر، ج ۸، ص ۹۰ به بعد.

می کردند ایجاد کرد، به طوری که همین ترکان هنگامی که بر اثر طغیان مکرر خشم فرمانروای خود، از پیش آمدن اوضاع بدتری در اندیشه افتادند، وی را در نوزدهم ژانویه ۹۳۵ (یازدهم صفر ۳۲۳ هجری) در اصفهان در حمام به قتل رساندند.^۱ بدین ترتیب نقشه های مباحثات آمیز این مرد از میان رفت و به زودی نیز سرزمینهایی که تحت يك لوا فراهم آمده بود تقطیع شد، زیرا قسمتی از سپاه ترک او به آل بویه و قسمتی به خلیفه پیوستند. برادر مرداویج وشمگیر^۲ نیز در این میان از طرف ماکان (که از قبول اتحاد با وی در آن موقع سرباز زده بود) از ری و نیشابور رانده شد (او آخر سال ۹۳۵ میلادی مطابق اواخر سال ۳۲۳ و اوایل سال ۳۲۴ هجری)، و مدتی مدید لازم بود تا دوباره نفوذ خود را - ولو به میزان محدودی - در آن نواحی مستقر کند. برعکس، ماکان توانست کرمان^۳ و سپس از ۷/۲۳ تا ۹۳۰/۸/۲۱ میلادی (رمضان ۳۲۴) کرگان را نیز به تصرف خود درآورد.^۴

اما قتل مرداویج نیز، برای ماکان اساس و آغاز احراز مقام و وظیفه واقعی مهم و مستقلی نگشت، بلکه تنها آل بویه از آن کاملاً بهره مند گشتند. به طوری که رکن الدوله، حسن فوراً از دربار وشمگیر در ری، به نزد برادرش علی، عماد الدوله مراجعت کرد و از طرف وی مأمور تصرف اصفهان گردید و به زودی

۱- ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۱، ص ۳۰۲ به بعد و صفحات ۳۱۰ تا ۳۱۸، - ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان) ص ۲۱۷، - مسعودی (مروج)، ج ۹، صفحات ۲۸ تا ۳۰، - صولی (اخبار الرازی والمتقی)، ص ۲۰ به بعد و ۶۲ (= صولی - فهرست، ج ۹۱، - صفحات ۷۱ تا ۷۳ و ۱۰۸ به بعد) - ابن الاثیر، ج ۸، صفحات ۹۴ تا ۹۶، - ابوالفداء، ج ۲، ص ۳۸۸ به بعد. - و نیز رجوع شود به: Elias 128; Muh, Nazim in der E. I, III 296 f.; Wiet 115, 172 f. - ۲ در باره وی رجوع شود به: Krymskyj I 111 - 114. - ۳ مسعودی (مروج)، ج ۹، ص ۳۰ به بعد، - ابن الاثیر، ج ۸، ص ۹۶. - ۴ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۲۱۷ به بعد، - ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۰۵.

نیز به تسخیر تمام استان جبال^۱ توفیق یافت . بدین ترتیب فرزندان سلجشور و رزم آرای دیلم بر اوضاع مسلط شدند و در برابر آنان در مغرب و جنوب ایران حریف همطر از دیگری وجود نداشت و دیگر کسی نبود که حتی از پیشروی آنان بر ضد دولت خلفا در بین النهرین جلو گیری کند : یعنی بر ضد دولتی که در نتیجه جنگ با قرامطه که پیایی شورش می کردند و هم در اثر لشکر کشی مداوم به ایالات مختلف ، ضعیف شده بود . با این وضع سر نوشت آینده بغداد تعیین شده بود . اما با تمام احوال برای خلفا این خود سعادت بود که به جای مرداوینج ، یعنی آن مرد متعصب میهن پرست ایرانی با آن برنامه تنظیم شده و بدین جهت سر سخت و لایتغیر ، اکنون آل بویه بین النهرین را تصرف کردند ؛ زیرا اگر چه ایشان شیعی مذهب بودند ، ولی اطلاعات آنان اندک بود و بدین جهت با هر محیطی می ساختند . از این رو ، با وجود اینکه بارسیادت آل بویه شایه امیر مؤمنان را سخت می فشرد با این وصف این مقهوریت به منزله انقراض دولت عباسیان محسوب نمی شد .

یکی از شرایط این تحولات در دوره ده ساله آینده ایران افزایش و توسعه قدرت آل بویه بود . برادر سوم ، معزالدوله ، احمد که تا این زمان سرزمینی در اختیار نداشت توانست در این بین با کمک دو برادر دیگر خود ایالت کرمان را تصرف کند و قشون ماکان و سامانیان را از آنجا براند و ساکنان کوهستانی (قفص و بلوچ) را تحت انقیاد خود در آورد . معزالدوله پس از شورش که با عدم موفقیت روبرو شد و در ضمن آن ، دست چپش قطع گردید با برادران خود آشتی کرد (۹۳۶ میلادی مطابق ۳۲۴ هجری) .^۲ با فراهم شدن این مقدمات ، در این موقع که دیگر

۱- ابن الاثیر ، ج ۸ ، ص ۹۶ به بعد ؛ - و نیز مراجعه شود به : عوفی (جوامع الحکایات) ،

ص ۱۵۳ ، شماره ۳۴۴ . ۲- ابن مسکویه (تجارب الامم) ، ج ۱ ، ص ۳۵۲ به بعد ؛ -

ابن الاثیر ، ج ۸ ، ص ۱۰۴ .

آل بویه از پشت سر مطمئن بودند، به تحریک و تشویق وزیرى که از بین النهرین گریخته بود، جرأت کردند به سوى خوزستان پیشروی کنند. البته تا وقتی احمد (که مدتی در اصطخر پایداری می کرد) تنها می جنگید، به موفقیت‌های بزرگی نایل نگشت و بلکه «بجکم»^۱ فرمانده ترك آن ایالت توانست قسمت شمال غربی آن سرزمین را در تحت قدرت بگیرد و مدت طولانی از اینکه آل بویه از عسکر مکرّم تجاوز کنند، جلوگیری نماید. بدین سبب احمد مصمم شد که از برادرش علی کمک بطلبد. نتیجه این اقدام، بسیار بزرگ و مهم بود؛ اهواز پایتخت خوزستان به دست وی افتاد، و «بجکم ترك» تازه در واسط توانست قوای خود را برای مقاومت تازه‌ای جمع آوری کند (۹۳۸ میلادی مطابق ۳۲۶ هجری)^۲، با این پی گیری سرانجام دروازه ورود به بین النهرین سفلی به روی آل بویه گشوده شد.

در این موقع لازم می نمود که جبهه از طرف جلونیز مانند پشت سر تأمین گردد؛ زیرا در این بین یکی ز سرداران ملازم و شمشگیر به نام لشکری که برای گرفتن آذربایجان از دست کردی به نام دیسم بن ابراهیم شاه ذلویه (ز اطرافین یوسف بن ابی الساج) می کوشید. توانست در نتیجه حمایت و شمشگیر به مقصود خود توفیق یابد، ولی همین پیشرفت، در رمنستان به سقوط وی منجر گشت.^۳ و شمشگیر نیز در اثر سقوط این رقیب، تا آن اندازه نیرومند گردید که جرأت

۱- ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۱، صفحات ۳۳۹ تا ۳۴۹؛ - ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۰۸؛ - ابوالفداء، ج ۲، ص ۴۰۲؛ - و نیز: Karl V. Zettersteen in der E. I. I 716 f.
 ۲- ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۱، ص ۳۵۳ و ۳۷۸ و ۳۸۲ و ۴۱۰ به بعد؛ - صولی (اخبار اراضی و المتقی)، ص ۸۹ و ۱۳۴ به بعد (= صولی - فهرست: ۹۱، ص ۷۷)؛ - عوفی (جوامع الحکایات)، ص ۱۶۵، شماره ۶۷۵؛ - ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۰۹ به بعد؛ و نیز: Elias 129.
 ۳- ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۱، صفحات ۳۹۸ تا ۴۰۴؛ - ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۱۳؛ و نیز: Thomas Arc. 243; Ross, Dyn. 212; Canard Hamd I 627/32.

کرد بر ضد رکن الدوله (حسن) در اصفهان بجنکد و ویرا واقعاً از شهر براند ، چنانکه قلعه الموت نیز به دست وی افتاد.^۱

در این اثنا حاکم جدید سامانیان در خراسان به نام ابوعلی بن محتاج از جاده های فرعی و بی سر و صدا تا نزدیک شهر گرگان پیش رفت و ماکان بن کاکی را که از اطاعت سامانیان سرپیچیده بود به عقب نشینی به مازندران ناگزیر ساخت (در اواخر تابستان ۹۴۰ میلادی مطابق اواخر سال ۳۲۸ هجری) . ابوعلی از آنجا از طرف وشمگیر به جنگ آل بویه تحریک گشت و سه ماه بعد از آن (۲۴ دسامبر ۹۴۰ میلادی مطابق ۲۱ ربیع الاول ۳۲۹ هجری) در اسحاق آباد نزدیک دامغان کشته شد.^۲

این دو حادثه یعنی تسخیر اصفهان از طرف وشمگیر و حمله سامانیان به جانب مغرب سبب شد که آل بویه که از جانب بین النهرین در حوالی اهواز مکرر دچار حمله لشکریان خلیفه می شدند^۳ از يك پیشروی سریعی در شمال بازمانند . فقط حسن توانست اصفهان را (در موقعی که وشمگیر به اتفاق ابوعلی با ماکان در جنگ بود) دوباره تسخیر کند^۴ ، اما برعکس ، همدان مانند تقریباً تمام جبال و کردستان در دست ابوعلی یعنی عملاً در قلمرو قدرت سامانیان بود و آل بویه هنوز از حمله به این سلسله بیم داشتند . تصرف گرگان و نواحی قومن از طرف یکی از نوه های^۵ ماکان مقتول به نام حسن بن پیروزان که پس از مبارزه با

۱- ابن مسکویه (تجارب الامم) ، ج ۱ ، ص ۴۱۱ ، ابن الاثیر ، ج ۸ ، ص ۱۱۵ در مورد سکه های دیسم رجوع کنید به ، (X (1955, S. 14 - 37) « Epigrafika Vosloka » ۲- ابن مسکویه (تجارب الامم) ، ج ۲ ، صفحات ۳ تا ۶ ؛ - ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان) ، ص ۲۱۹ ، - گردیزی (زین الاخبار) ، ص ۳۱ ؛ - صولی (فهرست ۹۱) ، ج ۲ ، ص ۱۷ یا پاورقی شماره ۴ ؛ - ابن الاثیر ، ج ۸ ، ص ۱۱۶ و ۱۱۹ ؛ - و نیز ، Elias 130 ۳- ابن الاثیر ، ج ۸ ، ص ۱۱۶ به بعد . ۴- ابن الاثیر ، ج ۸ ، ص ۱۱۶ . ۵- بنا به نقل ابن مسکویه « پسر عمو ، و به عقیده Zambaur ، عموی ماکان بوده است .

و شمگیر صورت گرفت و نیز از دست رفتن ری که آخرین بار به دست و شمگیر^۱ تسخیر شده بود، و شمگیر را مجبور ساخت در ساریه (ساری) به اطاعت سامانیان در آید.^۲ این واقعه در زمانی بود که پس از کناره گیری نصر دوم سامانی از تخت و تاج (۳۱ مه ۹۴۲ میلادی مطابق ۱۲ رمضان ۳۳۰ هجری) و مرگ وی (به مرض سل، دهم آوریل ۹۴۳ - شعبان ۳۳۱ هجری)^۳ پسر او نوح اول در ماههای بعد کاملاً طبیعی و بدون وقوع حوادث معتناهی و نیز بدون استجازه از خلیفه بر اریکه سلطنت جلوس کرد.^۴ وزیر کاردان وی ابوالفضل محمد بن احمد سلمی عالمی روحانی و فقیه بود که نامدتی بدون عنوان وزارت خدمت می کرد. با چنین وضعی این سلسله قدوم و شمگیر را که اکنون به آنان ملحق شده و مورد اعتمادشان قرار گرفته بود، به عنوان پیشتازی جنگجو بر ضد آل بویه گرامی داشت.

با تصرف ری نخستین حمله غیر مستقیم آل بویه بر ضد سامانیان آغاز گردید و رکن الدوله (حسن) به زودی شهر را به تصرف در آورد و وشمگیر را (که در این موقع تیولدار سامانیان بود) به عقب نشینی به جانب خراسان ناگزیر ساخت (اوایل ژوئن ۹۴۳ میلادی برابر رمضان ۳۳۱ هجری).^۵ بعد از آنکه

۱- ابن الاثیر ج ۸، ص ۱۲۷؛ صولای (اخبار الرازی و المتقی، فهرست ۹۰)، ص ۲۳۱ (فهرست؛ ۹۱، ج ۲ ص ۶۲).
 ۲- ابن مسکویه (نجار بلام)، ج ۲، ص ۷ به بعد ۱- صولای (فهرست ۹۰)، ص ۱۹۷؛ ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۲۶. ۳- نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۹۴، و لی گردیزی (زین الاخبار)، ص ۳۲، از جمادی الاخری سخن می گوید. ۴- گردیزی (زین الاخبار)، ص ۳۲؛ - صولی (فهرست ۹۰)، ص ۲۳۷ و ۱۲۸۴ - ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۳۰ به بعد ۱- مستوفی (تاریخ گزیده)، ص ۳۸۳. - طنبیان مرد نامداری در خوارزم به زودی به کمک ترکان سرکوبی شد، ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۳۵؛ - نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۹۴ به بعد ۱- مجله یادگار سال سوم شماره ۱۰، ۱۳۴۵، - و نیز، Karl V. Zettersteen in der E I, III 1025 f.; Barthold, Turk. 246-249; Oliver 96 f. (تاریخ طبرستان)، صفحات ۲۱۹ تا ۲۲۲؛ + ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۲۷؛ - ابن خلکان (فهرست؛ ۱۱۳)، ج ۲، ص ۱۱۰ به بعد، شماره ۱۷۵.

کوشش و شمشکبر برای پس گرفتن ری به دستور سامانیان (سال ۹۴۴/۹۴۵ میلادی برابر ۳۳۳ هجری)^۱ به ثمر نرسید، به اتفاق ابوعلی کرکان را برای سامانیان تسخیر کرد^۲. مقارن با این زمان در آذربایجان قدرت دست بدست می‌گشت: بدین معنی که فرماندار آنجا به نام دیسم^۳، پسریکی از سران کرد و تربیت شده عقاید خوارج، مورد حمله فرماندار شیعی قلعه شمیران (حومه طارم در کیلان) به نام مرزبان بن محمد بن مسافر^۴ قرار گرفت و ناچار شد به جانب ارمنستان و اردبیل فرار کند و چون سربازان دیلمی سپاه وی و نیز یک قسمت از سربازان کرد او به دشمنی که نیز سربازان دیلمی در اختیار داشت پیوستند دیسم سرانجام مجبور به تسلیم شد و زندانی گشت^۵ و بدین ترتیب موقعیت جدیدی نصیب دیلمیان و شیعیان گردید، که هرچند مستقیماً به نفع آل‌بویه نبود لیکن از نظر جلوگیری از پیشرفت سامانیان به جانب مغرب بطور اساسی نافع بود. - همین مرزبان بود که در سال ۹۴۴ میلادی از پیشروی روسیان (گروه وارگها از نرمانان) که با کشتی از دریای خزر و رود کر تا بردغه (بردع) انجام گرفت (باوجود مداخله حمدانیان) جلوگیری نمود^۶. البته روسیان که در آن موقع با

۱- ابن‌الائیر، ج ۸، ص ۱۴۶. ۲- ابن‌الائیر، ج ۸، ص ۱۴۶. ۳- کسروی (شهریاران گمنام)، ج ۱، ص ۵۸ تا ۶۳ - رجوع کنید به صفحات قبل. ۴- رجوع کنید به، Minorsky, Canc. IV 514/529. ۵- ابن‌مسکویه (تجارب‌الامم)، ج ۲، صفحات ۳۱ تا ۳۷. - صولی (فهرست، ۹۰)، ص ۲۳۲ (انتصاب یک والی حمدانی از طرف خلیفه برای ارمنستان و آذربایجان). - ابن‌الائیر، ج ۸، ص ۱۲۵ به بعد. - صولی (فهرست، ۹۱)، ج ۲، ص ۶۲. - کسروی (شهریاران گمنام)، ج ۱، صفحات ۴۱ تا ۴۳ و ۶۳ تا ۷۰ و ج ۲، ص ۳۶ به بعد. و نیز، H. F. Amedroz: The Sallari and Rawwadi rulers of Aderbaïdjan, in JRAS 1909, S. 174-176; Clément Hurat: Les Mosafirides de l'Adherbaïdjan in der Browne-Festschrift (wie S. 98 Anm. 10) S. 228; Zambaur. 180; Vladimir Minorsky in der F. I, III 803 (s. Musafiriden); Canard, Hamd. I. 454/462). ۶- ادعای مبنی بر اینکه این واقعه درمراغه اتفاق افتاده (رجوع شود به ابن‌مسکویه طبق یادرقی قبل) ناشی از تحریف کلمه «بردعه» (بردع) به مراغه می‌باشد. رجوع شود به کسروی (شهریاران گمنام)، ج ۱، صفحات ۷۰ تا ۸۳ و نیز به David Samuel Margoliouth, in «Gibb Memorial Series» (VI 100); Dorn, Schirw. 547 f.

بیماری مسری و مهلکی دست به گریبان شده بودند توانستند در آخرین لحظه با غنایم فراوان به وسیله کشتی فرار کنند.^۱

۱- ابن حوقل (چاپ لایبزیك ۱۹۳۸) ، ص ۳۳۶ ؛ - ابن الاثیر ، ج ۸ ، ص ۱۳۴ به بعد ؛ - ابوالفداء (فهرست ، ۱۳۸) ، ج ۲ ، ص ۴۲۶ ؛ و نیز ابن مسكويه (تجارب الامم) ، ج ۲ ، صفحات ۶۲ تا ۶۷ با توضیحات محقق ذیل: Aleksandr Jur' evič Jakubovskij im «Vizantijskij Vremennik» XXIV, 1926, S. 63 - 92. رجوع کنید نیز به : (با منابع مذکور در آنجا) Melgunof 63, Anm. 2 bis 4

آل بویه در اوج قدرت خویش

بادر نظر گرفتن تثبیت مجدد موقعیت قدرت سامانیان - چنانچه درست در همان موقع ابوعلی بن محتاج توانست به مأموریت از طرف این سلسله شهری را از آل بویه پس بگیرد - ظاهراً نزدیک بود، با وجود اختلافی که میان همین ابوعلی و نوح اول بیاخاست (که باتصرف همدان و نهاوند و دینور به دست این شورشی - ابوعلی محتاج - پایان یافت)، بساط سلطنت آل بویه به زودی برچیده شود، ولی این خطر در سال ۹۴۵ میلادی (۳۳۳ هجری) مرتفع گشت، یعنی در سالی که احمد (معزاندوله) موفق شد از جنوب غربی ایران (یعنی از حیطة قدرت بلامنازع خود) ابتدا به سوی واسط (۵ مارس ۹۴۵ میلادی برابر سی ام رجب ۳۳۳ هجری) و سپس به طرف بغداد پیشرفته در اواسط دسامبر آن سال این فرمانروای شیعی به آنجا وارد شود. بدین ترتیب برای اولین بار یکی از سلسله های اسلامی که در ایران به وجود آمده بود موفق شد بین النهرین را نیز تحت تسلط خود درآورد. چیزی که بود چون اینان خاندانی شیعی بودند تسلطشان بر ای خلیفه چندان مطبوع نمی نمود، ولی فقط با عزل خلیفه المستکفی

۱- روز یازدهم جمادی الاولی، سال ۳۳۴ هجری که برابر با ۱۹ دسامبر ۹۴۵ روز جمعه بوده است نه یکشنبه. - فهرستی از امرای آل بویه در بین النهرین در کتاب دیدن می شود. Zambaur 9.

و نصب المطیع (که دشمن مستکفی بود) به جای او (۲۹ ژانویه ۹۴۶ میلادی برابر ۲۲ جمادی الاخری ۳۳۴ هجری) توافق عباسیان نیز حاصل گشت.^۱ با این حساب این سد برادر دیلمی فقط در حدود ۱۲ سال وقت لازم داشتند تا توانستند حکومت خود را به این طریق مستقر سازند. هر چند در فراز و نشیب انقلاباتی که بر سر کسب قدرت برپا بود تثبیت سیادت ایشان در شمال ایران میسر نمی شد و اگر چه ایشان نمی توانستند در مقابل سامانیان قدرت مطلق به دست بیاورند، ولی با این وصف جنوب غربی ایران (فارس و خوزستان) همچنان محکم در دست ایشان باقی بود. به علاوه، وظیفه مراقبت از خلافت برای آنها امکانات جدیدی که تا آن زمان ناشناخته بود، فراهم ساخت؛ یعنی امکانات نفوذ لااقل غیر مستقیمی در مناطقی که (ولو مثل سامانیان بطور غیر دلخواه) با خلفا ارتباط داشتند و در تحت سلطه آنان بودند؛ چه اینکه تازه خود خلفا در تحت قدرت آل بویه قرار داشتند.

وضع آل بویه در بین النهرین و کشمکشهای سیاسی آنها با حمدانیان در -وریه و شمال بین النهرین^۲ و همچنین مبارزات داخلی در آنجا و در سرحدات عربی موضوع بحث ما نیست، ولی از نظر تحوّل و تکامل ایران این نکته فوق العاده اهمیت داشت که (همانطوری که سابقاً بغداد به ایران حکومت می کرد) در این موقع تا حدی ایران مناطق عرب نشین اطراف فرات و دجله را تحت نفوذ خود در آورده بود. در هر دو دوره، همزیستی دو کشور در تحت حکومت يك دولت واحد

۱- ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۲، صفحات ۸۴ تا ۸۶؛ - صولی (فهرست)، ۹۱، ص ۲۶۲ به بعد؛ ابن الاثیر، ج ۸، صفحات ۱۴۶ تا ۱۴۸؛ - مستوفی (تاریخ گزیده)، ص ۳۵۱؛ ابن خلکان (فهرست)، ۱۱۳، ج ۱، ص ۹۸ به بعد (شماره ۷۱)؛ - ونیز، Elias 131.

۲- رجوع کنید به: عوفی (جوامع الحکایات)، ص ۲۴۳، شماره ۱۹۱۸ ونیز،

منجربه پیدایش آثاری از لحاظ فرهنگی واداری و اقتصادی گشت: با این فرق که در این دوره دوم یعنی در دوره آل بویه، بیش از صد و پنجاه ساله قبل از آن، نفوذ فکری شرق بر غرب (یعنی نفوذ فکر ایران بر روی اسلامی که از طرف عرب به ایران آمده بود) جایگزین نفوذ فکر غرب بر شرق (نفوذ اسلام بر ایران، م) گشته بود.

از نظر نظامی، شورش فوق العاده خطرناک ابوعلی بر ضد نوح اول، پیشروی آل بویه را در بین النهرین حمایت کرد: 'روابط نوح و ابوعلی به واسطه بدبینی متقابل به وخامت گرایید و در این موقع ابوعلی باعموی نوح اول یعنی ابراهیم بن احمد که در موصل می زیست متحد گردید و به اتفاق یکدیگر موفق شدند طی حمله شدیدی از آوریل ۹۴۶ (۳۳۳ هجری) تا ژانویه ۹۴۷ میلادی (۳۳۴ هجری) از راه همدان و ری و نیشابور و مرو، تابخارا پیشروی کنند؛ ولی بین این دو متحد نفاق افتاد و این نفاق از طرفی سبب آشتی شاهزاده سامانی با برادرزاده خویش نوح گردید، و از طرف دیگر ابوعلی را مجبور ساخت که بخارا را تسلیم کند (۳/۲۶ تا ۴/۲۴ سال ۹۴۷ میلادی برابر رمضان ۳۳۴) و برادرش فضل نیز ناگزیر شد خود را تسلیم قشون سامانیان سازد و به خدمت آنان درآید.^۲

نوح سامانی در این موقع دوباره آرامش خاطر یافت و توانست به تنظیم اوضاع خراسان بیندیشد و پس از پیکارهای محلی معتدی بین بلخ و ترمذ و چغانیان، ابوعلی را (در ۹۴۸/۱۲/۶ تا ۹۴۹/۱/۳ برابر جمادی الاخری ۳۳۷ هجری) وادار به تسلیم سازد. ابوعلی یکی از پسران خود را به عنوان گروگان

۱- رجوع کنید به آغاز این فصل. ۲- ابن مسکویه (تجارب الامم) ج ۲، صفحات ۱۰۰ تا ۱۰۳؛ -گردیزی (زین الاخبار) صفحات ۳۳ تا ۳۶؛ - بطور عمومی در مورد آل بویه رجوع کنید به، Siddiqi, II, 109 - 126 و در مورد سامانیان به همین کتاب صفحات ۲۶۰ تا ۲۶۸.

به خدمت نوح فرستاد و بدین ترتیب مورد عفو واقع گشت و دوباره در بهار سال ۹۵۲ (۳۴۱ هجری) ۲ سال فرمانروایی نیشابور را یافت؛ ولی با این وصف دیگر قدرتش در هم شکسته شده بود. در نتیجه این جنگها امکان اینکه سامانیان در این سالهای حساس به مبارزه آل بویه قیام کنند از دست رفته بود؛ و عماد السدوله توانست در آن موقع ری را از ایشان پس بگیرد.^۲ اما در مقابل نیز، آل بویه با وجود لشکر کشیهای مکرر (پائیز ۹۴۷^۳ و سال ۹۵۳/۹۵۲ = ۳۴۱ و ۹۵۳/۹۵۴ = ۳۴۲ و ۹۵۵/۹۵۴ = ۳۴۳ - ۹۶۲/۳/۱۰ تا ۹۶۲/۳/۱۰ میلادی = ۳۵۱)^۴ نتوانستند وشمگیر بن زیار را که متحد باوفای سامانیان بود از سر زمین خود یعنی مازندران و گرگان برانند. یعنی اگرچه این حکمران هر بار مجبور به فرار می شد، ولی هر دفعه نیز می توانست به سرزمینهای مجاور (خراسان یا گیلان) بگریزد و پس از خروج قشون آل بویه دوباره به مقر خود مراجعت کند. تازه در سال ۹۶۶ میلادی (۳۵۵ هجری) - پس از اینکه طاهر دوم صفاری سیستانی به گرگان وارد شد - در ضمن اینکه سامانیان برای لشکر کشی بر ضد آل بویه تدارک می دیدند، وشمگیر طی قیام داخلی از سیادت افتاد و به وسیله ابو عبد الله احمد بن داعی اخراج گردید و به زودی پس از آن در اثر سقوط وی از اسب (یا در اثر زخمی که هنگام شکار از طرف خوگ نری به وی رسیده بود) در

۱- گردیزی (زین الاخبار)، ص ۳۶ به بعد؛ - ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۶۳ و ۱۶۷. ۲- ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۲، ص ۱۱۵ و ۱۱۷ به بعد؛ - گردیزی (زین الاخبار)، ص ۳۸؛ - ابن الاثیر، ج ۸، صفحات ۱۵۱ تا ۱۵۳ و ۱۵۴. ۳- ربیع الاول سال ۳۳۶ هجری برابر است با ۹۴۷/۱۰/۱۹ تا ۹۴۷/۱۰/۱۹ میلادی. ۴- ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۲، ص ۱۲۰ و ۱۹۰ به بعد؛ - گردیزی (زین الاخبار)، ص ۴۰؛ - ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۵۷ به بعد و ۱۷۹/۱۶۹/۱۶۷/۱۶۳. ۵- تاریخ سیستان، صفحات ۳۲۹ تا ۳۳۲ با ذیل صفحه ۳۲۹؛ از این لشکر کشی که به زیان سامانیان بوده، در منابع دیگر ذکری به میان نمی آید؛ شاید عمداً سکوت شده است. ۶- ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۸۹.

روز ۷ دسامبر ۹۶۷ میلادی برابر اول محرم ۳۵۷ هجری^۱ در گذشت. احمد موقتاً در برابر سایر رقبای علوی توانست در سال ۹۶۹ میلادی خود را باموفقیت مستقر سازد.^۲

به موجب تمام این حوادث و به موجب سرکوبی قیام محمد بن عبدالرزاق در طوس (سال ۹۴۷/۹۴۸ میلادی برابر ۳۳۹ هجری)^۳ که حمله آلبویه را غیر-ممکن ساخت، ثابت شد که دولت سامانیان، به سرزمین ماوراءالنهر و خراسان (و نیولداری گرگان و مازندران) محدود مانده است؛ زیرا پیشرویهایی خراسانیان به سوی همدان و اصفهان در سال ۹۵۰/۹۵۱ (۳۳۹ هجری) و به طرف اصفهان و ری در سال ۹۵۵ (برابر ۳۴۴ هجری) و همچنین به سمت ری در سال ۹۶۶ میلادی (برابر ۳۵۵) بی نتیجه ماند.^۴ محمد نامبرده که بعد از قبول اطاعت در طوس مانده بود پس از اسارت مرزبان فرمانروای آذربایجان که از خاندان سالاریان بود، بیهوده می کوشید تا از آنجا به کمک قشون آلبویه در سال ۹۴۸/۹۴۹ میلادی (۳۳۷ هجری) و ۹۴۹/۹۵۰ (۳۳۸ هجری) در مقابل خویشاوندان مرزبان و رئیس قبیله گردان، دیسم، خود را مستقر و تثبیت کند^۵، اما خود این دیسم در سال ۹۵۳/۹۵۴ میلادی (۳۴۲ هجری) ناگزیر شد از برابر مرزبان مذکور (مرزبان اول) که از زندان گریخته بود بگریزد، از طرف ارمنستان و از جانب معزالدوله، از عراق، به وی کمک مؤثری نشد به طوری که در ضمن کوشش

۱- ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۲، ص ۲۲۲ به بعد؛ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۱۲۵؛ - گردیزی (زین الاخبار)، ص ۴۵ (بنا به نقل وی، در اثر حمله خوک نر)؛ - ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۹۰ به بعد. ۲- ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۹۸ به بعد. ۳- ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۵۵. ۴- ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۲، ص ۱۳۲ به بعد، و صفحات ۱۳۲ تا ۱۴۳ و ۱۵۴ به بعد، و صفحات ۱۵۹ تا ۱۶۱ و ۲۲۲ تا ۲۲۸؛ - ابن الاثیر، ج ۸، صفحات ۱۶۱ تا ۱۶۳ و ۱۶۹ و ۱۸۸. و نیز، Wiet 173 f. ۵- ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۲، صفحات ۱۳۳ تا ۱۳۵؛ - ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۵۸ به بعد؛ - کسروی (شهریاران گمنام)، ج ۳، ص ۸.

مجدد برای کسب قدرت از دست رفته، به اسارت افتاد و فاندین او را کور کردند و سپس به قتل رساندند.^۱ مرزبان نیز در رمضان ۳۴۶ (برابر با ۱۱۲۶ ر.تا ۲۵ ر ۱۲۷۱ میلادی) با عنوان فرمانروای آذربایجان در گذشت و جانشینی^۲ وی به برادرش وهسوزان اول و پسرش (پسر مرزبان) جستان اول (یا جستان؟) رسید. همینکه جستان در سال ۹۶۰ (برابر ۳۴۹ هجری) با فرمانروای ارمنستان اختلاف پیدا کرد و یکی از علویان نیز در صدد دخالت در این کشمکش برآمد وهسوزان توانست خود را به عنوان فرمانروای این منطقه تثبیت کند^۳ و در سال ۹۶۶ میلادی (۳۵۵ هجری) در مقابل برادر زاده دیگرش مدعی حکومت شود.^۴

موقعیت آل بویه از هیچیک از این آشفتگی‌های شمال شرقی ایران لطمه‌ای ندید و همچنانکه موفقیت‌های خویش را تا این زمان مدیون اتحاد و اتفاق خویش بودند، در آینده نیز به همین علت موقعیت آنان به استحکام خود باقی ماند. هنگام مرگ عمادالدوله در روز ۱۱ نوامبر ۹۴۶ میلادی (۱۶ جمادی الاولی ۳۳۸

۱- ابن الاثیر، ج ۸، صفحات ۱۶۵ تا ۱۶۷؛ - کسروی (شهریاران گمنام)، ج ۱، صفحات ۸۳ تا ۱۱۰؛ - و نیز: Vlad. Minorsky in der E. I, III 803 f.; Schwarz VI 700.

۲- ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۲، ص ۱۶۶ به بعد؛ - ابن حوقل (جواب اول)، صفحات ۲۵۱ تا ۲۵۵؛ - ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۷۲ و نیز: Justi, Namb. 341 Iks. (Nr. 4) und S. 114.

۳- ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۷۴؛ Ross, Dyn. 342 Iks. (Nr. 4) (با شجره انساب شماره ۲)؛ - ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۷۴ به بعد؛ - کسروی (شهریاران گمنام)، ج ۱، صفحات ۴۴ تا ۴۸ و ج ۲، ص ۳۷ و ۳۹.

۴- ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۲، ص ۱۳۶ و صفحات ۱۴۳ تا ۱۵۴ و ۱۵۶ به بعد؛ - ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۸۷. - نام این برادر زاده دوم، ابراهیم بن مرزبان است که پس از شکست، به ری پیش رکن الدوله رفت. - اهتمام به برگشت از آنجا به عدم موفقیت منتهی شد: ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۸۸ به بعد؛ - رجوع کنید به: Ross, Dyn. 212-215 (dazu JRAS 1924, S. 617-619); Clément Huart: Les Mosâfrides de l' Adharbaïdjan, in «A Volume ... presented to E. G. Browne», Cambridge 1922, S. 229-256; Richard Vasmer: Zur Chronologie der Gastâniden und Sallâriden, in den «Islamica» III (1927), S. 168-186; Rabino, Dyn. loc. 308-313.

هجری؟^۱ در شیراز، بموجب خواسته او برادرزاده اش عضدالدوله پنا(ه) خسرو (فنا خسرو) وارث حکومت وی در فارس گشت.^۲ عضدالدوله - که بصیرترین و لایقترین و فعالترین تمام فرمانروایان آل بویه بود - بی آنکه اختیارات خویشاوندان خویش، مخصوصاً پدر خود رکنالدوله را تا زمان مرگ او در محرم ۳۶۶^۳ (۸۳۰ تا ۲۸ ر ۹۷۶ میلادی) بیش از آنچه که در خور بود، محدود سازد، به زودی به عنوان صدر خاندان آل بویه شناخته شد. و بدین ترتیب استقرار و استحکام قطعی^۴ حکومت آل بویه و نظم سازمان داخلی آن را باید مرهون کار دانی این فرمانروا دانست تا بجایی که این سلسله در نتیجه مساعی وی به اوج قدرت و اعتلای خود نایل آمد.

این حالت در وضع دولت سامانیان پس از مرگ نوح اول امیر ممدوح (دوشنبه ۲۸ اوت ۹۵۴ میلادی برابر با ۲۶ ربیع الاول ۳۴۳ هجری^۵) و بعد از وفات پسر و جانشین وی، عبدالملک اول، روز پنجشنبه یازدهم شوال (برابر با ۲۰ نوامبر ۹۶۱)^۶ با وجود وزارت بلعمی جوان (۳۵۰ تا ۳۶۳ هجری برابر ۹۶۱ تا ۹۷۴ میلادی)^۷ به زودی مؤثر افتاد. اما بدون تردید تنها افزایش قدرت

۱- بنا به نقل ابن الاثیر (ج ۸، ص ۱۵۹ به بعد) مرگ وی در جمادی الاخری سال ۳۳۸ برابر با ۱۱/۲۶ تا ۱۲/۲۴ ۹۴۹ بوده است. ۲- نکبی (فهرست، ۱۲۵)، ص ۱۲۳ به بعد؛ ابن خلکان (فهرست، ۱۱۳)، ج ۵، ص ۸۰ - Bowen in - M. Seligsohn in der E I, I 151 f. ; - Zark. 31 - Elias 132; (عضدالدوله در روز پنجم ذوالقعدة سال ۳۲۴ هجری متولد گشته است). ۳- ابن الاثیر، ج ۸، ص ۲۲۱ - و نیز، Browne, Isf. 665; Cohen, Corr. 88 F. ۴- شورشهای کوچک (مثلاً ۳۴۵ هجری - ۱۲۰). ۵- گردیزی (زین الاخبار، ص ۳۹)، ربیع الثانی برابر با ۱۱/۲ تا ۱۱/۳۰ ۹۵۴ را ذکر می کند. ۶- نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۹۵ به بعد؛ - ابن مسکویه (تجارب الامم) ج ۲، ص ۱۵۷، ۱۶۱ و ۱۸۹ - سمانی (کتاب الانساب)، ص ۹۰ - گردیزی، صفحات ۳۹ تا ۴۲ - مستوفی (تاریخ گزیده)، ص ۳۸۴ به بعد؛ - سیاست نامه، صفحات ۹۸ تا ۱۱۰ - ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۲۶. ۷- گردیزی (زین الاخبار)، ص ۴۶ - عوفی (جوامع الحکایات)، ص ۲۰۶، شماره ۱۴۵۰ - و نیز، Wilh. Barthold in der E I, I 638 f.

آل بویه و امتناع ایشان از پرداخت باج^۱ سبب این امر نبود، بلکه از این گذشته سبب آن - در جنب تبلیغات روزافزون اسماعیلیه^۲ و بیماری جهانگیر و با^۳ - سرکشی دایم التزاید طبقه دهقانانی بود که هنوز در خراسان و ماوراءالنهر سمت رهبری داشتند و فرمانروایان سامانی نثراد و کم قدرت (در وهله نخست منصور اول از سال ۳۵۰ تا ۳۶۶ برابر ۹۶۱ تا ۹۷۶ میلادی) در برابر کوشش و تلاشی که آنان برای به دست آوردن استقلال و بیرون آمدن از زیر بار دولت می کردند، قدرتی نشان نمی دادند. یکی از علل دیگر ضعف سامانیان را نیز باید قیام خطرناک یکی از حکام در سیستان (سال ۹۶۵ میلادی برابر ۳۵۴ هجری) به حساب آورد. در این ناحیه نیز چون دسته بندیهای داخلی به وجود آمده بود، مبارزات بر سر آن، سالیان درازی به طول انجامید.^۴

بدیهی است که رجال و دهقانان در آن موقع هنوز احتمال این را نمی دادند که با تضعیف دولت سامانی (که باشکست در مقابل رقیب بلعمی یعنی در مقابل البشکین سردار ناراحت ترك در سال ۹۶۲ کاملاً آشکار گشت)^۵ گور خود را به دست خویش حفر می کنند؛ زیرا قدرت سلسله ترك پیوسته رو به فزونی می رفت و بخصوص همین که قسمت اعظم این قوم به اسلام گروید، دیگر ترکان به عنوان دشمن دین تلقی نشدند و حتی کسانی را که در راه اسلام بر

۱- هوفی (جوامع الحکایات)، ص ۱۷۱، شماره ۷۸۷. ۲- فهرست ابن ندیم، ص ۱۸۸. ۳- ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۶۸ به بعد. ۴- ابن حوقل (چاپ اول) ج ۲، ص ۱۳۴۸ - مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ۳۳۷ به بعد؛ - نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۹۶ به بعد؛ نکبی (فهرست ۱۲۵)، ص ۱۱۷ به بعد؛ - گردیزی (زین الاخبار) صفحات ۴۳ تا ۴۷؛ - ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۸۵ به بعد، و نیز، Wilh. Barthold in der E I, III 278 f.; Barthold, Turk 249-252; Oliver 97 f.; Jakubovskij, Mach 72 f. ۵- نکبی (فهرست ۱۲۵) صفحات ۱۲۰ تا ۱۲۳؛ - گردیزی (زین الاخبار)، ص ۴۲ به بعد؛ - ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۷۹. ۶- در سال ۹۶۵ م = ۵۳۵۴، هنگام حمله به خزرها، فوجی از سربازان ترك بنا به خواسته خوارزمیان اسلام آوردند تا از حمایت آنها برخوردار گردند؛ ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۸۶. رجوع کنید به فصل «اوج قدرت سامانیان» و فصل «جریان اسلامی شدن ایران» از همین کتاب و نیز به Barthold, Vorl. 62-67.

ضد آنها جهاد می کردند از مرزهای خراسان جمع آوری نمودند^۱ و به زودی این سرزمین و ماوراءالنهر به صورت غنیمتی به تصرف فرمانروایان جدیدی از نژاد ترك درآمد.

اگر سامانیان دیگر قدرت فیصله سیاست خارجی صحیحی را نداشتند، در عوض آلبویه پس از استقرار و تثبیت فرمانروایی خویش در شمال غربی ایران، و پس از تنظیم و تنسيق اوضاع بین النهرین در سال ۹۶۸ میلادی (۳۵۷ هجری) به توسعه قدرت خود توفیق یافتند. عضدالدوله کرمان را تسخیر کرد.^۲ بدین ترتیب که ابتدا در آنجا الیسع پسر ابوعلی نیروی خود را پس از مبارزات بسیاری با برادر و نیز بایدر خویش، ابوعلی محمد بن الیاس که در پایان مجبور به استعفا شد (و سرانجام به ری تبعید گردید و در سال ۹۶۷ میلادی مطابق ۳۵۶ در آنجا درگذشت)،^۳ مستقر ساخته بود. اما چون او بعداً چندتن از گریختگان صفوف عضدالدوله را پناه داده بود و برعکس نیز برخی از رجسالی وی به سوی عضدالدوله روی آورده بودند، عضدالدوله دیلمی نیز از فارس در ۱۲۷۱ تا ۹۶۷ میلادی تا ۱۵ اردیبهشت ۹۶۸ (برابر رمضان ۳۵۷ هجری) یعنی در همان موقعی که الیسع به علت پیکاری از کرمان دور بود به این سرزمین حمله کرد و آن را پس از دفع حمله سامانیان در سال ۹۷۰ میلادی (۳۶۰ هجری) به قلمرو خود افزود.^۴ در این میان سیستان نیز به اطاعت فرمانروای کل آل بویه درآمد.

۱- ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۸۲، ۵۰۰۰ مجاهد از خراسان به جزیره برای مقابله با بیزانسیا و آرامنه منتقل گردیدند. ۲- ابن مسکویه، ج ۲، صفحات ۲۴۹ تا ۲۵۳. ۳- ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۶۸ و ۱۷۰- این ابوعلی را با ابوعلی مذکور، سردار سامانی نباید اشتباه کرد. نیز رجوع شود به Clément Huart in der E I, 181 f. ۴- الیسع پیش سامانیان رفت و اندکی پس از آن در خوارزم در اثر مرض معده جان سپرد، ابن الاثیر، ج ۸، ص ۲۱۲.

آبرو و احترام دولت سامانیان در نتیجه این حوادث و در اثر واقعه اخیر دچار ضربه جدید و سختی گشت. این امر بخصوص وقتی کاملاً آشکار شد که استرداد آن منطقه با وجود تمایلات قفص و بلوچها - که علناً بر ضد عضدالدوله و سردار وی به نام «کور کوز» (ابن الاثیر: «کور کیر») قیام کردند - با عدم موفقیت^۱ روبرو شد. و قبایل قفص (در چهارشنبه ۱۳ دسامبر ۹۷۰ مطابق دهم صفر ۳۶۰ هجری) و بلوچها (روز دوشنبه اول ژانویه ۹۷۲ میلادی مطابق ۱۱ ربیع الاول ۳۶۱ هجری)^۲ سرکوب گشتند و به اجبار و زور به قبول اسلام ناگزیر شدند (تا آنجایی که اطلاع در دست است به استثنای هندوستان این مورد یکی از موارد نادری از سرزمین مشرق است که اسلام به زور قبولانده شده است). در نتیجه، قسمتی از ملت بلوچ ناگزیر مقر قدیمی خود را در کوهستان ترک نمود و به جلگه کوچ کردند^۳. و چون هنگام تسخیر کرمان به دست عضدالدوله (۹۷۳-۹۷۴ میلادی برابر ۳۶۳ هجری) نیز قیامی که به رهبری يك پیشوای بومی آنجا برپا شده بود، به عدم موفقیت منجر گشت (۹۷۴-۹۷۵ میلادی برابر ۳۶۴ هجری)،^۴ برای مدتی آن سرزمین در تصرف آل بویه باقی ماند.

اما در همان هنگام که - در نتیجه پیشرفت‌های بیزانسیها به طرف سوریه و فلسطین (مخصوصاً در سال ۹۷۵ میلادی برابر ۳۶۴/۳۶۵ هجری)^۵، و بر اثر

۱- ابن مسکویه (تجارب الامم)، صفحات ۲۳۲ تا ۲۳۷؛ ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۹۳، به بعد.
 ۲- ابن الاثیر، ج ۸، ص ۲۰۱. - کور کیر پس از مدت کوتاهی از طرف عضدالدوله اسیر شد، منبع مذکور، ص ۲۰۳.
 ۳- ابن مسکویه (تجارب الامم) چنین نقل می کند، ولی ابن الاثیر از ۱۹ ربیع الاول برابر با ۹ ژانویه ۹۷۲ سخن می گوید.
 ۴- ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۲، صفحات ۲۹۸ تا ۳۰۱؛ ابن الاثیر، ج ۸، ص ۲۰۲، به بعد.
 ۵- ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۲، صفحات ۳۵۹ تا ۳۶۱؛ ابن الاثیر، ج ۸، ص ۲۱۳.
 ۶- در تحت قیادت قیصر، Johannes Tzimiskes. رجوع شود به O strogorsky 210.

کشمکشهای مکرر با ایشان در سرحدات آسیای صغیر و هم با ترکان یاغی^۱ و با حمدانیان^۲ در شمال بین‌النهرین، و سرانجام در نتیجه استقرار فاطمیان در مصر (۹۶۹ میلادی برابر ۳۵۸ هجری) و سوریه، قدرت آل‌بویه در بین‌النهرین بسیار ضعیف شده بود، و همچنین در آن هنگام که ایشان بسبب خراجی که از چند سال پیش از آن برای خاموش نگاهداشتن سامانیان به آنان می‌پرداختند (سالیانه یکصد و پنجاه هزار دینار)^۳ از لحاظ مالی نیز دچار ضعف گردیده بودند، در مغرب ایران پایگاه فرمانروایی جدیدی بوجود آمد که هر چند مستقیماً برای آنان متضمن خطری نبود، ولی با این وصف از خود مزاحمت‌های نامطبوعی نشان می‌داد. اینان کردهایی بودند که توانستند در آذربایجان موقعیت مستقلى برای خود احراز نمایند و حتی یکی از سران ایشان به نام حسنویه بن حسین توانست در ناحیه دینور تا اهواز (خوزستان، بروجرد، اسدآباد و نهاوند و چندین قلعه در ببال) يك قدرتی محلی و خانوادگی پی‌ریزی کند. و چون این فعالیتها در ابتدا به نام مخالفت با سامانیان آغاز گشته بود آل‌بویه به‌وی کمک می‌کردند، ولی در اواخر (۹۶۹ میلادی برابر ۳۵۸/۳۵۹ هجری) کار او نیز با ایشان به جنگ منجر شد^۴، ولی با تمام این احوال توانست تا روز مرگ خود (شنبه ۲۷ سپتامبر ۹۷۹

۱- ابن‌الاثیر، ج ۸، ص ۲۱۲ (برای منازعات بین بختیار و سبکتکین، رجوع شود به آغاز فصل آینده از همین کتاب، در خوزستان).
 ۲- ابن‌الاثیر، ج ۸، ص ۲۳۰ به بعد (در سال ۹۷۸/۹۷۷ هجری عضدالدوله پس از استقرار در بین‌النهرین برای مدتی نیز اراضی حمدانیان آنجا را تصرف نمود). - نیز رجوع شود به: Canard, Hamd. I 541-577.
 ۳- ابن‌الاثیر، ج ۸، ص ۲۰۷. - ابن‌مسکویه (تجارب‌الامم) ج ۲، صفحات ۲۷۰ تا ۱۲۷۴. - ابن‌الاثیر، ج ۸، ص ۱۹۹ به بعد، برای مبارزات برضد کردان در مورد شهرزور سال ۹۸۰/۹۷۹ برابر ۳۶۹ هجری رجوع کنید به: Cahen, Corr 87. و نیز رجوع شود به: E. von Bergmann: Beiträge zur muhammedanischen Münzkunde, II: Hasanweihide, in den «Sitz. Ber. der k. Ak. d. Wiss. (in Wien)», Phil.-Hist. Kl. 73 (1873), Wien S. 145 - 158; (حاوی نظر کلی درباره تاریخ این خاندان با شجره انساب)
 Karl V. Zetterstéen in der E I, II 300.

میلادی مطابق ۳ ربیع الاول ۳۶۹ هجری^۱ در برابر ایشان و همچنین در برابر بستگان خویش پایداری نموده خود را مستقل سازد. اما پس از وی اختلاف هدفهای سیاسی پسراش بحرانی به وجود آورد و عضدالدوله که در این بین سرزمین حمدانیان و شیبانیان را در شمال بین النهرین به تصرف درآورده بود، توانست موقتاً کردستان و سرزمین کردان هگاری را در کوههای اطراف موصل تسخیر کند. نازه بدرپسر حسنویه فقید پس از آنکه برادران خود را به جهت توطئه‌ای که نموده بودند، از میان برداشت توانست وارث ملک پدر خویش گشته در برابر آل بویه و نیز سامانیان، خود را مستقر سازد،^۲ و از ویرانی و انهدام املاک رعایای آن نواحی، به کمک دسته‌ای از کردان سختگیر خویش، جلوگیری نماید.^۳ اما خطر واقعی که آل بویه را تهدید می‌کرد از جانب حسنویه و پسرش و به طریق اولی، نیز - نظریه متار که جنگ با سامانیان^۴ - از طرف ابوالقاسم نوح دوم (المنصور یا الراضی)^۵ سامانی سیزده ساله که (از اواسط ژوئیه سال ۹۷۶ میلادی برابر اواسط شوال ۳۶۵ هجری) با حمایت وزیر خود عتبی (۹۷۷ تا ۹۸۲) سلطنت می‌کرد، نبود، بلکه خطر واقعی از جانب سرداری ترک به نام سبکتکین

۱- ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۲، ص ۴۱۵، ۱ - شرف‌نامه، ص ۳۹. روز سوم ربیع الاول سال ۳۶۹ هجری روز یکشنبه بوده است نه روز شنبه. در مورد این خاندان رجوع شود به ۱. Zambaur 211. ۲- ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۲، ص ۴۱۵ به بعد، ۱ - ذیل تجارب الامم (فهرست، ۹۷)، صفحات ۹ تا ۱۲ - ابن الاثیر، ج ۸، صفحات ۲۳۴ تا ۲۳۶ و ج ۹، ص ۲، ۱ - شرف‌نامه، صفحات ۳۹ تا ۴۱ (در این کتاب نیز تاریخ ازمنه متأخر این قبیله ذکر شده است)، ۱ - رجوع شود به ۱. E I, I 582 (Badr). ۳- ذیل تجارب الامم (فهرست، ۹۷)، صفحات ۲۸۷ تا ۲۹۱. ۴- گردیزی (زین الاخبار)، ص ۴۷. ۵- ابن الاثیر، ج ۸، ص ۲۲۳. گردیزی (ص ۴۷) در این مورد، روز یازدهم شوال ۳۶۵ هجری برابر با ۱۲ ژوئن ۹۷۶ را یاد می‌کند. تاریخی را که نکبی (ص ۱۱۲) ذکر می‌کند بر آن روزی که از هفته ذکر شده است، منطبق نمی‌شود. - درباره نوح دوم رجوع کنید به ۱. Karl V. Zettersteen in der E I, III 1026 f.; Browne I 371 f.; Barthold, Turk. 252-254, 262-265; Oliver 98-102.

بود : سبکتکین در خدمت ابواسحق بن الپتکین^۱ - سردار سامانیان در غزنه واقع در مشرق ایران - ترقی کرده ، و پس از مرگ ابواسحق از طرف افسران او به عنوان جانشین وی و فرمانده ایشان انتخاب شد . سبکتکین به زودی با احراز چند موقعیت در سرحدات هندوستان امتیاز خود را آشکار ساخت^۲ و بدین وسیله از ابتدای کار جهتی را نشان داد که می بایستی اخلاف وی در آن جهت به نفع اسلام خود را ممتاز سازند . سبکتکین پس از عهد شکنی فرمانروای بست به زودی نیز منطقه نفوذ خود را به جانب شمال توسعه داد^۳ و قدرت خود را با مداخله در نبردها و زور آزماییهایی که در داخل خاندان صفاریان در سیستان صورت می گرفت ، ظاهر نمود^۴ .

با وجود این علایم تهدید آمیز باز دو دشمن اصلی یعنی آل بویه و سامانیان از کشمکش و مبارزه بایکدیگر دست نکشیدند : همین که شمس المعالی قابوس^۵ - که از سال ۹۷۶/۹۷۷ میلادی (۳۶۶ هجری) به عنوان جانشین برادرش ظهیر الدوله بیستون بن وشمگیر^۶ در مازندران حکومت می کرد - از تسلیم فخر الدوله^۷ که از برادر خود عضد الدوله سرباز زده بود ، امتناع ورزید ، به دستور عضد الدوله قشونی به سرپرستی برادر دیگرش به نام مؤید الدوله وارد گرگان شده قابوس را

۱- عوفی (جوامع الحکایات) ص ۱۵۴، شماره ۳۸۸: - مستوفی (تاریخ گزیده)، ص ۳۸۵. و نیز رجوع شود به Wilh. Barthold in der E I, I 337. ۲- ابن الاثیر، ج ۸، ص ۲۲۷ به بعد: - عوفی (جوامع الحکایات)، ص ۱۵۳، شماره ۳۴۹. ۳- ابن الاثیر، ج ۸، ص ۲۲۷: - عوفی (جوامع الحکایات)، ص ۲۲۲، شماره ۱۶۴۸. ۴- عتبی (ترجمه تاریخ یمینی)، صفحات ۲۳ تا ۳۴ و ۵۳ تا ۶۱ - تاریخ سیستان، صفحات ۳۳۶ تا ۳۴۵. ۵- ابن خلکان (فهرست، ۱۱۳)، ج ۶، صفحات ۴۵ تا ۴۷ (شماره ۵۵۰) و نیز: Justi, Namb. 335 lks. (Nr. 14); Clément Huart in der E I, II 637 f.; Melgunof 58; Rabino, Maz. 418. - Brockelmann, GAL S I, 154. ۶- گردیزی (زین الاخبار)، ص ۴۵ به بعد: - ابن الاثیر، ج ۸، ص ۲۲۸: و نیز: Justi, Namd. 69 lks. (Nr. 1). ۷- رجوع شود به: Karl V. Zetterstéen in der E I, II 46.

به فرار از آنجا به جانب خراسان ناگزیر ساخت (۱۱/۲ تا ۹۸۱/۱۲/۱ برابر جمادی الاولی ۳۷۱ هجری). و هر چند سامانیان از قابوس حمایت می کردند، ولی وی با وجود موفقیت‌های ابتدایی باز نتوانست در مقابل لشکریان آل بویه (۲۸ تا ۹۸۲/۳/۲۹ برابر با رمضان ۳۷۱ هجری) استقراری به دست آورد^۱. چه اینکه اندکی قبل از آن، نوح دوم سامانی ابوالحسن محمد بن ابراهیم بن سیمجور صاحب تیول کوهستان و حاکم خراسان (از سال ۹۶۲ و قبل از آن در سال ۹۵۸ تا ۹۶۰ میلادی) را که رئیس طبقه اشراف دولت^۲ بود، به اصرار و فشار ابوالحسن عتبی، معزول ساخت و کمی بعد از آن، به تحریک سیمجور، عتبی مورد سوء قصد قرار گرفت، ولی سرانجام از هلاکت نجات یافت^۳. در طی این گونه حوادث خود سری روز افزون و به موجب آن نیز سقوط داخلی دولت سامانیان آشکارا پایه ریزی و محرز می شد به طوریکه این وضع پس از مراجعت سیمجور (۹۶۸ میلادی) عملاً منجر به تجزیه خراسان - که در این موقع بکلی از حیطه قدرت سامانیان بیرون آمده بود - به سه بخش مجزا گردید. یعنی قسمتی به او و پسرش ابوعلی (درهرات) تعلق یافت و قسمتی به تصرف دستیارش فائق (در بلخ) در آمد و قسمت سوم سهم کسی گشت که تا آن زمان سمت وزارت داشت یعنی سهم حسام الدین ابوالعباس تاش (در نیشابور؛ وی نیز فرماندار نظامی بود)^۴. نتیجه طبیعی این

۱- ذیل تجارب الامم (فهرست، ۹۷)، صفحات ۱۵ تا ۱۷ و ۲۴ و ۲۸ - نکبی (فهرست، ۱۲۵۰).
 صفحات ۱۲۵ تا ۱۲۹ - ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۲۲۶ به بعد - ابن الاثیر، ج ۹، ص ۴ به بعد - عوفی (جوامع الحکایات)، ص ۱۶۸، شماره ۷۳۶. ۲- عوفی (جوامع الحکایات)، ص ۲۰۰، شماره ۱۳۴۲ - ذکر اسامی اعضای این طبقه، در ص ۳۲۳ از کتاب الانساب سمانی (عکس از خطی) و نیز، Justi, Namb. 301 lks. درباره ارتباط عضدالدوله و سیمجور رجوع شود به، Cahen, Corr. 89. ۳- نکبی (فهرست، ۱۲۵۰)، ص ۱۲۹ به بعد - عوفی (جوامع الحکایات)، ص ۲۱۳، شماره ۱۵۳۴ - گردیزی (زین الاخبار)، ص ۴۹ به بعد.
 ۴- عتبی (ترجمه تاریخ یمنی)، صفحات ۶۱ تا ۷۱ و ۷۲ تا ۸۳ برابر با نکبی (فهرست، ۱۲۵۰)، صفحات ۱۳۱ تا ۱۳۴؛ - گردیزی (زین الاخبار)، ص ۴۸ به بعد - ابن الاثیر، ج ۹، ص ۹ - و نیز، Wilh. Barthold in der E I, I 96.

عمل تجدید بردهای سختی بود که از سال ۹۸۲/۹۸۳ میلادی (برابر ۳۷۳ هجری) میان این سه نفر به ظهور پیوسته بود و سامانیان و آل بویه نیز در آن مداخله می کردند.^۱

همچنین دولت آل بویه نیز پس از مرگ عضدالدوله مقتدر و پیر ابهت (دوشنبه ۲۶ مارس سال ۹۸۳ میلادی مطابق هشتم شوال ۳۷۲ هجری)^۲ در نتیجه اختلاف پرهیجان پسرانش بایکدیگر، دچار تجزیه و تقسیم شد: ابوالکالیجار^۳ ملقب به صمصامالدوله استان فارس را به دو برادر خویش: ابوالحسین احمد، تاجالدوله و ابوطاهر پیروزشاه، ضیاءالدوله انتقال داد، در حالی که برادر چهارم آنها، که در موردش استثنا رفته بود، یعنی ابوالفوارس شیردل (شیردل)، شرفالدوله^۴، توانست از کرمان شهر شیراز را به تصرف در آورد. شرفالدوله طبعاً در چنین حالی از همکاری بابرادر خود در بغداد صرف نظر نمود، و نیز دستور داد تا وزیر مسیحی و مجرب پدرش یعنی نصر بن هارون را به قتل برسانند.^۵ پس از مرگ مؤیدالدوله (۱/۸ تا ۲/۵ سال ۹۸۳ میلادی مطابق شعبان ۳۷۳ هجری) فخرالدوله که سابقاً رانده شده بود و با صمصامالدوله نیز سرِ نفاق داشت، توانست

۱- عتبی (ترجمه تاریخ یمنی)، صفحات ۸۳ تا ۹۳ و ۹۵ تا ۱۰۶، برابر با نکبی ۱۳۴ تا ۱۳۶ و ۱۳۸ تا ۱۴۳؛ - گردیزی (زین الاخبار)، ص ۵۰ به بعد؛ - ابن الاثیر، ج ۹، ص ۱۰ به بعد - ابوالعباس تاش پیش فخرالدوله گریخت. فخرالدوله نیز گرگان و استرآباد را بهار و گذار کرد، ولی کوشش وی در تجدید وضع سابق بی ثمر ماند و سال ۳۷۷ هجری (۹۸۶/۹۸۷ میلادی) و یا ۳۷۹ هجری (۹۹۰/۹۸۹) به یک مرض 'مصری و یا در اثر مسمومیت وفات نمود.

۲- ذیل تجارب الامم (فهرست ۹۷)، صفحات ۳۹ تا ۷۷ (مفصلاً)؛ - نکبی (فهرست ۱۲۵)، ص ۱۳۶؛ - ابن الاثیر، ج ۹، ص ۷ به بعد؛ - ابن خلکان (فهرست ۱۱۳)، ج ۶، صفحات ۳۰ تا ۳۲؛ - زرکوب (شیرازنامه)، ص ۳۲ (تاریخ اشتباهی).

۳- Justi, Namb. 153 lks. (Nr. 2); Karl V. Zetterstéen in der F. I, IV 148.

۴- Justi, Namb. 289 r (Nr. 7). ۵- ذیل تجارب الامم (فهرست ۹۷)، ص ۸۰ و ۹۰؛ -

ابن الاثیر، ج ۹، ص ۸؛ - و نیز: Wiet 93 f.

(در همان ماه اول بعد از مرگ مؤیدالدوله) خود را در گرگان مستقر سازد.^۱ اما وی، وزیر پدر خود یعنی ابوالقاسم اسماعیل بن عبادطالقانی^۲ را تاروزمرگش (مارس ۹۹۵ میلادی) نزد خویش نگاهداشت، ولی به زودی ناگزیر می‌بایستی برای اطفای نایره قیامهای قم و دامغان (۹۸۷/۹۸۸ میلادی برابر ۳۷۸ هجری) وارد پیکار شود.^۳ - تمام این وقایع که علاوه بر این، با تصادمات کردان و دیلمیان در بین‌النهرین همراه بود^۴ خیلی زود استحکام رژیم آل بویه را درهم شکست. به علاوه این حوادث به شرف‌الدوله فرصت داد تا با تمام قوا از فارس برضد برادرش ابوالحسین (تاج‌الدوله) که از شناسایی وی امتناع می‌ورزید و پیشنهادهای همکاری با او را رد کرده بود پیشروی کند. در نتیجه، تاج‌الدوله ناگزیر شد به سوی عموی خود فخرالدوله فرار نماید، ولی به زودی همین تاج‌الدوله با فخرالدوله نیز اختلاف پیدا کرد و فخرالدوله دستور کشتن او را صادر نمود. در این میان نیز شرف‌الدوله اهواز و بصره را به تصرف درآورد و مصمام‌الدوله برادر خود را ناگزیر ساخت تا نام وی را اول از همه در خطبه ذکر نماید.^۵ لیکن این قرارداد مدت زیادی به قوت خود باقی نماند و به موجب آن شرف‌الدوله برادرش را به کلی از بین‌النهرین بیرون راند و اسیر کرد (۹۸۵/۹۸۶ میلادی مطابق ۳۷۶ هجری): با این نتیجه که میان دیلمیان و ترکها، در بغداد زد و خوردها و کشمکشهایی به ظهور پیوست.^۶ در مقابل، کوشش شرف‌الدوله برای پیکار برضد

۱- ذیل تجارب‌الامم (فهرست: ۹۷)، صفحات ۹۱ تا ۱۰۰، - ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۹.
 ۲- رجوع شود به یاقوت (ارشاد‌المرب)، ج ۲، صفحات ۲۷۳ تا ۳۴۳ - ابن‌خلکان (فهرست: ۱۱۳)، ص ۹۵. - و نیز Karl V. Zetterstéen in der E I, II 374; Brockelmann, GAL. S I, 198 f.
 ۳- تاریخ قم، ص ۸؛ - ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۱۱ و ۲۰.
 ۴- ذیل تجارب‌الامم (فهرست: ۹۷)، ص ۹۷؛ ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۱۴. - ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۱۵ به بعد.
 ۵- ذیل تجارب‌الامم (فهرست: ۹۷)، صفحات ۱۲۰ تا ۱۳۳.
 ۶- ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۱۱۶. - یاقوت، ج ۸، ص ۴۶۵. - ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۱۷ و ۱۹.

فرمانروای کرد، یعنی بدر - زیرا او به فخرالدوله متمایل بود - به عدم موفقیت انجامید و موجب شکست وی در قرمیسین (کرمانشاه) گردید. از آن پس، بدر توانست حوزه نفوذ خود را در مناطق جنوبی کوهستانهای کرد نشین^۱ توسعه دهد، در حالی که حیثیت و اعتبار آل بویه همچنان روبه زوال می رفت (۹۸۶/۹۸۷ میلادی برابر ۳۷۷ هجری). بخصوص همین که شرفالدوله در سال ۹۸۸/۹۸۹ مطابق ۳۷۹ هجری در گذشت و جانشین و برادر دیگرش یعنی بهاءالدوله (ابونصر پیروز خوارشان) با پسر او، ابوعلی، اختلاف پیدا کرد، سقوط دولت آل بویه بیشتر آشکار شد: ابوعلی پسر شرفالدوله توانست موقتاً فرمانروایی خود را در فارس تثبیت کند، ولی بعد - در نتیجه جنگ برادر کشی میان ترکان و دیلمیانی که در قشون او بودند - دچار ضعف گردید، ویس از آنکه بر حسب ظاهر در واسط آشتی کرد (در حدود ۹ اوت سال ۹۰۰ میلادی برابر اواسط جمادی الاخری ۳۸۰ هجری) به دست بهاءالدوله اسیر و کشته شد^۲. همین که در این موقع مجدداً در بغداد میان ترکها و دیلمیان تصادماتی به وقوع پیوست و سرانجام فخرالدوله از ری و از راه همدان به جانب بین النهرین پیشروی کرد^۳، حکومت آل بویه بیش از پیش دستخوش تجزیه داخلی گردید: حمدانیان توانستند دوباره - به موصل برگردند^۴ و مروانیان خود را در دیار بکر مستقر سازند (۹۸۹/۹۹۰ میلادی برابر ۳۸۰ هجری)^۵ و خلافت الطایع در ۱۳/۱۰ تا ۹۹۱/۱۱/۱۰ میلادی (برابر شعبان ۳۸۱ هجری) به موجب حرص و آرز بهاءالدوله و به دست وی جابرا نه پایان یافت^۶.

۱- ابن الاثیر، ج ۹، ص ۱۸. ۲- ذیل تجارب الامم (فهرست، ۹۷)، ص ۱۴۷ به بعد.

ابن الاثیر، ج ۹، ص ۲۱. درباره بهاءالدوله رجوع شود به:

۳- ابن الاثیر، ج ۹، ص ۲۲. Karl Vilhelm Zetterstéen in der E I, I 595 f.

۴- مرجع سابق، ص ۲۳ و ۳۰. ۵- مرجع سابق، صفحات ۲۳ تا ۲۶. ۶- نیز مرجع

سابق ۲۹ و ۳۲ - مراجعه شود به: Zetterstéen in der E I, IV 671 f.

در موقعی که بعد از این واقعه بهاءالدوله، پس از پیکارهای بی نتیجه اخیرش، ناگزیر فارس و ارکان (ارگان) را به برادر خود صمصام الدوله (که پس از مرگ شرف الدوله ناپینا از زندان آزاد شده بود) واگذار کرد (۹۸۹/۹۹۰ میلادی برابر ۳۸۰ هجری)، و خود در بین النهرین به عنوان امیرالامرا باقی ماند، پایه های حکومت آل بویه در ایران با وجود تعهداتی مبنی بر کمک متقابل^۱ به اندازه ای سست شده بود که خلف بن احمد حکمران جدید سیستان که پسر یکی از شهبانوان صفاری بود با مساعدت پسرش، عمرو، توانست لااقل برای مدتی کوتاه کرمان را به تصرف درآورد (۹۹۱/۹۹۲ میلادی برابر با ۳۸۱ هجری). این عمل يك اقدام جسورانه ای بود که در سال ۹۸۲ به انجام آن موفق نشده بود.^۲

در عین حال، قدرت صمصام الدوله در نتیجه تسخیر مجدد کرمان و سرکوبی قیام پسران ابومنصور بختیار عزالدوله (پسر ممزالدوله)^۳ در شیراز^۴، تا آن اندازه مستقر شد که لااقل توانست برای مدتی نیز خوزستان را در تحت قدرت خود درآورد^۵ (۹۹۳ میلادی برابر ۳۸۳ هجری). در سالهای بعد دوباره خوزستان به دست بهاءالدوله افتاد در حالی که صمصام الدوله در حوالی شوشتر گرفتار کمینگاه ترکها شد و ناگزیر به مراجعت گردید^۶، ولی او پس از مراجعت به فارس انتقام خود را از

- ۱- ذیل تجارب الامم (فهرست، ۹۷)، صفحات ۱۶۳ تا ۱۷۱ و ۱۸۲ تا ۱۸۴؛ - ابن الاثیر، ج ۹، ص ۲۶.
- ۲- ذیل تجارب الامم (فهرست، ۹۷)، صفحات ۱۸۹ تا ۱۹۱؛ - ابن الاثیر، ج ۹، ص ۲۸ به بعد.
- ۳- در باره حکومت خلف در سیستان و مبارزات او با خویشاوندانش و روابط او با غزنویان، رجوع کنید به، نکبی (فهرست، ۱۲۵)، صفحات ۱۱۷ تا ۱۲۰ و نیز فصل «محمود غزنوی» از همین کتاب.
- ۴- رجوع شود به فصل «مبارزه آل بویه و آل زیار» از همین کتاب.
- ۵- بختیار در زمان عضدالدوله، در ایران اهمیت افتخار آمیزی نیافت و پس از حمله به حمدانیان در موصل، به فرمان عضدالدوله اسیر و مقتول گردید؛ - رجوع کنید به، E I, I 626 f.
- ۶- عتبی (ترجمه تاریخ یمنی) ۳۱۰ تا ۳۱۴؛ - ذیل تجارب الامم، صفحات ۱۹۱ تا ۱۹۸؛ - ابن الاثیر، ج ۹، ص ۲۳، و نیز، Cahen, Corr. 85 f. ۵- ابن الاثیر، ج ۹، ص ۲۳.
- ۷- ذیل تجارب الامم، صفحات ۲۷۵ تا ۲۶۰؛ - ابن الاثیر، ج ۹، ص ۳۵ به بعد.

لشکریان ترك آنجا گرفت (۹۹۵ میلادی مطابق ۳۸۶ هجری) به طوری که قسمتی از آنها به کرمان و سند گریختند و به زودی در آنجا از میان رفتند^۱. بر این منوال نیز مبارزانی که در همان سال بر ضد لشکریان بهاءالدوله در اهواز به عمل می آمد و بر اثر آن پیشروی به سوی بصره (۹۹۶ میلادی برابر ۳۸۶ هجری)، همه در واقع صف آرایها و جنگهایی بود که بین ترکان و دیلمیان به وقوع می پیوست^۲. در نتیجه این حوادث مصمّم الدوله تمام دسته های را که واقعاً دیلمی (و نیز شیعی مذهب) نبودند از سپاه خود اخراج کرد. نتیجه این عمل آن شد که اخراج شدگان با عناصر ناراضی دیگر متحد گشتند و قشونی را که برای سرکوبی ایشان فرستاده شده بود منهدم نمودند و به زودی امیر آل بویه را بطوری از تمام اسباب و وسایل محروم ساختند که حتی کدخدای ناحیه کوچکی به نام دودمان (= محلی که فاصله آن تا شیراز مقدار دو روز راه بود)، توانست او را اسیر کند و سپس به یکی از پیشوایان قیام کنندگان به نام ابو نصر بن بختیار تسلیم نماید. ابو نصر ابن بختیار نیز وی را پس از ۹ سال فرمانروایی در حالی که ۳۵ سال و شش ماه از عمرش می گذشت به قتل رسانید (۱۱/۲۴ تا ۱۲/۲۲ سال ۹۹۸ مطابق ذوالحجه ۳۸۸ هجری)^۳.

بدین وسیله حکومت بهاءالدوله در عراق کاملاً تثبیت و تأمین شد؛ چه اینکه در این بین نیز فخرالدوله (۸/۹ تا ۹/۹ سال ۹۹۷ میلادی مطابق شعبان ۳۸۷ هجری) بر اثر يك بیماری معده در ری در گذشته^۴ و منطقه نفوذ او (جبال) میان دو

۱- ذیل تجارب الامم، ص ۲۶۴ به بعد؛ ابن الاثیر، ج ۹، ص ۳۸. - و نیز رجوع شود به ۱.
 ۲- Mart. Th. Houtsma in der E I, I 88 s. v. Abu Djacfar. - ابن الاثیر، ج ۹، ص ۳۹ و ۴۳.
 ۳- ذیل تجارب الامم، صفحات ۳۱۱ تا ۳۱۴؛ ابن الاثیر، ج ۹، ص ۴۹.
 ۴- Wiet 94 f. - ذیل تجارب الامم، ص ۲۹۶ به بعد؛ نکبی (فهرست ۱۲۵)، ص ۲۰۴؛ و نیز، Wiet 176.

پسر بسیار کوچکش : ابوطالب رستم مجدالدوله (۴ ساله) و ابوطاهر شمس الدوله (به این پسر همدان و قرمیسین تا سرحد بین النهرین رسید) تقسیم گردیده بود و نیابت سلطنت را مادر ایشان «سیده» شیرین (وفات ۱۰۲۸/۱۰۲۹ میلادی مطابق ۴۱۹ هجری) که دختر اسپهبد رستم مازندرانی بود، به عهده داشت. اسپهبد رستم کسی بود که لااقل برای مدت موقتی (۹۶۶ و ۹۷۷/۹۷۸) در کنار برادرش شهریار (۹۴۸/۹۴۹ - ۹۸۴/۹۸۵) در پریم (= پیروز آباد، یا فیروز آباد) فرمانروایی کرده بود.^۱ در تحت چنین شرایطی بهاءالدوله توانست (در سال ۹۹۹ میلادی برابر ۳۸۹ هجری) بر اساس قراردادی بارهبران قشونهای سرکش، خوزستان و فارس، و پس از آن نیز (در ضمن دفع مقاومت های محلی) کرمان را به تصرف درآورد. بر اثر آن، سرانجام دو نفر از افسران مؤثر، ناگزیر به فرار گشتند^۲ و کوشش ابونصر برای سکه از دیلم، مجدداً کرمان را به تصرف آورد (۵/۹ تا ۶/۶ سال ۱۰۰۰ میلادی برابر جمادی الاخری ۳۹۰ هجری) به شکست او، و سرانجام هنگامی که تعقیب می شد به مرگش منجر گشت.^۳ و بدین ترتیب منطقه فرمانروایی آل بویه در جنوب ایران و نیز در بین النهرین در ید قدرت بهاءالدوله قرار گرفت. این امیر کوشید با عزل و احضار فرماندارانی^۴ که فوق العاده جسور و خودخواه شده

۱- ابن الاثیر، ج ۹، ص ۴۵. تنزل فاحش اوضاع اقتصادی شهر ری در تحت این حکومت از تبدیل درهم «نقره» به «مس» هویدا است، به طوری که «درهم» های این زمان به فلوس شباهت دارد، رجوع کنید به: Miles, Rayy (wie S. 415 Anm. 2). این وضع تا ۱۰۱۶ پایدار بوده است، تا اینکه در این سنوات به کلی ضرب سکه توسط آل بویه قطع می شود و تازه در سال ۱۰۲۹ دوباره به وسیله محمود غزنوی شروع می گردد، رجوع کنید به:

Vladimir Minorsky im BSOAS X, 1942, S. 1023 f. Karl V. Zetterstéen in der E I, III 101 f.; Rabino, Maz. 420; Casanova, Les Isp (über Rostahm).

۲- ذیل تجارب الامم، صفحات ۳۱۵ تا ۳۳۲، - ابن الاثیر، ج ۹، ص ۵۲ - و نیز: Zetterstéen in der E I, IV 29 f. s. v. Šābur. - ابن الاثیر، ج ۹، ص ۵۶.

۴- مرجع مذکور، ص ۵۶، - عتبی (ترجمه تاریخ یمنی)، صفحات ۳۸۷ تا ۳۹۱.

بودند موافقت ملترا نسبت به خود جلب نماید و بدین وسیله تا آن حد موفقیت یافت که پیشروی طاهر بن خلف (که با پدرش اختلاف پیدا کرده بود) از جانب سیستان به کرمان (۱۰۰۱ میلادی مطابق ۳۹۱ هجری) در نتیجه مقاومت ساکنان آنجا بی ثمر ماند^۱. در این وضع، موقعیت قدرت بهاءالدوله خود را تزلزل ناپذیر نشان می داد و روی این اصل آل بویه از عواملی بودند که هنوز در ایران می بایستی به حساب بیایند.

سقوط سامانیان

این وضع آل بویه در مقابل تحولات دامنهداری که در سالهای پیش از آن در مشرق سرزمین ایرانیان و ماوراءالنهر به وقوع پیوسته و در نتیجه، منظره سیاسی این سرزمین را بکلی تغییر داده بود، اهمیت آن را داشت. به موجب مهاجرت های قومی که در قرن هشتم (قرن دوم هجری) اتفاق افتاد قر لقه های ترك (به زبان فارسی خَلج - به زبان تبتی گر لگ) به طرف هفت رود «یتی سو» - Jeti su - (قسمت جنوب دریاچه بلخش = Balchasch) و قسمتی از ساحل جنوبی رودخانه تریم (Tarim) پیشروی کردند و در قرن دهم قسمت اعظمشان به دین اسلام گرویدند. مقارن با این زمان از بین آنان خاندانی (آل افراسیاب) که به عنوان خاندان ایلک خانیان (خوانین و فرمانروایان قراء) یا قراخانیان (خوانین سیاه) نامیده می شد قدرتی به دست آورده و مقر خود را در آن موقع در شهر بلاساغون در قسمت علیای چو (در مغرب اسبق کول) قرارداد^۱. قراخانیان با افزایش ضعف دولت سامانیان توجه خود را به نواحی حاصلخیز ماوراءالنهر معطوف داشتند و هر چند نخستین حمله ایشان را که به رهبری بغراخان شهاب الدوله هارون (الحسن) بن سلیمان به بخارا

۱ - رجوع کنید به نقشه این نواحی در ، Pritsak, Herrmann, Atlas of China Nr. 45 und 46/47; Spuler, Mittelasien 328/29. ۲ - بغرا به معنی شتر نر. در مورد این

عنوان رجوع شود به ، Pritsak 52, 59.

صورت گرفت ، نوح دوم شخصاً دفع نمود^۱ ، ولی چون میان ابوعلی سیمجور^۲ فرمانروای تیولدار کوهستانی که تا آن زمان مخفیانه با ایلک خان هم پیمان بود - و نیز مأموریت جانشینی پدر متوفای (۳/۱۲ تا ۴/۱۰ سال ۹۸۹ برابر با ذوالحجّه سال ۳۷۸ هجری) خود را در خراسان یافته بود - و میان هم عهد او ، فائق ، نزاعی که به جنگ خونینی منجر گشت به پا خاست دوباره به بغراخان فرصت حمله داده شد و مخصوصاً بیشتر ، از این جهت که این هر دو دسته در برابر امیر سامانی از وی (بغراخان) استمداد جستند . امیر سامانی در اثر حمله تازه بغراخان به مقر وی بخارا ، ناگزیر به فرار به آمل گشت . و اگر هم قرقها بخارا پایتخت سامانیان را - با وجود امتناع ابوعلی از کمک به امیر سامانی ، مولای تیول دهنده خود - تخلیه کردند ، فقط بدان سبب بود که قراخانی مذکور در آن زمان در گذشت^۳ . ولی همینکه ابوعلی وفائق آشتی کردند و مشترکاً بر ضد نوح دوم به حمله پرداختند (ماه مه سال ۹۹۲ میلادی برابر با ۳۸۲ هجری) نوح دوم دیگر چاره ای نداشت جز آنکه به سوی برده سابق ترك یعنی سبکتگین که عملاً بالاستقلال در هرات فرمانروایی داشت ، دست استمداد دراز کند و اداره خراسان را از طرف سامانیان به وی واگذارد . سبکتگین بایسرش محمود بامیل به کمک او شتافتند و در ضمن تصادمات متعددی ، که در طی یکی از آنها شخصی به نام دارا پسر قابوس^۴

۱- تاریخ بیهقی ص ۱۹۶ ، - گردیزی (زین الاخبار) ، ص ۵۳ به بعد ، - بنا به نقل ابن الاثیر ، ج ۹ ، ص ۳۳ ، در سال ۹۹۲ میلادی (۳۸۲ هجری) اتفاق افتاده است . ۲- رجوع شود به : Wilh. Barthold in der E I, I 82. ۳- تاریخ بیهقی ، ص ۱۹۶ به بعد ، - عینی

(ترجمه تاریخ یمنی) ، صفحات ۱۰۶/۱۱۳ برابر با نکبی (فهرست ۱۲۵) ، صفحات ۱۵۲/۱۶۱- مستوفی (تاریخ گزیده) ، ص ۳۸۶ به بعد ؛ - ابن الاثیر ، ج ۹ ، ص ۳۴ - عوفی (جوامع الحکایات) ص ۱۹۹ شماره ۱۳۲۵ - و نیز ، Tolstov, Civ. 266. درباره شجره انساب این خاندان رجوع شود به ، Zambaur 205. ۴- گردیزی (زین الاخبار) ، ص ۵۵ - و نیز ،

Justi, Namb. 79 rechts (Nr. 25).

- کا (و) وس - ازمازندران به آنان ملحق شد ، حکمرانانی که تا آن موقع طغیان کرده بودند به گرجان رانده شدند و ناگزیر گشتند به فخرالدوله بویه پناهنده شوند . خراسان در تحت فرمانروایی محمود که پدرش در موقع رفتن به هرات وی را در نیشابور گذاشت ، قرار گرفت . نوح دوم نیز توانست به بخارا مراجعت کند (چهارشنبه ۱۷ اوت ۹۹۲ برابر با ۱۴ جمادی الاخری ۳۸۲ هجری) ، ولی باز يك مرتبه دیگر دو دوست نامبرده یعنی ابوعلی و فائق توانستند مهاجمانه به خراسان وارد شوند (۴/۵ تا ۵/۵ سال ۹۹۵ میلادی مطابق ربیع الاول ۳۸۵ هجری). اما در نتیجه اختلاف ایشان درباره رهبری جنگ در ژویه^۱ همان سال در حوالی طوس از سپاهیان نوح و سبکتگین شکست خوردند و سپس به موجب پیشنهاد نوح سامانی به ابوعلی ، که در صورت جدا شدن وی از فائق مورد عفو قرار خواهد گرفت ، میان آن دو دوست جدائی افتاد . چندی نگذشت که فائق به اسارت ابو عبدالله محمد خوارزمشاه درآمد (اواسط سپتامبر ۹۹۶ میلادی برابر با ۳۸۶ هجری) ، ولی بزودی از طرف سپاهیان اورگنج (گورگنج) آزاد گردید و برعکس خوارزمشاه را به اسارت در آورده گشتند و با این عمل سلسله افریغونی منقرض گشت . مأمون پسر محمد که تا آن زمان امیر اورگنج بود ، دو ناحیه ای را که از سال ۷۱۲ از هم جدا شده بودند به هم ملحق ساخت و عنوان «خوارزمشاه» را بخود نهاد^۲ .

۱- تاریخ بیهقی ، ص ۱۹۷ و ۲۰۱ به بعد ؛ - روز راوری صفحات ۲۹۷ تا ۲۹۹ ؛ - گردیزی ۵۴ به بعد ؛ - عتبی (ترجمه تاریخ یمنی) ، صفحات ۱۱۳ تا ۱۲۹ برابر با نکبی (فهرست : ۱۲۵) ، صفحات ۱۶۲ تا ۱۷۳ ؛ - جوزجانی ص ۷ به بعد ؛ - ابن الاثیر ، ج ۹ ، ص ۳۵ ، در مورد سبکتگین رجوع کنید به ، ناظم (فهرست ۳۹۹) ، صفحات ۲۸ تا ۳۳ . ۲- جمادی الاخری ، سال ۳۸۵ هجری برابر با ۷/۳ تا ۹۹۵/۷ میلادی . ۳- روز اول رمضان سال ۳۸۶ هجری برابر با ۱۹ سپتامبر ۹۹۶ روز پنجشنبه بوده نه - آنطوری که در کتب آمده - روز شنبه . در مورد وقایع و تحولات در خوارزم رجوع کنید به قبل ، فصل «فتح ماوراءالنهر و خوارزم و گرجان» . ۴- عتبی (ترجمه تاریخ یمنی) ، ص ۱۳۰ به بعد و ۱۶۱ به بعد ؛ - گردیزی (زین الاخبار) ، ص ۵۷ - و نیز مراجعه شود به ، Tolstov, Civ 234.

ابوعلی نیز به زودی با حیل و تزویر از طرف نوح دوم توقیف شد و به سبکتگین تسلیم گشت. سبکتگین نیز وی را تا زمان قتل فجیهش (۹۹۷ میلادی مطابق ۳۸۷ هجری) در زندان نگاه داشت. اما فائق در اثر اصرار ارسال آن ایلات که قراخانی (نصر بن علی)، که در مغرب حکومت داشت و فائق به وی پناه برده بود، حکومت سمرقند را یافت.^۱

ولی همینکه پس از این تحولات، اوضاع تا اندازه‌ای مستقر و مستحکم بنظر می‌رسید، نوح دوم (۲۳/۲۲ ژوئیه ۹۹۷ میلادی برابر ۱۴/۱۳ رجب ۳۸۷ هجری) در گذشت، و بامر گک وی دولت سامانی عملاً سقوط کرد، زیرا پسر و جانشینش ابوالحارث منصور دوم (پسر نوح) و فرمانده ترک قوای او یعنی بکتوزون، حتی دیگر تاب حمله حاکم قراخانی را - باوصف اینکه منصور توانست مدتی در بخارا ایستادگی کند^۲ - نداشتند. و همینکه «سلطان»^۳ محمود بعد از مرگ پدرش سبکتگین (که در ۸/۹ تا ۹/۶ سال ۹۹۷ میلادی برابر شعبان ۳۸۷ هجری) در ضمن مسافرت از بلخ به غزنه در گذشت و پس از جنگ ۷ ماهه با برادرش اسماعیل، که سبکتگین اندکی قبل از مرگش بر خلاف قراردادهای قبلی جانشینی خویش را به وی سپرده بود^۴، حکومت خود را مستقر ساخت. سرنوشت منصور دوم نیز

۱- تاریخ بیهقی، صفحات ۲۰۳ تا ۲۰۶؛ - عتبی (ترجمه تاریخ بیهقی)، صفحات ۱۳۱ تا ۱۷۲ برابر با نکبی (فهرست: ۱۲۵) صفحات ۱۷۳ تا ۱۹۶؛ - گردیزی (زین الاخبار)، صفحات ۵۵ تا ۵۸؛ - ابن الاثیر، ج ۹، ص ۳۷. - نیز رجوع شود به: Ahmed Zeki Velidi Togan in der E I, türk. V 243. ۲- تاریخ بیهقی، صفحات ۶۳۸ تا ۶۴۱؛ - نکبی (فهرست: ۱۲۵)، صفحات ۱۹۷ تا ۲۰۴؛ - گردیزی (زین الاخبار)، صفحات ۵۸ تا ۶۰؛ - مستوفی (تاریخ گزیده)، ص ۳۸۹ به بعد؛ - ابن الاثیر، ج ۹، ص ۴۴ به بعد. و نیز، Barthold, Turk. 264-268; Wilh. Barthold in der E I, III 279; Oliver 102 f. ۳- اندکی قبل از این واقعه به این عنوان مفتخر گشته بود، رجوع کنید به فصل «عناوین والقب حکام و سلاطین و امراء از همین کتاب». ۴- گردیزی (زین الاخبار)، ص ۵۶ به بعد؛ - عتبی (ترجمه تاریخ بیهقی)، صفحات ۱۸۷ تا ۱۹۵؛ - ابن الاثیر، ج ۹، ص ۴۵. - درباره محمود و مسئله جانشینی رجوع کنید به: ناظم (فهرست: ۳۹۹) صفحات ۳۴ تا ۴۱؛ بهلاوه به طور عمومی به: Muh. Nâzım in der E I, Erg. Bd. 101.

تعیین گردید، زیرا محمود غزنوی موسوم به یمین الدوله - این لقب افتخاری^۱ را وی از سامانیان گرفته بود^۲ - به موجب ازدواج دخترش با پسر و جانشین حاکم و فرمانروای خوارزم (از زمان رهایی ابوعلی سیمجور)، یعنی با علی بن مأمون بن محمد و بعدها با برادر و جانشین وی ابوالعباس مأمون بن مأمون، با همسایگان شمال غربی سامانیان روابط خویشاوندی^۳ پیدا کرد و مقارن با آن با قراخانیان باب مذاکرات در مورد عقد اتحاد گشود. و بدین ترتیب تصور می کرد که حق دارد حکومت تمام خراسان را - یعنی ایالتی که اندکی قبل از آن بکتوزون حمله جدید فائق و ابوالقاسم بن سیمجور (برادر ابوعلی) را در آنجا دفع کرده بود (۳/۳ تا ۴/۱ سال ۹۹۸ میلادی مطابق ربیع الاول ۳۸۹ هجری) - برای خود مطالبه کند. در مقابل منصور دوم بیهوده می کوشید تا با واگذاری ترمذ و بلخ و نواحی ماورای بست محمود را راضی کند. چه اینکه در این میان محمود غزنوی برای مدتی کوتاه نیشابور را تصرف کرد و سپس در مقابل قشون سامانی که بدانجا نزدیک می شد در نزدیکی مروالرود بحال انتظار عقب نشینی کرد^۴، و در آنجا با قابوس که پس از تبعید طولانی به گرگان مراجعت کرده بود (اوت ۹۹۸ میلادی برابر با ۳۸۸ هجری) و سپاه آل بویه را از آنجا رانده قراردادی منعقد نمود. قابوس توانست تدریجاً تمام نواحی را با استرآباد و تا رویان و چالوس به تصرف

۱- رجوع کنید به فصل «عناوین و القاب حکام، سلاطین و امراء» از همین کتاب. وی روز سیزدهم نوامبر سال ۹۷۰ میلادی (برابر با دهم محرم سال ۳۶۰ هجری) متولد گشته است. ابن الاثیر، ج ۹، سال ۱۳۸ (در این مورد رجوع کنید به ناظم - فهرست، ۳۹۹ -، ص ۳۴ پاوردی ۳).
 ۲- عتبی (ترجمه تاریخ یمینی)، ص ۲۱۴ برابر با نکبی (فهرست، ۱۲۵)، ص ۱۷۱ (همچنین در مورد پدرش). ۳- Togan, Bir. 59. در مورد خوارزمشاهیان قدیم مراجعه کنید به، Zambaur 208. ۴- عتبی (ترجمه تاریخ یمینی)، صفحات ۱۷۲/۱۷۵ و صفحات ۱۹۵ تا ۲۰۰؛ ابن الاثیر، ج ۹، ص ۴۷ به بعد - محمود خود را به تدریج از سامانیان جدا نمود و این امر از سکه ها به روشنی برمی آید. نیز رجوع کنید به فصل «ضرب سکه» از همین کتاب.

در آورد و اسپیهد را به اطاعت مجبور سازد^۱، ولی پس از حکومت جابرانه‌ای (در سال ۱۰۱۲/۱۰۱۳ میلادی برابر ۴۰۳ هجری) معزول و سرانجام اعدام گشت^۲. انقلاب درباری بخارا که طی آن منصور دوم در نتیجه توطئه اشراف به رهبری بکتوزون و فائق (روز چهارشنبه اول فوریه ۹۹۹ مطابق ۱۱ صفر ۳۸۹ هجری) توقیف و نابینا شد و برادرش عبدالملك دوم (طفل كوچك) جایگزین وی گشت (چهارشنبه ۸ فوریه ۹۹۹ مطابق ۱۸ صفر ۳۸۹ هجری)^۳ به محمود غزنوی فرصت داد که دوباره به عملیات نظامی دست بزند. وی هر دو رهبر حزب اشراف را در ۱۹ ماه مه ۹۹۹ میلادی (سیام جمادی الاولی ۳۸۹ هجری) در نزد يك مرو شکست داد، و پس از بینکارهای جزئی و بی‌اهمیت تمام خراسان را بانیسابور تسخیر نمود و در این موقع برادرش نصر در نیشابور همان موقعیتی را که سابقاً پسران سیمجور در مقابل سامانیان داشتند به دست آورد. مقارن با زمانی که امرای محلی (مثلاً در گرگان و غرستان)^۴ در تحت فرمانروایی او درآمدند بکتوزون از راه نیشابور ولی فائق بامیر كوچك مستقیماً توانستند به بخارا بگردند^۵.

در این موقع تازه ارسلان ایلک قراخانی یعنی ابونصر احمد بن علی، شمس الدوله به حرکت آمد؛ و چون اندکی قبل از آن (۷/۱۸ تا ۸/۱۵ سال ۹۹۹ میلادی مطابق شعبان ۳۸۴ هجری) فائق وفات یافته بود، عده‌ای از امرا هم به مهاجم

۱- عتبی (ترجمه تاریخ یمنی) صفحات ۲۵۱ تا ۲۷۵؛ ابن الاثیر، ج ۹، ص ۴۸ به بعد.
 ۲- ابن الاثیر، ج ۹، ص ۸۲؛ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، صفحات ۲۲۹ تا ۲۳۲؛ عتبی (ترجمه تاریخ یمنی)، صفحات ۳۶۹ تا ۳۷۹. ۳- گردیزی (زین الاخبار)، ص ۶۰. روز واقعه را چهارشنبه دوازدهم صفر می‌دانند، ولی در واقع روز دوازدهم پنجشنبه بوده است. و نیز رجوع شود به: Oliver 103 f. ۴- ولی حاکم آنجا بعداً به جهت مخالفت بالشکرکشی محمود به هندوستان، جابرانه از میان رفت؛ ابن الاثیر، ج ۹، ص ۵۱. ۵- نکبی (فهرست، ۱۲۵)، صفحات ۲۰۷ تا ۲۱۲؛ عتبی (ترجمه تاریخ یمنی)، صفحات ۲۰۵ تا ۲۱۴؛ گردیزی (زین الاخبار)، ص ۶۰؛ مستوفی (تاریخ گزیده)، ۳۹۱ به بعد؛ رودراوری (ذیل تجارب الامم)، ص ۳۵۲؛ ابن الاثیر، ج ۹، ص ۵۰ به بعد.

گرویدند، و نیز چون روحانیان مسلمان مقاومت در مقابل قراخانیان را که همچنین مسلمان بودند اصولاً بیجا و برخلاف مذهب اعلام نموده بودند^۱، ارسال ایلک توانست بدون زحمت در روز دوشنبه ۲۳ اکتبر ۹۹۹ میلادی (۱۰ ذوالقعدة ۳۸۹ هجری)^۲ وارد بخارا شود و عبدالملک دوم نوجوان (که به زودی مُرد) و برادرش منصور دوم و سایر خویشاوندان ویرا به اسارت درآورد^۳.

به زودی یعنی در بهار سال بعد یکی از شاهزادگان سامانی به نام ابوابراهیم اسمعیل بن نوح موفق شد تا از زندان خلاصی یابد و به خوارزم بگریزد. وی در آنجا نام المنتصر بر خود نهاد، و پس از تصادم با نصر برادر محمود غزنوی (اواخر فوریه ۱۰۰۱)^۴ نیشابور را به تصرف درآورد، و ساکنان نیشابور با شادمانی از او استقبال کردند. اما این موفقیت دوام نداشت و در جنگ با محمود مکرراً شکست خورد. و اگرچه باز توانست (۸/۳ تا ۸/۳۱ سال ۱۰۰۳ برابر شوال ۳۹۳ هجری) با کمک اغوزها (غز) که با آنان هم پیمان شده بود، ایلک خان را از سمرقند براند و وی را (در ۲۳/۵ تا ۶/۲۰ ۱۰۰۴ میلادی برابر شعبان ۳۹۴ هجری) بار دیگر در نزدیکی این شهر شکست دهد، ولی سرانجام (در نبودن اغوزها) در آسروشنه مغلوب گردید و به گوزگان رانده شد، و از آنجا مجدداً ناگزیر گشت تا از مقابل محمود غزنوی از طرف شمال از جیحون و سپس از راه بسطام به ایبورد و نسا بگریزد؛ ولی در اثر خیانتی که نسبت به او انجام گرفت، قشون

۱- رجوع کنید به فصل «سنیان» از همین کتاب. ۲- اینطور صحیح است، گردیزی (زین الاخبار). ۳- ۵ لال الصابی (فهرست ۱۰۱ و ۹۸)، صفحات ۳۷۲ تا ۳۷۶؛ - عتبی (ترجمة تاریخ یمنی)، ص ۲۱۶ به بعد (شبه ۱) برابر با نکبی (فهرست: ۱۲۵)، صفحات ۲۱۳ تا ۲۱۶، - گردیزی (زین الاخبار)، ص ۶۱؛ - ابن الاثیر، ج ۹، ص ۵۱؛ - دولتشاه، (تذکره الشعراء، فهرست، ۲۷۲)؛ ص ۴۰. ۴- گردیزی (زین الاخبار)، ص ۶۳، روز چهارشنبه، سیام ربیع الاول سال ۳۹۱ هجری (برابر با ۲۷ فوریه سال ۱۰۰۱) را نام می برد، ولی این روز، روز پنجشنبه بوده نه چهارشنبه.

ارسالان ایلک و محمود غزنوی وی را محاصره نمود و در همان آغاز جنگ کشته شد (۱۶/۱۲ سال ۱۰۰۴ تا ۱۴/۱ سال ۱۰۰۵ مطابق ربیع الاول ۳۹۵ هجری).^۱

با این صحنه‌های قهرمانانه و پر از احساسات و امید بقایای خاندانهای ایرانی که سرنوشت برخی از آخرین افراد بازماندگان سلسله فرمانروایان ایرانی دیگر (مثل آخرین افراد ساسانیان و بازماندگان خوارزمشاهیان در زمان مغول) را به یاد می‌آورد دیگر پایه‌های تشکیل دولتی که به رهبری فرمانروایان ایرانی باشد - یعنی به وضعی که مشرق ایران در دو قرن اخیر شاهد آن بود - درهم شکست؛ و بالاخره در نبردهای سابقه‌دار و کهن میان ایران و توران در میان دشتهای حاصلخیز و بیابانهای بی‌آب و علف - که حتی فردوسی در آن موقع در شاهنامه خود با نفرت محسوسی نسبت به ترکان^۲ و باغم و غصه‌ای آشکارا (البته در مورد پیشرفت این وضع) در باره آن شمرها سروده است - ترکان چندین قرن از لحاظ دولتی و نظامی غلبه یافتند، اما بدیهی است که ایشان و لااقل طبقه حاکم و رهبران آنها از لحاظ فرهنگی برای پذیرفتن ایرانیت و «ایرانی شدن» فوق‌العاده آمادگی نشان دادند. بدین ترتیب فرمانروایی سلسله‌های بیگانه‌اصل و اساس جنبش و پیشرفت فرهنگ ایران را بطور اساسی قطع نمود؛ بخصوص که محمود غزنوی، و بعداً سلجوقیان، در موارد بسیار و از جهات مختلف خود را

۱ - عتبی (ترجمه تاریخ یمنی) صفحات ۲۱۷ تا ۲۳۵ برابر با نکبی (فهرست: ۱۲۵). صفحات ۲۱۶ تا ۲۲۸ (بنابر این منابع متعسر - که مستنصر نیز نامیده شده - در میدان جنگ کشته نشده، بلکه در شب بعد غریبه بر سر - می‌ریزند و او را می‌کشند)؛ - گردیزی (زیر الاخبار)، صفحات ۶۳ تا ۶۵، در باره مرگ وی صحبتی نمی‌کند، ولی پایان وی را در ربیع الثانی سال ۳۹۵ هجری (برابر با ۱/۱۵ تا ۲/۱۲/۱۰۰۵) تعیین می‌نماید؛ - ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۵۴ به بعد؛ - مستوفی (تاریخ گزیده)، ص ۳۹۲ به بعد؛ Wilh. Barthold in der E. I, II 583; Rosen, Hil. 275; Barthold, Türk. 269 f.; Oliver 104 - 106; Nazim 42 - 47; Gafurov 218/21. ۲ - رجوع کنید به فصل «حسن ملیت» از همین کتاب.

بدعنوان محترک و مشوق استعداد "ایرانی" جلوه گر ساخته، و بدانند از ه ای آن بد قبول فرهنگ ایران دادند که می توان برخی از ایشان را از لحاظ فرهنگی ایرانی- شده تلقی کرد.

محمود غزنوی

پس از پایان یافتن این حوادث محمود غزنوی فرد شاخص عرصه سیاست ایران محسوب می شد : موقعی که قسمت ماوراءالنهر از کشور سامانیان به دست قراخانیان افتاد ، محمود غزنوی بر آن شد که قسمتهای جنوبی رود جیحون را ، که تا آن زمان هنوز به عنوان والی در تصرف داشت ، به دولت خویش بیفزاید . در همین زمان حمله طاهر پسر خلف بن احمد فرمانروای سیستان به کوهستان و پوشنگ و متعاقب آن تصرف کرمان - که بهاءالدوله دیلمی وی را دوباره از آنجا راند - به نبرد آشکاری میان پسر و پدر منجر گشت ، و طاهر - یگانه فرزند خلف بن احمد ! - سرانجام به دست شخص پدر خویش به قتل رسید (یا در زندان

۱- رجوع کنید به :

Muhammad Nāzīm : The life and times of Sultan Mahmūd of Ghazna , Cambridge 1931; Aleksandr Jur evič Jakubovskij : Mahmud Gaznevi . K voprosu o proischoždenii i charaktere Gaznevidskogo Gosudarstva im Sammelbande «Ferdovski» Leningrad 1931, S. 51-96 ; «Mahmūd ibn Subuktigin» von T. W. Haig in der F. I, III 143-145 und «Ghaznawiden» von M. Longworth Dames in der F. I, II 163-167. - Miss. Iqbāl M. Shafī : Fresh light on the Ghaznavids, in der « Islamic Culture » XII (1938), S. 189-234.

مجبور به خودکشی گردید؛ (۱۰۲۱ هـ/مارس ۱۰۰۲ میلادی)، و در نتیجه این عمل، وضع خلف بن احمد نسا، بدار و مترازل گشت، به طوری که محمود غزنوی توانست سرزمینی را که در اختیار وی بود با موافقت ساکنانش بدون رنج و دشواری قابل اعتمادی تصرف کند و به قلمرو حکومت خود ملحق سازد. قیامی هم که اندکی پس از آن بر ضد والی او برپا شد نیز سرکوب گردید (۹۳۰ هـ/۲۹/۱۰ سال ۱۰۰۳ میلادی برابر ذوالحجه ۳۹۳ هجری)، و سپس آن سرزمین به دست برادر این فاتح یعنی نصر که در نیشابور بود سپرده شد.^۱

محمود غزنوی به سبب اتحادش با ایلک خان خود را از جانب شمال آسوده خاطر یافت، و بدو هم جهت اقدامات نظامی خود را متوجه هندوستان (از سال ۱۰۰۳ میلادی برابر ۳۹۲ هجری) نمود. این اقدامات تمام قوای او را بغایت مشغول ساخت، ولی در مقابل نام محمود غزنوی، نیز با تسخیر و مسلمان کردن آن حد زیادی بداجبار (قسمت اعظم پنجاب، جاویدان گشت، استقرار و تثبیت قطعی مذهب اسلام در هندوستان، و در نتیجه تدارکات پایگاهی برای ازدیاد پیروان پیغامبر اسلام (ص)) در این کشور، از اعمال تاریخی محمود غزنوی به شمار می رود، و تا امروز هم اثر آن باقی است، ولی ما در اینجا می توانیم

۱- برادر به چهارم جمادی الاولی سال ۳۹۲ هجری، این روز روز شنبه بوده، نه - برخلاف آنچه نقل شده - دوشنبه - حوزدانی (ملفوظات نصری، ج ۱، ص ۱۱۵۳). صفحات ۸ و ۱۱.
 ۲- او را اسیر کردند و به گوزگان فرستادند. در آنجا پس از چهار سال و چهار ماه بزرگه و سال قرائت آن مکانه دارد به زندانی افکندند و در رجب ۳۹۹ هجری (برابر ۱۰۰۹/۳/۳۰ میلادی) در گذشت. - ابن اثیر (تاریخ المستقر، ج ۸، صفحات ۳۷۹ و ۳۹۳، ۳۹۷، ۴۰۶، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۴۰، ۴۴۱). - نردیزی (زین الاخبار، ج ۳، ۶۳ و ۶۶ به بعد). - ابن حاتم (تاریخ بیهقی، ج ۳، ۵۱). - تاریخ سیستان، صفحات ۳۴۵ و ۳۵۷. - ابن اثیر، ج ۹، ص ۵۵.
 ۳- در ۲۵/۱۰/۱۰۰۲ (یعنی از قسمتی از خطی عثمینی است): - عوینی (جوامع الحکایات)، ص ۱۶۴، شماره ۲۰۰ و ۲۰۱. - Nazim 67-70; Gafarova 220, 224.
 ۴- نردیزی (زین الاخبار)، صفحات ۶۵ تا ۶۷ و ۶۹ به بعد. - ابن اثیر، ج ۹، ص ۵۹ و ۶۰ و ۶۱.
 ۵- در مورد اقدامات جنگی محمود در هند اساساً باید رجوع شود به: Nazim 86-122.

به جزئیات آن بپردازیم.

اگرچه سلطان غزنوی می‌بایستی با این عمل بی‌شک به عنوان برجسته‌ترین مجاهد مذهبی زمان خود تلقی شده، طبق عقیده خود مسلمانان از حملات مسلمانان دیگر مصونیت داشته باشد، ولی قرق‌ل‌های ترك که تازه به دین اسلام گرویده بودند به رهبری ایلک خانهای خود از پیشروی به این سوی جیحون (یعنی به کشور محمود غزنوی) خودداری نکردند، و بدین ترتیب افکار دینی ترک‌های متعصب و علاقمند به دین نیز دیگر با عملشان تطبیق نمی‌کرد. اما به همان میزانی که این پیکار داخلی دامن‌دار مسلمانان، برای دینداران واقعی آن زمان دردناک بود، به همان اندازه نیز از این رو، به سود پیشرفت و تکامل ایران اهمیت داشت، که برادر کشی در میان ملت ترك نیز راه یافت و سبب شد که از نفوذ و ورود خارج از حد ترک‌ها در داخل ایران جلوگیری گردد. در نتیجه ایران (برخلاف ماوراءالنهر - ترکستان) بخصوص به علت مذکور همانطور که بود، یعنی به صورت يك «کشور آریائی»، باقی ماند.

قشون غزنوی بر طبق دستور، از مقابل حمله قرق‌ل‌ها به جانب غزنه عقب نشست و هرات را تا بازگشت محمود از ملتان به دشمن وا گذاشت. محمود از غزنه به پادگان قراخانیان در بلخ حمله برد و پادگان بلخ تاب مقاومت نیاورده از جیحون گذشت و به سوی ترمذ گریخت. در این حال ارسال ایلک نیز ناگزیر به بازگشت شد، و چون در ضمن راه در نتیجه حمله قشون غزنه‌ای ترك ضعیف شده بود، از لشکر بان غزنوی سخت شکست خورد، و در اثر آن تصرف خراسان برای سلطان محمود تأمین گردید. دفع حمله دوه ارسال ایلک و

۱- گردیزی (از بی‌لاحبار)، ص ۶۸: - ابن‌اثیر، ج ۹، ص ۶۵: - شوقی (جو مع الحکایات).

ص ۲۱۳ - شماره ۱۵۳۹ - و نیز، Ibid. Turk 272 f.

یکی از ملوک قراخانیان از ختن^۱ به نام قدرخان بن «بغراخان»^۲ در سواحل جیحون (یکشنبه چهارم ژانویه ۱۰۰۸ میلادی)^۳ نیز قطعیت وضع محمود غزنوی را در خراسان تثبیت نمود، مخصوصاً از این جهت که در این اوقات جنگ‌های برادر کشی در کشور قراخانیان شروع شده بود؛ جنگ‌هایی که تازه با برسر کار آمدن ملک تازه‌ای (در سال ۱۰۱۲/۱۰۱۳ مطابق ۴۰۳ هجری) پایان یافت.^۴

هنگامی که در این موقع محمود غزنوی دوباره به هندوستان متوجه شد^۵ و وضع شرق ایران سالیانی چند در آرامش، مسیر خود را طی می‌کرد، کشمکش‌های قسمت غربی فلات ایران ادامه داشت، و از این رو شدت می‌یافت که فرمانروای کردی به نام بدر پسر حسنویه به صورت عامل شایان نوجهی در آمده بود.^۶ بدر در سال ۱۰۰۵/۱۰۰۶ میلادی (۳۹۶ هجری) در البتدنیجین (واقع در مشرق بغداد در سرحد جبال)^۷ قشون بهاءالدوله^۸ دیلمی را شکست داد و در سال بعد تا دجله پیش رفت، و در آنجا قلعه البردان را در شمال بغداد به تصرف در آورد.^۹ در این هنگام بهاءالدوله دیلمی ناگزیر به اقدامات نظامی متقابل گردید، اما سرداری (عمیدالجیوش) که برای این کار وکالت و مأموریت تام یافته بود، در گندی شاپور از ترس، با کرد مقتدر مزبور، یعنی بدر، قرارداد هتار که^{۱۰}

۱- گردیزی (زین الاخبار)، ص ۶۸؛ و نیز رجوع کنید به Pritsak, Karluk 295.

۲- در این مورد رجوع کنید به قبل: فصل «سقوط سامانیان»، صفحه اول، یادرفی دوم.

۳- گردیزی (زین الاخبار)، ص ۶۹، روز يك شنبه ۲۲ ربیع الثانی سال ۳۹۸ هجری را نام می‌برد که برابر است با ۵/ژانویه ۱۰۰۸، ولی این روز، روز دوشنبه بوده است، نه يك شنبه.

۴- گردیزی (زین الاخبار)، ص ۶۹؛ -عتبی (ترجمه تاریخ بهمنی)، ص ۲۹۷؛ -ابن الاثیر، ج ۹، ص ۶۶؛ -ابن الاثیر، ج ۹، ص ۷۶؛ -عتبی (ترجمه تاریخ بهمنی)،

صفحات ۲۷۵/۲۷۸، ۲۹۲/۳۰۱، ۳۳۱/۳۳۵، ۳۹۶/۳۹۸؛ -ابن الاثیر، ج ۹، ص ۸۲ و ۱۰۲ تا ۱۰۴؛ -ابن الاثیر، ج ۹، ص ۶۶ و ۷۱ و ۷۳؛ -۸ رجوع کنید به هلال الصابی

(فهرست: ۹۸)، ص ۴۷۴ به بعد. -۹ I.e. Strange, Lands 63. -۱۰ ابن الاثیر،

ج ۹، ص ۶۵. -۱۱ مرجع سابق، ص ۶۷. و نیز Schwarz VI 701.

۱۲- ابن الاثیر، ج ۹، ص ۶۷ به بعد.

منعقد ساخت. این قرارداد به بدر فرصت داد که اندکی بعد از آن در کشمکشهای خانوادگی آل بویه مداخله نماید؛ یعنی در تحریکات نایب السلطنه بانو^۱ سیده شیرین، از اهل ری که دوپسرش مجدالدوله و شمسالدوله را متناوباً به عنوان حاکم منصوب نموده و به زندان انداخته بود. بدر برای این منظور قشونی در اختیار وی گذاشت، اما نتوانست همدان را (که سرانجام شمسالدوله به آنجا گریخته بود) تصرف کند، و خود را در قم پایدار سازد.^۱

در این موقع قدرت کردها در نتیجه اختلاف بدر باپسرش هلال - بدر، مادر هلال را هنگام تولدش ترك نموده و پسر دوم خویش ابو عیسی را - بر وی برگزیده بود - بسیار ضعیف گردید، و سرانجام بدر به دست پسر خود هلال به اسارت افتاد و ناگزیر گشت که قدرت خود را میان دو پسرش تقسیم کند، ولی پس از آنکه از اسارت رهایی یافت و خواست از تعهد خود سرباز رند دوباره نزاع برخاست. در ضمن این کشمکش ابو عیسی به دست برادرش به هلاکت رسید و هلال نیز خود به اسارت بهاءالدوله دیلمی که به آنان حمله نموده بود، افتاد و سپس مورد عفو واقع شد، و منطقه حکمرانی وی طبعاً به تصرف فاتح^۲ که در این هنگام موقع و وضع بهتری در برابر پدر اسیر مذکور داشت، درآمد. سرانجام بهاءالدوله دیلمی در ۲۲ (یا ۲۷) دسامبر ۱۰۱۲ میلادی^۳ پس از سلطنت بیست و چهار ساله در تقریباً ۴۳ سالگی (قمری) به مرض صرع در ارکان (ارجان) درگذشت و میراث خود را برای سه پسر خود وا گذاشت: به پسر اول، ابو شجاع سلطانالدوله، فارس - به پسر دوم، ابوطاهر جلالالدوله،

۱ - مرجع سابق ص ۷۰؛ رجوع شود به قبل، فصل ۵ آل بویه در اوج قدرت خویش ۲، صفحه آخر؛ و نیز به، Karl V. Zetterstéen in der E I, IV 333. ۲ - ابن الاثیر، ج ۹، ص ۷۳ به بعد. ۳ - بنا به کتب دیگر، دهم جمادی الاخری، سال ۴۰۳ هجری.

بصره (کوفه و موصل اندکی قبل از آن به اطاعت فاطمیان مصر درآمده بود)،^۱ و به سومی، ابوالفوارس قوام الدوله، کرمان^۲ رسید. ضعف قدرت آل بویه جبراً با چنین تقسیم بستگی داشت، ولی در آغاز بدین سبب آشکار نگشت و مهم جلوه نمود، که نوّه بدر یعنی طاهر بن هلال برای استیلا بر «شهرزور» (۱/۶) تا ۱۰۱۴/۲/۴ میلادی مطابق رجب ۴۰۴ هجری) برخد خویشاوندان خود پیکاری برپا نمود، و خود بدر نیز اندکی پس از آن (۱۰۱۴/۱۰۱۵ مطابق ۴۰۵ هجری) به دست امیران خویش در اثنای محاصره قلعه کردی «حصن کوسجد» به قتل رسید. زیرا وی برخلاف میل و نظر ایشان میخواست در زمستان بجنگد. قاتلین بدر به فخر الدوله دیلمی پیوستند و بسیاری از سایر اعضای این خاندان بر سر میراث بدر بایکدیگر به نزاع برخاستند. هلال نیز در این موقع آزاد شد، ولی در (۴/۲۵ تا ۵/۲۲ سال ۱۰۱۵ میلادی مطابق ذوالحجه ۴۰۵ هجری)^۳ در جنگی ازپا در آمد و در نتیجه خطر وحشتزای تشکیل دولتی از طرف کردها از میان رفت.

در این میان محمود غزنوی، نه فقط در هندوستان^۴، بلکه در ایران نیز قلمرو حکومت خود را توسعه داده بود، و در سال ۱۰۱۰/۱۰۱۱ میلادی (۴۰۱ هجری) سپاهیاناش پس از پیکارهای طولانی، از طرف غزنه، با حیلّه رزمی (جنگ و گریز، فرار تصنعی و حمله مجدد)، منطقه کوهستانی (واقع در جنوب شرقی هرات) صعب الوصول طایفه کافر قُطاع الطریق وحشت آور غور را - که مورد نزاع دو قبیله از آنان بود^۵ - به تصرف در آوردند، و رئیس ایشان آهنگسر،

۱- ابن الاثیر، ج ۹، ص ۷۶. ۲- مرجع سابق، ص ۸۳. ۳- مرجع سابق، ص ۸۴ به بعد و ۹۰، - و نیز: Schwarz VII 862. در باره وسعت قلمرو حکومت بدر رجوع کنید به فصل «تقسیم بندی سرزمین ایران». از همین کتاب. ۴- عتبی (ترجمه تاریخ یمنی) صفحات ۲۸۵/۲۹۲، ۳۰۱/۳۰۵، ۳۲۰/۳۲۲، ۳۴۷/۳۵۶: - ابن الاثیر، ج ۹، ص ۷۱ و ۷۳. ۵- حدود العالم، ص ۱۰۲ و شرح آن ص ۳۳۳ و ۳۴۲ به بعد با منابعی که در آنجا به آنها اشاره شده است، (فهرست، ۳۶).

معروف به ابن سوری، را اسیر کردند؛ اما آهنگسرد در زندان خود را مسموم نمود.^۱ در سالهای بعد نیز فرمانروای قُصدار (در سرزمین توران واقع در شرق مکران) که کوشیده بود با کمک فراخانیان (ظاهراً از راه سیستان) به هرات حمله کند، به اطاعت محمود درآمد.^۲ سرانجام در سالهای ۱۰۱۸/۱۰۱۹ میلادی (برابر ۴۰۹ هجری) محمود غزنوی به جنگ افغانه «کافر»^۳ برخاست، و در این اقدامات، خطرناکترین سرزمین دست نخورده به جنگ فرمانروای ترك افتاد و در سایه آن نیز، راه نفوذ مذهب اسلام تدریجاً به منطقه کوهستانی هموار گشت، و تازه از این زمان به بعد رفته رفته، ولی به کندی، در مناطق کوهستانی شرقی ایران پیروانی برای قرآن به وجود آمد، و دامنه آن از آن طرف به جانب مشرق (مثلاً در غورستان، کافرستان قبلی، واقع در جنوب هندوکش) کشیده شد و تا عصر حاضر ادامه دارد.

در این موقع دوباره محمود غزنوی فرصت یافت به هندوستان حملات مجددی بنماید (۱۰۱۳/۱۰۱۴ میلادی برابر ۴۰۴ هجری و ۱۰۱۵/۱۰۱۶ میلادی برابر ۴۰۶ هجری و ۱۰۱۶/۱۰۱۷ میلادی مطابق با ۴۰۷ هجری).^۴ علاوه بر آن

۱- گردیزی (زین الاخبار) ص ۷۱ - عتبی (ترجمه تاریخ یمنی) ص ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۵ - ابن الاثیر، ج ۹، ص ۷۶؛ و نیز Nāzim. 70-73 در باره «سوری»، مراجعه کنید به: Justi, Namb. 317 rechts (Nr. 3) و در مورد «فور» رجوع کنید به: M. Longworth Dames in der F. I, II 170. - عتبی (ترجمه تاریخ یمنی)، ص ۳۳۷/۳۳۵ (در این مورد رجوع کنید به: Nāzim 74, Anm. 21؛ - ابن الاثیر، ج ۹، ص ۷۸. در باره اراضی قُصدار رجوع کنید به:

Le Strange, Lands 331 - 333. - C. E. Bosworth: The Early Islamic history of Ghur, in Central Asiatic Journal VI/2 (1961), S. 116-133. - عتبی (ترجمه تاریخ یمنی)، ص ۴۲۷/۴۲۳؛ - تاریخ بیهقی (فهرست: ۱۶۱)، صفحات ۱۱۰ تا ۱۱۵، - ابن الاثیر، ج ۹، ص ۱۰۷؛ - و نیز: Nāzim 74-76. - گردیزی (زین الاخبار)، ص ۷۲ به بعد؛ - عتبی (ترجمه تاریخ یمنی)، ص ۴۱۹/۴۰۷؛ - ابن الاثیر، ج ۹، ص ۸۳ به بعد. ۸۹ و ۹۱.

محمود درپیکار باخوارزمیان، که به رهبری و تحریک مشتی از امرای خویش شاه خوارزم (خوارزمشاه ابوالعباس مأمون بن مأمون دوم) یعنی داماد محمود را به سبب آنکه می‌خواست نام پدرزن خویش را در خطبه وارد کند، کشته بودند، پس از چند پیکار مقدماتی در جنگ دشواری، بر آنان غلبه یافت و جز معدودی از ایشان دیگران را به قتل رسانید (چهارشنبه ۲۰ مارس ۱۰۱۷ برابر ۱۲ شوال ۴۰۷ هجری). در نتیجه، سرزمین مزبور (خوارزم و اورگنج سوم ژوئیه ۱۰۱۷ برابر پنجم صفر ۴۰۸ هجری) برای همیشه استقلال خود را از دست داد و به اطاعت یکی از «بیگ»های فرمانروای مقتدر غزنوی بدنام التونتاش که عنوان «حاجب» داشت در آمد و با این اقدام کوششهای استقلال طلبانه آن، سرکوب شد.^۱ در آن هنگام که شهرت محمود روز بروز به‌طورزیادتری می‌یافت که حتی چینیان و اوینغورها (۱۰۲۴/۱۰۲۷ برابر ۱۵/۴۱۸ هجری) سفرائی به‌دربار او فرستادند، در مغرب کشور میان آل بویه دشمنی و خصومتی که در نتیجه تقسیم بندی سال ۱۰۱۲ به‌طور قطع و یقین پیش‌بینی می‌شد، آغاز گردید. گرچه در واقع شمس‌الدوله (پسر فخرالدوله) پس از مرگ پدر نتوانست ری، مقر حکومت برادر خویش مجدالدوله را، طی حمله‌ای، برای همیشه از دستش در آورد (۱۰۱۵ میلادی)^۲، لیکن مجدالدوله به‌قدری ضعیف شده بود که او با مادرش

۱- عثی (ترجمه تاریخ یمنی)، صفحات ۴۰۳ تا ۴۰۶. - تاریخ بیهقی (فهرست، ۱۶۱).
 صفحات ۶۶۹ تا ۶۷۸؛ - گردیزی (زین‌الخبار)، ص ۷۳ به بعد؛ - ابن‌الانیر، ج ۹، ص ۹۰-
 عوفی (جوامع‌الحکایات)، ص ۲۰۴، شماره ۱۲۴۱؛ - و نیز، Barthold, Turk 275-279;
 Nazim 56-60. در باره این سلسله دوم سلاطین خوارزمشاهی رجوع کنید به،
 Zambaur 208; Näzim 184 f.; Aleksěj Markov, Zapiski numizmat. otd. russk.
 archcol. ob-va I 80; Tolstov im Sammelwerk «Biruni» Lit. - Verz. Nr. 120),
 S. 17-21. ۲- سیاست‌نامه، ص ۲۰۶. ۳- گردیزی (زین‌الخبار)، ص ۸۷؛ ...
 مروزی (فهرست، ۳۹) صفحات ۱۹ تا ۲۲ و ۷۶ تا ۸۰. ۴- عثی (ترجمه تاریخ یمنی)
 ص ۳۸۷/۳۸۲؛ - ابن‌الانیر، ج ۹، ص ۸۶.

باوجود كمك اسپاهبد در ری ، از طرف قوای پولاد (فولاد) که از طبقات پائین برخاسته بود، محاصره شد - پولاد کسی بود که مجدالدوله قبلا از واگذاری شهر قزوین به عنوان تیول به وی امتناع کرده بود و از طرف منوچهر پسر کاووس «منوچهر بن قابوس» حمایت می شد - و (مجدالدوله) ناگزیر گشت اصفهان را که تا آن موقع از ۱۰۰۷/۱۰۰۸ میلادی (برابر ۳۹۸ هجری) علاءالدوله ابوجعفر محمد بن دشمن زیار معروف به «ابن کا کویه» (این کلمه دیلمی و به معنی عمو آمده) پسر عموی مادر فرمانروای ری و نواده مرزبان دیلمی^۱ بر آن حکومت می کرد^۲، به این پولاد طاعی واگذار کند ، ولی به محض اینکه هم پیمان او ، منوچهر ، خود را عقب کشید پولاد ناچار به اطاعت مجدالدوله درآمد^۳ و در نتیجه ابن کا کویه (که در منابع به طور کلی چنین نامیده می شود) توانست سرانجام خود را در اصفهان پایدار سازد .

بلافاصله بعد از آنکه در همان سال ۱۰۱۶/۱۰۱۸ میلادی (۴۰۷ هجری) بویه کرمانی ، یعنی ابوالفوارس (در منابع ویرا بدین نام می خوانند) پس از پیشروی غیرمنتظره ای به سوی شیراز ، از برادرش سلطان الدوله شکست خورد و از سرزمین اصلی خویش نیز رانده شد، سلطان محمود بالاخره فرصت مطلوب خود را به دست آورد ، یعنی توانست با پشتیبانی ابوالفوارس که در پناه وی درآمده بود در سرزمین غربی و جنوبی آل بویه در ایران مداخله نماید .

- ۱- رجوع کنید به قبل ، فصل «نبرد آل بویه و آل زیار بر سر سب قدرت در ایران» .
- ۲- رجوع کنید به قبل ، فصل «محمود غزنوی» ، - و نیز مراجعه کنید به ، Miles, Kakw. S. 89-104. در این منابع و هم در کتاب Zambaur صفحه ۲۱۷ از منابع دیگری بخصوص در مورد سکه شناسی ، یاد می گردد . «دشمن زیار» در روی سکه ها «دشمن-زار» آمده است، رجوع کنید به ، Justi, - S. 298; Johann Gustav Stickel in der ZDMG XVIII (1864), Namb. 88 lks.; - Justi, Namb. 152 rechts und Huart E. I. II 714 f. Rabino, Dyn. loc. 313 f. ، و نیز ، ۹۲ و ۷۱ ص ، ۹۵
- ۳- ابن الاثیر ، ۹۵ ، ص ۷۱ و ۹۲ ، - و نیز ، ۹۲ و ۷۱ ص ، ۹۵

در واقع ابوالفوارس آن قدر قدرت نداشت که بتواند در رأس سپاه غزنوی در سال ۱۰۱۷/۱۰۱۸ (۴۰۸ هجری) در کرمان وفارس پابر جاشود، ولی نفوذ سلطان بزرگ ترك، به قدری زیاد و با اهمیت بود که سلطان الدوله می بایست سرانجام به استقرار مجدد حکومت ابوالفوارس در کرمان تن در دهد، ولی بعکس کشمکش وی با برادر دیگر، یعنی ابوعلی حسن، مشرف الدوله، در بین النهرین تا سال ۱۰۲۲/۱۰۲۳ (۴۱۳ هجری) ادامه داشت.^۱

آشوبهای داخلی دامنه دار دیگری هم که گاهی به جنگهای ملی، مثلاً در سال ۱۰۲۰/۱۰۲۱ میلادی (برابر ۴۱۱ هجری) در همدان میان کردها و ترکها، منجر می شد و به نوبه خود مخالفت ایرانیان را در مقابل سلطه ترکان منعکس می کرد، به تزلزل ارکان حکومت آل بویه کمک می نمود. امام مخالفت کردها تنها با ترکان نبود، بلکه برخود دیلمیان نیز طعنان کردند. بدین صورت که در جنگ بین «صاحب» همدان ابوالحسن سماء الدوله (که از سال ۱۰۲۱/۱۰۲۲ میلادی برابر ۴۱۲ هجری جانشین پدرش شمس الدوله شده بود) و خویشاوند و پشتیبان وی ابن کویه، به ابن کویه پیوستند. ابن کویه نیز با فرهاد بن مرداویج یمنی^۲ که تا آن زمان نیولدار شمس الدوله در بروجرد بود هم پیمان شده بود، ولی پس از پیروزی ایشان، کردها دیلمیان را نیز مانند ترکان رانند؛

۱- گردیزی (زین الاخبار)، ص ۲۱: - ابن الاثیر، ج ۹، ص ۱۰۱ به بعد ۱ - و نیز رجوع

کنید به، Karl V. Zetterstéen in der E I, IV 950 f. ۲- ابن الاثیر، ج ۹، ص ۱۰۹

و ۱۱۲ به بعد. - تسخیر آناطولی در ۱۰۱۵/۱۰۲۱ - آن طوری که Ibrahim Kafesoglu در

Dogu Anadolu'ya ilk Selcuklu akini ve tarihi chemmiyeti, in F. koprülü

armagani, konst. 1953, S. 259-274 یقینی نیست رجوع کنید به:

Cahen, Mal. S. 51 mit Anm. 50, 51; - Cahen im « Journal Oriatique » 1954,

S. 275-279. ۳- ابن الاثیر، ج ۹، ص ۱۱۰ به بعد. ۴- رجوع کنید به:

Justi, Namb. 102 rechts (Nr. 34).

و با وجود اینکه ابن کاکویه « دینور » و « شاپورخواست » را تصرف نمود^۱، به راندن کردها از جوزقان توفیق نیافت (۱۰۲۶ میلادی مطابق ۴۱۷ هجری)^۲. در بین‌النهرین نیز میان آل بویه و ترکها کشمکش سخت در گرفت^۳.

مقارن با نجلای ابن حوادث سخت‌نگرانی آورد در روابط سپاهیان و ملتهای مختلف و توأم شدن آن با کشمکش‌ها و اختلافاتی که بر سر تاج و تخت می‌شد، سلطان الدوله در ۱۰۲۴/۱۲/۶ تا ۱۰۲۵/۱/۳ میلادی یعنی در ماه شوال ۴۱۵ هجری (یا در ۹/۲۷ تا ۱۰/۲۵ سال ۱۰۲۵ میلادی برابر ۲۴ شعبان ۴۱۶ هجری) در ۲۲ سال (۴) و پنج ماهگی در گذشت. ترک‌هایی که در میان سپاهیان وی بودند با جانشینی برادرش ابوالفوارس (در کرمان) موافقت نمودند در حالی که وزیرش برای جانشینی پسروی ابوکالیجار، مرزبان، عمادالدین، تلاش می‌کرد، و سرانجام، این (وزیر) با وجود اینکه می‌کوشید با حکمران کرمان آشتی کند، به قتل رسید.

با این حال پسرش ابوالقاسم با ابوکالیجار جوان متحداً بر ضد ابوالفوارس قیام نمودند، و وی را از فارس بیرون راندند، ولی ابوالفوارس توانست حکومت کرمان را محفوظ بدارد^۴. این حقیقت که در واقع نیروی سپاهیان دیلمی عامل مؤثر و ملاک و میزان فرمانروایی آل بویه بوده بدین وسیله به جهانیان آشکار گشت که تنها، اظهار دیلمیان در پسا (فسا) و شیراز مبنی بر اینکه از ابوکالیجار رضایت ندارند، برای کشاندن ابوالفوارس به سرزمین فارس کفایت نمود؛ ولی باز هم قرارداد آنان دائر بر اینکه حکومت فارس به ابوالفوارس و حکومت

۱- ابن‌الائیر، ج ۹، ص ۱۱۴ - ۲- ابن‌الائیر، ج ۹، ص ۱۲۱. ۳- ابن‌الائیر،

ج ۹، ص ۱۱۵ و ۱۲۶ (در سال ۱۰۲۸ میلادی برابر ۴۱۹ هجری در بغداد و بصره).

۴- ابن‌الائیر، ج ۹، ص ۱۱۶.

خوزستان به ابوکالیجار محول گردد، دوام بسیار نیافت؛ و با وجود اینکه ابوالفوارس سپاهش را با ده هزار سرباز «کرد» تقویت نمود باز در میان بیضا و اصطخر شکست خورد و دوباره به کرمان رانده شد. ابوکالیجار توانست برخلاف میل شیرازیان از سال ۱۰۲۶ میلادی (۴۱۷ هجری) مجدداً حکومت خود را در فارس مستقر سازد، لیکن کوشش وی در راه تسخیر کرمان (۱۰۲۷ میلادی برابر ۴۱۸ هجری) با عدم موفقیت مواجه گشت؛ زیرا قشون وی تاب تحمل گرمای آن سرزمین را نیاورد، و همزمان با آن نیز در عقب سر وی شورش در منطقه با تلافی سفلی فرات بپا خاست؛ و او نیز در تحت این شرایط ناگزیر شد که با پرداخت ۲۰ هزار دینار به عموی خویش ابوالفوارس موافقت کند.^۱ ابوالفوارس هم، که به سبب بی رحمی و قساوت منفور بود، یک سال بعد (شاید به وسیله زهر) درگذشت (۱۱/۲۱ تا ۱۲/۲۰ سال ۱۰۲۸ میلادی برابر ذوالقعدة ۴۱۹ هجری)، و مایملک او در کرمان بدون هیچ دشواری به دست برادرزاده اش ابوکالیجار افتاد.^۲

اوضاع اصفهان و همدان نیز بهتر از این نبود. در این نواحی نیز مجدالدوله و ابن کاکویه (علاءالدوله) ناگزیر شده بودند که در مقابل اسپهبد مازندران (طبرستان) و همچنین در برابر منوچهر پسر قابوس - که هر دو، به تحریک افسری یاغی یعنی علی بن عمران برانگیخته شده و پس از تصرف همدان، اصفهان را محاصره نموده بودند - از خود دفاع نمایند، تا نوانستند بعد از پیکارهای طولانی آنان را به عقب برانند (۴/۱۱ تا ۱۰/۵/۱۰۲۷ میلادی برابر

۱- ابن الاثیر، ج ۹، ص ۱۱۶ به بعد، - و نیز: H. Bowen in E. I (2), II 131 f.

۲- ابن الاثیر، ج ۹، ص ۱۲۴. - و نیز: Browne, Isf. 675 f. ۳- ابن الاثیر، ج ۹،

ص ۱۲۷. - و نیز زرکوب (شیرازنامه)، ص ۳۴ به بعد (با ذکر تاریخ غلط).

با ربیع الاول ۴۱۸ هجری^۱. نتیجه این کشمکشها این بود که مجدالدوله نابخردانه از محمود غزنوی استعانت جست. محمود غزنوی که به طور آشکار در آرزوی اضمحلال قدرت آل بویه و نفوذ آنان روی خلفا بود، بی درنگ با مساعدت منوچهر بن قابوس به سوی جبال پیشروی کرد، و در ۴/۱۹ تا ۵/۱۷ سال ۱۰۲۹ (ربیع الثانی ۴۲۰ هجری) همدان را تصرف نمود و فرمانروای غافلگیر شده بویهی را برخلاف عهدهی که نموده بود، توقیف کرد. در شهرهای همدان، قزوین، ساوه، آبه و ری که به تصرف محمود درآمده بود، گنجینه‌های بسیاری به دست محمود فرمانروای ترك افتاد، و از ری نیز کتابخانه‌ای با خود همراه برد. سپس محمود، منوچهر بن قابوس و چون اندکی پس از آن منوچهر درگذشت، پسر و جانشین او ابوکالیجار انوشیروان را، قبل از آنکه وراثت وی را تأیید نماید به پرداخت پانصد هزار دینار ناگزیر ساخت و نیز پسر خود مسعود غزنوی را برای تصرف زنجان و ابهر و سپس، با وجود قراردادی که با علاءالدوله (ابن کاکویه) منعقد ساخته بود به تصرف اصفهان فرستاد. از آن پس، در سراسر جبال به نام ترك بزرگ (محمود) خطبه خوانده می‌شد و مسعود پسرش به جای او و به نام او کشور را اداره می‌کرد و قیامهای اصفهان و قزوین و نواحی آن را با سرکوبی خویشی منکوب می‌ساخت (۱۰۲۹ میلادی مطابق ۴۲۰ هجری)^۲. به استثنای همدان، که علاءالدوله پس از فرار موقتی به شوشتر، سرانجام توانست آنجا را نگاه دارد (۱۰۳۰ مطابق ۴۲۱ هجری)^۳، سراسر جبال

۱- ابن الاثیر، ج ۹، ص ۱۲۳ به بعد. ۲- ابن الاثیر، ج ۹، ص ۱۳۷. بنا به نقل ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، صفحات ۲۳۳ تا ۲۳۵ وی در سال ۱۰۳۳ وفات یافته. - رجوع کنید نیز به Ross, Dyn. 210. ۳- گردیزی (زین الاخبار)، ص ۹۰ به بعد. - ابن الاثیر، ج ۹، ص ۱۲۸ به بعد. - عوفی (جوامع الحکایات)، ص ۲۳۰، شماره ۱۷۴۵. - و نیز رجوع کنید به Vartan der Grosse (Armenier) bei Brosset, Add. 221 f.; - Schwarz VI 718; Wiet 177 f. ۴- ابن الاثیر، ج ۹، ص ۱۳۷. - و نیز Nazim 80 - 85.

به دست محمود غزنوی افتاد، و حکومت آل بویه در مرکز ایران پایان یافت. در این موقع به نظر می‌رسید که محمود غزنوی به زودی تمام فلات ایران (به انضمام شمال غربی هندوستان) را تحت لوای مقتدرانه خویش در خواهد آورد، ولی ناگهان در پنجشنبه ۳۰ آوریل ۱۰۳۰ میلادی برابر ۲۳ ربیع الثانی ۴۲۱ هجری در غزنه درگذشت.^۱

۱- تاریخ بیهقی (فهرست، ۱۶۱)، ص ۱۲؛ - گردیزی (زین الاخبار)، ص ۹۲؛ - تاریخ سیستان، ص ۳۶۲؛ - مستوفی (تاریخ گزیده) صفحات ۳۹۴ تا ۴۰۱؛ - ابن خلکان (فهرست، ۱۱۳)، ج ۸، صفحات ۸۴ تا ۸۸ (شماره ۷۲۳)؛ - ابن الاثیر، ج ۹، ص ۱۳۸؛ - و نیز: Nazim: 23-125 (کوشتی که در صفحات ۱۵۱ تا ۱۷۰ از این کتاب در مورد تمجید اقدامات محمود به عمل آمده در «Islamic Culture» V/3, 1931, S. 496 - 498 به عنوان «دو غیر کافی نقلی شده است») - طبق روایات دیگر (در کتاب اخیر و ابن خلکان) محمود قبل از تاریخ مذکور در متن: یعنی در ۱۸ فوریه ۱۰۳۰ (یازده صفر ۴۲۱ هجری) وفات یافته است.

محمود غزنوی

در زمان مرگ محمود حادثه‌ای رخ داد که از ده‌ها سال قبل از آن می‌بایستی پیش بینی می‌شد، حادثه‌ای که به سبب اختلافات مداوم و کشمکشهای پی‌در پی داخلی در سرزمین ایران به هیچ وجه کسی آماده وقوع آن نبود، ولی خونریزیهای قبلی به واسطه جنگهای دائمی آن را به جلو انداخت. از قرن‌ها پیش پیوسته ملتهای تازه‌ای از ترکان، از مشرق آسیای میانه پیش می‌آمدند، ولی پیشروی ایشان تا این زمان از طرف شمال از نزدیک دریاچه آرال و بحر خزر به سوی سرزمین ولگا و از آنجا به نواحی غربی متوجه بود و تا این زمان ایران فقط ماوراءالنهر را که به تصرف آنها درآمده بود، از دست داده بود. رود جیحون^۱ و «فلات اوست یورت» (واقع بین دریاچه آرال و بحر خزر - م)

۱ - رجوع کنید به: Barthold, Vorl. 41 ff., 100 ff.; Spuler, Mittelasien 335 ff.

Rudolf Selpke: Sultan Mas'ud von Gazna. Die drei ersten Jahre seiner Herrschaft, München 1957.

۲ - برخلاف Michael Jan de Goeje در

Wilhelm Barthold: (Das alte Bett des Oxus, Leiden 1875) مؤلف دیگر یعنی: در

این نوشته، Nachrichten über den Aral - See und den Unterlauf des Amu-Darja

bis zum 17. Jh., Leipzig 1910 = Quellen und Forschungen zur Erd- und

Kulturkunde II; in der F. I, I 356 - 359; auch Ahmed Zaki Velidi Togan in

مدتها سرحدی را تشکیل می داد که تر که فقط به عنوان اسرای جنگی یا به عنوان گروه سربازان و صاحب منصبان مزدور از آن می گذشتند (چنانکه سبکتکین پدر محمود نیز با همین عنوان توانست از این جا بگذرد)، اما در این زمان مقارن مرگ محمود، که قسمت اعظم غزها در تحت رهبری چهار پسران سلجوک^۱ (به عربی: سلجوق)، رئیس آنان، به صورت دولت واحدی با هم پیوستند، وضع تغییر یافت. اخلاف سلجوقیان محتملاً با خزرها ارتباط داشته اند و شاید همان طوری که اسامی چهار بیگ اول که از تورات گرفته شده نشان می دهد (اینان نیز مانند طبقه ممتاز خزرها، اصلاً به دین یهود (یا مسیحی نسطوری) متدین بوده اند.^۲

der E I, türk. I 419 - 426) در صدد نشان دادن این مطلب بر آمده که رود جیحون از طریق اوزبی (Özboi) به بحر خزر می ریخته است، ولی ظاهراً این نظر به موجب تحقیقات محقق دیگری که در محل بوده است رد می شود، یعنی به وسیله^۱ :

Sergej P. Tolstovs, Die archäologische ethnographische Expedition der Adw der UdSSR nach Choresm vom Jahre 1847. in der Ztschr. «Sowjetwissenschaft», Berlin 1949/1, S. 100 - 113, (Tolstov) به موجب تحقیقاتی که به وسیله هواپیما از بالا به عمل آورده است (ص ۱۰۹)، مدعی است که در تمام طول «اوزبی»، با تمام سمتی که دارد، کمترین اثر آبیاری و یا خانه سازی و توطن دیده نمی شود؛ فقط از اواخر قرون وسطی (ظاهراً قرن ۱۵/۱۶ هجری) در مسیر خود رودخانه «اوزبی» آثار «مزارع ابتدایی» دیده می شود. مواد لازم برای این مورد، در Amun, B. Spuler in «Historia» I/4 (1950) S. 601 - 615; Darya, in «Kan Dany Armagani» Ankara 1958, S. 231 - 248.

۱- در مورد تلفظ این کلمه رجوع کنید به: کاشغری (دیوان لغات الترك) ج ۱، ص ۳۹۷ (برابر با کاشغری، فهرست، ص ۵۶، ۲۴۸) - و نیز:

Barthold, Vorl. 101; Rásonyi Lajos: Selçûk adinin menseine dair, im «Bellten» III (1939), S. 377 - 384 (کتاب فوق در باره ریشه کلمه سلجوک و شامل اطلاعات تاریخی و توضیح احتمالات ممکن در باره آن می باشد)، ولی اطلاعاتی که در باره پدر سلجوک داده می شود متفاوت است. رجوع کنید به: راوندی (راحة الصدور)، ص ۸۸؛ - والعراضة فی حکایات السلجوقیة (فهرست: ۱۶۵)، ص ۲۷۴ به بعد. - و نیز: Cahen, Mal. 42 f. - ۲ رجوع کنید به: Dunlop (Lit. - Verz. Nr. 128)، و نیز: Cahen 57 (ولی Cahen در ص ۴۲ از کتابش در این امر تردید می کند که انسان بتواند تنها بر اساس اسامی، چنین ادعایی را بنماید).

حتی محمود غزنوی در سالهای آخر زندگانش (از ۱۰۲۴ میلادی برابر ۴۱۵ هجری) پس از بستن قراردادی با قدرخان قراخانی (در کاشغر)^۱، ناگزیر بود با غزها در سرحد ماوراءالنهر پیکار کند (در این جنگها اغلب فرماندهی سپاه باپسرش محمود بود^۲)، ولی با این همه نتوانست از پیشروی این دسته‌های ترك چادر نشین به طرف گرگان و قسمتی به سوی آذربایجان و ارمنستان و «سپورکان» (حتی در سال ۱۰۲۱/۴۴)، جلوگیری کند^۳. به موجب اسامی اکثر رؤسای این دسته‌ها می‌توان حدس زد که در آن موقع هنوز ایشان به دین اسلام نگرویده بودند: چه اینکه تنها يك نام اسلامی (منصور) در میانشان دیده می‌شود. علاءالدوله بن کاکویه نخست تصور می‌کرد که می‌تواند دسته‌هایی از ایشان را به کمک و حمایت خود جلب کند، اما نفاق و کشمکشی که به زودی با صاحبمنصبان^۴ خراسانی ایجاد گشت، ثابت کرد که اختلاف و تضاد میان ترکان و ایرانیان هنوز مانند سابق به قوت خود باقی است. در واقع غزها در آذربایجان کاملاً مستقل و بدون رعایت قدرتی که در آن سامان موجود بود رفتار می‌کردند و به زودی هم کار آنها به جایی رسید که خود نیز به تسخیر و تصرف دست زدند. لیکن هنوز زمان آرامش آذربایجان و اصولاً نواحی شمال غربی ایران نیز از جهات دیگر فرا نرسیده بود. علاءالدوله نیز تصور می‌کرد که بامرگ محمود غزنوی مجدداً دوران حکومتش آغاز گردد و آرزو داشت که در غزنه بر

۱- گردیزی (زین الاخبار)، ص ۸۲ به بعد؛ و نیز Nāzim 53-55 - ۲- راوندی (راحة الصدور)، ص ۸۶ تا ۹۱؛ المراضه فی حکایات السلجوقیة (فهرست، ۱۶۵)، صفحات ۲۷۵ تا ۲۸۲؛ - گردیزی (زین الاخبار)، ص ۸۱ و ۸۵ به بعد و ۸۹؛ - الحسینی (اخبار الدولة السلجوقیة ترجمه ترکی، فهرست، ۱۳۰)، صفحات ۱ تا ۳؛ - الینداری (سلجوقیان، فهرست ۱۳۳)، ص ۵ به بعد؛ ابن الاثیر، ج ۹، صفحات ۱۳۰ تا ۱۳۲؛ و نیز: Barthold, Turk. 282-286; Gafurov 234-237. ۳- کسروی (نهریاران گمنام)، ج ۲، صفحات ۶۱ تا ۶۲. ۴- ابن الاثیر، ج ۹، ص ۱۳۲؛ و نیز، Miles, Kakw. S. 101.

سر جانشینی محمود جنگهای طولانی به وقوع پیوندد، زیرا محمود اندکی پیش از مرگ خویش ابوالاحمد محمد^۱ (جلال الدوله) پسر دیگر خود را به جانشینی تعیین کرد، در صورتی که قبلاً فرزند بزرگتر او یعنی مسعود ۳۲ ساله^۲ که مردی شجاع و فعال بود - و در حرص و آز، ولی نه در بصیرت، شباهت به پدر داشت - برای جانشینی در نظر گرفته شده بود^۳. در این مورد نیز همان اتفاقی رخ داد که اغلب در طول تاریخ - در مواردی که پدری (به علت عدم قانون ثابت برای وراثت تاج و تخت) به جهات خصوصی پسر فعال و هوشمند خود را به نفع پسر دیگر از جانشینی محروم نموده است - رخ می دهد: مسعود که در موقع مرگ پدر در اصفهان بود با راهنمایی^۴ التونتاش «حاجب»^۵ خوارزمی به زودی نظم را در خراسان و ری برقرار ساخت، و سپس به برادر خود تقسیم سرزمین موروث پدر را پیشنهاد کرد؛ تقسیمی که قبل از هر چیز قلمتهایی را که ری از شمال ایران به تصرف درآورده بود برای وی تأمین می کرد، ولی محمد با وجود اندرزهای اطرافیان با این تقسیم بندی موافقت نکرد و نایره جنگ میان آن دو افروخته شد تا اینکه محمد در چهارم اکتبر ۱۰۳۰ میلادی (سوم شوال ۴۲۱ هجری) در تگین آباد (در طخارستان) غافلگیر شده به اسارت درآمد. برادرش مسعود وی را نکشت، ولی او را کور کرد و بدین وسیله به نفوذ سیاسی او خاتمه داد.

۱- رجوع کنید به Moh. Nāzim in der E I, III 724. ۲- متولد سال ۹۹۸ میلادی (۳۸۹/۳۸۸ هجری). ۳- از قرار منقول، مسعود، خراسان و عراق و مکرگان و متعلقات، آنها را در اختیار داشته است؛ دولتشاه (تذکرة الشعراء، فهرست: ۲۷۲ ص ۴۶). - در باره دوران جوانی وی و مسئله جانشینی او رجوع کنید به: تاریخ بیهقی (فهرست: ۱۶۱)، صفحات ۱۰۶ تا ۱۳۲ و ۲۱۳ تا ۲۱۸. - و نیز:

Moh. Nāzim in der E I, III 461 f.; Barthold, Turk. 293 - 303.

۴- تاریخ بیهقی (فهرست: ۱۶۱)، صفحات ۷۹، ۵۸ تا ۸۶، ۸۵ و ۳۳۲ تا ۳۴۴؛ - گردیزی (زین الاخبار)، ص ۹۹؛ - مستوفی (تاریخ گزیده)، ص ۴۰۱ به بعد. ۵- رجوع کنید به

قبل، فصل «محمود غزنوی»؛ - و نیز: A. Z. V. Togan in der E I, türk. V 250.

مسعود پس از آنکه روابط خود را با قراخانیان سر و صورت داد^۱ و بلخ را به تصرف در آورد (در اواسط دسامبر ۱۰۳۰)^۲ و ابوالقاسم احمد بن حسن میمندی^۳ وزیر را که پدرش از سال ۱۰۲۱/۱۰۲۲ میلادی (۴۱۲ هجری) به زندان افکنده بود آزاد ساخت و وی را به جای حسنک (ابوعلی حسن بن محمد، از سال ۱۰۲۴ برابر ۴۱۵ هجری)^۴ به وزارت منصوب کرد و در روز دوم ژوئن ۱۰۳۱ (برابر با ۸ جمادی الاخری ۴۲۲ هجری) به سوی غزنه شتافت و اطاعت نیولداران آن نواحی را در مقابل خود پذیرفت^۵ و توانست به زودی در تیزدر مکران آتش جنگ برادر کشی را با مداخله خود فرو نشاند^۶. خلیفه نیز عنوان ناصرالدین را به وی اعطا نمود و تعهد کرد که تنها با وساطت او با قراخانیان ارتباط داشته باشد. مسعود در احترام دانشمندان مبالغه‌ی تمام می نمود و بیرونی که در دربار وی می زیست بسیاری از آثار خود را به نام وی اختصاص داده است.

در این اوقات مسعود برای حمله به علاءالدوله، که در این میان اصفهان و ری و همدان و همچنین ناحیه‌ای چند را از ابوالکالیجار^۷ نوشیروان پسر منوچهر تصرف نموده بود فراغت یافت، و درخواست کمک نوشیروان بهترین فرصت را برای مداخله او (مسعود) به دست داد. علاءالدوله در جنگی که در حوالی ری

- ۱- تاریخ بیهقی (فهرست، ۱۶۱)، صفحات ۷۱ تا ۸۵، ۱۹۳ به بعد، ۲۱۸ و ۴۳۲ به بعد.
- ۲- تاریخ بیهقی (فهرست، ۱۶۱)، صفحات ۱۱ به بعد.
- ۳- تاریخ بیهقی (فهرست، ۱۶۱)، صفحات ۸۷ تا ۸۹ و ۱۳۳ به بعد. (برابر با سال ۴۲۱ هجری).
- ۴- رجوع کنید به: عوفی (جوامع الحکایات)، ص ۱۶۳ شماره ۶۲۲؛ - عینی (ترجمه تاریخ یمنی) ۳۶۸/۳۶۲؛ - و نیز: Moh. Nāzim in der E. I. III 157.
- ۵- تاریخ بیهقی (فهرست، ۱۶۱)، صفحات ۱۱ به بعد.
- ۶- تاریخ بیهقی (فهرست، ۱۶۱)، صفحات ۲۰۹ تا ۲۱۸ و ۲۴۴ تا ۲۴۵؛ - گردیزی (زین الاخبار)، صفحات ۹۳ تا ۹۷؛ - دولت‌شاه (تذکره الشعراء، فهرست، ۲۷۲)، ص ۴۶ به بعد؛ - ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۱۳۸ به بعد.
- ۷- تاریخ بیهقی (فهرست، ۱۶۱)، صفحات ۲۰۹ تا ۲۱۸ و ۲۴۴ تا ۲۴۵؛ - گردیزی (زین الاخبار)، ص ۹۷؛ - ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۱۴۳ (سال ۱۰۳۱ برابر با ۴۲۲ هجری).
- ۸- منابع «کالیجار» نیز می نویسند: رجوع کنید به: Justi, Namb. 17: Nr. 48.

رخ داد مجروح، و ناگزیر گشت خود را مدتی پنهان سازد^۱. و هر چند مسعود نتوانست به علاءالدوله و هم پیمان وی فرهاد بن مرداویج در کوهستانی نزدیک بروجرد (جنوب شرقی همدان) دست پیدا کند، ولی کوشش علاءالدوله نیز برای تسخیر مجدد همدان، پس از زد و خوردهای سختی با قشون غزنوی از خراسان (که اکثر کرد بودند)، با عدم موفقیت مواجه شد، و سرانجام اصفهان در دست علاءالدوله باقی ماند^۲ تا اینکه حملهٔ ثانوی مسعود در ۱۰۳۴ میلادی (۴۲۵ هجری) وی را به فرار به ایذج ناگزیر نمود، در حالی که فرهاد در این جنگ کشته شد^۳.

در این میان شورشی که در هندوستان (۱۰۳۳ میلادی برابر ۴۲۴ هجری) برپا گشت حکومت غزنوی را در ناحیهٔ جبال، بار دیگر دچار مخاطره ساخت. در گرگان و مازندران قابوس بن وشمگیر حکومت خود را مستقر ساخت، ولی به زودی مسعود دارا پسر منوچهر را به جای او منصوب نمود و دارا نیز پس از قیامی (۱۰۳۵ میلادی برابر ۴۲۶ هجری) به جهت پرداخت خراج ناگزیر سر به اطاعت مسعود فرود آورد^۴. مسعود در حوالی ری نیز ناگزیر با شهر بوش، صاحب ساوه پیکار نمود^۵ و او را بر انداخت (۴۲۴ هجری). در سال ۱۰۳۴ میلادی (۴۲۵ هجری) از طرف طبقات ناراضی (بیشتر از اهالی ابیورد و طوس-م) که به «عیاران»^۶ موسوم بودند (شاید اینها کسانی بودند که امکان معاش آنان به دست ترکان سلب شده بود) در نیشابور شورشی برپا شد و امیر کرمان که اتفاقاً در آن موقع در آن جا حضور داشت به کمک نیشابوریان با زحمت و رنج زیادی

۱- گردیزی (زین الاخبار)، ص ۹۸؛ ابن الاثیر، ج ۹، ص ۱۳۹ به بعد. ۲- ابن الاثیر، ج ۹، ص ۱۴۲. ۳- مرجع سابق، ص ۱۵۰ به بعد. ۴- گردیزی (زین الاخبار)، ص ۹۹؛ ابن الاثیر، ج ۹، ص ۱۵۳. ۵- ابن الاثیر، ج ۹، ص ۱۴۸. ۶- رجوع کنید به فصل «مشاغل و مناسبات» از همین کتاب. (ابن الاثیر، وقایع سال ۴۲۵ هجری-م).

آنان را سر کوب نمود و آرامش در این ناحیه وقتی امکان یافت که خویشاوندان زعمای قرای طوس را به عنوان گروگان گرفتند^۱، که در صورت شورش مجدد آنان را به قصاص برسانند.

دوباره چنین به نظر می‌رسید که باز غزنویان به تصرف قسمتی از ایران که در تصرف آل بویه نبود توفیق خواهند یافت. چه اینکه نصادمانی که پیوسته (در اکتبر ۱۰۳۰ برابر شوال ۴۲۱ هجری^۲ و ۱۰۳۱ و ۱۰۳۴ در کرمان^۳ و سرانجام در ۱۰۳۵ در مازندران در جنگ با دارا)^۴ با ابوکالیجار^۵ رخ می‌داد قابل ملاحظه نبود. در همین اوان امیر رکن‌الدین ابوطالب طغرل بیگ محمد بن میکائیل سلجوقی و برادرش چغری بیگ داود در سال ۱۰۳۴ میلادی سرخس و نیشابور را تصرف کرده^۶ و حاکم خراسانی ابوسهل حمدونی را (که در سال ۱۰۳۶ میلادی برابر با ۴۲۷ هجری، حمله‌ء علاءالدوله را دفع کرده بود)^۷ به واگذاری اصفهان مجبور ساخته بودند، ولی مسعود^۸ موفق شد به وسیله نقشه جنگی ماهرانه‌ای در نواحی کوهستانی (از سال ۱۰۲۶ میلادی) و هم به وسیله

۱- تاریخ بیهقی (فهرست، ۱۶۱)، صفحات ۴۳۵ تا ۴۳۹؛ - ابن‌الائیر، ج ۹، ص ۱۵۰.
 ۲- ابن‌الائیر، ج ۹، ص ۱۴۰. ۳- تاریخ بیهقی (فهرست، ۱۶۱)، صفحات ۴۳۷ تا ۴۳۹؛ - ابن‌الائیر، ج ۹، ص ۱۴۳. ۴- ابن‌الائیر، ج ۹، ص ۱۵۳. ۵- در مورد آخرین افراد آل‌زیار، مؤلف ذیل تعیین تاریخ مخصوصی دارد، Krymskyj I 115 f.
 ۶- گردیزی (زین‌الاخبار)، ص ۱۰۰ به بعد؛ - عوفی (جوامع‌الحکایات)، ص ۱۵۳، شماره ۳۵۰- تاریخ بیهقی (فهرست، ۱۶۱)، صفحات ۴۴۰ تا ۴۴۷. - در مورد داود رجوع کنید به: E I, I 849 f. بخصوص رجوع شود به:

Mükrimin Halil Yinanç in der E I, türk. III 324 - 328. در مورد طغرل بیگ رجوع

کنید به: کسروی (شهرباران‌گمنام) ج ۲، صفحات ۶۹ تا ۷۳ و نیز: Martinus Theod. Houtsma, ebd. IV 897 f. ۷- ابن‌الائیر، ج ۹، ص ۱۵۴.
 ۸- وی در اینجا نیز از سربازان هندی استفاده می‌کرده است (تاریخ بیهقی، ص ۴۳۹ به بعد- ابن‌الائیر، ج ۹، ص ۱۵۸؛ - و نیز فصل «ارتش» از همین کتاب). - شرح زندگی طغرل بیگ، ابن‌خلکان (فهرست، ۱۱۳)، ج ۸، صفحات ۱۴ تا ۱۶ (شماره ۷۰۱)؛ - و نیز، Cahen, Mal. 55 - 65.

اردو کشی زمستانی خود از خراسان مخصوصاً از مناطق کوهستانی حوالی طوس آنها را براند و گزرگان را تصرف کند و اصفهان را نیز آزاد سازد^۱. سلجوقیان ناگزیر به دشتهای میان مرو و خوارزم که حاجب آنها اسماعیل پسر التونتاش در نتیجه سیاست نابجای غزنویان به آغوش رانده شده بود^۲، عقب نشینی کردند (اسماعیل جانشین برادرش هارون بود که در ۱۸ ژوئیه ۱۰۳۴ میلادی برابر ۲۸ شعبان ۴۲۵ هجری از اطاعت مسعود سرپیچیده خود را مستقل اعلام کرده و در ۱۸ آوریل ۱۰۳۵ میلادی به قتل رسیده بود)^۳. مسعود پس از این موفقیتها در ۱/۱۹ تا ۱۰۴۰/۲/۱۷ میلادی (جمادی الاولی ۴۳۱ هجری) به اردوگاه زمستانی^۴ خود در نیشابور برگشت و سپاهش خوارزم^۵ را که در آن موقع تحت فشار شاه-ملك حکمران چند (واقع در قسمت سفلی سیحون) بود، تصرف نمود.

در این بین، برادران سلجوقی به رهبری طغرل، جمعیت های غزهای شکست-خورده را جمع نموده، آنان را با پشتکار و فعالیت به صورت قشون مقتدری

۱- گردیزی (زین الاخبار)، ص ۱۰۱ به بعد و ۱۰۴ تا ۱۰۷؛ تاریخ بیهقی (فهرست: ۱۶۱)، صفحات ۴۴۸ تا ۵۱۹ - و نیز،

B. N. Zachoder: Chorasani i Obrazovanie gosudarstva Sel'džukidov, in den «Voprosy Istorii», Moskau - Leningrad 1945, Nr 5/6 S. 123 ff.

این مرجع درباره خراسان و تشکیل دولت سلجوقیان است، نیز به زبان ترکی در: «Belleten» XIX/ 76, S. 491 - 527. ۲- تاریخ بیهقی (فهرست: ۱۶۱)، صفحات

۶۸۹ تا ۶۹۲؛ ابن الاثیر، ج ۹، ص ۱۷۴ به بعد. ۳- تاریخ بیهقی (فهرست: ۱۶۱)،

صفحات ۶۸۰ تا ۶۸۹؛ ابن الاثیر، ج ۹، ص ۱۷۴. و نیز، Barthold, Turk. 296 f.

۴- البنداری (سلجوقیان، فهرست: ۱۳۳)، ص ۷ به بعد؛ - الحسینی (اخبار الدولة السلجوقیه، ترجمه به ترکی، فهرست: ۱۳۱)، صفحات ۴ تا ۶؛ - تاریخ بیهقی (فهرست: ۱۶۱) صفحات

۵۹۶ تا ۶۳۰ (c). - شماره صفحات چاپ سنگی در این قسمت مکرراً فراموش شده است و ما آنرا با حروف نشان می دهیم؛ بدین ترتیب: صفحات ۵۵۸ (a تا f) و ۶۱۶ (a تا d) و ۶۳۰

(a تا d)؛ - المراضة فی حکایات الدولة السلجوقیه (فهرست: ۱۳۰)، صفحات ۲۸۳ تا ۲۹۳؛ -

راوندی (راحة الصدور)، صفحات ۹۴ تا ۹۷؛ - ابن الاثیر، ج ۹، صفحات ۱۵۷ تا ۱۶۰ و ۱۶۱

۵- رجوع کنید به، Barthold, Turk. 302.

در آوردند.^۱ در سال ۱۰۳۷ / ۱۰۳۸ (۴۲۹ هجری) دسته‌هایی از این قشون مراغه را به تصرف آوردند و ابو کالیجار بویه را در همدان به صلح (و اندکی پس از آن به واگذاری شهر که به غارت آن منتهی شد) ناگزیر ساختند. همچنین علاءالدوله را در ۴/۹ تا ۸/۵ / ۱۰۳۸ میلادی (رجب ۴۲۹ هجری) به واگذاری ری - که مدت پنج روز به صورت وحشتناکی غارت می‌شد - و سپس به فرار به سوی اصفهان مجبور نمودند. به زودی پس از این وقایع قزوین به دست سلجوقیان افتاد. ارمنیان و مخصوصاً کردهای هذبانی که از مدتها پیش طغیان کرده بودند، نیز می‌بایستی هدف لطمات سلجوقیان قرار گیرند.^۲ در عین حال، به سلجوقیان نیز متقابلاً ضربات شدیدی وارد آمد؛ مثل سیل خونینی که مخصوص ابومنصور و هسودان سؤم پسر میلان (مهلان)^۳ در تبریز (۱۰۴۰ / ۱۰۴۱ میلادی برابر با ۴۳۲ هجری) از افراد سلسله روادی موجود در آنجا - یعنی ابتدا از بین افسران و سپس از افراد پادگان آنجا - به راه انداخت (با وجود اینکه همسر خود او یکی از اشراف غزی بود)، و گذشته از این در مناطق کوهستانی حوالی موصل نیز سلجوقیان از طرف کردهای هگاری که در مقابل حمله فاتحان ترك به آنجا عقب نشینی کرده بودند،^۴ به نظائر آن مبتلا گشتند. بر اثر این تجارب مهاجمان ترك از تصرف مناطق کوهستانی، که برای تاخت و تازایشان مناسب نبود، چشم پوشیدند و به تسخیر شهرها پرداختند. در نتیجه «دیار بکر» به دست ایشان افتاد، در صورتی که موصل هنوز به طور موقت از خود دفاع می‌نمود.^۵

۱- راوندی (راحة الصدور) صفحات ۱۸ تا ۱۰۰، - ابن الاثیر، ج ۹، صفحات ۱۶۲ تا ۱۶۷.
 ۲- ابن الاثیر ج ۹، ص ۱۳۲ به بعد. ۳- بنا به عقیده کسروی (شهریاران گمنام، ج ۲، ص ۴۳ به بعد) این کلمه فقط تغییر شکلی از محمد است. ۴- ابن الاثیر، ج ۹، صفحات ۱۳۳ و ۱۵۷، - کسروی (شهریاران گمنام) ج ۲، صفحات ۷۳ تا ۸۳ و ۵۴ تا ۵۷، - مراجعه کنید به Justi, Namb. 341 lks (Nr. 5): Vlad. Minorsky in der E I, IV 633 (s. v. Tabriz). ۵- ابن الاثیر، ج ۹، ص ۱۳۴ به بعد.

باری سلجوقیان که در اثر موفقیت‌های خود در مغرب قدرت یافته بودند - با وجود قرارداد دوستی و پشتیبانی متقابل بین غزنویان و قراخانیان - دوباره در مشرق نیز به حمله دست زدند. مسعود ناگزیر شد باقشونی که در اثر راه‌پیمایی طولانی در مناطق لم‌بزرع بسیار خسته شده بود به جنگ ایشان بشتابد و البته جای تعجب نبود که وی در روز سوم ژوئن ۱۰۴۰ میلادی (۸ رمضان ۴۳۱ هجری)^۱ در دشت دندانه‌ان (ناشرباط) مقهور سلجوقیان گشته، با شتاب از آنجا گریخت و خود را نجات داد. بدین ترتیب راه خراسان برای سلجوقیان گشوده شد و مودود پسر مسعود نیز توانست هم خود را تنها به دفاع از سرزمین مرکزی غزنویان محدود نماید.^۲

اندکی پس از آن، موقعی که مسعود به سوی هندوستان پیشروی می‌کرد بلافاصله در آن طرف رود سیحون، دست‌خوش حوادث ناگواری گردید؛ یعنی قسمتی از سپاهیان محمد برادر کوروی را بر ضد او به رهبری و سرداری برگزیدند (۲۱ نوامبر ۱۰۴۰ برابر سیزدهم ربیع‌الثانی ۴۳۲ هجری)، و پس از چند روز مسعود در ضمن جنگی از برادرش شکست خورد و در قلعه‌ای که خود او انتخاب کرده بود، زندانی گردید. اما به‌زودی - در پیرو توافق عده‌ای از خویشاوندانش به قتل رسید و اموالش غارت شد (۲۹ ژانویه ۱۰۴۱ میلادی

۱- روز وقوع حادثه سه شنبه بوده است نه - آن‌طوری که گردیزی نقل می‌کند - جمعه.

۲- گردیزی (زین‌الخبار)، ص ۱۰۷ به بعد، - راوندی (راحة الصدور)، صفحات ۱۰۱ تا ۱۰۳؛ - مستوفی (تاریخ‌گزیده، صفحات ۴۳۴ تا ۴۳۷)، - سمائی (کتاب‌الانساب، عکسی) ص ۱۲۳ - العراضة فی حکایات السلجوقیة (فهرست، ۱۶۵)، ص ۲۹۳ به بعد. و نیز:

Tolstov, Civ. 271; Cahen 55 - 65. - B. N. Zachoder im «Russkij Istoričeskij

žurnal», Leningrad 1943. همین مقاله اکنون به زبان ترکی در

«Belleten» XVIII/ 72, S. 581 - 587.

مطابق ۱۱ جمادی الاولی ۴۳۲ هجری^۱).

مودود پسر مسعود نیز بلافاصله محل خود را در منطقه کوهستانی شمالی ترك گفت و عمویش را در روز هشتم آوریل ۱۰۴۱ میلادی (سوم شعبان ۴۳۲ هجری) در جنگ نزدیک غزنه شکست داد و قبل از آنکه (در ۲۸ آوریل ۱۰۴۱ میلادی برابر با ۲۳ شعبان ۴۳۲ هجری) به سوی پایتخت روانه شود او (عمو) و تقریباً تمام بستگان و قاتل پدر خویش را به قتل رسانید ، و چون برادر فاتحش مجدود که از سال ۱۰۳۵ در هندوستان « لاهور » و مولتان را پس از سرکوبی قیامی ، تسخیر کرده بود ناگهان در چهاردهم اوت ۱۰۴۱ میلادی (برابر با ذوالحجه ۴۳۲ هجری) به قتل رسید ، خطر جنگ داخلی جدیدی مرتفع گشت و وضع حکومت مودود نیرومند تثبیت گردید^۲ . اما با این همه دیگر ادعا و شایستگی حق سیادت خاندان غزنوی در ایران از میان رفته بود، زیرا برادر کشی ، این سلسله را ضعیف تر از آن کرده بود که بتواند در جنب شمال غربی هندوستان ، کشور ایران را نیز همچنان در اختیار داشته باشد ؛ یعنی در حالی که قدرت ایشان در هندوستان هنوز متزلزل نشده بود و موطن آنان از حوالی غزنه^۳ تابست باوجود هرج و مرج مکرر برای تاج و تخت در اختیارشان

۱- الحسینی (اخبار الدولة السلجوقیه ، ترجمه ترکی ، فهرست ۱۳۱) ، ص ۹ به بعد - گردیزی (زین الاخبار) ، ص ۱۰۹ به بعد ؛ - تاریخ سیستان ، ص ۳۶۶ به بعد ؛ - مستوفی (تاریخ گزیده) ، ص ۴۰۲ ؛ - جوزجانی (طبقات الناصری) ، صفحات ۱۳ تا ۱۵ ، ابن الاثیر ، ج ۹ ، ص ۱۶۷ و نیز ؛ Shafi , Ghaznavids, 213 f. ۲- گردیزی (زین الاخبار) ص ۱۱۰ به بعد ؛ - ابن الاثیر ، ج ۹ ، صفحات ۱۶۷ تا ۱۶۹ ؛ - جوزجانی (طبقات الناصری) ، ص ۱۵ به بعد ؛ - تاریخ سیستان ، صفحات ۳۶۷ تا ۳۶۹ و نیز ؛ Moh. Nāzīm in der E. I, III 485; Barthold, Turk. 303 f. ۳- حمله سلجوقیان که در تحت رهبری الهارسلان به این اراضی صورت گرفت (۱۰۴۴/۱۰۴۳ برابر ۴۳۵ هجری) دفع شد ؛ ابن الاثیر ، ج ۹ ، ص ۱۷۸ به بعد . ۴- مرگ مودود در ۲۹ سالگی ، ۱۸ دسامبر ۱۰۴۹ (برابر با ۲۰ رجب ۴۴۱ هجری) و بر تخت نشستن عموی وی

مانده بود (تا سال ۱۱۸۶ میلادی) راه به سوی ایران برای غزها که به رهبری برادران سلجوقی متحد شده بودند به طور قطعی گشوده گردید .

عبدالرشید (موسوم به شمس دین الله یا جمال الدوله) (الحسینی ، اخبارالدولة السلجوقية - فهرست ، ۱۳۹ - ص ۱۱ ، - ابن الاثیر ، ج ۹ ، ص ۱۹۳) . - قتل عبدالرشید به دست شورشیان در تحت رهبری طغرل و مقهوریت و مجازات ایشان به وسیله رخرخیز (کرکیز) سرداری که در هند بود و انتصاب فرخزاد پسر مسعود غزنوی که تا آن زمان در زندان بود (ابن الاثیر ، ج ۹ ، ص ۲۰۱ به بعد) .

تسخیر ایران به دست سلجوقیان

طغرل بیگک پس از رفع تهدید غزنویان با نظم و ترتیب تمام پیشروی می کرد. نخست گرگان را که از لحاظ داخلی متشنج بود تصرف نمود و مرداویج ابن بشو (باسو) هم پیمان خود را در جنب انوشیروان بن منوچهر به فرمانروایی آنجا منصوب کرد. این هر دو، به شرط پرداخت صد هزار (و یا بنا به قولی پنجاه هزار) دینار خراج سالانه، و به شرط ذکر نام امیر سلجوقی^۱ در خطبه، مشترکاً در آنجا حکومت می کردند. متعاقب این امور طغرل بیگک در اوضاع خوارزم به مداخله پرداخت تا وضع خود را برای پیشروی بیشتری تأمین نماید. فرمانروای جندرشاه ملک که از طرف غزنویان در آنجا منصوب شده بود با اموال و ذخایر خویش تا مکران گریخت، اما بعداً به دست یکی از شاهزادگان سلجوقی اسیر گردید و در اختیار داود برادر طغرل بیگک گذاشته شد.^۲

۱- ابن الاثیر، ج ۹، ص ۱۷۲؛ و نیز، Justi, Namb. 194r (Nr. 2); Ross, Dyn. 210.

۲- ابن الاثیر، ج ۹، ص ۱۷۵. و نیز،

Barthold, Turk, 304; Siddiqi II 390 - 393. - Mehmet Altay Köymen : Büyük Selçuklu Imperatorlugu' nun Kurulusu I/II, in AÜDTCFD XV/1 - 3 (1957), S. 97-191; XV/4, S. 1-107. - Mehmet Altay Köymen : Büyük Selçuklu Imperatorlugu tarihi I/1, : AÜDTCFD VIII/4; II : Ankara 1954 .

در این هنگام راهی که در امتداد جادهٔ تجارتی قدیم (یعنی « جادهٔ ابریشم ») آسیا را به طرف غرب قطع می کرد و ابتدا به جانب وی می رفت ، آزاد شده بود . از همین راه نیز عموی طغرل بیک یعنی ابراهیم بنال^۱ که بیهوده می کوشید تا در همدان بر ضد ابوکالیجار ، گرشاسب پسر علاءالدوله ، خود را مستقر سازد^۲ به استقبال طغرل بیک آمد (ابوکالیجار بعد از مرگ پدرش علاءالدوله یعنی « ابن کاویه » - ۸/۳۱ تا ۱۰۴۱/۹/۲۹ میلادی برابر با محرم ۴۳۳ هجری - پس از نزاع و کشمکش طولانی ، بر سر ارث پدر ، با برادرش ظهیرالدین ابومنصور فرامرز - در اصفهان - و نیز با دیگران ، همدان را به تصرف در آورده بود^۳) .

طغرل بیک به اتفاق برادرش ری را تصرف کرد و از آنجا غنایم بسیار به چنگ آورد و اطاعت قزوین را به شرط پرداخت ۸۰۰۰۰ دینار پذیرفت و چندتن از رهبران مستقل غز را به عقد قرارداد ، و فرمانروای دیلم و همچنین « سالار »^۴ طارم را به اطاعت خویش ، و سرانجام گرشاسب را به تخلیهٔ همدان و به قبول حکومت ری ناگزیر ساخت . گرشاسب در این جا (بدون اینکه سپاهی مخصوص به خود داشته باشد) مستقیماً تحت نظارت سلجوقیان قرار داشت ، و از این جهت دیگر خطری از جانب او متصور نبود^۵ . در این میان ابراهیم بنال سیستان را

۱- نسب وی به روشنی نقل نشده است . رجوع کنید به : Cahen 58 ، - (تاریخ ابن اثیر در اغلب موارد ابراهیم را برادر طغرل می نامد ، ولی در ضمن وقایع سال ۴۳۴ او را پسر عموی طغرل به حساب می آورد . م)
 ۲- ابن اثیر ، ج ۹ ، ص ۱۳۳ و ۱۷۵ - و نیز : Michael 568-574; Justi, Namb. 161 r (Nr. 4) = 153 lks (Nr. 5); Miles, Kakw. S. 102 .
 ۳- ابن اثیر ، ج ۹ ، ص ۱۷۱ - Justi, Namb. S. 90 r - Browne, Isf. 667 .
 ۴- سالار ظاهراً لهجه ای است از کلمهٔ سالار (سردار) ، Ross, Dyn. 214, Anm. 4. (Nr. 4).
 ۵- العراضة فی حکایات السلجوقیه (فهرست : ۱۶۵) ، ص ۲۹۶ - راوندی (راحة الصدور) ، ص ۱۰۴ - ابن اثیر ، ج ۹ ، ص ۱۷۵ به بعد - در مورد سالریان رجوع کنید به : کسروی (شهریاران گمنام) ج ۱ ، صفحات ۴۹ تا ۵۴ ، و نیز : Ross, Dyn. 213, 220.

مسخر کرد و به کرمان که در تصرف ابوکالیجار بویهی بود حمله نمود^۱، ولی حمله ینال از طرف دیلمیان مقیم آنجا که اندکی قبل از آن (۱۰۴۱/۱۰۴۲ میلادی مطابق ۴۳۳ هجری) نیز از این محل عمان عربی^۲ را به تصرف درآورده بودند، دفع شد^۳.

با وقوع این حادثه برای نخستین بار تصادمی مستقیم میان آل بویه و سلجوقیان به وقوع پیوست؛ ولی چون ابوکالیجار بویهی در اثر قبول میراث عموی^۴ پسر از دشمن خویش جلال الدوله در بین‌النهرین^۵ و به سبب کشمکش با فرامرز^۶ در اصفهان آنچنان مشغول بود که نمی‌توانست به‌طور جدی درباره دفع مهاجمان ترك بیندیشد. زیان بسیاری به خاندان وی وارد آمد، و به نیت گریز؛ همانطوری که سلسله‌های دیگر هم که در شرایط و اوضاع مشابه ایشان، خطرات تهدید کننده قشون منظم و پیشرو صحرائشینان را جدی تلقی نمی‌کردند، به نیت گریز کردند. بدین طریق راه تصرف مجدد همدان که در آنجا گرشاسب دوباره برای مدت کوتاهی حکومت خود را تثبیت کرده بود، برای ابراهیم ینال گشوده گشت و گرشاسب ناچار به کردهای جوزقان پناهنده شد^۷.

همین امر سبب شد که توجه سلجوقیان به کردها معطوف گردد، و اگرچه

۱- بنا بر قول منابع دیگر حمله مذکور، توسط سردار دیگری صورت گرفته است، نه به وسیله وی.
 ۲- ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۱۷۳. ۳- ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۱۷۶. - در این جا داستانهای پهلوانی عجیبی نقل می‌شود مثل اینکه یکی از غزها با يك ضربت شمشیر دو شقه شده است؛ این طرح داستانی را Ludwig Uhland در شعر خود «Schwabens treiche» به کار برده است و بعداً نیز داستانی مناسب با آن از طرف Michael Choniates نقل شده است. رجوع کنید به Spies, Or. S. 17 mit Anm. 15. ۴- ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۱۷۸ و ۱۸۱. - درباره اسماعیلی بودن موقتی ابوکالیجار رجوع کنید به فصل «شیعیان» از همین کتاب.
 ۵- ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۱۷۹. ۶- ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۱۸۱ به بعد. - ضمن شمارش قبایل کردان در مقاله ممتاز تحت عنوان «کردان» از Vladimir Minorsky در (E I, II 1212-1237) نام ابن قبیله، در صفحه ۱۲۱۹ طرف چپ به میان می‌آید.

حمله به این کردان تا وقتی در منطقه کوهستانی خود بودند مشکل بود ولی کردان نیز در اثر جنگهای گذشته ابوالشوک، حسامالدوله فارس^۱ فرمانروای قرمیسین بعداً کرمانشاه^۲ با برادرش ابوالماجد مهلهل بر سر خلنگان^۳ (۷/۲۵ تا ۸/۲۳ سال ۱۰۳۹ میلادی برابر با ذوالقعدة ۴۳۰ هجری) و شهرزور^۴، و همچنین بر اثر جنگهایی با علاءالدوله (۱۰۴۰/۱۰۴۱ میلادی برابر با ۴۳۲ هجری)^۵ بسیار ضعیف شده بودند. از این رو سلجوقیان توانستند بدون زحمت زیادی دینور را تسخیر نموده و ابوالشوک را از قرمیسین به حلوان برانند و مقبره حکومتش را که خود او تخلیه کرده، ولی دیلمیان و کردهای بساقی مانده در آنجا از آن دفاع می کردند، پس از محاصره طولانی در ۱۲/۱ تا ۲/۱۰ سال ۱۰۴۶ میلادی (مطابق رجب ۴۳۷ هجری) مستخر کردند و ماههای بعد صیمره را نیز به تصرف درآوردند. تازه پس از آنکه در دهم مارس ۱۰۴۶ میلادی (اواخر شعبان ۴۳۷ هجری) حلوان که از طرف اهالی تخلیه شده بود به دست ابراهیم افتاد و قسمتی از قشون غزنه خانقین، یعنی داخل بین النهرین پیشروی نمود (نظیر این عمل را سالهای قبل نیز قبائلی که هنوز تحت فرمانروایی سلجوقیان نبودند در حوالی موصل انجام دادند)^۶، ابو کالیجار بویهی تصمیم به دفاع گرفت. هر چند در ۷/۱۹ تا ۸/۱۷ میلادی (برابر با محرم ۴۳۷ هجری) فرامرز در اصفهان دوباره^۸ به اطاعت ابو کالیجار درآمده بود، و اگرچه وی در خوزستان قدرت

۱- رجوع شود به ، Zambaur 212. ۲- رجوع شود به ، Le Strange, Lands 196 f.

۳- خاندنجان، در قسمت بالای رودخانه زاینده رود در طرف مشرق اصفهان، رجوع شود به،

Le Strange, Lands 206 f. ۴- ابن الاثیر، ج ۹، ص ۱۶۰. ۵- ابن الاثیر،

ج ۹، ص ۱۶۲ و ۱۷۷ (دو دفعه، ۱۰۴۰/۱۰۴۱ = ۴۳۲ هجری و ۱۰۴۲/۱۰۴۳ = ۴۳۴

هجری) ۶- ابن الاثیر، ج ۹، ص ۱۷۰. ۷- رجوع کنید به ، Math. 80-82؛

و نیز به بالا اول فصل «مسعود غزنوی». ۸- رجوع شود به قطعه قبل

مساعدی به دست آورده بود^۱ و هر چند برادران کرد متخاصم یعنی ابوالشوک و مهلهل با یکدیگر آشتی کرده بودند، با این همه به هیچ وجه حمله قطعی به دشمن صورت نگرفت، بلکه تنها منطقه کوهستانی کردها از دست غزها آزاد گشت. این سستی بخصوص بعداً که پس از مرگ ابوالشوک (در دهم آوریل ۱۰۴۶ میلادی برابر با ۳۰ رمضان ۴۳۷ هجری) کشمکش بر سر میراث اومیان برادرش مهلهل (که با همسر ابوالشوک ازدواج کرده بود) و پسرش سعدا برپا گشت و به تسخیر مجدد کرمانشاه و دینور به نفع مهلهل منجر شد، شکست انگیزتر بود: چه اینکه سعدا پس از این شکست فوراً از ابراهیم بنال کمک خواست (۹/۵ تا ۱۰/۴ سال ۱۰۴۶ میلادی برابر ربیع الاول ۴۳۸ هجری)^۲. غزها نیز به عنوان طرفداران وی در این کشمکش شرکت نموده، از او حمایت کردند، ولی با این وصف مهلهل و برادرش سرخاب در جنگ بر سر حلوان و جلگه ماهدشت (واقع در جنوب شرقی حلوان) سرانجام بر سعدا و یاران^۳ غز وی غلبه کردند. نهایت اینکه این موفقیت، در اثر طغیان طوایف کرد و لر بر ضد سرخاب، دوباره بی اثر شد: زیرا سعدا در نتیجه طغیان مزبور آزاد گردید، در حالی که عموی او سرخاب به اسارت سلجوقیان ماند^۴؛ اما از طرف دیگر هنگامی که اصفهان تحت فرمانروایی فرامرز در حال محاصره پایداری می کرد و فقط وی اجازه داد که نام طغرل بیگ را در خطبه ذکر کنند^۵ ابراهیم بنال توانست پس از عقد قرارداد صلح با ابوکالیجار (۹/۲۵ تا ۱۰/۲۳ سال ۱۰۴۷ میلادی مطابق ربیع الثانی ۴۳۹ هجری) که در نتیجه از دست دادن ۱۲ هزار اسب

۱- ابن الاثیر، ج ۹، ص ۱۸۲. ۲- ابن الاثیر، ج ۹، ص ۱۸۲ به بعد. ۳- مرجع سابق، ص ۱۸۳ به بعد. ۴- ابن الاثیر، ج ۹، ص ۱۸۴ به بعد. ۵- مرجع سابق، ص ۱۸۴.

در اصفهان کاملاً ضعیف شده بود، قلعه کنگور (کنکور) را که در آن ساخلوی گرشاسب (امیر همدان) بود تصرف نماید (۱۱/۲۳ تا ۱۲/۲۱ سال ۱۰۴۷ میلادی مطابق جمادی الاخری ۴۳۹ هجری). علاوه بر این ابراهیم موفق شد پس از جنگهای طولانی و سرسختی قلاع بسیاری از کردستان را تصاحب نموده و سرخاب و سعدا را به فرار به سمت بین النهرین مجبور کند، در حالی که مهملهل باز به زودی توانست حکومت خود را در شهر زور مستقر سازد (۱۰۴۸/۱۰۴۹ میلادی برابر با ۴۴۰ هجری). سرانجام پیشروی کوتاه غزها تا نزدیک بغداد، به خلیفه و سروران بویهی او اهمیت وجدی بودن وضع را، با وجود قراردادی که اندکی قبل از این وقایع منعقد ساخته بودند^۲، نشان داد.

مرگ ابوکالیجار بویهی در سن چهل سالگی (سال قمری) در روز ۱۵ اکتبر ۱۰۴۸ (چهارم جمادی الاولی ۴۴۰ هجری) هنگام اردو کشی، در شهر جناب در کرمان^۳ کار سلجوقیان را آسان نمود. یعنی به زودی جنگ برادر کشی میان پسران وی، ابومنصور دیواد ستون (فولاد ستون)^۴، و ابونصر خسرو پیروز، الملك الرحیم، وارث بین النهرین، به پا گشت. این جنگها باعث شد که فارس و مخصوصاً پایتخت آن شیراز (۳/۹ تا ۴/۶ ۱۰۴۹ میلادی برابر شوال ۴۴۰ هجری؛ و ۸/۳ تا ۹/۱ سال ۱۰۴۹ میلادی برابر ربیع الاول ۴۴۱ هجری؛ و تابستان ۱۰۵۱؛ و ۱/۶ تا ۲/۴ ۱۰۵۲ رمضان ۴۴۳ هجری) و همچنین اهواز (۳/۲۷ تا ۴/۲۵ سال ۱۰۵۰ میلادی برابر ذوالقعدة ۴۴۱ هجری و ۸/۲۳ تا ۹/۲۰ سال ۱۰۵۰ میلادی برابر با ربیع الثانی ۴۴۲ هجری) و مانند آن دو منطقه نیز

۱- مرجع سابق، ص ۱۸۷. ۲- مرجع سابق، ص ۱۸۵ به بعد. ۳- مرجع سابق،

ص ۱۸۸؛ - زركوب (شیرازنامه)، ص ۳۷؛ - نیز، Clément Huart, E I, I 100 f.

۴- رجوع کنید به Jusii, Namb. 255 r.

را مهرمز مکرر دست به دست بگردد، بدیهی است که اختلافات و تضادهای بسیار میان ترکان فارسی و بغدادی و همچنین میان ترکان و دیلمیان در این باره تأثیر بسزائی داشت.^۱

سرانجام پولادستون از اصاب طغرل بیگ را به مدد خواست. طغرل بیگ نیز در این بین با ابراهیم بنال اختلاف پیدا کرد و فرماندهی این ناحیه را از او گرفته و سپس بعد از محاصره یکساله در تابستان سال ۱۰۵۱ میلادی اصفهان را تسخیر کرد و فرمانده آنجا ابو منصور فرامرز بن علاءالدوله را در یزد متوطن نمود^۲، در حالی که برادرزاده وی آلپ ارسلان بن داود سرانجام نتوانست فسا (پسا) و فارس را به تصرف درآورد (۹/۲۱ تا ۱۰/۲۰ سال ۱۰۵۰ میلادی برابر جمادی الاولی ۴۴۲ هجری)^۳؛ بدین ترتیب سپاه سلجوقی به جنوب غربی شیراز رسید، در صورتی که وضع بویهیان چنین بود که: در میان دسته‌های (بخصوص ترکان) سپاه الملك الرحیم به طور عمومی جنبشی مبنی بر تفرقه و جدایی دیده می‌شد، و فقط دیلمیانی که در اهواز بودند و عده‌ای از ترکهای بغداد (که با ترکهای دیگر دشمنی داشتند) وفادار فرمانروای بویهی ماندند، تا اینکه الملك الرحیم سرانجام در روز نهم سپتامبر ۱۰۵۱ میلادی (آخر ربیع الثانی ۴۳۳ هجری) از انقلابیون در حوالی اهواز شکست خورد و به واسطه عقب نشینی کرد^۴. از طرف دیگر گرشاسب به عنوان نماینده فولادستون حکومت اهواز را به دست گرفت، اما به زودی در گذشت (۱۰۵۱ / ۱۰۵۲ میلادی مطابق ۴۴۳ هجری)^۵.

۱- ابن الاثیر، ج ۹، صفحات ۱۸۹ تا ۱۹۱ و ۱۹۳ به بعد و ۱۹۷ به بعد. ۲- مرجع سابق. ۳- مرجع سابق ۱۹۴. ۴- مرجع سابق ۱۹۵. ۵- مرجع سابق. ۶- مرجع سابق ۲۰۰.

هرچند در این بین دوباره ملك الرحيم موفق شد که حکومت خود را در بین‌النهرین مستقر ساخته بصره را تسخیر^۱ و سِدا را ناگزیر به اطاعت^۲ وارگان (ارجان) را در ۸/۱۹ تا ۱۰۵۳/۹/۱۷ میلادی (جمادی‌الاولی ۴۴۵ هجری) تصرف نماید^۳؛ ولی در عین حال شیراز موقتاً در دست ابومنصور فولادستون که دستور خواندن خطبه به نام طغرل بیگ داده بود^۴ باقی ماند. با این وصف طغرل-بیگ نتوانست از تصرف مجدد شیراز^۵ (۴/۲ تا ۵/۱ سال ۱۰۵۵ میلادی برابر محرم ۴۴۷ هجری) به دست الملك الرحيم که آنجا را مدت مدیدی محاصره کرده بود جلوگیری نماید؛ زیرا فرمانروای سلجوقی به حمله و پیشروی (آمیخته با قساوت و بی‌رحمی بسیار) یکی از دسته‌های سپاهش تا ارض روم و کرس (۱۰۵۰/۱۰۴۹ میلادی)^۶، و به دفاع یکی از حملات غزنویان به خراسان (۱۰۵۲/۱۰۵۳ میلادی)^۷، ولی قبل از هر چیز، به مطیع ساختن آذربایجان (باقشونی که خود رهبری آن را داشت)، و به لشکر کشی به ارمنستان و محاصره بیهوده ملازگرد (منازگرد-منتزکیرت، واقع در شمال غربی و نزدیک دریاچه «وان») که از طرف بیزانس از آن دفاع می‌شد، و همچنین به پیشروی به سوی مصبرود^۸ «چرخ» در دریای سیاه (سال ۱۰۵۵/۱۰۵۴) چنان سرگرم بود که دیگر نمی‌توانست در اوضاع جنوب ایران دخالت کند^۹.

۱-مرجع سابق ۲۰۴. و نیز، Karl V. Zetterstéen in der E I, II 1051 (s. v. Khusraw Firüz); Harold Bowen in JRAS 1929, S. 225-245.
 ۲-ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۲۰۴.
 ۳-ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۲۰۵.
 ۴-تاریخ سیستان، ص ۳۷۲ به بعد.
 ۵-ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۲۰۶.
 ۶-کسروی (شهریاران گمنام)، ج ۲، صفحات ۹۵ تا ۹۸، و نیز،
 ۷-Arist. B 268-282, 285 f. i Matth. 83-88. ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۲۰۲.
 ۸-ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۲۰۷، و نیز،
 ۹-Arist. B 289-300; K'ars'lis chovreba 209 - 217; Brosset, Add. 58 f.; byz. Berichte ebd. 222-226; Matth. 98-102; -V. F. Büchner in der E I, III 220.

ولی در عوض ، اردو کشی در قفقاز قطعیت وضع طغرل را تعیین نمود ، زیرا در آن هنگام که آل بویه با وجود تمام کشمکشهای خانوادگی هنوز آن قدر قدرت داشت که از پیشروی سلجوقیان به سوی جنوب جلوگیری کند ، فرمانروای تبریز یعنی ابو منصور و هسودان بن محمد روادی و امیر دیار بکر و سرانجام فرمانروای تکریت در کنار دجله^۱ به اطاعت طغرل بیگ فاتح ، که فرستاده وی در دیار خلیفه (سال ۱۰۵۱/۱۰۵۲ میلادی برابر ۴۴۳ هجری) بسیار دوستانه پذیرفته شده بود^۲ ، در آمده بودند . بعلاوه در آن هنگام که ترکان بغدادی هنوز با بساسیری^۳ سرکش - ساکن جنوب بین النهرین - که مزاحمت بسیاری برای خلیفه و آل بویه فراهم آورده بود حتی در نظر داشت به زودی به اطاعت فاطمیان اسماعیلی در آید ، در زدو خورد بودند^۴ ، طغرل بیگ توانست در روز ۱۸ دسامبر ۱۰۵۵ میلادی (۲۵ رمضان ۴۴۷ هجری) - برخلاف جهت حمله آل بویه در صدوده سال پیش ، یعنی از طرف شمال - وارد بغداد شود و خلیفه را از قید اطاعت فرمانروای کل بویهی شیعی نجات بخشد^۵ . الملك الرحیم به زودی (۱۰۵۶ میلادی) به اسارت افتاد و در سال ۱۰۵۸ میلادی (۴۵۰ هجری) در زندان ری درگذشت . پولاد ستون نیز در سال ۱۰۵۶ میلادی در زندان فضلویه طاعی وفات یافت و در نتیجه آخرین بقایای قدرت آل بویه از میان برچیده گشت .

اگر اکنون به سرنوشت ایران در قرون گذشته اجمالاً نظر بیفکنیم ، آنچه به طور کلی و عمومی - مخصوصاً در قرن دهم و آغاز قرن یازدهم میلادی برابر قرون چهارم و پنجم هجری - در تمام ایران به چشم می خورد ، عبارت است از

۱- ابن الاثیر ، ج ۹ ، ص ۲۰۷ به بعد . ۲- مرجع سابق ، ص ۲۰۰ . ۳- ابن الاثیر ، ج ۹ ، ص ۲۱۱ . ۴- المراضة فی حکایات السلجوقية (فهرست ۱۶۵) ص ۲۹۷ - راوندی (راحة الصدور) ، ص ۱۰۵ به بعد ؛ الحسینی (اخبار الدولة السلجوقية، ترجمه ترکی ، فهرست: ۱۳۱) ، صفحات ۱۳ تا ۱۶ ؛ - البنداری (سلجوقیان ، فهرست ، ۱۳۳) ، ص ۱۰ .

غلبه و غارت و دست بدست گشتن بی درپی شهرها و اراضی این کشور، که در اثر جنگها و زور آزمائیهای تقریباً محلی و دنباله دار ناشی از هرج و مرج آشفته، به وقوع پیوسته بود. به طوری که تنها دوره آرامش مغرب و جنوب ایران را باید (پس از فاصله وحشتناک - بی سرپرستی، میان سقوط قدرت عظیم صفاریان در سال ۹۰۰ میلادی - برابر ۲۸۸ هجری - و استقرار حکومت آل بویه در سالهای ۹۳۵/۹۳۴ میلادی برابر ۳۲۳ هجری) مدت حکومت عضدالدوله دیلمی ۹۴۹ تا ۹۸۳ برابر ۳۳۸ تا ۳۷۲)، و زمان آرامش مشرق ایران (خراسان) را هنگام رونق حکومت سامانیان، به شمار آورد. در صورتی که از آن زمان به بعد حتی آل بویه و غزنویان هم نتوانستند سرزمین اصیل ایران را برای مدتی کوتاه یا لااقل در محلی معین هم که شده در آرامش نگه دارند تا چه رسد به آن همه سلسلههای کوچک محلی که هرگز قادر به چنین امری نبودند.

این وقایع و حقایق نشان می دهد که ایرانیان در آن موقع پس از تحمل آن همه رنجها و خونریزیها دیگر توانایی این را نداشتند که خود سر نوشت سیاسی خویش را در دست گرفته، سراسر کشور را متحد سازند و در نتیجه شرایط لازم را برای ایجاد تکامل و پیشرفت وسیعی در مورد فلاح و تجارت و صنعت و علم و هنر ایران فراهم آورند. از این رو جای تعجب نیست که دوران حکومت سلجوقیان (ترك) بیگانه را، معاصران آنان و هم مردم قرون بعد به عنوان دوران نجات از کشمکشهای دایمی و رهایی از ویرانیها و خونریزیهای ظالمانه و بی نتیجه تلقی می کنند. واقعاً هم نیمه دوم قرن یازدهم میلادی (قرن پنجم هجری) یعنی زمان دوره فرمانروایی طغرل بیگ (وفات ۱۰۶۳ برابر ۴۵۵ هجری) و آلپ ارسلان (۱۰۳۶/۱۰۷۲ میلادی برابر ۴۴۵ - ۴۶۵ هجری) و ملک شاه (۱۰۷۲/۱۰۹۲ میلادی برابر ۴۶۵ تا ۴۸۵ هجری) و مخصوصاً هنگام

صدارت وزیر بلند پایه آنها خواجه نظام الملک که بحق تا امروز شهرت عظیمی دارد، دوره استراحت و رونق حقیقی ایران (همچنین بین النهرین) بوده است. بخصوص از آن رو که سلجوقیان خیلی سریع تمدن ایرانی را پذیرفتند و بدین وسیله راه سیادت خاندانهای خارجی را که بعد از آنان ایران را تصاحب نمودند و باید رفتن فرهنگ آن سرزمین، پیوسته ادوار مرفهی از لحاظ معنوی و مادی به وجود آوردند، گشودند.

بخش فرهنگی

اوضاع دینی و مذهبی

جریان اسلامی شدن ایران

هر کس بخواهد واقعاً از اوضاع مملکتی از ممالك مشرق زمین عمیقاً اطلاع حاصل کند، باید بکوشد تصویری از وضع دینی آن مملکت مورد نظرش به دست آورد. در مورد ایران این نکته بخصوص در دوره های واقع بین قرون هفتم تا یازدهم میلادی (قرن اول تا پنجم هجری) صادق است. چه اینکه این قرون ادواری را تشکیل می دهند که در طی آن، این کشور دین و اثره باستانی هزارساله خود، یعنی دین زرتشت را رها نموده و به دین اسلام که در حال رشد بود گرویده است. از این رو است که قوم ایرانی توانسته به طور کم نظیری در این معنا مؤثر واقع گردد که اسلام از چهارچوبه يك مذهب ملی عربی تجاوز نموده، صبغه يك دین جهانی بیابد.

با این وصف، دین و مذهب در اینجا بکلی مسیر دیگری را پیموده، نادر بسیاری از ممالك دیگر آسیای نزدیک. به این معنی که تقریباً تمام ایرانیان بدون اعمال زور و فشار خارجی معتنابهی از طرف فاتحان، در مدت قرون اندکی

به اسلام گرویده‌اند: در بین النهرین، سوریه، فلسطین، مصر و اسپانیا تا قرن‌های
 متمادی دسته‌های بزرگ مذهبی مسیحی، هستی خود را حفظ کردند، و سرانجام
 یا به‌طور کلی بر مسلمین غلبه نمودند - چنانچه در اسپانیا با تسلط مجدد دولت
 مسیحی شمال آن صورت گرفت - و یا آنکه به‌صورت دسته‌های کوچک‌تری پایداری
 نموده باقی ماندند (مثل مصر، سوریه و فلسطین). اما ایران سراسر کشوری
 اسلامی شد و در عین حال باز هستی اصلی خود را از دست نداد، بلکه بر آن شد که
 اسلام را به‌صورت یک مذهب مخصوص و مناسبی با موجودیت خود در آورد. در
 بین خارجی‌ان و شیعیان این مملکت و بعداً نیز در عرفان، تصرفات روح ایرانی،
 وجود خود را مستقلاً با موفقیت ظاهر نمود؛ اگرچه زادگاه اصلی این جنبش‌های
 مذهبی اساساً یک زادگاه ایرانی نبوده است. از این بیشتر و مهم‌تر آن است که
 در بین النهرین، سوریه، فلسطین و مصر و از آن گذشته شمال آفریقا، حتی زبان
 اصلی خود را با آنکه بعضی از آنها مثل زبان آرامی و زبان قبطی تاریخ فرهنگی
 چند هزار ساله‌ای در پشت سر داشت - از دست دادند، و حتی مسیحیان این نقاط
 پس از چند قرن به‌زبان مسلمانان فاتح تکلم می‌کردند؛ ولی در ایران وضع کاملاً
 طور دیگر بود: ایران توانست با وجود اینکه مملکتی اسلامی شد، زبان خود
 را حفظ نماید و آن را حتی در قرون که عربها بر این مملکت سیادت می‌کردند
 نجات دهد، تا اینکه موفق شد سرانجام با فردوسی به‌طور درخشانی دوره فارسی
 نوین کتابی را آغاز نموده جهان را سپاسگزار و مدیون پاره‌ای از آثار جاوید هنری
 خود بنماید.

این امر را نمی‌توان تقریباً فقط ناشی از ناچیزی انبوه مهاجران عرب در
 ایران دانست، زیرا در نقاط پرجمعیت دیگری نیز مثل سرزمین‌های واقع در
 اطراف رودخانه‌های دجله و فرات و نیل نیز عربها فقط اقلیت را تشکیل می‌دادند.

همچنین قرابت و خویشاوندی اصطلاحات و عبارات متداول در آن زمانها نمی‌تواند دلیل کافی برای بیان و علت این امر باشد، زیرا مثلاً زبان قبطی‌ها در آن موقع دیگر هیچ خویشاوندی مخصوصی با زبان عربی نداشته است. بنابراین بهتر آن است که ابتدا به امر اسلامی شدن ایران با تمام جزئیاتش بپردازیم، تا اینکه از اینجا به حل مشکل نامبرده نزدیک گردیم. از این رو باید در ابتدای این فصل به بحث و تعمق درباره گسترش پایه گذاری، بنا، رسوخ و پایداری اسلام در ایران توجه شود، و در فصول آینده باید کوشید وضع سایر مذاهب را در این مملکت نشان داد، قبل از هر چیز باید وسعت و عکس العمل دین زرتشت در اوایل قرون وسطای ایران بخصوص تحت دقت قرار گیرد.

عربهای مسلمان در مورد هم‌میهنان مسیحی خویش که در اطراف صحراهای سوریه زندگی می‌کردند، اغلب به سرعت و سادگی به نتیجه مطلوب، خویش می‌رسیدند (اگر چه به هیچ وجه تمام قبایل مسیحی بلاد رنک به اسلام کردن ننهاده‌اند)، از این رو جای تعجب نیست که دسته‌های سربازان عربی که در خدمت لشکر ایران بودند نیز مکرراً و به سرعت به دین جدید می‌گرویدند. حتی مامی‌دانیم که مسلمانان، این سربازان عرب را آگاهانه و غالباً با موفقیت به عنوان هم‌وطن می‌خواندند و از آنان می‌خواستند که به اسلام بگروند، تا بدین وسیله به این نتیجه برسند که در مواقع حساس، اساس لشکر ایران ضعیف گردد. در مورد ایرانیان در آن زمان وضع طور دیگر بود. به این معنی که اگر ایشان به عقیده خود پایداری نمی‌نمودند، هستی دولت و ملتشان دستخوش مخاطره قرار می‌گرفت.

۱- تاریخ طبری (ردیف ۱)، ص ۲۲۷۸ (سال ۶۳۶ = ۱۵ هجری) و ۲۴۷۵ (۶۳۷ = ۱۶ هجری)، قبایل تغلب و ایاد و نمر که پادگان تکریت را تشکیل می‌دادند؛ - ابن‌الاثیر، ج ۲، ص ۲۰۲ (۶۳۷ = ۱۶ هجری)؛ - مرجع اساسی در این مورد،

ولی در عین حال، جنگهای متمادی سنوات گذشته با سقوط اخلاقی داخلی ناشی از آنها، کار را به جایی رسانیده بود که حتی پاره‌ای از ایرانیان در همان آغاز به اسلام گرویدند، و دلیل این کار را کمتر می‌توان متلاشی شدن بنای اجتماعی دولت دانست؛^۱ (زیرا برای قبول چنین نظری در آن زمان دلیلی در دست نداریم). این افرادی که قبول اسلام می‌نمودند، به طوری که می‌دانیم، از افسران بوده‌اند و سپس کم و بیش عده‌ای از سربازان آنها به آنها ملحق می‌گشته‌اند.^۲ هدف آنان برابری اجتماعی و نظامی و اقتصادی با عربها بوده است؛ ولی همینکه عربها برخلاف وعده‌ای که به آنان مبنی بر تساوی اجتماعی^۳، داده بودند، طبق انتظارشان رفتار نکردند تنها تأمین شخص خلیفه عمر به اینک که آنان نیز در قسمت اعظم غنائم شریک خواهند بود، می‌توانست بی‌میلی و خودسری آنان را تخفیف بدهد. دلیلی را که ایشان برای تسلیم خود به اسلام اظهار می‌داشتند عبارت بود از احترام و اهمیت به موفقیت‌های نظامی عربها^۴. حتی هنگامی که گروهی از جنگجویان

۱- Christensen (فهرست ۴۵۴)، ص ۴۳۱ به بعد نیز از انقراض داخلی دین زردشت سخن می‌گوید، ولی این عقیده را، با وجود اصلاح بزرگی که در اواخر قرن پنجم میلادی در دین زردشت به عمل آمده است به سختی می‌توان پذیرفت. ۲- طبری (ردیف ۱)، ص ۲۲۷۹ صریحاً می‌گوید که از بین سه امری که عربها طبق معمول، قبل از جنگ به لشکر ایران پیشنهاد کردند (اسلام یا جزیه یا جنگ)، اسلام در نظر رستم مطبوع تر از آن دو امر دیگر بوده است. «الاسلام احب الینا منهما» نیز رجوع کنید به طبری (ردیف ۱)، ص ۲۲۵۷ (سال ۶۳۵ = ۵۱۴)، در این مورد بک دروایی مؤثر بوده است) ۱- باز طبری (ردیف ۱) ص ۲۲۶۰ (سال ۶۳۵ = ۵۱۴) ۱- ابن الاثیر، ج ۲، ص ۲۱۴ (۶۴۳ = ۵۲۲)، ولی این تازه مسلمانان مورد اطمینان نبودند و گاهی نیز به نفع هم‌میهنان خود به روی عربها سلاح می‌کشیدند، مثلاً در سال ۷۱۰ برابر ۵۹۱ هجری در مشرق ایران، طبری (ردیف ۲) ص ۱۲۲۸. و نیز، Caet. III 916 - 920; Dennett 32. ۳- منیره که از طرف عربها واسطه مذاکرات بود رسماً جزیه را کسر شأن به حساب آورده، قبول اسلام را پیشنهاد می‌کرد؛ طبری (ردیف ۱)، ص ۲۲۷۸. ۴- طبری (ردیف ۱)، ص ۲۵۶۳ (سال ۶۳۸ برابر ۱۲ هجری)، در این جا گفتگو و برخورد عربها و ایرانیان در مورد تساوی اجتماعی، نظامی و سیاسی مفصلاً بیان می‌گردد. - سال ۲۲۶/۲۲۵ برابر با ۱۰۷ هجری نیز در مورد حاکم فرجستان، طبری (ردیف ۲)، ص ۱۴۸۹، ۱- ابن الاثیر، ج ۵، ص ۵۱.

ایرانی به طور دسته جمعی، سر به اسلام فرود می آورد، رهبر آنان این دلیل را باصراحت و تأکید ذکر می نمود. این دلیل را در صورتی به یقین می توان صحیح دانست که آن را چنین تعبیر نماییم که این گروه ها می کوشیده اند تا حتی پس از درهم شکستن دولت ساسانیان نیز موقعیت خود را در بین کلیه قوم خود حفظ کنند. به همین دلیل نیز بمحض اینکه هم وطنان ایرانی ایشان، یعنی دهقانان که عناصر اصلی دولت ایران^۲ را تشکیل می دادند، مشاهده نمودند که خواسته های هم قطاران آنان از این راه صورت تحقق می پذیرد، ایشان نیز (که به وسیله دین مانوی و مسیحیت با مذاهب یکتاپرستی آشنا شده بودند)، به طور اکثر، به اسلام سر سپردند^۳، و عربها نیز از این امر دست نکشیدند که پیوسته خواسته خود را مبنی بر قبول اسلام به دسته های با نفوذ این کشور عرضه کنند. مامکرر می شنویم که وقایعی از این قبیل در طی سالهای متعددی بلکه در طی قرون اتفاق افتاده است: مثلاً در حدود سالهای ۶۵۳،^۴ ۷۰۰،^۵ ۷۳۰،^۶ ۸۳۰،^۷ و سال ۸۹۳^۸ و حدود

- ۱- بلاذری (فتوح البلدان) ۱ ص ۲۷۳ (حدود سال ۶۴۰ برابر با ۱۹ هجری)؛ - و نیز، Schwarz IV 417. ۲- مراجعه کنید به فصل «مشاغل و مناصب مختلف» از این کتاب.
- ۳- بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۳۱۴ (پس از فتح اصفهان در سال ۶۴۴/۶۴۵ میلادی برابر با ۲۴ هجری)؛ - نیز رجوع کنید به پاورقی های آینده و، Sadighi 61, Lewis 24. «پادشاه» کابل نیز که در حدود سال ۸۱۰ میلادی (حدود سال ۱۹۴ هجری)، پس از تصرف شهر به دست مأمون، اسلام آورد (بلاذری، فتوح البلدان، ص ۴۰۲) جزء همین دسته محسوب می گردد. - رجوع کنید به، Nikitin, Nat. 227. ۴- بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۴۰۶ (مروالروود).
- (مطابق ۳۳/۳۲ هجری). ۵- سردار «صول» (که به عنوان ترك تلقی شده) - رجوع کنید به فصل «وضع ایران از نظر زبان» از همین کتاب -، اغانی (چاپ قاهره)، ج ۱۰، ص ۴۳. (حدود سال ۸۱ هجری). ۶- در بخارا، نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۵۹. (مطابق سال ۱۱۲/۱۱۱ هجری). ۷- «پادشاه» کابل، بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۴۰۲. (حدود سال ۲۱۵ هجری). ۸- امیر طراز (تلس) و عده کثیری از دهقانان، «در پیرو يك لشکر کشی، قبول اسلام نمودند: نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۸۴. (مطابق سال ۲۷۹/۲۸۰ هجری).

سال ۸۹۵ میلادی، و مثلاً نیز در مورد جدّ جغرافی دان معروف، ابن خرداد به^۲ و همچنین نویسنده مشهور عبدالله بن مقفع (روزبه؛ قرن هشتم)^۳ شاعری از دبلم (۱۰۰۳/۱۰۰۴)^۴. در موارد خاصی نیز حتی این تهمیج و تشویق از طرف شخص خلیفه صورت می گرفته است: مثلاً در حدود سالهای ۷۲۰، ۷۸۵^۵، و سال ۸۰۵ در مورد یکی از شاهزادگان محلی مازندران^۶ و حدود ۸۳۰ میلادی در مورد مازیار (ماه یزدیار)^۷ حکمران مازندرانی و سرانجام نیز يك مرتبه در سال ۸۴۱/۸۴۲ (برابر با ۲۲۷ هجری) و یا (۲۴۰ هجری برابر با ۸۵۴/۸۵۵) در مورد جانشین وی قارن دوم پسر شهریار^۸. حتی برای این منظور مجالس بحث و «مجادله»^۹ مذهبی که از دیرباز در مشرق متداول بوده، برقرار می نموده اند،

- ۱- یکی از امرا برای مخالف سیاسی خود که در طبرستان بوده، پول می فرستد تا بدین وسیله او را به قبول اسلام و به يك اتحاد سیاسی برانگیزد؛ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۱۹۲ به بعد. (حدود سال ۲۸۲ هجری).
 - ۲- ابن خرداد به (کتاب المسالك والممالك، فهرست، ص ۲۸)، بنا به عقیده صاحب فهرست.
 - ۳- مترجم خدای نامک (برابر قرن دوم هجری).
 - ۴- Brockelmann, Gesch. 103. ابن خلکان (وفیات)، ج ۳، ص ۵۱۷، (برابر با ۳۹۴ هجری).
 - ۵- بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۴۲۶. (مطابق سال ۱۰۱/۱۰۲ هجری).
 - ۶- ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۱۳۱ (یکی از رجال در طبرستان). فضل بن سهل، وزیر معروف، بنا به درخواست یکی از برمکیان قبول اسلام نمود، مستوفی (تاریخ گزیده)، ص ۳۰۸، ولی بنا به قول سمعانی (الانساب، عکسی) ص ۲۴۰ ظهر، بنا به خواسته مأمون. (برابر با سالهای ۱۶۸/۱۶۹ هجری).
 - ۷- طبری (ردیف ۳)، ص ۷۰۵. (مطابق حدود سال ۱۸۹ هجری).
 - ۸- (حدود سال ۲۱۵ هجری) وی دو مرتبه در موطن خود به دین زردشت برگشت و بدین وسیله اتحاد خود را با خلیفه قطع نمود، بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۳۳۹.
 - ۹- ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۱۵۰ و ۱۵۲ به بعد؛ اولیاء (فهرست، ص ۱۹۱)، ص ۵۵؛ هند وی «قارن» در حدود سال ۸۱۵ میلادی (برابر ۱۹۹/۲۰۰ هجری)، دعوت خلیفه را به قبول اسلام، بکلی رد نمود، ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۱۴۶.
 - ۱۰- Sadighi 63. و نیز Eduard Bratke: Das sog. Religionsgespräch am Hof der Sasaniden, Leipzig 1889 (Texte u. Untersuch. z. Gesch. der altchritstl. Lit., N. F. IV 3a).
- منبع ذیل (براساس يك مرجع فارسی از سال ۱۲۲۱ هجری = ۱۷۹۶/۱۷۹۷ میلادی) از يك بحث مذهبی بین يك فرد مسلمان و يك فرد یهودی صحبت می کند،

چنانچه در سال ۸۱۷ از طرف خلیفه ، مأمون در مرو مجلس بحثی بین مسلمانان و مسیحیان و یهودیان و زرتشتیان - بدون اینکه زرتشتیان (طبعاً !) « محکوم » ، مستقیماً به قبول اسلام ناگزیر گردند^۱ - منعقد گشت .

با تمام احوال نامبرده ، نتیجه و موفقیت پیوسته و در همه جا یکسان بود: همه جامساجد^۲ بود که برپا می شد و همه جا رهبران اشراف و اعیان بودند که به مذهب فاتحان می گرویدند . در مقابل نیز فاتحان عرب ، قدرت و نفوذ آنان را به حال خود باقی می گذاشتند و حتی از طریق ازدواج خویشاوندی حسبی با آنان برقرار می کردند .^۳ (فقط در زمان عمر دوم یعنی هنگامی که می خواست

Moshe Perlmann : Alate Muslim - Jewish disputation, in den « Proceedings of the American Academy for Jewish research » XII (1942), S. 51-58. - Sadighi 66 f.

و نیز رجوع شود به ، مجله کلیة الاداب (از دسامبر ۱۹۵۰) ، ص ۱ تا ۵۸ .

۱ - در این مورد خبری شیمی در دست است : ابن بابویه ، هیون اخبار الرضا ، چسپ سنگی (۱۸۵۸) فصل ۱۲ ، ص ۸۷ تا ۱۰۰ . و نیز از نثودر ابوقره که شاید خود او در این مورد سهیم بوده است . رجوع شود به ، Alfred Guillaume : A debate between Christian and Moslem doctors, in JRAS, Centenary Supplement 1924, S. 233-244 . - A. Barthélemy : texte pahlavi . . . , Paris 1887 (Bibl. de l'Éc. des Hautes études, Bd. 69) . - Grunebaum 248, Anm. 63. منبع اخیر از روایات قدیم در باره اینگونه مجادلات خبر

می دهد ، ولی مرجع قبل از آن ، مستقیماً از اخبار و روایات دینی زردشتی است .

۲ - در این باره به طور متفرق اخباری در دست است مثلاً در توّج (توّز) حدود سال ۶۴۰ ؛ (برابر ۱۹ هجری) : بلاذری (فتوح البلدان) ، ص ۳۸۶ ؛ - در اصطخر سال ۶۵۱/۶۵۲ میلادی (برابر ۳۱ هجری) : طبری (ردیف ۱) ص ۱۲۸۸ - قصر الاحنف (خراسان) سال ۶۵۳ (برابر ۳۳/۳۲ هجری) ، استعمال صحن قلعه برای اقامه نماز ، بلاذری (فتوح البلدان) ، ص ۴۰۶ ؛ - اولین مسجد بزرگ در بخارا ، سال ۷۱۲/۷۱۳ میلادی (برابر ۹۴ هجری) ، دومین مسجد بزرگ در سال ۷۷۱ میلادی (برابر ۱۵۴ هجری) ، نرشخی (تاریخ بخارا) ، ص ۴۷ به بعد و ۵۸ ؛ و نیز : Barthold, Christ. 20 ، - در آمل ، سال ۷۹۳/۷۹۴ میلادی (برابر ۱۷۷ هجری) : طبری (ردیف ۳) ، صفحات ۶۵۱ تا ۷۰۶ ؛ - ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان) ، ص ۲۶ ؛ - در طخارستان ، سال ۷۹۴ میلادی (برابر ۱۷۷/۱۷۸ هجری) ، طبری (ردیف ۲) ، ص ۶۳۱ ؛ - تاریخ یعقوبی ، ص ۳۰۴ . ۳ - حدود سال ۷۶۰ در مورد دهقانی در بامیان ، یعقوبی (بلدان) ، ص ۲۸۹ .

قوانین مالیاتی تغییر پیدا کند، در بعضی از موارد اقداماتی برضد دهقانان^۱ به عمل آمده است).

بدیهی است که زور و فشار مستقیم برای اسلام آوردن اقوام مختلف بیش از آن حد به عمل می آمده که منابع اسلامی بدان اقرار دارد.^۲ چنانکه نقش سکه امویان و سکه های آغاز زمان عباسیان بر يك تبليغ آگاهانه ای به نفع اسلام دلالت می کند. (این نقش عبارت است از آیه ۳۳ از سوره توبه یعنی «هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق» لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون» قسمت «ولو کره المشرکون» در بعضی از سکه ها حذف شده^۳ یعنی اصلاً درج نگشته است)، ولی به طور یقین فشار غیر مستقیم برای اسلام آوردن ایرانیان مثلاً پس از سرکوب کردن جنبش های مذهبی در خراسان در نیمه دوم قرن هشتم (برابر قرن دوم هجری) بسیار زیاد بوده است، و ناامیدی از به ثمر رسیدن مبارزات دیگری، رهبران آنها را (که تا آن زمان زردشتی بودند) به قبول اسلام وامی داشت.^۴ گذشته از این، بر فرض که اخباری که از طرف ارامنه در باره رفتار حکام و یا شخصیت های بانفوذ ایران^۵ رسیده در جزئیاتش مبالغه آمیز

۱- بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۲۸۹ (المدائن)، ص ۳۸۶ (توَّج)، ص ۳۹۲ (ارغان)؛ - ابن الاثیر، ج ۵، ص ۵۵. ۲- حاکم جدید سیستان (سال ۶۶۶/۶۶۷ برابر ۴۶ هجری) مردم را به اشتغال به علوم قرآنی مجبور نمود و تمام زردشتیان، به جهت کمال و پاکی شیوه زندگی او، مسلمان گشتند؛ تاریخ سیستان، ص ۹۱. با این وصف هنوز در حدود سال ۷۰۲ می بایستی برای نیکو جلوه دادن اسلام در نظرها لی، تبلیغ می شد. چیزی که بود مردم تا آن حد اسلام را می شناختند که رهبران و فرمانروایان، مقاصد سیاسی خود را می توانستند در لباس مذهبی جلوه گر نمایند (عمل حجاج شریعت است)، تاریخ سیستان، ص ۱۱۵. ۳- رجوع شود به فصل «ضرب سکه» از همین کتاب، - و نیز به Tiesenhausen S. XIV. ۴- در این جا نمی توان به جزئیات آن پرداخت، رجوع کنید به،

Johs. Kath. 96 f. (796), 108-111 (= Thomas Arc. 109-118) (853) usw.

۵- نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۶۰.

باشد (این امری است که در اینجا جای توضیح آن نیست) ، با این وصف می توان باور کرد که در واقع اجبارستمگرا نه برای مسلمان نمودن افراد پیوسته وقوع می یافته و از اینجا می توان در مورد ایران (یعنی در جایی که منابع محلی در این مورد سکوت نموده اند) قیاس معتبر و مهمی نمود . چنانکه مأمون خلیفه در سال ۸۲۰ به قصد تبلیغ^۱ با سپاهی به طرف ماوراء جیحون پیش رفت و سپس ساکنان این نواحی و همچنین سغدیها و فرغانیان به عنوان افراد مسلمان مسلح گشته و به عنوان پیشروان جهاد بر ضد ترکانی که^۲ در قسمت شرقی زیست می کردند ، می جنگیدند . همچنین اطلاع در دست است که فرمانروای طبرستان در حدود سال ۸۳۰ میلادی (برابر ۲۱۵ هجری) جهادی بر ضد دیلمیان برپا ساخته و آنها را به قبول اسلام مجبور نمود ، تا اینکه بدین وسیله از زیر بار وظیفه ، یعنی حاضر شدن در دربار خلافت^۳ شانه خالی کند . منابع اسلامی از همان آغاز با اهمیت تمام این معنی را مؤکداً بیان می کنند که اسلام آوردن اقوام غیر مسلمان به آزادی صورت گرفته است . این امر دلالت می کند بر اینکه آنها نمی خواهند هیچ اجبار و فشاری را در گسترش و ترویج مکتب قرآن به هیچ وجه صحیح بدانند . بدیهی است که زردشتیان از همان اوایل به « اهل الکتاب »^۴ موسوم گشته و در قرون اول تنها عده قلیلی بودند که مهاجرت از وطن خود را بر قبول مذهب فاتحان ترجیح^۵ دادند ، بلکه به عکس ارتباط و همکاری سیاسی با عربها پیوسته به معنی قبول اسلام تلقی می شد ؛ و همچنین روگرداندن از عربها غالباً با کنار-

۱- بلاذری (فتوح البلدان) ، ص ۴۳۱ . (برابر با ۲۰۴/۲۰۵ هجری) ۲- مرجع سابق ، ص ۴۳۱ ، ۳- ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان) ، ص ۱۴۹ . ۴- رجوع کنید به فصل زردشتیان از همین کتاب . ۵- مثل ۳۰ تن از اهالی اصفهان که به انعقاد قرارداد با عربها (سال ۶۴۲ برابر با ۲۲/۲۱ هجری) در فارس حاضر شدند و به کرمان مهاجرت کردند ، طبری (ردیف ۱) ، ص ۱۲۶۴ - در مورد سایر خصوصیات رجوع شود به فصل « زردشتیان » از همین کتاب .

گذاردن قرآن همراه بود.^۱

بدون شك موقعیت دهقانان موجب آن بود که به نوبه خود قسمت اعظم پیروان ایشان نیز به دنبال آنان به اسلام می گرویدند^۲ و بدین ترتیب به خصوص در مشرق ایران یعنی در خراسان عده کثیری از پیروان دین سابق به اسلام کردن نهادند. از قرار معلوم رها نمودن دین زرتشت و قبول اسلام در اکثر موارد یعنی در مورد اکثریت اسماً (و بدون تعمق و فقط از این رو که دین رسمی شده بود) صورت می گرفته است؛ یعنی این طور به نظر می رسد که گویا دین زردشت (دیگر؟) در بین ده نشینان، ریشه محکمی نداشته است^۳ (و گر نه شیوع يك دینی بدون بحث عمیق مذهبی نمی توانست دلیل قبول آن باشد. معنای آن این است که واقعیت دینی و محتوی رسالت پیغمبر اسلام (ص) در درجه دوم (در درجه اول شیوع رسمی، دین اسلام) مورد توجه قرار می گرفته است. به عبارت دیگر این واقعیت نشان می دهد که برای این طبقات فقط قبول رسمی اسلام (که به زودی صورت «تسنن» بخود گرفت) کافی بوده و توضیح و تشریح علمی و کلامی آن اهمیت اساسی نداشته است. بدین ترتیب اسلامی شدن ایران در درجه اول بین طبقه عالی آن صورت گرفت یعنی بین کسانی که فرهنگ ایران

۱- مثلاً در حدود سال ۷۵۰ میلادی (برابر سالهای ۱۳۲/۱۳۳ هجری) و دوباره در سال ۷۸۲/۷۸۳ (برابر با ۵۶۹ هجری)، در مورد فرمانروای بخارا اتفاق افتاده است، نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۹. همچنین نیز سامانیان در حدود سال ۹۳۰ میلادی (برابر با ۳۱۸ هجری) یکی از نواحی نزدیک بخارا را، به علت سرباز زدن امیر آنجا از اسلام، بی صاحب، تلقی نمودند؛ مرجع سابق، ص ۹ به بعد. - در سال ۶۵۱/۶۵۰ میلادی (برابر ۵۳۰ هجری) در گرگان، ابن الاثیر، ج ۳، ص ۴۲. - در حدود سال ۷۵۵ میلادی (برابر ۱۳۷/۱۳۸ هجری) اهالی آمل (طبرستان) به علت اینکه از سیادت سپهبد خود سیر شده بودند، به اسلام گرویدند؛ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۱۲۱ (برطبق آن نیز، خواندمیر، فهرست، ۱۸۹، ص ۹). ۲- این امر

نیز به همین منوال بعداً در مورد ترکان اتفاق افتاد، Arnold, Preach. 183 f.

۳- رجوع کنید به، Ross im Survey I 131 f.

را کاملاً در دست تصرف داشتند و داستانهای باستانی پهلوانی ایران را با شیوه جوانمردی و با دید خود از زندگی محقق می‌ساختند^۱، و دلیلی هم برای اینکه این عادات و افکار را از دست بدهند نداشتند، زیرا محیط اجتماعی که در آن زندگی می‌کردند بدون تغییر به همان شیوه سابق باقی مانده بود. در این نکته قسمت اعظم پاسخ آن سؤالی مندرج است که در باره دلیل بقای فرهنگ ایران و زبان فارسی در دوران اسلامی تا به امروز، مطرح است.

بدیهی است که به هیچ وجه این دلیل شامل حال تمام ایرانیان نمی‌شود. قبل از هر چیز شهرنشینان و سایر دسته‌های ده‌نشین بخصوص ساکنان قرا و قصباتی که مستقیماً در تحت تصرف حکومت اسلام درآمد، و همچنین سایر دهات منفرد^۲ از حوادث نامبرده مبرا مانده‌اند؛ ولی در این قسمت‌ها نیز اسلام به دلایل مختلفی به زودی و به طور عمیقی پی‌ریزی شد؛ یعنی شهرها به علل سیاسی به نیروی حکومت تمایل پیدا می‌نمودند، و کارگران زردتشتی نیز که (با آتش و آب و خاک سروکار داشتند) به عنوان نجس مورد تحقیر واقع می‌گشتند، آزادی خود را از این فشار روحی در قبول اسلام می‌دیدند. علاوه بر این ممکن است شباهتهای موجود بین دین زرتشت و اسلام نیز قبول اسلام را بر زرتشتیان آسان کرده باشد. چه اینکه تصور دین زرتشتی وجود دردین زردشت، یعنی نیکی و بدی را می‌نواستند در تحت تصور الله و ابلیس بیابند، افکار مذهبی دیگر مثل خلقت جهان درشش دوره (روز)، قیامت و جهنم، ملائکه و شیاطین، و عقیده بر اینکه اولین انسان

۱- رجوع کنید به روایاتی که درباره افشین (سال ۸۴۰ میلادی برابر ۲۲۶/۲۲۵ هجری) آمده: ابن الاثیر، ج ۶، صفحات ۱۷۴ تا ۱۷۶؛ این مطلب را حنین بن اسحق هم نقل می‌کند که در بین‌النهرین نیز علل اجتماعی دلیل اساسی اسلام آوردن مسیحیان بوده است. رجوع کنید به Graf II 127. - در مورد اختلاط معنویات ایران قدیم با اسلام و تغییر شکل آنها رجوع کنید به: Walter B. Henning in ZDMG 106/1 (1956/ S. 73-77.) - ۲- رجوع

کنید به: Carl Heinrich Becker: Islamstudien, Bd. I, Leipzig 1924, S. 211.

فطرت نیکی داشته است در هر دو مذهب مشترك بود^۱. شاید هم حتی لزوم پنج دفعه نماز را در شبانه روز از دین زردشت به اسلام سرایت کرده باشد^۲، و به این جهات ممکن است ترك مذهب گذشته و قبول مذهب جدید بر عده‌ای دشوار نیامده باشد^۳. در اندکی از مناطق آباد نیز، مثلاً در دیلم (حدود سال ۸۰۰ برابر ۱۸۴ هجری)، اسلام به وسیله سربازانی که خدمت آنان پایان یافته بود وارد شد، و این امر همانطوری که مشهور است، در غیر دیلم نیز بسیار اتفاق افتاده است. در این موارد نیز حتماً در درجه اول دلایل سیاسی و اقتصادی ملاک گزیدن به اسلام بوده است، زیرا ما اغلب می‌شنویم که قسمت اعظم اهالی بلافاصله پس از تسلط اسلام بر نواحی آنان، اسلام آورده‌اند. مثلاً در جندی شاپور^۴ در سمرقند («پس از سوزاندن بتها»)^۵ در کوهستان نمرود (واقع در نزدیک این شهر)^۶ در اسروشنه سال ۸۲۳/۸۲۲ برابر با ۲۰۷ هجری^۷ (حاکم آنجا)^۸ و نیز سال ۹۷۱ اهالی نیز و مکران^۹. نظیر همین نیز در باره زُط^{۱۰} (جت-GHAT) که بعداً

۱- رجوع شود به :

Reinhart Dozy : Essai sur l'histoire de l'Islamisme, Leiden 1879, S. 157.

۲- درباره اوقات صلوة در اصل اسلام رجوع کنید به مرجع ذیل و مواد مذکور در آن :

۳- مرجع سابق، و نیز Paret, Grenzen, S. 31-35

Joseph Arthur, Graf Gobineau : Les religions et les philosophies dans l'Asie centrale, 3. Aufl., Paris 1900, S. 55 f., Joseph Arthur ... , Trois ans en Asie, Paris 1859, S. 306-310; Schaeder, Vollk. Mensch 197 (1) i Krymskyj I 20 f.; Agatangel Krymskij (= der vorige): Istorija arabov, Moskau 1914, II 130-138. - Nallino, Race VI 49. دو مرجع اخیر در بساره تاریخ عربها و نیز صحرا نشینان بحث می‌کنند.

۴- بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۳۸۲، و نیز رجوع کنید به :

۵- بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۴۲۱. Arnold, Preach, 210

۶- سال ۷۲۶/۷۲۵. ۷- میلادی برابر با ۱۰۷ هجری، بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۴۲۸؛ - طبری (ردیف ۲)، ص ۴۸۸.

۸- بعد از سال ۸۳۳ (برابر با ۲۱۸ هجری) ۹- ابن مسکویه (تجارب الامم).

۱۰- بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۴۳۱. ۱- بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۳۷۵.

مشهور گشته ، صادق است . به عکس نیز مکرراً شهرها و قصباتی وجود داشته است که ابتدا اسلام را پذیرفته اند، ولی به محض اینکه سپاه عرب آنجا را ترك کرده، و یا اینکه تساوی و برابری آنجا را به رسمیت نشناخته است ، دوباره به دین اصلی خویش برگشته اند^۱. به همین ترتیب نیز عربها تقاضای ترکان را مبنی بر سرپیچی از خلیفه (۷۲۸ برابر با ۱۰۹/۱۱۰ هجری) به منزله تقاضای روگرداندن از اسلام تلقی نمودند^۲. در این بین جاه طلبان بی عقیده نیز پیوسته به موجب وضع سیاسی^۳، دین و آیین خود را تغییر می دادند . بخصوص اهالی بخارا که پیش از آن اغلب بودایی یعنی به يك دین جهانی وابسته بودند به دفعات دین خود را تغییر دادند تا اینکه در مرتبه چهارم که قبول اسلام نمودند به آن باقی ماندند. و این در موقعی بود که مهاجران به این شهر، ساکنان را از نظر انجام اعمال دینی در تحت مراقبت قرار دادند و به ساکنانی که به مسجد می آمدند پول (دو درهم) می پرداختند و خانقاه های بودایی را («كوشك» یا « دراویش ») ویران نمودند؛ و گاهی نیز حتی استعمال زبان ایرانی را در نماز و عبادات اجازه می دادند^۴؛ ولی در سال ۷۳۰ (برابر ۱۱۱/۱۱۲ هجری مسلماً باید سال ۷۳۰ باشد، نه « ۷۸۰ ») هنوز اکثر اهالی آن شهر مسلمان نبوده اند، و عربها با زحمت توانستند قیام مذهبی آنان را سرکوب^۵ کنند. اما این مطلب که با تمام این احوال آیا

۱- بلاذری (فتوح البلدان) ، ص ۳۸۲ ؛ - و نیز ، Gafurov 143. ۲- به همین علت

می بایستی گرگان دوبار ، فتح گردد ، یه قوی (بلدان) ، ص ۲۷۷ ؛ - بلاذری (فتوح البلدان)

ص ۱۱۴ به بعد ؛ - طبری (ردیف ۲) ، ص ۱۷۷/۱۸۰ و ۱۳۱۷ به بعد . ۳- ابن الاثیر ،

ج ۵ ، ص ۵ . ۴- سال ۷۴۴ میلادی (برابر با ۱۲۶/۱۲۷ هجری) ، رجوع شود به ،

Wiet 122. ۵- نرشخی (تاریخ بخارا) ، ص ۴۶ به بعد و ۷۳، رجوع شود به ،

Krymskyi I 19. - Vámbéry, Buchará 33 f. , Arnold, Preach. 183. چنانچه معروف

است ، در قرن ۱۴ میلادی (هشتم هجری) زبانهای محلی در آسیای مرکزی اهمیت مؤثری داشته

است . رجوع کنید به ابن بطوطه (چاپ Defrémery und Sanjuinetti) ، ج ۳ ، ص ۸ . - موضوع

تا چه حد عقاید و عادات دین قدیمی آنان در بین آنها زنده بوده، از اینجا به دست می‌آید که در آن موقع در بخارا هنوز جشنی که در آن فقط برای شجاع-ترین رزمجو سفره‌ای چیده می‌شد، و غیر از او کسی حق خوردن از آن غذاها را نداشت، برقرار بوده است. بدیهی است که این عمل، باقیمانده عادات قدیمی مراسم قربانی سغدیها بوده که برطرف نمودن تدریجی آن به توسط اسلام، احساسات اهالی را تحریک می‌نمود.^۱

در مورد رعایا که اساساً تعصب بیشتری نسبت به عادات قدیمی مذهبی خود داشتند این واقعیت که محرك گرویدن آنها به اسلام امر اقتصادی بوده است، بیشتر به چشم می‌خورد؛^۲ زیرا سغدی‌ها به محض اینکه به تخفیف مالیاتی آنان پایان داده شد، دوباره از اسلام روگردانیدند، و حتی خواستند که نسبت به مرتکبین، مجازاتی اجرا نگردد. حاکم عرب نیز-برخلاف تمام دستورات قرآنی و عادات اسلامی-مجبور شد به این امر تسلیم گردد و آن را بپذیرد (سال ۷۴۱ میلادی برابر ۱۲۳ هجری).^۳ براساس همین قول و قرار افشین در سال ۸۳۸/۸۳۹ برابر ۲۲۴ هجری) به خود حق داد که مسلمانانی را که در حوزه^۴ بخصوص

دیگری نیز که در این زمینه قابل تذکر است این است که طبق گفته ابن بطوطه (ج ۳، ص ۵) در قرن مذکور، اهالی خوارزم بر طبق عادات قدیمی خود، يك يك مردم را به نماز احضار می‌کردند و سهل انگاران را در ملاء عام در مسجد تازیانه می‌زدند. این حوادث یقیناً با سایر سختگیریها که در آغاز اسلام در آن نواحی می‌شده، بستگی داشته است.

۱- فرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۵۸۱- طبری (ردیف ۲)، ص ۱۱۴۶. - نیز رجوع شود به: Inostrancev, Sas. Et. 97 f. ۲- بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۲۶۵ و ۳۱۲ (در هر دو

مورد از اشراف)، ۳۲۱ (قزوین)، ۳۲۳. ۳- طبری (ردیف ۲)، ۱۷۱۷ به بعد. - و

نیز، Barthold, Turk. 181 f. ۴- طبری (ردیف ۳)، ص ۱۳۰۹ و ۱۳۱۸- ابن الاثیر،

ج ۵، ص ۹۲. - این مطلب را که سندیان به علت سیاسی به اسلام گرویده‌اند، مسلمانان به خوبی می‌دانستند:

ابن الاثیر، ج ۵، ص ۵۴. به بعد. برگشت از اسلام نیز در موارد دیگری پیش آمده است: در سال ۶۵۰/۶۵۱

برابر با ۳۰ هجری در گرگان، ابن الاثیر، ج ۳، ص ۴۲؛ و مثلاً نیز در سال ۱۲۰۵/۱۲۰۶

میلادی (برابر با ۶۰۲ هجری) در مورد یکی از قبایلی که در تحت رهبری «غور» بوده است،

مخالف اسلام، مثل اسروشنه در آن موقع بتها را شکسته و خراب نموده بودند، مجازات کند. بدیهی است که این عمل وی در محاکمات بعدی بسیار به ضرر او تمام شد.^۱

حکومت مرکزی اگر تمایل به توسعه اسلام می داشت می بایستی نیز این قبیل وقایع را به حساب بیاورد؛ ولی آنطور که معروف است بنی امیه نسبتاً دیر به این نکته توجه نمودند؛ حتی حجاج^۲ در سال ۷۰۲ (برابر ۸۳ هجری) هموطنان خود را که به اسلام گرویده بودند و (به واسطه لغو جزیه) به شهرهای بین النهرین مهاجرت نموده بودند، بدون رعایت ثمرات و عواقب دینی، آنان را دوباره به فلات برگردانید^۳. تازه قوانین مالیاتی عمر بن عبدالعزیز عمر ثانی (۷۱۷ تا ۷۲۰ سالهای بین ۹۸ تا ۱۰۲ هجری) نشان می دهد که وی در این مورد قصد يك تغییر اساسی داشته است. اثر این عمل به خوبی از بیان آشکار مورخین عرب روشن می گردد که علل اقتصادی را در مورد قبول اسلام با صراحت کامل^۴ تقریر نموده اند: بدین بیان که در سال ۷۲۸/۷۲۹ (برابر ۱۱۰ هجری) به محض اینکه جزیه از تازه مسلمانان برداشته شد، در سمرقند و سایر شهرهای

صاعد (طبقات الامم)، ص ۱۶۹. در بین خود غورنیز اسلام هنوز تا سال ۹۸۲ میلادی (۳۷۱/۳۷۲ هجری) استحکامی نیافته بود (بر خلاف ادعای حدود العالم، ص ۱۱۰)، رجوع کنید به اصطخری، ابن حوقل و حدود العالم، ص ۳۴۴، هنوز در سال ۱۰۱۰/۱۱۱۱ محمود فزنوی دستور می داد که از اسلام تبلیغ عمیقی به عمل آورند، ابن الاثیر، ج ۹، ص ۷۶.

۱ - در این باره رجوع شود به، Vlād . Minorsky : Tamīm ibn Bahr's Journey to the Uyghurs (in BSOAS XII, 1948), S. 275. هنگام مرگ افشین به خوبی معلوم شد که وی مسلمان معتقدی نبوده است، (صفحات قبل، فصل طاهریان و خرم دینان).
 ۲ - رجوع کنید به، طبری (ردیف ۲)، ص ۱۱۲۲؛ ابن الاثیر، ج ۶، صفحات ۱۷۴ تا ۱۷۶.
 ۳ - طبری (ردیف ۲)، ص ۱۱۲۲ به بعد، رجوع کنید به فصل «کشاورزی و مالکیت اراضی» از همین کتاب و نیز، E I, II 214 - 216 von Henri Lammens.
 ۴ - طبری (ردیف ۲)، ص

ماوراءالنهر به طور سیل آسا مردم به اسلام گرویدند. البته این امر باعث شد که در این شهرها وضع مالیانی درهم شکسته، بحرانی به وجود آورد، و منجر به بحث و مشاجره سختی در این باره گردد که آیا آنچه را که سابقاً عملاً اجرا می کردند، باز محقق سازند و مالیات سرانه یعنی جزیه را از تازه مسلمانان بگیرند یا نه. و همینکه سرانجام دوباره جزیه برقرار نمودند، منجر به انقلاب و طغیانی شد که با زحمت زیاد سرکوبی او ممکن گشت^۱. آنچه که در اینجا اتفاق افتاد در سایر نقاط ایران نیز به وقوع پیوست. براساس این حوادث پایه نارضایتی مذهبی مسلمانان و قیام آنان بر ضد حکومت ملحدانه بنی امیه و بالنتیجه اساس موفقیت عباسیان و تبلیغات شیعیان گذاشته شد. از پاسخ این سؤال که تا چه اندازه این جنبش شامل حال دهقانان زردشتی گشته است؟ باید در اینجا صرف نظر کرد. در هر حال در این زمان اقرار به اسلام با شرکت در امور دولت اسلامی یعنی به رسمیت شناختن آن به يك معنى واحد تلقی نمی شده لازم و ملزوم یکدیگر نبوده اند. از اینجا یکی از جهات روگردانی ایرانیان از آیین رایج حکومت مرکزی اسلامی به دست می آید^۲.

برای این اعراض دلیل وجهت دیگری نیز وجود داشته است. به این

۱- حتی در همان هنگام فتح ایران، بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۳۱۴ (قم)، ۳۲۱ (قزوین) ... زمانی که عمر بن عبدالعزیز اخذ جزیه را از نومسلمانان، غدغن نمود، مردم با عجله به اسلام گرویدند تا از پرداخت این جزیه معاف گردند. در همین موقع مسلمانان از حاکم خراسان خواستند که این نوگروندگان را به وسیله «ختانی» بازجوئی کند. حاکم نیز واقعه را به خلیفه می نویسد، ولی خلیفه چنین پاسخ می دهد که: خداوند محمد (ص) را به عنوان يك داعی دینی مبعوث نمود، نه به عنوان «ختانی»، طبری (ردیف ۲) ص ۱۳۵۴. «ان الله بعت محمداً صلى الله عليه داعياً ولم يبعته خاتناً». ۲- این نظر در Volten, Rech (ص ۶۷) و براساس رأی ابن ابی طاهر می باشد. ۳- بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۴۲۹، - طبری (ردیف ۲)، صفحات ۱۵۰۷ تا ۱۵۱۰، ابن الاثیر، ج ۵، ص ۱۹ و ۵۴ به بعد (سال ۷۲۸/۷۲۹ برابر با ۱۱۰ هجری). - و نیز، Vloten, Rech, 22-25.

معنی که در این موقع از طرف اشخاصی که ایمان به دین جدید^۱ را جدی تلقی می کردند، يك سلسله كتب مناظرات مذهبی^۲ و يك دستگاه رسمی تبلیغات اسلامی به وجود آمد. این افراد عبارت از موالی^۳ یعنی ایرانیانی بودند که قلباً به دین اسلام ایمان داشتند و به طور یقین اغلب از نسل دوم و سوم مسلمانان ایرانی بوده اند، و از این امر که بر ضد رفتار سیاسی حکومت اسلامی اعتراض کنند، اندیشه ای نداشته، خواسته و اعتقاد آنها این بود که رستگاری صحیح و جدی روح انسانی در سایه توجه به قرآن و هواداری از آن میسر است، و لولاینکه این پیوند به قرآن به نفع سیاست حکومت اسلامی صورت نپذیرد. این طرز تفکر، خود را مثلاً در جنبش نامبرده^۴ در سال ۷۲۸/۷۲۹ (۱۱۰ هجری) ظاهر نمود، زیرا مبلغان در این مورد تزویر و عهد شکنی را مبنای اعتراض خود بر ضد والی اسلامی قرار داده بودند.

از این زمان به بعد، دیگر این دستگاه تبلیغی ساکت نماند؛ اعم از اینکه تبلیغ وی بر ضد افکار رسمی دولت صورت گیرد، و یا با هیجان بیشتری به سود فرقه های مختلف شیعه که جبهه مخالف دولت را تشکیل می دادند، تمام

۱- رجوع کنید به: Wellhausen; Arab. 309. این مطلب که بر اثر مرگ عالم بزرگ، احمد بن حنبل (سال ۸۵۵ برابر با ۲۴۱ هجری)، بیست هزار مسیحی و یهودی و زردشتی (تقریباً به علت هیجانی که در اثر مرگ وی به آنها دست داده بود) به دین اسلام گرویده اند (ابن خلکان، وفیات، ج ۱، ص ۴۵)، بیشتر باید جزء افسانه های مذهبی محسوب گردد، ولی در عین حال نشان می دهد که مسلمانان در دوره عباسیان به چنین صحنه هایی تمایل نشان می دادند (بر خلاف دوره امویان). - به طور عمومی رجوع شود به: Toynbee, Gang 486 f. (ولی نویسنده این کتاب در جنب «عدم فشار سیاسی» اهمیت فشار اقتصادی را که بر شانه غیرمسلمانان بوده کمتر رعایت می کند) قبل از قرن سوم هجری نیز ظاهراً در همه جا (نه فقط در ایران) گرویدن به اسلام به طور دسته جمعی نیز پیش آمده است. ۲- خلاصه آن در Sadighi 104 f. (برضد مانویان). درباره کتبی که بر رد زردشتیان نوشته شده رجوع کنید به فصل «زردشتیان» از همین کتاب. ۳- رجوع کنید به: فصل «حس ملیت» از همین کتاب. ۴- رجوع کنید به: Barthold, Turk. 189 f. (728). و نیز رجوع کنید به صفحات قبل، فصل «... پیروزی نهضت عباسیان».

شود.^۱ پیشرفت تصوف و عرفان نیز به تکامل این تبلیغات يك جهش فوق العاده‌ای بخشید. اهمیت شخصیت‌های بزرگ این دسته‌ها برای توسعه عقاید دینی، از نفوذ افرادی مثل شیخ ابواسحاق ابراهیم بن شهریار کازرونی (۹۶۳/۱۰۳۴ برابر ۳۵۲/۴۲۵ هجری) آشکار می‌گردد.^۲ بر این اساس در مشرق ایران شالوده‌ای برای ایمان آوردن ترکان ریخته شد و خلافت عباسی نیز بعداً برای جلب آنان تشریک مساعی نمود.^۳ در این مورد نیز - مثل سایر موارد^۴ - هیچ فشاری در کار نبود و به‌طور کلی قسمت اعظم گرویدن آنان به اسلام به اختیار و به‌طور مداوم^۵ ولی

۱- مثل زیدیان سواحل بحر خزر، مسعودی (مروج الذهب)، ج ۸، ص ۲۸۰ و ج ۹، صفحات ۴ تا ۶. - رجوع شود به صفحات قبل، فصل «صفاریان»؛ - و نیز:

۲- محمود بن عثمان (فردوس- Goldziher, Muh. Studien I 59; Donaldson 272 f.

المرشدیه، فهرست، ۱۷۸)، به‌خصوص صفحات ۲۰ به بعد و ۳۹ (در حدود سال ۱۰۰۰ برابر با ۳۹۰ هجری)؛ در این باره، رجوع کنید به: Paul Wittek in der E I, Erg. - Bd. S. 118. (در باره تاریخ وفات ابواسحق رجوع شود، مثلاً به ریحانة الادب، ج ۵، ص ۸، م ۶، ۷)

۳- بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۴۳۰ به بعد (المأمون) - و نیز:

Osman Turan : Türkler ve Islamiyet, in : Ankara Universitesi Dil ve

Tarih - Coğrafya fakültesi dergisi IV (1945/6), S. 459-485 (این مقاله به تبلیغ اسلام

در بین ترکان از نظر تاریخ و سیر فرهنگی؛ - ترکی شدن اسلام پرداخته). ۴- السمانی

فهرست، ۲۳۲)، ج ۱/۳ ص ۱۳۰ به بعد (رؤسای کلیسای فارس در يك نامه محرمانه اذعان کرده‌اند

که زور و اجباری در کار نبوده است). یکی از روحانیان مانوی زمان مأمون - با وجود اینکه

در مباحثات مذهبی (طبعاً) محکوم شده بود - از قبول اسلام امتناع می‌ورزد. (رجوع شود

به یاورقی‌های صفحات قبل، «ابن بابویه» و یاورقی قبل از آن) ۵- مسعودی (مروج الذهب)،

ج ۸، ص ۲۸۰ (سال ۸۷۳ برابر ۲۵۹ هجری) ج ۹، ص ۴ به بعد (دیلم، سال ۹۱۲ برابر ۲۹۹/۳۰۰)؛ -

بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۴۳۰ به بعد (زمان خلافت مأمون). - در اینجا نیز عده‌ای به علل

سیاسی به اسلام گرویده‌اند، مثلاً سال ۱۰۶۴ (۵۶۱ هجری) در خراسان یکی از امرا هنگام الحاق

به سلجوقیان، الحسینی (اخبار الدولة السلجوقیه، فهرست، ۱۳۱)، ص ۱۹. - رجوع کنید نیز به:

Barthold, Christ. 20 f.; Barthold, Vorl. 79, 85, 141 f.; Arnold, Preaching 178-180.

در مورد اسلام آوردن هزار «خیمه» از ترکان (و بنا به قول ابوالفداء - فهرست، ۱۳۸ - پنج هزار)

که در تابستان به نزدیکی اراضی (وولگا) بولگارو در زمستان به حوالی بلازغون، کوچ می‌کردند

(۱۰۴۳ برابر با ۴۳۴ هجری) رجوع شود به: Barthold, Christ. 50 در باره ورود اسلام به چین،

رجوع کنید به: Paul Pelliot und d'ollone : Les origines de l'Islam en Chine،

نسبتاً کند^۱ صورت می گرفت. فرمانروایان ترك پس از اسلام آوردن خویش حتی در همان نسل اول به نوبه خود وظیفه تبلیغ و ترویج اسلام را جدی گرفته^۲ در جهادهایی که به سود اسلام می شد از جهات اسلامی پیروی می کردند^۳. و حتی خلیفه از نیمه قرن دهم (سوم هجری) آزادی خود را از قیمومت آل بویه^۴ که

im J. As. X. R., Bd. XVII (I. - VI. 1911), S. 399; D'ollone : De la collection d'ouvrages musulmans chinois rapportés par sa mission, et de l'origine du nom Houei - Houei portés par les musulmans chinois, ebd. S. 401 ; D'ollone : Propagation de l' Islam en Chine, ebd. Heft XIX (I. - VI, 1912), S. 218 und 426, Isaac Mason : The Mohammedans of China. When and how they first came, im «Journal of the North China Branch R.A.S.» LX, S. 42 ff. (مقاله اخیر کافی نبودن اطلاعاتی را که از طرف چینی ها داده شده ، ثابت می کند).

۱ - نرسخی (تاریخ بخارا) ، ص ۴۷ به بعد و ۵۸ : و نیز : Barthold, Christ. 20; Josef Marquart : Guwaini's Bericht über die Bekehrung der Uiguren , in den « Sitzungsberichten der preub. Ak. d. Wiss , Berlin » Phil - hist. Klasse 1912, S. 486-502. ۲ - رفتار محمود غزنوی در هندوستان (رجوع کنید به قبل ، فصل «محمود غزنوی») و با اسماعیلیان و قرمطیان در ری (سال ۱۰۲۹ برابر ۴۲۰ هجری ، گردیزی ، ص ۹۱) معروف است . - پسرش مسعود غزنوی ، در سال ۱۰۳۱ (برابر ۴۲۲ هجری) دو تن از روحانیان را برای تبلیغ و ترویج اسلام به ترکستان فرستاد ، تاریخ بیهقی ، ص ۲۰۹ . - ابراهیم پسر او نیز در طی سلطنت ۴۰ ساله اش (از حدود سال ۱۰۶۰ - برابر با ۴۵۲ - به بعد) چهارصد مسجد و مدرسه و رباط و کاروانسرا بنا کرد ، دولتشاه ، تذکره الشعراء ، ص ۹۴. ۳ - اهالی گرگان در سال ۹۸۹/۹۹۰ (برابر ۳۷۹ هجری) در مذاکرات صلح خود با فرمانده لشکر (وپسر عموی) امیر تاشکند به قرآن استناد می نمودند ، نکبی (فهرست ۱۲۵) ، ص ۱۵۰ . - ایلک خان قراخانی (در حدود سال ۹۹۷ برابر ۳۸۷ هجری) در تقاضای عقد اتحاد ، سلطان سبکتگین را به تساوی خود با او از لحاظ مذهب ، توجه می دهد و به اینکه هر دو باید متحداً بر ضد ترکان و هندیهای کافر بجنگند ، نکبی (فهرست ۱۲۵) ، ص ۱۹۲ . - ابن الاثیر ، ج ۹ ، ص ۱۶۹ . - مسعود غزنوی در سال ۱۰۳۰ (برابر با ۴۲۱) ، فقط بر اثر خبر مرگ پدر خویش از لشکر کشی بر ضد روم باز ایستاد ، در حالی که این لشکر کشی را به جهت تقویت خلیفه (این طور نمایش می داد) ضروری می دانست : تاریخ بیهقی ، ص ۷۴ . - سلجوق (سلجوک) در حدود سال ۱۰۴۰ برابر با ۴۳۱/۴۳۲) شهر اسلامی «جند» را (نزدیکی مصب سیحون) از باجی که غزاها برای آن تعیین کرده بودند ، آزاد ساخت ، ابن الاثیر ، ج ۹ ، ص ۳۲۲ . ۴ - مقدسی (کتاب احسن التقویم فی معرفة الاقالیم ، فهرست : ۳۴) ، ص ۴۷۲ .

شیعه مذهب بودند، از ترکان انتظار داشت و سبکتگین نیز در سال ۹۸۲ (۳۷۳/۳۷۲) از این رو از حمایت امیر نصرت آباد دوری جست که امیر نصرت آباد لشکریان سبکتگین را با پول و با ادعا به اینکه رئیس آنان (یعنی سبکتگین) زندیق است، تحت تأثیر قرار داده بود.^۱

اگر علت ایمان آوردن زردشتیان ایران، در درجه اول جهات اجتماعی و اقتصادی بوده که موجب قبول سریع و ظاهری دین اسلام گشته و بعداً به صورت ایمانی عمیق و واقعی درآمده است، همین علت می تواند نیز دلیل گرویدن سایر اهالی مملکت ایران به اسلام باشد. بدیهی است که درباره این طبقه غیر زردشتی اطلاع اندکی در دست است؛ زیرا اولاً تعداد آنها ناچیز بوده و ثانیاً از منابع عربی که در باره اسلام آوردن غیر مسلمانان خبر می دهد همه جانی توان به روشنی دریافت که غیر مسلمانان قبل از اسلام آوردن، به چه دینی متدین بوده اند و ثالثاً از خود این مسلمانان به ندرت خبری به ما رسیده است. با این وصف باز شواهدی از طریق مسیحیان در دست است که از رو گرداندن سریع پیروان مسیحیت در فارس و نیز در نقاط دیگر و هم از گمراهی (مسیحیان) که در آن موقع آشکار گشته گفتگومی کند. (حدود سال ۷۰۰ برابر ۸۱ هجری)^۲، ولی این منابع به هیچ وجه جزئیات دلایل این امر را به دست نمی دهد. اگرچه دلایل فوق نیز در این مورد نزدیک و قابل انطباق به نظر می رسد: یعنی در اینجا نیز بدون تردید محرکات اقتصادی و امکان ترقی اجتماعی مؤثر^۳ بوده است و مقارن با این علت

۱- تاریخ سیستان، ص ۳۳۹. ۲- السمانی (فهرست، ۱۳۲)، ج ۱/۳، ص ۱۳۰ به بعد.

و نیز، Sachau, Christ. 976. ۳- ابوالعلاء معری (وفات ۱۰۵۷ برابر ۴۴۹ هجری)

علت اسلام آوردن مسیحیان را کسب قدرت، ترس از قضاة، و یا قصد ازدواج، بیان می کند، Mez 29(1).

نیز ضرورت اینکه از مجازات رهایی یابند^۱ بی اثر نبوده است. به زودی مسیحیت فارس بکلی درهم شکسته شد، جمعیت آن بدون اینکه اثری از خود به جای بگذارد نابود گشت. وضع کلیساهای آنها نیز مناسب با این بوده که به صورت مساجد درآید، چنانچه کراراً در تمام سرزمین ایران (بخارا در حدود سال ۷۱۰^۲ طراز^۳ در سال ۸۱۳^۴ و هم نزدیک اسپيجاب^۵) نیز از این نوع تبدیل^۶ معابد به مساجد اخباری در دست است. معابد بودایی نیز به این ترتیب به صورت مساجد درآمده اند. در مقابل، فقط آتشکده ها (به استثنای يك مورد مثل اصطخر)^۷ به عنوان اینکه مناسب مسجد نبوده اند از این سر نوشت بر کنار مانده، سرانجام ویران گشتند و سپس در قرون اخیر به عنوان شاهد برجسته يك دوره منقرض و محو شده ای تجلی کرده اند. برخلاف این امر، مقبره شاه اسمعیل سامانی که نزدیک بخارا

۱- این امر در مورد اسقف نسطوری آذربایجان (حدود سال ۹۷۰ برابر با ۳۵۹/۳۶۰) صادق است، رجوع کنید به، Bar Hebraeus, Chron. Eccl. III 247. در باره مطران نسطوری مرو (اواخر قرن هشتم برابر قرن دوم هجری) چنین آمده (مرجع سابق، ج ۳، ص ۱۷۱ به بعد) که چون وی به «ارتباط با پسران» متهم شد، به اسلام گرویده بعید نیست که این امر - که به نوبه خود در شرق شایع است - دلیل عزل وی از مقام روحانیت بوده باشد. ۲- نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۵۲. (سالهای ۹۲/۹۱ هجری). ۳- امروز «دژمبل» (Džambul) «جمبل» (Gambul) «وقلاً اولیاء انا» (Aulija' Ata) ۴- نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۸۴. و نیز، Barthold, Turk. 224 (893) (سالهای ۱۹۸/۱۹۷). ۵- مقدسی (کتاب احسن التقاسیم)، ص ۲۷۵. - ولی در مقابل این اخبار، درباره سلجوقیان اخباری رسیده (سال ۱۰۶۴ برابر ۴۵۶) که ایشان پس از تصرف قسمت شرقی آناتولی، کلیساها را آتش زده اند، الحسینی (اخبار الدولة السلجوقية، فهرست، ۱۳۱)، ص ۲۵. این امر یقیناً قبلاً نیز اتفاق افتاده است و لویانکه خبری از آن به ما نرسیده باشد. ۶- مسجد جامع بخارا در سال ۷۱۳/۷۱۲ (برابر با ۹۴ هجری) در محل یکی از این معابد بنا شده است، نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۱۴۷. و نیز، K. al - Oand/Barthold, Turk. russ. I 49. ۷- همچنین نیز مثلاً در قم (تاریخ قم، ص ۳۷) و در «ری» (سیاست نامه، ص ۱۴۵؛ در دوره آل بویه). در مقابل، خلیفه المتوکل (سال ۸۶۱/۸۴۷ برابر ۲۳۲ تا ۲۴۷ هجری) دستور نابود کردن یکی از سروهای مقدس زردشتیان را صادر نمود، قزوینی (کتاب آثار البلدان، فهرست، ۵۲)، ص ۲۹۹. و نیز، Le Strange 355.

موجود است به‌طور وضوح به‌طرز آشکاره بنا گشته و نشان می‌دهد که وی - در حد خود - در این شیوه بنا نسا اندازه‌ای از افکار مربوط به آشکاره‌ها متأثر بوده است.^۱ علاوه بر این بنای «ایوان کسری» در تیسفون که نام جهانی داشت، در سال ۶۳۷ (برابر ماه صفر سال ۱۶ هجری) لااقل به صورت یک مصالحی تابستانی در آمد.^۲

۱- L. Rempel : The mausoleum of Ismā'il the Samanid. in : Bulletin of the American Institute for Persian Art and Archaeology IV/4 (Dez. 1936) , S. 198-209; Keppel Archibald Cameron Creswell: Early Muslim Architecture: Umayyads, Early Abbasids and Tūlūnids, Teil II : Early Abbāsids, ...and Samanids A. D. 751-905. Oxford 1940; Oscar Reuther in der OLZ 1952.

بنا به اطلاعاتی که از Kurt Erdmann در دست است ، از بناهای قدیمی دیگری که متعلق به این زمان باشد ، خبری نداریم .
۲- طبری (ردیف ۱) ص ۲۴۴۱ ؛ - ابن‌الانبار ، ج ۲ ، ص ۱۹۹ . Schwarz (فهرست : ۳۰۷) ، ج ۷ ، ص ۸۳۹ به بعد در باره کهن‌سالی مساجد جلال سخن می‌گویند ، و از مسجدی را در سازه نام می‌برد که متصل به قصرهای قدیمی تری بنا شده است .

اسلام

سنیان

از بیان صریح ما مبنی بر اینکه دلیل عمده گرویدن اکثریت ایرانیان به اسلام جهات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و یا خصلت روحی انسانی که همیشه به افکار و تجلیات نو و متناسب روز می گردد، بوده است، طبعاً این معنی نیز مفهوم می شود که دین باستانی این ملت یعنی دین زردشت در واقع تا آن زمان هنوز بقاء و استحکام داشته است، بنابراین نمی توان این مورد را از آن مواردی به حساب آورد که يك دین کهنه و فرسوده کم و بیش ابتدایی در يك دینی جهانی مثل اسلام- که در آن موقع بدین پایه رسیده بود - حل و نابود شده باشد. دلیل این حقیقت نه تنها نیروی حیاتی نسبتاً استواری است که دین زردشت بعداً در طی قرون متمادی^۱ از خود نشان داد، و نه فقط اثراتی است که این دین بر روی اسلام به جای گذاشته است^۲، بلکه دلیل عمده آن، این است که پایداری دین زردشت تا آن زمان، یکی از علل این امر بوده است که ایمان به نبوت محمد (ص) و به قرآن در سرزمین

۱- رجوع کنید به فصل «زردشتیان» از همین کتاب
۲- رجوع کنید به قبل فصل «جریان اسلامی شدن ایران» از همین کتاب.

ایرانی زبان، شکل و صورت ویژه‌ای به‌خود بگیرد. این معنی در بسیاری از موارد مختلف تجلی حیات مذهبی هویدا است، و اگرچه در واقع اختلاف آراء و اقوال در مسائل دینی و امور تعبّدی (که نتیجه عقاید ایرانی بود، م)، به هیچ وجه امر ویژه‌ای برای سرزمین ایران نبوده است، بلکه ایرانیان در مقرر خلافت در بغداد و سامرا یعنی در سرزمین عربی زبان و هم در نقاط دیگر نیز تحقیقات دقیقی در مورد مسائل تعبّدی نموده و افکاری بسیار اساسی به وجود آوردند و آنها را در جنب نیروهای اسلامی عرب اصیل، و تأثیرات افکار مسیحی و یهودی و مانوی تحکیم و ترویج نمودند؛ ولی تفاوت امر در این است که سیر این جنبش افکار در سرزمین ایران و سرزمینهای عرب به موازات یکدیگر صورت نمی‌گرفت. یعنی در عین اینکه عربها در سوریه و در بین‌النهرین پس از جنگ داخلی ۶۹۲ میلادی برابر ۷۳ هجری به سیادت دنیوی بنی‌امیه که بر اساس تصور قدیمی عرب از «سید» و «سرور» مطلق گذاشته شده بودند در داده و به امتیازات و هم به سعه صدر دینی آنها تا حد زیادی عادت کرده بودند، تنها ایرانیان نومسلمان (موالی)^۱ - و در جنب آنان هم فقط عده کمی از عربها - بودند که هنوز در قرن هشتم (قرن دوم هجری) نیز بر ضد حکومت بنی‌امیه قیام کردند، و از این رو (قبل از همه در خراسان) به تبلیغات مشترک شیعی و عباسی پیوستند. طبعاً هم در این زمینه بغض و کینه ایرانیان نسبت به عرب که بر آنان سیادت می‌کرد و نیز نفرت آنان از قبایل عرب در خراسان و هم نزاع‌های مداوم داخلی آنان با عرب مؤثر بوده است؛ ولی باز در تمام این موارد نباید (آن طوری که گاهی پیش آمده) نکته و جهت اساسی مذهبی را فراموش کرد. بدیهی است که افکار و هدفهای تبلیغات عباسی و شیعی در ابتدا از مغزهای ایرانیان تراوش نکرده و پایه این افکار نیز بر

۱- رجوع کنید به فصل «حسن ملیت» از همین کتاب.

اساس طرز تصور ایرانیان از دولت و حکومت و سیادت قرار نگرفته بود، ولی چیزی که بود درست ایرانیان پیروان بسیار جدی و معتقد این افکار و هدفها گشتند و سپس - حتی در خارج محیط سرزمین ایرانی نشین - با طرز تفکر و عقیده خود دربارهٔ «فره»^۱ قرین ساختند و برابر یافتند.

بدین ترتیب ایرانیان در وسط قرن هشتم میلادی (قرن دوم هجری) بانیان آن انقلاب بزرگ سیاسی و فکری گشتند که به اسلام سیمای دیگری بخشید، و در اثر آن ایرانیست واقعاً در آن زمان با عربیت برابر گشت، بلکه حتی گاهی تا به مقام برتر از عربیت رسید^۲ و خراسانیان نیز نسبت به اینکه «مجاهدان در راه دین» شده بودند کم فخر و مباهات نمی کردند تا به جایی که جغرافی دان معروف^۳ نیز چاره‌ای جز اینکه رجحان این منطقه و ساکنان آن را ذکر کند نمی بیند. همچنین اخبار زیادی نیز دربارهٔ اهمیت مردم این منطقه از زبان پیغمبر نقل می شد^۴ (در جنب این احادیث نیز طبعاً خبری وجود داشت که خراسانیان را بلای سایر مسلمانان به حساب می آورد)^۵.

بدیهی است که در تمام این موارد، مذهب و سیاست سخت به هم آمیخته بود، حتی در زمان سیادت بنی امیه رجال رهبر مکرر می گوشیدند که جنبشهایی

۱- «فر» ، «فره» ، «خره» ، فروغی است ایزدی ، به دل هر که بتابد از همگان برتری یابد . . . و نیز از نیروی این نور است که کسی در کمالات نفسانی و روحانی کامل گردد و از سوی خداوند به پیامبری برگزیده شود . «فرهنگ فارسی» دکتر محمد معین ، ج ۲ ، ص ۲۴۹۳ (م) . نیز رجوع کنید به : Seo Widengren : Stand und Aufgaben der iranischen Religionsgeschichte, Leiden 1955, S. 43 f. ؛ Jacques Duchesne - Guillemain : in «Annali dell' Ist. N. di Napoli» 1963.

۲- رجوع کنید به فصل «حسن ملیت» از همین کتاب . ۳- مقدسی (کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم) ، ص ۲۹۳؛ رجوع کنید به ابن الاثیر، ج ۵ ، ص ۱۴۲، ۱۴۹ . ۴- مقدسی (کتاب احسن التقاسیم) ، ص ۲۹۳ به بعد ؛ رجوع کنید به :

Arent Jan Wensinck : A handbook of early Muhammadan tradition, Leiden 1927, S. 184 r. (s. v. Persia). ۵- یعقوبی (بلدان) ، ج ۳ ، ص ۴۰۸ .

را که از نظر سیاست مطابق دلخواه نبود با وسایل مذهبی سرکوب کنند. این خود نشانه آن است که محرکات مذهبی حتی در آن موقع - در درجه اول در بین طبقه فرمانروای عرب - واقعاً جای خود را باز نموده بود. عبدالرحمن بن محمد که یکی از قیام کنندگان بود حجاج را به نام اینکه «دشمن خداست» معزول کرد.^۱ قتیبه بن مسلم در آسیای میانه قبل از جنگ با کفار برای تهییج مجاهدان آیات قرآن تلاوت می نمود^۲، ولی همینکه وی به مخالفت خلیفه (به نظر آنان، م) بر حق زمان برخاست سر بازان عمل او را «مخالفت با دین» تلقی نمودند.^۳ در روی منابر مکرراً نوشته های مربوط به مشاجرات سیاسی قرائت می شد^۴، و گذشته از آن هدفهای سیاسی نیز با دلایل مذهبی مستدل می گشت.^۵ در سال ۸۰۷ میلادی (برابر ۱۹۱ هجری) والی حریص خراسان اقدامات خود را بر ضد دو نفر از توانگران عرب با این بیان استدلال می کرد که این دو نفر «مسلمان بدی» هستند و او باید بر ضد آنان قیام کند.^۶ و در سال ۷۲۲/۷۲۳ میلادی (برابر با ۱۰۴ هجری) والیان منصوب و معزول این ایالت متقابلاً به یکدیگر با بکار بردن این جمله که «وی پسر مرد ختنه نشده ای است» تازا می گفتند. این جمله (که ظاهراً در جاهای دیگر نیز معروف بوده) دلیلی بود که عربها بر ضد نو-مسلمانان می آوردند تا بدین وسیله کوفتهای زمان اسلام آوردن آنها و به موجب

۱- طبری (ردیف ۲)، ص ۱۰۵۴. ۲- طبری (ردیف ۲)، ص ۱۱۲۹. ۳- طبری (ردیف ۲)، ص ۱۲۱۹. ۴- سال ۷۲۸/۷۲۷ میلادی برابر ۱۰۹ هجری در خراسان: طبری (ردیف ۲)، ص ۱۲۱۹. ۵- سال ۷۴۶/۷۴۵ میلادی برابر با ۱۲۸ هجری: مرجع سابق، ص ۱۹۲۰. ۶- طبری (ردیف ۲)، ص ۱۵۶۷، ۱۵۷۰، ۱۵۷۱. (سال ۷۳۴ میلادی ۱۱۲ هجری) ص ۱۵۸۱. (سال ۷۴۴ میلادی برابر ۱۲۶/۱۲۷ هجری): ص ۱۹۳۱. (سال ۷۴۶/۷۴۵ برابر ۱۲۸ هجری): ص ۱۹۱۹. ۷۴۷ میلادی برابر ۱۲۹ هجری: طبری (ردیف ۲) در صفحه ۱۲۹۱ صریحاً می گویند. برای برانگیختن ایرانیان به جنگ می بایستی وجهی مذهبی برای آن بیابند. ۸- طبری (ردیف ۳)، ص ۷۱۴. ۹- رجوع کنید به فصل «حسن مدیت» از همین کتاب.

آن سنتی اقرار آنان را به اسلام با تأکید بیان کنند^۱.

چیزی که بود در تمام موارد خلط سیاست و دین، لااقل در آغاز (مثلاً در سال ۶۵۲ میلادی برابر ۳۱ هجری در مرو) تا این اندازه رعایت جانب دین می‌شد که مسلمانان از قبول کمک يك شهر غیر مسلمان^۲ به آنان و همچنین بعداً از پذیرفتن حمایت طبقه حاکمه یهودی مذهب خزریان، قبل از اینکه ایشان به اسلام بگروند^۳، امتناع ورزیدند، ولی بعداً، تبلیغات عباسیان بدون هیچ باکی شعارهای مذهبی را حتی در مواردی که مربوط به امور دنیوی بود به کار می‌برد. ابومسلم در سال ۷۴۷ میلادی (برابر ۱۲۹ هجری) مخالفان عرب خویش را «شیطان»^۴ نامید و هواداران عباسیان می‌کوشیدند مثل مخالفان علی (ع) در جنگ صفین سال ۶۵۷ میلادی (برابر ۳۶/۳۷ هجری) تا برای اثبات حقانیت منحصر بفرد خویش و به دست آوردن پیروانی به قرآن استشهاد کنند^۵. مبلغان عباسی که به اسارت درمی‌آمدند بدون اندیشه خود را (۷۴۶/۷۴۷ میلادی برابر با ۱۲۹ هجری) به عنوان فردی که از همه جا بی‌خبر و عازم زیارت خانه خداست معرفی می‌نمودند، و به عبارت دیگر انجام وظیفه مذهبی خویش را بهانه می‌کردند، تا اینکه از تعقیب سیاسی رهایی یابند^۶. این امر از مراحلی ابتدایی «تقیه»^۷ در نزد شیعیان است. برعکس نیز اطلاع در دست است که در همان

۱- طبری (ردیف ۲) ص ۱۴۵۵. ۲- طبری (ردیف ۱)، ص ۲۹۰۱. ۳- ابن مکیوبه (تجارب الامم)، ج ۲، ص ۲۰۹ (خو رزمیان). ۴- ابن الاثیر، ج ۵، ص ۱۴۱. ۵- طبری (ردیف ۳) ص ۵ : - ابن الاثیر، ج ۵ ص ۱۴۹. ۶- طبری (ردیف ۲)، ص ۱۹۵۰ به بعد : - ابن الاثیر ج ۵، ص ۱۳۲. ۷- رجوع کنید به : Ignaz Goldziher: Das Prinzip der Takiya im Islam, in der ZDMG 18 (1906), S. 213-226; Ignaz Goldziher in der FZ, IV 680 f. که در این دو مقاله نامبرده شده است.

ازمنه اول برای دفع خطرهای سیاسی نماز به جای می آوردند^۱ و همچنین اطلاع رسیده که مردم به علت «شکسته دلی» و یأس و دلسردی از جریانات سیاسی از حضور به نماز خودداری نموده اند (۱۰۰۳ - در سیستان)^۲.

با تمام این احوال یعنی با وجود اینکه در امور سیاسی رعایت دستورات دینی کمتر می شد، باز به زودی دو مورد نشان می دهد که بسیاری از خراسانیان تحولات سالهای ۷۴۷/۷۵۰ میلادی (برابر ۱۳۹/۱۳۳ هجری) را واقعاً امر مذهبی تلقی کرده و آن را مثلاً فقط يك واقعه سیاسی^۳ یا اجتماعی به حساب نیاورده اند: مورد اول در مقرر خلافت جدید در بین النهرین اتفاق افتاد: بدین ترتیب که به زودی در بین انبوه پیروان سیادت جدید و در درجه اول در بین کسانی که از خراسان بدین ناحیه آمده بودند یعنی بیشتر در بین ایرانیان يك جنبش مذهبی تازه ای به وجود آمد که خاندان خلافت و قبل از همه خلیفه رئیس آن سلسله را تا به سرحد پرستش و تقدیس احترام می کردند. بدیهی است که این واقعه امر تازه ای نبود، بلکه قبلاً در پیرو واقعه کربلا سال ۶۸۰ میلادی (برابر با سال ۶۰ هجری) و شهادت نوه پیغمبر امام حسین علیه السلام نیز گروهی یزید اول را (۶۸۰-۶۸۳ میلادی برابر با ۶۰ تا ۶۴ هجری) در درجه مافوق مقام انسانی قرار داده بدین وسیله می خواستند در مقابل عقیده شیعه وزنه ای ایجاد کنند. این گروه بعداً به صورت فرقه یزیدیه گردان شمال عراق - با آرای الحادی و عقیده به اینکه تمام اشیاء دارای روح حیوانی

۱- ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۱، ص ۱۶۲ (سال ۹۲۷ میلادی برابر ۳۱۴/۳۱۵ هجری قزوین)؛

- ابن الاثیر ج ۴، ص ۲۰۲ (سال ۷۰۶ میلادی برابر ۸۷ هجری)، مرجع سابق ج ۹، ص ۶۶ (محمود غزنوی سال ۱۰۰۶/۱۰۰۷ میلادی برابر ۳۹۷ هجری). ۲- تاریخ سیستان،

ص ۳۵۷. ۳- عقیده Wiet مبنی بر اینکه حوادث سال ۷۴۷/۷۴۹ میلادی (برابر

۱۳۲/۱۲۹ هجری) برای ایرانیان به منزله تجدید جنگ بر ضد بیزانس تلقی می شده، به نظر من دور از واقع است.

هستند- در آمد^۱. بر طبق این سر مشق و نمونه حتی قبل از پیروزی عباسیان^۲، ولی بخصوص بعد از آن فرقه راوندیه به وجود آمد. این فرقه که از پیروان اصلی ابو مسلم خراسانی درست شده و از خراسان آمده بود عقیده داشت که می توان در کالبد خلیفه دوم عباسی یعنی المنصور (۷۵۴-۷۷۵ میلادی برابر با ۱۳۶-۱۵۸ هـ) که واقعاً برای چنین اعتقادی شایسته نبود- به موجب تناسخ ارواح روح الوهیت دید و ستایش و پرستش خود را در جلو قصر او به وی عرضه می داشت. البته خلیفه نیز دستور داد آن را از دم شمشیر بگذرانند^۳ و بدین وسیله کوششهایی که به پیوند با آن در بین النهرین انجام می شد طبعاً به افول پیوست و به موجب آن مساعی کسانی که می خواستند به موازات جنبش شیعه بر اساس نهضت عباسیان يك فرقه ای به وجود آورند، در نطفه نابود گشت.

مورد دوم نهضت مذهبی دیگری بود که وابسته به جنبش نامبرده در سرزمین ایران صورت گرفت و سرانجام دیگری پیدا کرد، زیرا اولاً در اینجا دیگر عباسیان نقطه مرکزی این ایمان تازه نبودند و ثانیاً خود این نهضت در تحت تأثیر ادیان بومی ایران به صورت خاص^۴ و خطرناکی در آمد: هسته مرکزی عقیده این فرقه مبلغ اصلی عباسیان در شرق یعنی ابو مسلم خراسانی بود. وی از موالی

۱- رجوع کنید به Michelangelo Guidi : Origine dei Yazidi e storia dell'Islām e del dualismo, in der « Rivista degli studi Orientali » XIII (1931/32), S. 266-300; Michelangelo Guidi : Nuove ricerche sui Yezidi, ebd., S. 377 - 427; Giuseppe Furlani : Sui Yezidi ebd. 97 - 123. Vgl. Theodor Menzel in der EI, IV 1260 f. ۲- طبری (ردیف ۲)، ص ۱۹۸۸ (دستگاه شیعه عباسیان سالهای ۷۲۱/۷۲۳ میلادی برابر ۱۰۲/۱۰۵ هجری با نقبای دوازده گانه) ۱- همین مرجع (ردیف ۲) ص ۱۹۶۱ به بعد. (نظریه وراثت الهی عباسیان از پیغمبر) ۲- ابن الاثیر ج ۵، ص ۷۲. ۳- طبری (ردیف ۳)، ص ۴۱۸ به بعد ۱- نوبختی (کتاب الفرق)، صفحات ۴۱ تا ۴۴ ۲- مفاتیح العلوم (خوارزمی)، ص ۳۰. مسعودی (مروج)، ج ۶، ص ۱۸۶ به بعد ۱- ابن الاثیر، ج ۵، ص ۱۸۲- Kremer, Herrsch. 73; Wueller I 494; Noeldeke, or. Sk. 125; Sharif 29.

ایرانی و در واقع بیشترین مرد سیاستمدار بود تا يك پیامبر و پیشوای مذهبی، ولی در هر حال نفوذ او در بین هموطنانش بقدری زیاد و ایمان آنان به وی تا آن اندازه با تعصب آمیخته بود که او توانست به یکی از پیروانش در مرو مأموریت قتل سیاسی در کوفه بدهد^۱. از این رو، ابو مسلم به صورت يك خطر سیاسی در آمده بود، تا اینکه در سال ۷۵۵ میلادی (برابر ۱۳۸ هجری) قربانی حيله و تزویر خليفه دوم عباسی یعنی المنصور گشت، ولی با این عمل بساط اعتقاد پیروانش به او بر چیده نشد، بلکه تقدیس وی به تشکیل فرقه‌ای در شرق منتهی شد که از حدود عقاید اسلامی تجاوز می نمود و بدین علت باید در آنجایی که از فرقه‌های نظیر آن گفتگومی شود درباره آن بحث کرد^۲.

در هر حال با سرکوبی ستمگرانه این دو جنبش مذهبی، که از نهضت عباسیان سرچشمه گرفته بود، به ایرانیان آشکار گشت که سلسله فرمانروای جدید، پیرو عقاید اکثریت مسلمانان یعنی «اهل السنة والجماعة» می باشد. عکس العمل ایرانیان در مقابل این امر مختلف بود، و می بایستی هم مختلف باشد، زیرا در این زمان هنوز بین شخصیتهایی که منحصرأ جنبه دینی را در نظر داشتند و بین شخصیتهایی که، کم و بیش به جنبه دنیوی امور متوجه بودند تفاوت برقرار بود. بنابراین کسانی که هنگام شورش خراسان در سالهای ۷۴۷/۷۵۰ میلادی (برابر با ۱۲۹ تا ۱۳۳ هـ) اساساً تساوی سیاسی ایرانیان را با عربها ملاک عمل قرار داده بودند و کسانی که در سنوات بعد از آن نیز همین تساوی، هدف اصلی آنان بود می بایستی

۱- طبری (ردیف ۳)، ص ۵۹. ۲- رجوع کنید به قبل فصل «سیادت عباسیان» و فصل «زردشتیان» از همین کتاب. ۳- بدین ترتیب قاضی القضاات فارس در سال ۹۳۵ میلادی برابر ۳۲۳ هجری یکی از سنیان سخت پابند به مذهب خود بود، بلخی ص ۱۱۶ به بعد. (خود بلخی سنی متمصبی بوده و از این رو بدین گونه موارد - ولی فقط در صورت تردید - توجه داده است).

با نتایجی که از این نهضت در این سالها مشاهده می شد راضی باشند ، چه اینکه در دستگاه خلافت ، ایرانیت از لحاظ استفاده از حقوق به طور مداوم و کاملاً با عربیت برابر بود ، بلکه حتی برای مدت طولانی ایرانیت بر اثر نفوذ بسیاری از رجال و دانشمندان ایرانی بخصوص خاندان برمکیان عملاً بر عربیت رجحان یافت ؛ بدیهی است که این عمل به بهای فدا نمودن زبان فارسی به نفع زبان عربی ، و هم از دست دادن بعضی از خصوصیات فرهنگی ایرانی صورت گرفت^۱ . این دسته ها شخصیت سلمان فارسی را به نام یکی از بزرگترین صحابه پیغمبر در نظر ها مجسم نموده ، پیوسته آن را با سیمای افسانه ای تازهای تزیین کردند^۲ ، تا اینکه بدین وسیله ایرانیت را در پیدایش و تکامل اسلام سهیم نموده باشند و نیز در همین حوزه ها اخباری مبنی بر اینکه خود پیغمبر (ص) مستقیماً با بعضی از نقاط ایران ارتباط داشته ، مثل اینکه در «شهرستان» مرکز حومه شایورد در فارس موعظه نموده ، جعل گشته است^۳ .

بلکه بطور کلی (برای اثبات بستگی ایران و اسلام ، م) مدعی بودند که قبور عده ای از شخصیت های بنی اسرائیل ، که در انجیل و تورات نام برده شده اند و اسلام نیز آنان را تقدیس نموده است ، در سرزمین ایران است : مثل قبر دانیال در کنار رودخانه ای نزدیک شوش در خوزستان^۴ . در خراسان نیز بخصوص به طور وافر

۱- رجوع کنید به فصل «حسن ملیت» از همین کتاب . - در باره برمکیان رجوع کنید به سمعانی (کتاب الانساب نسخه خطی) ، ص ۷۶ . ۲- رجوع کنید به ،

Giorgio Levi della Vida in der EI, IV 124 f. Louis Massignon: Selmân Pâk et les prémices Spirituelles de l'Islam iranien, Paris 1934. (Publ. de la Soc. des études Iraniennes VII)

۳- مقدسی (کتاب احسن التقاسیم) ، ص ۴۳۳ . ۴- طبری (ردیف ۱) ، ص ۲۵۶۶ به بعد . - مقدسی (احسن التقاسیم) ، ص ۴۰۷ و ۴۱۷ ؛ - ابن حوقل (کتاب المسالك ، فهرست ، ۳۳) ، ص ۲۵۵ ؛ - یاقوت (معجم البلدان) ، ج ۷ ، ص ۱۷۲ ؛ شوشتری (تاریخ شوشتر ، فهرست : ۱۹۶) ، ص ۱۸ . - اصطخری در صفحه ۹۲ در صحت این خبر تردید می کند . در مورد جزئیات رجوع کنید به ، Benj. I 74, Z. 1 ff.

زیارتگاههایی وجود داشته است^۱؛ ولی بدیهی است که هنوز در آن زمان رسم بر این که قبور علمای معروف و یامردان مقدس زیارتگاه واقع شود به هیچ وجه به طور عمومی شیوع نداشته است^۲. این امر فقط در مورد پیروان زیدیه^۳ و نیز در مورد شیعیان نسبت به ائمه آنان^۴ (ع) صادق است. در جنب آن نیز تحول اما کن تاریخی ملی ایران به امکنه مقدسه اسلامی شروع گشت. یکی از موارد مشخص آن دلیلی است که یکی از وزرای برمکی برای ابا نمودن خود از ویران نمودن بقایای قصر تخت جمشید (اصطخر) آورده و گفته است که از آن رو که علی (ع) در این مکان نماز به جای آورده، این مکان مقدس گشته است^۵. به طور یقین به وجود آمدن بعضی از زیارتگاههای اسلامی مرهون نظیر این گونه پیش آمدها می باشد، اگرچه از طرف دیگر بسیاری از آشکده های ایران به علت خطر بارزی که دین زردشت هنوز در آن قرون از خود نشان می داد، لااقل آگاهانه مطرود گشته و به دست ویرانی سپرده شده است.

در هر حال تمام این گونه اقدامات فقط در چهارچوبه سیاست رسمی دولت صورت می گرفت و مردمی که از این قبیل توسعه و پیشرفت دین راضی بودند می بایستی به مذهب رسمی دولت که به تدریج به نام تسنن موسوم گشت پیوندند. این امر حتی در مورد آن زمانی صادق است که در اعمال و آداب نماز- نسبتاً از

۱- مقدسی (کتاب احسن التقاسیم)، ص ۳۳۳ به بعد و نیز ص ۳۶۷ (دیللم)، ص ۳۹۹ (کوهستان) ۱- ناصر خسرو (سفرنامه)، ص ۲۷۴. (در مزار شریف واقع در ۲۳ کیلومتری بلخ، زیارتگاهی بوده که به سبب معجزاتش مردم آنرا قبر علی می پنداشتند، غرناطی در، Barthold, Turk. Russ. I 21 f. رجوع کنید نیز به نقشه ای که در این کتاب موجود است.) ۲- ابن حوقل (- کتاب المسالك، فهرست ۳۳)، ص ۳۷۹ (ری). ۳- مسعودی (مروج)، ج ۸، ص ۱۹۵ (تاسال ۹۴۴ میلادی برابر ۳۳۲/۳۳۳ هجری هنوز قبر داهی زیدی محمد بن زید در گرگان زیارتگاه بوده است). ۴- اصطخری، ص ۲۵۷ به بعد ۱- حدود العالم، ص ۱۰۲. ۵- رجوع کنید به، (ابوالفداء، ص ۴۱۵، علی الرضا (ع))

همان اوایل به خصوصیات رعایت می شد که مورد توجه کسانی که از ممالک غربی جهان اسلامی به این سرزمین آمده بودند قرار می گرفت^۱ (به ویژه از زمان انقلاب عباسیان^۲)، ولی این آداب و افکار هنوز در آن موقع به صورت يك مكتب فقهی کامل در نیامده بود، بلکه قرون آینده طی مبارزات معنوی و علمی متمادی و تلخ و گاهی نیز جابرا نه‌ای آن را به شکل و صبغه مذهب (به اصطلاح آنان، م) حق تسنن در آورد. در اینجا ما موجبی برای بیان تاریخ جزئیات این جنبش نداریم، ولی فقط باید به این نکته توجه داده شود که ایرانیان در این مبارزات علمی (به زبان عربی) با تکفل سمت رهبری آنها، سهیم بوده‌اند.

حتی از همان زمانهای نسبتاً نخستین، اشتغال به مسائل کلامی، نیز شرق یعنی سرزمین ایران را سخت در تحت نفوذ خود در آورد به طوری که به زودی در وجود جهم بن صفوان (مقتول در سال ۷۴۵/۷۴۶ میلادی برابر با ۱۲۸ هجری)، متفکری شرقی (اگرچه موفق به تشکیل مکتبی نشد) به جهان عرضه کرد^۳. همچنین عبدالله بن مبارک (۷۳۸ تا ۷۹۷/۷۹۸ میلادی برابر با ۱۱۸ تا ۱۸۱ هجری) به عنوان اولین محدث بزرگ در این سرزمین پا به جهان علم گذاشت؛ مورخان، پدر او را یکی از غلامان ترك همدان و مادرش را یکی از زنان خوارزمی یعنی در هر حال از يك نسل شرقی می‌دانند. وی در مرو تدریس می نمود و آرای او به وسیله شاگردانش در نیشابور نیز راه یافت^۴. در همین زمینه نیز النضر بن شمیل (وفات

۱- مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ۴۱۵ (بخصوص جهت قبله در مورد نماز)، ص ۴۱۶ (شیراز، راجع به لباسی که وعظ بر تن داشتند)، ص ۳۲۷ (در مورد سال ۹۸۵ میلادی برابر ۳۷۵/۳۷۶ هجری)، ص ۳۹۹ (راجع به عقاید خاص کلامی در اصفهان)، ص ۴۳۹ و ۴۴۱ (در حوزه فارس) نیز رجوع کنید به: Schwarz VII 856 (Gibal)، ۲- طبری (ردیف ۲)، ص ۱۹۵۵

به بعد: - ابن الاثیر، ج ۵، ص ۱۳۴ (در هر دو کتاب تنبیه اوضاع به تفصیل بیان گشته است).

۳- رجوع کنید به: Tritton, Theol. 62 f. ۴- رجوع کنید به: Fueck, Tradit. 7 f.

در باره مکتب دیگر در ری رجوع کنید به: Tritton, Theol. 73.

۸۱۹/۸۲۰ میلادی برابر با ۱۰۱ هجری) در نیشابور و مرو و عبد الله الدارمی (وفات ۸۶۹ میلادی برابر ۲۵۵ هجری^۱) در سمرقند مؤثر و نافذ گشتند، در حالی که بزرگترین محدثان اسلامی یعنی بخاری (وفات ۸۷۰ میلادی برابر با ۲۵۶ هجری) مسلم (وفات ۸۷۵ برابر ۲۶۱ هجری) ترمذی (وفات ۸۹۲ برابر ۲۷۹ هجری) و نسائی (وفات ۹۱۴ میلادی برابر ۳۰۲ هجری) که همه از خراسان برخاسته‌اند به طرف غرب یعنی به ممالک عربی مهاجرت نمودند.^۲

یکی از مشخصات این مکاتب فقهی و کلامی شرقی این بود که به سادگی و بدون هیچ اندیشه‌ای روش تعلیم و تربیت ایرانی را به طور آشکار و مشهودی پذیرفت.^۳ در اثر آن به زودی ماوراءالنهر یکی از مراکز علم حدیث و علم قرائت و تجوید^۴ گشت و برای هر طالب علمی میسر بود که در این سرزمین از محضر درس عده زیادی از اساتید مختلف استفاده کند^۵ از این رو نیز بسیاری از دانشمندان تحصیلات خود را فقط در این سرزمین نموده‌اند؛ مثل غزالی طوسی که فقط در گرگان و نیشابور تحصیل کرده^۶، در حالی که سمعانی اهل مرو (وفات ۱۱۶۷ میلادی برابر ۵۶۲ هجری) یعنی مؤلف «کتاب الانساب» بیشتر تحصیلات خود را در غرب (یعنی

۱- سمعانی (کتاب الانساب نسخه خطی)، ص ۲۱۸ «ظهر» به بعد. - رجوع کنید به Goldziher, Had. 71. و جوه اختلاف مکاتب عقاید دینی سمرقند و بخارا را Tritton, Theol. 176. تحقیق نموده است. ۲- رجوع کنید به Brockelmann, GAL I 157-163; Suppl. I 256-270. ۳- الذهبی (تذکره الحفاظ) ج ۱، ص ۲۱۲ بنا به نقل Fueck, Trad. I 26 f. در باره «دومین نهضت بیداری ایران» رجوع کنید به Hans Heinrich Schaeder: Die Leistung des Islam, S. 367, 375 f., 378 ۱. (in der «Ztschr. f. Missionskunde und. Rel. - Wiss.» 46, 1931). ۴- مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ۳۲۸ (در سال ۹۸۵ میلادی برابر ۳۷۵/۳۷۴ هجری در نیشابور)، ص ۳۹۵ (کوهستان، با بیان جزئیات). ۵- السبکی (طبقات)، ج ۲، ص ۱۱۴، ج ۳، ص ۱۱۴. - مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ۲۸۴، ۳۹۰ به بعد. ۶- رجوع کنید به Mez 182. - Vgl. auch EI, II 154 - 157 (von Duncan Black Macdonald).

ممالک عربی) انجام داده است^۱؛ «کتاب الانساب» یکی از مهمترین کتب رجالیه موجود (اگرچه در بسیاری از موارد آن فقط به ذکر زندگی ظاهری صاحبان تراجم اکتفا شده) می باشد که از اسلام شرقی در یک چنان زمانی که برای به وجود آمدن این گونه علوم زود به نظر می رسید به جای مانده است. در این دوره هم علاقه معروف قدیمی ایرانیان به داستانرایی و افسانه گوئی، در زمینه داستانهای مذهبی و گاهی نیز اساطیر جلف و سبک (قرن ۸ و ۹ میلادی برابر دوم و سوم هجری)^۲ ظاهر گشت، و آسیای مرکزی (در جنب سند) مرکز مردمانی شد که تا می توانستند خود را معترف قلمداد می نمودند تا بتوانند باین وسیله، ادعای ملاقات پیغمبر (ص) را نموده مستقیماً از او اخباری نقل کرده و اشاعه دهند^۳. در یک چنین محیط علمی پرهیجان و ثمر بخشی مباحثات پر شوری بین مکاتب مختلف مذهبی در گرفت و در این شرق عالم اسلامی نه فقط مذاهب فقهی مختلفی که در غرب عالم اسلامی به وجود آمده بود راه یافته بارتقابت شورانگیزی در همه جا اشاعه پیدا کرد، بلکه در جنب آنها نیز مکاتب حقوقی تازه ای مثل مکتب ثوریان^۴ و داودیان^۵ که در فارس از حمایت عضدالدوله برخوردار بودند^۶

۱- ابن خلکان (فهرست، ۱۱۳)، ج ۲، ص ۱۵۶، السبکی (طبقات)، ج ۴، ص ۲۵۹- رجوع کنید به Goldziher, Had. 185. سمانی در طی بیان نسبت قاضی خویس، از خود صحبت نمی کند (کتاب الانساب، نسخه خطی، صفحات ۳۰۷ و ۳۰۹). ۲- رجوع کنید به Goldziher, Had. 168. ۳- مرجع سابق ص ۱۷۲ به بعد. - ابو حاتم سهل السجستانی در کتاب الممیرین (قرن نهم میلادی برابر قرن سوم هجری) جمعی از ممیرین را به شیوه خود گرد آورده است. رجوع کنید به، Ignaz Goldziher, Leiden 1899 (Abh. zu arab. phil. 11). رجوع کنید نیز به، عوفی (جوامع الحکایات)، شماره ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۲ (بخصوص شماره ۱۹۴۷ به بعد)، ص ۲۴۵ به بعد، ابونعمیم (ذکر اخبار اسفهان، فهرست، ۲۰۰) ج ۱، ص ۳۰۱. ۴- مقدسی (احسن التقویم)، ص ۳۷ (به نام سفیان الثوری، رجوع کنید به، EI, IV 540-542). ۵- به نام داود اصفهانی (وفات ۸۵۵ میلادی برابر با ۲۴۰/۲۴۱ هجری) و نیز رجوع کنید به، Goldziher, Zahiriten 110. ۶- رجوع کنید به، Mez 203؛ و نیز در باره مذاهب دیگر رجوع کنید به خوارزمی (مفاتیح العلوم)، صفحات ۲۶ تا ۳۰.

با به عرصه وجود نهادند. چیزی که بود اینها نیز طبعاً مثل سایر مذاهب فقهی^۱ مستقل و غیر وابسته به حزب و دسته خاصی، نتوانستند دوام یابند و از این رو در سنوات بعدی به افول پیوستند^۲. - همچنین در سرزمین ایران مناظرات دینی بین اهل سنت و بین معتزلیان^۳ به شدیدترین وجهی نمایان گشت و گاهی هر مذهبی مسجدی مخصوص به خود در اختیار داشت (مثل سال ۹۳۰ میلادی برابر با ۳۱۸ هجری در مرو و در سمرقند^۴). علمای دین، در این بخش عالم اسلامی از احترام فوق العاده‌ای برخوردار بودند. مشایخ و بزرگان معروف - که خراسانیان آنان را «خواجه» می‌نامیدند^۵ - در وقت ورودشان به شهر با جشن و شادی استقبال می‌گشتند و شاید^۶ این همان احترامی بوده که ایرانیان قبل از اسلام بدان سبب به موبدان خود می‌گذاشته‌اند که اینان حاملان اوستا (که به طور نادر نوشته می‌شده و اغلب شفاهاً نقل می‌گشته است) بوده‌اند.

در این موقع حتی برای فرمانروایان و رجال مملکت نیز دیگر رهایی از قدرت و سلطه جنبش‌های مذهبی - بخصوص از آن موقعی که نظرومشی‌علمای

۱- ابن حجره (وفات ۹۶۱ میلادی برابر با ۳۵۰/۳۴۹)، یاقوت (ارشاد)، ج ۲، ص ۱۸.
 ۲- مقدسی (احسن التقویم)، ص ۳۹۵. - نیز رجوع کنید به، Mez 203. ۳- رجوع کنید به، Krestovič - Mez 193. (von Henrik Samuel Nyberg) EI, III 850-856
 žuze: Mutazility. Dogmatikoistoričeskoe izsledovanie v Oblasti Islama, 1899
 A. Ja. Borisov : Mu 'tazilit'skie rukopisi gosudarstvennoj publicnoj biblioteki v Leningrade (Mu 'tazilitische Handschriften der Staatl. öffl. Bibl. in Leningrad), in : Bibliografija Vostoka 8/9 (1935), S. 69-95. Graf II 238.
 نوشته اخیر درباره کتب خطی معتزلیان که در کتابخانه لنینگراد موجود است گفتگو می‌کند، در حالیکه نوشته ماقبل آن راجع به معتزلیان از نظر تحقیق تاریخی عقاید مذهبی در جهان اسلامی سخن می‌گوید.
 ۴- اصطخری، ص ۲۵۹. و نیز رجوع کنید به، کتاب القند (فهرست ۱۸۴/۱۸۳)، ج ۱، ص ۵۰. ۵- مسعودی (مروج الذهب) ج ۹، ص ۲۴.
 ۶- السبکی (طبقات)، ج ۳، ص ۹۱، برابر با Mez 164 (با ذکر جزئیات خاصه)، و نیز، Gruenebaum 234 f. ۷- اهمیت دولت ساسانیان را Nyberg, Rel. به عنوان اهمیت مملکتی که فاقد کتاب مقدس همگانی بوده گوشزد می‌کند.

دینی در مورد مخاطرات سیاسی نیز ملاك عمل واقع شد - ممکن نبود : چنانکه مثلاً در سال ۹۹۹ میلادی (برابر با ۳۸۹ هجری) علما در برابر نیروی دولت سامانیان (پس از انجام تبلیغات مناسب) اعلام داشتند که قراخانیان ، مسلمانان با ایمانی هستند و هیچ گونه دلیلی برای مبارزه با آنان و ایجاد جنگ برادر - کشی وجود ندارد^۱ . سامانیان نیز در این مورد نسبت به آن علمانهایت احترام را ابراز نمودند^۲ . همچنین سلطان محمود غزنوی اجازه ازدواج دو دخترش را به دو امیر ترك مشروط به این نمود که آن دو امیر باید ابتدا ، به شرف اسلام مشرف گردند^۳ . از اندك مدتی بعد از آن (سال ۱۰۴۰ میلادی برابر با ۴۳۱ هجری) در باره یکی از سلجوقیان اطلاع در دست است که وی هنگام ملاقات یکی از دانشمندان ، سه دفعه دست او را بوسیده است^۴ . فرمانروایی مثل مسعود غزنوی نه تنها در تمام ماه مبارك رمضان روزهای خود را می گرفت^۵ ، بلکه در غیر از این ماه نیز روزهای معینی در هفته صائم بوده است . حکام و فرمانروایان به طور مرتب با علما در باره مسائل دینی^۶ گفتگو می کردند و یا اینکه در مباحثاتی که بین

۱- نکبی (فهرست ، ۱۲۵) ، ص ۱۹۲ . رجوع کنید به فصل سقوط سامانیان ، ۱ - و نیز ، Barthold, Vorl. 83
 ۲- ابن الاثیر ، ج ۷ ، ص ۹۳ . و نیز رجوع کنید به ،
 Barthold, Turk. 232 . ۳- رجوع کنید به ، Barthold, Vorl. 88 . ۴- بنا به قول
 راوندی (راحة الصدور) ، ص ۹۹ یکی از شیوخ نیز دست سلطان سلجوقی را بوسیده است (بر فرض اینکه این نقل ، افسانه باشد باز نشان می دهد که چنین امری ممکن و حتی متناسب می نموده است) .
 ۵- بیهقی (تاریخ بیهقی ، فهرست ، ۱۶۱) ، ص ۵۵۳ ، ۵۵۵ . ۶- در مورد
 طغرل بیک سلجوقی نیز روزهای پنجشنبه و شنبه ذکر می شود ، البتداری (سلجوقیان ، فهرست ، ۱۳۳) ، ص ۲۷ (و یا روزهای دوشنبه و پنجشنبه ، الحسینی - اخبار الدولة السلجوقیه ، فهرست ، ۱۳۱ - ، ص ۱۶ - ابن خلکان - فهرست ، ۱۱۳ - ، ج ۸ ، ص ۱۵) . نظیر این امر را سمانی (کتاب الانساب نسخه خطی) ، ص ۵۴۹ ، درباره عبدالله ... المیکالی در خراسان ذکر می کند .
 ۷- مثلاً عبدالله طاهری حدود سال ۸۴۰ میلادی برابر با ۲۲۵ میلادی ، هوفی (جوامع الحکایات) ، ص ۲۱۹ ، شماره ۱۶۱۳ - و نیز سامانیان حدود سال ۹۸۵ میلادی برابر با ۳۷۵/۳۷۴ هجری ، مقدسی (احسن التقویم) ، ص ۳۳۹ (در يك چنین موقعی در باره

علمای مذاهب فقهی مختلف صورت می گرفت، شرکت می جستند^۱، و پیوسته تلاوت قرآن^۲ نموده و در دوران پیری انزو اختیار می کردند^۳، همین شیوه زندگی را نیز در وصیت نامه های خود به فرزندان خود توصیه می کردند^۴ و مقارن آن، به ایشان زندگی گانی مرضی خدا، و احترام زیاد به دانشمندان دینی را تأکید می کردند. نتیجه این امر این شد که مردم رعایت کامل انجام وظایف دینی را قبل از همه از ثروتمندان و متعینان انتظار داشتند، در حالیکه فقرا گمان می کردند رعایت انجام وظایف دینی در مورد آنان ضرورت زیادی ندارد^۵. کثرت اوقاف مذهبی^۶ نیز خود نمونه علاقمندی طبقه حاکم، به دین بود: برمکیان^۷ صفاریان^۸، فرمانروایان کرد^۹، آل بویه^{۱۰}، غزنویان^{۱۱}، خوارزمشاهیان، سلجوقیان

→ امور سیاسی و دولت گفتگو می شده است)؛ - ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۲۱۸ (حاکم محلی آمل در سال ۹۳۷ میلادی برابر با ۳۲۵ هجری)، - ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۶، ص ۲۹۵؛ ابن الجوزی ص ۱۰۰ بنا به نقل Mez 300 (سال ۹۶۶ میلادی برابر ۳۵۵ هجری معزالنوله)؛ بیهقی (تاریخ بیهقی)، ص ۵ (مسعود غزنوی). سیاستنامه نیز (ص ۵۴) صریحاً این معنی را لازم الاجراء می داند.

۱- بیهقی (تاریخ بیهقی)، ص ۲۰۶ (محمود غزنوی حدود سال ۱۰۰۰ میلادی برابر با ۳۹۰ هجری).
۲- عبدالله طاهری به این دلیل که برای اتباع وی فقط قرائت قرآن و حدیث کفایت می کند و به نوشته دیگری نیازمند نیستند، کتاب قانون ساسانیان را رد نمود و دستور به آب انداختن آنرا صادر کرد؛ دولتشاه، تذکرة الشراء، ص ۳۰. ۳- مثلاً نصر بن احمد سامانی، میرخواند: Historia Samanidarum, hrsg. von Friedrich Wilken, Goettingen 1808, S. 50.

۴- طبری (ردیف ۲)، ص ۱۰۸۳ (سال ۷۰۱ میلادی برابر با ۸۲ هجری). ۵- یاقوت (ارشاد العرب) ج ۲، ص ۸۱؛ سمانی (کتاب الانساب) ص ۳۲۳ به بعد (محمد بن ابراهیم بن سیمجور، رجوع کنید به فصل «آل بویه در اوج قدرت خویش»)، - و نیز رجوع کنید به: Mez 331; Wiet 138. قابوسنامه که از يك واعظ می رفته سخن می گوید. (فهرست، ۲۷۷) صفحات ۶۴۷ تا ۶۵۲. ۶- درباره این تصور رجوع کنید به: Loek. 53-56 در اینجا

نیز مؤلف می گوشت اصل و ریشه این کلمه را توضیح دهد. ۷- ابن الاثیر، ج ۶، ص ۴۸. بنا به گفته ابن سعد (فهرست، ۱۰۴) ج ۵، ص ۲۵۴ حتی عمر بن عبدالعزیز در جاده های خراسان کاروانسراهایی بنا کرده بود. ۸- اصطخری، ص ۲۴۱؛ - تاریخ سیستان ص ۲۶۸.

۹- ابن حوقل (کتاب المسالك) ص ۳۶۸ (قبل از سال ۹۷۸ میلادی برابر ۳۶۷/۳۶۸ هجری)؛ -

وATABKIAN همه ، مساجد ، رباط ، کاروانسراها ، بیمارستانها و مدارس وقف نمودند. علاوه بر این از ایران پیوسته به اماکن مقدسه مکه و مدینه اوقافی هدیه می گشت . و حتی هدیه رسمی برای خانه خدا ، به نام « محمل » ، « حمل » ، اغلب از ایران می آمد ، و از طرف آنان در تأمین راههای مکه کوشش می شد .^۱ سفر به بیت الله که اغلب با شتر انجام می گرفت^۲ - به صورت یکی از خواسته ها و آرزوهای بزرگان و رجال و متعینان در آمده بود^۳ . بدیهی است که این سفر به مکه برای این قبیل افراد ، راه فراری از مخاطرات سیاسی^۴ و یا به عکس وسیله تبعید شاهزادگان و یا صاحبان مقامی بوده که وجود آنان برای سیاستمداران

→ روز راوری (ذیل تجارب الامم ، فهرست ، ۹۷) ، ص ۲۷۸ (سال ۹۹۶ میلادی برابر با ۳۸۶ هجری) ، ۱۰ - رجوع کنید به : Mez 22f. ۱۱ - الحسینی (اخبارالدولة السلجوقية ، فهرست ، ۱۳۱) ، ص ۱۱۰ - ابن الاثیر ، ج ۹ ، ص ۱۱۶۸ ، عوفی (جوامع الحکایات) ، ص ۲۰۵ ، شماره ۱۴۴۱ .

۱ - رجوع کنید به : Fuad Koepruelue : Vakif mueessesesinin hukuki mahiyeti ve tarihi tekämuelue in : Vakiflar dergisi II (1942) , S. 1-36 . خصوصیات حقوقی وقف و تاریخ تکامل آن گفتگو می کند . ۲ - در مورد اولین رباط از اواسط قرن هشتم (دوم هجری) رجوع کنید به : Rob. Rubinacci in «Annali» X (Neapel 1960), S. 41f. ۳ - مثلاً نوح دوم سامانی ، نکبی (فهرست ، ۱۲۵) ، ص ۱۱۴ - ابن الاثیر ، ج ۸ ، ص ۲۳۳ (حسنویه حکمران کرد) ، ج ۹ ، ص ۵۰ (پسر او ، بدر) . ۴ - ابن الاثیر ، ج ۹ ، ص ۱۴۸ (در سال ۱۰۳۳ میلادی برابر با ۴۲۴ هجری ، در مقابل مبلغ گزاف) - و نیز رجوع کنید به : Mez 300 (996) . ۵ - ابن حوقل (کتاب المسالك) ، ص ۳۵۹ به بعد (مبعاذگاه حجاج در ایران ، شهر ساوه محسوب می شد) . ۶ - سمانی (کتاب الانساب نسخه خطی) ، ص ۵۴۹ (عبدالله ... المیکالی ، وفات اوایل سال ۹۹۰ میلادی برابر با ۳۸۰/۳۷۹ هجری) ؛ - تاریخ سیستان ، ص ۳۲۸ (در سال ۹۶۴ میلادی برابر ۳۵۳ هجری حکمران سیستان) ؛ - تنوخی (کتاب الفرج بعد الشدة) ، ج ۲ ، ص ۱۱۷ (خراسان ، چاغ ، فرغانه) ، بیهقی (تاریخ بیهقی) ، ص ۶۵ (سال ۱۰۳۰ میلادی برابر با ۴۲۱ هجری ؛ یکی از معتمدان محمد غزنوی) . - قابوسنامه با این بیان به نتایج عملی حج اشاره می کند که آدمی با چنین سفری به معارف خود نسبت به جهان و انسانها می افزاید و بنا بر این وقتی اجازه چنین سفری را دارد که شایسته کسب چنین معرفتی شده باشد ، Diez 309 - 322 . ۷ - طبری (ردیف دوم) ، ص ۱۵۰۱ (سال ۷۲۷/۷۲۸ میلادی برابر ۱۰۹ هجری) ؛ - مستوفی (تاریخ گزیده) ، ج ۱ ، ص ۳۸۵ (سیستان ، حدود سال ۹۶۴ میلادی برابر با ۳۵۳ هجری) .

روز مطبوع نبوده است. بنابراین همینطوری که در این موارد اعمال و مقاصد دینی جنبه تزیین و تظاهر به خود گرفته بود، همانطور نیز یقیناً در بسیاری از موارد سابق الذکر اعمال مذهبی فقط به صورت يك رسم و عادت درآمده بود که طبقه حاکم ایرانی (همچنین نیز مثلاً عباسیان) برای اینکه خود را در تظاهر علاقمند به دین نشان بدهند طبق آن رسم و عادت رفتار می نمودند. به طوری که امروز دیگر نمی توان گفت کدام يك از آن اعمال مذهبی از سر صدق و صفا و کدام يك از روی تظاهر و ریا انجام می گرفته است؛ ولی دلیل بر این ادعا که فرقی بین اعمال خالصانه و اعمال ریایی وجود داشته است این واقعیت می باشد که ایرانیان تامت طویلی به اجرای عادات و آداب مذهبی ایران باستان؛ مثلاً در مورد استعمال ظروف نقره و طلا و لباسهای ابریشمی (در بخارا قرن دهم برابر قرن چهارم هجری)^۱ و نیز در مورد اینکه در عید نوروز^۲ طبق مراسم باستانی به خود آب می زدند، اصرار می ورزیدند. و با اینکه این آداب ممنوع شده بود، باز ایرانیان از آن دست بر نمی داشتند^۳. همچنین نیز مردم (مثلاً نیز در مصر) اعیاد مسیحی را جشن می گرفتند^۴، حتی فرمانروایی مثل محمود غزنوی که

۱- مقدسی (احسن التقویم)، ص ۲۸۱. - رجوع کنید به فصل «هنرهای زیبا» از همین کتاب.
 ۲- درباره تعیین تاریخ سال و ماه رجوع کنید به فصل «تقویم» از همین کتاب. ۳- طبری (ردیف ۳)، ص ۲۱۴۴؛ بیرونی (فهرست: ۱۱۸)، صفحات ۲۱۵ تا ۲۱۸ و ۲۶۶؛ نیز رجوع کنید به Mez 400 f. در سال ۱۰۳۰ میلادی برابر با ۴۲۱ هجری، نوروز را در اصفهان با ضیافت و صرف اغذیه جشن می گرفتند، محاسن اصفهان (فهرست: ۱۹۹)، ص ۲۴. ظاهراً زمان تألیف کتاب منظور است نه حدود سال ۱۳۰۰ میلادی (برابر سال ۷۰۰ هجری)، اگرچه در این موقع نیز اوضاع نسبت به زمان اول، زیاد تغییری نیافته بود. ۴- ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۵، ص ۴۷۹ به بعد؛ - ابن الاثیر (فهرست: ۱۳۵)، ج ۸، ص ۲۲۲ و نیز رجوع کنید به Mez 397 f. درباره چگونگی کوشش عمر خلیفه ثانی برضد این رسوم غیر اسلامی در آذربایجان و بین النهرین (نهی جرم از حیواناتی که ذبح شرعی نشده بودند)؛ رجوع کنید به ترجمه کتاب چهاردهم از احیاء العلوم غزالی از: Hans Bauer: Erlaubtes und verbotenes Gut, Halle 1922, S. 104. (این مورد یقیناً افسانه است).

می‌خواست خود را سنی معتقدی نشان بدهد از این ابا نداشت که عید اضحی را بابرقراری مجلس شراب جشن بگیرد^۱. به‌طور کلی ترکان اندکی پس از گرویدن خود به اسلام مثل غالب ایرانیان در این مانعی نمی‌دیدند که در صورت اقتضای موقعیت در ضمن اقدامات جنگی مساجد را نیز غارت نموده^۲ مسلمانان را در اماکن مقدس کشته و مزاحمت علمای دین^۳ را فراهم آورند، و یا به نظیر این اعمال دست بزنند. باوجود این، سلجوقیان در سال ۱۰۳۷/۱۰۳۸ میلادی (برابر با ۴۲۹ هجری) صریحاً غارت مسلمانان را با تذکر این مطلب که اکنون ماه رمضان در پیش است، غدغن نمودند^۴.

وقوع این نوع حوادث تنها منحصر به سرزمین ایران و ایرانیان نیست بلکه نظیر آن را نیز می‌توان در قسمت‌های دیگر دنیای اسلامی مشاهده کرد. ولی چیزی که منحصر به ایران بوده، این است که عقاید اسلامی در اینجامسیر دیگری را پیمود تا در مغرب عالم اسلامی: یعنی اگرچه در این جا نیز پیروان سنت و اخبار بر ضد معتزله جنبشی برپا نمودند و اگرچه همزمان با شیخ ابوالحسن اشعری (۸۷۳/۸۷۴ تا ۹۳۵ میلادی برابر با ۲۶۰ تا ۳۲۴/۳۲۳ هجری) که در سرزمینهای عربی زبان تأثیر و افکارش به‌تمام آن نواحی سرایت نموده بود، در سمرقند یعنی در شرق عالم اسلامی نیز مائریدی (وفات سال ۹۴۴ میلادی

۱- بیهقی (تاریخ بیهقی)، ص ۵۶۱. ۲- مثلاً در سال ۱۰۰۳ میلادی برابر با ۳۹۴/۳۹۳ - پاهیان محمود غزنوی در سیستان، تاریخ سیستان، ص ۳۵۷، در سال ۱۰۳۷/۱۰۳۸ میلادی برابر با ۴۲۹ هجری (غز در مراغه)، ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۱۳۲. ۳- ابن‌اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۲۱۲ (حدود سال ۹۲۷ میلادی برابر با ۳۱۴/۳۱۵ هجری در آمل)، - راوندی (راحة الصدور)، ص ۱۸۰ (هنوز در سال ۱۱۵۴ میلادی برابر با ۵۴۸/۵۴۹ هجری در مورد غزها). ۴- ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۱۵۸. ۵- شهرستانی (فهرست، ۲۵۰)، ج ۱، صفحات ۱۱۹ تا ۱۳۷ (برابر با شهرستانی، فهرست، ۲۵۱، ج ۱، صفحات ۹۸ تا ۱۱۳). - و نیز رجوع کنید به، Muhammad Iqbal: The development of Metaphysics in Persia, a contribution to the history of Muslim philosophy, London 1908.

برابر با ۳۳۲/۳۳۳ هجری)^۱ به مخالفت با معتزلیان برخاست، ولی جنبش این پیروان جدید سنت و احادیث، بسیار سخت‌تر و بطیء‌تر از جنبش نظیر آن در غرب جهان اسلامی، توانست جایی برای خود باز کند. بدیهی است که سرزمین فارس و در جنب آن نیز جبال (مدین) (مثل سند و سوریه) از مراکز اصحاب حدیث و پیروان سنت^۲ به حساب می‌آمد، و ممکن است که رجحان طبقه کتاب (کاتبان که اغلب سمت منشی و وزارت داشته‌اند) بر علمای دینی^۳ به‌طور عمده دلیل بر این واقعیت باشد که در این مناطق بیشتر از سیاست رسمی بغداد یعنی از سیاستی که حامل و نگهبان آن ناحد زیادی طبقه کتاب بوده‌اند، طرفداری می‌شده است، در صورتی که علما کمتر، از آن طرفداری می‌نمودند و پیوسته در این سرزمینها به نحوی مظنون واقع می‌گشتند. با این وضع، این حق برای ترکان باقی ماند که در شرق جهان اسلامی نیز (همانطوری که در بین‌النهرین از قرن نهم عادت روزمره بر آن جاری بوده است) بر ضد علمایی که مخالف سیاست آنها بوده‌اند اقداماتی به‌عمل آورده، کیفر برقرار نمایند. اول کسی که به این عمل دست زد محمود غزنوی^۴ بود، یعنی کسی که برعکس نیز تبلیغات اهل تسنن را ترویج و به سود اسلام باغیر مسلمانان جهاد می‌نمود. سلجوقیان

۱- سمعانی (کتاب الانساب، نسخه خطی)، ص ۴۹۸ به بعد، در جنب تلفظ «ماترید» (برای بخشی در کنار سمرقند) نیز «ما'ثریتی» ضبط نموده است. - در مورد فوق و اختلاف عقاید و آرای ماتریدی با عقاید اشعری رجوع کنید به، Tritton, Theol. 174 f. ۲- مقدسی (کتاب احسن التقویم)، صفحات ۱۷۹، ۳۹۵، ۴۳۹، ۴۸۱ (و نیز Mez 202) (در اینجا حتی با نفوذ افکار یونانی که از طرف غرب شروع شده بود، مخالفت می‌شد). ۳- مقدسی (کتاب احسن التقویم)، ص ۴۴۰. ۴- ابن الجوزی (نسخه خطی) ص ۱۶۵ بنا به نقل Mez 198. و نیز مراجعه کنید به، Tritton, Theol. 183 (در اینجا اعدام یکی از علما به عنوان اتهام به‌زندگی، در سال ۱۰۱۵ برابر با ۴۰۵/۴۰۶ هجری)؛ - و نیز مراجعه کنید به ابن‌الاثیر، ج ۹، ص ۱۲۸ (سال ۱۰۲۹ برابر با ۴۲۰ هجری، مقارن با آن نیز سوزاندن کتب فلسفی).

نیز غالباً بر همین شیوه رفتار می نمودند،^۱ و به زودی ایرانیان نیز (بخصوص در نقاطی که از فرهنگ روز دور مانده بودند مثل طبرستان^۲) همین راه و روش را اتخاذ نمودند. در عین حال علمای دینی هم، از همان آغاز بخصوص در شرق اسلامی نیروی فرمانروایان سیاسی را برای سرکوبی مخالفان خود به یاری می طلبیدند^۳ و لواینکه در ابتدا نیز بدون نتیجه مثبتی می ماندند، ولی چیزی که بیش از همه به پیروزی اصحاب حدیث و سنت کمک نمود برقراری مدارس علوم دینی بود که شاید تقلیدی^۴ از «وهارس» Viharas بوداییان و در هر حال برداشتی از روش مدارس علوم دینی آسیای مرکزی بوده است. از بین این قبیل مدارس بخصوص باید مدرسه معظم سلجوقی در بغداد یعنی نظامیه^۵ را (که با علم و عمد در مقابل مدرسه از هر در قاهره ساخته شده بود)، نام برد؛ ولی بانام این احوال در عین اینکه سرزمینهای عربی زبان به عقاید اصحاب حدیث و سنت و بعداً (اگرچه در ابتدا با بی میلی و حتی جنگ و مبارزه) به آرای اشعری و سپس به افکار غزالی گرویدند باز (در ایران) نظرهای معتزلیان بانمام مخالفت اصحاب حدیث و سنت^۶ تا اواخر

۱- رجوع کنید به : Selçüqiler devrinde : «Yaltkaya» Mehmed Şeref ed - Din mezāhib, in : Tuerkijät megmü'asy I (1925), S. 101-118 . Sijasaet - namae 88.

و نیز رجوع کنید به سیاست نامه (فهرست ۲۷۸). ۲- در سال ۱۰۰۰ میلادی برابر با ۳۹۰ هجری، قابوس، پادشاه طبرستان، یکی از علماء را به علت اینکه معتقد به «عقاید کفر آمیز معتزلی» بوده است، اعدام کرد؛ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان) ص ۲۳۲. در سال ۹۲۸ میلادی برابر با ۳۱۵/۳۱۶ هجری حکمران سیستان به همین دلیل واعظی را از کار برکنار نموده دیگری را به جای او گذاشت. تاریخ سیستان، ص ۳۱۳. ۳- رجوع کنید به :

Christian Snouck - Hurgronje in der «Revue de l'Histoire des Religions» XXXIX (1899). ۴- رجوع کنید به : Barthold, Vorl. 60. ۵- رجوع کنید به :

Julián Ribera : Origen des Colegio Nidami de Bagdad, in : Homenaje a Francisco Codera, Saragossa 1907. S. 3-17. ۶- رجوع کنید به :

Ignaz Goldziher: Zur Geschichte der hanbalitischen Bewegung (in der ZDMG LXII, 1908, S. 1-28), bes. S. 8. 11 f. و نیز رجوع کنید به سمانی (کتاب الانساب، نسخه

خطی) ص ۳۰۷ «ظهر» به بعد.

زمان مغولان بقایای خود را حفظ نمود^۱.

دلیل اصلی گسترش یافتن افکار معتزلیان را در ایران می‌توان نیروی حدس و تیز فہمی ایرانی، و نیز - به موازات جنبه عرفانی این قوم - احساس او برای تصورات و تفکر منطقی روشن دانست، ولی در جنب این دلیل، قبل از هر چیز، این واقعیت مؤثر بوده است که اساساً مکتب معتزلیان در نبرد با ثنویت مانویان نیرو و تشکل یافت و به همین دلیل (همراه با عدل) وحدت خدا را اساس آرای خود قرارداد و بدین سبب پیروان آن به اصحاب العدل والتوحید^۲ موسوم گشتند، همین نبرد با مانویان سرانجام در سرزمین ایران به صورت مبارزه با زردشتیان درآمد، زیرا زردشتیان نیز مثل مانویان ثنویت را (اگر چه بنای فکر آنان در این عقیده بکلی با مانویان فرق دارد) اساس افکار خود قرار داده بودند و از این رو نیز این مسأله، نقطه اصلی مناظرات^۳ و مبارزات با آنان گردید. این واقعیت به خوبی در این امر منعکس گشت که مسلمانان قدریان را به نام «مجوس» - اسلام، نامیده‌اند، زیرا مجوسی‌ان خوبی را مخلوق خدا و بدی را مخلوق شیطان (اهریمن) می‌دانستند^۴. (در این نام گذاری قدریان اسلامی به مجوسی‌ان، از يك طرف آگاهی به وجود ارتباطی بین تفسیر و حل این مشکل دینی از نظر قدریان و بین مذهب ثنویت به نظر می‌رسد، و از طرف دیگر نیز از این تشبیه این معنی ظاهر می‌شود که مذهب زردشت به ذهن عمومی بیشتر نزدیک بوده است تا مانویتی

۱- مقدسی (کتاب احسن التقویم)، ص ۴۱۳، - فهرست ابن الندیم، ص ۱۳۹، (رامهرمز، حدود سال ۹۷۰ میلادی برابر با ۳۵۹/۳۶۰ هجری در تحت سیادت آل بویه)؛ - نیز رجوع کنید، Wiet 136 f. ; Bertold Spuler : Die Goldene Horde, Leipzig 1943, S. 219 ; Barthold, Ist. Kul't. žizni Turkestana, 1927, S. 65; Borisov (Wie S. 152, Anm. 6) 72. ۲- رجوع کنید به، Fueck, Tradit. 12f. ۳- رجوع کنید به فصل «زردشتیان» از همین کتاب. ۴- ابن قتیبہ (تأویل مختلف الحدیث، قاهره ۱۹۰۸ برابر با ۱۳۲۶ هجری) ص ۹۶ تا ۹۹ بنا به نقل، Mez 193, Anm. 10

که در این زمینه از آن مهمتر ولی در مغرب اسلامی فقط در بین طبقه بالارایج بوده است . (دوام آراء و بقای شیوه افکار معتزلیان در سرزمین ایرانی زبان ، علاوه بر ضرورت دایمی تأکید عقیده توحید در مقابل ثنویت (چنانچه گفته شد) نیز مرهون وضعی بوده که در شرق اسلامی از آغاز قرن نهم به وجود آمده است؛ به این معنی که این بخش قلمرو اسلامی از ابتدای قرن نهم عملاً استقلال یافت؛ و خود را از تحت قدرت خلیفه بیرون آورد . در نتیجه در این سرزمین اقدامات بر ضد معتزلیان يك قرن دیرتر از نظیر آن در مغرب جهان اسلامی شروع شد و حتی در زمان فرماندهی محمود غزنوی و سلجوقیان نیز کاملاً به پایان نرسید. علاوه بر این ممکن است تشدید مجدد نفرت ایرانیان در قرن دهم و یازدهم (برابر قرن چهارم و پنجم هجری) نسبت به آنچه در عراق به وقوع می پیوست تا اندازه ای در حمایت این نوع مکاتب دینی ، که برخلاف عقاید بغدادیان بود ، تأثیر داشته است^۱ . همین معنی نیز بعداً منجر به آن گشت که افکار معتزلیان به حد وسیعی برای بنا و استحکام افکار شیعه انتخاب شد ، در حالیکه در تکامل آن نیز ایرانیان به طور بسیار اساسی سهمیم بوده است^۲ .

تفرقه مذاهب فقهی در سرزمین فارسی زبان، نشانه آن وضع درهم آمیخته ای است که در موارد دیگر نیز از مشخصات قرون نخستین اسلامی به شمار می آید و بنابراین در واقع خصوصیت ویره ای به دست نمی دهد ، تنها فرقی که هست این است که در این سرزمین نیز بدین وسیله پایه های يك تقسیم بندی محلی برای

۱- یاقوت (ارشاد العرب) ، ج ۴ ، ص ۱۵۴ - ابن فضلان (فهرست) ، ص ۷ ، ص ۱۱۱ XX
با پاورقی شماره ۱ ، تنقیح آلمانی آن ، ص ۱۳ با پاورقی ۱ . ۲- رجوع کنید به فصل
دشیمان دوازده امامی ، ص ۱۸۰ به بعد ؛ رجوع کنید به ،

Ignaz Goldziher : Die Heiligen-Verehrung im Islam (in «Mohammedanische Studien» II, S. 275-378), S. 323.

مذاهب فقهی گذاشته می شود ، به این معنی که می توان گفت : خراسان و به طور کلی قلمرو حکومت سامانیان^۱ در قرن دهم به طور اکثریت، و نواحی ری^۲ و اطراف آن نیز بر اثر تأثیرات بغداد، حنفی مذهب بوده اند و در ماوراءالنهر که در آغاز امر بیشتر مذهب شافعی رواج داشت^۳ بعداً حنفیان سلطه و سیادت معنوی بخصوصی^۴ یافتند. همین مذهب فقهی نیز بلاواسطه فرمانروایان ترك نژاد (مثلاً محمود غزنوی) را به خود جلب نمود^۵، اگر چه همین فرمانروای بزرگ، محمود، بعداً به موجب تجارب شخصی خویش بیشتر به عقاید شافعی^۶ تمایل نشان می داد (جزئیات تقسیم بندی محلی مکاتب کلامی و مذاهب فقهی، در نقشه ای که در پایان این کتاب ضمیمه شده، نشان داده می شود)؛ ولی در عین حال قطعاً نمی توان وجود منازعات مذهبی مکرری را که بین فرقه های مختلف ایرانیان سنی مذهب مشاهده و نقل شده است^۷ دلیل بر این گرفت که ایرانیان جدی تر از دیگران پای بند، به عقاید دینی بوده اند؛ زیرا این امر - با تمام اعتراف به حقانیتی که مذاهب،

۱- رجوع کنید به : Borisov, Mu'taz, S. 72. ۲- یاقوت (ارشاد العرب)، ج ۴ (۲)، ص ۲۸۲ به بعد؛ - سمّانی (کتاب الانساب نسخه خطی)، ص ۳۲؛ - و نیز رجوع کنید به : Borisov, Mu'taz, S. 73 f. ; Schwarz V 617 f. (در این موضع از مرجع اخیر یاد شده که اصفهان در آغاز تابع «سفیان الثوری» بوده، ولی به آحنبلّی مذهب گشته است)؛ باز همین مرجع، ج ۷، ص ۸۵۲ (در اینجا گزارشی در باره جبال دیده می شود). ۳- مقدسی (کتاب احسن التقویم)، ص ۳۲۳؛ - و نیز رجوع کنید به : Barthold, Christ. 13f. ۴- مقدسی (کتاب احسن التقویم)، ص ۳۳۹؛ - سمّانی (کتاب الانساب، نسخه خطی)، در تحت کلمه «استاذ». - و نیز رجوع کنید به : Krymskyj I 86. ۵- ابن خلکان (فهرست: ۱۱۳) ج ۸، ص ۸۸. ۶- تاریخ بیهقی، ص ۱۹۴ به بعد و ۲۰۵ به بعد. - ابن خلکان (فهرست: ۱۱۳) ج ۸، ص ۸۷؛ - و نیز رجوع کنید به ابن فضلان (فهرست: ۳۵)، ص ۴۹، یا ورقی ۱. ۷- مقدسی (کتاب احسن التقویم)، ص ۳۳۶ (قرن دهم میلادی برابر با قرن چهارم هجری؛ در سیستان و سرخس)، ص ۳۷۱ (در گرگان)، ص ۳۹۶ (در ری و قزوین)؛ - ابن الاثیر، ج ۷، ص ۹۹؛ ج ۸، ص ۱۷۱ به بعد (در سال ۹۵۶/۹۵۷ میلادی برابر با ۳۴۵ هجری). - بعداً نیز در قرن دوازدهم میلادی برابر با قرن ششم هجری، در ری، در این مورد رجوع کنید به : Barthold, Med. 104.

متقابلاً نسبت به هم داشته‌اند - يك واقعیتی بود که از مشخصات تمام جهان اسلامی به حساب می‌آمد. گذشته از این، محرکات و هدف‌های سیاسی نیز در تمام این منازعات گاه گاهی سهیم بوده‌اند مثلاً در سال ۹۰۴ میلادی برابر با ۲۹۱ هجری (و نیز ۹۶۳ برابر ۳۵۲ و همچنین ۹۷۲ برابر ۳۶۱ هجری) در سیستان^۱، بدیهی است که مقصود از توضیحات مذکور در باره روابط بین سیاست و دین، طرح چنین ادعایی نیست که فقط کسانی به مذهب تسنن اسلامی گرویده‌اند که اولاً وبالذات دین، هدف و خواسته آنها نبوده‌است، چه اینکه در واقعیت داشتن وصحت اعتقاد آن همه علمای مذهبی ایرانی که از بین طبقات مذکور برخاسته‌اند هیچ تردیدی وجود ندارد، و لولاینکه این پیشوایان مذاهب فقهی تسنن در قرن دهم (چهارم هجری) ناگزیر از این بودند که به سیادت مطلق شیعی مذهبی، مثل سیادت عضدالدوله بویه تن در داده، آن را به رسمیت بشناسند^۲، ولی در عین حال می‌توان گفت که معتقدین به مذهب تسنن بیشتر کسانی بوده‌اند که، کم و بیش با خلافت عباسیان موافقت داشته‌اند، اگرچه این امر نیز - با وجود تحوّل بزرگی که از سال ۷۵۰ میلادی (برابر ۱۳۲ هجری) در زمینه نسبت بین ایرانیان و عربها به وجود آمده بود - در مورد تمام افراد و طبقات مردم ایران صادق نیست؛ بلکه خود آگاهی ایرانیان^۳ که با سنن فرهنگی و رواج و پایداری زبان و بیره آنان حمایت می‌شد، حتی در چنین عصری نیز خود را حفظ نموده بود. و این خود آگاهی از طرفی به صورت ردّ عربیت و عدم قبول دین عربی یعنی اسلام و بالنتیجه

۱- تاریخ سیستان صفحات ۲۷۶، ۳۲۸، ۳۳۶، در اینجا نیز هنگام نزاع دو برادر بر سر تخت و تاج، اصحاب حدیث و اهل آراء (یعنی معتزلیان)، هر يك به پشتیبانی یکی از آن دو برادر، متخاصمانه در مقابل هم قرار گرفته بودند، و هر يك به نوبه خود به نام «صدقی» یا «مکی» معروف گشته بود؛ در صفحه ۲۷۶ از همین مرجع توضیحاتی در این مورد دیده می‌شود.

۲- مقدسی (احسن التقویم)، ص ۴۳۹. ۳- رجوع کنید به فصل «حس ملیت» از همین کتاب

به صورت حفظ و حمایت دین زردشت^۱ تجلی نمود، و از طرف دیگر همین میراث معنوی و دینی ملی، اثر خود را در درون پیکر اسلام به منصه ظهور رسانید.

منظور ما از این بیان یکی شرح و تفسیر عقاید اسلامی به طور عموم، و دیگری به وجود آمدن و استحکام پذیرفتن مذهب غیر تسنن یعنی مذهب شیعه، به صورت مختلف آن می باشد (در باره شیعه در فصل جداگانه ای صحبت خواهد شد). در مقابل این دو امر نیز باید از امر سوّمی یعنی تصوف و عرفان یاد نمود که قبل از همه به موجب خدمات مذهبی و فعالیت های سیاسی آمیز غزالی، تقریباً منحصرأ در بین پیروان تسنن جای خود را باز کرد و باید در این بخش به طور اختصار به اهمیت آن برای سیر عقاید مذهبی ایرانیان و به طور کلی برای شناساندن ماهیت اصیل ایرانی اشاره گردد: ما می دانیم که افکار عرفانی همیشه در قلمرو خاورمیانه رایج بوده و یکی از مشخصات مذاهب قدیمی این سرزمینها به حساب می آمده است؛ البته باید تأثیرات بیگانه (نیز هندی) را در این زمینه بکلی از نظر دور نداشت.^۲ (این تأثیرات را می توان نیز در افکار کسانی مثل پیغمبر کذاب آذربایجان سال ۹۵۶/۹۵۵ میلادی برابر ۳۴۴ هجری، جستجو نمود که در ضمن اینکه مدعی «علم غیب» بود، تمتع از گوشت و مواد حیوانی را نیز حرام می دانست، تا اینکه در اثر حيله ای، کذب او کشف شد و تمام پیروان خود را از دست داد.^۳

۱- رجوع کنید به فصل «زردشتیان» از همین کتاب. ۲- اگرچه عقیده Max Horten مبنی بر اینکه تأثیرات هندی بیش از سایر تأثیرات بوده است با واقع تطبیق نمی کند. - نیز رجوع کنید به ، Valentin Aleksandrovič Zhukovsky ; Browne I 416 - 437 : The idea of man and knowledge in the conception of Perian mystics, im «Bulletin of the School of Oriental Studies» VI(1930), S. 151-177. اصل روسی آن عبارت است از ،
čelovek i poznanie u persidskich mistikov, St. Petersburg 1895.

۳- ابن الاثیر ، ۸ ج ، ص ۱۷۰ .

درباره مدعیان دیگر: در سال ۸۲۰ برابر ۲۰۳/۲۰۵ در آذربایجان،^۱ ۹۳۴ برابر ۳۲۲ در تاشکند،^۲ ۹۵۵-۹۵۶ برابر ۳۴۴ هجری در دینور^۳ اطلاع وافیه در دست نداریم). در هر حال به زودی در ایران مراکز انجمن‌های عرفانی به وجود آمد، مثلاً در خوزستان^۴ در شیراز^۵ و به طور کلی در فارس،^۶ و همین مراکز در نفوذ اسلام در سراسر ایران تأثیر عظیمی نمودند^۷ در حالی که در تمام این موارد از همان آغاز، طرز تفکر ایرانی، بخصوص از هنگامی که توأم با عرفان یک نوع «خداجویی» مخصوص به خود را هدف سلوک خویش قرار داده بود، تفوق یافت و برای ایرانیانی که از پیش آمدهای نامطبوع زمان و از موقعیت فرهنگی و سیاسی خود ناراضی بودند، تسلی‌خاطری گشت. مراکز و انجمن‌های ایرانی با اشعار عارفانه خود صبغه ویژه‌ای به اسلام دادند که طبعاً در قرون نخستین سلطه و سیادت اسلام به کمال نهایی خود نرسیده، بلکه نفوذ همه جانبه آن وقتی تحقق یافت که تأثیر عمیق فردوسی و به طور کلی تولد مجدد فرهنگی ایران، موجب شکفتن سراز نو و پر از نیروی ماهیت ایرانی گشت. گرچه در اینجا محل بیان سیر معنوی قرون بعدی در ایران نیست، ولی این امر مسلم است که همه بر اساس مدت مدیدی تمهیدات

۱- عقدالفرید، ج ۳، ص ۲۱۶ به بعد. - درباره محمود بن الفرج نیشابوری که خود را اسکندر ذوالقرنین می‌دانست (سال ۸۴۹/۸۵۰ میلادی برابر ۲۳۵ هجری)، رجوع کنید به: طبری (ردیف ۳)، ص ۱۳۹۴؛ - بلخی، مطهر (فهرست ۷۱)، ج ۶، ص ۱۲۲. - و نیز: Sadighi 306 f. ۲- ابن الاثیر، ج ۸، ص ۹۲. ۳- مرجع سابق، ص ۱۷۰. - در باره یکی از مدعیان نبوت (آیا ایرانی بوده است؟) رجوع کنید به: یاقوت (ارشاد العرب)، ج ۱، ص ۲۹۸ و به: Wilhelm (Vasilij Vladimirovič) Barthold: K istorii religioznych dvizhenij X v., in den «Izvestija Ross. Akad. Nauk» 1918: S. 785-798. - تنوخی (الفرج بعد الشدة)، ج ۱، ص ۱۳۲ به بعد، در باره قیام یکی از علویان در بوزگان خبر می‌دهد، (سال ۹۵۶/۹۵۷ میلادی برابر ۳۴۵ هجری). ۴- مقدسی (کتاب احسن التقویم)، ص ۴۱۴ به بعد (قرن دهم میلادی برابر قرن چهارم هجری). ۵- مرجع سابق، ص ۴۳۰. ۶- اصطخری، ص ۱۴۸ برابر ابن حوقل (چاپ دوم)، ص ۲۹۴. ۷- رجوع کنید به: فردوس المرشدین (فهرست ۱۷۸) - و نیز: Nikitin, Nat. 211. ; Grünbaum 223 f.

و آمادگیهای مذهبی و معنوی بوده که آن را باید در آن انجمن‌هایی جستجو کرد که به‌عنوان مراکز کشف و شهود عرفانی نام برده می‌شوند؛ بدون اینکه ما امروز دیگر بتوانیم آنها را با تمام جزئیاتشان بشناسیم. به این امر نیز این واقعیت افزوده می‌شود که بسیاری از حقایق عرفانِ زمانهای پیشینِ ایرانی، به زبان عربی معروفیت یافته است. مردی مثل الحلاج (۸۵۸ - ۹۲۲ میلادی برابر ۲۴۴ - ۳۰۹ هجری) که از طور نزدیک البیضا در فارس برخاسته است (اگرچه ظاهراً از نژاد عرب بوده) می‌تواند به‌عنوان شخصیت برجسته و نمونه‌این مراکز عرفانی به حساب آید.^۱ در وجود وی این معنی ظاهر گشت که عرفان شرق اسلامی (ایران) و جلوه‌ها و مظاهر و آثار آن با عقاید سایر جهان اسلامی سازگار نیست. از این رو برای مدتی به عقب رانده شد تا اینکه بعداً از طرفی لاقلاً بر حسب ظاهر خود را در چهار چوب عقاید اهل حدیث و سنت جا داد. ولی از طرفی دیگر راهی را در پیش گرفت که به موجب آن به‌طور کلی دست رد به سینه اسلام می‌زد.^۲

۱ - هریب (فهرست ۸۰)، صفحات ۸۶ تا ۱۰۸ (با منتخبانی از ابن مسکویه، ابن الجوزی و کتاب‌العیون)؛ - اصطخری ص ۱۸۴ برابر با ابن حوقل (چاپ دوم)، ص ۲۹۴ - بیرونی (فهرست ۱۱۸)، صفحات ۲۱۱ تا ۲۱۳ - سمانی (کتاب‌الانساب نسخه خطی)، ص ۱۸۱، «ظهر» - و نیز رجوع کنید به:

Louis Massignon: *La passion d'...al-Hallaj, martyr mystique de l'Islam* ..., 2 Bände, Paris 1922; Louis Massignon und Paul Kraus: *Ahbār al-Hallāg Texte ancien relatif à la prédication et au supplice du mystique musulman* ...al-Hallāj ..., Paris 1936; Wiet 129 f. ۲ - برای کسب اطلاعات اساسی در این

مورد رجوع کنید به:

Fritz Meier: *Vom Wesen der islamischen Mystik*, Basel (1943), S. 7 f.; Guidi, *Contributo* S. 51; Hermann Ethé: *Der Cūfismus und seine drei Hauptvertreter in der persischen Poesie*, in den "Morgenländischen Studien", Leipzig 1870, S. 95-124; Reynold Alleyne Nicholson: *The Mystics of Islam*, London 1914; Reynold Alleyne Nicholson: *Studies in Islamic Mysticism*, Cambridge 1921; Adelbert Merx: *Idee und Grundlinien einer allg. Gesch. der Mystik*, Heidelberg 1893.

بدیهی است که در آن زمان اغلب جنبش‌هایی که در محیط ایرانیّت موجب به وجود آمدن دولتها و سلسله‌های فرمانروایان بود در بین پیروان مذهب تسنن به ظهور می‌پیوست. در مقابل این دسته‌ها فقط آل بویه‌رامی توان به عنوان برجسته‌ترین نمونه دولت شیعی مثلزد، ولی بخصوص اینان هم به دواعی و دستورات مذهبی اهمیت زیادی^۱ نمی‌دادند، برعکس، جای تعجب نیست که طاهریان و سامانیان از پیروان واقعی و سرسخت تسنن بوده‌اند چه اینکه از محیط اجتماعی اصیل و شریف شرق ایران که محل پرورش ایشان بود، نیز انتظار دیگری نمی‌رفت. علاوه بر این، بدین وسیله نیز ارتباط رسمی آنان با خلیفه به مراتب آسان‌تر انجام می‌گرفته است، ولی حتی صفاریان نیز که از طبقه پایین اجتماع برخاسته بودند، به سنیان متدینی معروف بودند^۲. در هر حال نیروهای غیر تسنن هنوز آن قدر در بین ایرانیان رواج نیافته بودند که بتوانند - آنطوری که بعداً در سال ۱۵۰۰ میلادی (برابر ۹۰۶/۹۰۵ هجری) به وقوع پیوست - اساسی برای بنای دولتی مستقل در ایران بنیان نهند.

۱- به موجب آن نیز دیلمیان مسلمانان معتقد و خوبی محسوب نمی‌شدند و از این امر اندیشه‌ای نداشتند که سنیان را به اسارت در آورند و علمای آنان را مورد شتم و جسارت قرار دهند، مسعودی (مروج الذهب)، ج ۹، ص ۲۳ به بعد. ۲- رجوع کنید به صفحات قبل، فصل جریان «اسلامی شدن ایران»، ص ۱۳۷ به بعد.

اوهام و رسوم خرافی در جنب دینی رسمی

به موازات سنت صحیح ملی و مذهبی ایرانی، که هنوز در آن نخستین ازمنه اسلامی در ایران به زندگی خود ادامه می داد و در اسلام نیز تأثیر نمود، ادامه حیات بعضی از اوهام خرافی نیز به چشم می خورد: تخیل این معنی که سرنوشت يك يك اعمال بشر و نیز سرنوشت تمام زندگی انسانی را می توان از اوضاع واحوال ستارگان به دست آورد، و بالعمله ستاره شناسی، از زمان های بسیار قدیم در شرق وطن گرفته و از آنجا نیز به قسمت های دیگر کره زمین سرایت نموده است. در سرزمین ایران نیز این «هنر» و «پیشه» از مدت مدیدی قبل از اسلام^۱ معروف بوده است، و حتی از اواخر زمان دولت ساسانیان - نیز از منابع عربی - نقل شده است که یزدگرد سوم با ستاره شناسان^۲ دربار مشورت می کرد. و از آنان دستورالعمل می گرفت؛ چنانچه تعیین وقت جنگ قادیسیه نیز بدین وسیله انجام گرفته است^۳. قبول اسلام از طرف اکثریت ایرانیان نیز در رواج و انتشار این خرافات هیچ تغییری نداد، بلکه در همه جا پیوسته از این گفتگو می شود که مردم در تمام امور از ستاره شناسان کسب وظیفه

۱- صاعد (طبقات الامم، فهرست، ۲۶۹)، ص ۵۰. ۲- طبری ردیف ۱، ص ۲۲۵۲، - ابن الاثیر، ج ۲، ص ۱۶۷. ۳- طبری ردیف ۱، ص ۲۲۶۶.

می نموده اند.^۱ عربها نیز به زودی تسلیم این تخیل گشتند و نرکان ستاره مریخ را ستاره اقبال^۲ و اثر خود می پنداشتند و لااقل در ازمنه بعد - ۱۱۸۷ میلادی برابر ۵۸۳ هجری - روز جمعه را به عنوان روز اقبال خاصی به حساب آورده اند.^۳ به پیوست با این عقیده خرافی، خرافه دیگری که آن نیز از ادوار باستانی سرچشمه گرفته است، دیده می شود: یعنی عقیده به اینکه انسان می تواند در

- ۱- طبری ردیف ۲، ص ۱۷۶۶ (سال ۷۴۳ میلادی برابر ۱۲۵ هجری، خراسان) ، ص ۱۸۵۵ (سال ۷۴۴ میلادی برابر ۱۲۶ هجری، نیز خراسان) ، - مسعودی (مروج) ج ۶، ص ۱۸۰ (سال ۷۵۰ میلادی برابر ۱۳۲/۱۳۳ هجری، ابومسلم)؛ - عوفی (جوامع الحکایات) ، ص ۱۸۶، شماره ۱۰۹۷ (حدود سال ۸۱۱ میلادی برابر ۱۹۵/۱۹۶ هجری، وزیر مأمون) ، - Krymskyj I 109 (سال ۹۳۵ میلادی برابر ۳۲۳ هجری، مرداویج بن زیار) ، - عوفی (جوامع الحکایات) ص ۱۹۳، شماره ۱۱۹۵ (اسماعیل سامانی) ، - فهرست ابن الندیم، ص ۱۴۸ (قرن دهم میلادی برابر قرن چهارم هجری) ، محمد بن الحسین، ایرانی میهن پرست و اسماعیلی مذهب، نیز رجوع کنید به، (فصل اسماعیلیه از همین کتاب)؛ - نکبی (فهرست، ۱۲۵) ، ص ۱۲۷ (حدود سال ۹۸۰ میلادی برابر ۳۶۹/۳۷۰ هجری، یکی از افراد آل بویه) ، - هلال الصابی (فهرست، ۱۰۱ و ۱۰۱) ، ص ۳۸۲ به بعد (سال ۱۰۰۰ میلادی برابر ۳۹۰ هجری، یکی از افسران ارشد سپاه خلیفه در کرمان)؛ - ابن الاثیر، ج ۹، ص ۵۶ (سال ۱۰۰۰ میلادی برابر ۳۹۰ هجری، یکی از صاحب منصبان آل بویه) ، - تاریخ سلجوقیان کرمان (فهرست، ۱۷۵) (سال ۱۰۴۲ میلادی برابر ۴۳۳/۴۳۴ هجری، رئیس و مهتر شهر قفص در کرمان) ، - تاریخ سیستان، ص ۳۸۰ (سال ۱۰۵۶ میلادی برابر ۴۴۸ هجری، سلجوک) . - قابوس نامه (فهرست، ۲۷۲) ، صفحات ۷۰۸ تا ۷۱۷، اطلاعاتی در باره تعلیم و تعلم ستاره شناسی به دست می دهد؛ - در باره ستاره شناسی نیز رجوع کنید به، عوفی (جوامع الحکایات)، ص ۱۸۶ به بعد، شماره های ۱۰۹۰ تا ۱۱۰۶ . - به علاوه مورخان قابوس بن - وشمگیر (وفات سال ۱۰۱۲/۱۰۱۳ میلادی برابر ۴۰۳ هجری) را عالم به علم نجوم می دانند؛ - ابن الاثیر، ج ۹، ص ۸۲ . - درباره اصطلاح «علم النجوم» رجوع کنید به، Picatrix/Ritter ۲- درباره خرافات گوناگون عرب رجوع کنید به، Kremer, Studien, 4 Abh., S. 62-92 ۳- ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۲۲۶ (سال ۹۸۲ میلادی برابر ۳۷۱/۳۷۲ هجری، ولی مورد توجه این است که در سال ۱۲۱۶ میلادی برابر ۶۱۳ نگارش یافته) . - این مسئله که آیا واقعا محمود غزنوی از اوهام ستاره شناسی برکنار بوده است (طبق عوفی، جوامع الحکایات، ص ۱۹۹، شماره ۱۳۲۲) یا نه، از بحث ما خارج است. ۴- تاریخ سلجوقیان کرمان (فهرست، ۱۷۵) ، ص ۱۴۴ (کرمان) .

عالم خواب وضع آبنده و حوادث آن را بشناسد^۱، و بسا اینکه از راه خواب دیدن مردان مقدس و یا مردگانی که بعد مکانی دارند تحصیل دستوراتی بنماید. این عقیده در دوره اسلامی نیز به قوت خود باقی ماند. پیشوایان مذهبی و مردان مقدسی که در تورات (و قرآن)^۲ از آنان نام برده شده مثل حضرت خضر^۳ و حضرت یوسف (ع) و حتی خود پیغمبر اسلام^۴ (ص) به عنوان کسانی که در عالم رؤیا دستوراتی تعلیم نموده‌اند، ذکر می‌گردند. در هر حال در این

- ۱- طبری ردیف ۱، ص ۲۶۸۱ (سال ۶۴۳ میلادی برابر ۲۲ هجری؛ یزدگرد سوم)؛ طبری ردیف ۲، ص ۱۷۶۶ (سال ۷۴۳ میلادی برابر ۱۲۵ هجری؛ ترمذ)؛ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۱۲۹ (حدود سال ۷۸۲ برابر ۱۶۵/۱۶۶؛ طبرستان)؛ ابن الاثیر، ج ۶، ص ۸۳ (سال ۸۱۱/۸۱۲ برابر ۱۹۶ هجری؛ خراسان)؛ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۱۴۶ (حدود سال ۸۱۵ برابر ۱۹۹/۲۰۰ هجری)؛ ابن الاثیر، ج ۸، ص ۹۱، و
- Ibn Tiq Taqā : Fahri/Ahlwardt. Gotha 1860, S. 325 - 327 (قرن دهم میلادی برابر قرن چهارم هجری؛ بویه، مؤسس خاندان آل بویه)؛ مسعودی (مروج) ج ۱، ص ۴۱۶ (حدود سال ۹۳۳ میلادی برابر ۳۲۱ هجری؛ یکی از آل بویه)؛ ناصر خسرو (سفرنامه، فهرست، ۴۳) ص ۲ (دراثر خوابی دست از عیش و عشرت می‌کشد و عازم سفر بیت‌الله می‌گردد)؛ الحسینی (اخبارالدولة السلجوقیه، فهرست: ۱۳)، ص ۲ (حدود سال ۱۰۰۰ میلادی برابر با ۳۹۰ هجری؛ سلجوق، سردار معروف)؛ ص ۸ (حدود سال ۱۰۴۰ میلادی برابر با ۴۳۲/۴۳۱ هجری؛ مسعود غزنوی). - نیز رجوع کنید به حکایات کتاب عوفی (جوامع الحکایات) صفحات ۱۸۴ تا ۱۸۶، شماره ۱۰۵۶ تا ۱۰۸۹. ۲- حدود سال ۹۰۰ میلادی برابر ۲۸۷ هجری، در مورد احمد بن سهل، ابن الاثیر، ج ۸، ص ۳۷. ۳- حدود سال ۹۹۴ برابر ۳۸۴ در مورد سبکتکین؛ تاریخ بیهقی، ص ۱۹۹. - عوفی (جوامع الحکایات)، ص ۱۸۵، شماره ۱۰۶۶. ۴- سال ۲۶۱ هجری در مورد اسماعیل سامانی در سمرقند، ابن الاثیر، ج ۷ وقایع سال ۲۶۱ (در مورد اسماعیل چنین نقل شده که وی روزی موقع بارعام خود، به احترام یکی از فقهاء از جای برخاسته و بدین سبب مورد ملامت برادرش واقع گشته است. بر اثر آن، در شب همان روز پیغمبر (ص) را به خواب می‌بیند و او مورد لطف و برادرش مورد غضب واقع می‌گردد. این داستان که شاید بیشتر از طرف درستی‌داران علماء ساخته شده باشد، نشان می‌دهد که در مواردی که سود طبقه خاصی در پی بوده، حتی از اینکه پیغمبر اسلام را به شیوه ادوار غیر اسلامی، وسیله انجام مقاصد خود قرار بدهند، اندیشه‌ای نداشته‌اند). در باره منامانی که پیغمبر (ص) در آن ظاهر گشته است، رجوع کنید به کلابازی (وفات ۹۹۰ یا ۹۹۵ میلادی برابر ۳۸۰ یا ۳۸۵ هجری)؛ «التعرف» به تصحیح Arthur John Arberry. قاهره ۱۹۳۳، با ترجمه انگلیسی از،

A. J. Arberry : The doctrine of the Sufis. Cambridge 1935, kap. 70.

ادوار ارتباط بین ستاره شناسی و تعبیر رؤیا^۱ و همچنین ایمان به غیبگویی سالخوردگان، مثل غیبگویی دایه^۲ خصوصی^۳ و یا غیبگویی يك راهب مسیحی که حتی کسی مثل حجاج نیز بدون هیچ اندیشه‌ای از او کسب راهنمایی می‌کرده^۴ مشاهده می‌گردد. - علاوه بر اینها، «فال» نیز مورد توجه بوده است، مثل فال نيك یا فال بد زدن به حوادث و اتفاقات: «مثلاً تفاؤل یا تشاؤم به لغزش شمشیر بر گردن محکوم به اعدام» و یا «فال زدن به افتادن کلاه سردار سپه هنگام رفتن به جنگ»، و یا «به اینکه مرکب فرمانروای سمرقند هنگام ورود وی به شهر مادیان بوده است»^۵. حوادث آسمانی و یا آتش سوزی را دلیل بر نارضایتی خدا می‌گرفتند و می‌کوشیدند آن را به وسیله نماز و یا تقسیم صدقات

۱- ابن الاثیر، ج ۸، ص ۸۴ (سال ۹۳۳ میلادی برابر ۳۲۱ هجری، مردی نمبر و منجم و ممزمی که دعا و طلسمات نیز به کار می‌برده به یکی از آل بویه از سر نوشت و آینده او خبر می‌دهد). - در باره تعبیر خواب در بین مسلمانان رجوع کنید به :

Paul Schwarz: Traum und Traumdeutung bei 'Abd alganī an-Nābulusi, S. 475 (in der ZDMG, 67, 1913, S. 473-493); Fritz Meier: Die Welt der Urbilder bei 'Alī Hamadāni (gest. 1385), im "Eranos-Jb. "XVIII (Zürich 1950), S. 115-172; Mu'tazid Walī ur-Rahman: Al-Fārābī and his theory of dreams, in der "Islamic Culture" X (1936), S. 137-152.

و نیز رجوع شود به نوشته Fischer که در یادورقی دهم بعد از این یادورقی حاضر، ذکر گردیده است. ۲- الحسینی (اخبارالدولة المذخوفیه فهرست ۱۳۱)، ص ۱۰۸ (در مورد محمود غزنوی). ۳- طبری، ردیف ۲، ص ۱۱۵۳ به بعد. - در باره تقدم زردشتیان در مورد تعبیر خواب رجوع کنید به :

Jehangir C. Tavadia: An Iranian text on the act of dreaming. A new parallel to Indian wisdom, in der "Festschrift für Moriz Winternitz" Leipzig 1933, S. 258-266.

۴- ابن الاثیر، ج ۹، ص ۱۳۸ (سال ۱۰۳۰ میلادی برابر ۴۲۱ هجری، در غزنه). ۵- مرجع سابق، ج ۵، ص ۴۹ (سال ۷۲۵/۷۲۴ میلادی برابر ۱۰۶ هجری) : ... عوفی (جوامع الحکایات). ص ۲۳۷ شماره ۱۸۴۵ (عبدالله بن ظاهر در حدود سال ۸۴۰ میلادی برابر ۲۲۵/۲۲۶ هجری؛ اطلاعات عمومی). - و نیز رجوع کنید به : Massé, Croy. II 298-328. ۶- نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۹۳ (سال ۹۲۵/۹۲۶ میلادی برابر ۳۱۳ هجری) : آن حادثه حتی باعث شورش مردم گردید. - عقد الفرید، ج ۳، ص ۲۴۵ روزهای نحس و سعد ایرانیان را گرد آورده است.

(۸۳۵ میلادی برابر ۲۲۰ هجری در خراسان) دفع و رفع کنند^۱. همچنین عقیده بر اینکه هر گاه عهد و سوگند با خون، مهر و امضاء شود تأثیر خاصی خواهد داشت، توانسته بود در آن زمان خود را حفظ کند. به طوری که حتی گمان می رفت که انسان حق دارد در تقدیس و وجوب رعایت قسم و پیمانی که بدین صورت واقع نگشته است شك و تردید^۲ نماید. برعکس نیز اگر کسی از قسم خود پشیمان می شد سعی می کرد که عدم انجام آن را با اجرای عملی دیگر جبران کند^۳. به طور کلی انجام اعمالی که ایماء و نشانه برای مقاصد نامرئی محسوب می شد به عنوان بقایای عقاید دینی باستانی تا مدت مدیدی در عالم اسلام خود را حفظ نمودند؛ اگر چه علل اصلی پیدایش آنها فراموش شده بود و یا اساساً دلیلی برای آن وجود نداشته است. در مورد «ارتباط بین علایم و وقایع و انتقال ذهن از «ایماء» به «واقعیت» به معنی صحیح شرقی آن»^۴ به قدری زبان ایمانی در عمق اذهان عمومی رسوخ کرده بود که اعمال و حرکات ایمانی و تلویحی نه تنها بیان صریح اراده را به عهده داشت، بلکه حتی به صورت معما نیز اداء وظیفه می نمود. به همین معنی نیز فرمانروای عراق (سال ۷۲۲/۷۲۳ میلادی برابر ۱۰۴ هجری) هنگام نصب والی خراسان، یعنی مسلم که پسر خوانده حجاج بود، به مقام حکومت، به او يك دانه «به»

۱- تاریخ سیستان، ص ۱۸۶. ۲- طبری، ردیف ۲، ص ۱۵۰۹ (سال ۷۲۸/۷۲۹ میلادی برابر

۱۱۰ هجری، در مسأله الزهر). - عقد الفرید ج ۳، ص ۱۰۳ از انعقاد قرارداد، به الای سر آتش خاموش شده در میدان جنگ، خبر می دهد و آن را از عادات پارسیان می شمارد، نیز رجوع کنید به: Johanes Petersen: Der Eid bei den Semiten, 1914, S. 194 ff.

۳- تاریخ سلجوقیان کرمان (فهرست، ۱۷۵)، ص ۱۷ (حدود سال ۱۰۷۶: ملکشاه).

۴- رجوع کنید به: Jacob Burckhardt: Die Zeit Konstantins des Grossen, Wien.

o. J. (Phaidon - Verlag), S. 80.

داد زیرا این میوه « در ایران » ایماء و نشانه برای « نیکی » به حساب می آمد^۱؛ همچنین در سال ۷۳۸ میلادی برابر ۲۲۳ هجری ، مرد عربی به یکی از دهقانان ایرانی يك دانه سیب و يك دانه کلابی به عنوان نشانه تکریم و تعظیم هدیه نمود^۲ . بدین ترتیب عقاید ایرانیان از این حیث نیز در عربها تأثیر نموده بود^۳؛ بخصوص که این امر در يك موردی « فرهنگی » یعنی در یکی از مواردی بود که در زمینه آن تأثر از بیگانه همیشه به آسانی تحقق می پذیرد .

نمونه دیگر از این اعمال ایمائی این بود که هر گاه تقاضای کمک از کسی داشتند کلید طلای شهر را به او تقدیم می کردند (سال ۷۰۵ میلادی برابر ۸۶ هجری پادشاه چغانیان^۴ و در سال ۷۱۲ میلادی برابر ۹۳ هجری پادشاه خوارزم^۵ ، هر دو در مورد قتیبة بن مسلم ، این علامت رمزی را به کار بردند) .

یکی از علایم ایمائی مورد توجه و رغبت ، بخصوص در نزد ترکان ، ایماء و تلویح به وسیله اسلحه بود (هرودت نیز از وجود چنین رمز و ایمائی در بین اسکیتها - Skythen ، قبایل ساکن در جنوب روسیه در قرن ششم قبل از میلاد ، م - خبر می دهد) : در سال ۷۰۴ میلادی برابر ۸۵ هجری ترکان به رای عربها تیرهای چوبین با مشک به عنوان نشانه و ایمائی از جنگ یا صلح^۶ فرستادند .

۱- طبری ، ردیف ۲، ص ۱۴۵۸ (در باره اینکه « به » در ایران نشانه نیکی بوده است - رجوع کنید به طبری ردیف ۱، ص ۱۰۴۹) . - و نیز رجوع کنید به :

August Fischer : Die Quitte als Vorzeichen bei Persern und Arabern und das Traumbuch..., in der ZDMG 68 (1914), S. 275-325. در باره جهات لسانی در این

زمینه رجوع کنید به همین مرجع شماره ۶۷ (۱۹۱۳) ، صفحات ۶۸۱ تا ۶۸۳ . ۲- طبری

ردیف ۲، ص ۱۶۳۷ به بعد . ۳- مأمون خلیفه عباسی خواسته خود را مبنی بر اعدام برادرش

امین بدین وسیله تعبیر نمود (سال ۸۱۳ میلادی برابر ۱۹۷/۱۹۸ هجری) که پیراهنی بدون یخه

از خراسان فرستاد ، رجوع کنید به ، B. Hall. /äg. Ausg. I 236=ed. de Slane I 650

(فهرست ۱۱۰) و نیز رجوع کنید به ، Krymskyj I 26 . ۴- طبری ردیف ۲، ص ۱۱۸۰ .

۵- مرجع سابق ، ص ۱۲۳۷ . ۶- مرجع سابق ، ص ۱۱۴۹ - و نیز ، Fries 89

و در سال ۸۷۸/۸۷۹ میلادی برابر ۲۶۵ هجری، یعقوب لیث صفاری - شاید هم در تحت تأثیر ترکان - عین همین عمل را انجام داد. در آن هنگامی که فرمانروایان ترك نژاد مثل محمود غزنوی به کار بردن این ایماءات و علائم را به دربار خود راه دادند، نظیر آن نیز در تمام ایران - حتی نزد آل بویه^۲ - معمول و پابرجا گردید. بعداً بخصوص در دربار سلجوقیان زبان ایمائی و رمزی بسیار رایج و متداول گشت. همینکه در حدود سال ۱۰۷۵ میلادی برابر ۴۶۸/۴۶۷ هجری ملک‌شاه سلجوقی از خاقان قراخانی به عنوان تهدید يك گرز سنگین و يك شمشیر بزرگی دریافت نمود، فوراً معنی آن را دریافته و در مقابل «کمائی» برای او فرستاد که خاقان نیروی کشیدن^۳ آن را نداشت. خود سلجوقیان نیز به این وسیله که چوبه تیری را به عنوان علامت جمع آوری لشکر به اطراف می فرستادند سپاهیان خود را بسیج و مسلح می کردند.^۴ گذشته از به کار بردن اشیاء به عنوان علامت و رمز حتی از همان آغاز برای تحقیر نمودن دشمن از ضرب المثل‌ها نیز استفاده می نمودند. چنانچه هنگامی که پادشاه ختل پسر عموی خود را کشت و مادر شخص مقتول مادر پادشاه را این طور تهدید می کرد که وی دارای هفت پسر بوده، اما مادر پادشاه که همین يك پسر را دارد باید (از تقاص برادران مقتول) در اندیشه خود باشد، مادر پادشاه در پاسخ او این عبارت را به کار برد که «زاد و ولد شیر فقط اندك، ولي زاد و ولد خوك بسیار است»^۵.

۱- ابن الاثیر، ج ۷، ص ۱۰۷. ۲- رجوع کنید به عوفی (جوامع الحکایات)، ص ۱۶۹. شماره ۷۴۰. ۳- الحسینی (اخبار الدولة السلجوقیه، فهرست: ۱۳۱)، ص ۴۱ به بعد.

۴- در بین 'ارتقیان' (خاندان 'ارتق بن اکسب فرماندار اورشلیم از سال ۴۷۹ هجری. م.) نیز این امر متداول بوده است، رجوع کنید به:

Köprülü, Orta 63, Anm. 58 (S. 63 f.), und 'Urada/Türk. I 282 (um 1020; Seidschuken); Barthold, Vorl. 117 f. (11./12. Jh.); Bruno Adler: Pfeil und Bogen in Kult und Sage, im «Weltkreis» II (1931), S. 101/13.

۵- طبری، ردیف ۲، ص ۱۰۴۱.

اما در این مورد رفته رفته طرز تفکر اسلامی و آیات قرآنی جایگزین عقاید دینی باستانی و ضرب المثل های قدیمی گردید. چنانچه به همین مناسبت در جواب تهدید محمود غزنوی با ارائه فیلان جنگی خود، خلیفه اشاره ماهرانه و سر- بسته ای به سوره صد و پنجم قرآن (سورة الفیل^۱) نمود^۲. از آن پس نیز به زودی منشیان اسلامی در این هنر تلویح یعنی در به کار بردن رموز و اشارات مهارت یافتند. این مورد نیز از مواردی است که افکار باستانی با عقاید اسلامی آمیخته گشته از آن يك امر جدیدی یعنی يك همزیستی نمر بخشی بین عقاید ایرانی و اسلامی به وجود آمد که ایران را از ۱۳۰۰ سال قبل تا کنون شکل و صبغه ویژه ای بخشیده است.

۱- این سوره قرآن به نابود شدن سپاه فیل سوار ابرمه، پادشاه جنوب عربستان که قصد تعزیرب مکه را داشت (حدود سال ۵۷۰؟) اشاره می کند. ۲- قابوسنامه (فهرست: ۲۷۷) صفحات ۷۵۵ تا ۷۵۸ (حدود سال ۱۰۱۰ میلادی برابر ۴۰۱/۴۰۰ هجری) اشاره می کند: عوفی (جوامع الحکایات)، ص ۱۰۱، شماره ۹۹۶.

دفن اموات

در مورد به خاک سپردن اموات نیز تا مدتی عادات قدیمی در جنب مراسم اسلامی، هستی خود را حفظ نمود. چنانچه از خراسان (ابیورد) و فارس در سال ۹۸۵ خبر داده می شود که ساکنان آنجا - «با آنکه شافعی مذهب بودند» - اجساد مردگان خویش را کمی پیش از دفن عریان می کردند^۱: این عمل یادبودی از سپردن اموات زردشتی در دخمه خاموشی می باشد. اما در غیر این مورد همانطوری که در قبرستانهای خوارزم صورت می گرفت^۲، دفن اموات با کفن معمول بوده است. و حتی صریحاً ذکر شده که هنگام شیوع و با (در سال ۹۰۱ میلادی برابر با ۲۸۸ هجری) در آذربایجان که باعث مرگ عده کثیری گشت،

۱- مقدسی (کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم)، ص ۳۲۷، ۴۴۰/۴۴۱. بر من این امر معلوم نیست که آیا کتاب ذیل به زمان مورد بحث ما مربوط است یا نه؟

Konstantin Inostrancev: Ancient Iranian burial customs and buildings, in "The Journal of the K. R. Cama Oriental Inst. "III (1924), S. 1-28.

A. Terenožkin: Archeologičeskie razvedki v Chorezme (Archäologische_۲ Forschungen in Hvārizm) (in: Sovetskaja archeologija VI, 1939, S. 168-189), S. 187. عکس کفن 'مزینی از این دوره در کتاب ذیل موجود است.

Caston Wiet: Soieries persanes, Kairo 1948, Tafel 15 u. 16 und bei Roman Ghirshman: Études iraniennes II: Un ossuaire en pierre sculptée. Recherches sur les Coutumes funéraires seldjoucides, S. 304 [in "Artibus Asiae" XI/4 (Ascona, Schweiz, 1948), S. 292-310].

مجبور بودند مردگان را بالباسهای خود و یا پیچیده در نمد دفن کنند^۱. اما خود دفن به این ترتیب صورت می گرفت که در جدار قبر لحدی تعبیه نموده جسد را به پشت یا به طرف چپ در آن می خوابانیدند در حالی که صورت میت به طرف شرق و پشت سر او به طرف غرب^۲ (پای او رو به قبله، م) واقع می گشت. تشییع جنازه از طرف بستگان و دوستان به این ترتیب بود که در خوزستان گروه تشییع کنندگان در دو طرف تابوت، ولی در فارس مردها در پیشاپیش تابوت و زنهای در عقب سر تابوت در حرکت بودند؛ در هر حال با تشییع کنندگان طبل و نی همراه بود^۳. گاهی نیز اتفاق می افتاد که بر سر حقّ اجرای مراسم مذهبی بین بستگان نزاع به وجود می آمد^۴. دیلمیان در مراسم عزاداری خود سرهای خود را می پوشانیدند و در مراسم عزاداری معزّیان (تسلّیت گویان) رسمی که سر و صورت خود را بالباسهای مخصوصی می پوشانیدند^۵، دعوت می کردند؛ و برخلاف سایر نقاط (که عادت بر ختم قرآن در سر قبر جاری بود) عزاداران سه روز تمام در مسجد جمع می شدند. از قرار معلوم این تنها عادت دیلمیان نبوده^۶، بلکه در فارس نیز به چنین عادتی بر می خوریم^۷. اما تاچه اندازه این خبر که سفدیان هنگام مرگ شخصیت های بزرگ، گوشه های خود را می بریدند، قرین صحت و واقعیت است، باید در اینجا از آن صرف نظر شود^۸.

مردمان مندین از مدتی قبل از مرگ خویش برای خود مدفن و مقبره

۱- طبری، ردیف ۳، ص ۲۲۰۲؛ - و نیز: Elias 119 - ۲ - Terenožkin 187، بنا به نظر وی قبور بدون لحد به مسلمانان متعلق نبوده است (قرون ده تا دوازدهم میلادی برابر با چهار تا دهم هجری).
 ۳- مقدسی (کتاب احسن التقاسیم)، ص ۴۴۰ به بعد. - و نیز: Schwarz III 153
 ۴- ابن الاثیر، ج ۷ ص ۵۹ (سال ۸۶۷ میلادی برابر ۲۵۳ هجری؛ در بین طاهریان).
 ۵- مقدسی (کتاب احسن التقاسیم)، ص ۳۶۹. - ۶- ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۲۳۳ (منوچهر طبرستانی، حدود سال ۱۰۰۰ میلادی برابر با ۳۹۰ هجری). - ۷- مقدسی (کتاب احسن التقاسیم)، ص ۴۴۰. - ۸- عبدالفرید، ج ۳، ص ۲۵۸.

تهیه می کردند، بدین ترتیب که نه فقط قبر مخصوصی برای خود می ساختند^۱، بلکه در اطراف آن تکیه^۲ و یا مدرسه (شروع این امر در زمان سلجوقیان بوده است)^۳ و یا مسجدی^۴ وقف می نمودند که پس از مرگ در آنجا به خاک سپرده شوند، این امر منجر به پیدایش مقابر خانوادگی گردید^۵. شیعیان حتی در آن زمان، امکنه متبر که و مقدسه را برای مدفن خود ترجیح می دادند (قبل از همه نجف و مشهد در خراسان)^۶ و حتی دشمنان خود را که در جنگ کشته شده بودند و یا از طرف آنان به قتل رسیده بودند در این امکنه دفن می کردند^۷. (بعضی اوقات هم پیش آمده که مقتولان در جنگ از طرف صاحبان نشان برای کفن و دفن در امکنه مورد نظر خریداری می شدند^۸). به منظور دفن اموات در اماکن مشرفه و هم به منظور دفن آنها در مقبره های موروثی اغلب حمل جناز

- ۱- نرخی (تاریخ بخارا)، ص ۹۲. (از ۹۱۴ میلادی برابر ۳۰۱/۳۰۲ هجری، ابن اسحاق، سامانی در بخارا، گورخانه نو)، ابن الاثیر، ج ۹، ص ۴۹. (سال ۹۹۸ میلادی برابر ۳۸۸ هجری در مورد آل بویه)، ص ۵۲. (سال ۹۹۹ میلادی برابر ۳۸۹ هجری، شیراز).
- ۲- ابن الاثیر، ج ۸، ص ۶۷. (حدود سال ۹۳۲ میلادی مطابق ۳۲۰ هجری، قره نگین).
- ۳- البنداری (سلجوقیان، فهرست، ۱۳۳)، ص ۲۲۷. (سلطان سلجوقی، مسعود، از همدان سال ۱۱۵۱/۱۱۵۲ میلادی برابر ۴۴۳ هجری)؛ راوندی (راحة الصدور، فهرست، ۱۶۳)، ص ۳۰۰. (حدود سال ۱۱۶۶ میلادی برابر ۵۶۱ هجری).
- ۴- سلطان سلجوقی، ارسال نشاء در همدان سال ۱۱۶۶ میلادی برابر ۵۶۱ هجری، راوندی (راحة الصدور، فهرست، ۱۶۳)، ص ۲۹۲.
- ۵- ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۶۳. (سال ۹۵۱/۹۵۲ میلادی برابر ۳۴۰ هجری، در خراسان، دوبار ج ۹، ص ۴۹. (سال ۹۹۸/۹۹۹ میلادی برابر ۳۸۹ هجری، در مورد آل بویه در شیراز)، ج ۹، ص ۸۳. (سال ۱۰۱۲/۱۰۱۳ میلادی برابر ۴۰۳ هجری، در مورد آل بویه در نجف). - نیز رجوع کنید به، Ignaz Goldziher: Die Heiligenverehrung im Islam (in: Muhammedanische Studien II. S. 275-378), S. 356.
- ۶- ابن الاثیر، ج ۹، ص ۸۳، ۸۵. (در مورد آل بویه، امیر کرد)، - مستوفی (تاریخ گزیده)، ج ۱، ص ۴۲۲ و زرکوب (شیراز نامه)، ص ۳۲. (سال ۹۸۲ میلادی برابر ۳۷۱/۳۷۲ هجری، عضدالدوله دیلمی)، در مورد یکی از اشراف دربار مسعود غزنوی (سال ۱۰۳۸ میلادی برابر ۴۲۹/۴۳۰ هجری که می خواست در جوار امام رضا (ع) دفن گردد، تاریخ بیهقی (فهرست، ۱۶۱)، ص ۵۴۹ به بند: شرح و بیان مفصلی درباره طلا و جواهرات و جعبه های زرنشان و غیره.
- ۷- ابن الاثیر، ج ۹، ص ۸۵.
- ۸- راوندی (راحة الصدور)، ص ۳۸۱. (سال ۱۱۹۵ میلادی برابر ۵۹۱ هجری، در مورد سلجوقیان).

(که در تابوت سر بسته صورت می گرفت^۱) ضرورت پیدا می کرد^۲. همچنین حمل جنازه در مواردی اتفاق می افتاد که می خواستند شخص متوفی را در محلی که بیش از همه سرزمینهای دیگر محبوب او بوده است، دفن کنند: چنانچه پس از آنکه سبکتکین در راه سفر به غزنه وفات کرد^۳ جنازه او را به آنجا حمل و در آن مکان دفن کردند. برای این منظور چون شیوه و روش مومیاء کردن را نمی دانستند، لااقل در فصول گرم سال، مجبور بودند که اسکلت میت را جدا نموده^۴ تنها آن را به محل منظور، حمل و در آنجا دفن کنند. گاهی نیز نبش قبر در مورد کسانی که در محل لایق شأن خود دفن نشده بودند پیش آمده است^۵. فرمانروایان زردشتی (اسپهبدان) جنوب دریای خزر، در حدود (سال ۸۰۳ میلادی برابر ۱۸۲ هجری) دفن مسلمانان را در قلمرو حکومت خود ممنوع نموده بودند^۶.

زیارت قبور دوستان و بستگان از همان آغاز مرسوم بود^۷، و بعداً نیز

- ۱- نقل جسد یزدگرد سوم نیز در تابوت سر بسته ای اتفاق افتاده است، طبری ردیف ۱، ص ۲۸۷۴ (سال ۶۵۱ میلادی برابر ۳۱/۳۰ هجری)؛ - ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۶۳ (يك سردار خراسانی)؛ - ابن خلکان (فهرست، ۱۱۳)، ج ۸، ص ۸۵ (سال ۹۹۷ میلادی برابر ۳۸۷ هجری)؛ در مورد سبکتکین) ۲- جسد یزدگرد از خراسان به اصطخر نقل گردید؛ طبری ردیف ۱، ص ۲۸۷۴ به بعد و ۲۸۸۱؛ - ابن الاثیر، ج ۳، ص ۴۶- گردیزی (زین الاخبار)، ص ۴۰؛ - ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۶۳ (سال ۹۵۲/۹۵۱ و ۹۵۶/۹۵۵ برابر ۳۴۰ و ۳۴۴؛ دو سردار خراسانی). - راوندی (راحة الصدور)، ص ۲۹۲ (سال ۱۱۶۶ میلادی برابر با ۵۶۱ مسعود، سلطان سلجوقی). - و نیز، Krymskyj I III (سال ۹۳۵ برابر ۳۲۳ هجری؛ در مورد سربازان دیلمی و گیلانی).
- ۳- ابن الاثیر، ج ۹ صفحات ۴۹ و ۵۲ (سال ۹۹۸/۹۹۹ برابر با ۳۸۹ هجری؛ در مورد آل بویه)؛ - ابن خلکان، در صفحه مذکور در دو یادآوری قبل. ۴- نرشی (تاریخ بخارا)، ص ۶۰ (حدود سال ۷۴۰ میلادی برابر ۱۲۲ هجری)؛ [تاریخ ۷۸۲ غلط است] در مورد یکی از حکام از بخارا). درباره این رسم و عادت در ازمنه به مدیسی نقل نشده است. ۵- ابن الاثیر، ج ۹، صفحات ۴۹ و ۵۲ (سال ۹۹۸/۹۹۹ برابر با ۳۸۹ هجری؛ در مورد آل بویه). - راوندی (راحة الصدور)؛ - ص ۳۸۳؛ - ابن الاثیر، ج ۱۲، ص ۷۳ (در مورد يك سردار خراسانی). ۶- ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان) ص ۱۴۰. ۷- در سال ۷۰۲ میلادی برابر ۸۳ هجری؛ والی خراسان، یزید بن المهلب (که مردی عرب بود)، طبری ردیف ۲، ص ۱۱۰۷.

زیارت قبر فرمانروایان پیوسته به عنوان یکی از رسوم باقی مانده است.^۱ غالب وجوه خیریه برای حفظ و حراست قبور هنگام زیارت مردم جمع آوری می شده^۲ و زائران نیز بدون کفش و کلاه (آیا این قاعده کلی بوده؟) به ضریح و قبر نزدیک می گشتند.^۳ اما این واقعه که پیروان امام عباسیان، محمد، پس از مرگش در خراسان (سال ۷۵۴ میلادی برابر ۱۳۶/۱۳۷ هجری) لباس سیاه بر تن نموده اند، به طور قطع يك نشانه عمومی عزاداری نبوده (چنانچه به این صورت نیز متداول نیست) بلکه این پیروان بدین وسیله ایمان و وابستگی خود را به عباسیان اعلام می داشتند؛ زیرا رنگ سیاه نشانه عباسیان بوده است.

۱- ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۲، ص ۱۳۷ (سال ۹۵۲ میلادی برابر ۳۴۰/۳۴۱ هجری؛ رکن الدولة دیلمی).
 ۲- طبری، ج ۲، ص ۱۱۰۷ (سال ۷۰۲ میلادی برابر ۸۳ هجری).
 ۳- درباره رکن الدولة دیلمی، در شیراز چنین آمده است، ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۲، ص ۱۳۷.
 ۴- دینوری (اخبار الطوال)، ص ۳۴۰ (حدود سال ۷۴۴ میلادی برابر ۱۲۶/۱۲۷ هجری).

خوارج

برای آمیزش و پیوند حس^۱ ملیت ایرانی با ندین به اسلام، این معنی بسیار حائز اهمیت و ملاک قاطعی است که حتی در نسل او بعد از رحلت پیغمبر اسلام (ص) یعنی از زمان خلافت علی (ع) (۶۵۶ - ۶۶۱ میلادی برابر با ۳۵ تا ۴۱ هجری) سه فرقه اسلامی در مقابل یکدیگر قرار و سر نوشت بنای عالم اسلام را در دست گرفتند. با چنین وضعی برای ایرانیان نیز این سؤال پیش آمد که آیا بر طبق موازین اسلامی (البته تا حدی که آنان اسلام را شناخته بودند) هیچ يك از این دو جبهه مخالف و متخاصم حامل واقعیت و حقیقت اسلام هست یا نه؟ پاسخ این سؤال در مورد دسته افراطی یعنی خوارج که از همان آغاز به صورت يك نهضت جنگی و مبارز پا به عرصه ظهور گذاشته بود منفی بود. یولیوس و لهاوزن (Julius Wellhausen) به وضوح این مطلب را نشان داده است که برخلاف آنچه رودلف ارنست برونو (Rudolf Ernst Bruennow) گمان کرده^۱، پیشقدمان این نهضت، اعراب بدوی نبوده اند و چنین نظریه ای نیز

۱ Wellhausen, Opp. 9. – Francesco Gabrieli: Sulle origini del movimento kharigita, in den "Rendiconti Acc. Ital., Classe di Scienze Mor. e Stor." Fasc. 6, 7. R. III (1941), S. 110-117; Michelangelo Guidi: Sui Kharigiti, in der "Riv. Stud. Or." XXI (1945), S. 1-14. و نیز رجوع کنید به شهرستانی (ملل و نحل، فهرست، ۲۵۰)، ج ۱، ص ۱۵۴ (برابر با Haarbr. I 128-156).

کمتر با احساساتی که بدویان برای قومیت خود داشتند و با کوششی که برای ياك نگاه داشتن خون عربی می کردند، سازگار به نظر می رسد. بلکه این فرقه بیش از همه به دست ساکنان دو شهر بزرگ بصره و کوفه به وجود آمد و ساخته و پرداخته شد: بدین معنی که از دیرزمانی در این دو شهر عربها، آرامیها، ایرانیها و سایر اقوام با یکدیگر زندگی می کردند و از این رو، در زمینه تعیین، ارزشهای مذهبی و مراتب و درجات ناشی از دین، به خوبی می توانست در اینجا تبلیغاتی در مورد بی اثر بودن نژاد و ملیت مشر ثمر واقع گردد. و واقعاً نیز در همین نقاط بوده است که ایرانیان به این فرقه گرویده اند^۱، و بنابراین بدون علت هم نبوده که خوارج همیشه پس از شکست مکرر خود در جنوب بین النهرین (در سال ۶۵۸ میلادی برابر ۳۸/۳۷ هجری، در نهر وان، و در ماه مه سال ۶۸۶ میلادی برابر ۶۶ هجری در سلی و سلبری، و پس از قیام سال ۷۴۶/۷۴۷ میلادی برابر ۱۲۹ هجری در موصل) پیوسته به سرزمین ایران عقب نشینی می کرده اند، و در سال ۶۵۸ میلادی برابر ۳۸/۳۷ هجری بخصوص نواحی اهواز (خوزستان) و فارس مطمح نظر آنان گشت و در آنجا متوطن شدند^۲. پس از مرگ ابن ازرق مؤسس فرقه مخصوصاً افراطی و خطرناک ازرقیه (در جنگ دولا ب واقع در نزدیک رود دجیل در اواخر ۶۸۴ و اوایل ۶۸۵ میلادی برابر ۶۵ هجری)، تمام جنوب ایران، در جنگهایی که متعاقب آن سالهای متمادی به وقوع پیوست، از طرف خوارج متزلزل گشت. از آن گذشته، گاه گاهی نیز نواحی اصفهان و کرمان کاملاً در تحت قدرت آنها درآمد است و از آنجا اقدام به لشکر کشی به نقاط دیگری ناشهری نموده اند. در اینجا

Wellhausen, Opp. 9, 24, 28, 30 f.; Müller — ۲

Goldziher, 'Arab. 138f. — ۱

I330; wiet 103.

قسمتی از ساکنان اهل ری (برضد بصره) در موارد مختلف به آنان تمایل نشان دادند و بعداً نیز به کیفر خود رسیدند^۱. تا اینکه سرانجام در سال ۶۹۸ میلادی برابر ۷۸/۷۹ هجری پس از جنگهای مکرر و طویلی، حجاج - امیر عراق و شرق - با به کار بردن تمام نیروی خود توانست بر آنان مسلط گردد^۲. در این شکست، مختلف بودن ملیتهایی که فرقه خوارج را تشکیل داده بودند خیلی مؤثر بوده است: این امر که ایرانیان به موجب برنامه خود در مورد تساوی ملل و ردّ تقدّم سیادت عربها، به خوارج پیوسته بودند^۳ باعث تعجب نیست ولی همین امر سرانجام به جدایی بین يك يك از آن ملتها منجر گشت، و این واقعه خود نشانه آن بود که در آن زمان چنین برنامه‌ای نتوانست حتی در سایه يك وحدت دینی تضادهای ملی را از بین بردارد و یا ندیده بینگارد. در هر حال در بین این جماعات موالی در اکثریت بوده‌اند (تقریباً ۸۰۰۰۰ تن) و تزايد و گرایش روز افزون ایرانیان نیز ناچیز نبوده است. از این رو شکاف و جدایی مزبور باعث سقوط لشکریان خوارج گردید. بدین صورت که مهلب سپهسالار اموی که به جنگ آنان مأموریت یافته بود توانست ابتدا ایرانیان را که عبد رب الکبیر را از بین خود به خلافت برگزیده بودند بر طرف نموده بعداً به امر باقیمانده از رقیان خوارج که از نژاد عرب بودند بپردازد. این دسته به طبرستان رفته و در آنجا بیهوده کوشیده بودند تا مگر فرمانروای آنجا را با خود همراه نموده بد عقیده خود در آورند، ولی سرانجام در جنگی نزدیک

۱- ابن الاثیر، ج ۴، ص ۱۱۲ - ۲- در باره جزئیات این جنگ رجوع کنید به، ابن الاثیر،

ج ۴، صفحات ۱۱۰ تا ۱۱۲ و نیز رجوع شود به،

Wellhausen, Opp. 35-41; S. M. Yusuf: Al-Muhallab..., in der "Islamic Culture" XVII (1943), S. 1-14; XVIII (1944), S. 131-144; XXIV (1950),

Wellhausen, Opp. 35. - ۳ S. 197-199.

قومس (۶۹۷/۶۹۸ میلادی برابر با ۷۹ هجری) با خلیفه خود ازپا درآمدند، و بدین ترتیب این فرقه از خوارج بکلی برای همیشه نابود گشتند.^۱

ولی سایر گروه خوارج به حیات خود ادامه می دادند، و گاهی نیز مزاحمت زیادی برای امویان و صدر سلسله عباسیان فراهم می آوردند. تا اینکه پس از شکست قیام بزرگ خود در عراق (سال ۷۴۶/۷۴۷ برابر با ۱۲۹ هجری) نیز از راه حلوان به اهواز و فارس فرار نمودند؛ و رهبر آنان هم، که يك شهزاده اموی بود، از راه دریا به سند گریخت^۲، ولی به مرور زمان معلوم شد که جنوب ایران نیز آمادگی برای قبول و رسوخ عقاید خوارج ندارد، و سپاهیان دولت توانستند خوارج را، که مردم اغلب مسلمانان به حساب نمی آوردند^۳ تعقیب و نابود گردانند.

و اگرچه همین خوارج گاهی همراه با سنیان برخلاف دشمنان اسلام می- جنگیدند (مثلاً سال ۷۰۱ میلادی برابر با ۸۲ هجری، بر ضد ترکان^۴)، و در سال ۷۴۸/۷۴۷ میلادی^۵ برابر با ۱۳۰ هجری نیز همراه با عباسیان بر ضد امویان پیکار نمودند، ولی این امر نتوانست موجب نزدیکی عقاید خوارج با سنیان بگردد.

در عین حال و با تمام اینکه این وقایع برای ملت ایران اهمیت ناچیزی داشته است، عقاید خوارج تا مدتی خود را در این سرزمین حفظ نمود. مرکز آنان قسمت سرحدات شرقی خراسان (در آنجایی که قیام بزرگ خوارج که از سال ۷۹۲/۷۹۱ تا ۸۲۹/۸۲۸ میلادی برابر ۱۷۵ تا ۲۱۳ هجری به طول انجامید و به دست یکی از موالی از ایرانیان به نام حمزه بن عبدالله شاری آزرک رهبری

۱- ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۱۰۱ و ۱۰۴ به بند. ۲- رجوع کنید به ۱.

۳- طبری ردیف ۲، ص ۱۹۷۷، ۱- و نیز رجوع کنید به: Wellhausen, Opp. 40f.

۴- حدود العالم، ص ۱۲۵. ۵- ابن الاثیر ج ۴، ص ۱۸۲. Wellhausen, Opp. 51.

می‌شد)^۱، و قبل از همه در حومه‌های اطراف زرننگ و هرات بود. در این قسمت نیز در قرن دهم میلادی برابر قرن چهارم از منازل و مساکن دسته جمعی منحصر به خوارج و یا مشترك بادیگران گفتگو می‌شود.^۲ یکی دیگر از مراکز خوارج سیستان بوده است، و چون در این منطقه مکرراً لشکر خلیفه که با کافران سرحدات آن زمان واقع در افغانستان امروز در جنگ بودند، غفلتاً مورد حمله و دستبرد قرار می‌گرفتند (مثل سال ۷۶۸ هنگام بازگشت از رُخج [واقع در منطقه ژوبیل] به طرف بُست^۳)، حکومت وقت خود را مجبور دید که جداً و مصرّاً بر ضد آنان اقدام کند. پیکارها در این ناحیه نیز مثل بسیاری از مناطق سرحدی (ماوراءالنهر قفقاز و آسیای صغیر) به دست گروه «مطوّعان» یعنی کسانی که از روی ایمان و با علم و اختیار در راه اسلام جهاد می‌کردند، صورت می‌گرفت. و اغلب نیز عناصر کمتر مطبوعی، معروف به «عیاران»^۴ که در تمام منابع از آنان صحبت می‌شود به آنها می‌پیوستند. در تحت نظر صفاریان نیز

۱- مرجع سابق، ج ۵، ص ۱۴۲. - و نیز رجوع کنید به:

Laura Veccia-Vaglieri: Le vicende del Harigismo in epoca abbaside, in der "Riv. Stud. Or." XXIV (1949), S. 1-44; Laura Veccia-Vaglieri: Sulla denominazione Hawārig, ebd. XXVI (1951), S. 41-46; Bogdan Skzadanek: Dows lanie charydzyczne Hamzy..., in "Przeglad Orientalistyczny" 1960/I (33), S. 25-37.

۲- بلاذری (فتوح)، ص ۴۰۲؛ - حدود العالم، ص ۱۰۴؛ - اصطخری، ص ۱۶۶ به بعد و ۲۶۲؛ - ابن حوقل (کتاب المسالك، فهرست، ۳۳)، ص ۳۱۲؛ 'مقدسی (کتاب احسن التقاسیم)، ص ۳۰۵ به بعد و ۳۲۳؛ - یاقوت (معجم البلدان)، ج ۱، ص ۳۲۲ (کلمة البان). - ولها وزن (در Wellhausen, Arab. 310) منتقد است که تعداد خوارج در زمان بنی‌امیه بیشتر از آن بوده است که منابع به آن اعتراف دارند. - بنا به منقول علامت مساجد خوارج آن بوده که در آن منبر وجود نداشته است ('مقدسی، ص ۳۰۶، در مورد چندین ده در زرننگ چنین نقل می‌کند)؛ ولی در مورد مسجد قم (تاریخ قم، ص ۳۷) نیز چنین آمده است که در آغاز تا مدتی فاقد منبر بوده است در حالی که از خوارج در آنجا هیچ صحبتی نمی‌تواند باشد. - نیز رجوع کنید به Wiet 136 و به نقشه‌ای که در آخر آن کتاب است. ۳- ابن الاثیر، ج ۵، ص ۲۲۴.

۴- رجوع کنید به فصل «مشاغل و مناصب مختلف» از همین کتاب.

اوضاع در سیستان در مورد خوارج تغییری واقعی نیافت: زیرا این ادعا که خوارج (که در آن هنگام در بین آنان نیز عده زیادی از عربها وجود داشتند)^۱ فقط يك مشت راهزن هستند، با واقعیت تطبیق نمی کرد، و بلکه برعکس گروه و دسته های خوارج (مثلاً در معاملات) به امانت زیاد معروف بودند و این امر بیشتر دلالت بر صداقت ایمان آنان می کرد تا بر آن شایعه^۲، ولی با این وصف، تضاد مذهبی آنان با سایر دسته های مسلمان از قرار معلوم به قدری زیاد بوده که وقتی یعقوب بن لیث با برادرش بر ضد^۳ آنان به پیکار برخاست، اهمیت و تکریم وی در نظر مردم افزایش یافت، و این امر، برای وی جمع آوری سپاهی بزرگ و بر اثر آن پایه ریزی قدرتی را ممکن ساخت. توجه یعقوب به زودی از خوارج منصرف گشت، و همین باعث شد که بسیاری از خوارج (عده ای یقیناً بدون از دست دادن عقاید دینی خود) به لشکریان یعقوب پیوندند، و بدین وسیله سپاه یعقوب را به اندازه معتنا بهی بزرگ و نیرومند سازند^۴. با وجود این، به طور حتم در آن سنوات تعداد معتقدان خوارج تا حد زیادی تقلیل یافته است، اما بکلی از بین نرفته اند^۵، بلکه حتی در آغاز قرن دهم میلادی (چهارم هجری) به طور رسمی با صفاریان متحد گشتند^۶، و سپس در طی قرون آینده آثار آنان بکلی

۱- تاریخ سیستان، ص ۱۶۸ (در سال ۸۰۹ میلادی برابر ۱۹۳/۱۹۴ هجری). ۲- یاقوت (معجم البلدان)، ج ۵، ص ۳۸ (بنا به نقل اصطخری در تحت کلمه سیستان). - از نظر تاریخ مذاهب، این طرز رفتار خوارج نظیر آن چیزی است که ماکس وبر (Max Weber) در مورد فرقه ای در آمریکا ذکر می کند، Grundriss der Sozialökonomik III: Wirtschaft und Gesellschaft, 2. Aufl., II (Tübingen 1925), S. 813 f. ۳- اصطخری، ص ۲۴۶. ۴- ابن الاثیر، ج ۷، ص ۶۵. ۵- ابن خلکان (فهرست، ۱۱۰)، ج ۴، ص ۳۰۲. و نیز رجوع کنید به، Krymskyj I 51 f. ۶- ابن الاثیر، ج ۸، ص ۲۲ به بعد (سال ۹۱۲/۹۱۱ میلادی برابر ۲۹۹ هجری). - و نیز رجوع کنید به یادداشت شماره ۲ صفحه قبل. ۷- رجوع کنید به صفحات قبل فصل ۵ اوج قدرت سامانیان.

از سرزمین ایران محو گردید ، به طوری که در زمان مغولان دیگر هیچ اثری از آنان در ایران وجود ندارد ؛ در نتیجه ، خوارج نتوانستند به ایرانیّتی که در زیر سایهٔ اسلام مجدداً پایه گذاری می شد هیچ صیغه و شالودهٔ تازه ای به بخشند .

شیعیان زیدیه^۱

شیعیان زیدیه هم نتوانستند در ایران موفقیت دایمی به دست آورند : هر چند در واقع موفق شدند (در سال ۸۶۴ میلادی برابر ۲۵۰ هجری) فرمانروایان بومی مازندران (طبرستان واقع در جنوب بحر خزر) را از آنجا برانند^۲ و خود دولت مستقلی تأسیس کنند (این دولت در آغاز با تشکیلات زیدیه در یمن که برای به دست آوردن حکومت آنجا پیکار می کرد مربوط بود) ، ولی اختلاف بین طرق مختلف ، که ابتلای قدیمی امام شیعیان است ، و نیز منازعات داخلی^۳

۱- فرقه های بزرگ شیعیان، تازه پس از سیری شدن قرونی توانستند به صورت جمعیت های بزرگی متشکل گردند. در عین حال سیر پاره ای از عقاید آنان موجب این است که، فراخور گنجایش این کتاب، در اینجا درباره، فرق سه گانه ای که در قرن هشتم و نهم میلادی (برابر با دوم و سوم هجری) پایه و اساسی پذیرفتند به طور مستقل و جداگانه، صحبت گردد. درباره اختلافات مذهبی آنان رجوع کنید به ابن حزم، ج ۲، ص ۱۱۲ و ج ۴، ص ۹۲-۹۴ و ۱۷۸ تا ۱۸۸ برابر با، Friedländer I 30, 73-80; 40-73; II 10 f., 129-159, 21-129. - و نیز شهرستانی (فهرست، ۲۵۰)، ج ۱، ص ۱۹۵ تا ج ۲، ص ۳۳؛ - ابو محمد الحسن بن موسی النوبختی، کتاب، فرق الشیعه، به تصحیح و تدبیل :

(Bibliotheca Islamica IV) Hellmut Ritter, Konstantinopel 1931، عباس اقبال بر اساس این کتاب و سایر کتب، فهرست و اطلاعات نمربخشی به دست می دهد، کتاب خاندان نوبختی، صفحات ۲۴۶ تا ۲۶۷؛ - عبدالقاهر البغدادی، الفرق بین الفرق، به تصحیح م. بدر، قاهره، ۱۳۲۸ هجری. در مورد این کتاب و سایر ترجمه ها، رجوع کنید به :

Brockelmann, GAL, I 385 und I 666 f.؛ - و نیز، مفاتیح العلوم (فهرست، ۲۶۸)، ص ۳۰ تا ۳۴ و Sadighi 63 f. ۲- ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۱۷۷.

۳- طبری ردیف ۳، ص ۱۹۴۰.

و سرانجام تضاد با اسپهبدان^۱ که با علم و عمد در پیشرفت مذهب تسنن می کوشیدند، باعث شد که دولت آنسان پس از تحویل و تحوّل زیساد و پس از آنکه یکی از افراد آن خاندان به خلیفه پیوست^۲ (سال ۹۱۷ میلادی برابر ۳۰۴/۳۰۵ هجری) در سال ۹۲۸ میلادی برابر با ۳۱۶ هجری، در مقابل حمله فرماندار عباسی خراسان به زانو درآید. سرنوشت ظاهری این دولت را ما در بخش نظر اجمالی درباره تاریخ سیاسی بیان کردیم.^۳

اما از حیث مذهبی، تنها از این رو، دولت زیدیان حائز اهمیت گشت که ساکنان این نواحی را (از سال ۸۶۱/۸۶۲ میلادی برابر ۲۴۷ هجری) لااقل به طور سطحی^۴ به اسلام - و طبعاً نیز به آن اسلامی که این دولت بدان معتقد بود - درآورد. و همچنین در آن مناطقی از خراسان - مثلاً نیشابور سال ۸۹۶ میلادی برابر ۲۸۳ هجری - که گاهی به تصرف آنان درمی آمد فوراً به نام داعیان آنان خطبه خوانده می شد. با تمام این احوال عقاید زیدیّه در این نواحی فقط

- ۱- Rabino. Maz. 400f. ۲- ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۲۰۴ به بعد.
- ۳- رجوع شود به صفحات قبل فصل «صفاریان»، و به ابن الاثیر، ج ۸، ص ۲۶۷، و نیز به Strothmann. Staatsrecht 52 - 56. در باره فعالیت زیدیان گیلانی رجوع کنید به Rudolf Strothmann: Die Literatur der Zaiditen II, S. 60 - 63 (im «Islam» II. 1911, S. 49 - 78).
- ۴- مقدسی (کتاب احسن التقاسیم) صفحات ۳۶۸ تا ۳۷۰؛ ابن الاثیر، ج ۸، ص ۲۴۱؛ کسروی (شهرباران گمنام) ج ۱، صفحات ۳۱ تا ۳۳؛ و نیز رجوع کنید به Inostrancev, Sas Etjudy 110-135; Krymskyj I 95.
- ۵- اصطخری، ص ۲۰۵؛ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۱۵۸؛ ابن الاثیر، ج ۸، ص ۲۷ (سال ۹۱۴/۹۱۳ میلادی برابر با ۳۰۱ هجری). ۶- طبری، ردیف ۳، ص ۲۱۵۱، «اللهم اصلح الداعی الی الحق». - حسن بن زید نیز مثل اهل سنت قایل به «قدم قرآن» بود؛ ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۱۷۶، و اولیاء (فهرست، ۱۹۱)، ص ۶۹؛ - گذشته از آن در زمینه فقه از مراجع علمی محسوب می شد، ابن الاثیر، ج ۷، ص ۱۳۶.

به صورت بقایای سَری و ناپیدایی (به نام نُکتوی) بر جا ماند؛ ولی این عقاید نیز مثل عقاید خوارج نتوانست با ماهیت اِراثت پیوند و ارتباط همیشگی برقرار سازد .

اسماعیلیه^۱

وضع فرقه دوم شیعیان یعنی اسماعیلیان طوری دیگر بود: چه اینکه عقاید آنان لااقل برای مدتی کوتاه، اما اساساً عمیق‌تر از عقاید زیدیه، در قومیت ایرانی نفوذ کرد. البته با توجه به این امر که در این مورد نیز فقط مناطق محدود و متفرقی بود که اسماعیلیان قسمت عظیمی از ساکنان آن را به پیروی عقاید خود درآورده بودند مثل منطقه کوهستان. - نهضت اسماعیلیان از سرزمین‌هایی عربی زبان سرچشمه گرفته در افریقا (۲۰۰ سال متمادی در تحت سیادت فاطمیان در مصر). به اوج قدرت خود رسید، و از آنجا بیشتر به علل سیاسی برای مست نمودن بنیان حکومت عباسیان و بعداً نیز سلجوقیان (هر دو سنی مسلک) به خاور نزدیک وارد گشت.

در عین حال طرح تبلیغی اسماعیلیه از همان آغاز با علم و عمد ایران را

۱ - برای کسب اطلاعات عمومی رجوع نمود به:

Stanislas Guyard: *Fragments relatifs à la doctrine des Ismaélis*, in den "notices et extraits des Mss. de la Bibl. Nat.", Paris 1874. — Browne I 391-400, 406-415. — Vladimir Ivanov: *Izmailitskie rukopisi v Aziatskom muzee Ross. Akad. Nauk v Petrograde*, in den "Izv. Ross. Ak. Nauk" 1917, S. 359-386 and Sir Ernest Denison Ross im JRAS 1919, S. 429-435). — Wlad. Ivanow: *Ismailica*, in den "Memoirs of the Asiatic Soc. of Bengal" VIII (1922), S. 1-76
! Ivanow. A guide to Ismaili Literature, London 1933 (Prize Publ. Fund

جزو قلمرو فعالیت خود قرار داده بود، و بدیهی است که دعاوی نظیر ادعای ذیل از نوع اخبار و اقوالی است که به منظور اثبات وجود پایه و اساسی برای این مذهب، ساخته و پرداخته شده است^۱: مثل ادعای اینکه امام ششم، حضرت امام جعفر صادق (ع) نوه خود محمد بن اسماعیل را با مبلغی به نام ابوشاکر میمون دیبضانی (معروف به میمون القداح)^۲ به طبرستان فرستاد، و از این رو پس از رحلت حضرت صادق (ع) ساکنان کوهستان بدین امر معتقد گشتند که امامت از امام ششم به فرزند وی اسماعیل که قبل از پدر وفات کرده بود، انتقال یافته است و برخلاف غالب شیعیان دیگر (دوازده امامیان) به امامت فرزند دوم آن حضرت یعنی امام موسی (ع) اعتراف نکردند. همراه با این داستان عبدالله بن میمون پسر مبلغ نامبرده در حدود سال ۸۲۰ میلادی (برابر با ۲۰۴/۲۰۵ هجری)

۱- برخلاف نظر مؤلف این کتاب،

Michael Jan de Goeje: *Mémoires sur les Carmathes du Bahraïn et les Fatimides*, Leiden 1886. و هم برخلاف لوئیس (Lewis) که از وی متابعت نموده است محقوزیل با دلائلی کافی القداح را شخصیتی افسانه‌ای می‌داند که اسماعیلیه در ازمنه بعد نام و داستانهای او را جعل نموده‌اند،

Wlad. Ivanow: *The alleged founder of Ismailism*, Bombay 1946 (*The Ismaili Soc. Series I*). نیز مراجعه کنید به، Siddiqi I 562 f. ۲- بنا به عقیده Lewis

(ص ۴۹) همین القداح، پدر عبدالله، مؤسس قدرت فاطمیان بوده است. - ولی همین Lewis بر اساس منابع مخدوش و متزلزلی در این امر که آیا القداح دیبضانی و شیعی بوده است یا نه تردید می‌کند (ص ۶۲ و ۶۴). از این گذشته منابع اهل تسنن (از آن جمله غزالی) می‌گویند که مؤسسان مذهب اسماعیلیه را زردشتی، مانوی و یا دیمانی به حساب آورند. زیرا بدون تردید اثراتی از این ادیان، در مذهب اسماعیلیه موجود است، رجوع کنید به، Lewis 90 f. در باره آغاز این مذهب در بین‌النهرین، سوریه و بین‌بربرهای شمال آفریقا، نیز رجوع کنید به فهرست ابن‌الدیم، صفحات ۱۸۶ تا ۱۸۸. - در ایران از سال ۹۲۰ میلادی برابر با ۳۰۷/۳۰۸ هجری تبلیغات اسماعیلیه به صورت سازمانی منظم درآمد تا اینکه در سال ۱۰۴۰ میلادی برابر ۴۳۱/۴۳۲ به وسیله ساجوقیان سخت منکوب و محدود گشت، در باره جزئیات آن رجوع کنید به، S. M. Stern: *The early Isma'ili Missionaries in N-W Persia and in Khurāsān and Transoxania*, in BSOAS XXIII/1 (1960), S. 56-90; S. M. Stern: *Heterodox Ismā'ilism at the time of al-Mu'izz*, in BSOAS XVII/1 (1955), S. 10-33.

شورشیان اسماعیلی را در اصفهان (وهم در کرج، حومه بغداد) تحریک نمود. و به جنبش در آورد، و یکی از پیروان ایرانی وی نیز، به نام محمد بن حسین. زندان از نواحی بین کرج و اصفهان، دومیلیون دینار از ثروت خود را برای نهضت اسماعیلیه تخصیص داده، بدین ترتیب به این نهضت يك خصلت ایرانی نیرومندی بخشید؛ زیرا او اصلاً از «شعوبیه» بوده است. وی بخصوص در بین «کردان» جبال نفوذ بسیار یافت و سرانجام به گوشه نشینی به قم برگشت و در آنجا وفات یافت.^۱ پس از آن عبدالله به عنوان «مستودع الامام»^۲ ناگزیر شد که مرکز فعالیت خود را به بصره انتقال بدهد.^۳ بر اثر آن، جنبش اسماعیلی اهمیت خود را برای ایران موقتاً از دست داد. یعنی اگر چه پاره‌ای از شالوده‌های عقاید اسماعیلیه از افکار قدیمی ایرانی سرچشمه گرفته بود، و اگر چه معادل آنها در بعضی از عقاید مربوط به ظهور مسیح، و نیز در مذاهبی که از اختلاط و امتزاج ادیان مختلف به وجود آمده بود و صبغه زردشتی و شکل و شالوده «نویهودی» داشته، دیده می‌شد، ولی با این وصف نهضت اسماعیلیه در واقع يك جنبش ایرانی نبود. و در نظر ایرانیان - خواه آنهایی که به دین زردشت مانده، و خواه آنان که به مذهب تسنن گرویده بودند - مبغوض بود.^۴ و همچنین فرزندان خود (امام) اسماعیل که اغلب در پنهانی در ری و بعداً در نزدیک

۱- رجوع کنید به فصل «حس ملبت» از همین کتاب. ۲- رجوع شود به Lewis 69.

۳- رجوع کنید به Lewis 46; E. Blochet, Messinisme 89; Levy, Account, S. 513.

4- Lewis 71; 516, 522; این نام و عنوان برای کسانی بوده که موقتاً به نمایندگی انتخاب می‌شده‌اند،

در باره این امر رجوع شود به Ivanow, Founder 169-173. ۴- فهرست ابن‌الندیم،

ص ۱۸۸. و نیز Lewis, S. 57, 59 f. ۵- Lewis 27, 31 (با پاورقی شماره يك از

صفحه ۳۱). ۶- Lewis 90 ff. - این نظر که در جنبش اسماعیلیه، رعایا بسا اشراف

ده نشین، بر ضد شهر نشینان همکاری می‌نموده‌اند، مسلماً بدین صورت که Barthold, Krest 57

مدعی است، درست نیست؛ نیز رجوع کنید به Petruševskij, Znat, S. 108 f.

دماوند و سرانجام در خراسان و نقاط سرحدی قندهار و سند می زیستند، موفقیت واقعی به دست نیاوردند، بلکه فقط در کوهستان، قسمتی از شیعیان ساکن آنجا مذهب آنان را پذیرفتند^۱. در عین حال اسماعیلیان موفق شدند که نصر بن احمد سامانی (۹۱۴ تا ۹۴۲ میلادی برابر با ۳۰۱ تا ۳۳۱ هجری وفات ۹۴۳ برابر ۳۳۲) و وزیر وی را رسماً به مذهب اسماعیلیه در آوردند، ولی پسر نصر، نوح اول (۹۴۲ تا ۹۵۴ برابر با ۳۳۱ تا ۳۴۳ هجری) دستور قتل داعی آنها را صادر نمود^۲. و بدین ترتیب امکان اینکه در شرق دولتی اسماعیلی به وجود آید بکلی از بین رفت. مرکز تبلیغات آنان قبلاً (۹۰۸/۹۰۷ برابر ۲۹۵ هجری) به خوزستان انتقال یافته و بعداً از طرف بصره و سامان پذیرفت^۳، تا اینکه توانست از راه سوریه خود را در شمال افریقا مستقر کند.

با چنین وضعی، ایران نزدیک به یک قرن از تأثیرات اسماعیلیه درامان ماند؛ فقط قرامطه از طرف بین النهرین پناهیگاهایی برای خود در خوزستان و خراسان و نزدیک البرز به دست آوردند^۴. تازه پس از آنکه فاطمیان (از سال ۹۶۹ میلادی برابر ۳۵۸ هجری) در مصر کاملاً پایدار گشتند، و بخصوص از زمان الحاکم، خلیفه فاطمی (۹۹۶ تا ۱۰۲۱ میلادی برابر با ۳۸۶ تا ۴۱۲

۱- یاقوت (معجم البلدان)، ج ۷، ص ۱۸۷. - و نیز رجوع کنید به:

Levy, Account 513-516. ۲- فهرست ابن الندیم، ص ۱۸۸؛ - سیاست نامه، ص ۱۸۷. - و نیز رجوع شود به: Levy, Account 523; Barthold, Turk. 242-244. در باره سازمان تبلیغاتی اسماعیلیان رجوع کنید به: Arnold, Preach. 181 f.; S. M. Stern in BSOAS, XVII / 1 (1955), S. 10-33 und ebd. XXIII / 1 (1960), S. 56-90.

۳- رجوع کنید به: Levy, Account 517. ۴- رجوع شود به:

Schwarz 724, 735 f., 772, 790, 818, 855 f.; Le Strange 227; EI, II 813 f. بنا به خبری که رسیده، حتی یکی از مؤبدان ایرانی به علت ارتباطی که با قرامطیان داشته، اعدام گردیده است، مسعودی (کتاب التنبیه، فهرست ۸۵)، ص ۱۰۵؛ - مسعودی (اخبار الزمان، فهرست ۸۷)، ص ۱۴۹.

هجری) دایره تبلیغات آنان از حدود سوریه^۱ نیز تجاوز نمود و با علم و عمد به رقابت و مقابله با توسعه و پیشرفت سلجوقیان پرداخت؛ ایران نیز دوباره یکی از نواحی فعالیت تبلیغاتی اسماعیلیه گشت.^۲

در این بین عقاید اسماعیلیه ارتباط نزدیکی با افکار عرفانی آسیای نزدیک پیدا نموده بود، و به پیروی ادیان دیگر مثلاً به دنباله فرقه «عیسویه»^۳ نو یهودیان نظریه غیبت امام حی را مدعی گشته از آن دفاع می نمودند، و در نبرد با اصحاب سنت معاصر خود، در مقابل روش اجتهاد، طریقه «تعلیم سرّی» مستفاد از اشارات و عبارات امام را تبلیغ می کردند و برخلاف عقیده معتبر در آن زمان، تفسیر تحت اللفظی و ظاهری قرآن را ردّ و از تفسیر و تأویل باطنی آن پشتیبانی می نمودند

۱- پیروان وی یعنی «دروزیان» که خود را «موحدون» نامیده و به امامت وی معترف بودند از اینها برخاسته اند. ۲- «عتیق» (ترجمه تاریخ یمینی، فهرست، ۱۲۴) در ص ۳۹۸ به بعد لشکر کشی محمود غزنوی را بر ضد مبلغان اسماعیلی توصیف و تشریح می کند. رجوع کنید به: Marius Canard: L'impérialisme des Fatimides et leur propagande, in den "Annales de l'Inst. des Et. Or. d'Alger, Alger 1947. (SA, 37 S.); Wladimir Ivanow: Some Ismaili strongholds in Persia, in der "Islamic Culture" XII (1938), S. 383-396. — S. M. Stern: Isma'ili propaganda and Fatimid rule in Sind, in der "Islamic Culture" XXIII (1949), S. 299-307.

۳- Lewis 27. — در مورد آغاز پیدایش فاطمیان کتاب ذیل کاملاً برخلاف نظر فوق قضاوت می کند، W. Ivanow: Ismaili tradition concerning the rise of the Fatimids, Oxford 1942 (Islamic research association Series X). ۴- رجوع کنید به این مقاله،

« Chaiba » in der Jewish Encyclopaedia, hrsg. v. Isidor Singer, Neuyork u. London 1901/06, und bei Simon Dubnow: Weltgeschichte des Jüd. Volkes, 10 Bände, Berlin 1925/29, III 238. ۵- رجوع شود به: Levy, Account 513.

۶- در مورد بیان عقاید آنان رجوع کنید به:

Levy, Account 523-528; Rudolf Strothmann: Die Geheimlehre der Batiniten. Nach der Apologie «Dogmatik des Hauses Muhammed» von Muhammad ibn al-Hasan ad-Dailamī (a. d. J. 1307/08) hrsg., Konstantinopel und Leipzig 1939; Strothmann, Gnos. 3, 4, 7. و نیز رجوع شود به سمعانی (کتاب الانساب عکس از خطی)

ظهر صفحه ۶۰.

و آن را عقیده واقعی اسلام به حساب می آوردند؛ واقعاً نیز بدان معتقد و پایبند بودند^۱، در حالی که سنیان مخاصم و مخالف آنان، ایشان را بکلی مردود می دانستند و نه تنها آنها را به نائز از آرای^۲ فزوصی ها، زردشتی ها و مانویان محکوم می کردند، بلکه اغلب نیز این اسماعیلیان را با دسته های مذکور اشتباه می نمودند^۳.

در اینجا نمی توان عقاید دینی اسماعیلیان را با تمام جزئیاتش بیان نمود، ولی کافی است به این نکته اشاره شود که این نوع تفسیر و تأویل سری قرآن با ثمرات ناشی از آن، در ایران نیز مثل سایر نقاط، پیروانی به دست آورد. به این معنی که در ایران نیز همیشه حوزه هایی موجود بوده اند که این روش را تکریم و تجلیل^۴ می نموده و نیز با یکدیگر ارتباط نزدیک داشته اند^۵ و بنابراین فعالیت حمیدالدین بن عبدالله الکرمانی (وفات حدود ۱۰۱۷ میلادی برابر ۴۰۷/۴۰۸

۱- این امر در مورد ناصر خسرو (وفات ۱۰۸۸ میلادی برابر ۴۸۱ هجری) نیز صدق می کند. رجوع کنید به ،

Schaeder, Vollk. M. 220 f., 228 f. und Hans Heinrich Schaeder: Näsir i Chosrau und die islamische Gnosis, in der ZDMG 78 (1924), Heft 2, S. LXXVI f. - E. I., III 939 f. von E. Berthels; Wladimir Ivanow: Nasir-i Khusraw and Ismailism, Leiden und Bombay 1948 (The Ismaili Society, Series B, No. 5), A. E. Berthels: Nasir-i Chosrov i izmailizm, Moskau 1959.

۲- مثلاً در مورد محمد بن زکریای رازی طبیب و فیلسوف طبیبی نامدار و بزرگ (وفات در حدود ۹۳۰ میلادی برابر ۳۱۸ هجری). رجوع کنید به ،

E. I., III 1225-1227, von Paul Kraus und S. Pines): Schaeder, Vollk. M. 231 Ignaz Goldziher: Die Richtungen der — Lewis 27. — ۳ mit Anm. 2. islamischen Koranauslegung, Leiden 1920, S. 263-309, bes. S. 308.

۵- فهرست ابن الندیم، ص ۱۸۸ به بعد، در باره اسماعیلیان در ایران ۹۴۸/۹۴۹ میلادی به بعد (برابر ۳۳۷ هجری به بعد). ۶- ابن مسکویه (تجارب الامم، ج ۲، ص ۳۲) ضمن وقایع ۹۴۲/۹۴۱ میلادی برابر ۳۳۰ هجری در باره منشی حاکم آذربایجان چنین نقل می کند که وی از آنجا گریخته پیش فرمانروای دیگری رفت و در نزد وی بدین علت تقرب یافت که هر دو معتقد به عقاید باطنیه بودند.

هجری^۱) که از طرف الحاکم، خلیفه فاطمی به عنوان «حجت» و «داعی» مأموریت عراقین را یافته بود، به هیچ وجه بی ثمر نماند. در حدود سال ۱۰۳۸ میلادی برابر ۴۲۹ هجری برجسته ترین داعی آن زمان یعنی المؤید فی الدین، ابونصر، هبة الله بن ابی ابراهیم موسی بن داود در ۲۹ سالگی حتی توانست دستور تبعید خود را از شیراز و دیلم بی اثر سازد و از آن مهمتر ابوکالیج-اربویه را نیز به مذهب خود در آورد. ابوکالیجار در مجالس شبانه داعی مذکور و هم در نماز برای «امام زمان» شرکت می جست، ولی از طرف خلیفه مجبور شد که ارتباط خود را با این «داعی» قطع کند. بر اثر آن مبلغ نامبرده ناگزیر گشت به اهواز و بعداً به موصل و هسپار گردد و از آنجا به مصر فاطمی مذهب برود، در حالی که در ری و ماوراءالنهر تمام اسماعیلیان (همان طوری که در زمان سامانیان انجام می گرفت) به سختی تعقیب گشته و اغلب به قتل می رسیدند (۱۰۲۹ میلادی برابر ۴۲۰ هجری یا اینکه ۱۰۴۵/۱۰۴۴ برابر ۴۳۶ هجری^۲)، ولی باز در سال ۱۱۰۹ میلادی برابر ۵۰۲ هجری سیستان دوباره مرکز تبلیغات اسماعیلیه گشت و حتی قبل از آن یعنی در نیمه دوم قرن یازدهم (قرن پنجم هجری) حسن صباح پیرو جدی و سرسخت عقیده به «تعلیم سرّی و الهی مریدان»^۳ توانست در کوهستان صعب الوصول الموت واقع در جنوب

۱- Strothmann, Gnosis 33. - در باره فرستادگان مصری به نزد محمود غزنوی رجوع کنید به، گردیزی (زین الاخبار)، ص ۷۱. ۲- سیاست نامه، صفحات ۱۸۳ تا ۱۸۷، - بلخی (فارسنامه، فهرست، ۲۰۲)، ص ۱۱۷ به بعد، - رجوع کنید به، Husain F. al-Hamdānī: The history of the Isma'ili Da'wat and its literature during the last phase of the Fātimid Empire, (im JRAS 1932, S. 126-136), S. 130-132; Rudolf Strothmann: Kleinere ismailitische Schriften, S. 127 (in: Islamic Research Association Miscellany, I, I. R. A. Series, Nr. 12 (1948), S. 121-163. - Browne II 160. (در ضمن تعقیب این «ملحدان» کتب آنان نیز سوخته می شد). در باره اوضاع ازمنه بعد (سلطان مسعود غزنوی ۱۱۳۵ میلادی برابر ۵۲۹/۵۳۰) رجوع کنید به، راوندی (راحة الصدور)، ص ۲۲۸. ۳- تاریخ سیستان، ص ۳۸۶. ۴- Levy, Account 532--534.

بحر خزر^۱ جای گیرد، و در آنجا جمعیت سری خواص^۲ اسماعیلیه یعنی حشاشین را به وجود آورد^۳ که به زودی به صورت جمعیت قاتلان مزدور^۴ در آمدند و سیاست نامه بحق آنها را خطر ناک^۵ تلقی می کند؛ تأثیر آنان تا زمانی که به وسیله مغولان^۶ - ولی نه در دوره مورد بحث ما - منقرض گشتند، باقی بود. عقاید این حشاشین نه برای ماهیت ایرانی فصل و یا خاصه ویژه ای محسوب می گردد و نه برای سایر اقوام خاور نزدیک. همچنانچه به طور کلی عقاید اسماعیلیان نیز مثل

۱ - درباره ناحیه الموت (نقشه، توصیف و حدود و ثغور آن) رجوع کنید به .

Freya Stark : The valleys of the Assassins and other Persian travels London 1934, S. 199, 197 - 233, 210, 214, 218, 243 - 234-251; Freya Stark : Itinerary, im Royal Geographical Society's Journal I. 1931. - Rašīd ad-Dīn Quatremère 212, Anm, 58 (S. 212-215).

۲ - اسماعیلیان از تمام نواحی ایران - هر گاه اوضاع بر آنان سخت می شد - به نزد وی می گریختند؛ رجوع کنید به ابن الاثر، ج ۱۰، ص ۲۹۹، (سال ۱۱۰۶/۱۱۰۷ میلادی برابر ۵۰۱ هجری) - راوندی (راحة الصدور)، صفحات ۱۵۵ تا ۱۵۸ (در اینجا مطالب جالبی درباره تجمعات اسماعیلیان بیان گردیده است).

۳ - او این قربانی فداییان اسماعیلی، نظام الملك وزیر (پانزدهم اکتبر سال ۱۰۹۲ میلادی برابر بارمضان سال ۴۸۵ میلادی) بود (جوینی، تاریخ جهانگشا، ج ۳، ص ۲۰۴). - حتی در سال ۱۱۳۳، وزیر طغرل، سلطان سلجوقی، به او پیشنهاد نمود که برای برانداختن دشمن خود و امیر او، به حشاشین مراجعه کند (الحسینی - اخبار الدولة السلجوقیه، فهرست: ۱۳۱ - ص ۷۲)، ولی طغرل پیشنهاد وی را رد نمود و دستور اعدامش را صادر کرد. - در حدود سال ۱۱۵۰ میلادی (برابر ۵۴۴/۵۴۵ هجری) اتسز خوارزمشاه به وسیله یکی از همین فداییان، سلطان سنجر سلجوقی را به قتل رسانید، دولتشاه، تذکره الشعراء (فهرست: ۲۷۲)، ص ۹۳. - برای کسب اطلاعات عمومی در این مورد رجوع کنید به، جوینی (تاریخ جهانگشا) ج ۳؛ - و نیز رجوع کنید به، Josef, Freiherr von Hammer - Purgstall : Geschichte der Assassinen, Stuttgart und Tübingen 1818; Laurence Lockhart: Hasani Sabbāh and the Assassins, im «Bulletin of the School of Oriental Studies» V (1930). S. 675-696.

بدیهی است که باطنیان نیز حتی قبل از روی کار آمدن حشاشین، مخالفان سیاسی خود را با قتل فردی و پنهانی از بین برمی داشتند، مثلاً در همدان سال ۱۰۴۸/۱۰۴۹ میلادی برابر ۴۴۰ هجری، ابن الاثر، ج ۹، ص ۱۹۰. ۴ - سیاست نامه، ص ۱۵۶ به بعد.

۵ - رجوع کنید به، Spuler, Die Mongolen in Iran. S. 50. درباره جزئیات رجوع کنید به 'جوینی (تاریخ جهانگشا)، ج ۳، صفحات ۲۶۱ تا ۲۷۸ و نیز ص ۱۳۶.

عقاید زیدیان برای ایرانیّت نتوانست ملاك و میزان قرار بگیرد، چنانکه ساکنان اسماعیلی کوهستان نیز در سال ۱۲۰۰/۱۲۰۱ میلادی برابر ۵۹۷ هجری به وسیله غوریان با زور نابود شدند، و یا به اجبار تغییر عقیده دادند^۱.

۱- 'جوینی (تاریخ جهانگشا)، ج ۲، ص ۴۹.

شیعیان دوازده امامی^۱

دیر زمانی است که تحقیقات تاریخی، این امر را نشان داده است^۲ که موطن و منشأ مذهب تشیع، سرزمینهای عربی بوده است و یکی از نخستین نمایندگان روح این مذهب - بخصوص از حیث ترفیع مقام شخصیت علی (ع) از درجه يك انسان عادی خاکی - مردی به نام عبدالله بن سبا^۳ بوده که در زمان حیات خود آن حضرت میزیسته و بنا به منقول از دودمان یهودی برخاسته است و از این رو کسانی^۴ هم خواسته اند که در آغاز این جنبش مذهبی - که در اینجا به جزئیات آن نمی توان پرداخت - اثراتی از دین یهود مشاهده کنند (۲). در هر حال بدون تردید جنبش تشیع یعنی آن تشیعی که بعداً دوازده امامیان از آن به وجود آمدند، و می توان آن را تشیع میانه رو نامید، هیچ ارتباطی با

۱- درباره جزئیات رجوع کنید به نقشه های آخر کتاب ارجع به مراکز مذاهب مختلف . ۲-
Kremer, Streifz. 12; Theodor Nöldcke: Zur Ausbreitung des Schiitismus im
Franz Babingers از نظرهای این کتاب در رد پاره ای از نظرهای (1923). S. 70-81. "Islam" XIII
نوشته شده است . ۳- نوبختی (کتاب الفرق) ، ص ۲۰ . ۴- رجوع کنید به ،
Wellhausen, Opp. 91. - Martinus Theodorus Houtsma in der E I, I 31,

عکس العمل روح ایرانیان در مقابل اسلام ندارد^۱. بلی آنچه مسلم است این است که عقاید شیعه دوازده امامی (در صفحات آینده، هر کجا کلمه «شیعه» به طور مطلق ذکر شد مراد از آن، «شیعه دوازده امامی» است) از همان آغاز سرزمین اسلام ریشه دوانیده^۲ و به زودی با روح ایرانیّت پیوند و اتحاد یافته است. این امر نمی تواند يك واقعه اتفاقی باشد که ایرانیان با وجود اینکه نه به مذهب افراطی اسماعیلیه (که در اواخر امر، نیز پا از دایره اسلام بیرون گذاشته بودند) تن دردادند، و نه به روش معتدل زیدیه (که با مذهب تسنن قرابت داشت)، و با وجود اینکه سرانجام نیز شانه از زیر بار عقیده خوارج خالی کردند (اگر چه عقیده خوارج بخصوص در آن ازمنه ای که رعایت تساوی نژادی نمی شده است می بایستی بدون تردید جلب نظر ایرانیان را نموده باشد)، باز از همان قرون اول هجری مذهب شیعه را به عنوان شکل «ایرانی شده دین اسلام»، به صورت مذهب قسمت عمده مردم ایران، پذیرفته باشند (اگر چه نفوذ کامل آن در تقریباً تمام سرزمین ایران در اثر فعالیت صفویه در آغاز قرن شانزدهم میلادی برابر قرن دهم هجری بوده است).

۱- برای بررسی آرای مختلف رجوع کنید به:

Wellhausen, Opp. 90; Goldziher, Rel. 130 und Mez 55.; Müller I 327 und Reinhart Dozy: Essai sur l'histoire de l'Islamisme, frz. von Chauvin, Leiden 1879, S. 220f. در کتابخانه های شرق و غرب، منابع قدیمی شیعی نسبتاً اندک است.

۲- Ivanow, Founder 16. ابن الاثیر، ج ۵، ص ۹۹، نمونه ای از تعصب مذهبی شیعیان در سال ۷۴۳ میلادی برابر ۱۲۵ هجری (در بلخ) به دست می دهد. - در باره ارتباط باطنی و معنوی ایرانیّت و تشیع نظرها و افکار مهمی در کتاب ذیل (که بخشی از آن نیز براساس نوشته Leopold Weiss است) دیده می شود.

Franz Babinzer: Der Islam, S. 466-471 (in Carl Clemen: Die Religionen der Erde, 2. Aufl., München 1949, S. 443-480); Nallino, Race. VI 121.

عقیده شیعه مبنی بر اینکه امامت^۱ به طور موروثی بین افراد خاندان پیغمبر (اهل البیت)^۲ که حاملین الهام و ولایت الهی هستند می باشد، به نظر ایرانیان که به نظیر آن یعنی به توارث سلطنتی که رنگ مذهبی یافته بود، عادت کرده بودند، پسندیده آمد و علم شیعیان به این امر که در مذهب تشیع شکل ویژه‌ای از اسلام را یافته‌اند که مخالف آرای طبقه حاکمه و عقیده رسمی اکثریت بزرگ قوم عربی زبان - اگر چه به هیچ وجه برخلاف عقیده تمام عربها نبود - و بعداً هم مخالف عقاید ترکان به حساب می آید، به شیعه در همان زمانهای اول این آمادگی ویژه را بخشید که بتواند هسته مرکزی برای قیامهای ملی بگردد^۳، به طوری که واقعاً هم از این مرکز، طرق مختلفی به بیداری افکار ملی ایرانیان رهبری نمود: یعنی به زودی فکر برقراری ارتباطی بین سلسله امامان و بین آخرین خاندان ساسانیان بدین ترتیب آغاز شد که گفتند امام حسین (ع) با شهبانویی از خاندان یزدگرد سوم ازدواج نموده^۴ و از این رو دارندگان مقام امامت باید حق رهبری هر دو ملت عجم و عرب: «قوم الطرفین» را داشته باشند،

۱- آغانی (چاپ بولاق)، ج ۷، صفحات ۸ و ۲۴، ج ۸، صفحات ۲۷ و ۳۳ و ۳۴ و ۴۲. نیز رجوع کنید به:

Israel Friedländer: Die Messiasidee im Islam, in der "Festschrift zum 70. Geburtstage A. Berliners", Frankfurt am Main 1908, S. 116-130.

۲- درباره معنی اصلی این «کلمه» رجوع کنید به: Paret, Grenzen. S. 6 f.

۳- رجوع کنید به فصل «حسن ملیت» از همین کتاب، - و نیز رجوع کنید به: Guidi, Storia 81; Nikitin, Nat. 202; Vloten, Abb. 8 f. ص ۳۳۶، قرن دهم میلادی برابر چهارم هجری در باره ملیون (میهن پرستان تندرو) متعصبی که اساساً فاقد مذهب خاصی بوده و از حیط افکار بین فرقه شیعه و خرم دینان قرار داشتند و در قسمت غربی ایالت نیشابور بودند، اطلاعاتی به دست می دهد. ۴- اساس و مرجع این گونه اخبار ظاهراً برخوردی است که بین علی (ع) و دختر یزدگرد، اتفاق افتاده است (سال ۶۵۷/۶۵۸ میلادی برابر با ۳۷ هجری؛ طبری ردیف ۱، صفحات ۳۲۴۹ و ۳۲۸۹. - رجوع شود نیز به: Caet. IX 556 f.). به طوری که نقل شده دختر یزدگرد، در این برخورد، ازدواج با امام حسن (ع) را رد نموده است. - رجوع کنید به: Wiet 101 f.

زیرا ایشان هم از قریش و هم از خاندان پادشاهی ایران می‌باشند^۱. واقعاً نیز مسئله شایستگی خانوادگی بزودی ملاک و میزان پر اهمیت گشت به‌طوری که وابستگان اهل بیت به نام اینکه هم از طرف پدر و هم از طرف مادر از خاندان مقدسی می‌باشند، رجحان و تقدّم خود را بر کسانی که فقط از طرف پدر به آن خاندان مربوط بودند، متذکر گردیده و تأکید می‌نمودند^۲. به‌علاوه معمول گشت که برای سادات مقام‌الایی تخصیص داده شود، و در درجهٔ اوّل همین امر سبب شد که تبلیغات عباسیان موفقیت حاصل نموده، ارتباط آن با علویان مدت درازی به طول انجامد^۳ (اگرچه فرق بین این دو دسته در سال ۷۲۸/۷۲۷ میلادی برابر ۱۰۹ هجری به‌خوبی آشکار گشت)^۴ و خراسان نیز محل موفقیت تبلیغات عباسیان بگردد.

بدیهی است که پیروزی «شیعهٔ بنی عباس»^۵ باعث سرخوردگی بسیاری از ایرانیان گشت، ولی این سردی و بی‌میلی همگانی نبود، زیرا برقراری تساوی بین عناصر ایرانی و عربی و بلکه ترجیح ایرانیان بر عربها باعث آشتی نمودن

۱- زرکوب (شیرازنامه)، ص ۱۴۰ - و نیز:

Ahmed Bey Agaeff : Les croyances mazdéennes dans la religion chiite, in den "Transactions of the Ninth International Congress of Orientalists", Band II, London 1893, S. 509-511. بنا به نظر Schaefer, Vollk. M. 218 نظیر همین عقیده

شیعیان را در مورد کسب فیض رحمت الهی، می‌توان در عقاید مانویان یافت. ۲- ابن‌الائیر،

ج ۸، ص ۲۲، در مورد 'امرای زیدی مذهب مازندران (طبرستان) سال ۹۱۳/۹۱۴ میلادی

برابر با ۳۰۱ هجری. ۳- رجوع کنید به فصل 'ظهور و پیروزی نهضت عباسیان'، این

کتاب - بنا به قول بعضی اولین نماینده و خبرگزار عباسیان در خراسان یکی از موالی (یقیناً ایرانی)

واز شهر بلخ بوده است، ابن‌الائیر ج ۵، ص ۵۳. ۴- رجوع کنید به آغانی (چاپ بولاق)

ج ۱۱، ص ۷۳ به بعد. ۵- طبری ردیف ۲، ص ۱۵۰۱، از رقابت طرفین در زمینه

تبلیغات سخن می‌گوید. ۶- ابن‌الائیر، ج ۵، ص ۷۲ (سال ۷۳۶ میلادی برابر ۱۱۸ هجری

در خراسان). (در مورد ایشان نیز، مانند شیعیان درازمنه متأخر، تاویل قرآن و احکام دیده

می‌شود). دربارهٔ انتقال امامت به عباسیان رجوع کنید به: Nallino, Racc, VI 123.

عده زیادی از ایرانیان با حکومت جدید گردید. در عین حال دوش بدوش تنی چند از شخصیت‌های رهبر و مبلغ زیدیه که به ایران گریخته و پناهنده شده بودند^۱، تبلیغات شیعی نیز به فعالیت خویش ادامه می‌داد^۲، اگر چه بعضی از تلاشها نیز مثل کوشش عبدالله بن معاویه (از اخلاف جعفر بن ابی طالب برادر علی بن ابی طالب «ع»)^۳ در فارس (۷۴۵ - ۷۴۸ میلادی برابر ۱۲۷ تا ۱۳۰ هجری) با نیروی نظامی درهم شکسته شد^۴. مرکز اصلی تبلیغات شیعیان ابتدا در کوفه بود، و از آنجا به عناصر عربی موجود در قم سرایت نمود و به زودی ایرانیان اطراف قم نیز به آن عربها پیوستند. مرکز مستقل^۵ دوم برای فعالیت شیعیان که از قرار معلوم به مرکز اول بستگی نداشته، خراسان و ماوراءالنهر^۶

- ۱- طبری، ردیف ۲، ص ۷۱۳ - مسعودی (مروج)، ج ۶، ص ۵ (سال ۷۴۰ میلادی برابر با ۱۲۲ هجری، در مورد یحیی بن زید). رجوع کنید به فصل «زیدیه» و فصل «ظهور و پیروزی نهضت عباسیان» در این کتاب. ۲- امام صادق (ع) حتی دستور فرمود (سال ۷۵۳/۷۵۴ میلادی برابر با ۱۳۶ هجری) بر تربت او کتیبه‌ای که معرف و مبلغ عقیده مذهبی اوست نقش کنند.
- Rabino, Maz., arab. S. 22. ۳- طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۹۷۶ تا ۱۹۷۸ - ابن حزم (المضل)، ج ۴، ص ۱۸۰ (درباره او چنین تصور می‌شود که وی در کوهستان اصفهان غیبت نموده و در حیات است)؛ ابن الاثیر (فهرست، ۱۳۵)، ج ۵، ص ۲۸۴ به بعد. و نیز Wellhausen, Opp. 98 f. ۴- اصطخری، ص ۲۰۱ (برابر با یاقوت، معجم البلدان، ج ۷، ص ۱۶۰)؛ - کشی، ص ۲۱۳، ۳۱۴ و ۳۱۸؛ ابن حوقل (کتاب المسالك، فهرست، ۳۳)، ص ۳۶۱، ۳۷۰؛ - آغانی (چاپ بولاق)، ج ۱۸، ص ۲۹، حدود العالم، ص ۱۳۳؛ - مقدسی (کتاب احسن التقاسیم)، ص ۳۹۵؛ - یعقوبی (بلدان)، ص ۲۷۴ (سال ۸۹۱ میلادی برابر با ۲۷۷/۲۷۸ هجری). - و نیز رجوع کنید به ۱.
- Barthold, Med. 77; Ivanow, Founder 15; Schwarz VII 853 f. (Walther Hinz) مبنی بر اینکه، شهر قم تازه در زمان صفویه به صورت يك شهر مقدس مذهبی در آمده است صحیح نیست، Walther Hinz: Iranische Reise, Berlin - Lichterfelde 1938, S. 113, ۵- رجوع کنید به، Ivanow, Founder. 15. - بهق (که بعداً سبزواری نامیده شد) در زمان طاهریان یکی از مراکز مهم تبلیغات شیعی بوده است، Barthold, Med. 82.
- ۶- مقدسی (کتاب احسن التقاسیم)، ص ۳۲۳؛ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۰؛ - نرشیخی (تاریخ بخارا)، ص ۶۰ به بعد (حدود سال ۷۸۰ میلادی؛ برابر با ۱۶۳/۱۶۴)؛ - طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۷۷۰ تا ۱۷۷۴ (پسر زید، امام زیدیه سنوات ۷۴۰ میلادی برابر ۱۲۲ هجری به بعد). - رجوع کنید نیز به، Wellhausen, Opp. 97 f.

بوده است. این مناطق سرحدی بخصوص از این جهت دارای اهمیت بوده است که مدعیان حکومت شیعی، و هم مبلغان شیعی مذهبی که مورد تعقیب بودند می توانستند به آنجا گریخته خود را پنهان سازند و یا برحسب ظاهر به نام «مُرابط» (محافظ حدود و ثغور اسلامی) جلوه دهند. علاوه بر مراکز مذکور در طبرستان نیز از همان ازمنه نخستین، علمای شیعی مذهب^۱ وجود داشته اند. با این وجود تلاش شیعیان بدین منظور که، در پیرو تبلیغات رسمی تسنن در بین ترکان، ایشان نیز در ترکان نفوذ کنند، به طور عمد با شکست روبرو گشت.^۲ و بخصوص خطر توسعه و غلبه جنبش های «الحادی» در این نواحی باعث شد که خلفا بر فعالیت دستگاہ تبلیغی خود در بین ترکان و نیز بین بلغاریان و لگا (Wolga - Bulgaren) (سال ۹۲۳/۹۲۲ برابر ۳۱۰ هجری) بیفزایند.^۳

در خراسان نیز شیعه نتوانست در بین طبقة اشراف ایرانی که هنوز از زمان ساسانیان بجای مانده بودند^۴، راه پیدا کند. اگر چه تنی چند از سامانیان (نصر دوم^۵ و نوح دوم^۶) عقاید اسماعیلیان و فرمطیان را پذیرفتند، ولی این

۱- ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۷۹: یکی از معاصران امام رضا (ع) (۷۶۵/۷۷۰ تا ۸۱۸ میلادی برابر ۱۴۸/۱۵۳ تا ۲۰۳ هجری). ۲- حدود العالم، ص ۱۱۸ و ۳۵۶. - ابن فضلان (فهرست، ۳۵) شماره صفحه XXII: - و نیز،

Marquart in den SBPA 1912, S. 494; Barthold, Turk. 200.

۳- ابن فضلان (فهرست، ۳۵) شماره صفحه، XXIV به بعد. - ولگا بولگاری (Wolgabulgaren) عبارتند از آن دسته از ترکانی که در نواحی میانه و سفلی رودخانه ولگا متوطن بودند و در آنجا (بین قرون ۹ تا ۱۳ بعد از میلاد برابر قرون ۳ تا ۷ هجری) دولتی نیرومند تشکیل دادند و پایتخت آنان 'بلغاری' بوده است. ۴- مراجعه کنید به فصل 'مناغل و مناصب مختلف' از همین کتاب. ۵- فهرست ابن الندیم، ص ۱۸۸: - سیاست نامه، صفحات ۱۸۷ تا ۱۹۳. ۶- رجوع کنید نیز به، Krymskyj I 76 f., 85 f. - با وجود اینکه افرادی چند از سامانیان با شیعیان با مدارا رفتار می کردند، با این وصف پس از سال ۹۴۳ میلادی برابر ۳۳۱ هجری، به عنوان عکس العمل بر ضد رفتار نصر دوم، شیعیان مورد تعقیب واقع گشتند، همین مرجع ج ۱، ص ۸۶.

عمل به نتیجه نامطلوبی منجر گشت، چنانچه بر اثر آن نصر دوم از طرف امرای خود از تاج و تخت بر کنار گشت (سال ۹۴۲ میلادی برابر ۳۳۱ هجری). در هر حال از همان آغاز بعضی از نواحی جمعاً سر به اطاعت شیعه در آورد، ولی این فرقه نتوانست در جنوب و غرب و نیز در فارس^۱ پایه خود را در محیط وسیعی محکم سازد، ولی باز در عین اینکه طاهریان^۲ سنی مذهب از انتشار آن جلوگیری نمودند، صفاریان در ضمن اینکه خوارج را در وطن خود سیستان^۳ محدود می کردند به طور غیر مستقیم پایه محکمی برای شیعه در آنجا به وجود آوردند^۴.

امر دیگری که لااقل به همین اندازه برای استقرار شیعیان پر اهمیت بوده این است که سرزمین های زیدیه نشین در جنوب بحر خزر با شیعیان دوازده-امامی نسبتاً با صبر و مدارا رفتار می کردند - در حالی که سنیان به تلخ ترین وجهی آنها را تعقیب می نمودند^۵ - بدین جهت در قسمت غربی این سرزمین یعنی دیلم از همان اول عقاید شیعه دوازده امامی رسوخ نمود و در سرزمین مجاور خود آذربایجان، نیز پیروان زیادی به دست آورد (در اینجا در حدود سال ۹۶۰ میلادی برابر ۳۴۹ هجری یکی از اولاد عیسی بن المکلفی بالله، به عنوان رهبر شیعی مذهب پیروانی به دست آورد)^۶. آل بویه که از دیلم برخاستند از ابتدای

۱- مقدسی (کتاب احسن التقاسیم) ص ۴۴۱ (سال ۹۸۵ میلادی برابر ۳۷۴/۳۷۵ هجری).

۲- طبری، ردیف سوم، ص ۱۰۳۷ به بعد. ۳- رجوع کنید به فصل «خوارج» این کتاب.

۴- یعقوبی، ج ۲، ص ۶۰۵ (وی که مورخی شیعی مذهب است، صفاریان را به علت مخالفتی که با خلافت داشتند، با اهمیت یاد می کند) ۱- ترجمه انگلیسی ابن خلکان (فهرست ۱۱۱) ج ۴، ص ۳۰۳ ۲- سیاست نامه، ص ۱۱۷. - در این باره مراجعه کنید نیز به:

Mez 56 - 58; Krymskyj I 51. ۵- این امر درباره زیدیان نیز صادق است (سال

۸۶۶ میلادی برابر با ۲۵۲ هجری)، ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۱۷۷.

۶- ابن الاثیر، ج ۸، ص ۱۷۴.

امر شیعه دوازده امامی بودند و تا آخر نیز به عقیده خود وفادار ماندند، حتی توانستند به عنوان حاکم مطلق، در سرزمین خلافت (۹۴۵ تا ۱۰۵۵ میلادی برابر ۳۳۳ تا ۴۴۷ هجری) مقاومت و مخالفت سنیان را در مقابل تبلیغات شیعیان سخت محدود نموده، در بین النهرین و به طور قطع نیز در ایران، اعیاد و سوگواری های شیعیان مثل عاشورا و عید غدیر^۱ (روز منصوب شدن علی (ع) به خلافت) را به نام روز عزا و عید عمومی رایج سازند^۲. این امور و هم این امر که قاضی القضاات دربار آل بویه، که سخت به مذهب شیعه پابند بودند^۳، یکی از نقبای شیعی بود^۴، در خود آگاهی و امنیت یافتن شیعیان تأثیر بسیاری داشته است، زیرا تا آن زمان شیعیان در موارد ضروری و خطر از اقرار به عقیده خود و ابراز آن «تقیّه» می کردند، همان طوری که مائویان نیز در مورد انجام اعمال مذهبی خود در محیط مسیحیان، انجام می دادند و گاهگاهی هم زردشتیان در مقابل مسلمانان رفتار می کردند^۵ (شاید هم امر به «تقیّه» در بین شیعیان از این دو منشأ نامبرده گرفته شده باشد^۶). در عین حال همیشه شیعیان معتقد و راسخی وجود داشته اند که ایمان خود را با انتخاب لقبی^۷ شیعی برای خویش و یا با

۱- درباره عقیده شیعیان در این زمینه رجوع کنید به Frants buhl in der E. I., II 42.

۲- سال ۹۶۳/۹۶۴ میلادی برابر با ۳۵۲/۳۵۳ هجری و سال ۹۶۸ میلادی برابر ۳۵۸/۳۵۷ هجری: ابن الاثیر، ج ۷، ص ۱۹۱-۱۹۲، ص ۸، ص ۱۸۴، ۲۰۰، ۲۱۱ و ۲۱۵؛ - هلال (فهرست، ۹۸ و ۱۰۱)، ص ۳۷۰؛ - و نیز مراجعه کنید به:

Amedroz, Three years 774.; Wiet 137 f.; Ahatanhel Krymskyj: Perskyj teatr. Zvidky vin uzjavs i jak rozvyvavs, Kiev 1925, S. 6 f. (Ukr. Ak. Nauk. Zbirnyk ist. o fil. viddilu Nr. 6).
می کند ۳- رجوع شود به: Mez 193. ۴- ابن الاثیر، ج ۹، ص ۱۴۷ (سال

۱۰۲۹ میلادی برابر با ۴۲۰ هجری)؛ - و نیز: Krymskyj I 131 ۵- رجوع کنید به Goldziher, Takijja; Rudolf Strothmann in der E 1, IV 680 f.

۶- رجوع کنید به: Tor Andrae: Mohammed, Göttingen 1932, S. 86.

۷- رجوع شود به: Wiet 130

نام گذاری فرزندان^۱ خود به اسامی شیعیان نشان می دادند ؛ گاهی اوقات نیز این امر به سود ایشان و یا به ضرر دیگران به کار می رفته است . هر وقت هم شیعیان بر سر قدرت می آمدند ، پرچم سفید که علامت حزب آنان (همچنین زیدیه)^۲ بود پیوسته و مکرر در ملا عام نشان داده می شد^۳ . شعار رسمی مذهبی آنان عبارت بود از : رضیت بالله رباً و بالاسلام دیناً و بمحمد صلی الله علیه و آله نبیاً و بالقرآن کتاباً و بالكعبة قبله^۴ و بالائمة الاثني عشر علیهم السلام اماماً^۵ .

از سال ۹۴۵ میلادی برابر ۳۳۳ هجری اقرار به مذهب شیعه به طور علنی ممکن گشت ، و از انتشار عقاید شیعه نیز دیگر جلو گیری به عمل نمی آمد . این امر بخصوص در بنا نمودن زیارتگاه های تازه برای شیعیان به ظهور پیوست : یعنی شیعیان نه تنها سرداب سامرا محل خبیت^۶ امام دوازدهم ، امام زمان را (واقع در سال ۸۷۳ میلادی برابر ۲۶۰ هجری به بعد) به عنوان مکان متبرک ، زیارت می نمودند ، بلکه در ایران نیز مشاهد^۷ مقدسی بنا کردند ؛ بخصوص مرقد امام هشتم ، امام رضا (ع) در شهر مشهد^۸ نزدیک طوس که از طرف آل بویه ساخته و

- ۱- در سال ۲۲۸/۲۲۷ میلادی برابر ۱۰۹ هجری ، در نیشابور مردی از این رو به نام «غالب» نامیده شد که در حب و دوستی اولاد فاطمه (ع) افراط می ورزید ، ابن الاثیر ، ج ۵ ، ص ۵۳ ، «رجل من نیشابور» یقال له غالب لانه كان مفرطاً فی حب بنی فاطمة» . ۲- مثال خوبی در این مورد ، در ، ابن الاثیر ، ج ۷ ، ص ۱۶۶ (پایان قرن نهم میلادی برابر اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری) . ۳- رجوع شود به ، فصل «آداب و رسوم سلاطین و امراء» .
- ۴- رجوع کنید به ، Wiet 89 (این کلمات روی پارچه کتانی بافته شده است) . ۵- دولت شاه (تذکره الشعراء فهرست : ۲۷۲) ، ص ۶۶ (راجع به سنجر ۱۱۵۰ میلادی برابر ۵۴۴/۵۴۵ هجری) .
- عقیده به غیبت امام غایب (ع) در زمان آل بویه بیشتر نفیج گرفته است ، و از این رو نظر تین بی (Toynbee, Gang² 223) که این عقیده را مخلوق تحت تعقیب بودن فرقه شیعه می داند مفهوم نیست . ۶- یعنی محل شهادت در راه دین و ایمان ، رجوع کنید به ، آغانی (چاپ قاهره) ج ۷ ، ص ۲۴۶ .

پرداخته گشت^۱. برای فرزندان علی و حسین (ع) نیز حتی در سرزمین ایران «عتبات متبرکه» و زیارتگاههایی به وجود آوردند^۲. بدعلاوه شیعیان وصیت می کردند که در جوار «مشاهد مشرفه» به خاک سپرده شوند، یا برای خود مقبره‌هایی می ساختند^۳. در تحت چنین اوضاع و احوالی زیارتگاه‌ها به وجود آمدند. گذشته از آن برای سادات احترام خاصی قایل می شدند^۴، و حتی به منظور پذیرایی و تکریم سادات، آنها را از مسافتهای بعیدی دعوت می کردند، و فقط به سادات محل اکتفا نمی نمودند چنانچه در سال ۱۱۸۴ میلادی برابر ۵۷۹/۵۸۰ هجری مثلاً فرمانروای طبرستان تقریباً ۳۰۰۰ تن از سادات را از نواحی دور دست برای پذیرایی دور خود جمع نمود. بدیهی است که این تعظیم و توقیر دودمان علی و فاطمه (ع) تنها از خصوصیات عقیده^۵ شیعیان نبوده است؛ بلکه در نظر سنیان نیز چنانچه معروف است مقام ارجمندی داشته‌اند، و عباسیان نیز نمی توانستند احترامی را که به واسطه قرابت خویش با پیغمبر (ص) از دیگران انتظار داشتند درباره خاندان بلا فصل پیغمبر (ص) منع کنند. بر همین منوال هم سنیان متعصبی مثل محمود و مسعود غزنوی نقیبی از علویان را در

۱- مقدسی (کتاب احسن التقاسیم)، ص ۳۳۳؛ ابن خلکان (فهرست، ۱۱۳) ج ۶، ص ۵۳- ابن خلکان (فهرست، ۱۱۰)، ج ۱، ص ۵۸۴؛ این خبر که سلطان غوری نیز به زیارت این قبر آمده است (اولیاء، فهرست، ۱۹۱)، یقیناً مجعول است. ۲- به طوری که ادعا می شده می بایستی در خارج شهر قزوین، در نزدیکی محلی به نام «سرخس» (البته غیر از سرخس خراسان) قبر کوچکی حاوی سر امام حسین (ع) موجود بوده باشد، مقدسی (کتاب احسن التقاسیم)، ص ۲۶. ۳- رجوع شود به «فصل دفن اموات» این کتاب. ۴- رجوع کنید به، مقدسی (کتاب احسن التقاسیم)، ص ۳۲۳. ۵- رجوع شود به، Mez 24 (سال ۱۰۱۴ میلادی برابر ۴۰۴/۴۰۵ هجری). ۶- ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۶۹. ۷- رجوع کنید به:

Martin Hartmann : Das Buchwesen in Turkestan und die türkischen Drucke der Sammlung Herrmann (in MSOS VII/2, 1904, S. 69-103), S. 94 ff.

{ آنچه در این کتاب درباره ترکستان گفته می شود در مورد ایران نیز صدق می کند }.

دربار خود شاغل مقامی نموده^۱ بودند، و در برابر «عتبات مقدسه» شیعیان نه به عنوان مقدسات يك مذهب خاصی، بلکه به طور مطلق به عنوان مراکز پر-اهمیت اسلامی سر تعظیم فرود می آوردند^۲، ولی این امور مانع هیچ يك از این دو نفر نمی شد که با وجود این بر ضد تمام فرقه های شیعه و بخصوص بر ضد قرمطیان (خواه قرمطی واقعی و خواه منتسب به قرمطی) اقداماتی^۳ به عمل آورند.

همین غزنیان و سلجوقیان بودند که با تعقیب مداوم خود پاره ای از موفقیت های شیعیان را خنثی و بکلی نابود ساختند، چنانچه بعداً نیز نفرنی که از حشاشین داشتند به طور کلی باعث شکستی در کار شیعیان گردید. با این وصف همین واقعیت که مراکز مذهب شیعه خود را از زیر فشار متضادی و لابلای قرون معتدی نجات داده و سرانجام توانست نطفه ای برای انتشار پیروزمندانه این عقیده در سراسر ایران بگردد، استحکام پیوند شیعیان را با عقاید مذهبی خود نشان می دهد. تا اینکه سرانجام دسته های انبوهی از ایرانیان، آن شکل و تعبیری را از اسلام که مناسب ذوق ایشان بود، در تشیع یافتند. بدیهی است که مذهب شیعه نه فقط ماهیت ایران و ایرانی را تحت تأثیر خود قرار داد، بلکه خود آن نیز عمیقاً با افکار ایرانی سرشته گشت: عقیده به حقانیت ائمه و به ولایت موروثی ایشان^۴، و به تحمل ستمدیدگی و مصیبت زدگی آنان و شاید

۱- تاریخ بیهقی، ص ۵۶۰ (سال ۱۰۳۸ میلادی برابر ۴۲۹/۴۳۰). ۲- ابن الاثیر، ج ۹، ص ۱۳۹ (بنا به نقل این منبع، در این مورد علی (ع) به خواب وی آمده، دستورانی داده است).

۳- تاریخ بیهقی، ص ۱۷۸ به بعد (محمود غزنوی و یزافورا به اتهام قرمطی بودن اعدام نمود). ۴- Kremer, Streifz., Textbeilage II auf S. 59. - Ignaz Goldziher: Die Heiligenverehrung im Islam (in den "Muhammedanischen Studien" II, S. 275 - 378), S. 323. - James Darmesteter: Le Mahdi depuis les origines de l'Islam jusqu' à nos jours, Paris 1885, S 15; (Ignazio Guidi).

هم تقیه و پاره‌ای از عقاید دیگر خصایل ایرانی مذهب شیعه هستند که بعداً نیز همراه آن مذهب در ممالک عربی - بخصوص در جنوب بین‌النهرین که در آنجا ایرانیان نفوذ زیادی یافته بودند - و در بین پیروان تشیع آنجا رسوخ پیدا نمود. این واقعیت که در جنب تأثیرات ایرانی مذکور نیز در پاره‌ای از امور مذهب زردشت در تمام دین اسلام راه یافته و این امر که در عرفان به‌طور کلی (حتی در خارج از ایران) پاره‌ای از خصوصیات ویژه ایرانی متجلی است و این حقیقت که میهن دوستی و خود آگاهی ملی ایرانی حتی در خارج از محیط شیعه نیز پیروانی پیدا نمود (در باره این موضوع، جای دیگر گفتگو خواهد شد)^۱ منافات با ابراز این نظر تحقیقی ندارد که بگوییم: با تمام این احوال ایرانیّت و اسلام در قالب مذهب تشیع پیوندی مخصوص به خویش و آمیزشی برخلاف خواسته‌های موجود یافتند.

→ بنا به عقیده لوئی ماسینین (Louis Massignon) عقیده به « مهدی » عقیده بومی ایرانی است، ولی مؤلف ذیل مسیحیت را در آن مؤثر می‌داند.
 Christian Snouck Hurgronje: Verspreide Geschriften, Bonn u. Leipzig 1923, I 152 im Aufsatz "Mahdi"; Lewis 24 f.; Edgar Blochet: La Conquête des états nestoriens de l'Asie Centrale par les Schi'ites et les influences chrétienne et bouddhique dans le dogme islamique, Paris 1926. - Ders.: Le Messianisme dans l'hétérodoxie musulmane, Paris 1903.

۱- نیز رجوع کنید به فصل «حس ملیت» از همین کتاب.

زردشتیان^۱

برای بررسی سیر و تطوّر ادیان غیراسلامی واقع در تحت نفوذ و قلمرو حکومتی اسلامی، باید قبلاً نسبت و وضع آن ادیان را باین طبقه حاکم یعنی بادیانی که به طور مطلق میزان رد و قبول و حلّ و عقد امور بوده است، معلوم نمود، زیرا مدارا با مذهبی و یاسر کوب کردن جابرانه آن دخالت تامی در سر نوشت آن مذهب دارد. از این نظر که بنگریم دین زردشت بک وضع کاملاً روشنی نداشته است،

۱- شهرستانی (فهرست ۲۵۰)، ج ۲، صفحات ۷۰-۸۰ (برابر با ترجمه آن، فهرست ۲۵۱، ج ۱، صفحات ۲۷۲-۲۸۵) و نیز مراجعه شود به: V.F. Büchner in der E I, III 104 - 108; Tritton 97 - 99; Sadighi 65 - 82; Pellat 217 - 219; Sh. H. Hodivala : Studies in Parsi history, Bombay 1920; K. Kamal-ud - Din : Islam and Zoroastrism, Woking 1925.

در باره زردشت و زردشتیان به طور کلی، رجوع شود به: Maneckji Nusservanji Dhalla : Zoroastrian Theology, Neuyork 1914; Maneckji Nusservanji Dhalla : History of Zoroastrism, Neuyork 1938; Emile Benveniste: Le témoignage de Théodore bar Kōnay sur le zoroastrisme, in "Le Monde Oriental" XXVI (1932), S. 170 - 215; Joseph Arthur, Graf Gobineau : Les religions et les philosophies dans l'Asie Centrale, 3. Aufl., Paris 1900, S. 54 - 58; Wiet 130 - 136; K. Smirnov : Persy. Očerok religii Persii, Tiflis 1916.

موضوع کتاب اخیر «دین ایرانی» است ولی این مطلب که آیا دین زردشت یا مذهب شیعه منظور است، بر من معلوم نیست.

زیرا پیغمبر اسلام زردشتیان را به نام «مجوس»^۱ و آن هم در موردی نامطبوع و همراه با وعید در قرآن ذکر فرموده^۲ آنان را جزء اهل کتاب (که در صورت ایفاء بعضی از شرایط باید به موجب اسلام با آنها مدارا شود)^۳ به حساب نیاورده است، ولی از طرف دیگر خود وی عملاً در عربستان در مقابل زردشتیان^۴ آن سرزمین (که از زمان سیادت ایران بر آن سامان، در قسمتهای مختلف آن مرز و بوم زندگی می کردند) مدارا و شکیبایی نشان می داد^۵. این طرز رفتار نیز از طرف لشکریان مهاجم پیروزی عرب رعایت می گشت و حتی کوشش می شد برای مدارا با این دین احادیثی دال بر نظیر يك چنین رفتاری از طرف پیغمبر (ص)، بیاورند^۶ و واقعاً

۱- نوشته ذیل توضیح تازه ای درباره کلمه «مجوس» به دست می دهد.

Emile Benveniste: Les mages dans l'ancien Iran, paris 1938. (Publ. de la Soc. des études iraniennes 15); و نیز رجوع کنید به:

Hans Heinrich Schaeder in der OLZ 1940, Sp. 376 - 383; Wikander 44 ff.

۲- سورة الحج، آیه ۱۷ (یا ۱۸)، ان الذین آمنوا والذین هادوا والصابئين والنصارى والمجوس والذین اشرکوا ان الله يفصل بينهم يوم القيامة ان الله على کل شیء شهيد.

۳- Ignaz Goldziher in der E I, I 195 f.; Tritton 5 - 17 (قوانینی که در کتاب اخیر ذکر شده است، به عمر، خلیفه دوم، منتسب می باشد).

Tritton: Non-Muslim subjects of the Muslim state, im JRAS 1942, S. 36 - 40, (این نوشته بر اساس کتب فقهی یا به گذاری شده است).

Tritton, s.v. Nasārā in der E I, III 916 - 919. و نیز رجوع شود به فصل «مسیحیان» از همین کتاب.

۴- درباره تأثیرات محتمل دین زردشت بر روی قرآن رجوع شود به:

Osztern 150 ff. ۵- بلاذری (فتوح)، صفحات ۷۱ و ۸۰ به بعد (بمن)، ص ۷۹ (بحرین) ۱-

ابن سعد (فهرست، ۱۰۴)، ج ۱، صفحات ۱۹ و ۲۰. و نیز رجوع شود به:

Wellhausen, Sk. u. Vorarb. IV 103, 118 f.; Erdmann, Feuerh. 44; Caet V 5,

394 - 396. (روایت منقول از طریق امام شافعی (مسند، چاپ ۱۳۰۶ هجری، ص ۱۲۲) مبنی بر این که پیغمبر (ص) دستور داده که باید با زردشتیان مثل اهل کتاب رفتار شود، درست بر همین

روش عملی پیغمبر (ص) انطباق دارد. ۶- مواردی از آن در مقاله، Büchner, in der،

E I, III 104 - 108، به خصوص رجوع شود به، عوفی (جوامع الحکایات)، ص ۲۲۰،

شماره ۱۶۲۰، موردی است که علی (ع) بر زردشتیان جزیه مقرر نموده است؛ - ابو یوسف (کتاب الخراج، فهرست، ۲۸۵)، صفحات ۷۳ تا ۷۶؛ - صاعد (طبقات الامم، فهرست، ۲۶۹)، ص

۵۲. و نیز رجوع شود به:

Wiet 121 f.; Wensinck, Handbook S. 138 rechts; Schwarz VII 858.

هم‌هیچ موردی را نمی‌شناسیم که زردشتیان به‌طور منظم و با طرح قبلی مورد تعقیب واقع گشته باشند، اگرچه تجاوزات محلی نسبت به آنها نیز مثل تعدی نسبت به سایر ادیان و مذاهب به ندرت اتفاق نمی‌افتاده است. با تمام این احوال، رفتار مسلمانان با زردشتیان در آغاز امر اهانت‌آمیزتر از رفتار آنان با مسیحیان و یهودیان^۱ بوده است؛ از جمله اینکه خونبهای ایشان بنا به عقیده شافعیان فقط يك پانزدهم خونبهای مسلمانان معین گشته بود^۲.

زردشتیان در این موقع می‌کوشیدند تا از این راه و با اثبات این امر که ایشان نیز صاحب کتاب آسمانی هستند، خود را با وضع جدید سازش بدهند^۳. تا آن زمان گانا و تمام اوستا شاید مثل کتب بعضی از ادیان دیگر شرق فقط دهن

۱- رجوع کنید به :

Frants Buhl : Das Leben Mohammeds, deutsch von Hans Heinrich Schaeder, Leipzig 1930, S. 347 mit Anm. 81. Arthur Stanley Tritton : Islam and the Protected religions, II, (im JRAS 1931, S. 311 - 338), S. 331 f.; G.K. Nariman : Islam and Parsis, in der "Islamic Culture" I (1927), S. 632 - 639.

بلاذری (فتوح)، ص ۸۰، از تحریم ذبوحه زردشتیان و زن گرفتن از آنان، به دستور پینمبر اسلام (ص) صحبت می‌کند. در این مورد نیز رجوع کنید به: کتاب الام از محمد بن ادریس الشافعی، قاهره ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۶ هجری. - ولی برعکس این اظهارات، شیعیان در ازمنه بعد در این امر که طبق مدعا، فرزندان حسین (ع) از طرف مادر به دختر يك پادشاه ایرانی منتهی می‌شوند، امتیازی مشاهده می‌کنند، و این خود دلالت بر تنبیر آرای عمومی بر اثر افکار شوبیه می‌باشد. - در کتاب ذیل دو نامه‌ای که بنا به نقل و ادعای زردشتیان از طرف خلغای متقدم در باره حمایت زردشتیان نوشته شده، انتشار یافته است و به‌ضمیمه آن نظری اجمالی راجع به کیفیت رفتار مسالمت‌آمیز مسلمانان با زردشتیان ملاحظه می‌گردد.

G.K. Nariman als "The Ahad Nameh", Bombay 1925. (The Marker literary series for Persia, Nr. 1.)

۲- رجوع شود به :

Eduard Sachau; Muhammedanisches Recht nach schafütischer Lehre, Berlin 1898, S. 787; Jos. Schacht : The origins of Muhammadan jurisprudence, Oxford 1950, S. 207.

۳- ولی در واقع مسلمانان، به این امر که زردشتیان صاحب کتاب آسمانی نیستند، واقف بودند، طبری، ردیف ۱، ص ۱۰۰۵، ردیف ۲، ۱۶۳۶.

به دهن نقل می‌شده است^۱ و همین امر دلیل فقدان کتب کهنسالی درباره عقاید و سنن این دین، که در آن زمان از کتب مقدس آن فقط قطعه‌های بسیار اندکی در دست و مورد تقدیس بوده^۲، به حساب آمده است و اطلاق نام زمزمه‌کنندگان^۳، که عرب‌ها روی آنان گذاشتند و از قرار معلوم تا به زبان چینی هم سرایت کرده^۴ نیز بدین وسیله توجیه گشته است، و این طور به نظر می‌رسد که تازه پس از تسلط عرب‌ها اوستا در دسترس عموم قرار گرفته و به نام کتاب مقدس آسمانی به مسلمانان ارائه گشته است. مسلمانان نیز این ادعا را پذیرفتند و نوشته‌های مجوسان بدین عنوان مورد احترام^۵ واقع گشت. از ویرانی آتشکده‌ها^۶ به فرمان دولت و یا اقدامات دیگری بر ضد مقدسات زردشتی^۷ و با کتب دینی آنان^۸ خیلی

۱- در ازمنه بعد نیز طبعاً به همین منوال روایت می‌شده است، مسعودی (مروج)، ج ۲، ص ۱۲۶ (سیستان). ۲- رجوع شود به ۱

Henrik Samuel Nyberg: Die Religionen des alten Iran, deutsch von Hans Heinrich Schaefer, Leipzig 1938, S. 1 mit Anm. 4 (Mitteilungen der vorderasiat. - äg. Ges., Bd. 43); Kremer, Cult. - G. I 59; Wikander passim; Jean de Menasce: Le témoignage de Jayhāni sur le mazdéisme, in "Donum natalicium K.S. Nyberg oblatum", Uppsala 1954, S. 50 - 59. ۳- رجوع شود به ۱

Goldziher, Shuub. 170 mit Anm. 3; Wikander 28 ff. ۴- رجوع کنید به ۱ Hans Heinrich Schaefer: Iranica, Nr. II: Fu - lin, S. 65. (Abh. d. Ges. d. Wiss. zu Göttingen, Phil. - hist. Kl. III/10). ۵- رجوع شود به ۱

François Nau in der "Revue de l'hist. des rel." 1927, S. 149 ff. ; Christensen 138; anders Wesendonk 28. ۶- مثلاً در پایان قرن هفتم میلادی (برابر با قرن

اول هجری) به فرمان زیاد بن عبید: رجوع شود به ۱ ابن خردادبه (کتاب الممالک والمسالک، فهرست ۲۸)، ص ۹۶، ۱- جاحظ (کتاب الحيوان، فهرست ۲۶۰)، ج ۴، ص ۱۵۳، ۱- بلاذری (فتوح)، ص ۴۰۹، ۱- طبری، ردیف ۲، ص ۱۶. نیز رجوع شود به ۱

Tritton, Islam, S. 331; Kremer, Cult. - G. II 164 f. ; Sadighi 17. ۷- در سال

۸۶۱ متوکل، خلیفه عباسی دستور داد سرو مقدسی را که می‌گفتند زردشت غرس کرده، بیفکنند و چوب آن را برای بنا، به سامرا حمل کنند، این امر با مخالفت زردشتیان روبرو شد و قصص منقول چنین حکایت می‌کنند که قبل از وصول چوب‌ها به سامرا خلیفه بدرود حیات گفت، ۱-

به قدرت شنیده می‌شود، بلکه به عکس اوستا را از کتب مسلم زردشتیان به حساب آوردند و موجود بودن آن را دلیل بر عقاید زردشتی گرفتند. با این وضع عقاید زردشت نیز جزء ادیانی درآمد که با آنها می‌بایستی مدارا شود، و بدین ترتیب وظیفه سرکوبی آنان دیگر موردی نیافت، و حتی در سال ۸۴۰ میلادی (برابر با ۲۲۵ هجری) اعضای دین پایه حکومت که در سرزمین سغد، به زردشتیان تجاوز کرده بودند، از طرف دولت مورد بازخواست و مجازات واقع شدند.^۲

بنا بر این گرویدن دسته جمعی زردشتیان به اسلام معلول جبر و فشار مسلمانان نبوده، باید علت دیگری داشته باشد؛ علت تعویض سریع مذهب، در مورد رجال منطقه شمال شرقی ایران، که در آن زمان از لحاظ فرهنگی بر سایر مناطق آن سرزمین سمت رهبری داشت، در درجه اول، کوشش آنان برای حفظ موقعیت اجتماعی خویش بوده است.^۳ علت دیگر آن نیز این بود که با درهم شکستن شاهنشاهی ساسانیان، سازمان روحانیت^۴ که، به طور سلسله مراتب دقیق منظم شده بود، درهم ریخت و به دنبال آن نیز دین زردشت که دین رسمی دولت بود^۵ رو به اضمحلال گذاشت، زیرا مقام صدارت آنان، «پیشوای هوزینان»

— Le Strange, East. 355; Donaldson 243 f. خلیفه دیگر عباسی، معتصم نیز دستور

تخریب آتشکده‌های فرغانه و اصطخر را صادر نمود، مسعودی (مروج)، ج ۴، ص ۵۱ و ۷۷. ۸- برای کسب نظری اجمالی درباره منابع و کتب پارسیان - و نیز حماسه‌های آنان - رجوع شود به فهرست این‌ندیم، صفحات ۳۰۴-۳۱۴؛ - و نیز رجوع شود به ۱

Browne, Litt. II 275 f., Inostrancev, S. Et. 10 - 15; Falsch: Gafurov 143.

۱- رجوع شود به ۱. Goldziher, Shuub. 150. ۲- رجوع شود به ۱.

Daniel Chwolson: Die Ssabier und der Ssabismus, St. Petersburg 1856, I 287.

۳- رجوع کنید به فصل «جریان اسلامی شدن» از همین کتاب. ۴- رجوع شود به ۱.

Christensen 110-117; Wesendonk 258-282.

۵- نیز رجوع شود به: 173 - 136 Wesendonk - یزدگرد سوم هنگام فرار «آتش مقدس»

همراه خود داشت، طبری، ردیف ۱، ص ۲۶۸۲؛ - ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۳.

(حدود سال ۸۲۰ میلادی برابر ۲۰۵ تا ۲۰۶ هجری)^۱ که در برابر سازمان اداری عرب اسماً وظیفه ریاست را عهده دار بود، دیگر هیچ گونه قدرت مرجعیت مذهبی نداشت و کار عمده وی به جمع آوری وجوه محدود گشته بود^۲. سبب اصلی این ضعف این بود که چون دین زردشت به عنوان دین رسمی دولت پیوسته از حمایت اساسی سازمان حکومت ساسانیان برخوردار بود، نتوانسته بود راه و روش استقلال و بی نیازی از پشتیبانی دولت را بیاموزد؛ برعکس کلیسای ملی مسیحی در شرق که از دیرباز در نبرد با دولت روم شرقی و با دولت ایران، خود را به صورت يك دستگاه مستقل و مرجع نیرومندی در آورده بود و توانست از آن پس نیز چون گذشته پایدار بماند.

چیزی که تحقق یافت این بود که گرویدن دسته جمعی و سریع زردشتیان شرق ایران لااقل، باعث شد که دهقانان مقام رهبری اجتماعی خود را موقتاً حفظ کنند، در حالی که سنن باستانی ایران که فقط بر حسب ظاهر رنگ اسلامی یافته و گاهگاهی نیز از طرز تفکر اسلامی تأثیر پیدا نموده بود^۳ در بین آنان پابرجا ماند و بعداً در سراسر شاهنامه فردوسی تحریر و تقریر پذیرفت^۴. قسمت عمده کتبی که حاوی این سنن بود به وسیله زردشتیان مسلمان شده ترجمه گشته و به اطلاع عربها رسیده بود. در این زمینه ابن مقفع (متوفی در سال ۷۶۰ میلادی

۱- رجوع کنید به ، §GV 11; Michelangelo Guidi in der E I, III 623-625, s.v. ("Möbedh").
۲- رجوع شود به ،

Michael Syrus/Chabot 519; Dionys von Tell Mahré/Chabot 148; Bar Bebraeus, Eccl. I 372. Mez 30 f. Firdösi/Vuellers I 151. v. ، ۳- رجوع کنید مثلاً به ،

404-411. (برخلاف ثمالی وی از شرب خمر ابا می ورزد) ، ۱- و نیز رجوع شود به ،

Hansen 80. ۴- درباره طرز تفکر مذهبی فردوسی رجوع کنید به فصل «وضع ایران از نظر زبان» از همین کتاب. - دقایق (سراینده هزار بیت اول) نیز احساسات مطبوع زردشتی را می سنوده است ،

Barthold, Med. 85; Hans Heinrich Schaeder: War Daqīqi Zoroastrier? in der "Festschrift für Georg Jacob", Leipzig 1932, S. 288-303.

برابر ۱۴۳ هجری) مترجم خدای نامه^۱ از زبان پهلوی، و هم الشعالبی (متوفی در ۱۰۲۱ میلادی برابر ۴۲۹ هجری)، که عربها دقیقه‌ترین اطلاعات خود را در باره اخبار تاریخی ایران و در نتیجه در مورد منابع فردوسی مدیون وی هستند^۲، معروفت خاصی پیدا کردند.

با وضع اشرافی و ارباب و رعیتی آن زمان در خراسان و خوارزم، نمی‌توانست جای تردید باشد که این عمل اشراف سر مشق آموزنده‌ای برای غالب تابعان و توده رعایای آنان خواهد شد، و در واقع نیز به همین دلیل به زودی عده زیادی از طبقات مختلف مردم از دین زردشت برگشتند، ولی بدیهی است که این دین رسمی دولت ساسانیان با وجود بحرانهایی که درست در آغاز قرن هفتم میلادی دچار آن شده بود^۳، باز حتی در همان قرن اول تسلط اسلام ساکت نشست و جنبش متعابلی نشان داد: روحانیت می‌کوشید تا با اصلاحات خود استحکام

۱- رجوع شود به Christensen 54 f. - در باره اهمیت چنین کتابی و نیز در مورد عکسهای پادشاهان ایران و تزیین موهای صورت آنان و توصیف آن رجوع شود به Erdmann, Königskrone رجوع کنید نیز به مسعودی (تنبیه‌الاشراف، فهرست ۸۵)، ص ۱۰۶ (در مورد سالهای ۹۱۵/۹۱۶ میلادی برابر با ۳۰۳ هجری) در این مورد نیز Christensen 61 f. (نظر به این که واژه «خدای» در فارسی بعد از اسلام منحصرأ به آفریدگار جهان اطلاق می‌شده، فردوسی ناگزیر نام «شاهنامه» بر کتاب خود نهاده است نه «خدای نامه» ۲- رجوع شود به: V. F. Büchner in der E I, IV 193f. s. v. Sāsāniden Sowie Carl Brockelmann ebd. IV 793. ۳- رجوع شود به Christensen 432 f.; Pigulevskaja, Viz. 234f.; Konstantin Aleksandrovič Inostrancev: Materialy iz arabskich istočnikov dlja kul' turnoju istorii sasanidskoj Persii, St. Petersburg 1907.

کتاب اخیر درباره موادی است که از منابع عربی برای تاریخ فرهنگ ساسانیان در ایران به دست می‌آید. - درباره پراکندگی و تزلزل درونی دین زردشت و زردشانیان، لااقل در بین طبقه اهل علم و دانش آنها، باید عکس‌العملی را که بر رویه طبیب در مقابل دین زردشت از خود نشان می‌دهد، ملاحظه نمود.

Gerhard Klinge: Die Bedeutung der syrischen Theologen als Vermittler der griechischen Philosophie an den Islam (in der "Zeitschrift für Kirchengeschichte" 3. F., Nr. IX = LVIII, 1939, S. 346-386), S. 349, Anm. 16.

تازمائی در قالبی متشکل به دست بدهد، و عقاید اصیل^۱ آن دین را به صورتی خالی از زواید و شوائب در آورد، از عقیده به زروان (دهر)^۲ دست کشید و ایمان به «هورمزد» را به صورتی تاحد امکان منزّه تقریر کرد. در نتیجه حتی شروع اقدامات فشار آمیزی از طرف اسلام (سال ۶۷۱ میلادی برابر ۵۱ هجری) با مخالفتی از طرف دهقانان روبرو گشت^۳ و در سال ۶۹۳/۶۹۴ میلادی برابر با ۷۵ هجری وحشت این می‌رفت که جنگ داخلی و برادر کشی بین قبایل عرب در آن سرزمین، سرانجام به قدرت و غلبه کفار (یعنی زردشتیان) منجر گردد^۴. ولی کار به يك انقلاب منظم و متشکلی نرسید، بلکه به عکس، تشطط داخلی زردشتیان و نقص تبلیغات آنان در بین پیروان سایر^۵ مذاهب، و سیادت

— (وی صحت عقاید و ایمان را در اساس مبتنی بر انطباق آن با عقل می‌دانسته است). در این زمینه نیز رجوع شود به: Helmar Ringgren: *Studies in Arabian Fatalism*, Uppsala und Wiesbaden 1955, S. 44, sowie Theodor Nöldeke: *Burzoes Einleitung zu dem Buche Kalila wa Dimna* (in den Schriften der Wiss. Ges. zu Strassburg, 12. Heft (1912), S. 16-21; Paul Kraus: *Zu Ibn Muqaffa*, S. 14 f. (in der "Rivista degli studi Orientali" XIV, Rom 1934, S. 1-20); Francesco Gabrieli: *L'opera di Ibn al-Muqaffa*, in der "Rivista degli studi Orientali" XIII (1931/2), S. 197-247; Edward Denison Ross: *Ibn Muqaffa and the Burzoë legend*, im JRAS 1926, H. 3. Firdosi/Vullers I 334, v. 293 f., vgl. Hansen: محکوم عقیده به سرنوشت بوده است: 137, 264.

۱- رجوع شود به Christensen 432. — در باره جزئیات عقاید زردشت در آن زمان رجوع کنید به فارسانه ابن بلخی. — ۲- رجوع شود به:

Hans Heinrich Schaeder: *Der iranische Zeitgott und sein Mythos*, in der ZDMG VC (1941), S. 268-299; Wesendonk 259-273. — ۳- تاریخ سپستان، ص ۹۳.

۴- ابن الاثیر، ج ۴، ص ۱۴۲. — به عقیده Fuchs (فهرست منابع، ۲۳۸، ص ۴۵۱) سغدیان هنوز تا اوایل قرن هشتم میلادی (دوم هجری) به دین زردشت بوده‌اند.

۵- این معنی را اظهار جاحظ (کتاب حیوان، فهرست، ۲۶۰، ج ۵، ص ۹۹) مبنی بر این که هیچ کجا کسی از پیروان سایر ادیان به دین زردشت نگرویده است، نشان می‌دهد، ولی بدیهی است که واقع امر، به این شدتی که جاحظ مدعی است نبوده: در این مورد کافی است که مثلاً وضع آرامنه در نظر گرفته شود. در باره تأثیرات دین زردشت بر روی ترکان و آداب و عادات آنان در قرون وسطی رجوع شود به کتاب افغانی، ج ۹، ص ۲۱ و نیز، Barthold, Vorl. 43 f.

مطلق اسلام به عنوان دین رسمی دولت، همه باعث شد که عده‌ای از معتقدین واقعی دین زردشت که از گرویدن به اسلام امتناع می‌ورزیدند، به مهاجرت از وطن خویش ناگزیر گشتند. این مهاجرت ابتدا از شهر ابله نزدیک مصب دجله^۱ اتفاق افتاد و آثار آن نیز در کرمان (سال ۶۵۰ میلادی برابر ۳۰/۲۹ هجری) محسوس شد^۲ تا سرانجام در سال ۷۱۷ میلادی (برابر ۹۹/۹۸ هجری) به توطن ایرانیان در هندوستان مخصوصاً در کجرات منتهی گشت و به موجب آن، نهال توده انبوه ایرانیان امروز در هندوستان گذاشته شد. نظیر همین مهاجرت دسته جمعی را نیز بین سندیان و در سال ۷۵۲ میلادی (برابر ۱۳۵/۱۳۴ هجری) در بین ارامنه^۳ می‌بینیم: این مهاجرت‌ها دلیل بارزی بر چگونگی برخورد و سلوک مذهبی طبقات خاصی از اهالی مختلف می‌باشد.

بدین ترتیب پس از گذشت يك قرن، در این ایالت ایران که از لحاظ

۱- رجوع شود به:

D. Mcnant: Les Parsis. Histoire des communautés zoroastriennes de l'Inde, Paris 1898 (Annales du Musée Guimet VII) (nach der Qissä-ji Sangän des Parsi-Priesters Bahman Kaiqobad Sangana, um 1600). - Dosabhai Framji Karaka: History of the Parsees, incl. their manners, customs, religion and present position, 2 Bde., London 1884.

۲- یاقوت (معجم البلدان، چاپ لایپزیک، فهرست ۴۹)، ج ۳، ص ۳۱.

Constantin Inostrancev: The emigration of the Parsis to India and the Musulman world of the 8th cnet., in "The Journal of the K.R. Cama Oriental Institute" I (1924), S. 33-70; Constantin Inostrancev: Balädurī and Hamza Isfahānī on the migration of the Parsees, im JRAS 1938, 1, S. 84-87

(مؤلف این کتاب اخیر هدف مهاجرت آنان را «سندان» احتمال می‌دهد، در حالی که مشهور «سوزان» است)

Inostrancev, Sas. Et. 6; D. F. Karaka: History of the Parsis, London 1884, S. 22f.; G.K. Nariman: Was it religious persecution which compelled the Parsis to migrate from Persia into India? in der "Islamic Culture" VII (1933), S. 277-280.

۳- درباره سندیان رجوع کنید به فصل «طلوع و پیروزی نهضت عباسیان» از همین کتاب و در مورد ارامنه رجوع کنید به: Stefan As 162

فرهنگی تا زمان طولیلی سمت رهبری داشت از پیروان دین زردشت (که در اینجا با دین بودا نیز می‌بایستی مبارزه می‌کردند) فقط عدهٔ خیلی باقی ماندند؛ اگر چه اخبار واصله، از بقای آتشکده‌ها^۱ تا مدت درازتری حکایت می‌کند: مثلاً آخرین مرتبه در نیشابور، و کوهستان ریوند نزدیک طوس^۲، و حوالی بخارا^۳ (سال ۷۱۰ میلادی برابر ۹۱ هجری)، و سمرقند - هنگام تصرف آن شهر^۴ در سال ۷۱۲ میلادی (برابر ۹۳ هجری) - و بعلاوه در زنگان^۵. همچنین اعیاد مذهبی قدیم بخصوص عید نوروز^۶ و مهرگان^۷ در آن زمان فقط^۸ از جنبهٔ

۱- رجوع شود به فصل «دین بودا» از همین کتاب. ۲- مقدسی (احسن التقاسیم، فهرست، ۳۴)، ص ۳۲۳ (وی از وجود فرق مختلف زردشتیان در خراسان، در قرن دهم میلادی) برابر با چهارم هجری) صحبت می‌کند؛ ولی ظاهراً این گفته، اظهار نظر یکی از منابع قدیمی است که وی اینجا نقل می‌کند)؛ - حدود العالم، ص ۱۰۵ (سال ۹۸۲ میلادی برابر ۳۷۲/۳۷۱ هجری در حوالی مرو). ۳- شهرستانی (ملل و نحل، فهرست، ۲۵۰)، ج ۲، ص ۶۲ به بعد (برابر با ترجمهٔ آن، فهرست ۲۵۱، ج ۱، ص ۲۹۸ به بعد). این معابد گاهی به نام بتخانه یاد می‌شوند (که انسان را به یاد معابد بودایی می‌اندازد)، و از این رو، فهم و توضیح و توجیه لمظهارات مورخان و جغرافیدانان گاهی با اشکال مواجه می‌گردد.

Barthold, Mesta; Hellmut Ritter im "Islam" XVIII (1929), S. 311; A. Pagliaro: History of the Sacred fires, in den "Or. Studies in honour of C.E. Pavry", Oxford 1933, S. 383. در این امر که آیا مقبرهٔ سرداب مانندی که در حفاریات خوارزم به دست آمده است با آیین زردشتی ارتباط دارد یا نه، تردید است. Field-Prostov 144. (نظیر همین آداب دفن حتی در قرن نوزدهم میلادی - سیزدهم هجری - در بین قوم «آس»، که از بقایای قوم «الان» و ساکن کوهستانهای مپانه قفقازند، دیده می‌شود). ۴- حدود العالم، ص ۳۲۶؛ و نیز: Hoffman, Ausz. 290 F. ۵- طبری، ردیف ۲، ص ۱۲۳۰. در جنب آن خانه‌ای وجود داشته که در آن طاووس‌های مقدس (!) نگهداری می‌شده‌اند. ۶- طبری، ردیف ۲، ص ۱۲۴۶. - VDI 1951/3 S. 132. ۷- یعقوبی (بلدان، فهرست، ۲۹)، ص ۲۷۱؛ - مسعودی (مروج)، ج ۴، ص ۸۶. ۸- مسعودی (تنبیه‌الاشراف، فهرست، ۸۵)، ص ۲۱۵. ۹- هدایای مهرگان در سال ۶۵۳/۶۵۲ میلادی (برابر ۳۲ هجری) عبارت بود از ظروف طلا و نقره، پول، لباس و سایر لوازم مایحتاج؛ طبری، ردیف ۱، ص ۲۹۰۳ به بعد، و نیز طبری ردیف ۲، ص ۱۶۳۵؛ - بلخی (فارسنامه، فهرست، ۲۰۲)، ص ۷۳۸. ۱۰- رجوع شود به Barthold, Epos. 143، مراسم اهالی بخارا در قرن دهم میلادی (چهارم هجری).

آداب و رسوم ملی رعایت می‌شده، اهمیت مذهبی^۱ خود را از دست داده بود. حتی برعکس در سال ۹۳۵ میلادی (برابر ۳۲۳ هجری) در حوالی اصفهان تولد پیغمبر اسلام (ص) را بر شیوه زردشتیان^۲ با آتش افروزی جشن گرفتند؛ و نیز غلبه اسلام را بدین بیان و توجیه با زردشت بستگی می‌دادند که می‌گفتند در شب تولد پیغمبر (ص) دریاچه ساوه که در آن نطفه زردشت نگهداری می‌شده تا روزی از آن منجی بشر (سوشیانت) به‌ظهور پیوندد^۳، خشک شده است.

نکته قابل‌ملاحظه در اینجا این است که تمام سرزمین ایران به یک اندازه دچار انحطاط نشده بود، همان طوری که اساساً نیز در همه جا سیر حیات مذهبی اقوام بزرگ بر حسب اوضاع و نواحی گوناگون به صورت‌های مختلفی تحقق می‌یابد: اگر اوضاع عمومی مذهب در خراسان، اسلام آوردن رجال آن مرز و بوم را آسان نموده بود، علت عقب‌زدگی دین زردشت و زردشتیان^۴ در بین‌النهرین^۵ بیشتر رقابت مسیحیان آنجا (در درجه اول در مورد آرامیان و ساکنان آرامی-شده آن سرزمین) و نزدیکی با دربار عباسی، که به اسلام واقعی و صحیح^۶ اهمیت زیادی می‌دادند، و نیز مهاجرت ایرانیان در قرن هفتم میلادی^۷ (برابر

۱- وگرنه قطعاً در دربار سلطانی، مثل محمود غزنوی، این آداب برگزار نمی‌شد؛ دیوان حکیم فرخی سیستانی، تهران ۱۹۳۳ (۱۳۱۱ هجری)، ص ۳۹۰، بهمد و نیز:

۲- Köprülü Kay 422 mit Anm. 1; Wellhausen, Arab. 308. در مورد توصیف یک

جشن محلی در این ردیف و مناسب با آداب مذکور رجوع شود به: ابن‌اتیر، ج ۸ ص ۹۴ بهمد.

۳- برای اطلاعات بیشتری رجوع شود به: Hans Heinrich Schaeder in der E I, IV 197. هنگام غلبه اسلام، زردشتیان اکثریت اهالی این سرزمین را تشکیل می‌دادند.

۴- Bauer, Gazzäli, S. 104. مقدسی (کتاب احسن التقاسیم (فهرست: ۳۴)، ص ۱۲۶.

۵- در سال ۸۷۳ میلادی (برابر ۱۶۶ هجری) بشار بن برد، شاعر نابینا، به علت تجلیل و تمجیدی که از دین زردشت نموده بود، اعدام گردید؛

۶- Kremer, Cult., - G. II 410; Brockelmann, Gesch. 103. رجوع شود به صفحات

۷- قبل از همین فصل.

قرن اول هجری) به موجب علل سیاسی، بوده است^۱. بدیهی است که در اینجا اعضای دیوان و نازمان خلیفه اموی هشام بن عبدالملک (سالهای ۷۲۴ - ۷۴۳ میلادی برابر ۱۰۶ تا ۱۲۵ هجری) غالباً هنوز به این دین پابند بودند^۲، و تازه در سال ۷۴۲ میلادی (برابر ۱۲۴ هجری) این دین (اسماً) در دیوان متروک شد^۳. در دوره عباسیان نیز هنوز تمایل به کیش زردشت به بعضی از وزرا و سپاهیان بزرگ و با نیز علمای ادب نسبت داده می شود و این ادعا را حتی در بعضی از موارد می توان ثابت نمود، ولی ایرانیانی که بعداً در زمان سیادت بنی عباس به بین النهرین آمدند لا اقل به موجب اقرار رسمی خود، مسلمان بوده اند، هر چند که نسب زردشتی آنان غالباً هنوز معروف بوده و یا همه می دانستند که اسلام آوردن هر يك از آن خاندانها تازه با یکی از افراد صاحب اسم ایشان شروع شده است. البته این ادعا که وزرای مشهور ایرانی یعنی برمکیان از دودمان زردشتی برخاسته اند، ساختگی^۴ می باشد (و علت این امر شرافت و احترامی است که برای دارندگان نسب زردشتی قایل بوده اند)، بلکه برمکیان اصلو

۱- اگر شهرستانی (مال و نحل، ج ۱، ص ۱۹۸، چاپ لندن، فهرست: ۲۵۰) از آتشکده ای در قرن دوازدهم میلادی (ششم هجری) صحبت می کند، مرادش در هر حال، بنای آتشکده بوده است نه سازمان دینی مربوط به آن. ۲- بلاذری (انساب الاشراف)، ج ۱۱، صفحات ۳۴۳ و ۳۵۲ (در مورد کاتبان حجاج)؛ - جهشیاری (کتاب الوزراء)، ص ۶۴. - و نیز: Kremer, Cult. - G. I 167; Arnold, Preach. 58. ۳- جهشیاری (کتاب الوزراء)، ص ۶۵. ۴- مثلاً در مورد کاتب عضدالدوله (وفات، سال ۹۸۳ میلادی، برابر ۳۷۲ هجری)، یاقوت (ارشاد العرب)، ج ۵، ص ۳۵۷؛ - نسبت به وزیر سامانیان، جیهانی (حدود سال ۹۲۰ میلادی برابر ۳۰۶/۳۰۷ هجری) نیز چنین ادعایی مرشود؛ فهرست ابن الندیم، ص ۱۳۸. - و نیز: Grünebaum 255. ۵- مسعودی (مروج)، ج ۴، ص ۴۹ و نیز: Klimowicz: Dzieje Barmecydów na tle rozwoju stwunków feodalnych, Mag. - Diss. Warschau ca. 1953/54. این رساله در باره تاریخ برمکیان براساس طرز اشرافی (سیادت اشراف و رفیت رعایا) نوشته شده است.

ریشه بودایی داشته‌اند،^۱ ولی با تمام این احوال هنوز در آن موقع تمام سرزمین ایران به‌طور قاطع هوادار اسلام نبود (مگر در بعضی از موارد، آن هم فقط نسبت به مذهب رسمی تسنن)؛ تنها در خراسان این توجه عمومی به اسلام دیده می‌شد، ولی خراسان را نمی‌توان با تمام ایران برابر دانست.^۲ بدیهی است که سرزمینهای دیگری هم وجود داشته که در آن، ایمان قدیمی به زودی مقهور اسلام گشته است؛ در آذربایجان با وجود این که هنوز از آتشکده معروف قدیمی در شیز (شاید تخت سلیمان واقع در جنوب شرقی دریاچه ارومیه) (تا سال ۹۴۳ میلادی برابر ۳۳۱ هجری) نگهداری می‌شد، با این وصف این آتشکده دیگر مرکزیت مذهبی برای مردم نداشت،^۳ همچنین ری و نواحی دیگری تا حدود اصفهان نیز به زودی به اسلام گردن نهادند.^۴

در مقابل این نواحی مذکور، دو منطقه مجزا از هم ایران نامدنی مدید

- ۱- رجوع شود به فصل «دین بودا» از همین کتاب - هارلد والتر بیللی (Harold Walter Bailey) کلمه برمک را از واژه‌ای سانسکریتی، «پرمخ» مشتق می‌داند و این کلمه در «خن - سکایی» به صورت برمک، نام و نشان خانقاه اعلای بودایی بوده است، رجوع شود به: BSOAS X I (1943/6), S. 2.
- ۲- اظهارات کریهسکی (Krymskyj 1 20) مبنی بر اینکه حتی هنوز در قرن نهم و دهم میلادی (سوم و چهارم هجری) هم دین زردشت در خراسان و به‌طور کلی در تمام ایران پیروان بسیار زیادی داشته است، میالنه آمیز می‌باشد.
- ۳- یاقوت (معجم البلدان)، ج ۵، ص ۳۲۵ به بعد؛ - قزوینی (عجایب، فهرست، ۵۲، آثار البلدان)، ج ۲، ص ۲۶۷؛ - ابن خردادبه (کتاب الممالک والمسالک، فهرست، ۲۸)، ص ۱۱۹؛ - مسعودی (مروج)، ج ۶، ص ۷۴ به بعد. - نیز مراجعه شود به: Julius Ruska in der E I, IV 415; André Godard: Les monuments du feu (in den "Athär-é Irän. Annales du service archéologique de l'Iran" III (1938), S. 45ff. 7-80). با این مقاله اخیر عکسهای خوب و فهرست منابع سودمندی ضمیمه است.
- ۴- Widengren, Kulturbegegnung 80-86. کلمه «شیز» در زبان یهلوی «گنژک» و در لسان نویسندگان قدیم «گنژک» می‌باشد، Wikander 134 - 146, 170 f. - هنوز در حدود سال ۹۳۰ میلادی (۳۱۷ هجری) در نزدیکی قم، دهی با ساکنان زردشتی وجود داشته است، ابن حوقل (کتاب الممالک، فهرست، ۳۳)، ص ۴۰۴؛ - تاریخ قم، صفحات ۸۸ تا ۹۰ (حجاج با آنان محاربه نمود و آتشکده‌های ایران را ویران کرد).

خود را از این تحولات مذهبی سخت برکنار داشت: یکی در شهرهای قم، اصفهان، نایزد و کرمان، مخصوصاً فارس و نواحی آن، و دیگری در شمال مملکت (اراضی جنوب بحر خزر). در قم و خود اصفهان مثل خوزستان و کوهستان حتی در قرن دهم میلادی (چهارم هجری) هنوز زردشتیان زیادی می‌زیسته‌اند^۱ و آتشکده‌های آنان معمور و برپا بوده است^۲ و دامنه آن تا به یزد می‌کشید، ولی در واقع مرکز حقیقی زردشتیان در جنوب ایران ناحیه فارس بوده است. در این مرکز جغرافی دانان عرب هنوز در قرن دهم میلادی (چهارم هجری) دین و آیین زردشت و آداب زردشتیان را کاملاً زنده مشاهده نمودند^۳، به طوری که در شیراز پایتخت

۱- مقدسی (احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم)، صفحات ۳۹۴ و ۴۱۴. - و نیز، Inostrancev, Sas. Et. 5. ۲- ابن حوقل (کتاب المسالك، فهرست، ۳۳)، ص ۳۶۵. - تاریخ قم، ص ۱۸؛ - مسعودی (مروج)، ج ۴، ص ۴۷. - و نیز، Schwarz VII 837. (فهرست جبال). - موبدان این مبد آب دعا خوانده و نظر دیده خرید و فروش می‌کردند. - نیز رجوع کنند به ۴.

A. Pagliaro: Notes on a history of the sacred fires of Zoroastrianism, in den "Oriental Studies in honour of Cursetji Erachji Pavry", London 1933, S. 373-385. ۳- درباره خصوصیات آتشکده‌هایی که تا امروز از آنها اطلاع داریم و توضیح

اسامی آنها تا حدی که در منابع اسلامی (به خصوص اصطخری، ص ۱۱۸ به بعد؛ - مسعودی، مروج، ج ۴، صفحات ۷۲ تا ۸۸؛ - ابن حوقل، کتاب المسالك، جاپ دوم، ص ۲۷۳؛ - حدود العالم، ص ۱۲۶) از آنها یاد شده، رجوع شود به:

Godard, Monuments 70-72; Christensen 160-162; Wiet 132-134; Johannes Henrik Kramers: Die Feuerempel in Fars in islamischer Zeit, in der ZDMG 92 (1938), S. * 10 * - * 12 *; B.M. Tirmidhi: Zoroastrians and their fire temples in Iran and adjoining countries from the 9th to the 14th centuries as gleaned from the Arabic geographical works, in "Islamic Culture" XXIV (1950), S. 271-284; Erdmann, Feuerh. 44.

Roman Ghirshman: La Tour de Nourabad. Etude sur les temples anciens iraniens, in "Syria" 1944/5 (1947), S. 175-193. Kurt Erdmann: Das iranische Feuerheiligtum, Leipzig 1941 (11. Sonderschrift der Deutschen Orient-Gesellschaft) (dazu Jehangir C. Tavadia: Zum iranischen Feuerempel, in der OLZ XLVI, 1943, Sp. 57-66); Kurt Erdmann in den "Bonner Jahrbüchern" 158

فارس، زردشتیان بدون این که نشانه و علاماتی را که از طرف اسلام برای پیروان ادیان غیر اسلامی معین شده بود، به لباسهای خود نصب کنند، آزادانه در حرکت بودند (این امر برای مقدسی، جغرافی دان معروف، نامطبوع بود)، و اهالی در بسیاری از موارد بر طبق عادات و رسوم زردشتیان عمل می نمودند.^۱ در اینجا و همچنین در شهرهای مجاور آتشکده‌هایی^۲ وجود داشته که مسلمانان از آنها خراج می گرفته‌اند،^۳ ولی اجازه نبوده که آنها را مثل مساجد با گچ سفید کنند.^۴ از بین آنها آتشکده‌های آذر فرنبغ^۵ (ظاهراً در کاریان در نیمه راه

(1958), S. 82-88; Ugo Monneret de Villard: The firetemples, im "Bulletin of the American Inst. for Persian Art and Archeology" V/4 (Dez. 1936), S. 175-184; Josef Strzygowski: Le temple du feu, in der "Revue des Arts Asiatiques", 1927, S. 1-14; André Godard: Les monuments du feu, in Athär-é Irän 1938, S. 7-82; F. Oelmann: Persische Tempel, im "Archäologischen Anzeiger" III/IV (1921), S. 274 - 287; Kurt Erdmann: Fastigium Montis Barmach, in den "Mitteilungen der Deutschen Orient-Gesellschaft" 1942, S. 25-47; D.N. Wilber: The ruins at Rabat i Safid, in "Bull. Iranian Institute New York" 1946, S. 22-28.

عکس آتشکده‌ها نیز در روی سکه‌های ساسانیان مشاهده می‌شود. ۱. Christensen 156 f. در صفحه ۱۶۳ از کتاب مذکور نیز عکس آتشکده ویرانی در نزدیکی اصفهان دیده می‌شود. ۲. در این مورد نیز رجوع شود به ۱.

Kurt Erdmann: Neue Wege zur Erforschung der sasanidischen Kunst, in "Der Orient in dt. Forschung", hrsg. von Hans Heinrich Schaeder, Leipzig 1944, S. 170-181.

۱- مقدسی (احسن‌التقاسیم فی معرفة‌الاقالیم)، صفحات ۴۲۹ و ۴۴۱ (نسخه بدل): اصطخری. ص ۱۱۹ (سنن و آداب زردشتی در مورد تطهیر زنان در شیراز)؛ - ابن‌الانیر، ج ۸، ص ۲۵۷- در مورد البسه غیر مسلمانان در ممالک اسلامی رجوع شود به: Tritton 115 - 126، صفحه ۱۲۳ مخصوص زردشتیان ۱- و نیز، Schwarz II 45 f.; III 154 f. ۲- حدود العالم، ص ۱۲۶ ۱- اصطخری، ص ۱۱۸ به بعد؛ - مقدسی (احسن‌التقاسیم فی معرفة‌الاقالیم)، ص ۳۹۴،

۴۱۴ ۱- و نیز، Sadighi 76-82; Schwarz 53f.; Inostrancev, Sas. Et. 5.

۳- رجوع شود به، Erdmann, Feuchr. 44. ۴- رجوع کنید به، Tritton 45.

۵- مسعودی (مروج)، ج ۴، ص ۷۶ به بعد. - مسلمانان این آتشکده را ویران کردند و مردم در ازمنه بعد آن ویرانه‌ها را از بقایای مسجدی از سلیمان می‌پنداشتند. برای اطلاعات بیشتری رجوع شود به، Wikander 52 f., 144 f.

بین سیران و داربگرد)^۱ عظمت خاصی داشته است ، ولی تقریباً در این مناطق هردهی آتش مقدسی^۲ داشته که اهالی هنگام عبادت دور آن تجمع می نموده اند. در هر حال هنوز در آخر قرن دهم میلادی (برابر چهارم هجری) در بین دسته های مذهبی غیر مسلمان^۳ زردشتیان بیش از همه بوده است و در اینجا اعیاد زردشتی کاملاً علناً^۴ جشن گرفته می شده و بلکه حتی در این موقع هنوز جرأت می کردند در کوچه و بازار با مسلمانان به مبارزه و پیکار بپردازند^۵.

سرتاسر نواحی شرقی مجاور نیز قرون متمادی یعنی تا قرن دهم میلادی (چهارم هجری) پر از زردشتیان بود^۶. کرمان تازه پس از به خلافت رسیدن عباسیان شهر اسلامی شد و برای اولین بار در تحت سیادت صفاریان واقعاً صاحب حوزه اسلامی گشت^۷ ، و در هرات هنوز در قرن مذکور آتش مقدس^۸ شعله ور بود . - علت اینکه قسمت اعظم ساکنان فارس تا از منته درازی سخت بدعتا بدید بدان خود یابند بودند مسلماً این است که در این منطقه (برخلاف آنچه که

- ۱- جاحظ (کتاب حیوان ، فهرست : ۲۶۰) ، ج ۴ ، ص ۱۵۳ ؛ - مسعودی (مروج) ، ج ۴ ، ص ۸۰ ؛ - ابن خردادبه (کتاب الممالک والممالک ، فهرست : ۲۸) ، ص ۱۱۹ به بعد ؛ - مقدسی (احسن التقاسیم) ، ص ۴۲۷ ، حدود العالم ، ص ۱۲۸ ؛ - باقوت (معجم البلدان) ، ج ۴ ، ص ۲۲۴ . - نمبین محل صحیح این آشکده کاملاً روشن نیست و مورد بحث است رجوع شود به : Hoffmann, Ausz. 286; Pagliaro 383. و نیز حدود العالم . ص ۳۷۹ (طبق فهرست منابع : شماره ۳۶) ، ولی اغلب کتب به صورتی که در بالا ذکر شده ، می نویسند ؛
- ۲- Erdmann, Feuerh. 42 u. Anm. 347. - اصطخری ، صفحات ۹۷، ۱۰۰ و ۱۱۸ ؛ - ابن حوقل (کتاب الممالک ، فهرست : ۲۳ چاپ دوم) ، ص ۲۶۵ ؛ - حدود العالم ، ص ۱۲۷ به بعد و نیز : William Ouseley: Travels in various countries of the East, London 1819, II 376. - مقدسی (احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم) ، ص ۴۳۹ . - منبع سابق ، ص ۴۴۱ - و نیز : Tritton 107. - محمود بن عثمان (فردوس المرشدیه ، فهرست ، ص ۱۷۸) ، ص ۲۰ به بعد - ۶- بلاذری (فتوح ، ص ۳۹۶) در مورد سیستان و کابل اطلاعاتی به دست می دهد ، در حالی که در جنب زردشتیان ، از بوداییان نیز یاد می کند .
- ۷- اصطخری ، ص ۱۶۴ ؛ - ابن حوقل (کتاب الممالک ، فهرست : ۲۳ ، چاپ دوم) ص ۳۱۰ .
- ۸- اصطخری ، ص ۲۶۵ ؛ - ابن حوقل (کتاب الممالک ، فهرست : ۳۳) ، ص ۴۳۸ .

باید در مورد ایالات دیگر فرض نمود) که مرکز پارسیان و مجاور مقر شاهان قدیم بود^۱، ایمان به دین پیغامبر ایرانی بخصوص بر اثر اصلاح ساسانیان، فرسوده نگشته و تجمّد نیافته بوده است. به طور کلی فارس تا مدّتی خود را در مقابل تأثیرات خارجی ایمن داشت^۲، ولی به موجب آن نیز از نظر معنوی و علمی نسبت به خراسان مسلمان شده عقب ماند.

احتراز زردشتیان از بیگانه ثمرات دیگری نیز در پی داشت: هنگامی که دین زردشت^۳ به پیوست احیای مجدد افکار ملی ایرانی^۴ تجدید بنا نمود (قرن دهم میلادی برابر قرن چهارم هجری) کار این اجتناب و خود داری آنان به مرحله ای رسید که علناً هر نوع تأثیر خارجی را محکوم دانسته و رد می نمودند، تا به جایی که در سالهای ۹۲۱/۹۳۱ میلادی (برابر ۳۰۸/۳۱۹ هجری) گروه های مختلفی با اتکای به افکار شموویه، هوای این امر را در سر می پروراندند^۵ که با برانداختن دستگاه خلافت، سر از نوین دولت ایرانی زردشتی برقرار کنند. به موازات این دسته ها و بر اساس عقاید اصیل زردشتی مجامعی از زردشتیان با ایمان، آگاهانه به اندیشه های تازه ای پرداخته نتایج آن در کتب معتبر دینی^۶ آنان که دائماً از روی آنها نسخه نویسی می شد، تحریر یافت، و در مدافعاتی که از عقاید زردشت - آن طوری که در دینکرد و سایر کتب^۷ موجود است -

۱- اصطخری، ص ۱۳۹، بحق و بجا، بدین امر اشاره می کند. ۲- رجوع شود به: Kremer, Cult. - G. I 299. ۳- رجوع کنید به: Goldziher, Shuub. 150.

۴- رجوع شود به فصل «حسّ ملیت» از همین کتاب. ۵- ابن خلدون، ج ۴، ص ۳۳۹ به بعد. ۶- ابن فضالان (فهرست ۲۵)، صفحه بیست و یکم از مقدمه. ۷- رجوع شود به:

Christensen 138 ۷- رجوع کنید به: Nasr 100. ۸- در مورد علمای اسلام (مناظرات بین اسلام و دین زردشت از قرن نهم و دهم میلادی = سوم و چهارم هجری)، رجوع شود به: CV 8 (مقدمه). ۹- رجوع کنید به:

CV 11 f.; Schaeder, Vollk. M. 200, Anm. 3; Wesendonk 37; Sadighi 69 f.

(در کتاب احیر تعدادی از این کتب به دست داده می شود.)

درمقابل سایر ادیان و هم در برابر اسلام انجام می گرفت، منعکس گشت. بدیهی است که سراسر این بنای جدید دین زردشت، مملو از افکار اسلامی بخصوص معتزلی بود و از این ابایی نداشتند که در مقام حمله به معتزلیان دلایل اصحاب سنت و حدیث، و در مقام حمله به این طبقه دلایل معتزلیان را به معنی کلام اسلامی به کار ببرند. بخصوص عقیده به عدل الهی و قول به قضا و قدر سخت مورد حمله زردشتیان بود: به این بیان که اصل مفروض و مسلم قضا و قدر و لازمه آن (آن طوری که از اسلام برمی آید) این است که خداوند نیز خالق شرور است و در چنین صورتی می بایستی خدا فاقد ترحم و هم فاقد علم قبلی به امور بوده باشد^۱.

ولی این باز گشت به عقاید اصیل و این تنقیح و تجدید بنای دین زردشت، حکم آخرین شعله های لرزان شمع فروزایی را که در حال خاموشی است، داشت و باعث این امر بیشتر فشار دولت وقت بخصوص دولتهای ترك نژاد مثل غزنویان و سلجوقیان بود، نه نیروی معنوی و قانع کننده اسلام، که در این امر کمتر اثر داشت. یعنی همان طوری که این دولتها توانستند فرقه شیعه را سخت

۱- رجوع شود به:

(škand - gumānīk vičār). Une apologétique mazdéeenne du IX^e siècle: škand - gumānīk vičār: La solution décisive des doutes. Texte pazand - pehlevi transcrit, traduit et commenté par le P. Pierre Jean de Menasce, Freiburg im Uchtland 1945 (Cottectanea Friburgenisa N. R. XXX).

این کتاب درباره دفاع از عقاید زردشتی در قرن نهم میلادی (برابر سوم هجری نوشته شده و در صفحات ۱۱۸/۱۱۹، اسلام را يك دین تحمیلی قلمداد می کند و در صفحات ۱۲۶/۱۲۷ تا ۱۵۴/۱۵۵، از مبارزه با اسلام سخن می گوید. صفحات ۱۵۶-۱۶۴ شرح و توضیح، و نیز رجوع شود به:

Wesendonk 283 f.; Jes P. Asmussen: Das Christentum in Iran und sein Verhältnis zum Zoroastrismus, in "Studia Theologica" XVI/1 (Aarhus 1962), S.

24-1 [مناظرات مسلمانان در مقابل این مدافعات در کتب کلامی اسلامی موجود است].

به عقب برانند و محدود سازند. همین طور نیز طبعاً دین زردشت را که نیروی حیاتی کمتری داشت عملاً بکلی مغلوب ساخته ، نوشته های آنها را نابود کردند. از آن زمان به بعد فقط بقایایی از زردشتیان در جنوب شرقی ایران قبل از همه در یزد و کرمان خود را حفظ نمودند^۱. این دسته ها در قرون بعد ارتباط کتبی خود را به وسیله «روایات»^۲ [تقریباً به معنی فتاوی] با هم مسلکان خود در هندوستان یعنی با پارسیان آنجا زنده نگه داشتند^۳.

انقراض آتش پرستان در فارس تنها باعث وحدت مذهبی ساکنان آن

۱- تعداد زردشتیان در ایران (سال ۱۹۳۸ میلادی ۱۳۱۷ شمسی) به قرار ذیل است : یزد تقریباً ده هزار نفر ؛ کرمان سه هزار و صد ؛ تهران تقریباً هزار و هفتصد و پنجاه و در سایر شهرهای بزرگ ایران (مشهد ، اصفهان ، همدان ، شیراز) مجموعاً تقریباً دوهزار و در تمام ایران شانزده هزار و هشتصد نفر . - در سال ۱۹۳۷ میلادی (۱۳۱۶ شمسی) بالغ بر هزار و نهصد و شصت و یک پسر و دختر زردشتی در مدارس یزد و نواحی آن تحصیل می کردند ، و در تهران دو پست و نود و دو محصل زردشتی در دبیرستانها ، و در کرمان شصت و پنجاه و نه دانش آموز زردشتی به تحصیل اشتغال داشتند . (در روزهای ۲۳ تا ۲۵ فوریه ۱۹۵۰ برابر با اسفندماه ۱۳۲۸ حتی یک نماینده زردشتی برای مجلس شورای ملی انتخاب می کنند ؛ روزنامه اطلاعات هوایی از ۲۰ فوریه ۱۹۵۰) . بنا به حدس و تخمین براون (Edward Granville Browne) زردشتیان ایران در اوایل قرن بیستم میلادی (چهارم هجری شمسی) بالغ بر ۸۵۰۰ بوده اند ؛ Godrad, Monuments. S. 16, Ann 1 (در این جا نیز عکسها و اطلاعات دیگری درباره آتشکده های نوینیان به دست داده میشود) . - و نیز ؛

Nasr. 358-360; Albert Houtum-Schindler: Die Parsen in Persien, ihre Sprache und ihre Gebräuche, in der ZDMG XXXVI (1882), S. 54-88.

۲- درباره «روایات» رجوع کنید به ؛

Nasr. 107 und Ervad Manockji Rustamji Unvala : Dârâb Hormazyâr's Rivayât, Bombay 1922. مجلدی شامل «روایاتی» از قرن پانزدهم تا اواخر قرن هیجدهم میلادی (قرن نهم تا ۱۲ هجری) در کتابخانه ملی پاریس موجود است ؛ : Anquetil 12 - sup. 46 و در این فهرست به نام «روایت بزرگ» "Le grand Ravaët" موسوم گشته است . - «روایت» در این مورد تقریباً نظیر «فتاوی» اسلامی است . ۳- رجوع شود به ؛

Edward William West : Pahlavi texts, Teil II: The Dâdistân-i Dînik and the epostles of Wânûskihar, Oxford 1882, Einl., S. XIV. (The Sacred books of the East, Bd. XVIII); Nasr. 101 f. -D. L. R. Lorimer : Is there a Gabri Dialect of modern Persia? im JRAS 1928, S. 287-319 .

سامان نگشت ، بلکه گرایش آنان به اسلام تازه رابطه اهالی آنجا را با فرهنگ جدیدی که در قرون گذشته در خاور نزدیک به وجود آمده بود ، ممکن ساخت . تاهنگامی که در این منطقه هنوز جمعیت‌های زیادی بر آیین زردشتی باقی بودند ، مردم ناگزیر به زندگی و بهره خود که بیشتر بر اساس گذشته مکی و کمتر با زمان حاضر و آینده متناسب بود ، ادامه می دادند ، ولی از موقعی که اسلام آوردند توانستند بدون هیچ محدودیتی در بنا و پیشرفت روحی ایرانیّت و به طور کلی در ترقی و تکامل معنوی خاور میانه شرکت جویند و بدین وسیله فارس را نیز در ردیف سرزمینهای خالق و حامل فرهنگ در آورده در نتیجه آن را از کناره گیری چندین صد ساله خود رهایی بخشند . تازه از این زمان به بعد ، فارس نیز توانست در جنب مناطق دیگر ایران مقام و منزلت خود را در حیات روحی این سرزمین مجدداً احراز نماید .

دومین منطقه زردشتی نشین مستقل ایران (چنان که اشاره شد) ، نواحی جنوب بحر خزر بود . در این نواحی سیر و تحول مذهبی بر اساس شرایط دیگری صورت گرفت : از لحاظ مذهبی اهالی آن تا مدت زیادی به دین زردشت پابند ماندند و از نظر سیاسی تا چند قرن استقلال خود را در آنجا حفظ کردند ، و آب و هوای مرطوب و گرم آنجا مکرر موجب این می شد که هر دفعه فاتحان بیگانه به ترك آن اراضی ناگزیر گردند . دولتهای كوچك این سرزمین در تحت تأثیر بقایای عقاید باستانی سراسر رنگ و صبغه زردشتی داشته آثار آن در طرز

۱- رجوع کنید به صفحه ۵۳ از همین کتاب . ۲- در سال ۹۸۲ میلادی (۳۷۱/۳۷۲ هجری) از تقدیس چشمه های آب در طبرستان اطلاع در دست است ، حدود العالم ، ص ۱۳۵ به بعد ، - القزوينی (کتاب آثار البلدان ، فهرست ، ۵۲) ، ج ۲ ، صفحات ۲۳۹/۲۴۰ . - و نیز ، " Obyčai " (Vasmer, Erob. 101 f.; Inostrancev, Sas. Ét. 7 und 110-135 " prikaspiskago naselenija Persii v X veke") . سواحل بحر خزر در قرن دهم میلادی (چهارم هجری) صحبت می کند .

عمل^۱ و نیز در اسامی فرمانروایان آنجا کاملاً آشکار بود و اگر هم موقعی پیش می‌آمد که حکمرانان و رجال آنجا به موجب اوضاع و احوال سیاسی مجبور به قبول اسلام می‌گشتند، اسلام آوردن خود را فقط يك اقدام ضروری موقتی دانسته، هیچ اندیشه‌ای از این نداشتند که پس از تغییر اوضاع ناممکن بود بزودی به ایمان پدران خود برگردند^۲ و طبعاً این عمل در مواردی که مجدداً دست لشکریان خلیفه به آن نواحی می‌رسید^۳ به بهای جان بعضی از آنان تمام می‌شد. ولی در این منطقه نیز نتوانست دین زردشت برای همیشه پایدار بماند. زیرا همان طوری که دیدیم^۴ تبلیغات زیدیّه در قرن نهم و دهم میلادی (سوم و چهارم هجری) موفق شد ساکنان آنجا را به استثنای عده معدودی به مذهب زیدیّه درآورد^۵، و پرواضح است که در يك چنان اجتماع ابتدایی و ساده‌ای با سازمانی طبقاتی، وقتی طبقه حکمرانان به دین جدید گردن می‌نهادند توده اهالی نیز بدون مخالفت و بدون تفکر مستقل و زیادی از آنان پیروی می‌کردند. بدین ترتیب از همان آغاز در این قسمت و نیز در اراضی مجاور شمال غربی آن، یعنی دیلم، مذهب شیعه خود را پایدار نمود و بعداً نیز در اینجا - ولو به طور منقطع - از نظر گم و کیف بر سایر مذاهب غلبه داشت. در عین حال چون

- ۱- اردشیر، پادشاه گرجان در سال ۹۷۸ میلادی (۳۶۷/۳۶۸ هجری) آتشکده‌ای بنا می‌کند، ابن حوقل (کتاب المسالك، فهرست، ۳۳، چاپ دوم)، ص ۲۷۸؛ - ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۱۵۸ (سالهای ۸۵۷/۸۵۸ میلادی برابر ۲۴۳ هجری)، ص ۱۸۶ (حدود سال ۸۸۰ میلادی برابر ۲۶۶ هجری، قبرستان زردشتی). - در سال ۹۴۳/۹۴۴ میلادی برابر ۳۳۲ هجری در پیروزآباد گرجان آتشکده‌ای وجود داشته است، مسعودی (مروج)، ج ۴، ص ۷۸.
- ۲- حدود سالهای ۸۳۰ تا ۸۳۵ میلادی (۲۱۵ تا ۲۲۰ هجری)، ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۱۵۳؛ - اولیاء (فهرست، ۱۹۱)، ص ۵۵؛ - مسعودی (مروج)، ج ۹، ص ۲۸.
- ۳- حدود سال ۷۶۰ میلادی (۱۴۲/۱۴۳ هجری)، خواندمیر (فهرست، ۱۸۹)، ص ۸؛ - سال ۸۴۰ میلادی (۲۲۵ هجری)، مازیار طبرستان، مسعودی (مروج)، ج ۷، ص ۱۳۸؛ - و نیز، Sadighi 57 - 66.
- ۴- رجوع شود به صفحات قبل فصل شصت و یک، از همین کتاب.
- ۵- مسعودی (مروج)، ج ۹، ص ۵ (سال ۹۴۴ میلادی برابر ۳۳۲ هجری).

گرویدن به مذهب جدید فقط در بین عده معدود طبقه بالا آزادانه و از روی اندیشه انجام شد و انبوه نوده به تبعیت از انسان اسلام آورد، از این رو، دین تازه آنان در طرز تفکر ایشان مؤثر واقع نگشت و پیوند آنها به فرهنگ اسلامی - که از نظر جغرافیایی نیز موافق در راه تابش آن به این اراضی بود - فرونی متمادی به تعویق افتاد، به طوری که این نواحی برای سیر فرهنگی ایران بی اهمیت ماند، بخصوص به این علت که ایمان به اسلام در بین طبقه بالا هم فقط به طور ظاهری بود و دیلمیان بدون این که از خلیفه پنهان دارند يك مرتبه دیگر به مذهب قدیمی خود باز گشتند^۲. با وجود این احوال، احبای مجدد دین زردشت در بین این قوم به غایت ساده و ابتدایی، غیر قابل تصور بود و به همین جهت این نواحی نیز سرانجام بدون هیچ فعالیت مثبتی تابع جریان و تحولات عمومی کشور گشت.

۱- مسمودی (مروج)، ج ۹، ص ۱۰. - در سال ۹۳۵ میلادی (برابر ۳۲۳ هجری)، مرداویج زیاری در اصفهان کاملاً علنی يك جشن زردشتی برگزار نمود (ابن مسکویه، تجارب الامم، ج ۱، ص ۳۱۰ به بعد)، که موجب خشم شدید مسلمانان گشت، Hamadānī, Letters, Beirut, 1890, S. 279. بر روی مناره رازکان، در دره نیکا در کوههای البرز و نیز در استراباد (Diez, Chur. 87 f.) که در سالهای ۱۰۱۶/۱۰۱۷ میلادی ۴۰۷ هجری و ۱۰۲۰/۱۰۲۱ میلادی ۴۱۱ هجری بنساخته است، نشانه‌ای از کتیبه‌ای به خط پهلوی مشاهده می‌شود (Diez, Chur. 37, und Tafel 1-4)، این کتیبه در اینجا فقط براساس موجودیت يك سنت زردشتی می‌توانسته زنده و پابرجا مانده باشد. - Inostrancev, Sas. et. 110-135 (مربوط به مقدسی، فهرست، ۳۴ چاپ دوم، صفحات ۳۶۸-۳۷۰). ۲- در سال ۱۰۰۱ میلادی (۳۹۱ هجری) سپاهیان دیلمی در کرمان اعلام داشتند که بیشتر به يك سالار زردشتی متمایل هستند تا سالار غیر زردشتی. ۳- مسمودی (مروج)، ج ۹، ص ۱۰.

تأسیس فرقه‌های مذهبی در تحت تأثیر دین زردشت و مزدک

خرمیان و دیگران

اگر به این امر توجه کنیم که تا چه مدتی، لافل در ایالات معدودی از ایران، دین اسلام و زردشت در پهلوی یکدیگر می‌زیستند و تا چه حد اسلام پاره‌ای از عقاید مجوسیان را پذیرفته و یا لافل با آنها مدارا نموده است، و همچنین اگر علاوه بر آن به این مطلب بیاندیشیم که حس ملی روزافزون تا چه اندازه همه را به رعایت سنت و عادات قدیمی ایران ناگزیر می‌ساخت و چگونه بسیاری از مردم به خصوص دانشمندان (مثلاً ابن‌راوندی) مکرراً عقیده خود را تغییر می‌داده‌اند، دیگر نمی‌تواند جای تعجب باشد که در جنب این همزیستی

۱- رجوع کنید به صفحه ۲۴۹ به بعد از همین کتاب. - و نیز در این باره رجوع کنید به: David Samuel Margoliouth in der E I, II 1047 f. - مقاله پاول کراوس در زمینه تاریخ الحاد بر اساس کتاب «الزمره» از ابن‌راوندی.

Paul Kraus: Beiträge zur islamischen Ketzergeschichte. Das « Kitāb az - Zumurrud » des Ibn ar-Rāwandī, S. 356 (in der « Rivista degli studi orientali » XIV [Rom 1934], S. 93 - 129. 335-379). - در عین حال نظر م. معین (فهرست، ۵۳۰) مبنی بر این که عقیده به آزادی اراده و مسئولیت انسان در اسلام از دین زردشت گرفته شده است، پایه و اساسی در منابع ندارد. - به این مطلب فریتم‌مایر

(Fritz Meier in « Artibus Asiae » XIII/3 [1950] S. 231) توجه داده است و حق با اوست. - علاوه بر این، این ادعا با آنچه که ما امروز در مورد این روابط می‌فهمیم تناقض دارد.

۲- مثل نوروز و غیره، رجوع کنید به صفحات ۲۴۳ و ۲۴۴ از همین کتاب. ۳- رجوع کنید به ثلث آخر فصل «حس ملیت» از همین کتاب.

نیز فرقه‌هایی مختلط و ممزوج، از دین جدید و قدیم یعنی از اسلام و دین زردشت به‌ظهور پیوسته که مورد قبول عامه واقع نگشته است.

حتی همان جنبشهای اصلاحی روحانیت زردشتی در قرن هفتم و هشتم میلادی (اول و دوم هجری)، خود باعث به‌وجود آمدن اشکالاتی گردید: به این معنی که بر اساس آن جنبشها ولی با تجاوز از حدود آنها، در سال ۷۴۵ میلادی (برابر ۱۲۷ هجری) شخصی زردشتی به‌نام «به‌آفرید» (المجوسی الزوزنی) پسر فروردین (ماه فروردینان) از اهالی خواف نزدیک نیشابور، کتابی به زبان فارسی پرداخت که در آن کوشش فراوانی در راه‌سازی دادن دین زردشت با عقاید اسلامی به‌کار برده بود: بدین ترتیب که آنچه را از دین زردشت به نظر مسلمانان ناپسندیده‌تر از همه می‌نمود مثل ازدواج با خویشاوندان و شرب خمر و آکل میته و پرستش آتش و «زمزمه» کتب دینی را (لا اقل هنگام غذا) به حساب امور دین نمی‌آورد. در مقابل، به زردشت احترام می‌گذاشت و مثل وی حمایت حیوانات خانگی و حفاظت پلها و راهها را تأکید می‌نمود. زردشتیان برای جلوگیری از این لطمه و اهانتی که به عقاید آنان وارد آمده بود بساکی نداشتند که به حکومت اسلامی و به مبلغ عباسیان یعنی ابومسلم متوسل گردند تا به سرکوبی این الحاد نائل آیند. بدیهی است که ابومسلم نیز با میل، این موقعیت را مغتنم شمرد که بنا به تقاضای جماعت زردشتیان در کار آنان مداخله نماید و دستور داد تا این مصلح و مجدد را در حوالی باذنغیس دستگیر نموده به قتل برسانند.^۲

۱- در بعضی از منابع به غلط «بهزاد» نامیده شده است. ۲- فهرست ابن ندیم، ص ۳۴۴ - ثعالبی (غرر السیر، خطی) صفحات ۱۵۷ تا ۱۵۸ ظهر؛ - مفاتیح العلوم (فهرست ۲۶۸)، ص ۳۸، شهرستانی (فهرست ۲۵۰)، - بیرونی (هند)، ص ۲۱۰ به بعد؛ - عوفی (جوامع الحکایات)، ص ۲۲۰، شماره ۱۶۲۴. - و نیز رجوع کنید به:

Martinus Theodorus Houtsma: Bih'āfarīd, in der "Wiener Ztschr." f. Kunde des Morgenlandes" III (1889), S. 30-37; Browne I 308 f.; Sadighi 111-131; Barthold, Turk. russ. I 93; Wiet 124, Widengren, Kulturbeg. 62-64.

ولی با این عمل، اصل نهضت وی سرکوب نشد: یعنی اگرچه بعد از آن نیز کوششهای سنباز که به پیروی از کیش مزدک^۱ معروف بود و انهدام کعبه^۲ را در سر می‌پرورانید (۷۵۴ تا ۷۵۵ میلادی برابر ۱۳۷ هجری) درهم شکست (سنباز که قبلاً زردشتی بوده به پیوست و دنباله نهضت ابو مسلم^۳ نهضتی که اثرش منحصر به انجام هدف عباسیان نبوده، از آن هم تجاوز و مقاصد بالائری را تعقیب می‌کرد- قیام نمود و عده‌ای از پیروان ابو مسلم نیز به وی پیوستند) و متعاقب آن نیز اقدامات شخص تقریباً گمنامی به اسم اسحاق که قبل از هر چیز در بین ترکان ماوراءالنهر جنبش مذهبی به وجود آورده^۴ بود عقیم ماند، ولی در عوض این شکستها، پیامبر جدیدی بنام استاذ سیس (سال ۷۶۷ میلادی برابر ۱۵۰ هجری) موفق شد گروهی از زردشتیان سیستان و هرات و باذغیس را که شور مذهبی در سر داشتند گرد خود جمع نموده^۵ و مابقی پیروان^۶ «به آفرید» مقتول را نیز با خویش همراه سازد، و به‌طوری افکارش مؤثر افتاد که جماعت معتقدان به‌وی حتی خود را تا قرن نهم

۱- رجوع کنید به صفحه اول فصل بعد: «مزدکیان». ۲- بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۳۳۹- ثعالبی (غرر السیر، خطی)، صفحات ۱۷۰ تا ۱۷۱ ظهر (در اینجا «سنباز المجوسی» ذکر شده است) طبری ردیف ۳، ص ۱۱۹ به بعد؛ مسعودی (مروج الذهب)، ج ۶، ص ۱۸۸ به بعد. ۳- تاریخ مطهر بن طاهر (منسوب به بلخی)، ج ۶، ص ۸۲ به بعد، - ابن حزم (الفصل)، ج ۲، ص ۱۱۵. ۴- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۴۱ به بعد؛ - شهرستانی (فهرست)، ص ۱۱۱- سیاست نامه، ص ۱۸۲- ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان، فهرست، ۱۸۷)، ص ۱۱۲- ابن الاثیر، ج ۵، ص ۱۸۰- و نیز رجوع کنید به:

Sadighi 132-149; Moscati I 343 f.; Browne I 313 f.; Barthold, Turk. 197.

۳- Tritton, Theol. 28. - و نیز رجوع کنید به صفحات ۷۰ به بعد از همین کتاب.

۴- فهرست ابن ندیم، ص ۳۴۴ به بعد؛ - طبری، ردیف ۳، ص ۱۲۸- گردیزی (زین الاخبار)، - رجوع کنید به، Sadighi 150-154.

۵- ثعالبی (غرر السیر، خطی)، صفحات ۱۹۲ ظهر تا ۱۹۳؛ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۵۷ به بعد؛ - طبری، ردیف ۳، ص ۳۵۴ تا ۳۵۸ و ۷۷۳- جهشیاری (کتاب الوزراء)، ص ۳۵۳- تاریخ مطهر بن طاهر (منسوب به بلخی)، ج ۶، ص ۱۷۵- گردیزی (زین الاخبار)، - رجوع کنید به، Jan Hendrik Kramers in der E. I, III 1084 f.; Sadighi 155-162; Browne I 317 f.

و دهم میلادی (سوم و چهارم هجری) حفظ کردند [گذشته از آن ، امکان این می‌رود که شورش بُست (سیستان) که در همین زمان ۷۶۷ میلادی (برابر ۱۵۰ هجری) به پاخاست ، با این آشوب و انقلاب مذهبی ارتباط داشته است]^۱.

بدیهی است از عقاید این جمعیت مذهبی اطلاعات ناچیزی در دست است و اخبار اسلامی (که طبعاً اخبار دشمن این گروه محسوب می‌شود) فقط حاکی از این هستند که استاذ میس ادعای پیغمبری کرده و در هرات و خراسان باعث آشوب‌های مذهبی گشته و به شیوه ناصالحی می‌زیسته و در پایان زندگی خود به‌راهِ زنی اشتغال داشته است^۲.

با این ترتیب نمی‌توان در این مورد از تأثیر دین زردشت صحبت نمود ؛ اما به‌ظن علمی باید به‌وجود و بقای چنین تأثیری در سرزمین ایران اعتراف داشت ، و واقعاً نیز این امر در باره جنبش مذهبی دیگری که از نهضت مذکور بسیار مهم‌تر و کمی بعد از آن به‌وقوع پیوسته است ، صادق می‌باشد ؛ منظور جنبشی است که به‌شرح ذیل پس از شهادت ابومسلم خود را ظاهر ساخت ؛ اثر مواعظ و کوشش ابومسلم ،^۳ مبلغ نیرومند عباسی تنها وصول عباسیان به‌هدف خویش یعنی خلافت نبود ، بلکه آثار آن از این هم فراتر می‌رفت و سر انجام به‌برانداختن جابرانه وی به‌دست خود عباسیان منجر گشت ، ولی از طرف دیگر این امر وسیله آن شد که آتش مذهبی گداخته‌ای فروزان گردد ، و در این مورد پهلوی به‌پهلوی آراء زردشتی عقاید سایر ادیان و مذاهب نیز برای خود کسب ارزش نماید ، مثل «تناسخ ارواح» که باید در عقاید پاره‌ای از فرق شیعه نیز اثری از خود گذاشته باشد^۴.

۱- تاریخ سیستان ، ص ۱۴۲ با یادآوری ۳ (در این باره اطلاعات دقیقتری در دست نیست) .

۲- ابن‌الاثیر ، ج ۵ ، ص ۲۱۹ . ۳- نوبختی (کتاب‌الفرق) ، ص ۴۲ به بعد ؛ - رجوع کنید

به ص ۲۶۵ به بعد از همین کتاب . ۴- نوبختی (کتاب‌الفرق) ، ص ۳۲ ؛ - ابن‌حزم (الفصل) ،

ج ۴ ، ص ۱۸۷ ؛ - رجوع کنید به فصل « بودائیان » از همین کتاب ، و به ، Schwarz IX 1531 ←

بر اساس این عقیده می‌توان احتمال داد که در اینجا تأثیرات مستقیمی از دین بودا موجود بوده است و توجیه این امر در مورد خراسان نیز می‌تواند بدون تردید این باشد که خراسان در آن موقع در سرحد مناطق بودایی مسلک واقع شده بود^۱ و در آنجا قطعاً تك تك شخصیت‌های بودایی منفردی (البته بدون جماعات مذهبی) می‌زیسته‌اند .

در هر حال همین عقیده به تناسخ توأم با نظریه فیض « ارباب معرفت و کشف » است که به عنوان پایه اصلی نهضتی مذهبی، یعنی مذهبی که بر اساس عقیده به ادامه حیات ابومسلم استوار گشته بود، ذکر می‌گردد، ولی چیزی که هست در باره این فرقه نیز اخبار و اطلاعات فقط از طریق اسلامی یعنی از طریق مخالفان این فرقه به ما رسیده است و همین امر سبب شده که در اینجا نیز مثل اغلب موارد تاریخ ادیان و مذاهب فقط يك تصور مبهمی داشته باشیم . تنها چیزی که در هر حال واضح است این است که این جنبش بر اثر سر خوردگی از رفتار عباسیان به وقوع پیوسته است و بانی آن عطا یا (هاشم پسر ؟) حکیم (از کزه نزدیک مرو) می‌باشد شغلش گزاری و مدعی این بوده که همان « فیض روحی الهی » که قبلاً در پیکر آدم و نوح و عیسی و غیره حلول نموده است در پیکر ابومسلم نیز منزل یافته^۲ و مقام وی را والا تر از مقام پیغمبر اسلام (ص) برده است و پس از مرگ ابومسلم این نیروی

— (در اینجا مجموعه‌ای از نصوصی درباره تناسخ دیده می‌شود) . بدیهی است که شخصی مثل ابویعقوب سجستانی عقیده به « نسخ » یعنی انتقال روح انسانی به قالب حیوانی را مردود می‌داند، کشف المحجوب، به تصحیح هانری کربن، پاریس ۱۹۴۹، صفحات ۶۳ تا ۶۵ . - نیز رجوع شود به، Fritz Meier in "Artibus Asiae" XIII/3 (1950), S. 232-234; Alessio Bombaci in Folklore IX/3-4 (1957), S. 102-110.

۱- مراجعه کنید به فصل « بودائیان » از همین کتاب . ۲- جاحظ (کتاب البیان ، فهرست ، ۲۵۸) ، ج ۳ ، ص ۵۳ به بعد، نیز کتاب البیان (فهرست ، ۲۵۹) ، ص ۳۴ (اسامی اشخاص با اختلاف شدیدی ملاحظه می‌گردد) .

الهی، در کالبد خود این هاشم به عنوان آخرین حامل واقعی آن جلوه نموده است. متناسب با این عقیده نیز پیروان وی در مقابل او (یعنی در مقابل «خدای» خود) به سجده می افتادند؛ ولی وی که از يك چشم نابینا بود و منظر بسیار نازیبایی داشت پیوسته «به این دلیل که مردم تاب لمعان سیمای وی را ندارند، نقاب زرین (یا سبزرنگی) بر چهره خود می زد (این تصور که در بین توده های دیگر از این قبیل نیز متداول بود سبب شد که بعداً تمثال پیغمبر اسلام حضرت محمد (ص) به صورتی نقابدار ترسیم می شد تا این که مردم مجبور به تصویر سیمای آن حضرت نباشند). در هر حال این مدعی نبوت به مناسبت نقاب (قناع) مذکور المقتع (نقابدار) نامیده شد و ظاهراً پیروان زیادی بخصوص از بین زارعان داشت که نیز بر اثر معجزه ساختگی او (طلوع ماه) سخت به وی پابند شده بودند. از بین آنها قبل از همه، دسته مبیضه یعنی سپید جامگان در بخارا (شاید اینان بقایای مزدکیان بوده اند؛ در مقابل آنها دسته محمّره یعنی سرخ جامگان قرار داشتند که توأم با خرمیان ظاهر گشته اند) و سغدیان و نیز ترکان غیر مسلمان^۱،

۱- این مطلب - اگرچه Jakubovskij (رجوع شود به پنجمین پاورقی بعد) مدعی صحت آن می باشد - سخت مورد تردید است، زیرا اظهارات و اقوال شهرستانی نیز خالی از تزلزل و انشعاب فرق نیست و خود Jakubovskij (ص ۴۱) معترف به این امر است که مزدکیان (بنا به عقیده او) ابومسلم را بعد از مرگش از خود می دانسته اند، اگرچه وی مزدکی نبوده است.

۲- شهرستانی (فهرست، ۲۵۰)، ج ۱، ص ۲۰۶ (برابر با شهرستانی، فهرست، ۲۵۱، ج ۱، ص ۱۷۳)؛ - ابن حزم (فهرست، ۲۴۸)، بخش اول، صفحات ۳۶ و ۷۰، بخش دوم صفحات ۱۲۰ به بعد؛ - فهرست ابن ندیم ص ۳۴۵؛ - بیرونی (هند)، ص ۲۱۱؛ - عوفی (جوامع الحکایات)، ص ۲۲۰، شماره ۱۶۲۵؛ - کاشغری (دیوان لغات الترك)، ج ۳، ص ۳۲۳ (کاشغری، فهرست، ۵۶، ص ۲۴۴، قلمه آنان انچکند)؛ - و نیز رجوع کنید به،

Browne I 318-323 Ignaz Goldziher: Neuplatonische und gnostische Elemente im Hadit, in der "Ztschr. f. Assyriologie" XXII (1909), S. 317-344 (bes. S. 337 ff.); Guidi, Lotta; Goitein, Point 131, Anm. 4.

دومنیع اخیر مدعی هستند که چون المقتع متهم به تمایلات سری مانوی بوده است پس، از این دین سرچشمه می گرفته است، ولی به عقیده من این مطلب را نمی توان ثابت کرد.

نام برده می‌شوند. مرکز این جنبش مسلح عبارت از دریا و درهٔ ذَرَفشان و اما مقرّ خود المقنّع کش بوده است که دور ستاق اطراف آن را به صورت استحکامات بنا کرده و قلاعی چند از حوالی آن را نیز به دست آورده بود.^۱

نظر به این تعصب ضد اسلامی و کثرت پیروانی که داشت می‌بایستی پیکارهای متعدد و مکرری صورت می‌گرفت تا آن جنبش بکلی سرکوب گردد. جنگهای اطراف بخارا پس از چهار ماه پیکار مداوم در سال ۷۷۹ ر ۷۸۰ (برابر با ۱۶۳ هجری) پایان یافت و می‌بایستی از بین ۱۰۰۰ تن سپید جامگان پیرو وی ۷۰۰ تن از پای در آمده باشند. تلفات مسلمین نیز به قدری زیاد بود که خلیفه مجبور به فرستادن نیروی امدادی تازه‌ای گشت و لشکریان خلفیه ناگزیر يك زمستان انتظار کشیدند تا این که - پس از تعویض فرمانده قوا - توانستند بایک حملهٔ نهائی بر ضد خود المقنّع پیش روند، و همین که پس از محاصرهٔ طولانی دژ اصلی وی سنام (یا سیام واقع در نزدیکی کش) لحظات آخر شکست خود را نمایان ساخت، اکثریت^۲ پیروان دست استرحام به سوی مسلمانان دراز نمودند و مورد بخشش واقع گشتند. فقط می‌بایستی دوهزار تن از آن پیروان تا به آخر مصرّانه پایداری کرده باشند تا این که قبل از آخرین شورش خصم خود این پیغمبر و پیروانش به منظور این که جمعاً به آسمان صعود کنند خود را در آتش افکندند. در بارهٔ این مطلب که آیا وی قبلاً زنان^۳ و عده‌ای از پیرون خود را مسموم نمود و یا این که خود آنها پس

۱- نیز رجوع کنید به Markwart, Wehrot 92 - ۲- ابن اثیر از ۳۰۰۰۰ تن صحبت می‌کند. اگرچه این تعداد یقیناً خالی از مبالغه نیست، ولی در عین حال برای نشان دادن این که پیروان وی خیلی زیاد بوده‌اند، مناسب می‌باشد. ۳- بنا به عقیدهٔ Tolstov, Chor. 320f., 331-338، ازدواج دسته‌جمعی پیروان المقنّع، از بقایای سلطهٔ زنان و تعدد شوهران زمان قدیم می‌باشد. در این مورد رجوع کنید به نوشتهٔ ذیل که ظاهراً Tolstov آن را نمی‌شناخته‌است: Stig Wikander: Der arische Männerbund, Lund 1938, bes. S. 84 ff.; R. Grau: Die Gruppenehe, in den "Studien zur Völkerkunde" V (1931), sowie Zitate bei Schwarz IX 1470.

از تناول سم، خود را به آتش افکنده‌اند خبرهای مختلفی رسیده است و تعیین قطعی آن حتی در آن زمان هم ممکن نبوده است، زیرا مسلمانان مهاجم پس از ورود خود فقط معدودی از پیروان مذهب جدید را که اهل ماوراءالنهر بودند در آنجا یافته‌اند.

با این ظفر اولین نهضت نسبتاً بزرگی به عنوان عکس‌العمل ایرانیان در مقابل احراز مقام خلافت از طرف عباسیان برپا شده بود، لااقل بر حسب ظاهر سرکوب شد، ولی آتش این جنبش در زیر خاکستر خفا همانطور گداخته ماند و مقارن با این سرکوبی نهائی (۷۷۸-۷۷۹ برابر ۱۶۲ هجری) خود را در جنبش سرخ‌جامگان (یا سرخ‌نامگان که گواهی‌نامه‌های آنان با جوهر قرمز نوشته می‌شده)^۱ المحتره؛ و به قول سیاست‌نامه «سرخ علم» مجدداً شعله‌ور ساخت. بدیهی است که از آراء و هدف‌های این قیام که در گیلان در تحت رهبری شخصی به نام عبدالقهار به وقوع پیوسته است - گذشته از اباحه زنان - هیچ اطلاعی به ما نرسیده است،

۱- نرشخی (تاریخ بخارا)، صفحات ۶۴ تا ۷۵ - بغدادی، صفحات ۲۴۳ تا ۲۴۵، بیرونی (هند)، ص ۱۹۴ - تاریخ مطهر بن طاهر (منسوب به بلخی)، ج ۶، ص ۹۷ به بعد - ابن حزم (الفصل)، ج ۲، ص ۱۱۵ (برابر با ابن حزم، فهرست، ۲۴۸، ج ۱، ص ۳۶، در این مورد نیز ج ۲، ص ۱۲۰ به بعد) - مفاتیح العلوم (فهرست، ۲۶۸)، ص ۲۸ - بغدادی، ص ۲۴۳ به بعد، ابن الاثیر، ج ۶، ص ۱۳ به بعد و ۱۷ به بعد - ابوالفداء (فهرست، ۱۳۸)، ج ۲، صفحات ۴۴ تا ۴۶، مستوفی (تاریخ گزیده)، ص ۱۲۹۸ - ابن خلکان (وفیات)، ج ۴، ص ۱۳۶ به بعد (برابر با ابن خلکان فهرست، ۱۱۰، ج ۱، ص ۴۴۱) - این مطلب به طور خلاصه در نوشته ذیل درباره قیام المقتع و جنبش سپیدجامگان، مندرج است.

Aleksandr jur'evič Jakubovskij: Vosstanie Mukanny-dviženie ljudej v belych odeždach in "Sovetskoe Vostokovedenie" V (1948), S. 35-54; Moscati, Mahdi I 333-344; Sadighi 163-189, 217 f.; Barthold, Turk. 199 f.; Browne I 318-323; Gafurov 156-162.

۲- سیاست‌نامه، ص ۱۹۹ - این که در منبع ذیل، المقتع و پیروانش را مانوی به حساب می‌آورند، صحیح نیست، Muir, Cal. 470 und Browne, Ecl. 95 درباره تجدید آراء و عقاید المقتع در پایان قرن یازدهم (پنجم هجری) رجوع کنید به، عوفی (جوامع الحکایات)، ص ۲۲۰، شماره ۱۶۲۶.

ولی حتماً در این مورد نیز می‌توان يك جنبش اجتماعی مذهبی نوأم با يك سلسله اقدامات سیاسی خاصی ملاحظه نمود که از افکار المقنّع (ولو به جهت نزدیکی زمانی و مکانی آن) باید متأثر بوده باشد.^۱ این جنبش نیز - اگر به ظاهر آن بنگریم - به سرنوشت همان نهضت پیش گرفتار شد به این معنی که به سرعت از طرف مازندران درهم شکست^۲، اما در عین حال این حقیقت آشکار گشت که دواشکر کشی از طرف خلیفه وقت و جانشین وی موسی الهادی (سالهای ۷۸۲ ر ۷۸۳ و ۷۸۳ ر ۷۸۴ برابر ۱۶۶ و ۱۶۷ هجری) برای این منظور کافی نبوده‌اند که حیثیت خلافت را (نیز در مقابل دو خاندان فرمانرای آنجا دوباره طوری برقرار سازند)^۳ که از آشوب اهالی جلوگیری کند. در سال ۷۹۶ ر ۷۹۷ (برابر ۱۸۰ هجری) (در تحت رهبری «رستم‌دار») و در سال ۸۰۸ (برابر ۱۹۲ هجری) در واقع سرکشی تازه‌ای از طرف سرخ جامگان^۴ (در این باره که این رنگ انقلابی چه نشانه و چگونه ایمانی برای ایشان بوده اطلاعی نداریم)^۵ به وقوع پیوست و این شورشها و مبارزات خیلی

۱- رجوع کنید به: Wiet 107, Anm. 1. ۲- طبری ردیف ۳، ص ۱۴۹۳- ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، صفحات ۱۲۶ تا ۱۳۰- دینوری (اخبار الطوال)، ص ۳۸۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۷۹- سیاست نامه، ص ۱۹۹- سمانی (کتاب الانساب، خطی)، ص ۵۱۲- ظهور: ابن الاثیر، ج ۶، ص ۲۰- اوایاء (فهرست، ۱۹۱)، ص ۵۰ به بعد- شهرستانی (فهرست، ۲۵۰)، ج ۱، ص ۱۳۲ (شهرستانی، فهرست، ۲۵۱، ج ۱، ص ۱۹۹ به بعد، ج ۲، صفحات ۴۱۰، ۴۱۹)- فهرست ابن ندیم، ج ۱، ص ۳۴۲- و نیز رجوع کنید به:

Moscatti, Mahdi I 345; Schwarz VII 855; Sadighi 219-221.

۳- طبری، ردیف ۳، ص ۵۱۸ به بعد- ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۱۳۱ به بعد- دینوری (اخبار الطوال)، ص ۳۸۲- الیاس (فهرست، ۲۲۷)، ص ۱۱۳- ابن الاثیر، ج ۶، ص ۲۴ به بعد- اوایاء (فهرست، ۱۹۱)، صفحات ۵۱ تا ۵۳- ظهیرالدین (تاریخ طبرستان)، صفحات ۱۵۴ تا ۱۶۰- و نیز رجوع کنید به:

Moscatti, Mahdi I 347-350; Moscatti: Le Califat d'al-Hādī, S. 8 f.

۴- طبری، ردیف ۳، ص ۶۴۵ به بعد- سیاست نامه، ص ۲۰۰- ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۱۳۳ به بعد (نام «محمده اینجا پیش نمی‌آید»- اغانی (بولاق)، ج ۱۸، ص ۷۴- ابن الاثیر، ج ۶، ص ۵۱- درباره معنی و مقصود الوان رجوع کنید به:

Seo Widengren: Harlekintracht..., in "Orientalia Suecana" II (1953) 2/4, S. 100-102.

به‌کندی فرو نشست و حتی این طور به‌نظر می‌رسد که آنها (ولو به‌صورت تغییر یافته‌ای) در وجود فرقه خرمیه به‌حیات خود ادامه داده‌اند.^۱

اکنون باید توجه ما به فرقه خرمیه که مهمتر از تمام فرقه‌های دیگر بوده است جلب گردد. علت این که به این دسته نام خرمیه اطلاق می‌شود به هیچ وجه روشن نیست چه این که حتی عقاید ویژه یکی از مبلغان عباسی به نام عمار بن یزید که در سال ۷۳۶ (برابر ۱۱۸ هجری) اباحه زنان را رائج نمود^۲ و روزه و نماز و حج را از بین برداشت و آنها را بدین منوال تأویل کرد که صوم عبارت از خودداری از ذکر نام امام، صلوات، درود بر او، و حج توجه به سوی اومی باشد، نیز به عنوان عقاید «خرمی» معروف گشته است^۳ (عمار سرانجام به دست يك والی اموی به قتل رسید). و حتماً این انتساب به خرم‌دینان فقط از این رو بوده که بعداً تمام فرقه‌های مبتدعه که دارای عقاید اخلاقی ضد عقاید اسلامی بوده‌اند، همه جمماً خرمیه نامیده شده‌اند.

حتی آن نهضی هم که اصطلاح خرمیان به معنی واقعی کلمه به آن اطلاق می‌شد وحدت نداشته و شامل آراء مختلفی می‌گشته است و در هر حال محور و مدار آنها قیام پرهیجانی بود که در سالهای بین ۸۱۶/۸۱۷ تا ۸۳۸ (برابر ۲۰۱ تا ۲۲۳) رخ داد و مرکز جغرافیائی آن در قلعه البذ^۴ (یعنی در سرحدات بین

۱- سیاست نامه، ص ۱۹۹ به بعد. ۲- در این مورد ممکن است، ازدواج دسته‌جمعی موروثی مذکور در پاورقی صفحه قبل مؤثر بوده باشد. ۳- ابن الاثیر، ج ۵، ص ۱۷۲- طبری (ردیف ۲، ص ۱۵۸۸) این مطلب را خلاصه‌تر و فقط نکات اساسی آن را ذکر می‌کند. ۴- نویختی (الفرق)، ص ۱۴۱- تاریخ مطهر بن طاهر (منسوب به بلخی) ج ۱، ص ۱۴۳، ج ۴، ص ۲۴- فهرست ابن ندیم، صفحات ۳۴۲، ۳۴۴- بغدادی، صفحات ۲۵۱، ۳۴۷- ابن حزم (الفصل)، ج ۱، ص ۳۴- سمعانی (کتاب الانساب، خطی)، ص ۱۹۵ «ظهر» به بعد- و نیز، Sadighi 187-228. ۵- گاهی نیز به صورت تثنيه یعنی «البذین» ذکر می‌گردد، چنانچه در صفحه ۱۰۳ از همین کتاب مذکور افتاد.

آذربایجان و اران) و رهبر آن پاپک (به عربی بابک) بود که از طرف برادر خود حمایت می‌شد.^۱

پاپک به عنوان پسر مردی عراقی به نام عبدالله از اهل مدائن^۲ و مادری از اهل ده بلال آباد واقع در ناحیه میمند معروف بود. پس از آن که پدرش در عنفوان زندگی وی در زد و خوردی جان سپرد او در تحت مراقبت مادرش بزرگ شد و از همان آغاز نشانه‌های اعجاز آمیزی اهمیت آینده وی را خبر می‌داد. در جوانی در کوهستانها به گاوچرانی و در تبریز به پیشه‌وری اشتغال داشت، و در این بین کم و بیش به‌طور اتفاقی با خرمیان و رهبر آن جاویدان آشنا گشت و ارتباط حاصل نمود.^۳

آن طوری که از تمام منابع برمی‌آید مذهب وی مزجی از عقاید و آراء مختلف بوده است و به همین جهت پیروان ابو مسلم و المقنن را نیز به خود جلب نمود^۴، بدون این که روشن شده باشد که تا چه اندازه‌ای عقاید خود آنها را نیز پذیرفته بوده است^۵؛ در مقابل مکرراً و صریحاً به این نکته توجه داده می‌شود

۱- Sadighi 229-280، و نیز رجوع کنید به صفحات ۱۰۳ تا ۱۰۹ از همین کتاب. ۲- اگر به پدر او هم‌ترنم به شعر «نبطی» نسبت داده می‌شود، نباید از کلمه «نبطی» به‌زور مقاصدی فراتر از حد تاب و توانایی آن استنباط نمود و باید «نبطی» به معنی «عربی بد» و نامفهوم، فهمیده شود، رجوع کنید به صفحه ۵۲ یا ورق ۲ از همین کتاب. — بلکه به عکس مؤلف ذیل درباره خصلت ایرانی جنبش پاپک صحبت می‌کند، E. Wright in "Moslem World" 1948. ۳- در مراجع جغرافیائی این کلمه را نمی‌توان یافت. ۴- فهرست ابن ندیم، ص ۳۴۳ به بعد، و براساس این منبع، Gustav Lebrecht Flügel: Bābek, seine Abstammung und erstes Auftreten, in der ZDMG XXIII (1869), S. 531-542.

۵- برخلاف پیروان المقنن که به «المبیشه» (سپیدجامگان) مشهورند، خرمیان به فرقه المحمره منسوب می‌باشند. در جنب آن در فهرست ابن ندیم (ص ۳۴۲ به بعد) الوان دیگری که ما امروز نمی‌توانیم تصور معنی دقیقی از آنها داشته باشیم، نام برده می‌شود. ۶- رجوع کنید به، تاریخ مطهر بن طاهر (منسوب به بلخی)، ج ۴، ص ۳۰ به بعد ۱- فهرست ابن ندیم، ص ۳۴۵.

که یکی از پایه‌های مسلك وی عقاید زردشتی بوده است^۱ و جزئیات تعلیمات او نیز این نکته را تأیید می‌کند: مثل ایمان به دو اصل نور و ظلمت، تقدیس آتش، پاکی و پاکیزگی، اجازه ازدواج با مادر و خواهر و دختر و نیز عقیده به وجود فرشتگان. بدین عقاید نیز طبعاً ایمان به تناسخ که پاپك را بالماقنئع و همچنین بابودائیان^۲ مرتبط می‌سازد و نیز ایمان به تکرار حلول روح نبوت^۳ در ابدان مختلف، اضافه می‌گردد؛ همین عقیده نیز در باره مقام امامت در مورد فاطمه دختر ابومسلم و پسر این دختر مهدی ابن فیروز به کار می‌رفته است^۴. باری پاپك از طرف زن رهبر مقتول این خرمیان یعنی همسر جاویدان ابن سهرك^۵ به عنوان مردی که در کالبدش «روح» شخص جاویدان حلول کرده است معرفی شد و خود چنین وانمود ساخت که مفسر دین جاویدان خواهد بود؛ و زن جاویدان را نیز به همسری خود در آورد. پاپك بر حسب ظاهر به دستورات اسلامی رفتار می‌کرد، ولی این طور به نظر می‌رسد که تعدد زوجات را (بدون تعیین حد و حصری) جائز می‌شمرد و تناول شراب را نیز به عنوان امری شایان ستایش تشویق می‌نموده

۱- بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۳۲۹ به بعد، فهرست ابن ندیم، صفحات ۳۴۲، ۳۴۴- تاریخ مطهر بن طاهر (منسوب به بلخی)، ج ۱، ص ۱۴۳، ج ۲، ص ۲۰ به بعد، ج ۴، ص ۲۶ به بعد، - ابن الاثیر، ج ۶، ص ۱۱۱- و نیز رجوع کنید به، Vloten (arab.) 131; Browne I 323-330
 ۲- بخصوص انتقال روح انسانی به کالبد حیوانی و برعکس آن، تأکید می‌شود، ابن الاثیر، ج ۶، ص ۱۱۱. ۳- شهرستانی (فهرست، ۲۵۰)، ج ۲، ص ۷۶ به بعد (برابر با شهرستانی، فهرست، ۲۵۱، ج ۱، ص ۲۸۰)، - تاریخ مطهر بن طاهر (منسوب به بلخی)، ج ۴، ص ۳۰ به بعد.
 ۴- سیاست نامه (ص ۲۰۴) گفته، «اول بومسلم را صلوات دهند و بر مهدی و بر فیروز پسر فاطمه دختر ابومسلم... بدین معنی که به «فیروز» نیز مثل «مهدی» اهمیت مذهبی داده است، ولی این امر صحیح نبوده، شخصیت مذهبی آنها فقط «مهدی ابن فیروز» بوده است. ۵- فهرست ابن ندیم، ص ۳۴۴. به «سهرك» (صورت مصغر «سهراب»؛ رجوع کنید به، Justi, Namb. 292) نیز نسخ خطی اشاره می‌کنند؛ کلمه «سهل» در این مورد، آن طوری که در تاریخ طبری و غیره دیده می‌شود، تغییر صورت نادرستی از سهرك می‌باشد. ۶- طبری، ردیف ۳، ص ۱۰۱۵- ابن الاثیر، ج ۶، ص ۱۱۱.

است. صرف نان و شراب در چهارچوبه جشنی همراه با مراسم مذهبی و دست‌بوسی و اقرار به ایمان^۱ شاید دلیل تأثر از دین مسیحیت بوده باشد؛ تأثیری که در آن سرحدات اراضی نصرانی نشین، نسطوری و یعقوبی غیرممکن نبوده است. بنا به نظر پاپک تمام ادیان مختلفی که صاحب وحی بوده‌اند با هم برابر می‌باشند^۲ و پیروان وی موظف بوده‌اند با ادیان و مذاهب دیگر با مدارا رفتار کنند و فقط در مورد ضرورت دفاع، دست به سلاح بزنند.

از هدفهای اصلی عقاید وی خرسندی و دلخوشی به زندگی بوده است و گفته می‌شود که بر طبق همین اصل بوده که متدینان به این دین، خرّ میان (خرّم دینان، مشتق از کلمه خرّم)^۳ نامیده شده‌اند، ولی در این که آیا این توجیه مطابق واقع است یا نه تردید است، بلکه این بیان بیشتر دارای صبغه یک ریشه‌یابی عامیانه می‌باشد. در جنب این توجیه، توجیه دیگری کلمه خرّ میان را مشتق از ناحیه‌ای به نام خرّم نزدیک اردبیل می‌داند، یعنی از نام محلی که در آن این جمعیت پایه‌گذاری شده است.^۴ این توجیه نیز از این رو مورد تردید است که اولاً این مکان تا آنجا که معلوم است هیچ وظیفه مهمی به عهده نداشته است و ثانیاً اخبار موجود محل‌های دیگری را برای پیدایش و هم برای توسعه این دین ذکر می‌کنند.

در هر حال در تحت رهبری پاپک این جنبش که در جنب عقاید دینی ظاهراً نیز هدفهای اجتماعی^۵ را تعقیب می‌کرده است و از همین رو بعضی آن را با عقاید

۱- فهرست ابن ندیم، ص ۳۴۴ - ۲- تاریخ مطهر بن طاهر (منسوب به بلخی)، ج ۴، ص ۱۳۰ - سیاست نامه، ص ۲۰۴. ۳- سمعانی (کتاب الانساب، خطی)، ص ۱۹۶ - ابن الاثیر، ج ۶، ص ۱۱۱. صدیقی (Sadighi 195) این توجیه را (بر اساس «وه دن»، «به دین» در مورد دین زردشت) ظاهرترین توجیه به حساب می‌آورد؛ ولی بدیهی است که این توجیه رنگ ریشه‌یابی عامیانه دارد. ۴- Samuel Margoliotz in der E. I, II, 1047 f. - ۵- پیروان این نهضت اغلب از طبقات پائین اجتماع بوده‌اند (فهرست ابن ندیم، ص ۳۴۴)، و احتمالاً نیز از بین آن دسته غیر مسلمانی که پس از اسلام آوردن طبقه اعیان و عامه مردم، مورد تحقیر دیگران واقع می‌گشته‌اند.

مزدکی. دوره ساسانیان مرتبط می‌سازند^۱ (اگرچه از حس ملیت و وطن دوستی ایرانی اثری در آن مشاهده نمی‌شود)^۲ بانیروی حکومت اسلامی اصطکاک و تضاد آشکاری حاصل نمود. توده عمده پیروان این دین در شمال غربی^۳ و مرکز سرزمین ایران یعنی در همدان، اصفهان^۴، ماسبدان و در مهرگان کذغ (تزدیک صیمره)^۵ موجود بوده‌اند. از طرف آذربایجان این جنبش در قفقاز نیز که کوهستانهای صعب‌الوصول آن همیشه در موارد ضرورت پناهگاه عرضه می‌کرد پشتیبانی می‌شد و همچنین بیزانسیا آن را حمایت می‌کردند^۶ بدین ترتیب سرکوبی این جنبش مستلزم تعب و مشقت‌های زیادی گشت^۷ تا این که پس از زرد و خوردهای مکرر و پس از محاصره سخت^۸ و پر زحمتی سرانجام در سال ۸۳۸ برابر ۲۲۳ هجری قمری البد به دست سپهسالار نامی افشین- که همه چیز بود غیر از يك مسلمان معتقد- به تصرف درآمد و پاپك ناگزیر به طرف سرزمین کوهستانی ارمنستان گریخت، ولی در آنجا دستگیر و به دشمن سپرده شد و سرانجام با هلهله و شادی پیروزی، او را به بغداد وارد ساختند و با وجود امانی که به او داده شده بود، او را مثل برادرش به طرز فجیعی به قتل رساندند.

با این وصف نهضت مذهبی و اجتماعی نامبرده که پاپك نماینده آن بود

- ۱- سمانی (کتاب الانساب، خطی)، ص ۱۹۶. ۲- خود پاپك فقط به طور ناقص و منطوطی فارسی صحبت می‌کرده است؛ فهرست ابن ندیم ص ۳۴۴. ۳- بخصوص در آذربایجان (یاقوت، ص ۲۷۲) - ابن الاثیر، ج ۶، ص ۶۸ - سال ۸۰۸ برابر با ۱۹۲/۱۹۳ هجری - و در مدین (جبال). ۴- رجوع کنید به Schwarz V 617. ۵- در وسط کوهها واقع در طرف راست جاده بین حلوان و همدان، رجوع کنید به یاقوت ج ۴، ص ۶۹۸. و نیز Schwarz VII 854 f.; Wiet 136. - کتابت عربی اسم فوق «مهرجان قنق» می‌باشد.
- ۶- Ostrogorsky 145. ۷- طبری، ردیف ۳، ص ۱۱۶۵ (سال ۸۳۳ برابر ۲۱۸ هجری)؛ ص ۱۱۷۱ به بعد (سال ۸۳۵ برابر ۲۲۰ هجری)؛ سیاست نامه، صفحات ۲۰۰ تا ۲۰۵؛ ابن الاثیر، ج ۶، ص ۱۳۹ به بعد (سال ۸۲۹ برابر ۲۱۴ هجری). ۸- رجوع کنید به ص ۱۰۶ به بعد از همین کتاب. ۹- رجوع کنید به ص ۲۵۲ به بعد از همین کتاب.

ضربت سختی دید، اما بدیهی است که بکلی از بین نرفت. چیزی که هست ادامهٔ حیات آن را فقط نسبت به موارد معدودی می‌توانیم تشخیص دهیم و امروز کمتر از هر موقع قادر به تحصیل يك تصور واقعی از عقاید و تعلیمات وی می‌باشیم، زیرا اظهاراتی از این قبیل که پیروان این جنبش‌ها با وجود اینکه بر حسب ظاهر خود را پابند به اسلام نشان می‌داده‌اند در باطن پیرو نظریهٔ اباحهٔ زنان بوده‌اند^۱ و سالی يك مرتبه گرد هم آمده، آزادی جنسی خود را با نامحرمان محقق می‌ساخته‌اند و یا اینکه سالی يك مرتبه برای عزاداری مؤسس خود اجتماع می‌نموده‌اند^۲، هیچ مطلبی به دست نمی‌دهد و چنین اظهاراتی فقط معلول و نتیجهٔ مناقشات دینی اسلامی در رد آنان می‌باشد؛ در این مورد نیز تغییر نام حُرْمیه به حُرْمیه (مشتق از حرام)^۳ یقینی است.

در این موقع نهضت مذکور به شاخه‌های مختلفی منشعب گشت و با صحیح‌تر بگوئیم مسیل‌های متفرقی که در تحت نهضت واحدی به هم پیوسته بودند دو مرتبه به مجاری مجزای خود برگشتند و هر يك نام ویژهٔ خویش^۴ را - که دیگر تعیین قطعی آن امروز میسر نیست - بر خود نهادند. محیط گسترش آنان در اواسط قرن دهم (قرن چهارم هجری) خراسان^۵، ری، اصفهان و آذربایجان و بخصوص شهرهای کرج و بُرج و حومه‌های آنها و در جنب این مراکز نیز منطقهٔ ماسبدان (صیمره و سیروان و غیره) بوده است. این فرقه‌ها قبل از همه در فلات ایران^۶ پراکنده

۱ - اصطخری، ص ۲۰۳. ۲ - سمانی (کتاب الانساب، خطی)، ص ۵۶. ۳ - فهرست ابن ندیم، ص ۳۴۲. ۴ - «کودکیه» (به غلط نیز «کر دکیه» و «کورکیه» تلفظ شده است) که به نام «کودک دانا» یعنی فاطمه دختر ابومسلم، منسوب می‌باشد. و نیز «لودشپیه» («نور ساعیه»، «بودساعیه»، «نودساعیه»، «کردشاهیه»، صدیقی)، مسعودی (مروج الذهب)، ج ۶، ص ۱۸۶؛ - نیز به سمانی (کتاب الانساب، خطی)، ص ۵۶ («سرونیه» رجوع کنید، و به Sadighi 215 f. - به طوری که گفته می‌شود، این فرقه در خراسان به اسم «باطنیه» - که دارای معانی مختلف و متکثری بوده است - نامیده می‌شده‌اند. ۶ - نیز رجوع کنید به فهرست ابن ندیم، ص ۳۴۲ به بعد - سیاست نامه، ص ۲۰۴ به بعد - بنفادی، ص ۲۵۱ به بعد و ۲۶۸.

بودند، ولی بعداً به بین‌النهرین نیز سرایت کردند به طوری که خلفا به جهت آنان با ساهانیان مراسلاتی رد و بدل می‌نمودند^۱. و در هر حال تابعان این فرقه‌ها هنوز مانند سابق به پیروزی آینده خود ایمان داشتند^۲. از طرف دیگر جنگهای مسلمانان بر ضد آنان ادامه داشت: در سال ۹۳۳ (برابر ۳۲۱ هجری) عمادالدوله بویه‌ی در نزدیکی کرج بسیاری از قلاع آنان را به تصرف آورد و آذوقه‌های ذخیره شده را بین مردم تقسیم نمود^۳؛ در سال ۹۳۴ (برابر ۳۲۲ هجری) «پیغمبر کذاب» به عنوان مهدی^۴، از منطقه چغانیان به شیوه فرد ساحری ظهور کرد و بدین سبب از بین عامه، پیروان زیادی بهم رسانید و اگرچه ظاهراً وی جنگ جویانه پیش نیامده بود، ولی بزودی در کوهستانها محاصره و نابود گشت^۵؛ حتی در سال ۹۷۵ (برابر ۳۶۴ تا ۳۶۵ هجری) تعدادی از دژهای کوهستانی تابعان این فرقه‌ها نزدیکی تیزدر مکران به دست مسلمانان افتاد^۶. در تحت فشار اسلام ظاهراً جنبش این فرقه بعداً درهم شکست و اطلاعات راجع به آنان از بین رفت^۷، ولی تردیدی نیست که پس از آن عده‌ای از معتقدان آنها، به جمعیت‌های سرّی اسماعیلیه و سایر دسته‌های شیعیان پیوستند و افکار و عقاید اساسی خویش را با خود در این مذاهب وارد ساختند. مثلاً عقیده آنان به این که نیروی نبوت فیضی است الهی که دائماً از شخصی به

۱- رجوع شود به نوشته ذیل درباره جنبشهای مذهبی در قرن دهم (برابر چهارم هجری)، Wilhelm Barthold (Vasilij Vladimirovič Bartold): *Kistorii religioznych dviženij X veka*, in den *Izv. Ak. Nauk, Osd. obšč nauk*, 1918, S. 785-798.
 و به خلاصه آن در، Islamica III, 1927, S. 221. ۲- مسعودی (مروج الذهب)، ج ۶، ص ۱۸۹ به بعد، و به طور خلاصه نیز، Shari'f 30. ۳- ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۱، ص ۲۷۸، ج ۲، ص ۴۳۷، ۱- ابن الاثیر، ج ۸، ص ۸۵. و نیز Sadighi 222 f. 227 f.
 ۴- گردیزی (زین الاخبار) کلمه «مهدی» را علم خاص و شخصی به حساب آورده است، در صورتی که باید به عنوان اصطلاح عام برای تصور «مهدی» فهمیده شود. ۵- گردیزی (زین الاخبار)، ص ۳۷ به بعد. ۶- ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۲، ص ۲۲۱.
 ۷- اینان نیز گاهی با کرامیه اشتباه می‌شوند، درباره آنان رجوع کنید به، David Samuel Margoliouth in der E I, II 828 f.

شخص دیگر انتقال می‌یابد ، بدون تردید در مورد مسأله امامت از نظر شیعیان بی‌اثر نمانده است : وارد نمودن عقاید کهن در دین اسلام ، خود یکی از طرقی است که روح ایرانی به این منظور پیدا نمود که بتواند مختصات ویژه خویش را به ضمیمه آنچه که در زمان باستان از دیگران گرفته بود در دین جدیدی که عربها آورده بودند وارد سازد و بدین وسیله به اسلام ایرانی صبغه مختص به ایرانیت و به طور کلی صورت خاصی ببخشد ، یعنی خصوصیتی که دنباله آثارش بعداً نیز در عرفان ایرانی مشاهده می‌شود .

مزدکیان

معمولاً هر جا که منابع^۱ از خرمیان صحبت می‌کنند به پیوست و همراه با آن نیز از مزدکیان سخن به میان می‌آورند. اما امروز دیگر در این باره که تا چه اندازه می‌تواند وجود چنین ارتباطی صحت داشته باشد، قضاوت قطعی میسر نیست؛ شاید هم فقط دقائر و جریده‌های رسمی طی ذکر اسامی مذاهب الحادی، نام این دو گروه را مرتبط با یکدیگر ذکر می‌نموده و باعث این ارتباط گشته است. ولی با مطالعه دقیق‌تر و توجه بیشتری به عقاید مزدکیان قدیم و جدید می‌توان به‌ظن علمی گفت که بقایای فرقه‌ای که به این نام معروف^۲ و از طرف تاریخ نویسان درباری

۱- بخصوص فهرست ابن ندیم، صفحات ۳۴۲ تا ۳۴۴، - شهرستانی (فهرست، ۲۵۰)، ج ۲، ص ۷۷ (برابر با شهرستانی- فهرست، ۲۵۱- ج ۱، ص ۲۸۰) ۱- مجله، ج ۱۶ (دمشق ۱۹۴۱)، صفحات ۴۸۹ تا ۴۹۷ (نسبت به ابوالملا) ۱- و نیز رجوع کنید به ۱. Sadighi 107-110, 197ff. (صدیقی در این کتاب از این عقیده که بین خرمیان و مزدکیان ارتباط واقعی موجود است حمایت می‌کند).

۲ Arthur Christensen: Le règne du roi Kawādh Ier et le communisme mazdakite, in "Det kgl. Danske Vidensk. Selsk., hist. - fil. Med." IX/6 (1925). Wesendonk 272-275; Sadighi 5-7; N.V. Pigulevskaja: Mazdakitskoe dvizhenie, in den "Izv. otd. ist. i filosofii" 1944, Nr. 3, S. 171-181; Michelangelo Guidi in der E I, III 499-502; Schwarz VII 858; "Kommunistische Bewegung in Persien vom 6. bis 9. Jh." von E. Kagarov im "Schidnyj Svit" V (1928), S. 184-191.

در سیاست نامه نیز يك فصل به این گروه اختصاص یافته است، صفحات ۱۶۶ تا ۱۸۱.

– آیا به حق؟ – به مسلک اشتراکی و مرام توده‌ای منتسب، و هنوز – بسا توجه به این که تمام رعایای انقلابی نیز از آن پیروی می‌کردند – در اطراف و اکناف بخصوص در خراسان تانمناطق ترك نشین موجود بوده‌اند، بعداً باتابعان فرقه‌های دیگر در تماس آمده و شاید هم در پاره‌ای از مناطق باهم نشو و نما کرده‌اند.^۱ در هر حال اظهار دقیقی در این مورد از این‌رو مشکل است که آنچه به‌ما رسیده بیش از این اطلاعی به‌دست نمی‌دهد؛ فقط در درجه اول به‌اباحه زنان که در نظر مسلمانان سخت ناستوده بوده اشاره می‌شود.

به‌عنوان «مزدکی مذهب» قبل از همه سنباز نیشابوری یاد می‌گردد، او هم همان‌طوری که دیدیم در زمره پیروان ابومسلم به‌شمار می‌آید. وی مدعی بود که ابومسلم به قتل نرسیده، بلکه به صورت کبوتری سفید در آمد و با مزدک و مهدی در حصارى ازمس نشسته است.^۲ ولی از تمام این مطالب تنها اطلاع اندکی درباره عقایدی که در این نواحی شایع بوده، به‌دست می‌آید؛ و اشاره به این مطلب که در جنب مزدکیان نیز زردشتیان و شیعیان در اطراف سنباز گرد آمده بودند،^۳ و نیز اشاره به این امر که در زمان وی نیز مانند آغاز قرن دهم (چهارم هجری) تمایل و کوشش به‌سوی آزادی ایران از قید اسلام و از سلطه سیادت عرب موجود بوده است،^۴ فقط وجود جلوات و نمودهای ناشی از اختلاط مذاهب و عقاید مختلف را ثابت می‌کند، همان‌طوری که در مورد خرمدینان نیز مشاهده می‌گردد. بنابراین اگر در این موارد نیز امر به این منجر شده باشد که پیروان فرقه‌ای به فرقه دیگر گرویده باشند جای تعجب نیست، چنانچه نظیر آن نیز در جاهای مشابه دیده می‌شود.

۱- رجوع کنید به، Sadighi 197f. ۲- سیاست‌نامه، ص ۱۸۲ به بعد ۱- و نیز رجوع کنید

به فصل «زردشتیان و فرق متأثر از آنان»، ۳- رجوع کنید به، Günaltay, Selç. 72

۴- ابن فضلان (فهرست، ۳۵)، صفحات بیست و یکم به بعد، و بیست و پنجم

بر خلاف المقنن وپاپک مزدکیان در دوره اسلامی در ایران جنبش و قیام خطرناکی به وجود نیاوردند و ظاهراً بدین مناسبت هم کمتر مورد مزاحمت قرار گرفتند. در قرن دهم (چهارم هجری) پیروان این فرقه هنوز در نزدیکی ری^۱ و آغاز قرن دوازدهم (ششم هجری) نیز در نواحی کتس و نخشب و نیز در دهائی چند حوالی بخارا^۲ و شاید هم حومه‌های اصفهان^۳ می‌زیسته‌اند. در زمان مغولان از آنها نیز بدون ذکر خصوصیات بیشتری، نام برده می‌شود^۴ و بدین ترتیب هر نشانه‌ای از آنان از صفحه تاریخ محو می‌گردد: اساسی‌ترین سهم تاریخی این فرقه الحادی، مثل سایر فرق نظیر آن، می‌تواند تأثیری باشد که از اینان در سیر بعضی از فرق شیعه در ایران به جای مانده است^۵.

۱- مسعودی (مروج الذهب)، ج ۳، ص ۲۷؛ مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ۳۲۴؛ رشیدالدین (فهرست، ۱۵۷)، ص ۲۷۳. ۲- نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۷۳ (اخباری از زمان ترجمه این کتاب به وسیله احمد بن محمد). ۳- رجوع کنید به Bund. 124 (در صورتی که امکان مذکور در اینجا واقعاً از حومه‌های اصفهان باشد). ۴- رجوع کنید به Spuler, Ilch. 241, Anm. 10. ۵- رجوع کنید به Schaefer, Vollk. M. 197¹ (auf S. 198)، نوشته ذیل به امکانات دیگری برای ورود عقاید ادیان قدیم در اسلام، از طریق عرفان و به وسیله شیوه معرفت و کشف (Gnosis) اشاره می‌کند. Ernst Ludwig Dietrich: Der Ursprung des Androgyn, S.333, Anm. 197.

مانویان^۱

به همان اندازه که زردشتیان در سرزمین ایران، حتی تا قرون پس از غلبه مسلمانان، عامل مهمی محسوب می شدند به همان اندازه مانویان در این دوره برای ایران بی اهمیت بودند. این امر یقیناً نتیجه سیاست اصلاحی ساسانیان از طریق دین زردشت بوده است که پس از مدتی مدارا با مانویت (که با جمع عقاید

۱- برای اطلاعات کلی در این باره رجوع شود به :

Francis Crawford Burkitt: *The religion of the Manichees*, Cambridge 1925; Hans Heinrich Schaeder: *Ursprung und Fortbildungen des manichäischen Systems*, Leipzig 1927. (SA aus "Vorträge der Bibliothek Warburg", herg. von Fritz Saxl, IV. Vorträge 1924/25, S. 65-157); Derselbe: *Manichäismus*, in "Religion in Geschichte und Gegenwart", Bd. III, Tübingen 1929, S. 1959-1973 (mit weiteren Literatur-Angaben); Christensen, Iran 174-200; Hans Jakob Polotsky: *Abriß des manichäischen Systems*, Stuttgart 1934 (SA aus Pauly-Wissowas *Real-Encyklopädie*, Suppl.—Bd. VI, S. 241-272); Hans Heinrich Schaeder: *Der Manichäismus nach neuen Funden und Forschungen*, in: *Orientalische Stimmen zum Erlösungsgedanken*, Morgenland 28 (1936), S. 80-109. Wesendonk 275-282; Sadighi 82-107; Walter Henning: *Zum zentralasiatischen Manichäismus*, in der *OLZ* 1934, Sp. 1-11.

برای اکتشافات تازه باستانشناسی (حوالی تورقان و در مصر) پاره‌ای از قسمتهای این منابع اصیل، کهنه گشته است و برای اطلاع به تحقیقات معتبر فعلی رجوع کنید به :

Henri-Charles Puech: *Le Manichéisme, son fondateur, sa doctrine*, Paris 1949.

متضاد گوناگون و رفع اختلاف ادیان، دین میانه‌گیری به نظر می‌رسید (آن را به سختی سرکوب کردند. قطعاً این واقعیت نیز به آن افزوده می‌شود که دین مانی با وجود عقیده ثنویت خویش، زردشتیان را کمتر تحت تأثیر قرارداد، هرچند که نظر این دو دین در مورد ریشه و اصل ثنویت در جهان با هم فرق داشت. - نظیر این امر نیز در مورد دین مسیح مشاهده می‌شود: هنگامی که مسیحیت در بین ایرانیان پیشرفت قابل اهمیتی نمود به نظر ایرانیان ظاهراً کمتر ضروری می‌رسید که وجود حضرت مسیح و یا آرای اصحاب کشف و معرفت (Gnostiker) را در يك طرح فکری جهانی و در نظامی ازوحی و رسالت‌های پیاپی منتظم سازند. - جای این احتمال هم هست که زردشتیان اساس تعلیمات مانی را به منزله تفسیر غلط پاره‌ای از اصول عقاید دین خویش مثل آفرینش جهان و ثنویت، که به روشنی در مذهب زردشت پایه‌گذاری شده بود، می‌پنداشته‌اند.

بدین ترتیب در آغاز دوره اسلامی در ایران تقریباً صحبتی از مانویان در بین نبوده است. و اگرچه انقراض دولت ساسانیان موجب این شد که عده کثیری از پیروان مانی از گریزگاه‌های خود در آسیای مرکزی دو مرتبه به بین‌النهرین مراجعت کنند، ولی دوباره در اثر تعقیب سختی که در تحت خلافت المهدی (۷۷۵-۷۸۵ برابر ۱۵۸-۱۶۹ هجری) و هم در زمان خلافت المقتدر (۹۰۸-۹۳۲)

۱ - طبری ردیف ۳، صفحات ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۲۲، ۵۴۹ - تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۸۲ به بعد - جهشیاری (کتاب الوزراء)، ص ۱۸۲ - المیون والحدائق، ص ۲۷۹ - مستوفی (تاریخ گزیده)، ص ۳۰۰ - ابن الاثیر، ج ۶، صفحات ۲۴ تا ۲۶، شهرستانی (فهرست، ۲۵۰)، ج ۲، صفحات ۸۱ تا ۸۶ (برابر با شهرستانی - فهرست، ۲۵۱ - ج ۱، صفحات ۲۸۵ تا ۲۹۱). - درباره مانویت ازمنه متأخر در بغداد (حدود سال ۸۲۰ برابر با ۲۰۵ هجری) رجوع کنید به فهرست ابن ندیم ص ۳۳۸، و به:

Moscatti, al-Hādī 7f.; Ignaz Goldziher: Sâlih b. Abd.-al-Kuddûs und das Zindiktum während der Regierung des Chalifen al-Mahdî, in den "Transactions of the IXth Intern. Congr. of Orient.", London 1893, II 104-129.

برابر با ۲۹۵-۳۲۰ هجری) همراه با دستگاه احتساب و تجسس عقاید و برپا نمودن محاکمه زنادقه به وقوع پیوست تا گزیر شدند به آسیای مرکزی (تاجین) مهاجرت کنند، و در آنجا در تحت حمایت بعضی از دولتها بخصوص دولت ترکان ایغوری (۷۴۵-۸۴۰ برابر ۱۲۷-۲۲۵ هجری) از سال ۷۶۲ (برابر ۱۴۵ هجری) به بعد پشتیبان نیرومندی یافتند. در عین حال سرزمین ایران که گذرگاه این رفت و برگشت مانویان بود تقریباً از تأثیر آنان در امان ماند^۲ فقط در گرگان در سال ۷۹۶ و ۷۹۷ (برابر ۱۸۰ هجری) به پیوست با اخراج مانویان از بین النهرین قیامی از طرف هم‌کیشان آنان به وقوع پیوست^۳، و گرنه از این که بگذریم تازه پس از مدتی یعنی در قرن دهم (برابر چهارم هجری) دومرتبه از جمعیت‌های کوچکی (دیناوریه) در خراسان و قبل از همه در نزدیکی نیشابور^۴ و شاید نیز در ایلاق^۵ و در طرف سمرقند در ماوراءالنهر^۶ صحبت به میان می‌آید. این دسته‌ها فقط از این نظر توانستند وجود خود را حفظ کنند که یکی از خان‌های مانوی از بقایای دولت ایغوریها واقع در تحت حمایت چین^۷ (۹۲۰ برابر با ۳۰۷-۳۰۸ هجری)

۱- رجوع کنید به، Flügel, Mani 105f.; Barthold, Christ. 30, 40f. ۲- در این باره رجوع کنید به،

"Die Religion in Geschichte und Gegenwart", Tübingen 1927-1932, Bd. III, Sp. 1970f.; Hans Heinrich Schaeder: Der Manichäismus und sein Weg nach Osten (SA aus der Festschrift für Friedrich Gogarten), Göttingen 1947, S. 10f.; Giuseppe Messina: Cristianesimo, Buddismo, Manicheismo nell Asia antica, Rom 1947 (vgl. dazu "Oriente Moderno", 1947, Juli/Sept., S. 196.

۳- طبری ردیف ۳، ص ۶۴۵. ۴- مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ۳۳۶. - درباره گسترش این دین رجوع کنید به، Pucch, S. 65. و درباره فرقه مانوی دیناوریه به،

Flügel, Mani 97-100, 255-338. ۵- ابن فضلان (فهرست، ۳۵)، صفحه بیست و دو.

و نیز، Kremer, Streifz. 42. ۶- حدود العالم (فهرست، ۳۶)، ص ۱۱۳، فهرست

ابن ندیم، ص ۱۳۳۷ - بیرونی (فهرست، ۱۱۸)، ص ۱۹۱. ۷- درباره مانویت بین

ترکان رجوع کنید به، Minorsky, Tamim 303 این مقاله درباره‌ای از موارد برضد نوشته

ذیل می‌باشد، Barthold, Vorl. 18f., 55f. و نیز رجوع کنید به،

سامانیان را بدین ترتیب تهدید نمود که اگر از طرف آنان به مانویان خراسان آسیبی برسد وی نیز در بارهٔ مسلمانانی که در قلمرو او زندگی می‌کنند به‌طور متقابل رفتار خواهد کرد^۱ (همان‌طوری که نظیر این امر نیز همان زمان گاهگاهی در جاهای دیگر و در مورد مذاهب دیگر پیش آمده است). پس از انقراض و اضمحلال مانویان آسیای مرکزی هم این مدارای با مانویان تا مدتی ادامه یافت به‌طوری‌که در خراسان هنوز در سال ۹۸۲ (برابر با ۳۷۲ هجری) «خانگاهی از مانویان» با نفوشاک (مدرس)^۲ وجود داشته است (اگر هم از طرف دیگر در سال ۱۰۹۵ (برابر با ۴۸۸ هجری) فرمانروای قراخانی (احمدخان) به این نام کشته شد که به‌دین «زناده» ایمان داشته است^۳، کلمهٔ زناده به‌سختی می‌توانسته در آن زمان به مانویان اطلاق شده باشد^۴). سرانجام نفرتی که مسلمانان به‌طور روز-افزونی بر ضد مانویان - قبل از هر چیز ظاهراً بر ضد تنویت و تصویر ستایی آنان^۵ - در خود احساس می‌کردند در ایران نیز مثل بین‌النهرین^۶ (وبالاخره در آسیای مرکزی) منجر به این شد که در قرن سیزدهم (برابر هفتم هجری) این

→ Georges Vajda : Les zindiqs en pays d'Islam au début de la période Abbaside (in : Rivista degli Studi Orientali XVII, Rom. 1938, S. 173-229), S. 179.

۱- و نیز : ابن فضلان (فهرست : ۳۵)، صفحهٔ بیست و دو (و منابع مذکور در این صفحه) ۱ - مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ۳۲۳.

۲- فهرست ابن ندیم، ج ۱، ص ۳۲۷، - حدود العالم (فهرست : ۳۶)، ص ۳۵۲، - و نیز رجوع کنید به، Barthold, Vorl. 55f. ۲- حدود العالم (فهرست : ۳۶)، ص ۱۱۳.

۳- ابن اثیر (فهرست : ۱۳۵)، ج ۱۰، ص ۱۶۵. ۴- در سال ۱۰۸۸ (برابر ۴۸۱ هجری) کلمهٔ «زندیق» به معنی مطلق ملحد به کار می‌رفته است، تاریخ سلجوقیان کرمان (فهرست : ۱۷۵)، ص ۲۴، - نیز رجوع کنید به، Louis Massignon, Zindik, in der EI, IV 1329f.

۵- در سال ۸۲۰ (برابر ۲۰۵ هجری) مانویان بصره ناگزیر بودند که اعراض خود را از ایمان به مانویت، بالغ‌کمال نمودن عکس مانی و خدو انداختن بر آن، نشان دهند؛ مسعودی (مروج الذهب)،

ج ۷، صفحات ۱۲ تا ۱۶. - در سال ۹۲۳ (برابر ۳۱۱ هجری) عکس مانی را به ضمیمهٔ ۱۴ کیسهٔ بزرگ کتاب الحادی که از آن طلا و نقره (زیور قیمتی کتب مانویان) می‌ریخت آتش زدند، Mez 169,288. ۶- بنا به قول فهرست ابن ندیم در سال ۹۸۸ (برابر ۳۷۸ هجری)

فقط پنج نفر مانوی در بغداد می‌زیسته‌اند.

دین نیز در کنچو، کنسو، و خچو به افول و نیستی گرایید - با وجود این که گاهی کوشش^۱ می شد متدینان به این آیین را جزو اهل کتاب به حساب آورند .

در عین حال می توان به ظن قوی گفت که پاره ای از آرای مانویان در سرزمین ایران نیز آثاری از خود به جای گذاشته است و شاید هم بعضی از آن اقداماتی که برای جمع و آمیزش عقاید مختلف همراه با ظهور المقنن و یا خرمیان نمایان گشت از طرف مانویان صورت گرفته باشد؛ مانویانی که در مقابل دین زردشت^۲ - که قیافه ای مشخص تر داشت و بر حسب ظاهر قوی تر بود - سخت متمایل و بر آن بسودند که خود را گاهی در بینش تصوف و گاهی در لباس سیاست نشان بدهند . جزئیات این امر امروز برای ما دیگر در تمام موارد قابل درک نیست . اما در عین حال اطلاق کلمه « زندیق » (که اصلاً مانوی از آن منظور بوده) به « ملحد » به طور مطلق ما را به واقع نزدیک می کند^۳ . و این مطلب در بین انهرین و به طور کلی در دربار خلفا هنگام پیدایش پاره ای از افکار و عقاید مذهبی و فلسفی^۴ - تقریباً در مورد معتزله^۵ که بسیاری از آرای آنها بر اساس عکس العملی بر ضد مانویان به وجود آمده است - خیلی روشن تر دیده می شود ، ولی در اینجا مجال صحبت در باره آن نیست .

۱- رجوع کنید به ، Kremer, C. G. I 59. ۲- در این باره رجوع کنید به ،

Schaeder in der RGG III 1968f. (Nr. 5); Carsten Colpe: Anpassung des Manichäismus an den Islam, in ZDMG 109/1 (1919), S. 82-91.

۳- در غرب نیز کلمه « مانوی » به مطلق « ملحد » گفته می شد ، رجوع کنید به ،

Henri-Charles Puech und André Vaillant: Le traité contre les Bogomiles de Cosmas le prêtre, Paris 1945, S. 310. (Travaux publ. par l'Inst. Et. Slaves 21.)

۴- رجوع کنید به ، Schaeder, Vollk. M. 199f. und 199, Anm. 4; 231-237, 267f. ،

۵- رجوع کنید به ص ۲۸۲ از همین کتاب ؛ - و نیز ،

Schaeder, Man. Musl. LXXVIIIf.; LXXX; Henrik Samuel Nyberg (Hrsg.): Le livre du triomphe et de la réfutation d'Ibn ar-Rawendi l'hérétique, par ... el-Khayyat, Kairo 1925, S.56 der arab. Einl. und S.26, 30-34, 43-49 des Textes.

۶- رجوع کنید به ، Louis Massignon, Halladj 161ff., 186ff. ،

مسیحیان

در جایی که مانویت در ایران دین بیگانه‌ای که هرگز در این سرزمین ریشه‌ و اساسی واقعی نیافته ، به‌شمار آید باید این امر در مورد مسیحیت در ایران نیز لااقل به‌همین اندازه صادق باشد، زیرا اگرچه کلیسای دولت ساسانیان از قرن پنجم میلادی از عضویت سازمان کلیسای رم شرقی دست کشید و خود را صورتاً پیرو نسطوریه شناخت^۱ (بدون این که درباره مسائل وابسته به این قضیه‌روشنایی

۱- رجوع کنید به نقشه‌ اسقف‌ نشینهای نسطوری در سال ۵۰۰ میلادی، Vine 58. درباره مسیحیان نسطوری ایران در زمان ساسانیان رجوع کنید به :

Christensen 261-310; Labourt passim; Jean Dauvillier: Les provinces chaldéennes "de l'Extérieur" au Moyen Age, in den "Mélanges Cavallera", Toulouse 1950 (?), S.259-316; Konrad Lübeck: Die alt-persische Missions kirche, Ein gesch. Überblick, Aachen 1919 (Abh. aus Miss. Kunde und Miss. Gesch. 15); Eduard Sachau: Von den rechtlichen Verhältnissen der Christen im sassanidischen Reich, in den MSOS X/2 (1907), S.69-95; Oscar Braun: Ausgewählte Akten persischer Märtyrer, in der "Bibliothek der Kirchenväter", Band XXII, 1915, S.1-280; Georg Hoffmann: Auszüge aus syrischen Akten persischer Märtyrer, Leipzig 1880 (Abh. für die Kunde des Morgenlandes VII/3); Paul Bedjan (Hrsg.): Acta Martyrum et Sanctorum, Paris 1890-1897. — Pigulevskaja, Viz. 235-249.

نوشتۀ اخیر وضع اجتماعی مسیحیان را در زمان ساسانیان به دست می‌دهد .
 ۲- رجوع کنید به : Nöldeke, Aufs. 103

واقعی وجود داشته باشد) ، ولی با این وصف پیروان آن به اکثریت غالب ، آرامیان و آرامی شدگان بین النهرین بودند (آن هم تا آنجایی که مانویت و یا معتقدان به یحیای دمشق - معمدون - و فرقه‌های اصحاب کشف و معرفت - Gnostiker - در این منطقه پایه نگرفته بودند) .

هر چند کلیسای نسطوری وظیفه تبلیغی خود را به وجه احسن ادا نمود، ولی در این مورد نیز سرزمین ایران - به طور کلی که بنگریم - سرسخت ماند و موفقیت‌های این کلیسا در شمال و جنوب عربستان^۱ و جنوب هند و قبل از همه در بین طوائف ترك و مغول آسیای مرکزی تا اعماق چین به طور واقعاً غیر قابل مقایسه‌ای بسیار برتر از نتایجی بود که از زحمات خود در ایران به دست آورد . فقط انجیل توانست در دو موضع ایران لااقل تا اندازه‌ای موفق گردد^۲ : یکی در فارس و اراضی مجاور آن و دیگری در شمال شرقی بخصوص در ممالك ماوراءالنهر که در آنجا در جنب ایرانیان نیز اقوام دیگری زندگی می کرده‌اند .

دستگاه تبلیغی مسیحیان در فارس از تیسفون پایتخت ساسانیان که نیز مرکز کلیسای نسطوری آن دولت بود سرچشمه می گرفت و روابط سازمانی و اداری آنها در آن پایتخت تنظیم و تعیین می شد . از طرف دیگر آخرین آثار کلیسای مسیحیت بیزانس تابع رم در دوره‌های اخیر ساسانیان (تحت شاهنشاهی خسرو پرویز ۵۹۰-۶۲۸ میلادی) بکلی ریشه کن شد^۳ و تازه در تحت سیادت عربها بود که سایر فرق مسیحیت نیز توانستند لااقل در آسیای مرکزی دوباره به فعالیت بپردازند^۴ .

۱- رجوع کنید به ،

Francois Nau : Les Arabes chrétiens de la Mésopotamie et de Syrie, Paris 1933.

۲- رجوع کنید به ، Barthold, Christ 26.

۳- رجوع کنید به ، B.H. eccl. I 266/68. و به گزارشی که در باره نسطوری شدن کلیساهای ایران (تقریباً سال ۶۱۰) در مقاله ذیل مسطور است ، Michael I 424-429 (II 435-440).

۴- بطریق یعقوبی، ماروطاس (۶۲۴-۶۴۹ میلادی) برای سیستان و هرات دوباره اسقفهای یعقوبی مین می کند ، السمانی (فهرست ، ۲۳۲) ج ۲ ، ص ۴۲۰ و نیز ، B.H. eccl. III 126f.

اگرچه ما امروز به طور واضحی اعتقاد و ایمان مطرانان آن روز مرو را نمی‌دانیم.^۱ مرکز کلیسای نسطوریان در فارس، مطران نشین ریو اردشیر کنار رودخانه طاب در نواحی سرحدی به طرف سوزان بوده است.^۲ در جنب آن، مطران دیگری در گندیشاپور^۳ و اسقف‌هایی در شوش و اهواز و شوشتر^۴ و چند موضع دیگر وجود داشته‌اند که چگونگی موقعیت آنان امروز برای ما دیگر به روشنی معلوم نیست^۵ و در باره بقای این مراکز کلیسایی در قرون اول سیادت عربها فقط اخبار اندک و پراکنده‌ای در دست داریم: به این ترتیب که هنگام غلبه مسلمانان جمعیت مذهبی مسیحی نیرومندی با يك دير مسیحی در شوش وجود داشته است^۶ و ظاهراً مسیحیان در اینجا نیز مثل مسیحیان سایر نقاط از طرف مسلمانان کمتر مزاحمت دیده‌اند.^۷ در پایان قرن دهم (برابر چهارم هجری) نیز نام اسقف‌نشینی در همدان^۸ برای منطقه حُلوان^۹ به میان می‌آید.

۱- قول به این که ایشان تابع کلیسای رم بوده‌اند (چنانچه در بیرونی- فهرست: ۱۱۸- صفحات ۲۸۹ و ۲۹۶، دیده می‌شود و ظاهراً Barthold Christ 23f. آن را پذیرفته است) یقیناً خطاست، زیرا مقامات کلیسایی رم هیچ وقت در این نواحی پا نگرفته‌اند. و در واقع یعقوبیه (و مارونیه، Barthold, Christ. 43f.) نیز نمی‌توانند بوده باشند. ۲- رجوع کنید به Sachau, Christ 177. ۳- عمر (فهرست: ۲۳۳) صفحات ۶۳-۶۵ و ۸۰-۱. این امر مکرراً (مثلاً سالهای ۷۷۷/۷۷۸- برابر ۱۶۱ هجری- و ۸۹۲/۸۹۳- برابر ۲۷۹ هجری- و دفات دیگر، گندیشاپور) تا به قرن سیزدهم (هفتم هجری) اتفاق افتاد (مرجع سابق، صفحات ۱۲۴ و ۱۲۶)، در این مراکز در پایان کار فقط عنوانی مانده بود. - نیز رجوع کنید به Vine 57, S. 58 und 113; Schwarz IV 416. ۴- عمر (فهرست: ۲۳۳)، ص ۷۲ (حدود ۸۵۳/۸۵۴ برابر ۲۳۹ هجری، اهواز)، ص ۸۰ (حدود ۸۹۲ برابر ۲۷۹ هجری، شوش)، ص ۷۵ (۸۹۲ برابر ۲۳۹ هجری، فارس). ۵- Vine 57, 116, 119; Christian Friedrich Seybold: Die Namen der zwei Bistümer (Dependenzen der Persis) in "A volume of Oriental Studies presented to prof. Edward G. Browne", Cambridge 1922, S.414f. - Karte der nestorianischen Bistümer im 10. Jh.: Vine 121 und Dauvillier S.259..

۶- ابن اثیر، ج ۲ ص ۲۱۳. ۷- رجوع کنید به Sachau, Christ. 973f. ۸- Eliae, metr. Nisibeni, opus chronol, ed. Brooks 70, 72 (1019); Vine 116. - حدود سال ۷۵۰ (برابر ۱۳۲ هجری) مطرانی در خود حلوان بوده است، B.H. eccl.III، در خوزستان عددی قلیلی نصرانی وجود داشته است، مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ۴۱۴.

در آخر قرن هشتم (برابر قرن دوم هجری) میان روحانیان فارس و رهبران کلیسا در بین‌النهرین اختلاف عقیده به پا خاست، از این رو که اسقف‌های فارس عادت کرده بودند به عوض لباس پشمینی که موظف به پوشیدن آن بودند جامه سفید قتیسان را بپوشند و گوشت بخورند و ازدواج نمایند. حتی اصلاحاتی که جاثلیق نسطوری تیموطاؤس اول (۷۸۰-۸۲۳ برابر ۱۶۳-۲۰۸ هجری) شروع کرد در آغاز منتج به انشعاب در کلیسا گشت. روحانیان فارس خود را جزو مسیحیان پیرو طوماس (جنوب هند) اعلام کردند و رهبری امور خویش را به دست خود گرفتند به طوری که بعداً مذاکرات زیادی لازم بود تا ایشان دومرتبه به اطاعت مقام جاثلیقیّت در آمدند و تعهد کردند از دستوراتی که بر همه واجب است متابعت کنند، و در مقابل، این حق به آنان داده شود که مراسم تشرف قتیسان این سرزمین را به این مرتبه قتیسی، خود ایشان اجرا نمایند. در آن هنگام منطقه جنوب هند مستقل شد و از زیر رهبری کلیسای فارس که اصل و اساس خود را مرهون آن (کلیسا) بود درآمد و نظمی که در آن زمان برقرار شد تا قرون متمادی بر جای ماند. اطلاعات ما درباره سلسله مراتب اعضای کلیسا بسیار ناچیز و درباره پیروان آن تقریباً هیچ می‌باشد. اخباری هم که درباره تنی چند از نصرانیان کارمند دولت (مثل وزیر و وکیل - در مورد امور ملکی)^۱، یا اطباء^۲، در دست است، با وجود

۱- رجوع کنید به: Vine 116f; Sachau, Christ 975, 977ff. ۲- عضدالدوله وزیر نصرانی داشته است، ابن مسکویه (تجارب‌الامم)، ج ۶، ص ۵۱۱؛ ابن اثیر (فهرست، ۱۳۵)، ج ۸، ص ۵۱۸. یکی از طاهریان (۸۶۴ برابر ۲۵۰ هجری) دو کاتب نصرانی داشته است، طبری، ردیف ۳، ص ۱۵۲۴. همچنین در درباره محمود غزنوی کاتبان نصرانی وجود داشته‌اند، ابن خلکان (فهرست، ۱۰۹)، ج ۸، ص ۸۸. کاتبی نصرانی از ری پیش یکی از آل بویه (حدود ۹۳۴ برابر ۳۲۲ هجری)، ابن مسکویه (تجارب‌الامم)، ج ۱، ص ۲۹۹. و وکیل، نصرانی ابن فرات (۹۲۱ برابر ۳۰۹ هجری)، ابن فضلان (فهرست، ۳۵)، ص ۵ و ۱۱۰ و نیز صفحه بیست و دوم: ۹۷۴/۹۷۵ (برابر ۳۶۴ هجری) دسامن مالیاتی اهواز فردی نصرانی بوده است، (۹۷۴/۹۷۵ برابر ۳۶۴ هجری)، ابن مسکویه (تجارب‌الامم)، ج ۲، ص ۳۵۶. ۳- در زمان فضل‌بن یحیی برمکی مطران شهر از--

اهمیتی که این افراد طبقات عالی در بین جماعات مسیحیت داشته‌اند، باز هیچ تصور همگانی به‌دست نمی‌دهد. در این که در بین اعضای این جمعیت‌های مذهبی نیز ایرانیان وجود داشته‌اند تردیدی نیست، ولی در این باره که مناسبت آنها با مهاجران بین‌النهرین چه بوده نمی‌توان هیچ اظهار نظری کرد. اخبار موجود^۱ از قرن دهم (برابر چهارم هجری) نیز بسیار عمومی است و فقط این اطلاع را به‌دست می‌دهد که تعداد مسیحیان در فارس در سال ۹۳۰ (برابر ۳۱۸ هجری) بیشتر از یهودیان، ولی کمتر از زردشتیان^۲ بوده‌است. علاوه بر این نیز می‌دانیم که در شیراز و در «قلعه مسیحی» همسایه آن یعنی «مریم‌نشین»^۳ کلیساهایی وجود داشته و مسیحیان آنجا طیلسانی شبیه طیلسان آن ناحیه بر سر می‌گذاشته‌اند (سال ۹۸۵ برابر ۳۷۵ هجری)^۴. در طرز تفکر و هم در عقاید تبعیدی آنان نیز ظاهراً تأثیرات دین زردشتی مشاهده می‌شده‌است^۵؛ تأییراتی که نوشته‌های کلامی^۶ مسیحیان اهتمامی مخصوص به مبارزه با آنها نشان می‌داده است^۷.

عمل اعراض عیسویان از مسیحیت و گرایش آنان به اسلام از همان آغاز به‌شدت صورت گرفت^۸ و پیوسته به‌دوائر وسیع‌تری سرایت می‌نمود تا به‌جایی که

— به‌عنوان بهترین طبیب عصر خود به‌حساب می‌آمد؛ ابن‌اثیر (فهرست ۱۳۵)، ج ۸، ص ۲۸۱ — چهارمقاله، ص ۸۵ به‌بعد.

۱ — مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ۴۳۹ («عدة قلیلی مسیحی»). ۲ — ابن‌حوقل (کتاب المسالك، چاپ دوم، فهرست ۳۳)، ص ۲۵۲؛ اصطخری، ص ۱۳۹. ۳ — پس از فتح آنجا اهالی مسیحی آن در سال ۱۰۶۴ (برابر ۴۵۶ هجری) به دست سلجوقیان کشته شدند؛ به استثنای کسانی که فوراً به اسلام گردن نهادند؛ الحسینی (اخبار الدولة السلجوقیه)، ص ۲۵. ۴ — مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ۴۲۹. ۵ — رجوع کنید به،

S.H. Taqizadeh: The Iranian festivals adopted by the Christians, in BSOAS X(1940/42), S. 632-653.

۶ — مطران دیو اردشیر ایتوغبخت، رجوع کنید به، Baumstark 215f. ۷ — رجوع

کنید به، Sachau, Christ. 977; Elias 125 (922/23). ۸ — رجوع کنید به ص ۲۵۸

از همین کتاب؛ و نیز، Sachau, Christ. 978 (um 835) شاید بتوان مقدمات اعراض از

مسیحیت را در رفتار انحرافی آنان دید، آن طوری که در سال ۷۰۴ (برابر ۸۵ هجری) در —

در سال ۹۶۱ (برابر ۳۵۰ هجری) انتخاب یکی از مطرانهای فارس به مقام جاثلیقی از این نظر که برادر وی مسلمان گشته است^۱ رد شد. در عین حالی که بقایای جمعیتهای مذهبی مسیحی در فارس و اصفهان^۲ توانست در تحت ریاست يك مطران^۳ لا اقل تا آغاز زمان سلجوقیان خود را حفظ کند، از تبلیغ مبلغان مسیحی در شرق و شمال شرقی، حتی از زمانهای اولی آن، فقط آثار و نشانه‌هایی به جای مانده است: چنانچه خبری از وجود بنسای کلیسایی حدود سال ۹۳۰ (برابر ۳۱۸ هجری) در اطراف هرات^۴ حکایت می‌کند که در صورت تردید باید لا اقل از این خبر وجود ویرانه‌های يك کلیسایی فهمیده شود. به همین وضع نیز باید کلیسای سیستان را که ترسایان فراری از سپاه محمود در آن به قتل رسیدند تصور نمود^۵. - اساساً تجدید بنای کلیساها فقط در موارد بسیار نادری امکان پذیر بوده است، مثلاً در زمان سدارت وزیر نصرانی عضدالدوله دیلمی^۶ (سال ۹۸۰ برابر ۳۶۹ هجری). نظیر این موقعیت را نیز یکی دیگر از مناطق تبلیغاتی قدیمی نسطوریان یعنی نواحی جنوبی بحر خزر، که حتی در زمان ساسانیان جمعیتهای مذهبی مسیحی در آن تشکیل یافته بود، داشته است^۷. هنگام ورود عربها دسته‌هایی از قبایل مسیحی در طبرستان می‌زیسته‌اند که در حدود سال ۶۶۰ (برابر ۴۰ هجری)

→ بین‌النهرین از رهبانی نصرانی مشاهده می‌شود - اگرچه این در مقابل کسی مثل حجاج صورت گرفته است - طبری، ردیف ۲، صفحات ۱۱۳۸ به بعد.

۱- رجوع کنید به B.H. eccl. III 249. ۲- عمر (فهرست، ۲۳۳)، ص ۹۴ (سالهای ۹۹۰ و ۹۹۸ برابر ۳۸۰ و ۳۸۸ هجری)، در جنب آن در گندیشاپور و شهر زور.

۳- عمر (فهرست، ۲۳۳)، ص ۹۴ (۱۰۰۰ برابر ۳۹۰ هجری)، بعد از ۱۱۱۰/۱۱۱۱ (برابر ۵۰۴ هجری) نام چنین کسی به میان می‌آید، همین مرجع، ص ۱۰۳. ۴- ابن حوقا، (کتاب المسالك، چاپ دوم، فهرست، ۳۳)، ص ۴۳۸ - اصطخری، ص ۲۶۵.

۵- تاریخ سیستان، ص ۳۵۷. ۶- ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۶، ص ۵۱۱ - ابن اثیر (فهرست، ۱۳۵)، ج ۸، ص ۵۱۸. ۷- رجوع کنید به Hoffmann, Akten S. 45ff. (کرخادیث شلوخ = کرکوک).

مسلحانه بر ضد مسلمانان به پا خاستند و پس از جنگهای سختی شکست خورده در نتیجه یا بکلی نابود گشتند و یا باقیماندگان آنان، به استثنای کسانی که فوراً اسلام آوردند، به بردگی گرفتار آمدند.^۱ در حقیقت باز در حدود سال ۸۰۰ (برابر ۱۸۴ هجری) از طرف تیسفون کوشش شد که به وسیله مبلغی به نام شوبخال-ایشوع باردیگر اهالی کیلان و دیلم را به ایمان به منجی بشریت (حضرت مسیح) جلب کنند^۲: ولی این تلاشها نتوانست موفقیتی پایدار به دست بیاورد.

در عین حال دو علت اساسی به این کلیسا امکان داد که با اهمیت ترین دستگاه تبلیغی خود را: در آسیای میانه، کما فی السابق حفظ نماید یکی موقعیت^۳ مرجعی بود که به جاثلیق نسطوریان و مقامات تابع وی^۴ اختصاص داده شده بود - و شاید این امر نیز از این روی بوده است که عقاید تعبدی اینان قابل قبول تر از معتقدات کسانی که طبیعت الهیه را منحصر در وجود حضرت مسیح می دانسته اند به نظر می آمده است^۵ - و یکی دیگر تسهیلاتی بود که موقتاً به واسطه روی کار آمدن عباسیان در وضع آنها به وجود آمد؛ عباسیانی که هنگام تبلیغات خویش کوشش می کردند با مسیحیان نیز رابطه دوستانه داشته باشند^۶. در آن زمان خارج از

۱- اولیاء (فهرست، ۱۹۱)، ص ۳۷؛ - السمعانی (فهرست، ۲۳۲)، ج ۳ (۲)، ص ۴۲۵؛ - خواندمیر (فهرست، ۱۸۹)، ص ۱۰ به بعد. ۲- Thomas von Marga: Book of the Governors, hrsg. v. Ernest Alfred Wallis Budge, London 1893, II 480. - و نیز السمعانی (فهرست، ۲۳۲)، ج ۳ (۲)، ص ۴۷۸. ۳- رجوع کنید به، S. 347، (Anm. 5)، Buhl, Mohammed (wie S. 184)، - حدود سال ۱۰۲۰ (برابر ۴۶۲/۴۶۳)، اساقفه یعقوبی در مورد نمایندگی در مقابل دولت به جاثلیق نسطوریان احاله می گشتند، رجوع کنید به، السمعانی (فهرست، ۲۳۲)، ج ۲ (۲)، ص I C به بعد و نیز، B.H. eccl. III 256, 332; Barthold, Christ 23f. ۴- در این باره نیز رجوع کنید به، Baumstark, Syr. Lit. 194f. 242f.

Severus von Aḡmūnain: Alexandrin. Patr. Gesch., ed. Christian Friedrich Seybold, Hamburg 1912, S. 188ff., 202f. (Corpus Scr. rer. Or., Script. Arab., Reihe III, Bd. IX). - Dazu vgl. Carl Heinrich Becker: Das Reich der Ismaeliten im koptischen Danielbuch, S. 42ff., 50ff. (in den "Nachrichten der kgl. Ges.d. Wiss. zu Göttingen", phil-hist. Kl. 1916, H. 1, S. 7-57).

نواحی جنوب بحر خزر یعنی در سر راه بین عراق و مازندران و هم در قم و ری^۱ و سیستان^۲ و خراسان^۳ نیز اسقف نشین ها و جمعیت های مذهبی کوچکی از مسیحیان وجود داشته است ، و در همین خراسان حتی مسیحیان در سال ۷۴۴ (برابر ۱۲۶ هجری) هنوز آن قدر قدرت داشتند که بیم آن می رفت که قیامی محلی با حمایت مسیحیان و یهودیان بتواند به حکومت عربی آنجا چیره گردد^۴ . و نیز از همین خراسان بود که مسیحیت تا به کوهستان^۵ و هرات نیز پرتو افکند و در این نواحی نفوذ مسیحیان خراسان و فارس با هم برخورد و تلاقی حاصل نمود و تا قرن دهم (برابر چهارم هجری) هنوز بقایای جمعیت های مذهبی مسیحی^۶ در آنجا وجود داشته است . ولی تمام این جمعیت ها بیش از همه تحت نفوذ مطران نشین مرو^۷ قرار داشت ؛ مروی که مع الواسطه یعنی به وسیله خزریان و خوارزمیان از مسیحیان

۱- تاریخ قم ، ص ۱۸ (متأسفانه فقط اشاراتی در فهرست) . ۲- سال ۷۷۸ (برابر ۱۶۱ هجری) پایه گذاری شد ، Vine 118 . - اسقف در سال های ۸۹۲/۸۹۹ (برابر ۲۸۶/۲۷۹ هجری) ، عمر (فهرست ، ۲۳۳) ، ص ۸۰ (و بعداً در ، ۱۰۳ ، ۱۲۶ ، ۱۳۲) .
۳- السمانی (فهرست ، ۲۳۲) ، ج (مقدمه) ، ص ۱۰۸ (حدود ۷۶۷ برابر ۱۵۰ هجری) .
۴- مقدسی (احسن التقاسیم) ، ص ۳۲۳ . - يك نصرانی خراسانی از سپاه دور افتاده ای در ارمنستان ، طبری ، ردیف ۳ ، ص ۱۲۲۵ . - طرح نقشه ای در مورد سلسه مراتب کلیسای آسیای مرکزی در :
Charles-Eudes Bonin: Notes sur les anciennes chrétientés nestoriennes de l'Asie Centrale, im "Journal Asiatique" 9. R., Bd. XV (I.-VI. 1900), S. 591;
A.Z.V. Togan in der EI, türk. V. 245. - ابن اثیر ، ج ۵ ، ص ۱۱۳ .

۶- در اینجا ، حدود سال ۹۸۵ (برابر ۳۷۵ هجری) ، مسیحیان کمتر از یهودیان بودند ، مقدسی (احسن التقاسیم) ، ص ۳۹۴ . - اسقف های نسطوری در هرات ، حدود سال ۱۰۰۰ (برابر ۳۹۰ هجری) ، عمر (فهرست ، ۲۳۳) ، ص ۹۵ . ۷- اصطخری ، ص ۲۶۵ .
۸- عمر (فهرست ، ۲۳۳) ، ص ۷۲ به بعد (۸۴۸/۸۴۹ برابر ۲۳۴ هجری) ، ص ۹۴ (حدود سال ۱۰۰۰ برابر ۳۹۰ هجری) ، ۱- و نیز ، B.H. eccl III 379 (سال ۱۰۲۷ برابر ۴۱۸ هجری) ؛ آخرین باری که از آن ذکر می آید سال ۱۰۷۰ (برابر ۴۶۲ هجری) می باشد ، Vine 117 در سال ۱۰۴۶ (برابر ۴۳۸/۴۳۷ هجری) نیز نام مطرانی از سمرقند برده می شود ، Vine 119 . - مطران مرو در سال ۶۵۱ (برابر ۳۱/۳۰ هجری) به احوال شاه مطلوب یزدگرد سوم رسیدگی می کند ، طبری ردیف اول صفحات ۲۸۸۱/۲۸۷۴ .

رم (۹) (از اروپای شرقی) متأثر بوده است^۱. رؤسای کلیساهای آنجا تقریباً رهبرانی مستقل برای جمعیت‌های مذهبی خود بوده‌اند و این جمعیت‌ها با اسقف نشینهای اطراف، مطران نشینی مخصوص به خود تشکیل داده بودند^۲ و در اینجا دهقانان نیز جزء این جمعیت‌ها شده بودند^۳.

مستولان و رهبران تبلیغ این نواحی را سوربان (در درجه اول کسبه و تجار) تشکیل می‌دادند و از این‌رو خط مسیحیان این نواحی خط سوری با صبغهٔ نسطوری بوده است^۴. در اینجا نیز میسور نگشته بود که ده یا شهری را جمعاً به دین مسیح درآورند. بلکه در این نواحی مثل آغاز مسیحیت قبل از هر چیز جمعیت‌های مذهبی شهری وجود داشته است (که ضمناً نیز برای توقف موقت تاجرانی که از راههای دور آمده، از آنجا می‌گذشتند، متناسب بوده است)؛ و در بعضی موارد دسته‌های رهبانان نیز به آنان می‌پیوستند^۵. از ساکنان این مناطق قبل از همه عدهٔ کثیری از سفیدیان خود را آمادهٔ قبول دین مسیح نشان دادند^۶ و قسیسان این قوم بعداً حتی به عنوان رؤسای کلیسا به بین‌النهرین آمدند^۷.

۱. Sergej P. Tolstov: Novogodnyj prazdnik "Kalandas" u chomezmijskich christian-načala XI. v. (Das Neujahrsfest "K." bei den hvärizmischen Christen zu Anf. d. 11 Jh. s), in "Sovetskaja Etnografija" II (1946), S. 87-108; Tolstov, Civ. 228.

۲. در آغاز قرن هفتم (اواخر قرن اول هجری) تشکیلات تازه‌ای برقرار نمودند، Henry Yule: Cathay and the way thither, neu hrsg. o. Henri Cordier, London 1913/16, I, S. XC f. Vine 118. ۳. سال ۷۳۴ (برابر ۱۱۶ هجری) دهقانی نام قریا قس داشته است، طبری ردیف ۳، ص ۵۶۹؛ رجوع کنید نیز به دهقانان طراز، سال ۸۹۳ (برابر ۲۸۰ هجری)؛ نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۸۴. ۴. Barthold, Vorl. 18. ۵. حوالی سمرقند، قرن نهم و دهم (برابر سوم و چهارم هجری) (ابن حوقل - کتاب المسالك، فهرست، ۳۳ - ص ۲۷۲) و حوالی تاشکند (مرجع سابق، ص ۳۸۴؛ یا قوت (معجم البلدان، چاپ لایپزیک) ج ۳، ص ۲۳۴. ۶. فهرست ابن ندیم، ج ۱، ص ۱۸ (قرن نهم برابر سوم هجری). ۷. تیموطاؤس سندی به عنوان رئیس رهبانان دیرمتی (سال ۱۰۷۵ برابر ۴۶۷/۴۶۸ هجری)، B.H. eccl. III 305.

از طریق سغدیان و اسقف‌نشین طراز^۱ مسیحیت به اقوام ترك و مغول نیز دسترسی یافت و در سال ۱۰۰۷ (برابر ۳۹۷ هجری) اقوام کریت و انگوت (تندوس) نسطوری گشتند^۲. موقعیت قویمی که مسیحیت در بین ایرانیان آسیای مرکزی داشت، نیز در این متجلی شده بود که چینیان لااقل تا زمان شروع دولت بزرگ‌ایغوریها (۷۴۵ برابر با ۱۲۷ هجری) روحانیان نسطوری و دیرهای آنان را «ایرانی» قلمداد می‌کردند^۳.

در باره کیفیت زندگی جمعیت‌های مذهبی مسیحی آسیای مرکزی در آن قرون و روابط و مناسبات مسیحیان با محیط اطراف خود و تعداد آنان و غیره نیز اطلاع دقیق‌تری در دست نداریم. ولی البته این را می‌توان پذیرفت که اوضاعی را که ما از آغاز زمان مغولان به‌خوبی می‌شناسیم^۴ در آن موقع نیز تقریباً وجود

۱- تازه سال ۸۹۳ (برابر ۲۸۰ هجری) امیر و دهقانان آنجا اسلام آوردند و کلیساها به مسجد تبدیل گشتند، نرشخی (تاریخ بخارا) ص ۸۴. — ۲- B.H. eccl. III 279f. نوشته ذیل در باره سنگ قبری نسطوری که به زبان ترکی ولی به خط سوری کتیبه‌ای روی آن منقوش گشته، و به تندوس (اکوت) در منطقه «سویوان» متعلق می‌باشد بحث می‌کند.

Kaare Gronbech: Turkish inscriptions from Inner Mongolia, in den "Monumenta Serica" IV (1939), S. 305-308 und ders.: Sprog og Skrift i Mongoliet. Forelobig beretning om det sproglige arbejde paa Det Kgl. Danske Geografiske Selskabs Centralasiatiske Ekspedition 1938/39, in "Geografisk Tidsskrift" 43, 1940, S. 56-93. — Barthold, Christ. 51ff. Eduard Sachau: Zur Ausbreitung des Christentums in Asien, in den "Abh. der preuß. Ak. d. wiss., Phil.—Hist. Kl.", 1919, S. 58ff. - Edgar Blochet: La conquête des états nestoriens de l'Asie Centrale, Paris 1926; ders.: Christianisme et Mazdéisme chez les Turcs Orientaux, in der "Revue de l'Orient Chrétien" 3. R. VII (1930), S. 31-125. — Ahmed Zekî Velîdî (jetzt Togan): Oguzlaryn hrystianlygy mes'elesine 'a'id (Zur Frage des Christentums der Oghusen), im "Türkijjät Megmü'asy" II (1928), S. 61-67.

۳- Kuwabara Trade 17. — ۴- Spuler, Ilch. 181ff., 198ff. نقشه اسقف‌نشین نسطوری متعلق به سال ۱۲۵۸ (برابر ۶۵۶ هجری) در Vine 122.

داشته است ، با این فرق که در آن موقع جنبشی که بین مسیحیان در گرویدن به اسلام در این نواحی آغاز شده بود مثل دو سه قرن بعد به تمام اطراف راه نیافته بود ؛ جنبشی که بعداً نیز به علت دشمنی ابتدایی مغولان با اسلام ، سالیانی چند محدود گشت .

یهودیان

یهودیان از لحاظ تعداد جمعیت به کثرت و اهمیت مسیحیان نمی‌رسیدند، ولی هنوز در سال ۷۴۴ (برابر با ۱۲۶ هجری) می‌توانستند همراه با آنان خطری برای سیادت مسلمانان به حساب آیند؛ در هر حال امروز اطلاع ما از جزئیات زندگی ایشان کمتر از جزئیات زندگی مسیحیان است. اگر هم این ادعا که تأسیس محله یهودیان در اصفهان از طرف بخت‌النصر^۱ صورت گرفته است طبقاً افسانه‌ای از افسانه‌های دوران اسلامی محسوب گردد، باز این امر^۲ مسلم است که مهاجرت یهودیان به سرزمین ایران حتی به زمان قبل از دوره ساسانیان برمی‌گردد.^۳ در مقابل افسانه مزبور می‌توان به‌ظن قوی گفت که تعقیب یهودیان از طرف دولت بیزانس در زمان قیصر هراکلیوس (Héraclius: هرقل - ۶۱۰ تا ۶۴۱) و در پی آن از طرف قوطیان و فرانکها سبب شده است که بسیاری از یهودیان به ممالکی که شالوده زندگی اسلامی در آن ریخته می‌شد^۴، و از جمله نیز به ایران، مهاجرت

۱- ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۱۱۳. - نیز رجوع کنید به واسط فضل «مسیحیان» از همین کتاب.

۲- مقدسی (احسن‌التقاسیم)، ص ۳۸۸. ۳- عموماً با آنها با مدارا رفتار می‌شد،

رجوع کنید به Christensen 261, 267, 278, 286. ۴- رجوع کنید به .

Georges I. Bratianu: La fin du régime des parties à Byzance et la crise anti-sémite du VIIe siècle, S. 64 (in der "Revue historique du Sud-Est Européen" XVIII, Bukarest 1941, S. 49-67). — Neubauer, Anecdota, besonders II 89-133; Mez 33-35.

کنند.

جمعیت‌های مذهبی یهودیان به‌تمام سرزمین ایران تقسیم شدند و مراکز مخصوصاً پرجمعیت آنان در قرن دهم (چهارم هجری) فارس^۱، خوزستان^۲، کوهستان^۳ و خراسان^۴ بوده است. از بین تمام شهرها مخصوصاً اهواز^۵ (مرکز مهم جمعیت بازرگانان رادانیان)^۶ و نیز شوشتر^۷ بزرگ‌ترین مهاجرنشین یهودیان محسوب می‌شد. در اغلب موارد - همان‌طوری که در شرق معمول است - یهودیان در هر شهری محله‌ای ویژه به‌خود که یهودیه (نیز جهودیه)^۸ نامیده می‌شد،

۱- تعدادی کمتر از زردشتیان و مسیحیان، اصطخری، ص ۱۳۹- ابن حوقل (کتاب المسالك، چاپ لایپزیک ۱۹۳۸/۹)، ص ۲۹۲- مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ۴۳۹- و نیز، (شیراز) Benj. I 82- برای اطلاعات کلی رجوع شود به: حبیب لوی، تاریخ یهود ایران، ۲جلد، تهران ۱۹۵۶/۱۹۶۰. و نیز:

Walter Joseph Fischel: Israel in Iran, New York 1949 (=Louis Finkelstein: The few..., Kap. 19).

۲- مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ۴۱۴- و نیز، Benj. (Hebr.) I 73f. ۳- مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ۳۹۴ (تعداد آنان در اینجا بیشتر از مسیحیان بوده است). ۴- مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ۴۲۳- این مطلب بر من معلوم نیست که آیا نوشته ذیل تا به‌زمان مورد بحث ما هم می‌رسد؟

R. Patal: Historical traditions und mortuary customs of the Jews of Meshhed. Jerusalem 1945 (27 S.). ۵- ابن خردادبه (کتاب المسالك والممالك، فهرست، ۲۸)،

ص ۱۵۳- ابن مسکویه (فهرست، ۹۵، Gilb M. S.)، صفحات ۳۳۵، ۳۴۹.

۶- رادانیان (شاید اهالی ناحیه رن Rhône از فرانسه بوده‌اند؟) واسطه تجارت از مغرب چین تا اروپا بوده‌اند، رجوع کنید به: Fischel 31f. (ومنابع مذکور در پاورقی ۴ از ص ۳۱ آن) و نیز رجوع گردد به: Louis I. Rabinowitz: Jewish merchant adventurers: a study of the Radanites, London 1948. شده، مقایسه گردد، Rud. Löwenthal in "Historia Judaica" XI/2 (Okt. 1949)، S. 163-165, und W. Fischel in "Jew. Quart. Rev." XLII (1952), S. 321/5.

۷- ابن مسکویه (تجارب‌الامم)، ص ۲۵۷- و نیز، Fischel 31 mit Anm. 4; 32, Anm. ۸- حدود العالم (فهرست، ۳۶)، ص ۱۰۷- شجر میمنه بنا بر عقیده یاقوت

(فهرست، ۴۹، ج ۳، ص ۱۸۴) در اصل جهودان نام داشته است.

داشته‌اند: مثل اصفهان^۱، گرگان (گرگان)^۲، ایالت جبال (سرزمین قوم ماد)^۳، گوزگان، (پاریاب / میمنه)^۴ و کابل^۵. البته گاهی نیز به این امر توجه داده می‌شود که این تسمیه فقط جنبه تاریخی داشته و سکونت یهودیان برای موسوم بودن محله‌ای به این نام ضروری نبوده است چنان‌که ساکنان محله یهودیه اصفهان سنیان مسلمان بوده‌اند^۶. مراکز یهودی‌نشین ایران را بنیامین^۷ تطیلی که در سال ۱۱۶۳ (برابر ۵۵۸ هجری) به شرق سفر کرده است - ولی با توجه به این که شخصاً در سرزمین ایران نبوده است - شوش، حلوان، همدان، اصفهان، شیراز، غزنه و سمرقند^۸ می‌داند. از آن گذشته در خوارزم نیز از مدت زمانی پیش از آن، دسته‌هایی یهودی (از طرف خزری‌ها^۹) وجود داشته‌اند^{۱۰}.

- ۱- ابن حوقل (كتاب المسالك، فهرست، ۳۳)، ص ۳۶۶ به بعد؛ - ابونعیم (ذكر اخبار اسبهان، فهرست، ۲۰۰)، ج ۱، ص ۱۶ به بعد؛ - مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ۳۸۸ - یعقوبی (بلدان)، ص ۲۷۴؛ - نیز رجوع شود به: Browne, Isf. 437; Schwarz V 589f.; VII 859. بنا به قول یاقوت ابتدا تمام شهر بدین نام موسوم بوده است (۱۱) ج ۱، ص ۲۶۹؛ ولی نیز رجوع کنید به همین مرجع، ج ۱، ص ۲۷۲ و ج ۸، ص ۵۳۱ به بعد. - خبری را که ابونعیم از زمان غلبه عرب نقل می‌کند (درباره پادشاهی که یهودیان را درنبرد با عرب‌ها یاری می‌نموده) قابل تشخیص و انطباق نیست. ۲- اصطخری، ص ۲۷۰؛ - ابن حوقل (كتاب المسالك، فهرست، ۳۳)، ص ۳۶۲؛ - مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ۲۹۸؛ - یاقوت، ج ۸، ص ۵۳۱ به بعد. ۳- اصطخری، ص ۱۹۸؛ - تاریخ قم، ص ۱۸ (در مورد قم سال ۹۸۷ برابر ۳۷۷ هجری)؛ - و نیز، Benj. I 81 (همدان، ۱۱۶۳ برابر ۵۵۸ هجری). ۴- ابن حوقل (چاپ لایبزیك ۱۹۳۸/۹)، ص ۴۴۲؛ - یعقوبی (بلدان)، ص ۲۸۷؛ - حدود العالم (فهرست، ۳۶)، ص ۳۳۵ (= دولت آباد). ۵- ابن حوقل (چاپ لایبزیك ۱۹۳۸/۹)، ص ۴۵۰. ۶- مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ۳۸۸. ۷- Benj. I 73-89. ۸- مقاله ذیل به اهمیت موقع و مقام اخبار یهود در اینجا توجه می‌دهد.

Constantin Inostrancev: Note sur un point de l'histoire ancienne du Khârezm (im "Journal Asiatique", II R., Bd. XV (Jan.-Jun. 1910), S. 141-145.—Vgl. Ahmed Zeki Velidî Togan in der E I, türk. V 245; Sergej P. Tolstov: Monety ġachov drevnego Chorezma, S. 120 (im "Vestnik Drevnej Istorii 1938/4).

پیشه یهودیان قبل از هر چیز ظاهراً کسب و تجارت^۱ - که برای آن اهواز مرکز مهمی تشکیل می داده است^۲ - و در جنب آن نیز مشاغل نظیر بانکداری (جهبذ)^۳ و خرید مالیات شهر یا ایالت (ضامن)^۴ بوده است. در مورد حرفه های دستی ایشان (حجامی، دباغی، نساجی و سلاخی)، فقط از اصفهان^۵ اطلاع در دست است. برخلاف سایر نقاط جهان اسلامی نسبتاً به ندرت شنیده می شود که یهودیان در سرزمین فارسی زبان^۶ صاحب مقامات دولتی شده باشند؛ از طرف دیگر نیز این طور به نظر می رسد که، به استثنای زمان آل بویه^۷، اقداماتی که برای محدود کردن یا تعقیب ادیان و مذاهب غیر اسلامی صورت می گرفته است، تقریباً در هیچ موردی شامل آنان نگشته است. فقط يك مرتبه در بلخ از طرف محمود غزنوی مکلف به پرداخت وجهی زاید بر دیگران گشتند^۸. در مقابل، خرمیان^۹ با این عمل خود که به مسلمانان مخالف خویش (به دلایلی که ما امروز نمی دانیم) یهودی خطاب می کردند، به کلمه یهودی معنای تحقیر آمیزی بخشیدند^{۱۰}.

۱- مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ۳۸۸؛ ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۵، ص ۴۰۸؛ و نیز Benj. 174 (در مورد شوش) و ص ۷۶ در مورد روزبار و حلوان، - در باره وضع عمومی یهودیان در مشرق در آن زمان رجوع کنید به، Jakob Mann: The Jewish Egypt and Palestine under the Fatimid Caliphs, 1920/2. ۲- ابن مسکویه (تجارب الامم) صفحات ۳۳۵، ۳۴۹ به بعد؛ ابن خردادبه (كتاب الممالك والمسالك، فهرست، ۲۸)، ص ۱۵۳؛ ابن الفقیه، ص ۲۷۰. ۳- ابن مسکویه (تجارب الامم)، ص ۳۴۹ به بعد؛ ص ۳۷۹؛ و نیز Wuz 81, 178. ۴- رجوع کنید به، Wuz 81, 178. ۵- Fischel 8f., 31-33. ۶- ابو نعیم (ذکر اخبار اسبهان، فهرست، ۲۰۰)، ج ۱، ص ۱۷. ۷- حاکم - پیراف (روزبه = ظاهراً «یوم طوب» = یوم طیب)، ابن مسکویه، ج ۲، ص ۲۱۸. ۸- ۱۳۰۱، ج ۳، ص ۱۴۹ به بعد؛ و نیز Fischel 32f. ۹- ابن مسکویه (تجارب الامم)، ص ۳۷۸. ۱۰- حافظ ابرو (بنا به Barthold, Turk. russ. I 157f.) از قول بیهقی (قسمت مفقود) ۱- رجوع کنید به، Barthold, Turk. 289. ۲- طبری، ردیف ۳، ص ۱۱۹۵. ۳- Schwarz VIII 1188f. این است که این مورد ما را به یاد تاجران و کسبه یهودی ازمنه پیش در این نواحی می اندازد که خرمیان ایرانی آنها را با عربها اشتباه کرده بودند، ولی من تصور نمی کنم که بتوان با این نظر هم عقیده بود.

یهودیان سرزمین ایران در آن موقع تحت ریاست خاخام اعلی (گائون ؛ ریش گالوثا ؛ روش هگولا) در بین النهرین قرار داشتند که قلمرو فرمانروایی او شامل ارمنستان ، گرجستان ، فارس ، خراسان تا سرحد جیحون و هندوستان تا تبت می شد^۱ (این امر در مورد ایران لااقل در اواخر زمان سلجوقیان با انتصاب يك خاخام محلی - سر - در اصفهان^۲ صورت گرفت) . تعداد یهودیانی که مسلمان شدند ، ولو این که گاهی نیز فقط بر حسب ظاهر اسلام آوردند ، محققاً در همان اوایل مثل تعداد مسیحیان و زردشتیان حائز اهمیت بوده است^۳ .

۱- بیرونی (هند) ، ص ۱۳۲ - مفاتیح العلوم (خوارزمی) ، ص ۴۴ به بعد .
Benj. I 76 unten. — Kremer, C.G. II 176; Benj. II 158, 245, Nr. 27.

۲- Benj. I 32, Z. 4/5. — ۳- رجوع کنید به ،
Abraham Galanté : Marrances Iraniens, in : "Hammenörä" Mai/Juni 1935.
به این مقاله دسترسی نیافتم .

بوداییان

دین اسلام در قسمت شرقی سرزمین فارسی زبان ، در جنب دین زردشت که دین ملی ایرانیان بود ، با يك دین جهانی دیگری که تقریباً از ۱۵۰ سال قبل از میلاد مسیح ، نیز در بین ایرانیان رواج یافته بود ، روبرو شد : یعنی با دین بودا

۱. — Christensen 39. (با منابع مذکور در آن) — و نیز رجوع کنید به :
Messina, Christ., André Godard, Yvonne Godard und Joseph Hackin: Les antiquités bouddhiques de Bâmiyân, Paris und Brüssel 1928 (Mémoires de la délégation archéol. franc. en Afghanistan, II); Nouvelles recherches archéologiques à Bâmiyân, 1933 (Mission III); Conclusion (ebd. VI); L'oeuvre de la délégation archéologique Française en Afghanistan (1922-32), Bd. I: Archéologie bouddhique, Tokio 1933. (Publ. de la Maison Franco-Japonaise, Reihe A, Bd. I); Joseph und Ria Hackin: Bamian. Führer zu den buddhistischen Höhlenklöstern und Kolossalstatuen, dtsh. Ausg. von Wolfgang Lentz, Paris 1939. — H. Heräs: The spread of Buddhism in Afghanistan, im "Journal of the University of Bombay", Band VI, Teil IV, 1938. — A. Foucher: Notes sur les antiquités bouddhiques de haibâk (Turkestan afghan), im "Journal Asiatique", 12. R., IV (VII.-XII. 1924), S. 139-153; (dazu vgl. ebd. IV 355f.; VI 350; XIII 175, 356; XVII 170f.); Choshbyung Bu-ston: History of Buddhism, übers. v. E. Obermiller, Heidelberg 1931/32 (Materialien zur Kunde des Buddhismus, Nr. 18 und 19). — Wilhelm Barthold: Der iranische Buddhismus und sein Verhältnis zum Islam, in: Oriental Studies in honour of Cursetji Erachji Pavry, London 1933, S. 29-32.

که در مرکز آسیا در همه جا به صورت «مهایانا» (ارابه‌ای بزرگ) پایه‌عرصه می‌نهاد. بدیهی است که این دین در قرن ششم و آغاز قرن هفتم میلادی بخصوص در ماوراءالنهر^۱ در برابر دین زردشت عقب‌نشینی کرد^۲، به‌طوری که یکی از زائران چینی بودایی مذهب هیون سَنگ (Hiüentsang) (در حدود سال ۶۲۹ برابر ۸ هجری) در سمرقند فقط دو خانگاه ویران بودایی یافت که بیهوده برای احیای مجدد آن می‌کوشید^۳. در محله‌های دیگر نیز ظاهراً وضع همین‌طور بوده است؛ و جوزجان و طالقان در آن زمان از جمله نقاط غربی به حساب می‌آمدند^۴.

کمی به طرف جنوب، در دره‌های کندهاره نزدیکی کابل و در نواحی بلخ دین بوداکم و بیش‌توانسته بود خود را به صورت دین اکثریت و حاکم درآورد^۵. در اینجا مراکز مختلف تعلیم و تعلم (مدارس) بودایی به نام «وهاره» وجود داشته است که نام آن بر بعضی از امکنه باقی ماند، مثلاً نوبهار (در اصل وهاره نو =

۱- در باره کشف نقاشی‌های دیواری در افراسیاب، پایتخت قدیمی خراسان رجوع کنید به: S. Oldenbourg im J. As. 215 (1929), S. 122f. — فهرست ابن ندیم، ص ۳۴۰.
۲- و نیز کتاب ذیل که شامل مجموعه اخبار اقوامی است که در زمان باستان در آسیای مرکزی می‌زیسته‌اند، Flügel, Mani 105. —

۱akinf. (Bičurin): Sobranie svedenij o narodach obyavšich v Srednej Azii v drevnija vremena, St. Petersburg 1851, III 183; Barthold, Vorl. 44; Barthold, Christ. 11. — Franz Altheim: Weltgeschichte Asiens im griechischen Zeitalter, Band I, Halle 1947, S. 95. — نویسنده ذیل از يك خاتقاي بودایی در سمرقند که

هنوز در آغاز قرن هشتم (برابر با دوم هجری) به جای بوده سخن می‌گوید، Fuchs, Huei-ch'ao 451. — و نیز رجوع کنید به: K. al-Qand/ Barthold, Turk. russ. I 49. — رجوع کنید به:

Ugo Monneret de Villard: Il libro della peregrinazione nelle parti d'Oriente di Frate Rinaldo da Montecroce, Rom 1948. S. 51. (Institutum Historicum FF. Praedicatorum, Romae ad. S. Sabinae. — Dissertationes Historicae, fasc. XIII).

۵- رجوع کنید به: Fuchs, Huei-ch'ao 448-452. (با اخباری جداگانه در باره هر منطقه‌ای در قرن هشتم برابر دوم هجری).

استوپا) در بلخ و حوالی سمرقند^۳، و همچنین دروازه نوبهار در بخارا؛ بخارایی که خود نام خویش را مدیون تلفظ اویغوری لفظ «بهاره» - «بخار» - می باشد.^۴ امکان مقدس بوداییان در این نواحی، هنگام تسخیر به دست مسلمانان مهاجم^۵ مکرراً دستخوش ویرانی گردیدند. ولی این مانع آن نشد که دین بودا خود را تا مدتی در بعضی از مناطق مثلاً در بخارا حفظ نماید، یعنی در جایی که حتی تا زمان تصرف شهر به دست قتیبة بن مسلم (۷۱۲/۷۱۳ برابر ۹۴ هجری) اهالی آن چهار مرتبه از اسلام به دین بودا برگشتند، و در آنجا سرانجام به جای خانگاه بودایی مسجدی بنا شد و هنوز در آن تا قرن دهم (چهارم هجری) بوداییان وجود

۱- در اینجا نیاکان خاندان وزرای برمکی به شغل روحانی، اشتغال داشته اند. رجوع کنید به مسعودی (مروج الذهب)، ج ۴، ص ۴۹؛ و نیز به : Brockelmann, Gesch. 104; Barthold, Vorl. 59f. ۲- ابن الفقیه، (BGA V) صفحات ۳۲۲-۳۲۴؛ یاقوت، ج ۸، ص ۲۶۱ به بعد (توصیف مفصل) - و نیز رجوع کنید به : Barthold, Turk. 77. در باره صور منقوش از زمان ساسانیان، رجوع کنید به : حدود العالم (فهرست : ۳۶)، ص ۳۶۷. ۳- رجوع کنید به : Barthold, Turk. 85f. ۴- رجوع کنید به :

Wilhelm Tomaschek: Sogdiana 167f. (in den "Sitzungsberichten der Ak. d. Wiss. in Wien, phil-hist. Klasse", LXXXVII, 1877); Barthold, Turk. 102.

در باره اسامی امکان دیگری که با کلمه «بهار» ترکیب یافته اند، رجوع کنید به : Monneret, Ric. 52. - برای اطلاعات بیشتری درباره ریشه و اصل کلمه «بهاره»، رجوع کنید به همین مرجع، ص ۱۱۹. ۵- مثلاً در الروز (سیستان) سال ۶۵۴ (برابر ۳۴/۳۳ هجری)، بلاذری (فتوح البلدان) ص ۳۹۴. / نوبهار در بلخ قریب سال ۶۶۳/۶۶۴ (برابر ۴۳ هجری) بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۴۰۸ به بعد؛ - طبری، ردیف ۲، ص ۱۲۰۵؛ و نیز : Markwart, Eränğahr 69; Markwart, Wehrot 46. / پیکند (بخارستان) سال ۷۰۵ (برابر ۸۶ هجری)، طبری ردیف ۲، ص ۱۱۸۸؛ - نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۴۳ (غار گنجهای گرانبها ۱). / سمرقند سال ۷۱۲ (برابر ۹۳ هجری)، طبری، ردیف ۲، ص ۱۲۴۶ (سوزاندن اصنام و ربودن خزاین). / کابل سال ۸۷۱/۸۷۲ (برابر ۲۵۶ هجری)؛ طبری، ردیف ۳، ص ۱۸۴۱؛ - ابن اثیر، ج ۷، ص ۸۲؛ و نیز : Nöldeke, Jaq. 193. / شاه - بهار در نزدیکی کابل، یعقوبی (بلدان)، ص ۲۹۱؛ و نیز : Tritton 111f. ۶- نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۴۹ به بعد. - و نیز رجوع کنید به نوشته ذیل در باره امکان منبرکة قبل از اسلام در بخارا و اطراف آن،

Wilh. Barthold: Mesta domusul' manskoy kul'ty v Buchare i okrestnostjach, in den "Vostočnye Zapiski" I (1927), S. 11-25.

داشته‌اند.^۱ نظیر این امر نیز در مورد بخارای قدیم (رامیثن)^۲ و سمنگان (خراسان) در جنوب تخارستان و بامیان^۳ و هم در مورد کابل (که حومه‌های هندی‌نشین آن نیز بوداییان را در برداشت)^۴ صادق است (در جنب آن معابد و امکنه مقدس هندوان ظاهر آ تا اراضی کنار هیلمند دایر بوده‌اند).^۵

با روی کار آمدن اسلام نیروی دین بودا در زمینه جلب پیروان تقلیل یافت و حتی دیگر نتوانست تبلیغاتی را که در بین ترکان آسیای مرکزی شروع کرده بود، ادامه دهد و هدایت اقوام بی‌دینی مثل غوریان (۱۰۱۱/۱۰۱۵ برابر ۴۰۲/۴۰۶ هجری)^۶ و افغانان (۱۰۱۸/۱۰۱۹ برابر ۴۰۹ هجری)^۷ را به اسلام غالب و مظفر واگذار نمود، یعنی به اسلامی که قرونی متمادی (تا زمان حاضر) لازم داشت تا بتواند خود را در این سرزمین‌های کوهستانی صعب‌العبور پابرجا سازد. دین بودا بدون این که اثری از خود به جای بگذارد، در اسلام منحل نگشت: بعضی از احتمالات علمی روشن^۸ حاکی است که شیوه و نوع مدارس بودایی: «و هاره‌ها» در وجود مدارس اسلامی به زندگی خود ادامه داده است یعنی در وجود آن مدارس عالی روحانی که برای اولین بار در قرن دهم (چهارم هجری) و به خصوص در قرن یازدهم (پنجم هجری) در تحت ریاست سلجوقیان و آن‌هم مخصوصاً اول در

۱- نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۱۸ به بعد. و نیز رجوع شود به: عوفی بنا به ۱،
 Barthold, Turk. russ. I 83. و نیز Monneret, Ric. 52, Ann. 118. ۲- مقدسی
 (احسن التقاسیم)، ص ۲۸۲؛ - نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۶. ۳- حدود العالم
 (فهرست ۳۶)، ص ۱۰۹؛ - سمانی (کتاب الانساب)، ص ۶۳ ظهر؛ - یاقوت، ج ۲، ص ۴۹
 (توصیف مبعدی بودایی در هردو منبع). ۴- اصطخری، ص ۲۸۰؛ - ابن حوقل
 (کتاب المسالك، فهرست ۳۳)، ص ۴۵۰؛ - حدود العالم (فهرست ۳۶)، ص ۱۱۱.
 ۵- این مطلب به خوبی از اظهارات حدود العالم (فهرست ۳۶)، صفحات ۲۸۵ و ۳۴۵ و
 Marquart, Zabul. 271. برمی آید. ۶- رجوع کنید به Barthold, Vorl. 17.
 ۷- تاریخ بیهقی (فهرست ۱۶۱)، ص ۱۰۹؛ - ابن اثیر، ج ۹، صفحات ۷۵ و ۷۶.
 ۸- ابن اثیر، ج ۹، ص ۱۰۷. ۹- Baih./Morley 248. - نیز رجوع کنید به،
 Barthold, Vorl. 60. و به منابع مذکور در آن.

شرق عالم اسلامی به وجود آمده و تازه بعداً به خاور نزدیک سرایت نمود است . در جنب آن ، عقیده بودایی به تناسخ ارواح ظاهراً از همان آغاز در شرق سبب به وجود آمدن فرقه‌هایی گشته که همان‌طوری که قبلاً از آن صحبت به عمل آمد ، کم و بیش به مزج و اختلاط عمیقی با دین زردشت و اسلام منجر گشته است .

نام‌گذاری

در ایران نیز مثل سایر نواحی نام اشخاص نمودار عقیده و ایمان ساکنان آن بوده است. هر کس اسلام می‌آورد می‌بایستی، لااقل در صورتی که نام سابق وی معنایی زردشتی داشته است^۱، يك نام اسلامی برای خود و در صورت اقتضا نیز برای اجداد خویش انتخاب نماید، و ظاهراً در هیچ موردی رعایت شباهت نام اسلامی با نامی که قبلاً داشته نمی‌شده است. چیزی که به چشم می‌خورد فرق و امتیازی است که سنیان و شیعیان از همان موقع گاهی در انتخاب نام برای نوزادان خود^۲ می‌گذاشته‌اند. علاوه بر این مکرر اتفاق می‌افتاد که تازه مسلمانان نام یکی

۱- مانند دختر دهقانی، هنگام ازدواجش با عربی در حدود سال ۶۵۲ (برابر ۳۱ هجری)، بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۱۴۰۶ - منجمی ایرانی در دربار خلافت (که نام اصلی وی نیز ذکر می‌گردد) از طرف مأمون خلیفه عباسی به اخذ نامی اسلامی نایل می‌گردد، ابن اسفندیار، ص ۱۴۷ - به‌ماه یزدیسار، والی منصوب از طرف خلیفه بر طبرستان، نام محمد داده شد (حدود سال ۸۲۰ برابر ۲۰۵ هجری)، بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۳۳۹. - رجوع کنید به، Goldziher, 'Arab. 133; Giuseppe Gabrieli: Il nome proprio arabo-musulmano, im "Onomasticon Arabicum" I von Leone Caetani und Giuseppe Gabrieli, Rom 1915.

۲- ابن اثیر در این مورد داستانی که به خوبی این امر را روشن می‌کند، نقل می‌نماید: ج ۷، ص ۱۶۶ (پایان قرن نهم برابر سوم هجری در طبرستان).

از نامداران لایق مسلمان را بر خود و یا بر پسران خود می‌نهادند: در اثر فرمانداری سلم بن زیاد در خراسان (از سال ۶۸۴/۶۸۵ برابر ۶۵ هجری) بیست هزار کودک در آن زمان به اسم این فرماندار محبوب یعنی سلم نامیده شدند^۲ (البته در این مورد باید به این نکته هم توجه داشت که نام سلم در عین حال نام یکی از دلاوران داستان‌های پهلوانان باستانی ایران بوده است). شاید هم نظیر يك چنین پیش آمدهایی سبب بوده که به سرزمین‌های خاصی اسامی ویژه‌ای اختصاص یافته است: چنانچه به موجب اطلاعی که در دست است اغلب اهالی گرگان: ابوصادق یا ابوالربیع یا ابوالنعم، طبرستانی‌ها: ابوحمید، قمی‌ها: ابوجعفر (البته به مناسبت نام امامی از ائمه شیعیان) و اصفهانی‌ها: ابومسلم و قزوینی‌ها: ابوالحسین^۳ نامیده می‌شدند. خطاب به کنیه فقط ویژه افراد هم‌رنه - نیز مابین امرا و اشراف - بوده است؛ وای چون هوای بدعنوان افرادی که حقوق اجتماعی و فردی آنان کمتر از عربها بوده به شمار می‌آمدند، در ابتدا اجازه شرکت در این امتیاز را نداشته‌اند^۴. - در مقابل آنچه در بالا در مورد قبول اسامی عربی از طرف ایرانیان گفته شد، عربها نیز حق زادگاه خود را بدین ترتیب ادا می‌کردند که برعکس، نامهای بومی و محلی بر خود می‌نهادند: مثلاً پسر فرماندار معروف، سلم که

۱- حتی در سال ۶۳۵ (برابر ۱۴ هجری)، طبری ردیف ۱، ص ۲۲۶۰، ۲۲۶۴.

۲- حدود سال ۷۱۰ (برابر ۹۱ هجری) در بخارا: نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۸؛ - مسن‌ترین سامانی در حدود سال ۷۸۰ (برابر ۱۶۳ هجری): نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۵۷.

۳- طبری ردیف ۲، ص ۴۸۹. ۴- مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ۳۶۸ (۹۸۵ برابر

۳۷۵ هجری). ۵- مرجع سابق، ص ۳۹۸ (۹۸۵ برابر ۳۷۵ هجری). - نیز رجوع

کنید به Fück 112. ۶- ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۲، ص ۵ (۹۴۱/۹۴۰

برابر ۳۲۹ هجری)؛ - سال ۸۸۸ (برابر ۲۷۵) نیز امیر مغلوب سمرقند، نصر، در مقابل

برادر فاتح و غالب خود اسماعیل، نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۸۳.

۷- Kremer, Cult. G. II 155; Wellhausen, Arab, 309, Anm. 1; Ignaz Goldziher: Der Gebrauch der Kunja als Ehrenbezeugung, in den "Muhammedanischen Studien" I, Halle/S. 1889, S. 267.

به عنوان اولین عرب در ماوراءالنهر به دنیا آمد «صغدی» نام یافت (۶۸۱/۶۸۰ برابر ۶۱ هجری) ، و عرب دیگری به نام جدید را به جهت اینکه در کرمان متولد شده بود الکرمانی^۲ نامیدند (و ظاهراً این کلمه فقط به معنی لقب بر روی اطلاق نمی شده است) . گاهی نیز پیش می آمده که نام مکان به يك شخص ایرانی داده می شد^۳ .

پس از روی کار آمدن شعبویه ایرانیان غالباً به علم و عمد نام ایرانی بر خود نهادند . این امر در مورد پیروان زردشت مثل حکام دولتهای همجوار موجود در جنوب بحر خزر بدیهی می نمود ؛ ولی مسلمانان هم ، مانند سران قبائل کرد (مثلاً وشتاسپ)^۴ ، نامهای پارسی یا ایرانی داشته اند (مثلاً اسامی مختوم به علامت تصغیرویه : امیرویه حسنویه و فضلویه)^۵ . پایك رهبر خرمیان نیز این نام را به جای نام اسلامی حسن برای خود انتخاب نمود^۶ و می خواسته شاید لا اقل به این وسیله باج خویش را به حس ملی ایرانی بپردازد ؛ گرچه غیر از این امر هیچ گونه فعالیت ملی دیگری^۷ در بین این فرقه مشاهده نمی شود . گاهی نیز اسامی عربی با

۱- طبری، ردیف ۲، ص ۱۳۹۴- ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۰ . ۲- طبری، ردیف ۲، ص ۱۸۵۸ .
۳- شورش معروف ، رجوع کنید به ص ۶۲ به بعد از همین کتاب .

۴- سال ۷۳۸ (برابر ۱۲۰ هجری) ، دهقان هرات «خراسان» نام داشت ، طبری ردیف ۲، ص ۱۶۳۶ [و نیز به ص DCOIX از جلد ملحقات ("Addenda") آن] و ص ۱۶۳۶ .

۵- پس از آن که اسپاهبذ سال ۸۶۴ (برابر ۲۵۰ هجری) هنگام بیعتش برای حسن بن-زید نام اسلامی عبدالله را « به عنوان اولین کسی ، پذیرفت (خواندمیر ، فهرست ، ۱۸۹ ص ۱۰ ، تازه دومرتبه اسپاهبذ حسام الدین در طبرستان (خاندان باوند) سرازنو » به عنوان اولین فرد ، نام اسلامی بر خود نهاد ، ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان) ، ص ۲۴۰ . ۶- بلخی از آن نام می برد ، در صفحات ۱۶۴ تا ۱۶۷ (حدود سال ۱۱۰۰ برابر ۴۹۳) ۱- رجوع کنید به : Minorsky, Guran 81f. : درباره اضافه یسوندهای ایرانی رجوع کنید به کسروی (شهریاران

گمنام) ، ج ۳ ، ص ۱۲ . ۷- رجوع کنید به :

Theodor Nöldeke: Persische Studien I, S. 4ff. (Sitz.-Ber. der Ak.d.Wiss. zu Wien, Phil.-hist. Kl. 116/1); Fück 8, Anm. 7. ۸- مسعودی (مروج الذهب)، ج ۷، ص ۱۳۰ .

۹- رجوع کنید به واسط فصل زردشتیان ، از همین کتاب .

اضافه خاتمه‌های ایرانی^۱ یا به‌طرز دیگری^۲ تغییر فرم می‌یافتند.

ترکها نیز با وجود این که، برخلاف آنچه از ایرانیان موقتاً به‌ظهور پیوست، هیچگاه عادات قدیمی خود را از دست ندادند، با این وصف به‌زودی به‌استعمال نامهای ایرانی عادت کردند. در دوره‌های آخر سلجوقیان حتی در بین ایرانیان این امر رواج یافت که خود را به‌القاب ترکی^۳ ملقب سازند^۴. - این مطلب هم‌که پایه‌گذاران سلسله سلجوقیان یعنی برادران چهارگانه سلجوقی نامهای تورانی (میکائیل، یونس، موسی و اسرائیل)^۵ داشته‌اند، البته با توجه به اینکه این اسامی (جز نام موسی) در جهان اسلامی خیلی به‌ندرت معمول بوده است، شاید مربوط به این باشد که این طایفه ترک زمان طویلی با خزری‌ها در ارتباط بوده^۶ و به‌همین جهت در ازمنه متقدم‌خویش در پاره‌ای امور از یهودیان تأثر یافته‌است. القاب با‌اکنایه و اشارهای هم که به‌مناسبتی به‌اقرادی داده می‌شد، مانند لقب «خدّاش» برای عمرو بن یزید (۷۳۶ برابر ۱۱۸ هجری) مبلغ معروف

- ۱- مانند اسامی ساکنان ری و همدان، مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ۳۹۸ (سال ۹۸۵ برابر ۳۷۵ هجری)؛ - علاوه بر این، مثل اسامی سران کرد نامبرده در بالا. ۲- صورت کوتاه کنیه‌ها مثل بوالفضل و بوالقاسم (به جای ابوالفضل و ابوالقاسم) در زبان کتابت نیز حتی سال ۹۳۳ (برابر ۳۲۱ هجری) (ابن مسکویه، تجارب‌الامم، ج ۱، ص ۲۷۶) و کمی بعد از آن (هلال الصابی، فهرست، ۹۸)، ص ۳۹۱ به‌بعد. ۳- در باره نامهای مرکب با «آی» (ماه) و «دابه» رجوع کنید به‌جوینی (تاریخ جهانگشا، فهرست، ۱۵۲) ج ۲، ص ۱۵. ۴- رجوع کنید به: Köprülü, Kay 424^۱ (همچنین آرامنه و گرجیان) ۱- در این مورد رجوع کنید به: Spuler, Ilch. 193-197. ۵- نام رسولی سلجوقی که به‌نزد مسعود غزنوی فرستاده شده بود (سال ۱۰۳۵ برابر ۴۲۶ هجری) داود بوده، در حالی که دو همراه وی، نام ترکی داشته‌اند، تاریخ بیهقی (فهرست، ۱۶۱)، ص ۵۰۰.
- ۶- Douglas M. Dunlop: Beiträge zum Chasarenproblem S. 22-25 [نسخه اصل این سخنرانی که در سال ۱۹۴۸ در گوتینگن ایراد شده است، در ۲۶ صفحه در تملک پرفسور شدر (Prof. H. H. Schaeder) بود]. سند وی Bar Hebraeus (فهرست: ۲۳۰ و ۲۳۱) و ابن حنبل، کتاب تفسیر الاثرک (فهرست، ۱۲۸) می‌باشد.

عباسی^۱، خود دفتر جداگانه‌ای دارد. تغییر اسامی ایشخاص می‌بایستی از جهتی با خواسته خود عباسیان تطبیق می‌نمود؛ در هر حال بر حسب اخبار رسیده ابومسلم با رها نمودن نام سابق ایرانی خود این نام ابومسلم را بنا به خواسته صریح ابراهیم عباسی و به علامت تأمین موفقیت، بر خود نهاده است.^۲

همچنین مردم به رؤسای خود و به شخصیت‌هایی که مصدر امور بوده‌اند نسبت به مورد و موقع آنان القابی زینت بخش و یا تحقیر و اهانت آمیز می‌دادند؛^۳ القابی که خود آنان نیز اغلب از آن اطلاع می‌یافته‌اند. - به تقلید ساسانیان گاهگاهی امیران نیز عنوانی را به منزله نام شخصی برای خود می‌پذیرفتند.^۴

بر اساس این عادات، القابی در بین ایرانیان و ترکان به ظهور پیوست که در حدود سال ۹۰۰ (برابر ۲۸۷ هجری) در دربار خلفا به وجود آمد و بعداً از

۱- طبری، ردیف ۲، ص ۱۵۸۸؛ ابن اثیر، ج ۵، ص ۷۲؛ در این مورد نیز رجوع کنید به ص ۶۴ از همین کتاب. ۲- ابن اثیر، ج ۵، ص ۹۴؛ ابن خلکان (وفیات، فهرست، ۱۰۹)، ج ۴، ص ۷۰، برابر با ابن خلکان (فهرست، ۱۱۰)، ص ۳۹۳. ۳- مثل لقب ذوالیمینین که مأمون به سپهسالار فاتح خود، طاهر [طبری ردیف ۳، ص ۸۳۰؛ عوفی (جوامع الحکایات)، ص ۲۰۳، شماره ۱۳۸۵؛ سمانی (کتاب الانساب، خطی)، ص ۲۴۰، ظاهر به بعد] و لقب ذوالریاستین که به وزیر خویش فضل بن سهل می‌دهد، در زمره تسمیه به اسم خاص نبوده است؛ طبری، ردیف ۳، ص ۸۴۱؛ سمانی (کتاب الانساب، خطی)، ص ۲۴۰، ظاهر؛ ابن اثیر، ج ۶، ص ۸۵؛ اشراق، والی خراسان (از سال ۷۲۷/۷۲۸ برابر ۱۰۹ هجری) به موجب درستکاری خویش، لقب «الکامل، یاقوت، ضری، ردیف ۲، ص ۱۵۰۴ به بعد» و نیز رجوع کنید به لغتنامه آن، صفحه: CLXV. ۴- مانند بنک والیی در خراسان، حدود سال ۷۰۰ (برابر سال ۸۱ هجری)؛ طبری ردیف ۲، صفحات ۱۵۰۰، ۱۵۰۴ به بعد؛ یکی از افسران ارشد سامانیان، سانی ۹۶۰ (برابر ۳۴۹ هجری)؛ ابن اثیر، ج ۸، ص ۱۷۶. ۵- در این باره رجوع کنید به ۱.

Vladimir Minorsky: The Gūrān, S. 80 (Im BSOAS XI/1, 1943, S. 75-100).

۶- حدود سال ۱۰۹۳ (برابر ۴۸۶ هجری) پسران قاورد از کرمان، دکرمان‌شاه و توران‌شاه، تأمیده می‌شدند، تاریخ سلجوقیان کرمان (فهرست، ۱۷۵)، ص ۱۳. (اسم توران‌شاه در این نواحی جنوبی بعداً نیز به صورت علم خاص دیده می‌شود: Spuler Ilch. 147) در باره این که اسامی مقامات و مناصب بعداً به صورت علم خاص درمی‌آمدند رجوع کنید به:

Justi, Namb. VIII, 197. (تحت نام مرزبان). ۷- رجوع کنید به: Mez 133.

زمانی که عنوان عمیدالدوله به یکی از افراد مورد توجه خلافت اعطا شد (۹۳۲ برابر ۳۲۰ هجری)^۱، این نوع القاب بخصوص در مورد خاندان بویه (ایرانی دیلمی شیعی) شایع گشت^۲. همچنین القاب سلطنتی^۳ و مستعار^۴، مثلاً در مورد امرای قراخانی، به سهم خود سبب همگانی شدن عادت مذکور گشت^۵. خلفا به زودی اعطای لقب را به دوایر وسیع تری - مثلاً به یک حاکم دیلمی^۶ و یا یک سردار کردی^۷ به نام بدر بن حسنویه - گسترش دادند. همچنین سامانیان مدعی حق اعطای چنین القابی برای خود گشتند؛ مثلاً سبکتکین^۸ و محمود غزنوی (۹۴۴ برابر ۳۸۴ هجری) القاب ناصرالدوله و سیفالدوله را مدیون

۱- بنا به قول ابن مسکویه (تجارب الامم، فهرست: ۹۴)، ج ۱، ص ۲۵۰، این اولین دفعه‌ای بوده که این قبیل لقب اعطا گشته است. ۲- سال ۹۸۵/۹۸۴ (برابر ۳۷۴ هجری):

ابن اثیر، ج ۹، ص ۱۵۰؛ بیرونی (هند)، صفحات ۱۳۲ تا ۱۳۴ (جدول)؛ و نیز، Johannes Hendrik Kramers: Les noms musulmans composés avec Din, in den "Acta Orientalia" V (1926), S. 53-67. (نیز درباره لقب «دوله» که محبوب آن بویه بود و بخصوص در مغرب غالباً دیده می‌شد، تحقیق می‌کند). - رجوع کنید نیز به:

Albert Dietrich: Zu den mit ad-din zusammengesetzten Personennamen, in ZDMG 110/I (1960), S. 43-54. ۳- عبارت از اسامی و القابی است که در دوران

فرمانروایی خلیفه یا سلطان یا امیری به وی می‌دادند، مانند الاستعلی، المتوکل و غیره. ۴- القابی است که احتراماً و به منظور خودداری از ذکر نام شخصی کسی به او داده می‌شد. مانند نام القایم برای امام دوازدهم شیعیان (ع). ۵- رجوع شود به:

Omelian Pritsak: Karachanidische Studien I-X. (بخش چاپ نشده رساله دکترایی است که در سال ۱۹۴۸ در گوتینگن گنشته است و به صورت ماشینی موجود است).

۶- نکبی (فهرست: ۱۱۲۵)، ص ۲۰۵. ۷- ابن اثیر، ج ۹، ص ۵۰. ۸- در باره تکین (اصلاً مفوایی) = شهزاده، رجوع کنید به:

Annemarie von Gabain: Alt türkische Grammatik, Leipzig 1941 (Porta linguarum Orientalium XXIII) und Carl Brockelmann: Mahmüd al-Käşgarîs Dîvân lugat at-Türk, Ofenpest 1928, S. 207.

۹- ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۲۲۷، نکبی (فهرست: ۱۲۵)، ص ۱۷۱؛ - گردیزی (زین الاخبار)، ص ۵۶؛ تاریخ بیهقی (فهرست: ۱۶۱)، ص ۱۹۷؛ - ابن اثیر، ج ۹، ص ۳۵. - موارد دیگر: نکبی (فهرست: ۱۲۵)، ص ۱۵۴ (حدود سال ۹۸۸ برابر ۳۷۸ هجری)، ص ۲۰۶ (سال ۹۹۷ برابر ۳۸۷ هجری). [پس از غلبه بر سامانیان لقب محمود را خلیفه بعداً تصویب نمود - گردیزی (زین الاخبار)، ص ۶۲ - و به اعضای دیگر این خاندان نیز القابی عطا کرد، سال ۱۰۲۶ (برابر ۴۱۷)، همین مرجع، ص ۸۸].

همین سامانیان هستند. ملقب نمودن شاهزادگان و شخصیت‌های برجسته دیگر هم بدین القاب به زودی متداول گشت.^۱ اما القاب افتخاری مرگب با کلمات «دولة» و «دین» تازه از زمان غزنویان و سلجوقیان (پایان قرن دهم برابر چهارم هجری) معمول شده است.^۲

قبول القاب سلطنتی در سطح دیگری مخصوص به خود قرار دارد، چنان‌که اخبار موجود از سامانیان حاکی^۳ است که به ایشان نیز «پس از مرگ» القابی داده می‌شد.^۴ ولی بدیهی است که نام «الامیر الماضی» که به‌طور رسمی^۵ پس از مرگ اسمعیل بن احمد به وی (و مناسب آن نیز به سامانیان دیگر) داده شده است نباید به عنوان نام «پس از مرگ» تلقی شود. - در نزد قراخانیان و سایر طوایف دیگر ترك که در منابع ادبی نیز مکرر از آنان صحبت می‌شود^۶ و جدیداً نیز تحقیق مفصلی در باره ایشان منتشر گشته است^۷، قبول عناوین مستعار (اونگون) و یا نام سلطنتی و یا القاب «پس از مرگ» در تحت قوانین معین و طرح مشخصی صورت می‌گرفته است.

- ۱- فقط از قراخانیان حتی در سال ۹۹۲ (برابر ۳۸۲) نقل می‌شود: Mez 133. - منوچهر گرگانی، سال ۱۰۱۲/۱۰۱۳ برابر با ۴۰۳ هجری، ابن اثیر، ج ۹، ص ۸۲. - یکی از شهزادگان سلجوقی، سال ۱۱۶۰ (برابر ۵۵۵ هجری)، الحسینی (اخبارالدولة السلجوقیه، فهرست ۱۳۰)، ص ۹۹. - خوارزمشاه محمد دوم، پس از مرگ پدرش، خود را به لقب وی علاءالدین، ملقب نمود (البته این امر از اثرات استقلال وی محسوب می‌شود)، جوینی (تاریخ جهانگشا، فهرست ۱۵۲)، ج ۲، ص ۴۷. - سیاست‌نامه، صفحات ۱۳۱ - ۱۳۸ فصل خاصی در باره القاب دارد. ۲- Wiet 75, nach S. 78 und S. 82. (بنا به کتیبه‌های تازه موجود بر روی پارچه‌ها، ظاهراً اضافه کلمات «دولة» و «دین» تنها از سلجوقیان نبوده است). ۳- «الامیر الحمید» در مورد نوح بن نصر ۹۴۳ (برابر ۳۳۱ هجری) نقل شده است، ابن اثیر، ج ۸، ص ۱۳۱، ۱۶۸. - در باره القاب سلطنتی خلفای عباسی از سال ۷۵۵ (برابر ۱۳۸ هجری)، رجوع کنید به Mez 132. ۴- مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ۳۳۷. ۵- نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۹۱ (سال ۹۰۸/۹۰۷ برابر ۲۹۵)؛ - گردیزی (زین الاخبار)، صفحات ۲۲ و ۴۷. - ابن اثیر، ج ۸، ص ۲. ۶- الحسینی (اخبارالدولة السلجوقیه، فهرست ۱۳۰)، ص ۷؛ - تاریخ بیهقی (فهرست ۱۶۱)، صفحات ۴۳۲، ۵۳۶. ۷- Omelian Pritsak; Karachanidische Studien I-X.، از

اوضاع و مناسبات قومی

حس ملیت^۱

از نظر تاریخ جهانی مهمترین نتیجه‌ای که فتح عرب در نیمه اول قرن هفتم (اوایل قرن اول هجری) داشت وارد نمودن ایران و اهالی آن به دنیای اسلامی یعنی به يك جامعه واحدی می‌باشد که از ملل مختلف تشکیل شده بود : مللی که از حیث شرایط اساسی تاریخی و مذهب و فرهنگ بکلی با هم متفاوت بودند .

بر حسب ظاهر تضادهایی که در طی قرون بین ایران از طرفی و بین دولت روم - و بعداً دولت بیزانس - وارثان دوره یونانی (از زمان اسکندر تا ۳۰ سال قبل از میلاد = دوره Hellénisme) از طرف دیگر وجود داشت به واسطه تسلط عربها تعدیل یافت و به وسیله گرد آمدن همه این اراضی در تحت يك دولت واحد

۱ - برای اطلاعات عمومی در این زمینه رجوع کنید به :

P. J. André : L'Islam et les races, Paris 1923 (dazu Clément Huart im J.As., 12. R., IV (Juli/Dez. 1924). S. 349; Kremer, Streifz. 22-35; Goldziher, Shu'ub.; Nallino, Racc. VI 135ff. (Die arab. Dichter als politische Pamphletisten). — Ilse Lichtenstädter : From particularism to unity: Race, nationality and minorities in the early Islamic Empire, in der "Islamic Culture" XXIII (1949), S. 251-280. مقاله اخیر نظری کلی جدیدی در باره اساس جهان بینی اسلامی با دلایلی متقن به دست می‌دهد : صفحات ۲۶۵ تا ۲۷۲ مخصوص به زمان بعد از محمد (ص) است .

بر طرف گشت .

ولی بدیهی است که این امر فقط يك جنوة ظاهری بود و قوم ایرانی برخلاف تمام اقوام آرامی و آرامی شدگان آسیای نزدیک و هم برخلاف اهالی قبطی مصر ، هستی خود را به عنوان يك جامعه‌ای که نگهدار زبان مستقل و ویژه خویش است اثبات نمود . این واقعه علاوه بر وسعت سرزمین ایرانی نشین و صعب‌العبور بودن بسیاری از نواحی آن ، شاید نیز (برخلاف آنچه نسبت به مصر اتفاق افتاد) معلول قلت جمعیت‌های عرب‌هایی که پس از غلبه اسلام در ایران سکونت ورزیده‌اند ، بوده است . ولی قبل از هر چیز باید آن را اثر فرهنگ وسیع ایرانی دانست که درست قبل از سقوط دولت ساسانیان يك مرتبه دیگر با عظمت شایانی شکفتن آغاز نمود و بدین ملت يك خود آگاهی ، يك سنت فرهنگی و يك خاطره زنده‌ای از خلافت ادبی خویش بخشید . این مزایا مثلاً (فردنی چند قبل از آن) زمان درهم شکستن فرهنگ مصر و قبول مسیحیت از طرف مصریان ، برای قبطیان وجود نداشته است .

در این مورد نیز واقعیتی که بدان قبلاً اشاره شد دارای اهمیت اساسی بوده است ، یعنی این واقعیت که سازمان طبقات اجتماعی - بخصوص در منطقه خراسان که میزان امر و سطح فرهنگی ایران بود - حتی پس از قبول اسلام به جای خود باقی ماند (در حالی که مثلاً قبطی‌ها در طی قرون متمادی حکومت یونانیان تا یزانس فاقد طبقه‌ای که حامل سنت و فرهنگ آنان باشد گشته بودند) . بدیهی است که دهقانان و دوایر وابسته به آنها حفظ مقام اجتماعی خود را مدیون رها نمودن دین زردشت بوده‌اند . (دلیل بر این که مردم نیز به روشنی به این هدف - کوشش برای پیوست به طبقه حاکم عرب - آگاهی داشته‌اند این بوده که در بخارا حتی هنوز در سال ۷۲۸/۷۲۹ (برابر ۱۱۰ هجری) ایرانیان تازه مسلمان -

شده را «عرب شده» تلقی کردند.^۱ همین امر هم سبب شده بود که دین ملی باستانی، در مواردی که پای ابراز حس ملیت ایرانی به میان می آمد، فقط در درجه مادون اهمیت قرار بگیرد. بلکه حتی عده ای از ایرانیان در اوایل سیادت عرب می کشیدند که در زمینه دین به آنها پیوسته در راه به انجام رسانیدن غلبه و ظفر، به آنان کمک کنند^۲؛ و به موازات آن سعی می کردند خود را با قبول شجره عربی در ردیف و رتبه عربها قرار دهند^۳ و تا سرحد امکان به عنوان مسلمان جدی قلمداد کردند. از اینجا نیز علت زیاده روی ایرانیان در اهمیت سلمان فارسی (که طبق منقول در سال ۶۵۵/۶۵۶ یا ۶۵۷/۶۵۸ برابر با ۳۵ یا ۳۶ هجری وفات یافته است) برای آغاز اسلام^۴ معلوم می گردد که وی را بزرگترین شاهد برای سهیم بودن عنصر

- ۱- طبری ردیف ۲، ص ۱۵۰۸؛ ابن اثیر، ج ۵، ص ۱۵۴- و نیز ابونعیم (ذکر اخبار اسپهان، فهرست: ۲۰۰) ج ۱، ص ۹.
- ۲- طبق منقول حتی هرمان، افسر ارشد سپاه ایران که به اسارت عربها در آمده بود (طبری، ردیف ۱، صفحات ۲۵۵۷ تا ۲۵۶۰ و ۲۸۰۱) می بایستی در سال ۶۴۲ (برابر ۲۱ هجری) در مدینه خلیفه دوم عمر را بدین امر راهنمایی کرده باشد که وی در صورتی بهتر از همه به تسلط بر تمام ایران نایل خواهد آمد، که ابتدا اصفهان را تصرف نماید: طبری، ردیف ۱، صفحه ۲۶۴۲. - در خود ایران نیز نظیر این قضیه اتفاق افتاده است: همین مرجع، ص ۲۶۵۵ (سال ۶۴۳ برابر ۲۲ هجری).
- ۳- مانند یکی از موالیان در مرز دیلمیان: بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۳۲۴، و نیز یکی از صولیان (که آن را ترك گمان کرده اند) (در باره صول رجوع کنید به فصل ۵ وضع ایران از نظر زبان، از همین کتاب) در حدود سال ۷۴۰ (برابر ۱۲۲ هجری)، آغانی (جای قاهره) جلد ۱۰، ص ۴۳. این مطلب را که تا چه اندازه عربها به برتری خود میاهات می کرده اند، سخن یکی از حکام سابقری، عمر بن ابی صلت (سال ۷۰۲ برابر ۸۳ هجری) به خوبی نشان می دهد که گفته: «ایرانیان بسیار خوب می دانستند که وی شریف تر از اسپهبد مازندران است»، ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۹۰. - درباره عقیده همدانی راجع به عربها (که در نظر وی رجحان و امتیاز داشته اند) رجوع کنید به: Kremer, C. G. II 237.
- ۴- ابن هشام (فهرست: ۵۸) صفحات ۱۳۶ تا ۱۴۳؛ میرد (کامل)، ج ۱، ص ۳۶۶. در باره سلمان، فارسی ادعا می شود که وی از اهل اصفهان بوده است (Browne, Isf. 440) و بنا به قول دیگران از اهل رامهرمزد (ابن قتیبه، معارف، فهرست: ۶۹، ص ۱۳۸)، (ابن سعد، فهرست: ۱۰۴، ج ۲/۷، ص ۶۴، اخبار مختلفی ذکر می کند). - علاوه بر این رجوع کنید به جمع و تدوین اقوال و آرای مختلف در:

ایرانی در تشکیل ملت اسلام^۱ به حساب می‌آوردند.

بدیهی است که ایرانیان خیلی خردمندتر و فرهنگ باستانی آنان بسیار قدیمی‌تر از آن بود که بتوانند برای همیشه به مقام درجه دوم و مادونی راضی باشند^۲. این مطلب که يك چنین واقعیتی تا چه اندازه برای تاریخ مذهبی و سیاسی مهم بوده قبلاً گفته شد. اکنون باید اهمیتی را که این تجلیات هنگام ابراز شخصیت عنصر ایرانی در اوایل دوره اسلامی داشته است روشن کنیم.

با این که معاویه، خلیفه اول اموی دستور داده بود که با ایرانیان دوستانه رفتار شود^۳، با این وصف آمادگی ایرانیان برای اعتراف به برتری عربها و کوشش برای وصول به مرتبه آنان مدت زیادی طول نکشید. گناه این امر علاوه بر تمام افتراقات فرهنگی و اجتماعی موجود بین این دو ملت، به گردن مهاجرت قبایل عرب به این سرزمین در سنوات اول تصرف ایران می‌باشد^۴: قبایل عرب

Caet. VIII 399-419; Giorgio Levi della Vida in der E I, IV 124f.; Louis Massignon: Salmân Pak et les prémices spirituelles de l'Islam Iranien, Paris Josef Horovitz. — im کتاب اخیر برخلاف (Publ. de la Soc. des ét. Iran VII.) "Islam" XII (1921/22), S. 178-183. از تاریخی بودن وجود سلمان حمایت می‌کند.

۱- تابمان فرقه نصیری، وی را حتی در ارکان تثلیث خود وارد می‌کنند: Browne I 203 mit Anm. 2. ۲- به وجود آمدن چنین احساسی را سخن دهقانی از هرات به خوبی نشان می‌دهد (سال ۷۳۸ برابر ۱۲۰ هجری) که اهمیت ایرانیان را به واسطه حلم و عقل و وقاری که می‌توانسته آنان را در مقام سیادت متمادی (چهار قرن) بر دنیا نکه دارد، تأکید می‌کند، ولی باز اعتراف می‌نماید که ایرانیان «کتاب ناطق و نبی مرسل» از طرف خدا نداشته‌اند (با این وصف زردشت نادیده انگاشته می‌شود)، و اکنون خداوند صفات پسندیده مردان ایرانی را در وجود امیر عربی چون اسد بن عبدالله جمع نموده است، طبری، ردیف ۲، ص ۱۶۳۶.

۳- رجوع کنید: Arthur Stanley Tritton im BSOS X (1939/42), S. 250. در انتقاد کتابی و به استناد،

Il Califfo Mu'awija I. secondo il kitāb ansāb al-ashrāf, übers. von Olga Pinto und Giorgio Levi della Vida, Rom 1938. ۴- رجوع کنید به فصل «ساکنان سرزمین

ایران، عربها» از همین کتاب.

گذشته از این که از هر حیث برای ایرانیان بیگانه به حساب می آمدند تازه در بین خود نیز اتحاد و اتفاقی نداشتند، و جنگهای برادرکشی دائمی آنان در زمان امویه^۱ به ایران نیز سرایت کرد، با این که می دانستند که ایرانیان در این باره دشمن شاد خواهند شد^۲. اثر تخریبها و ویرانیهای وابسته به این مبارزات در ایجاد خشم و تروشری روز افزون ایرانی بر ضد عربهای مهاجم ناچیز نبود^۳. به تمام اینها نیز این نکته افزوده می شود که با بسیاری از ایرانیان در قسمت های جنوبی بین النهرین، قبل از همه در بصره، حتی پس از آن که اسلام می آوردند به عنوان مادون و انسانهای درجه دوم رفتار می شد. از این عقیده نیز طرفداری به عمل می آمد که يك مرد عرب با وجود این که اجازه ازدواج با زن یهودی و مسیحی ندارد در هم بالینی موقتی با آنان مجاز است، ولی درباره زن ایرانی حتی این اجازه را هم ندارد^۴ (البته این طرز تفکر نتوانست عملاً از اختلاط دو نژاد جلوگیری کند)^۵. (محتمل هم هست که یکی از علل نهی از آمیزش با ایرانیان نیز اختلافات جسمی بوده که غالباً بین تیره رنگان عرب با ایرانیهای نسبتاً روشن پوست و طلایی مو^۶ مشاهده می شده است، به طوری که از این رو نیز عربهای مفتخر به اجداد خویش به ایرانیان لقب «صحب السبال» (صحاب جمع

۱- رجوع کنید به ص ۳۹ به بعد، از همین کتاب. ۲- طبری ردیف ۲، ص ۱۸۶۵.

۳- رجوع کنید به :

Goldziher, Arab. 103ff.; Richard Hartmann: Islam und Nationalismus, Berlin 1948, S. 9-11 (Abh. d. dtsh. Ak. d. Wiss. zu Berlin, Jg. 1945/6, Phil.-hist. Kl., Nr. 5); Theodor Nöldeke: Der Chalif Mansür (in den "Orientalischen Skizzen", Berlin 1892, S. 111-151), S. 115f.; Browne I 232f.

۴- بنا به موطأ از مالک بن انس، - رجوع کنید به :

Goldziher Arab 127f. — Muir, Cal. 181f.; Browne I 264f.

۵- رجوع کنید به افغانی (بولاق)، ج ۱۲، ص ۱۰۸، و نیز: Herzfeld, Sam. VI 98f.

۶- این حالت را بلاذری (انساب الاشراف ج ۵، ص ۱۳۰) به عنوان حالتی ویژه خراسانیان می داند.

اصحاب، متمایل به قرمزی: قاموس) «سبیل قرمزان» دادند^۱ و عموماً منظر ایشان برای اقوام سامی، بخصوص ناخوش آیند^۲ بوده است. ولی در عین حال حتی در حدود سال ۷۰۰ برابر ۸۱ هجری، زنان ایرانی پاك نژاد نیز همانند زنان عرب به عنوان «زنان زیبا» مورد ستایش قرار می گرفتند^۳. جهات دیگری نیز مثل این که به ایرانیان به عوض «کنیه»^۴ به نام شخصی خطاب می کردند و با آنان را از لحاظ خصایل ناشرافتمند می نامیدند، سبب تحقیر موالی (که در آن زمان غالباً ایرانی بودند) شده بود تا به جایی که در عراق هنگام نماز می بایستی ایرانیها از عربها مجزا بایستند^۵: و این طور به نظر می رسد که در بصره در قرن هشتم (دوم هجری) مسجدی برای موالی وجود داشته است^۶.

همین که والی خراسان و فاتح آسیای مرکزی یعنی قتیبة بن مسلم می خواست بر ضد تمام کسانی که می توانستند خط خوارزمی^۷ بخوانند و بنویسند و سنت علمی سرزمین ایران را می شناختند و تحصیل می کردند، اقدام کند ایرانیان حق داشتند که از وخیم ترین پیش آمدهایی که در انتظار آنان بود وحشت کنند: بدین ترتیب مخالفت و اعتراض آنان پیوسته صورت و شکل محکم تری به خود

۱- میرد (کامل)، صفحات ۶۸۶/۲۵۴. ۲- رجوع کنید به: Kremer, C. G. II 156f.
 ۳- عقدالفرید، ج ۳، ص ۲۰۱ (مشروط بر این که این قول در مورد سال ۷۰۰ برابر ۸۱ هجری صدق کند و گرنه برای زمان تألیف کتاب معتبر خواهد بود). - برای اطلاعات عمومی رجوع کنید به: Emilio García Gómez: El sentimiento de la belleza física en la poesía árabe (Ideas per un libro de estética musulmana), in den "Cuadernos de Adán" I (1944).
 ۴- رجوع کنید به فصل «نام گذاری»، از همین کتاب؛ - و نیز: Fück 14 und Goldziher, Kunja I, 267. ۵- رجوع کنید به: Goldziher, Arab. 120.
 ۶- مرجع سابق، و نیز: Levy Soc. I 84-88. ۷- در باره خط و زبان خوارزمیان رجوع کنید به: Frye, Coinage 17ff; Add. Notes 109f. ۸- رجوع کنید به: Sachau, Hor. 480-482 بنا به قول بیرونی - زاخاؤ (Sachau) در این امر يك نوع اقدام آگاهانه ای برای نابود کردن حس استقلال حکومت مستقل خوارزمی می بیند.

گرفت و در موارد مختلفی جنبش‌های ملی موسوم به «عصبیت»^۱ (در واقع: روح قومی) خود را در بین توده نمایان ساخت و طبعاً باعث به وجود آمدن عکس‌العمل‌هایی متناسب با آن از طرف عرب‌ها گشت.^۲ در این موقع ایرانیان دوباره به ماهیت ملی خود اهمیت خاصی داده^۳ و با میل به آن دسته‌ای از مسلمانان پیوستند که با این نظر و عمل امویان مخالف بودند.^۴ تبلیغات عباسیان در ایران نیز بیشتر از این جهت زمینه‌نمر بخشی یافت که با وجود قبایل ناراضی عرب^۵ و مخالف بنی‌امیه، باز عباسیان عمداً^۶ وظیفه تبلیغ را به عهده ایرانیان واگذار-

۱- «عصبیت» روح حزبی به‌طور مطلق، مثلاً حتی نسبت به یک قبیله، می‌باشد. رجوع کنید به آغانی (بولاق)، ج ۱۹، ص ۲۹۱- در این مورد نیز:

Herfeld, Sam VI 250, Anm. 1; Pellat 221f. ۲- بلاذری (فتوح البلدان)، ص

۴۲۶- طبری، ردیف ۲، ص ۱۳۵۴؛ ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۱۹ (سال ۲۱۷ برابر ۹۸ هجری والی خراسان). - سنت منقول، تعصب قومی را پیوسته بر عرب خرده می‌گرفت، رجوع کنید به، Goldziher, Arab. 109; Ahmed Ates: 'Asabiyyet, in der E I, türk. I 663f.

مقاله اخیر منابعی درباره عصبیت در نزد ابن‌خلدون به دست می‌دهد. ابوالحسن اشعری، «عصبیت» را جزء کبایر می‌شمارد، مقالات الاسلامیین، به تحقیق ۵، ریتز، ۱۹۲۹، ص ۲۹۷.

۳- حتی در دربار هشام (۷۲۴-۷۴۳ برابر ۱۰۵ تا ۱۲۵ هجری)، آغانی (بولاق)، ج

۴، ص ۱۲۵ (با این وصف خلیفه دستور داد وی را به موجب محتوای این شعر، مجازات نمایند)؛ - آغانی (بولاق)، ج ۱۵، ص ۳۵؛ و نیز: Grünebaum 203f. ۴- رجوع

کنید به، Wellhausen, Opp. 35, 40f. - و نیز فصل «شیعیان دوازده امامی» از همین کتاب.

۵- از ۱۲ نقیب عباسیان، پنج تن از خزاعه، یک تن از طی، چهار تن از تمیم (که سه تن

از آنان از بنو امراء القیس)، یک تن از بکر بن وائل، یک تن از بنو عمرو بن شیبان، طبری،

ردیف ۲، ص ۱۹۸۸. (به این امر که در بین این نقبا نیز موالی این قبایل وجود داشته‌اند،

لااقل در این‌خبر اشاره‌ای نمی‌شود). ۶- این مطلب که ابومسلم ترك بوده است، بسیار

مورد تردید است - این ادعا در مقاله ذیل که درباره اهمیت ترکان در مورد پایه‌گذاری و تکامل

دولت عباسیان، نوشته شده است دیده می‌شود؛

Semseddin Günaltay: Abbas ogullari imperatorlugunun kurulus ve yuksele-sinde Türklerin rolü (im "Belleten" VI, 1942, S. 177-205), S. 184f.

- زیرا ابومسلم به‌خوبی عربی و فارسی صحبت می‌کرده است (ابن خلکان (فهرست، ۱۱۱)،

ج ۴، ص ۷۳) و زبان عربی وی رنگ لهجه فارسی داشته است، جاحظ، بیان، ج ۱، ص

۴۲ (برابر با جاحظ، فهرست، ۲۵۹، ص ۲۴).

کردند.^۱ در آن موقع و مدتی هم بعد از آن پی در پی امر منجر به منازعاتی بین عربها و ایرانیان شد^۲ و پیشوایان عباسی از این امر اندیشه نداشتند که هدف خود را به وسیله ایجاد يك تحريك ضدعربی در بین ایرانیان ترویج کنند.^۳ ایرانیان در منازعات واقع بین عربها بی طرفی خود را حفظ می کردند،^۴ ولی با وجود این توانستند از موقعیت منازعات استفاده نموده عربها را تقریباً پس از يك محاصره با موفقیت و بعد از شرایطی^۵ مناسب با آن مبنی بر واگذاری امور، به ترك سرزمین ایران مجبور نمایند. به عکس نیز به عربها به شرطی اجازه ماندن در ایران داده می شد که در «اجرای آگاهانه عادات و رسوم ایرانی بکوشند»^۶ و از جمله نیز اعیاد ملی و مذهبی باستانی نوروز و مهرگان^۷ را با هم جشن بگیرند و هدایای مرسوم باستانی را در این ایام بپذیرند. - اساساً تقویم قدیم

- ۱- طبری، ردیف ۲، ص ۱۵۰۱ (سال ۷۲۸/۷۲۷ برابر ۱۰۹)، و صفحات ۱۵۰۷، ۱۹۳۷، ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۶. - نیز یکی از صولیان (که او را ترك پنداشته اند) (رجوع کنید به فصل «وضع ایران از نظر زبان» از همین کتاب) به عنوان مبلغ فعالیت می کرد، اغانی (قاهره)، ج ۱۰، ص ۴۳. ۲- تاریخ قم، صفحات ۲۵۳ تا ۲۵۷ (قم)، مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ۲۷۶ (شاس، قرن دهم برابر چهارم هجری) و امکنه دیگر در ماوراءالنهر، همین مرجع، صفحات ۲۸۳، ۳۲۰، ۳۳۶ (قسمت مهم منطقه نیشابور). - این ادعا که عربها و ایرانیان بخصوص در خراسان، در تحت فشار دشمنان شمالی و شرقی با یکدیگر متحد گشته اند (Toynbee II 141, Ann. 3) بدین صورت مطلق صحیح نیست. در بین النهرین نیز، مثلاً در جنبش مختار، هر دو عنصر، ایرانی و عربی با هم دیده می شدند.
- ۳- طبری، ج ۲، ص ۱۹۷۴؛ - و نیز ص ۱۹۴۹. ۴- بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۴۲۴ (سال ۷۱۵/۷۱۶ برابر ۹۷ در مبارزات در مورد قتیبه) ۱- ابن اثیر، ج ۵، ص ۶. ۵- ابن اثیر، ج ۵، ص ۵۶ (سال ۷۲۸/۷۲۹ برابر ۱۱۰ هجری). ۶- طبری، ج ۲، ص ۱۶۳۶ به بعد؛ - ابن اثیر، ج ۵، ص ۷۹. ۷- در آغاز قرن نهم (آخر قرن دوم هجری) این اعیاد نیز بعداً حتی در بغداد به صورت امر جدی متداول گشت، تنوخی (نشوار المحاضرة در، «Isl.Cult.» III (1929), S. 517.) (تهیه شهراب خرما در این روز)؛ - رجوع کنید نیز به، Kremer, Streifz. 32 und Textbeilage XIII. (صفحه ۷۰، الذهبی و اغانی/بولا، ج ۹، ص ۱۲۱)؛ - و نیز، Sadighi 75f.; Wiet 134-136 در باره اشعار غنایی ایرانی باستانی مخصوص به این ایام، رجوع کنید به، Ebermann 116.

زردشتی - نیز به دلایل اقتصادی (در مقابل سال قمری مسلمانان) - تا چندین قرن با موفقیت، معتبر ماند^۱.

در مقابل این جنبش، امویان که سخت به عربیت پابند بودند هیچگونه وسیله دفاع موفقیت آمیزی نداشتند تنها کاری که می کردند این بود که گاه و بیگاه اجازه می دادند که والی^۲ یا عاملی^۳ از اهل خود این سرزمین انتصاب گردد، ولی این عمل نیز مثل اتحاد موقتی عربهای خاورمیانه در مقابل ایرانیانی که متحداً قدم به میدان گذاشته بودند^۴ دیگر مؤثر نبود و به محض این که عباسیان قدرت دولت را در دست گرفتند ایرانیّت نیز از نظر فرهنگی به آرمان خود رسید.

عباسیان از این که به ایرانیان حق برابری مطلق با عربها را بدهند^۵ اندیشه نداشتند البته مشروط بر این که آنان نیز به مذهب اکثریت یعنی به مذهب اهل سنت و جماعت گرویده فعالیت علمی خود را به زبان عربی اجرا کنند^۶. اگر ایرانیان طبق این خواسته رفتار می کردند و علاوه بر آن خاندانی را که امر سیادت در دست او بود^۷ نیز (به زبان عربی) مدح و ستایش می نمودند می توانستند، به فرض این که

۱- رجوع کنید به فصل «تقویم» جلد دوم همین کتاب. ۲- سال ۷۴۳ (برابر با ۱۲۵ هجری)، شخصی سندی والی آمل شد، طبری، ج ۲، ص ۱۷۶۷. ۳- ابن اثیر، ج ۵، ص ۱۲ (سال ۷۱۷/۷۱۶ برابر ۹۸). ۴- ابن اثیر، ج ۵، ص ۱۳۷ (سال ۷۴۷/۷۴۶ برابر ۱۲۹)، و صفحات ۱۴۱ و ۱۴۹. رجوع کنید نیز به شماری از نصر بن سيار در:

Theodor Nöldeke und August Müller: *Delectus veterum carminum arabicorum*, Berlin 1890, S. 88 (Porta linguarum orientalium XIII).

۵- عربها گاهی بر آنها این معنی را عیب می گرفتند که ایشان ایرانیان را ترجیح می دهند؛ ابن خلدون (المبر، فهرست، ۱۳۹)، ج ۳، ص ۲۴۱؛ حمزة اصفهانی، ص ۲۱۶؛ جاحظ (بیان)، ج ۳، ص ۲۰۶. و نیز رجوع کنید به: Kremer, Streifz. 31f. (سال ۸۱۳ برابر ۱۹۸ هجری، اشعار مختلفی به همین معنی) و نیز: Becker, Isl. St. I 111. فقهای حنفی و مالکی بعداً ایرانیان را به شرطی از نظر حقوقی برابر با عربها می دانستند که پدر و مادر یا اجداد آنها مسلمان بوده و خود نیز دارای وضع اجتماعی ثابتی بوده باشند. ۶- اغانی (بولاق)، ج ۹، ص ۱۰۴، ج ۱۲، ص ۱۵۶؛ - مسعودی (مروج الذهب)، ج ۶، صفحات ۱۳۷ تا ۱۵۵. ۷- مثلاً محمد بن الحارث اغانی (بولاق)، ج ۲۰، صفحات ۷۸، ۸۲.

صحت ایمان شخصی خود آنها هم مثل تقریباً بشار بن برد (وفات ۷۸۵/۷۸۴ برابر ۱۶۸ هجری) مورد اتهام بوده، تاملت طویلی از هر گونه مزاحمتی در امان باشند. به زودی، یعنی تقریباً پس از ۳۰ سال، ایرانیان در رأس دولت قرار گرفتند به طوری که خاندان برمکیان مقام رهبری صدارت - که در این زمان به نام «وزیر» (از ریشه اصلی عربی)^۲ و فقط بین امویان اسپانیا به تبعیت از زمان بنی امیه «حاجب» نامیده می شد - به عهده داشتند. به تمام این که برمکیان و بسیاری از ایرانیان دیگر آماده هر نوع جدوجهدی در راه فرهنگ مشترک اسلامی دربار خلفا که به طور روزافزونی از فرهنگ شرقی ایرانی متأثر می گشت، بودند با این وصف اغلب به اصل نژاد ایرانی خود آگاهانه توجه داشتند. و حتی برمکیان برای تأیید اصالت نژادی خویش می کوشیدند که شجره خانواده خود را به يك موبد زردشتی برسانند در حالی که در واقع اصل آنان از يك خانواده روحانی بودایی از نوبهار در بلخ بوده است.^۳ همچنین شیعیان برای این مطلب که

۱- رجوع کنید به :

Kremer, Streifz. 35 (und Textbeilage XIV auf S. 70); Sharif 54f.

اجداد بشار از بخاراستان بوده اند : اغانی (قاہرہ) ، ج ۳ ، صفحات ۱۳۵ ، ۱۳۸ - و نیز

رجوع کنید به ، Fück 32f.; Wiet 147f., 184f. ۲- این مطلب که به اشراف ایرانی

حتی در تحت خلافت عمر اول ، در بین النهرین ، مراکز امارتی واگذار شده است Kremer,

C.G.I. 69. یقیناً فقط از روی تمصب ورزی جعل گشته است . ۳- برای نظر کنونی در

این مورد رجوع کنید به :

Salomon Döb Goitein : The origin of the vizierate and its true character, in

"Islamic Culture" XVI (1942), S. 255-263, 380-392. (Vgl. auch den Bericht

Hellmut Ritters im "Oriens" I, 1948, S. 393). در مورد نظر قدیم تر در زمینه ریشه یابی

این کلمه رجوع کنید به ، Browne I 255 بنا به قول James Darmesteter aus pers. vi-čir(ä).

۴- بر همین پایه نیز نامدنی شجره عربی جعل می کردند. رجوع شود به : Goldziher, Arab. 142

. حتی کردان می کوشیدند که تمام ملت خود را از عرب منشعب بدانند : همین مرجع ص ۱۴۳ .

۵- طبری ، ردیف ۲ ، ص ۱۱۸۱ (سال ۷۰۵ برابر ۸۶ هجری) . داستانهای متأخری را که در

باره برمکیان شایع گشته بود ، عبدالجلیل یزدی در کتاب تاریخ آل برمک جمع نموده است (سال -

مادر امام چهارم زین العابدین (ع) يك شهبانوی ایرانی به نام جهانشاه ، به عربی سلافه ، (نوه يادختر یزدگرد سوم) بوده است ، ارزش زیادی قایل بودند^۱.

بدیهی است که عربها فقط تماشاگر بی حرکت این تحولات نبوده ، بلکه در مقابل اخباری که برعلاقه پیغمبر اسلام (ص) به ایرانیان و تهدید اهانت کنندگان به آنان دلالت می نمود^۲ و یا ایرانیان را از فرزندان اسحاق برادر اسماعیل (سرسلسله نژاد عرب) محسوب می داشت^۳ و همچنین در مقابل حملات علمای ایرانی به علمای انساب عرب^۴ و هم در مقابل این افسانه که در اصفهان آبی وجود دارد که بخصوص برای عربها مضر است^۵ ، آرای بی به میان آوردند که ایرانیّت را امر کم ارزشی معرفی^۶ و استعداد زبان عربی را برای قبول تغییرات مختلف

— ۱۳۶۱/۱۳۶۰ برابر ۷۶۲ هجری) ، چاپ آن در ،

Charles Schefer : Chrestomathie Persane II, Paris 1885, S. 1-54. (Publ. de l'Ec. des langues or. viv. II/8/2).

۱- رجوع کنید به : نوبختی (کتاب الفرق) ، ص ۴۷ به بعد ۱ - ابن خلدون (بولاق) ج ۱ ، ص ۳۴۷ . ۲ - رجوع کنید به ،

Ignaz Goldziher : Das arabische Stammeswesen und der Islam (in den Muhamedanischen Studien I), S. 74; Goldziher, Arab. 117.

۳- رجوع کنید به ، Goldziher, Arab. 144ff. ۴- رجوع کنید به ، Goldziher, Shu'ub.

190ff. — حتی کسی مثل ابن درید (۸۳۷ — ۹۳۴ برابر ۲۲۱ تا ۳۲۱ هجری) ، کتاب الاشتقاق خود را (چاپ توسط ، Ferd. Wüstenfeld, Göttingen 1854.) عالمأعماً به عنوان يك فرد عربی برضد دعاوی ایرانیان نگاشته است (رجوع شود به ص ۳ به بعد همین مرجع) .

۵- حسینی (فهرست : ۱۹۹) ، ص ۱۹ (این خبر مسلماً از این کتاب ناشی شده است که در زمانهای بعد ترجمه گشته است) . ۶- رجوع کنید به ، Goldziher, Arab. 117ff. —

فرزدق «ابن الفارسیه» را به عنوان کلمه دشنام به کار می برد ، همین مرجع ص ۱۲۶ : از کتاب داستان عتقر می توان جریده ای از کلمات استهزا آمیز برضد ایرانیان جمع آوری نمود : همین مرجع ، ص ۱۳۶ ، پاورقی ۵ . همچنین مسیحیان عراق ایرانیان و دین زردشت را به حقارت

می نگریستند ، Graf II 138

تأکید می نمود، و برای تأیید نظر خود نیز احادیثی می آوردند. ولی از این امور که بگذریم این ادعا^۲ که سقوط ناگهانی برمکیان (۸۰۳) واقعاً بیشتر بر اساس يك عكس العمل عربی در مقابل ایرانیان بوده است تا بر اساس اغراض شخصی، کاملاً مورد تردید است، زیرا این حادثه به هیچ وجه منجر به تضعیف نفوذ ایرانیان نگشت^۳، بلکه به عکس در بسیاری از مناطق شرق^۴ دنباله فرمانروایی والیان متعدد ایرانی سلسله های فرمانروایی ایرانی به وجود آمد که اولین خاندان آنها یعنی طاهریان با تصویب رسمی خلیفه حکومت می کرد. مأمون^۵ خلیفه نیز

۱- رجوع کنید به اقوال جمع آوری و تدوین شده در این مورد در: عقدالفرید، ج ۳، ص ۲۰۹ به بعد. - نیز رجوع شود به:

Alfred Guillaume: The traditions of Islam. An introduction into the study of the Hadith-Literature, Oxford 1924, S. 57f.

یکی از احادیث زبانهارا به طریق ذیل تقسیم می کند، مینویس ترین زبانها در نزد خدا زبان فارسی است، و زبان خوزستان زبان شیطان است (رجوع کنید به فصل بعد، ۵ وضع ایران از نظر زبان، از همین کتاب)، و زبان اهل جهنم، زبان بخارایی و زبان اهل بهشت، عربی است؛ مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ۴۱۸، - شخصی مثل ابن فارس (وفات ۱۰۰۵ برابر ۳۹۵ و یا ۳۹۶ هجری) که از حیث نژاد ایرانی بوده، ولی در عربیت منحل گشته بود، به نوبه خود مزایای عرب را ستایش می کند، Brockelmann, GAL I 130. ۲- ابونعیم (ذکر اخبار اسپهان، فهرست: ۲۰۰)، ج ۱، صفحات ۷ تا ۱۴. - مجموعه ای از این اخبار، در: Goldziher, Shu'ub. 153f. ۳- رجوع شود به: Sharīf 22. - این مطلب را که قاتل ایرانی عمر خلیفه دوم بر اثر تحریکات ملی (نه به علت امر شخصی) دست به این عمل زده است (چنانچه این منابع مدعی هستند: Kremer, C.G.I. 15; Sharīf 22) نمی توان قبول نمود. شریف (Scharīf 12) حتی می خواهد قتل علی (ع) را نیز، از این رو که یکی از شرکای هم قسم در توطئه این قتل ایرانی بوده است (مبرد، کامل، ج ۱ صفحات ۵۵۹ تا ۵۶۳)، مملول محرکی ملی بداند؛ ولی این نظرنیز یقیناً صحیح نیست. ۴- بخاری فصل خاصی در این زمینه دارد که موالی، صاحبان مقامات فضاوت و اداره حکومت بوده اند،

Goldziher, Arab. 115. ۵- سال ۷۸۲/۷۸۱ (برابر ۱۶۵ هجری) در ری با فارس، کرمان و الاهواز به ضمیمه بحرین، عمان، نسکر و نواحی دجله، اسائیر، ج ۶، صفحات ۲۲، ۲۴ به بعد. - سال ۷۸۳/۷۸۲ (برابر ۱۶۶ هجری) دنیاوند با قومی و ری؛ همین مرجع، ص ۲۵. - ۷۸۶/۷۸۵ (برابر ۱۶۹ هجری) گزرگان: اصفهان، همین مرجع، ص ۳۲. ۶- شاید دلایل بر این که وی نیز به فارسی مسلط بوده است نتواند این امر باشد که در مرو فسیده ای به زبان فارسی به او تقدیم گشته است، رجوع کنید به: Barthold, Med. 80f.

به عنوان پسر يك بانوی ایرانی خصوصاً در شرق مورد قبول و استقبال عموم واقع گشت^۱ و از همین جا باكمك وزیرش فضل بن سهل و بسا حمایت ایرانیان خلافت را به دست آورد^۲ و چیزی هم نگذشت که بر او خرده گرفتند که وی در نظر دارد یکی از علویان (امام رضا «ع») را جانشین خود کند تا بدین وسیله بتواند سیادت ایرانیان را تأمین نماید^۳.

در طی این مدت نیز طبقه دانشمند ایران به طوری با دین و فرهنگ اسلام رشد و نمو کرده بود که از این پس می توانست مباحثات و منازعات بین این دو ملت عرب و ایرانی نیز در يك سطح علمی و معنوی مشترکی صورت بگیرد. هنگامی که مأمون خلیفه ایرانیان را از جهتی بر عربها ترجیح می داد^۴، علمای مهم ادب مثل جاحظ^۵ (پیش از وی نیز ابونواس [سال ۷۴۷ یا ۷۶۲ تا ۸۱۴/۸۰۶ برابر ۱۳۰ یا ۱۴۵ تا ۱۹۸/۱۹۰ هجری] که البته خود را ایرانی حس می کرد)^۶ از این بیمی نداشتند که محاسن ایرانیان راستایش نموده و مرتبت عربها را تنزل دهند و اینان را گاهی صراحتاً به عنوان «طبقه بی دانش» قلمداد نمایند^۷. ظاهراً عموم مردم نیز این قبیل قضاوت ها را با رضایت خاطر می شنیدند^۸. - واضح است که در جبهه

۱- رجوع کنید به ، Donaldson 162. و نیز به کتاب عصر المأمون از احمد فریدر فاعی ، قاهره ۱۳۴۶ هجری ، ج ۲ ، ص ۲۴۴ . ۲- طبری ، ردیف ۳ ، ص ۶۳۱ ؛ و نیز : I.e Strange, Bagdad 310; Donaldson 163. ۳- ابن خلکان ، ج ۱ ، صفحات ۱۰۹ و ۱۳۵ . ۴- طبری ، ردیف ۳ ، ص ۱۱۴۲ . ۵- جاحظ (کتاب البیان ، فهرست ، ص ۲۵۸) ، ج ۱ ، ص ۲۰۳ (برابر جاحظ ، فهرست ، ص ۲۵۹ ، ص ۲۷) . ۶- رجوع شود به ، Sharif 56-60; Carl Brockelmann in der E I, I 108f. ۷- مجموعه ای از این قبیل شواهد شعری در مرجع ذیل دیده می شود ، Goldziher, Shu'ub. 160ff., 167ff. به این ، نیز مدح ایرانیان در کتاب صاعد (طبقات الامم صفحات ۴۹ تا ۵۲) اضافه می گردد . ۸- رجوع کنید به ، Guillaume, The tradit. 57f., Grünebaum 205 mit Anm. 79. باره این که عربهای قدیم واقعاً به امور علمی و معنوی کمتر تمایل داشته اند رجوع کنید به : Browne I 261f. ۹- مانند این که طبیب معالج فضل برمکی ، هنگام زندانی شدن وی ، (۸۰۳ برابر با ۱۸۷ هجری) از این رو از او حق المعالجه نپذیرفت که وی از اعضای طبقه اشراف ایرانی بوده است ، مسعودی (مروج الذهب) ج ۶ ، ص ۴۱۲ (با تبصره های محشی آن) .

مخالف نیز حملات کم نبوده است و برای کسی مثل جاحظ مشکل نمی نمود که ایرانیان را نیز مثل عربها به استهزا بگیرد.^۱

مورخان ایرانی نیز به یاد سنن و روایات باستانی خود افتادند و مردانی مثل حمزه اصفهانی^۲ و دینوری کتب خود را در تحت تأثیر روح میهن پرستی تألیف کردند: این افراد عقیده و نظر خود را به صراحت بیان نموده و نیز بدین وسیله آن را نشان دادند که قسمت اعظم کتب خود را به ذکر حوادث گذشته ایران اختصاص داده اند^۳ تا به بیان تاریخ عرب و قرآن و پیغمبرانی که در آن به عنوان پیشروان اسلام نسام برده می شوند. مقارن با آن نیز ادبا مکرراً آگاهانه نژاد ایرانی خود را با تأکید خاصی ابراز می کردند^۴، و در چنین موقعی دیگر غالباً دفاعی که از دین زردشت (ومانی) می شده علت مذهبی نداشته، بلکه از روی اعتقاد

۱- جاحظ (کتاب البیان، فهرست، ۲۵۸)، ج ۳، صفحات ۵ تا ۷ [برابر با جاحظ (فهرست، ۲۵۹) صفحات ۳۱ تا ۳۳]؛ - جاحظ (کتاب الحيوان، فهرست، ۲۶۰)، ج ۷، ص ۶۸ (اگر وی در این موارد ایرانیان را به علت خصوصیات آنان هنگام سخن گفتن - چوبدستی و کمان - و نیز به موجب نقص آنان در هنر اسب سواری و به سبب قلت ورزیدگی در هنر پیکار، به استهزا می گیرد، به این نکته باید توجه نمود که وی در آن زمان دیگر معنای آن خصوصیات ایرانیان را هنگام ایراد سخن، نمی فهمیده است، رجوع کنید به:

Carl Heinrich Becker: Die Kanzel im Kultus des alten Islam, in den "Islamstudien" I, Leipzig 1924, S. 450-471. در کتاب التاج فی اخلاق الملوك، به تصحیح

زکی پاشا، قاهره ۱۹۱۴ (رجوع شود نیز به: Brockelmann, GAL, S I 246/D/1) اخبار جالبی در باره عادات باستانی ایرانیان جمع آوری شده است؛ - در مورد مدح ترکان رجوع شود به: Brockelmann, GAL, S I 243. (و درباره مسئله مؤلف آن به همین مرجع ص ۳۴۶،

تبصره ۲) ۲- حمزه اصفهانی، ص ۱۳۸. - به این مطلب قبلاً بیرونی توجه داده است، رجوع کنید به: Goldziher, Shu'ub. 209. اهمیت اشعار ایرانی را که در زمینه این مشاجرات به زبان عربی ایراد شده، نوشته ذیل تشریح می نماید، Nallino, Racc. VI 138f.

۳- دینوری (اخبار الطوال)، صفحات ۱ تا ۷۵. ۴- اغانی (قاهره)، ج ۵، ص ۱۵۴، ج ۷، ص ۱۴۶؛ - مسودی (مروج الذهب)، ج ۶، ص ۶۲؛ - عقد الفرید (قاهره ۱۳۰۵ هجری)، ج ۲، ص ۲۷۷.

ملی انجام می گرفته است.^۱

این تحولات منجر به شعوبیه^۲: شاخص جنبش ملی ایرانی گشت. عربها در نوشته‌های مختلف این گروه غالباً مورد حمله و تحقیر و در اشعارشان مورد استهزا واقع می‌گشتند. مکرر اتفاق می‌افتاد که با استناد به قرآن [(سوره ۴۹ آیه ۱۳) ان اکرمکم عند الله اتقیکم، وهم (سوره ۴۹ آیه ۱۰) انما المؤمنون اخوة] از این عقیده طرفداری می‌کردند که به فرض این که ایرانیان دانایان و برتر از عربها نباشند^۳ با ایشان برابرند (از این رو نیز «اهل التسویه» نام^۴ یافتند).

۱- ابن مقفع که حمایت از مانویت می‌نمود، در واقع پیرو نیروی عقل و دستورات آن بود و اساساً دیگر از این حد که از مذهبی دفاع و یا برضد مذهبی قیام نماید، فراتر رفته بود. Guidi, Lotta, S. XIII.
۲- مشتق از کلمه «شعوب»، است که در قرآن (سوره ۴۹، آیه ۱۳) به ضمیمه کلمه «قبایل» به عنوان تقسیم‌بندی صحیح و مجاز اسلامی ذکر می‌گردد. رجوع کنید نیز به مفاتیح العلوم (خوارزمی)، ص ۱۲۲ - عبدالعزیز النوری، التاریخ الشعوبیه، بیروت ۱۹۶۲؛ - و نیز، Wilhelm Barthold: Die persische šu'ūbiya, in der "Ztschr. f. Assyriologie" XXVI (1911), S. 249-266; Nikitin, Nat. 224f.; Hartmann, Isl., S. 11; Goldziher, Shu'ub. 147 und Browne I 265-270; Sadighi 49-51; Sir Hamilton Gibb: Studies on the civilization of Islam, London 1962, S. 62-73: The social significance of the Shu'ubiya.

مقاله ذیل در باره اشعار شعوبیه گزارش می‌دهد:

M. N. Osmanov: Iz istorii literatury narodov charasana; Maver annochra VIII-IX v.v., in "Sovetskoe Vostokoverenie" 1956/II, S. 105-118.

۳- اغانی (قاهره)، ج ۴، ص ۴۱۲. - و نیز رجوع کنید به:

Brockelmann, GAL I 252; Nikitin, Nat. 217, 223; Mohammad Mo'in (Mu'in): L'influence du mazdéisme dans la littérature persane, Teheran 1948, S. 497, 505 (Publ. de l'univ. de Téhéran, Nr. 9.)

در این کتاب محمد معین در مورد قضاوتش درباره ایرانیان اساساً به نظر و طرز تفکر شعوبیه‌های قدیم انکا می‌کند. - رجوع کنید به:

Fritz Meier in "Artibus Asiae" XIII/3 (Ascona 1950), S. 231f.

۴- مقدمه ابن خلدون، ۲۱۱؛ - در مورد این اصطلاح رجوع کنید به: اغانی (قاهره)، ج ۵، ص ۱۵۸؛ - و نیز به محمد کردعلی: رسایل البلاء، چاپ اول، قاهره ۱۹۱۳ که در صفحات ۲۶۹ تا ۲۹۵ از ابن قتیبه، کتاب التسویه بین العرب والعجم، نقل می‌کند؛ نیز رجوع کنید به: Barthold, Med. 168-176; Brockelmann, Gesch. 108.

واضح است که عربها (مثلاً محمد، عبدالله بن مسلم بن قتیبه)^۱ نیز این حملات را بی جواب نمی گذاشتند.

به پیوست این جنبش، نیز احیای مجدد کتابت به زبان پارسی که خود را - برخلاف نوشته های عرب - برای حماسه سرایی و اشعار تاریخی و بازگویی احساسات و خواسته ها سخت ممتاز نشان داد، صورت گرفت. هنوز طاهریان به فرهنگ ایران علاقه و تمایلی نشان نمی دادند و امیر عبدالله (۸۲۸ - ۸۴۵/۸۴۴ برابر ۲۰۳-۲۱۳ هجری) از قبول کتابی که (ظاهراً به زبان فارسی) در آن احکام و قضاوت های شیروان جمع آوری شده بود ابا نمود و با استدلال به این که برای اتباع وی قرآن و احادیث کافی است دستور داد آن را در آب بیاندازند. ولی حتی صفاریان به عنوان مروّج ماهیت ایرانی^۲ معروف گشتند و سخت مایل بودند که در بار آنان کتب فارسی به وجود آید و خود ایشان نیز به عنوان حاملان نهضت «نوآور» ایرانی مورد ستایش قرار گیرند. در عین حال در آن موقع هنوز نمی توانست از يك چنین طرح و وظیفه ای (مثلاً نسبت به شعرو ادب) نشانه ای موجود باشد؛ زیرا برای چنین منظوری صفاریان به اندازه کافی از دانش بهره مند نبودند. و همچنین بویهیان توانایی این معنی را نداشتند، بلکه برای اولین بار

۱- وی در سالهای ۸۲۸-۸۸۹ (۱) (برابر با ۲۱۳ تا ۲۷۶ هجری) زندگی می کرده است. (رجوع کنید به ۱)

(Carl Brockelmann in der EI, II 424; Brockelmann GAL I 120-123; S I 184-187. کتاب وی. «کتاب العرب اوالرد علی الشعوبية» را محمد کرد علی در چاپ سوم کتاب نام برده خویش «وسایل البلاغ» (قاهره، ۱۳۶۵ هجری) جا داده است. صفحات ۳۴۴ تا ۳۷۷. ۲- رجوع کنید به، Barthold, Med. 82. ۳- دولتشاه تذکرة الشعراء، فهرست (۲۷۲)، ص ۳۰- و نیز، Browne I 347. ۴- دولتشاه (تذکرة الشعراء، فهرست، ۲۷۲)، ص ۳۰؛ - تاریخ سیستان، صفحات ۲۱۰ تا ۲۱۳. ۵- مانند اینکه در حدود سال ۸۷۰ (برابر ۲۵۶ هجری) «خدای - نامگ» زبان پهلوی به قالب زبان «فارسی نو» درآمد (و چون خدا در فارسی نو فقط به خالق جهان اطلاق می شد، برای اجتناب از سوء تفاهم، موض «خدای نامه» «شاهنامه» نامیده شد) رجوع کنید به، Nöldeke, Nationalepos; Nasr. 109.

عامل بیداری مجدد و مروج معنویت و روح ایرانی^۱ خاندانی بود که بر مرکز فرهنگ ایران یعنی خراسان حکومت می کرد: منظور خاندان سامانیان است که می خواستند از دودمان ساسانیان (و حتی هخامنشیان) محسوب گردند^۲ و در حقیقت نیز اولین سلسله فرمانروایی به شمار آمدند که با آگاهی و بینش واقعی فرهنگی، ایرانی بودند و حتی در تحت تأثیر همین خاندان بود که سلسله های فرمانروایان ترك مثل غزنویان خود را از لحاظ فرهنگی تا آن اندازه ایرانی نموده بودند که توانستند وارث سامانیان گردند^۳. این امر درست در همان زمانی بود که «مکتب فقهی» حنفی می خواست ترجمه «تکبیر» و آیات قرآنی در نماز را به فارسی جایز بداند^۴ و واقعاً نیز در قرن یازدهم (پنجم هجری) علمایی وجود داشتند که جرأت به دادن چنین فتوایی نموده اند^۵.

احیای مجدد روح ملی ایرانی، خود را فقط به برد قلمی با عرب و به ترویج کتب ملی که تازه به وجود می آمد و یا به رخنه نمودن روح ایرانیّت در اسلام محدود نکرد، بلکه حتی دوایری که به دربار خلافت کمتر بستگی داشتند و نیرو و فعالیت نظامی خود را، بیش از بسیاری از دسته های دیگر، حفظ نموده بودند و با خواسته های طبقه خواص اجتماع آمیخته نگشته بودند، علاوه بر آن این

۱- شاید هم این امر که در مقابل لغات و اصطلاحات ویژه عربی، کلمات فارسی دوباره متداول گشته است: مثل «عید گوسپند کشان» در مقابل «عید الاضحی» (تاریخ سیستان، ص ۳۵۶، سال ۱۰۰۳، برابر ۳۹۳ هجری)، به همین نهضت ارتباط داشته باشد. - ولی باین وصف حتی منبئی مثل تاریخ سلجوقیان کرمان (مربوط به آغاز قرن ۱۷ برابر قرن ۱۱ هجری) (ص ۹۳) یکی از سربازان ترك را به تعبیر فارسی «شیر سرخ» می نامد، نه «قزل ارسلان». - ۲ رجوع کنید به فسیده دقیقی در، Browne I 461، - و نیز، Mez 15; Barthold, Vorl. 84.

۳- چنانچه بعداً هم در دربار بهرام شاه غزنوی، حدود سال ۱۱۴۴ (برابر با ۵۰۸ هجری) کلیله و دمنه از زبان عربی به فارسی ترجمه گشت، دولتشاه (تذکره الشعراء، فهرست، ۲۷۲)، ص ۷۵. - ۴- ابن خلکان (وفیات)، ج ۸، ص ۸۸ (حدود سال ۱۰۰۰ برابر ۳۹۰ هجری) - و نیز رجوع کنید به، Arnold, Preach. 183; Wiet 122. - ۵- ابن خلکان (فهرست، ۱۱۰)، ج ۱، ص ۴۲۵.

اندیشه را در سر می‌پرورانیدند که روزی دوباره دولت افتخار آمیز ساسانی یا هخامنشیان را بدان ترتیبی که در داستان‌های دلاوران آنان منعکس شده بود برقرار کنند: در طبرستان (یعنی همان جایی که در سال ۷۸۳ برابر ۱۶۶/۱۶۷ هجری در طی قیامی حتی زنان ایرانی که با عربها ازدواج نموده بودند از دم شمشیر انتقام تعصب ایرانی گذشتند)^۱ و نیز در دیلم، این نقشه طرح شد که دستگاه خلافت را - تا حد امکان به پیوست با جنبشهای مذهبی و سیاسی^۲ مزدکیان و قرامطه^۳ - سرنگون نموده در تیسفون - نه در بغداد - دوبرتبه تاج و تخت خسروان را برپا سازند.^۴ در سال ۸۳۹ (برابر ۲۲۴ هجری) اسپهبدمازینار طبرستانی به جهت طرح این قبیل نقشه‌ها که وی با امیر اسروشنه: «افشین» کشیده بود دستگیر شده و به قتل رسید.^۵ هنوز صدسال از این واقعه نگذشته بود (در سال ۹۳۱ برابر ۳۱۹ هجری) که بار دیگر مرداویج دیلمی به فکر برقراری مجدد يك دولت ایرانی^۶ افتاد: و اساساً اراضی جنوب بحر خزر تا مدت طولانی به عنوان مرکز ماهیت ایران باستان به جای ماند.^۷

۱- ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۱۲۶. - و نیز: Rehatsek 421 ۲- ابن فضلان (فهرست، ۳۵)، صفحات بیست و سه، و بیست و پنج (سال ۹۳۱ برابر ۳۱۹ هجری) ۱- در باره تقارن انتظار هزاره (= انتظار تجدید اوضاع به دست رهبری مصلح در رأس هزارسال) زردشتی با یهودی و مسیحی رجوع کنید به: Grunebaum 193. ۳- قرامطه در بین ایرانیان نیز به حس ملی آنان اعتماد کردند، رجوع کنید به:

Michael Jan de Goeje: Mémoires sur les Carmathes du Bahrein et les Fatimides, 2. Aufl., Leiden 1886, S. 33. ۴- امیران ایرانی به این که با این خسروان

مقایسه شوند، تمایل داشتند، آغانی (بولاق)، ج ۱۷، ص ۱۱۰. ۵- ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۱۵۵ به بعد ۱- اولیاء (فهرست ۱۹۱۱)، ص ۱۵۶- طبری، ردیف ۳، ص ۱۲۷۴- ابن اثیر، ج ۶، ص ۱۷۵- و نیز: Rehatsek 425-429. ۶- ابن مسکویه (تجارب الامم)،

ج ۱، ص ۳۱۶- مسعودی (مروج الذهب)، ج ۹، ص ۲۷ به بعد ۱- ابن اثیر، ج ۸، صفحات ۹۶، ۱۰۵. ۷- هنوز در قرن هفتم و هشتم (اول و دوم هجری) سکه‌هایی با نقوشی به زبان پهلوی وجود داشته است، رجوع کنید به: Krymskyj I 93. - حدود سال ۱۲۰۰ (برابر ۵۹۶ هجری) تاج گذاری اسپاهبزی به شیوه ایران باستان صورت گرفت و این امر را بخصوص ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان، ص ۲۵۵) با تأکید ذکر می‌کند.

هر چند این قبیل کوشش‌های بعیدالوصول نتوانست به هدف برسد، ولی باز به وجود آمدن يك طبقه رهبرسیاسی محلی و شکفتن علم و ادب در زبان اصلی به حد قاطعی به حفظ استقلال زبان ایرانی خدمت نمود (چنان که مثلاً موقعیت قبطیان که بین آنها این افکار وجود نداشت درست مخالف این وضع را نشان می‌دهد): در جنب يك سلسله استعدادهای حائز اهمیت در زمینه شعر، تاریخ (ترجمه طبری از بلعمی) علوم دینی^۱، و علوم طبیعی (کتاب ادویه موفق الدین ابن علی الهروی که به توسط اسدی در سال ۱۰۵۵ برابر ۴۴۷ هجری مجدداً تهذیب و تنقیح شد)، تنها اثر جهانی فردوسی یعنی شاهنامه وی بود که توانست دلیل و رهنمون استقلال و خودآگاهی ایرانیّت به حساب آید؛ زیرا قوم ایرانی به طور حتم بیشتر از قوم عرب در تحت تأثیر شعرای خویش و آمیخته با آنان زندگی می‌نماید. هر چه هم به اشعار فردوسی (و سپس اشعار شاعران دیگر) در راه حفظ ماهیت ایرانی اهمیت و ارزش داده شود باز در آن مبالغه به کار نرفته است، زیرا همین

۱- حدود سال ۹۰۰ (برابر ۲۸۷ هجری) یکی از شیعیان معتزلی مسلک، یعنی 'جبائی' (وفات ۹۱۵ برابر ۳۰۳ هجری) تفسیری بر قرآن تألیف نمود: رجوع کنید به،

Wilhelm Spitta: Zur Geschichte Abu'l-Hasan Al-Aṣṣarī, Leipzig 1876, S. 93.

... در قرن دهم (برابر چهارم هجری) بر اثر فتاوایی به کار بردن زبان فارسی در نماز جایز گشت، رجوع کنید به: Barthold, Med. 83f.; Wiet 161f. - بر اساس فهرست ابن ندیم مقاله ذیل صورتی از کتبی که در آن زمان موجود بوده‌اند به دست می‌دهد:

Moh. Hidayet Hosain: The old-Persian literature and the Musulmans, in der "Islamic Culture" I (1927), S. 623-631; vgl. auch Gafurov 186-203.

۲- رجوع کنید به،

Theod. Nöldeke: Das iran. Nationalepos, 2. Aufl. Berlin 1920; Hellmut Ritter in der F. I, türk. IV 643-649; Sadighi 74. - کتاب 'ترجمان البلاغة' که تاکنون به

فرخی شاعر (وفات ۱۰۳۸ برابر ۴۲۹ هجری) نسبت داده می‌شد، ولی در حقیقت از محمد بن عمرو الرادجانی است (چاپ استانبول، به تصحیح احمد آتش)، متعلق به نیمه دوم قرن یازدهم (برابر پنجم هجری) می‌باشد، رجوع کنید به،

Ahmed Ates: Tarcumän al-Baläga, im "Oriens" I (1948), S. 45-62.

اشعار بوده که به دست تمام ملتايران : کلیه اشراف و عموم مردم و جمیع پیشه‌وران و برزگران وسیله‌ای داد که توانست آنان را در ورای تمام اختلافات طبقاتی و اجتماعی با یکدیگر متحد ساخته ، آینه تمام نمای هستی آنان شود و سبب گردد که ایشان همه خود را به تمام معنی ایرانی بدانند و ایرانی بشناسند .

بدیهی است که درست در عصر فردوسی دوره جدیدی برای ایران آغاز گشته بود . فردوسی نیز داستانهای سلحشوران باستانی^۱ را پیش کشید^۲ و مثل متقدمان خود و به میزان حس ملی موجود در آن زمان به آنها شالوده‌های ضد عربی بخشید (به این طور که مثلاً ضحاک را که شاخص ستمگری بود به عنوان عرب معرفی نمود)^۳ . در عین حال در آن موقع دوباره نبرد قدیمی ایران و توران^۴ بخصوص از این رو بیش از زمان پیشین برای ایرانیان سؤال حیاتی شده بود که با پیروزی سلبوقیان ، آن پیکار ایام گذشته اکنون در خود سرزمین ایران صورت می‌گرفت و اگر هم در این زمان ایرانیانی نام ترکی (برای خود یا برای فرزندان خویش) انتخاب می‌کردند، در مقابل ترکان هم همان حس استقلال‌مآبی

۱- مثل رستم ، رجوع کنید به :

Firdösi/Vullers I 207, A. 11 = v. 1414 a; vgl. auch I 174, v 819, 824.

۲- رجوع کنید به : Hansen 39. — بلکه برعکس این فرد ایرانی از این رو خود را مقصر نمود که با فرمانروایی مستبد پیوند بست ، رجوع شود به :

Firdösi/Vullers I 145ff.; v 208ff. : Hansen 172. Vgl. dazu auch Hugo Andersens, Sasanid; Evgenij Édurdovič Berthels: Ferdovsi i ego tvorčestvo, in "Ferdovsi" (Lit.-Verz. Nr. 549); Henri Massé: Firdousi et l'épopée nationale, Paris 1935. ۳- رجوع کنید به : Nöldeke, Aufs. 98¹ . ۴- رجوع کنید به :

Ausg. v. Vullers I 34ff. : ۵- رجوع شود به :

Hansen 40, 249-251; Barthold, Vorl. 86f.; Wiet 162f. ۶- رجوع کنید به صفحات

قبل اواخر فصل «نام‌گذاری» از همین کتاب . برای تعبیر و توضیح تازه‌ای از کلمه دهاک [ربط و پیوستگی به خدای مهر (خورشید) بابلی قدیم] رجوع گردد به :

F. Saláč im "Archiv Orientální" XVIII, 1/2 (1950), S. 479-484.

که در پی کار با عرب و اسلام توفیق یافته بود مقاومت نمود و برای ایرانیان میسور بود که بگمهای ترکان را با کلماتی شنیع مثل «وحشیان جاهل» و «لگوردشنام دهند»^۱. همین که در تحت حکومت قراخانیان و سلجوقیان کم کم مقام و موقع «دهقانان» تنزل یافت، باز هم همین حس ملی توانست - از لحاظ فرهنگی - در این سرزمین وظیفه خود را در راه حفظ هسته مرکزی ماهیت ایرانی انجام دهد. یعنی در حین این که ایرانیان در قرون آینده نه تنها ترکان را به اسلام درآوردند، بلکه آنها را نیز ایرانی نمودند، ایرانیّت توانست از آن پس در چهارچوبه جهان اسلامی، مقامی را که در طی تمام قرون وسطی تا عصر جدید وظیفه تاریخی و فعالیت خود را به طور ممتازی نشان داد، حایز گردد.

۱ - حدود سال ۱۱۸۰ (برابر ۵۲۵/۵۲۶)، تاریخ سلجوقیان کرمان (فهرست، ۱۷۵)، ص ۹۷. - درباره این که در زمان سلجوقیان هنوز فکر بنا و تشکیل دولت بزرگ، قوامی نیافته بود، رجوع کنید به: Barthold, Vorl. 112.

وضع ایران از نظر زبان

نتیجه شاهنامه فردوسی فقط این نبود که زبان « فارسی نو » به صورتی که در قرون اول دوره اسلامی^۱ قبل از همه در مشرق سرزمین « ایرانی زبان » به وجود آمده بود، برای همیشه به عنوان زبان فرهنگی تثبیت گردد. اعم از این که چنین هدفی هم واقعاً منظور فردوسی بوده است یا نه. بلکه وجود يك چنین لهجه ویژه ای موجب شد که برای زبان فارسی از جهات مختلف شالوده و اساسی ریخته شود. زیرا هنگامی که عربها به ایران آمدند این سرزمین از نظر زبانی به شعب و شاخه های بیشتر و پراکنده تر از آنچه که در اواخر قرون وسطی یا عصر جدید مشاهده می شود تقسیم می شد و زمانی هر يك از لهجات^۲ در منطقه وسیعتری از قلمرو امروز خود معتبر بود^۳. حتی هنوز در قرن دهم (برابر چهارم هجری)

۱- رجوع کنید به: Nöldeke, Tab. VIII. ۲- درباره بقایای زبان فارسی نو در زمان مقدم بر فردوسی مثلاً مانند ابیاتی که طبری به فارسی می آورد (ردیف ۳، صفحات ۱۴۹۲ و ۱۴۹۴، سال ۷۲۶/۷۲۷، برابر ۱۰۸ هجری) و غیر از آن، هنوز تحقیقی علمی از لحاظ دستور زبان در دست نیست، رجوع کنید به مقاله ذیل که کتب و نوشته های دیگری را نیز ذکر می کند: Vladimir Minorsky: Some early documents in Persian, in JRAS 1942, S. 181-194; 1943, S. 86-99. ۳- در این باره رجوع کنید به: مقدسی (احسن التقاسیم)، صفحات ۳۳۴ تا ۳۶۸ (دیلم) و براساس آن: Fück 111f.; Schwarz VI 768 (Rajj). ۴- مسعودی (کتاب التنبیه، فهرست ۸۵)، ص ۷۷ به بعد، لهجه هایی را بدین ترتیب نام می برد: فهلوی، الدری (زبان درباری)، آذری و غیره.

بین زبان عجم و زبان فارسی فرق می نهادند و آن دو را مانند دو زبان مستقل در جنب یکدیگر^۱ و اهالی جبال را به عنوان « پهلوج » (PAHLAVAG) گاهی جداگانه^۲ ذکر می کردند. ظاهراً زبان اراضی فارس (و به طور کلی زبان جنوب ایران)^۳ در آن زمان به اندازه ای از آن زبان فارسی که ادامه لهجه ساسانیان و به طرز ممتازی در خراسان تکامل یافته بود دور بوده است که ملزم شده اند آن را به نام دیگری بنامند و تازه در زمانهای بعد توانسته اصطلاح « فارسی » برای زبان فارسی به طور مطلق رایج گردد. در قرن دهم / یازدهم (برابر چهارم / پنجم هجری) امکان این امر به وجود آمد که زبان عامیانه معمول آذربایجان، فارسی^۴، ولی در عین حال لهجه مرو به عنوان ملاک و نمونه معتبر زبان فارسی^۵ به حساب آید. زیرا تلفظ زبان فارسی طبعاً در مناطق متفاوت رنگ گویش های محلی را به خود می گرفت: چنانچه این زبان در نواحی شرقی مثلاً در هرات^۶ و در کوهستان^۷

۱- ابن حوقل (كتاب المسالك، چاپ لایپزیک ۱۹۳۸/۹)، ص ۲۸۹: - اصطخری، ص ۱۳۷: - یعقوبی (بلدان)، ص ۲۷۰: - مفاتیح العلوم (خوارزمی)، ص ۱۱۷: - معانی (كتاب الانساب)، ص ۴۱ (در تحت کلمه اسمیهانی)، ص ۵۸، اصطلاح «عجمی» را برای زبان ساسانی به کار می برد (نیز: ص ۳۸۵). - در جنب آن، کلمه «عجم» نیز به معنی «بیگانه و خارجی» استعمال می گردد، مانند موردی که یعقوبی (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۵۷) تموز را به عنوان کلمه «عجمی» برای یکی از ماههای سال به حساب می آورد (مطابق با آن نیز، ص ۵۲۵ از همین مرجع).

۲- طبری، ردیف ۱، صفحات ۲۱۰۶ و ۲۶۰۸: - مفاتیح العلوم (خوارزمی)، ص ۱۱۶ به بعد. - و نیز رجوع کنید به: Schwarz VII 846f. ۳- در کرمان نیز این زبان فهمیده می شده

است، ابن حوقل (كتاب المسالك، چاپ لایپزیک ۱۹۳۸/۹)، ص ۳۱۳: - اصطخری، ص ۱۶۷: - درباره وضع زبان در فارس رجوع کنید به: Schwarz III 145. ۴- رجوع کنید به:

Goldziher, Shu'ub 170. ۵- اصطخری، ص ۱۹۱ به بعد. ۶- یعقوبی (بلدان)، ص ۲۷۰.

۶- مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ۳۰۷. - در این مورد رجوع کنید به مقاله ذیل درباره خواجه عبدالله انصاری وفات ۱۰۸۸ برابر ۴۸۱ هجری:

W(ladimir) Ivanow: 'Tabaqat of Ansari in the old language of Herat im "Journal of the R.As. Soc." 1923, S. 1-34, 337-382.

۷- مقدسی (احسن التقاسیم)، صفحات ۳۹۸، ۳۲۱.

و نیز در کرمان با مکران خشن به گوش می آمده و به سختی قابل فهم بوده است.^۱ این امر دلیل بر این است که مردم این نواحی، نزدیک اراضی افغانی و بلوچی زبان و یا یکی از گویش های باستانی می زیسته اند (اگرچه نام افغانها به عنوان نام يك قبیله مستقلی تازه در سال ۹۸۲ برابر ۳۷۲ هجری پیش می آید).^۲ همچنین زبان کوفه (یان) [یا کوفج (یان)] (قفص) (= کوه نشینان)^۳ و زبان ایرانی ویژه بارز و بلوچان (بلوص) (که تازه بعداً به سرزمینی که امروز به نام آنان بلوچستان نامیده می شود کوچ کرده اند)^۴ خود را زبان مستقل منفردی می دانست.^۵ از این گذشته زبان غور به روشنی از سایر لهجه های این سرزمین جدا و ممتاز بود.^۶ در شمال شرقی (اسپیجاب، طراز و بلاساغون)^۷ هنوز زبان سغدی^۸ و

- ۱- مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ۴۷۱. - رجوع کنید نیز به Kremer, C.G. I 310; Schwarz III 256-258. ۲- حدود العالم (فهرست، ۳۶)، صفحات ۹۱ و ۲۴۹ (رجوع شود به M. Longworth Dames: Afghanistan, in der E I, I 164f. ۳- اصطخری، ص ۱۶۴. - حدود العالم (فهرست، ۳۶)، صفحات ۶۵ و ۲۰۱. - یاقوت، ج ۷، صفحات ۱۳۴ تا ۱۳۸. - و نیز، Schwarz III 261-266. - شاید اینها اصلاً براهویی زبان (Brähüi) بوده اند، حدود العالم (فهرست، ۳۶)، ص ۳۷۴. - و نیز، Nikitin, Nat 215, Anm. 29. و منابع مذکور در آنجا. - بنا به قول یاقوت ج ۴، صفحات ۱۴۷، ۱۴۹ در اینجا مهاجران یمنی، غالباً از قبیله ازد زندگی می کرده اند.
- ۴- رجوع کنید به Spiegel, Erân 219; Spiegel, Erân Altert. Kd. I 334. منبع اخیر (Altert) قفسیان را با بلوچان یکی می داند. - زبان بلوچی زبان شمال شرقی محسوب می شد، حدود العالم (فهرست، ۳۶)، و نیز، Schwarz III 260f. ۵- مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ۴۷۱. - ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۱، ص ۲۵۶ (سال ۹۳۶ برابر ۳۲۴)، - یاقوت، ج ۲، ص ۲۸۱. ۶- اصطخری، صفحات ۲۸۱، ۲۴۵. - محل گسترش آنها، ابن حوقل (کتاب المسالك، چاپ لایپزیک ۱۹۳۸/۹)، ص ۴۴۴. - و نیز، Kremer C.G. I 315.
- ۷- رجوع کنید به، Barthold, Vorl. 81. ۸- افغانی (قاهره)، ج ۱، ص ۳۵ (غلامان سغدی در ایران) ۱- مقدسی (احسن التقاسیم)، صفحات ۲۶۲، ۳۳۵ (شباهت، با زبان بخاری) ۱- عقد الفرید، ج ۳، ص ۲۵۸ (فرخانه در نواحی سغد) ۱- مقاله ذیل درباره مسئله زبان سغدی و بخاری گفتگو می کند.
- Wilhelm Barthold: K voprosu o sogdijskom i bucharskom jazykach, in "Iran" I (1926-7), S. 29-41. برای اطلاع بر منابع جدید درباره زبان سغدی رجوع شود به M.J. Dresden in "Ex Oriente Lux", Jaarb. 1942 (No. 8), S. 729-734, und in der "Bibliotheca Orientalis" VI (1949)/1, S. 28-31.

خوارزمی^۱ - در بعضی از قسمت‌ها در جنب زبان فارسی - در حیات بوده است. در محل است یورت (Ust Jurt) و در شبه جزیره من قیشلاق (منگیشلاق) هنوز در آن زمان بقایای قوم آص^۲ (= قوم Alan: عبارتند از گروهی از صحرائشینان ایرانی ساکن جنوب روسیه و شمال قفقاز که قسمتی از آنان در سال ۴۰۹ میلادی به اسپانیا و در قرن ۱۳ برابر هفتم هجری به مجارستان کوچ نموده‌اند) وجود داشته‌اند.

در غرب ایران نیز هنوز وحدتی به دست نیامده بود. در آن موقع آذربایجان با جمعیت نسبتاً اندک^۳ خود هنوز جزو سرزمین فارسی زبان ایران بود^۴ و نهال

۱- مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ۳۳۵. - با وجود این که قتیبة بن مسلم (سال ۷۱۲ برابر ۹۳ هجری) آثار فرهنگی خوارزمیان را که تازه بعداً بیرونی (هند، ص ۳۶) از آن خبر می‌دهد، ناپود نمود (این مطلب در منبع ذیل مورد تردید قرار می‌گیرد. Barthold, Turk. 1. ولی مرجع دیگری آن را به عنوان امری واقعی می‌پذیرد، Vestnik Drevnej Istorii 1949/4 = 30, S. 137. ۳۹۰ هجری) زبان فرمانها و اسناد خوارزمشاه بوده است، تاریخ بهیقی (فهرست، ۱۶۱)، ص ۶۶۹. به بعد (حتی در دربار محمود نیز مترجمانی برای این زبان وجود داشته‌اند، همین مرجع). - درباره بقایای زبان خوارزمی (مثلاً در مورد البیرونی، دانشمند خوارزمی) رجوع کنید به: Ahmed Zeki Velidi Togan und Walter Henning: Über die Sprache und Kultur der alten Chwaresmier, Vorträge, wiedergegeben in der ZDMG 90 (1936), S. *27/35*; Walter B(enno) Henning: The structure of the Khwarezmian verb, in "Asia maior" N.R. V/1 (1955), S. 43-49; Walter B(enno) Henning: The Khwarezmian language, in "Togan Armaganı" S. 421-436; Alexander (Arnol'dovič) Freiman(n) ('Frejman'): Choresmijskij jezyk in den "Zapiski Instituta Vostokovedenija" IV/7 (1939); Togan in der E I, türk. V 246f.

حفریات و اکتشافات جدید در انتظار یک تحقیق تازه‌ای می‌باشند، رجوع شود به: Paul Pelliot: Le nom du Xwärizm dans les textes chinois, im "Toung Pao" XXXIV (1938), S. 146-152. ۲- رجوع کنید به. Tolstov, Civ. 49. (بر اساس بیرونی، هند). ۳- طبری، ردیف ۱، ص ۲۸۰۵. - و نیز: Zapiski Vost. Otd. XVIII 093. ۴- این زبان نیز مثل زبان ترکی امروز آنجا، به صفت «آذری» موصوف بود (یعقوبی، بلدان، ص ۲۷۲؛ - فهرست ابن ندیم، ص ۳۴۴). ظاهراً مقصود یاقوت (ج ۱، ص ۱۶۰) نیز همین زبان بوده که به نظر وی نامفهوم می‌آمده است. علاوه بر این، وی در اینجا به منابع قدیمی‌تر استناد-

زبان وثراد ترکی این قسمت تازه بعداً به دست سلجوقیان غرس^۱ و در زمان مغولان بارور گشت. در کوهستانهای سیلان در حدود سال ۹۸۵ (برابر ۳۷۵ هجری) هنوز «هفتاد زبان مختلف»^۲ موجود بوده است: این طور گمان می رود که منظور از هفتاد زبان، لهجه های ویژه قفقازی (که طبعاً کمتر از هفتاد است) می باشد که صاحبان آنها، نسبت به وضع کنونی که بسنجیم، بیشتر به طرف شرق رفته بودند. همچنین نیز منطقه ارمنستان به طرف جنوب شرقی تا نخجوان^۳ و برزند (آذربایجان) می رسید^۴.

لهجه های ایرانی نواحی جنوب بحر خزر یعنی زبانهای دیلم^۵ و طبرستان^۶

می کند ۱ - نیز رجوع شود به ۱

Walter B(runo) Henning: The ancient language of Azerbaijan, in the "Transactions of the Philological Society" 1954, S. 157-177.

۱ - رجوع کنید به ، Barthold, Vorl. 110. - درباره ترکی آذری رجوع شود به :

Mehmed Fuad Köprülü in der E I, türk., II 118-151.

۲ - مقدسی (احسن التقاسیم) ، ص ۳۷۵ : - ابن حوقل (کتاب المسالك ، فهرست ، ۳۳) ، صفحات

۳۴۷ تا ۳۴۹. - ونیز ، Schwarz IX 1351. ۳ - جمع و تنظیمی در این زمینه ، با

تذکرانی چند ، Ahmed Zeki Velidî Togan in der E I, türk., II 96f.

۴ - مقدسی (احسن التقاسیم) ، ص ۳۷۸. ۵ - حدود العالم (فهرست ، ۳۶) ، ص ۱۳۳. -

و نیز ، Schwarz VII 365. - راجع به دو زبانی که در جنب یکدیگر در استرآباد (به فتح

همزه و نا) [که غیر از اینجا ، نامی از آن برده نمی شود ؛ - سمعانی (کتاب الانساب) ، ص ۳۰ ،

اسم این شهر را استرآباد (به کسر همزه و نا) ضبط می کند] موجود بوده اند رجوع کنید به

حدود العالم (فهرست ، ۳۶) ، صفحات ۱۲۴ و ۲۸۶. - ونیز ،

Ahmed Ates in der E I, türk. III 568. - این زبان برای تیلیفات فرقه حروفیه به کار

می رفته است ؛ رجوع کنید به ۱

Clement Huart: Textes persans relatifs à la secte des Houroûfis, Leiden und

London 1909 (Gibb Mem. Series IX). - در باره وضع و موقع خاص دیلمیان رجوع

کنید نیز به ۱ ، بلاذری (انساب الاشراف) ، ج ۵ ، صفحات ۲۵۴ و ۲۶۲. ۶ - مرزبان نامه

اصلاً به این زبان تألیف شده ، و بعداً به زبان فارسی درآمده است ؛ رجوع کنید به ۱

Jan Hendrik Kramers in der E I, III 371f. (s.v. Marzubän II) und Browne II

489 sowie "The Marzubän-näma", a book of fables hrsg. von

Mirzä Muhammad ibn 'Abd al-Vahhâb of Qazvin, Teheran 1932, S. I.

و گران برابر سایر ایرانیان قابل فهم نبود^۱. بعلاوه هنوز در اینجا تا مدتی قوم صول (چول)^۲ که ممکن است از بقایای متلاشی شده هیاطله (؟) بوده‌اند و گاهی نیز عربها آنها را جزو ترکان^۳ محسوب می‌داشتند زندگی می‌کرده‌اند. این واقعیت که اسلام تازه در قرن نهم (برابر سوم هجری) در آنجا نفوذ کرد باعث شد که زبان در اینجا سیر جداگانه‌ای بنماید^۴.

زبان کردی نیز مثل همین امروز در طرف غرب ایران خود را به قلمرو زبان فارسی پیوسته بود. این زبان فقط به ایالت کردستان، که جزئیات آن در اینجا

۱- اصطخری، ص ۲۰۵. - ابن حوقل (كتاب المسالك، چاپ لایپزیک ۱۹۳۸/۹)، ص ۳۷۶.
۲- درباره قوم چول (به زبان سوری طشول و به عربی صول) که حتی سال ۳۹۵ میلادی به کناره غربی بحر خزر هجوم آوردند، رجوع کنید به:

Christensen² 287; Marquart, Er. 51; Josef Markwart: Kultur und Sprachgeschichte analekten, S. 101-103 (in den "Ungarischen Jahrbüchern" II, 1929, S. 68-103; Ghirshman, chion. 86 mit Anm. 2.

راجع به ذکر آنان در منابع سوری در زمره روایات شهادی کرکوک (کرخه دبیت سلوخ = Karkâ de Bêt Selôk) رجوع کنید به:

Carl Brockelmann: Syrische Grammatik, 2. Aufl., Berlin 1905, S. *55 (Porta linguarum Orientalium V). آنچه در ص ۱۹۶ این کتاب آمده، باید براساس منابع مذکور دیگر تصحیح شود)؛ و نیز:

Georg Hoffmann: Auszüge aus syr. Akten pers. Märtyrer, Leipzig 1880, S. 45ff. (Abh. f.d.Kunde des Morgenl. VII/3).
۳- اغانی (قاهره).
ج ۱۰، ص ۴۳؛ - المیون والحدایق، ص ۲۱؛ - مفاتیح العلوم (خوارزمی)، ص ۱۱۹ به بعد؛ - درباره هیاطله واقعی رجوع کنید به آخر فصل «ترکان» از همین کتاب؛ - و نیز:

Alfred Herrmann: Die Hephthaliten und ihre Beziehungen zu China, in "Asia Maior" II (1925), S. 564-580; A.M. Mandelstamm: O nekotorych voprosach Složenija tadžikskoj narodnosti v sredneazijskom Mezdušč'e, in "Sovetskaja Archeologija" XX (1954), S. 57-99.

مقاله اخیر راجع به مسایلی چند درباره ترکیب ماهیت قومی تاجیکی در آسیای مرکزی گفتگو می‌کند. ۴- ولی این واقعیت که قابوس زیاری (۹۷۶ تا ۱۰۱۲ برابر ۳۶۶ تا ۴۰۳ هجری) کتبی به زبان عربی در نجوم و علوم دینی تألیف نموده (Krymskyj I 114) دلیل بر این است که بعداً تغییری اساسی در این اراضی به وجود آمده است.

نمی‌تواند مورد ملاحظه قرار گیرد، محدود نبوده، بلکه قبیله‌هایی از کردان و یا قسمتهایی از آن قبایل تا نواحی دوردستی در سرزمین ایران پیش رفتند. البته در این مورد باید به این نکته توجه کرد که در آن زمان کلمه ^۱کرد به‌طور دقیق به‌عنوان اصطلاح برای این گروه به‌کار نمی‌رفته است^۱ و غالباً نیز سرزمینی مثل گرگان را (بیشتر به‌طرف جنوب در کوهستان زاگرس)^۲ که ^۳کردنشین نبوده جزء آنان به حساب می‌آوردند^۴. ولی این امر تنها به این مورد پایان نمی‌پذیرد، بلکه بدون تردید بسیاری از «قبایل متعدد کردی» که از آنها در غرب ایران نام برده می‌شود باید جزء ^۵کردان به حساب آیند. زیرا بیشتر آنان فقط (مثل لرها)^۶ قبایل و ایلات مهجور، و از نظر فرهنگی و غیره عقب افتاده‌ای بوده‌اند که زبان آنها به نحوی کهنه بوده، و در نتیجه بازبان «فارسی نو» برابری نمی‌کرده است. ایشان را از این رو ^۷کرد نامیده‌اند که کسی زبان ویژه آنها را نمی‌شناخته است، و همین قدر می‌دانسته‌اند که زبان آنان متعلق به گروه زبانهای ایرانی می‌باشد^۸. - این قبیل سکونت و توطن^۹ ^{۱۰}کردان، به طرز - مخصوصاً انبوه و متراکمی در کوهستان

۱- رجوع کنید به منبع ذیل تحت کلمه «کردان».

Vladimir Minorsky in der E, I, II 1214f., 1224f. - به کتاب ذیل دسترسی یافتیم.

۲- کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، از رشید یاسمی، تهران ۱۹۴۰. - ۳- طرف شمالی.

جاده بنداد - کرمانشاه. - ۴- اطلاعات مفصلی در این باره، در

Vladimir Minorsky: The Gūrān, im BSOAS XI (1943), S. 75-103.

۵- راجع به این موضوع رجوع کنید به

Vladimir Minorsky: Les Tsiganes Luli et les Lurs Persans, im "J. As." CCXVIII (I.-VI. 1931), S. 281-305, bes. S. 294ff.

۶- Spiegel, Erân 78; Kremer, C.G. I 301. - ۷- به زبان عربی «زم»، جمع «زموم».

از کلمه کردی «زومه» «Zömé»، ابن خردادبه (کتاب الممالك والمسالك، فهرست، ۲۸)،

ص ۴۷ و یا کلمه «رم». - درباره تناسباتی نظیر این، در عمر جدید، Nikitin, Nat. 214.

زاگرس حوالی 'حلوان' و در شهر زور^۲ و گندی‌شاپور^۳ و شوش (خوزستان)^۴ و سپس در آذربایجان (حوالی اشنویه)^۵ و در جبال (سرزمین قوم ماد)^۶ دیده می‌شد. برای این مناطق نیز پر جمعیت‌ترین مرکز تجمع آنان (حتی در دوره قبل از اسلام)^۷ یعنی در نقاط مختلفی^۸ در فارس (طبق منقول پنجاه هزار چادر و هریک مشتمل بر یک تاده نفر)^۹ مخصوصاً در نواحی پنجگانه موسوم به «زموم‌الاکراد»^{۱۰} حوالی شاپور و هم در اراضی آن قسمت که به نام ایشان شبانکاره (ایلات اسماعیلی، رامانی،

- ۱- بلاذری (انساب‌الاشراف)، ج ۵، ص ۴۵؛ - طبری، ردیف ۲، ص ۹۸۸ (سال ۶۹۵/۶۹۶ برابر ۲۶ هجری)، ردیف ۲، ص ۱۹۷۸ (سال ۷۴۷ برابر ۱۲۹ هجری)؛ - ابن‌اثیر، ج ۸، ص ۱۶۹ (سال ۹۵۳/۹۵۴ برابر ۳۴۲)؛ - سمانی (کتاب‌الانساب)، ص ۴۷۹ (با تذکر خاصی در مورد تراکم جمعیت در 'حلوان')؛ - ۲- اصطخری، ص ۲۰۰؛ - ابن‌حوقل (کتاب‌المسالك، چاپ لایپزیک ۱۹۳۸/۹)، ص ۲۶۹؛ - یاقوت، ج ۵، ص ۳۱۲ به بعد؛ - ابن‌اثیر، ج ۸، ص ۲۳۳ به بعد (سال ۹۷۹/۹۸۰ برابر ۳۶۹ هجری)، ج ۹، ص ۶۲ (سال ۱۰۳۹/۱۰۴۰ برابر ۴۳۱ هجری)؛ - و نیز، Schwarz IV 417f., VI 699f. ۳- مقدسی (احسن‌التقاسیم)، ص ۴۰۸؛ - ۴- ابن‌حوقل (کتاب‌المسالك، چاپ لایپزیک ۱۹۳۸/۹)، ص ۲۵۷؛ - ۵- مرجع سابق، ص ۳۳۶؛ - ۶- مرجع سابق، ص ۳۷۰؛ - ابن‌اثیر، ج ۸، ص ۱۴۶ (سال ۹۴۵ برابر ۳۲۳ هجری) (در اینجا يك يك از مساكن نام برده می‌شود)؛ - رجوع کنید به، Schwarz VII 859-865. (در اینجا اسامی قبایل را جمع‌آوری نموده است)؛ - و نیز، عباس‌الزواوی، عشایر العراق، ج ۲، الکرديه، بغداد ۱۹۴۷؛ فهرستی از مطالب آن در، "Oriens" II, 1949, S. 351f., von Werner Caskel. ۷- طبری، ردیف ۱، ص ۲۵۴۳ (تذکراتی از سال ۶۳۷ برابر ۱۶ هجری)، ص ۲۷۰۰ (سال ۶۴۴ برابر ۲۳)؛ - ابن‌اثیر، ج ۲، ص ۱۸۶ (سال ۷۰۲ برابر ۸۳ هجری)؛ - ۸- ابن‌حوقل (کتاب‌المسالك، چاپ لایپزیک ۱۹۳۸/۹)، ص ۳۷۰ به بعد؛ - اصطخری، ص ۱۴۵؛ - طبری، ردیف ۳، ص ۸۳۹ (سال ۸۷۰ برابر ۲۵۶)؛ - ابن‌اثیر، ج ۷، ص ۸ (سال ۸۴۶/۸۴۵ برابر ۲۳۱ هجری)؛ - و نیز رجوع شود به، Schwarz III 135-139. ۹- اصطخری، صفحات ۱۱۴ و ۹۹ به بعد؛ - ۱۰- مقدسی (احسن‌التقاسیم)، ص ۴۳۵؛ - مفاتیح‌العلوم (خوارزمی)، ص ۱۲۳ به بعد (که باید به تناسب واقع تصحیح گردد)؛ - یاقوت، ج ۴، ص ۲۹۸ به بعد؛ - ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۱۳۸ (سال ۷۴۶/۷۴۷ برابر ۱۲۹)؛ - ابن‌بلخی (فهرست، ۲۰۲)، ص ۱۶۸ (زمها = قبایل، گیلویه، دیوان، لوالجان، کلریان و بازنجان/بازیجان). ایشان در برابر به عهده گرفتن وظیفه حراست، از دادن مالیات معاف بودند؛ رجوع کنید به،

کرزوی ، مسعودی و شکانی)^۱ نامیده شده است ، اضافه می گردد ، و کوچ کردن آنان (مثلاً کوچ کردن ایل اسماعیلی) را به طرف دارابگرد^۲ در آغاز دوره اسلامی می توان نشان داد .

اسامی (گاهی نیز اطلاعاتی درباره محل سکونت) این ایلات^۳ چادر نشینی که تا امروز یکی از مشخصات ایران محسوب می شوند مکرراً به ما رسیده است^۴ ، ولی بایک استثنای^۵ ، هیچ گونه نمونه ای از زبان آنان در دست نیست ، به طوری که عملاً تحقیق در این باره که آیا واقعاً تا چه اندازه هر یک از این ایلات صبغه کردی داشته است ، برای ما غیر ممکن می باشد^۶ . - از این قبیل جماعات^۷ کردان البته با افراد بسیار کمتری نیز در طرف شرقی فارس و در کرمان^۸ و کوهستان^۹ و اصفهان (که محله ای مخصوص به خود داشته اند)^{۱۰} و سپس در ری^{۱۱} و خراسان (منطقه فاریاب)^{۱۲} و جوزجان^{۱۳} ، وجود داشته اند . شاید در این موارد هم فقط طوایفی (چادر نشین) بوده اند که تنها از نظر زبان با مردم اطراف خود فرق داشته طبق

۱- ابن بلخی (فهرست: ۲۰۲) ص ۱۶۴ به بعد - ایل اسماعیلی می بایستی حدود ۱۰۴۰ (برابر ۴۳۱ هجری) به این نواحی کوچ کرده باشند ؛ زر کوب (شیرازنامه) ، ص ۳۶ به بعد .
 ۲- ابن بلخی (فهرست: ۲۰۲) صفحات ۱۶۴ تا ۱۶۷ (بامطالع دیگر در باره قبیله های شبانکاره) .
 ۳- در فارس ۳۳ ایل ، مقدسی (احسن التقاسیم) ، ص ۴۴۶ (هریک از این ایلات ۱۰۰ تا ۱۰۰۰ سوارکار داشته است ؛ اصطخری ، ص ۱۱۴ به بعد) . - و نیز : Schwarz III 156f .

۴- در این زمینه به نقشه های آخر این کتاب رجوع کنید . ۵- کاکویه = دایی (خال) ؛ ابن اثیر ، ج ۹ ، ص ۱۷۱ . - و نیز رجوع کنید به ص ۲۰۷ از همین کتاب . ۶- آباء فریه انااس ، در فارس (مقدسی ، احسن التقاسیم ، ص ۴۴۷) با قوم آس (Osseten) ارتباطی دارد ؛ مثلاً به عنوان محل توطن اسرای جنگی آنان ؛ ۷- ابن خلکان (وفیات) ، ج ۱ ، ص ۹۸ (برابر ابن خلکان ، فهرست: ۱۱۰ ، ج ۱ ، ص ۸۲) (آغاز قرن دهم برابر اواخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم هجری) . ۸- ابن حوقل (کتاب المسالك ، چاپ لایپزیک ۱۹۳۸/۹) ، ص ۴۴۶ ؛ - اصطخری ، ص ۲۷۴ . ۹- بمقویی (بلدان) ، ص ۲۷۵ . ۱۰- ابن حوقل (کتاب المسالك ، فهرست: ۳۳) ، ص ۳۷۰ به بعد . ۱۱- مرجع سابق ، ص ۴۴۳ . ۱۲- اصطخری ، ص ۲۷۱ .

معمول مذکور در بالا، کرد به حساب آمده‌اند.

بر خلاف کردان زط‌های هندی (Ghāt، جهات) که حتی در زمان ساسانیان به این سرزمین کوچ کرده بودند، به روشنی از دیگران ممتاز بودند و با گولیان پیوستگی داشته^۲ به صورت گروه‌های منفردی تا کوهستان پیش‌رفته بودند. این دسته‌ها در همان اوایل (لااقل بر حسب ظاهر) اسلام را پذیرفتند و اکثر به نواحی باثلاقی اطراف بصره و واسط یعنی به محلی که از آن جا وظیفه معروف تاریخی خود را اجرا کردند، مهاجرت نمودند.

خوزستان نیز به نوبه خود از نظر زبان وضع خاصی داشت: زبان خوزی بنا به اقرار صریح اهل آن عصر، نه با زبان عربی ارتباطی داشته است و نه با زبان پارسی^۵ (پارسی که اهالی غالباً آن را می‌فهمیده‌اند). حتی الفبای عربی برای

۱- بدیهی است که امروز هنوز کردان در سرزمین ایران در ناحیه‌های محدود و منحصر به خود وجود دارند، مثلاً (گذشته از شبانکاره) در طرف جنوبی شیراز، قسمتهای جنوبی شهر کرمان، نواحی شمالی بانیور (در منطقه قدیمی قفص)، در اراضی بالای اترک در شمال خراسان و نیز در زمینهای شرقی بلوچستان؛ رجوع شود به نقشه آخر کتاب ذیل.

L. Rambout: Les Kurdes et le droit, Paris 1947 (Rencontres 24).

۲- درباره روایتی حاکی از این که ارموریها (ساکن نواحی واقع در اطراف رودخانه لوغر سمت جنوبی کابل) اصلاً کرد بوده‌اند رجوع شود به:

Georg Morgenstierne: Indo-Iranian frontier languages: I, Parachi and Ormuri, Oslo 1929, S. 307ff. (Inst. f. sammenlign. kultur-forskning, Reihe B, Bd. X).

و نیز ص ۹ به بعد، و همچنین، Karl Hadank in der OLZ 1931, Sp. 736-745.

۳- مفاتیح العلوم (خوارزمی)، ص ۱۲۳ و نیز، Gabriel Ferrand: Zott, in der EI, IV 1336f.

۴- ابن حوقل (کتاب المسالك، چاپ لایپزیک ۱۹۳۸/۹)، ص ۲۵۷. ۵- بلاذری

(فتوح البلدان)، ص ۳۷۵ به بعد. ۶- پس از قیام آنها، قسمتی از ایشان را به خاقین و قسمتی را به

دعین زربه، کوچ دادند. ۷- اصطخری، ص ۹۱: ابن حوقل (کتاب المسالك، چاپ

لایپزیک ۱۹۳۸/۹)، ص ۲۵۴: مفاتیح العلوم (خوارزمی)، ص ۱۱۷: یاقوت، ج ۳،

ص ۴۸۹ (نیز رجوع شود به یعقوبی - بلدان، ص ۳۶۱). ۸- اگر هم یاقوت (ج ۶، ص ۴۰۷)

زبان خوزی و نیز سریانی (سوری) را جزء زبان فارسی به حساب می‌آورد (بنا به قول حمزه

اصفهان)، علت آن باید ظاهراً دلایل جغرافیایی باشد. ۹- و نیز رجوع کنید به

Schwarz, IV 401f., 406f.

تلفظ و تحریر آن (همان طوری که تقریباً زبان قفقازی امروز علایم کمکی زیادی لازم دارد) کافی نبوده است^۱، و خطا نیست^۲ که این لهجه ویژه از آخرین بقایای زبان «الامی» به حساب آید.

در موارد نام برده گفتگو بر سر زبان باستانی اهل این سرزمین بوده. اما در اثر تسلط عرب، قبایل زیادی از عربها نیز که اصل و مبدأ آنان برای معاصران طبعاً روشن بوده است، به نقاط مختلف این سرزمین کوچ نمودند. در جنب آنان نیز از زمان قدیم قبایل دیگری از عرب در ساحل خلیج فارس؛ در فارس و در طول سرحدات فارس و بین النهرین^۳ و به میزان کمتری نیز در کرمان^۴ سکونت گزیده بودند و در دوره اسلامی قطعاً به قلمرو خود توسعه داده اند. بدون تردید مترجمانی که در دوره های اول، واسطه بین عربها و ایرانیان بوده اند از این نواحی (همچنین از جنوب عراق که طبقه پایین اجتماع آنجا تا مدت درازی به زبان فارسی تکلم می نمود)^۵ برخاسته اند.

پس از تصرف ایران، نیمی از جمعیت شهرهای متعدد غربی این سرزمین را عربها تشکیل می دادند (در آغاز زبان فارسی نو «تازی»^۶ نامیده می شدند). در

۱- جاحظ (کتاب البیان، فهرست، ۲۵۸)، ج ۱، ص ۱۶. - ونیز: Fück 64.

۲- منبع ذیل فقط بسدین امر اشاره می کند، Kremer, C.G. I 293f. ۳- یعقوبی

(بلدان)، ص ۲۶۹. ۴- رجوع کنید به، Kremer, C.G. I 307. ۵- رجوع نمود

به، Fück 7f., 10, 46f. ۶- طبری، ردیف ۱، ص ۲۲۶۳ (سال ۶۳۵ برابر ۱۴ هجری)،

ص ۲۲۷۸ (سال ۶۳۶ برابر ۱۵ هجری). ۷- طبری، ردیف ۲، ص ۱۱۸۱ (سال ۷۰۵ برابر

۸۶ هجری). - که بعداً نیز در فارسی «تازیك» گفته شده، مثلاً جوینی (تاریخ جهانگشا، فهرست،

۱۵۲)، ج ۲، ص ۵۰ (سال ۱۲۰۲ برابر ۵۹۸/۵۹۹). - برای اطلاعات عمومی در این مورد

رجوع شود به:

Hans Heinrich Schaeder: Türkische Namen der Iranier, in der "Welt des Islams", Sonderband: Festschrift, Friedrich Giese..... überreicht, hrsg. v. Gotthard Jäschke, Berlin und Leipzig 1941, S. 1-34.

قرن نهم و دهم (برابر سوم و چهارم هجری) هنوز به نام دینور^۱ و زنجان^۲ و نهاوند^۳ و کاشان^۴ و همچنین چند محل کوچک دیگری^۵ برمی خوریم از شهرهای مرکزی ایران در آن موقع قم^۶ و نیشابور^۷ تا اندازه زیادی عربی شده بود: و زبان عربی زبان محاوره و زبان مراسله اشraf و معتمدین آنجا محسوب می شد. در جنب آن نیز زبان عربی بین کثیری از ایرانیان به عنوان زبان بیگانه رایج بود^۸.

خراسان (و در پهلوی آن نیز جوزجان)^۹ می بایست عده ای از قبایل عرب (بخصوص طی^{۱۰} و آزد و تمیم)^{۱۱} را که زبان آنان در اینجا رنگ لهجه خاصی^{۱۲} به خود گرفت، می پذیرفت. درباره این قبایل - که به طور مستقیم اجداد اعراب آسیای مرکزی امروز نیستند^{۱۳} - از لحاظ سیاسی گفتگو به عمل آمد؛ در فصل

- ۱- یعقوبی (بلدان)، ص ۲۷۱. ۲- مرجع سابق، ص ۳۰. ۳- مرجع سابق، ص ۲۷۲.
- ۴- حدود العالم (فهرست ۳۶)، ص ۱۳۳. ۵- در این مورد رجوع شود به نقشه آخر همین کتاب.
- ۶- راغب اصفهانی، کتاب محاضرات الادباء، ۱۲۸۷ هجری، ص ۱۵۵. ۷- اصطخری، ص ۲۰۱. ۸- یاقوت، ج ۷، ص ۱۶۰. ۹- و نیز، Kremer, C.G. I 336, II 150.
- ۱۰- بعداً عنصر ایرانی در این شهر بر عرب غلبه داشت، یعقوبی، (بلدان)، ص ۲۷۴. تاریخ قم، ص ۱۷. بنا به قول این منبع (صفحات ۱۶ به بعد و ۲۳ و ۲۸) عربهای این شهر، از یمنی ها، و از بین اینان بخصوص طایفه اشعریها ممتاز بوده اند و تاریخ این طایفه با گزارشهایی مشتمل بر فتوح و مباهات نقل می گردد، همین مرجع صفحات ۲۶۶ تا ۳۰۵. ۱۱- یعقوبی (بلدان)، ص ۲۷۸. ۱۲- ثمالی (لطایف المعارف)، ص ۳۹. ۱۳- مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ۴۱۸.
- تاریخ سیستان، ص ۸۵ (سال ۶۵۷ برابر ۳۶ هجری یکی از بازرگانان)، ابن اثیر، ج ۷، ص ۱۳۶. (سال ۸۸۴ برابر ۲۷۰ در طبرستان)، ج ۹، ص ۵۱ (سال ۹۹۹ برابر ۳۸۹ هجری در فرجستان). این مطلب را که ادعای فارسی و ترکی (۱) صحبت کردن امام حسن عسکری (ع)، از جمله داستانهای مذهبی است (رجوع کنید به، Donaldson 218) به ظن قوی می توان پذیرفت.
- ۹- حدود العالم (فهرست ۳۶)، ص ۱۰۸. ۱۰- یعقوبی (بلدان)، ص ۲۷۷.
- ۱۱- مرجع سابق، ص ۲۷۹. ۱۲- این لهجه عربی حدود سال ۸۰۰ (برابر ۱۸۴ هجری) به طوری واضح بود که داستان سرایان، خصوصیات زبان عربی خراسان و اهواز را به صورتهای خنده آوری در می آوردند (مثلاً در لهجه های موجود در بازی «قره گز»)، جاحظ (کتاب البیان فهرست ۲۵۹)، ج ۱، ص ۳۸.
- ۱۳- راجع به زبان عربی در آسیای میانه امروز رجوع کنید به مقاله ذیل درباره مشخصات زبان عربی آسیای میانه.

آینده به طور خلاصه امر مهاجرت آنها مورد ملاحظه قرار خواهد گرفت .

تسلط عرب بر ایران ، در آغاز امر به زبان اداری فارسی در بین النهرین و در مناطق مجاوز و نواحی به طرف شرق آن ، لطمه ای وارد نیاورد . در شرق تا سال ۶۹۸/۶۹۷ (برابر ۷۸ هجری) زبان فارسی در مدارك و اسناد معمول بوده است^۱ و تازه به پیوست با تغییر و تحول دیوانی (« نقل الدیوان ») که در زمان حکومت عبدالملک (۶۸۵-۷۰۵ برابر ۶۵ تا ۸۶ هجری) ، در تمام قلمرو خلافت (همچنین برای مناطقی که زبان اداری آن یونانی بود)^۲ صورت گرفت ، زبان عربی نیز به سازمان اداری ایران وارد شد . در خراسان و در بخارای مجاوز آن که هنوز در سال ۷۱۲ (برابر ۹۳ هجری) مکبر حرکات نماز : رکوع سجود و قیام و قعود و وتشهد را به زبان فارسی اعلام می کرد^۳ . تازه در سال ۷۴۲ (برابر ۱۲۴ هجری) زبان عربی را به کار بردند^۴ . علت این امر این بود که در این نواحی غالب اعضای حکومت تا مدت طولانی هنوز زردشتی بوده اند (چنانچه به طور کلی در نواحی دیگر نیز - مثلاً در سوریه و مصر - طبقه کارمند حکومت خود را طرفدار دین باستانی میهن خویش نشان می داد) .

G.V. Cereteli (georgisch "C'eret'eli"): K charakteristike Jazyka sredneaziatskich arabov in den "Trudy vtoroj sessii asociacii arabistov" (1937), Red. Ignatij Jul'janovič Kračkovskij, Moskau und Leningrad 1941, S. 133-148. (Trudy inst. vostokovedenja XXXVI).

۱- جهشیاری (کتاب الوزراء) ، ص ۳۳ به بعد . - و نیز : 4. Uzenbasli اعداد کسری ایرانی تا مدت درازی در امور اداری مربوط ، متداول ماند : بلاذری (فتوح البلدان) ، ص ۳۰۱ . - و نیز : 113. Lökk ۲- جهشیاری (کتاب الوزراء) ، ص ۳۵ . - رجوع کنید نیز به : Barthold. Med. 41; Pedersen 55; Tritton 18f.

۳- نرشچی (تاریخ بخارا) ، ص ۴۷ : - و نیز : 119. Lökk ۴- جهشیاری (کتاب الوزراء) ، ص ۶۴ به بعد . - به مقاله ذیل دست نیافتم :

Martin Sprengling : From Persian to Arabic, in "American Journ. of Semitic Languages" LVI (1939), S. 175-224, 325-336.

سکه‌های حکام و والیان اسلامی در شرق در سال ۶۳۹-۶۶۳/۶۶۴ (برابر ۱۸ تا ۴۳ هجری) به خط پهلوی و تقلیدی ساده از سکه ساسانیان بود و تازه بعد از آن سکه‌هایی به دوزبان رایج گشت، و برای اولین بار در سال ۶۹۶/۶۹۷ (برابر ۷۷ هجری) سکه‌های منقوش به عبارات عربی خالص جای سکه‌های دوزبانی را گرفت.^۱

در این زمان به نحوی ماهیت حکومت به طرز قاطعی به قالب عربی درآمد که در قرن هشتم و نهم (دوم و سوم هجری) زبان عربی (صرف نظر از کتب علمی) واقعاً زبان حکومت گشت.^۲ هر چند طاهر مؤسس خاندان طاهریان (وفات ۸۲۱ برابر ۲۰۶ هجری) (که خود از طایفه‌ای عربی نژاد ایرانی شده برخاسته بود) ظاهراً به فارسی بهتر صحبت می‌کرده تا به عربی^۳ و حتی برای زبان عربی مترجم به کار می‌برده است، ولی مخصوصاً افراد سلسله وی، مثلاً عبدالله^۴، در مورد انشای اسناد و مدارک به زبان عربی (لا اقل برای این که وفاداری خود را در مقابل خلافت تأیید نماید) سخت پافشاری می‌کردند. بویهیان نیز با وجود این که سران سلسله آنها اصلاً عربی نمی‌دانستند^۵، بر طبق همین شیوه رفتار کردند و حتی سامانیان که در تمام موارد دیگر به فرهنگ ایران پابند بودند - ابتدا خواستند زبان دری^۶ (موسوم به «زبان درباری») را که به عنوان «فارسی نو» برای

۱- رجوع کنید به فصل «ضرب سکه»، جلد دوم از همین کتاب. ۲- اصطخری، ص ۱۱۳۷ -

دولتشاه (تذکره الشعراء، فهرست: ۲۷۲)، ص ۲۹۰ - و نیز. - Wiet 149.

۳- طبری، ردیف ۳، ص ۱۰۶۳؛ - و نیز، b. Taifür, Bl. 51b bei Krymskyj I 28.

۴- با توجه به این اوضاع باید این ادعا که وی اصلاً فارسی نمی‌فهمیده است

(Kremer, C.G. II 150 nach b. Hamdün, Bl. 224 r.) ادعای بی‌حقیقتی باشد.

۵- Mez 17 mit Anm. 8. - درباره ترجمه کتب عربی به فارسی در زمان سامانیان رجوع

کنید به، Barthold, Med. 83. ۶- یاقوت، ج ۳، ص ۴۰۷؛ ج ۶، ص ۴۰۶ به بعد (بنا

به قول حمزه اصفهانی) ۱- مفاتیح العلوم (خوارزمی)، ص ۱۱۷؛ - جاحظ (کتاب البیان،

فهرست، ۲۵۸)، ج ۳، ص ۵ (برابر جاحظ، کتاب البیان، فهرست، ۲۵۹، ص ۳۲) (الفارسیه) -

کتابت استحكامی یافته بود در دیوان (در زمان احمد پسر اسماعیل ۹۰۷-۹۱۲ برابر ۲۹۵ تا ۳۰۰) وارد کنند، ولی به زودی آنرا ترك گفته و به عربی برگشتند^۱. همچنین خانواده های محترم و معتمدی که (مثل میکالی) در دربار بودند در اثر تربیت و تعلّم خویش به طرفداری فرهنگ عربی درآمدند^۲. پس از آن که عربیت در مدارس کتاب جای خود را باز کرد و همین که منافع وحدت زبان دیوانی تا نقاط دور دست بر همه معلوم شد (باید به اهمیت دولت آرامیان در این مناطق که نیز وحدت زبان اداری داشته اند توجه شود) ، همین کتاب نیز با اصرار و پافشاری مخصوص به خود بر این رسم باقی ماندند ، چون هر نوع نفویری مواجه با مشکلات عظیمی می گشت .

بدیهی است که نمی توان برای همیشه از تحولی جلوگیری نمود. ولی این راهم باید، توجه نمود که برای اولین بار خاندان های فرمانروای ترك بودند، اندک

— الدریة ، بنا به این قول ، این زبان بخصوص در اهواز متداول بوده است) . — غفور اف (Gafurov 173f) می خواهد صورت تکمیل یافته زبان «دری» را زبان تاجیکی امروز بداند ؛ ادعایی که فقط تا اندازه محدودی می تواند صحت داشته باشد ، — درباره ریشه کلمه « دری » رجوع شود به همین مرجع ، ص ۱۸۷ — و نیز ؛

A.N. Boldyrëv : Iz istorii razvitiia persioskogo literaturnogo jazyka, in "Voprosy jazykoznanija" 1955/V.

۱ — مستوفی (تاریخ گزیده) ، ص ۱۳۸۱ — رجوع کنید به ،
Barthold, Turk. 240; Ross im Survey I 131. کتاب «یتیمه الدهر» از ابومنصور عبدالملک الثعالی (۹۶۱-۱۰۳۸ برابر ۳۵۰ تا ۴۲۹) رجوع شود به ، Brockelmann, GAL I 284f., S. I 499f. دید روشنی درباره وضع زبان عربی در دربار آنان ، نیز در شعر ، به دست می دهد. ترجمه قسمت مربوط به شرق ایران ، از ،

Casimir Adrien Barbier de Meynard : Tableau littéraire du Khorassan et de la Transoxanie au quatrième siècle de l'Hégire, im "Journal Asiatique" Jan./Juni 1853, S. 169-239; Jan./juni 1854, 1854, S. 291-361. — به طور کلی رجوع شود به ،

Brockelmann, GAL I 284 und S I 499ff. — سمانی (کتاب الانساب ، خطی) ص ۵۴۹ ظهر (در تحت کلمه میکالی) ، و نیز به صفحه ماقبل آن رجوع گردد .

دست به چنین تحولی زده‌اند: بدین ترتیب که مقارن با آن که در آسیای مرکزی^۱ زبان سفدی و خوارزمی و سرانجام نیز زبان فارسی به طور روز افزونی عقب می‌نشست^۲ و به وضع برگشت ناپذیری (همانطوری که در تمام موارد برخورد این دو لهجه^۳ مشاهده می‌شود) مغلوب زبان ترکی می‌گشت، ترکان زبان فارسی را در آن موقع از نظر فرهنگی برتر یافته و با پشتیبانی خویش آن را به عنوان زبان دیوانی دربار خود به رسمیت شناختند، این خود اقدامی بود که نظیر آن در بین خاندان‌های فرمانروای ایرانی دیده نمی‌شد. در این مورد زبان فارسی که بر اثر کار و همت فردوسی برای همیشه اساس خود را محکم نموده بسود به یکی از مهمترین پیروزیهای خود نایل آمد. در دربار محمود غزنوی و پسرش مسعود زبان فارسی زبان رسمی دولت بود^۴ و احکام خلیفه در آنجا به فارسی ترجمه می‌شد^۵ و خود محمود نیز دستور می‌داد استادی را که می‌خواهند برای بغداد بفرستند ابتدا به فارسی تدوین نموده بعداً به عربی ترجمه کنند^۶ و در تمام لحظات مترجمان

۱- این ادعا را که مردم شهری در این منطقه، ترکی صحبت می‌کرده‌اند جاحظ، فصل الاتراک، Tria opuscula auctore al-Djahiz, hrsg. v. Gerhof van Vloten, (Leiden 1903, S. 5.) مؤلف ذیل به حق رد می‌کند، Barthold, Vorl. 59. ۲- رجوع کنید به، Barthold, Vorl. 45. ۳- مثلاً در آذربایجان امروز، با وجود این که دولت ایران برای نشر و حفظ زبان فارسی می‌کوشد. ۴- به طور کلی و عمومی رجوع شود به کتاب ذیل درباره تاریخ ادبیات ترک،

Fuad Köprülü: Töürk edebiyati tarihi Konstantinopel 1928, III 146-147 mit Anm. 2; Barthold, Med. 210. ۵- تاریخ بیهقی، ص ۴۴. ۶- مرجع سابق، صفحات ۲۹۱، ۲۹۵ و ۲۹۷ تا ۳۱۹ (نقل متون دیوانی عربی و فارسی). - بنابراین زبان عربی نیز، زبان رسمی احکام و اسناد بوده است، رجوع شود به، Barthold, Turk. 291. اما این مطلب را واقعاً نمی‌توان گفت که زبان فارسی، چنانچه کتاب ذیل مدعی است، پیوندی برای زبان عربی گشته است،

Arnold Joseph Toynbee: Studie zur Weltgeschichte (Dtsch. v. F.W. Pick), Hamburg (1949), S. 30.

و کاتبان دو زبانه : فارسی و عربی در خدمت وی آماده بودند^۱. پس از غزنویان قراخانیان^۲ و سلجوقیان^۳ نیز در دیوان خود به همین ترتیب رفتار کردند^۴. ولی تنها این امر برای غلبه زبان فارسی کافی نبود : انتشار اسلام در هندوستان که به طور عمده ، عمل فاتحان ترک بود - و کلمات ترکی موجود در زبان اردو که تا امروز باقی مانده دلیل بر آن می باشد - زبانی را که به وسیله همین ترکان ، به عنوان زبان فرهنگی به این سرزمین آورد زبان فارسی بود ، حتی محمود غزنوی کاتب و رئیس دیوانی داشت که هم زمان باهم ، زبان هندو و فارسی - ولی نه زبان ترکی - به کار می برد^۵. بدین ترتیب زبان پارسی ، پس از آنکه خود را از قید و بندی که عربیت بدان زده بود رهایی داد ، توانست درست در همان دورانی که ملت ایران قرونی متمادی در تحت حکومت ترکان فاتح قرار گرفته بود ، سیادت همیشگی خود را به دست آورده نیروی نشر و بسط فرهنگی خویش را به اثبات برساند : این امر خود از جهتی نمودار این حقیقت است که اهمیت ملت ایران در جهان اسلامی کمتر از نظر سیاسی و نظامی ، بلکه بیشتر از لحاظ نیروی پایان ناپذیر فرهنگی وی می باشد .

۱- «کاتب فارسی» ، در این مورد رجوع شود به : ابن خلکان (وفیات) ، ج ۹ ، ص ۵۳ به بعد ، (برابر ترجمه ابن خلکان ، فهرست ، ۱۱۱ ، ج ۳ ، ص ۵۱۷) .
 ۲- در این باره و در باره اوضاع بعدی رجوع شود به : Barthold, Vorl. 133f. ۳- سوگلی سلطان سلجوقی ، محمود ، نیز لقبی فارسی داشته است ، دولتشاه ، تذکرة الشراء (فهرست ، ۲۷۲) ، ص ۷۴ .
 ۴- سلجوقیان آسیای صغیر زبان عربی را تا به قرن ۱۳ (برابر هفتم هجری) حفظ نمودند ، رجوع شود به : Barthold, Vorl. 133. ۵- دولتشاه ، تذکرة الشراء (حدود سال ۱۰۵۰ برابر ۴۴۲ هجری) .
 - نیز رجوع شود به داستان فرعی و معترضه ای از سال ۱۱۳۴ (برابر ۵۲۴) که این مطلب را به خوبی نشان می دهد ، البنداری (سلجوقیان ، فهرست ، ۱۳۳) ، ص ۱۷۴ به بعد . [حشاشین نیز در الموت زبان عربی و فارسی را در جنب یکدیگر به کار می بردند ، ۱۱۶۴ (برابر ۵۵۹ هجری) ، جوینی (تاریخ جهانگشا ، فهرست ، ۱۵۲) ، ج ۳ ، ص ۲۲۷] .
 ۵- تاریخ بهمنی ، ص ۴۱۳ .

ساکنان سرزمین ایران^۱

از تغییر و تحول مکانی اقوام مختلف در سرزمین ایران ، در نخستین زمان اسلامی ، اطلاع زیادی در دسترس ما نیست . مطلب اساسی و عمده‌ای که به ما رسیده فقط نتایجی می‌باشد که این نقل مکانها و مهاجرتها به بار آورده است: یعنی این که ، کدام يك از نواحی محل سکونت چه ملتی بوده است .

۱- عربها

دربارهٔ تك تك از منازلی که قبایل عرب^۱ هنگام ورود خود به ایران طی کرده‌اند مواد تاریخی دقیقی موجود نیست . سیل کلی مهاجران در دهه‌های اول اغلب به سوی سه منطقهٔ مذکور در بالا : فارس و کرمان و خراسان جاری بود، که

۱- رجوع شود به نقشهٔ آخر همین کتاب ۱- و نیز به ۱

S.L. Volgin : K istorii sredneaziatskich Arabov, in den "Trudy vtoroj sessii asociacii arabistov" (1937), Moskau und Leningrad 1941, S. 111-126 (bes. S. 123-125) (Trudy instituta vostokovedenija XXXVI).

(این مقاله دربارهٔ عربها در آسیای مرکزی نوشته شده است) . ۲- منجم‌باشی، صحایف-

الاخبار (فهرست ، ۱۴۳) ، ج ۱ ، صفحات ۷۷ تا ۹۵ - اساساً رجوع شود به :

Ferdinand Wüstenfeld : Genealogische Tabellen der arabischen Stämme und Familien, Göttingen 1852.

به آن نیز توطن متفرق اشخاص منفردی مثل 'تجّار' و بعداً نیز مبلّغان^۲ می پیوست. منطقه جنوبی ایران، فارس و خلیجی کمتر از آن نیز گرمسان^۳، بیشتر هدف مهاجرانی بود که از سواحل مقابل، مثلاً بحرین^۴ و عَمّان (مثل عبدالقیس)^۵، به ایران می آمدند، این امر در درجه اول منحصر به نواحی واقع در امتداد ساحل بود. عربهای تازه وارد در این امکنه اغلب به زراعت زمینهایی که اربابان ایرانی آنها را ترك گفته بودند، پرداختند و پاره ای از قسمتهای آن را با حفر کاریزها بارورتر نمودند^۶.

دومین هدف اصلی عربها در آغاز زمان اسلامی، خراسان و در سر راه آن نیز اصفهان و قم و کوهستان^۷ بود. بخصوص در سالهای حدود ۶۸۳ (برابر ۶۳ هجری) طوایف کثیری از قبایل مختلف عرب به اینجا وارد شدند که در درجه اول به عربهای شمالی متعلق بودند (تمیم^۸، ربیعہ، مضر^۹، طی^{۱۰}، ازد، بکر بن وایل^{۱۱} - نیز در کوهستان - و در اصفهان عنبری)^{۱۲}؛ در جنب آنان نیز مردمی که قبلاً

- ۱- حدود ۶۵۰ (برابر ۳۰/۲۹ هجری) عربی عطف فروش نزدیکی همدان توطن می گزینند، بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۳۱۴ - همین مرجع، ص ۴۰۹ به بعد (مرو حدود سال ۶۶۶، برابر ۴۶) .
- ۲- مثلاً بدر حسن صباح، جوینی (تاریخ جهانگشا، فهرست، ۱۵۲)، ج ۳، ص ۱۷۸ .
- ۳- در اینجا ماهان (حوزه بردسیر) هنوز سال ۹۸۵ (برابر ۳۷۵ هجری) شهر عربی بوده است، مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ۴۶۲ .
- ۴- نزدیک اصطخر، اصطخری، ص ۱۴۲ .
- ۵- بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۳۸۶ (سال ۶۴۰ برابر ۱۹ هجری) .
- ۶- بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۳۹۲ - ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۹ (سال ۶۵۱/۶۵۲ برابر ۳۱ هجری) .
- ۷- رجوع کنید به ص ۳۹ به بعد از همین کتاب .
- ۸- بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۴۲۶ - حسینی (فهرست، ۱۹۹)، ص ۲۷ - ابن اثیر، ج ۵، ص ۱۵ (۷۱۵)، برابر ۹۶ هجری) .
- ۹- مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ۳۰۳ (۹۸۵ برابر ۳۷۵ هجری) .
- ۱۰- نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۵۲ (حدود سال ۷۰۵ برابر ۸۶) .
- ۱۱- یعقوبی (بلدان)، ص ۲۷۷ (حدود ۸۲۰ برابر ۲۰۵ هجری) .
- ۱۲- بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۴۰۳ - ابن اثیر (ج ۵، ص ۶) در مورد سال ۷۱۵ (برابر ۹۶ هجری) اعداد ذیل را به دست می دهد: در خراسان، اهل بصره ۱۹۰۰۰، بکر ۱۷۰۰۰، تمیم ۱۱۰۰۰، عبدالقیس ۴۰۰۰، ازد ۱۱۰۰۰، کوفی ۷۰۰۰ - (به این عدد نیز ۷۰۰۰ موالی این قبایل اضافه می گردد) .
- ۱۲- بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۳۱۴ .

ساکن بین‌النهرین بوده‌اند ، مشاهده می‌گشت^۱ . در ماوراءالنهر یعنی در سمرقند^۲ و بخارا^۳ و نیز در فرغانه و چاچ^۴ ، عنصر عربی که از آغاز قرن هشتم (اوایل قرن دوم هجری) در اینجا دیده می‌شد ، اغلب جزء سربازان بوده لااقل در ابتدای امر هنوز به محل معینی پابند نشده بود .

با توجه به رقابت عده‌ای از قبایل عرب در زمان بنی‌امیه ، این امر روشن بود که به زودی هر يك از مناطق مختلف ایران - تا آن حدی که عربها بدان دست یافته بودند - به قلمرو يك قبیله ، و یا لااقل چند قبیله متحدی از عرب مبدل خواهد گشت . حتی همین واقعیت که حکام و کارمندان عالی رتبه دیگر ، از قبیله معینی بوده ، سپس کارمندان زیر دست و دون پایه را از هم قبیله‌های خود برمی‌گزیدند^۵ ، می‌توانست برای این امر کافی باشد . در خراسان قبایل عربهای شمالی حکومت می‌کردند و خود را - چون کمتر مورد مزاحمت قرار می‌گرفتند - کاملاً موافق سیادت بنی‌امیه نشان می‌دادند و در نتیجه (برخلاف آنچه در طرف غربی آنها مشاهده می‌گشت) از هر حیث متمایل به حفظ حسن روابط و مناسبات با آنان بودند . با وجود این ، عربهای جنوبی برای همیشه تحمل این را که از این امر سیادت دور بمانند^۶ ، ننمودند ، و از آن راهی که کوشش ایشان برای تفکیک

۱- بلاذری (فتوح البلدان) ، ص ۴۱۰ (چنین ادعا می‌گردد که سال ۶۷۱ - برابر ۵۱ هجری - ۵۰۰۰ تن به نواحی جیحون مهاجرت نموده‌اند) ۱- طبری ، ردیف ۲ ، ص ۱۵۶ - ابن اثیر ، ج ۳ ، ص ۱۹۴ (سال ۶۷۱ برابر ۵۱ هجری) . ۲- بلاذری (فتوح البلدان) ، ص ۴۲۱ (از سال ۷۰۷ برابر ۸۸ هجری به بعد) ، ص ۴۲۲ . ۳- نرشخی (تاریخ بخارا) ، ص ۵۲ (تخلیه نیمی از خانه‌ها برای عربها ، پس از چهارمین قیام شهر) . ۴- بلاذری (فتوح البلدان) ، ص ۴۳۱ (حدود ۷۱۵ برابر ۹۶ هجری ، به وسیله قتیبه بن مسلم) . - رجوع کنید نیز به : S.B. Pevsner : O dvuch arabskich az bukach iz raskopok v herve, in "Epigrafika Vostoko" IX (1954), S. 24-37. ۵- رجوع کنید به : فصل «رؤسای اداری» از همین کتاب ، جلد دوم . ۶- رجوع کنید به : Kremer, C.G. II 143* auf S. 144. Wellhausen, Arab. 307. (در اینجا ۲۰۰۰۰۰ عرب تخمین زده می‌شوند) .

مکانی مهاجران بر حسب قبایل آنان به ثمر نرسید، آتش مبارزات، بین عربها نیز به زودی به خراسان سرایت کرد و به سقوط سیادت بنی امیه کمک زیادی نمود.^۱ حتی در آغاز زمان عباسیان نیز این جنگها ادامه داشت.^۲

ضربتی که عنصر عربی پس از انقلابات سنوات ۷۴۷/۷۵۰ (برابر ۱۳۲/۱۲۹ هجری) در اثر اخراج مکرر و متعدد عربها از ایران دید، اوضاع خراسان را تغییر زیادی داد. از این پس صیغه ایرانی این ایالت مورد حمایت قرار گرفت و بخصوص از این رو بدین منوال برقرار ماند که در دهه های آینده آن (۷۵۷/۷۵۸ برابر ۱۴۰ هجری)^۳، حدود ۷۸۳ برابر ۱۶۶ هجری^۴ و ۸۳۹ برابر ۲۲۴ هجری^۵ به موجب قیام و شورشهای مکرر در طبرستان، ایالت همجوار خراسان، عنصر سامی بیش از پیش به نابودی گرایید.^۶ اما قسمتی از قبایل عرب خود را تا قرن یازدهم (برابر پنجم هجری)^۷ حفظ نمود.

جایگزین شدن عربها در آذربایجان کمتر طبق برنامه منظم و بیشتر عمل پاره ای از والیان و یا امرای کوچکی بود که رفته رفته هم قبیله های خود را به دنبال خویش کشیدند (یمنی ها و وابستگان به طی^۸، ازد، نزار و کنده^۹). این امر به طور اساسی در قرن هشتم و نهم^{۱۰} (برابر دوم و سوم هجری) یعنی بعد از مناطق نام برده دیگر و گذشته از این در زمانی که آتش تضادهای قبایل عرب تا

۱- رجوع کنید به ص ۶۱ به بعد از همین کتاب. ۲- سال ۹۰۴ برابر ۲۹۱ هجری، تاریخ

سیستان ۲۷۶ (در مورد سیستان). ۳- ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۱۲۲ به بعد.

۴- مرجع سابق، ص ۱۲۶. ۵- طبری، ردیف ۳، ص ۱۲۲۴. ۶- حدود سال

۸۹۱ (برابر ۲۷۲/۲۷۸ هجری) فقط عدد قلیلی از عربها هنوز در اصفهان بوده اند، یعقوبی (بلدان)، ص ۲۷۴. ۷- حدود العالم (فهرست ۳۶)، ص ۲۱۶ (قبایل عرب در جوزجانان). ۸- و نیز،

Volgin, K istorii 124. ۹- بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۳۳۱. و نیز،

Schwarz VIII 1181-1185. ۱۰- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۴۶ (۲ نزاری).

۱۱- جمع و تنظیم آن در

مقاله ذیل به دست داده می شود، Ahmed Zeki Velidi Togan in der E 1, türk., II 95f.

حد زیادی خاموش شده بود ، تحقق پذیرفت . مهاجران به این نواحی اکثر از شهرهایی که نازه در قرن هفتم (برابر اول هجری) بنا شده بود ، مثل کوفه و بصره و یا از سوریه^۱ می آمدند و علاوه بر قسمتهایی که به قهرو عنوة در تصرف عربها آمده بود ، زمینهایی از ایرانیان می خریدند^۲ .

طوایف عربی که در کوهستان زاگرس مسکن داشتند از جمله عربهایی بودند که به مرور زمان از طرف بین النهرین رفته رفته در بین ایرانیان وارد شده با آنان آمیزش یافته بودند ؛ اما سکونت خوارج فراری در این نواحی فقط موقتی بود^۳ و صورت مهاجرت دسته جمعی به این منطقه را به خود نگرفت .

ولی از سال ۷۵۰ (برابر ۱۳۲ هجری) دیگر عربها در ایران سیادت نداشته ، بلکه ریاست به دست خود ایرانیان افتاد . دلیل این امر فقط تغییر رفتار سیاسی خاندانهای فرمانروا و یا تنها اخراج و گاهی نیز برانداختن طوایف عرب نبود ، بلکه در جنب این امور ، علت آن ، پس از آن که موانع مذهبی بر طرف گشت ، نیروی آمیزش و همسانی ایرانیت بود . ازدواجهای دو نژاده - عرب و ایرانی - باعث به وجود آمدن عوامل بسیاری در این زمینه گشت ؛ درباره این ازدواجها فقط در موارد معدود و تنها نسبت به شخصیتهای عالی مقام اطلاعات اندکی در دست است . فرزندان این ازدواجهای دو نژاده در محیط ایرانی اغلب در ردیف خرده اشراف بومی در می آمدند و منزلت و مال پدران خود را به ارث می بردند و اضافه بر آن از دربار خلافت نیز حق ویژه ای (مستمری) به آنان داده می شد ، به طوری که می توانستند ؛ مقام رهبری خود را حفظ نموده بر آن بمانند . ولی این افراد از

۱ - حدود سال ۶۶۰ (برابر ۴۰ هجری) ، بلاذری (فتوح البلدان) ، ص ۳۶۸ به بعد ۱ - طبری ، ردیف ۱ ، ص ۲۸۰۵ (سال ۶۴۹ / ۶۵۰ برابر ۲۹ هجری) ۱ - افغانی (بولاق) ، ج ۱۱ ، ص ۵۹ .
۲ - بلاذری (فتوح البلدان) ، ص ۳۲۹ . ۳ - رجوع کنید مثلاً به ، تاریخ سیستان ، ص ۲۱۳ (۸۶۸ برابر ۲۵۴ هجری) .

نظر زبان، سخت ایرانی، شده بودند^۱ (در صورتی که فرزندان ازدواجهای دو نژاده - و بلکه نه فقط فرزندان چنین ازدواجهایی - در محیط عربی، قبل از همه در بین النهرین، از لحاظ زبان سامی گشته بودند). ایرانی شدن عربها نیز گاهی از غیر راه زناشویی با ایرانیان صورت می گرفت^۲: احیای مجدد فرهنگ ملی ایران زمینه این امر را آماده می نمود و حس ملی روزافزون ایرانی آن را ترویج می کرد؛ حتی که فقط در صورتی حاضر به تحمل عربها بود که آنان از نظر فرهنگی (و طبعاً نیز از لحاظ زبان) به ایرانیّت نزدیک گردند^۳. تعقیب و به دست آوردن جزئیات حوادثی از این قبیل، همه جا تا ازمنه متأخر، بسیار مشکل است و عملاً آنها را دیگر به علت نقصان مدارک کتبی از آن زمان، نمی توان دریافت. چیزی که مسلم است نتیجه این پیمش آمده است: عنصر عربی توانست فقط در نواحی معدودی که مرکز جمعیتهای متراکمی از آنان بود به جای بماند (مثلاً در محلّهای، چنداز مساوراء النهر^۴ و خراسان^۵ و قم و در سواحل جنوبی فارس). و گرنه در موارد دیگر هر چه زمان پیشتر می رفت این عنصر نیز بیشتر (از لحاظ زبان) در ایرانیّت منحل می گشت تا این که در طی قرولی بکلی مفقود شد.

۱- رجوع کنید به: طبری، ردیف ۳، صفحات ۶۴، ۶۵، ۶۶ - افغانی (بولاق)، ج ۱۷، ص ۶۹؛ و نیز به تاریخ خانوادگی ویژه و مشخص اینان از نیمه اول قرن دهم (برابر چهارم): ابن بلخی (فهرست ۲۰۲)، ص ۱۱۶ به بعد - و بالاخره به تاریخ اشریها در قم، تاریخ قم، صفحات ۲۶۶ تا ۳۰۵.

۲- جاحظ، کتاب فضل الاتراک، Tria opusc./Vloten 40. (قرن نهم برابر سوم هجری) - افغانی (بولاق)، ج ۱۴، ص ۱۰۲ (= Goldziher, Arab 103، قرن هشتم - برابر دوم هجری - در نواحی اصطخر، زیاد العجم شاعر). ۳- رجوع شود به فصل «حس ملیت» از همین کتاب (هدایا برای عربی که رفتاری ایرانی داشت).

۴- نرشخی (تاریخ بخارا)، ص ۷۷ (۸۷۴ برابر ۲۶۰ هجری در بخارا) - هنوز در ازمنه بعد مثلاً در بیهق (تاریخ بیهق از ابوالحسن علی 'فندق'، نسخه خطی اکادمی علوم شوروی، صفحات ۲۸ تا ۳۰، ۳۴ و ۳۸ تا ۶۸، ظهور) - و نیز:

I.P. Petruševskij: Gorodskaja znat v gosudarstve chulaguidov (in: Sovetskoe Vostokovedenie V, 1948, S. 85-110. این مقاله درباره هوشیاری شهرنشین در دولت ایلخانان

است. - در مورد قزوین حدود سال ۱۳۳۰ (برابر ۷۳۰ هجری)، همین مرجع، ص ۹۱، بنا به مستوفی (تاریخ گزیده)، ج ۱، ص ۸۴۲. ۵- یاقوت (ارشاد العرب)، ج ۵، ص ۶۵ -

و نیز، Fück 91. ۶- رجوع کنید به ص ۳۲۶ از همین کتاب.

۴ - ترکان

درعین این که مهاجران عرب به سر زمین ایران تغییر اساسی پایداری ندادند، مهاجرت ترکان به ایران اثر خود را تا به امروز برجای نهاده است. به وسیله اینان ماوراءالنهر يك مملكت تقريباً «تمام ترکی»، گشته است (واز آن زمان «ترکستان» نام یافته) و آذربایجان (مانند آسیای صغیر) به صورت يك منطقه نزدیک به تمام ترکی شده‌ای در آمده است و در سرزمین فارسی زبان، قطعات اراضی کم و بیش بزرگ ترکی نشینی وجود دارد که اغلب عشایر و یا نیمه عشایر می‌باشند.

توصیف چگونگی توطن ترکان در ایران نمی‌تواند در اینجا وظیفه ما باشد. ولی آن قدر مسلم است که قسمت اساسی این امر نتیجه سیاست سلجوقیان، ایلخانیان و صفویان (و گاهی نیز قاجاریان) می‌باشد. عنصر ترکی آسیای صغیر که عربها در ازمنه قدیم با آنها روبرو شده بودند، ولی تازه در قرن هشتم (برابر با دوم

۱- "Türkiyat mecmuası" Serefeddin Yaltkaya: Türklere dair arapça siirler, im V (1935), S. 307-326. مقاله مزبور اشعار عربی راجع به ترکان را تا به قرن سیزدهم (برابر قرن هفتم هجری) جمع و تحقیق نموده است، رجوع کنید به Barthold, Vorl. 41ff. و نیز رساله خطی ذیل که درباره ترکان در ادبیات عرب در قرون وسطی نوشته شده است (رساله دکتری در ورشو).

Józef Bielawski: Farcy w swietle srednio wiecznych zahytkow literackich arab-skich, 1947/52; Francesco Gabrieli: La risäla di al-Gähiz sui Turchi, in "Rivista degli Studi Orientali" 32 (1957), S. 477-483.

هجری) آنان را به درستی شناختند، در قرن دهم (چهارم هجری) تاسرخدات واقع در محل برخورد گرگان و کوهستان^۱ - مرزگرگان نزدیکی رباط دیهستان^۲ (طرف شمال آبسکون^۳) - جیت در کنار جیحون پایین (نزدیک خوارزم)^۴ - اوش در ماوراءالنهر^۵ - منك (از نواحی بلخ)^۶ - واشگرد (همچنین از نواحی بلخ)^۷ - چغانیان نزدیک ترمذ^۸ - و بدخشان^۹، رسیده بود.

ترک‌کن از قدیم الایام به حرکت در آمده بودند^{۱۰}، ولی تازه سقوط دولت اویغوریان به دست قرغزان (۸۴۰ برابر با ۲۲۵ هجری) و عواقب آن^{۱۱} بود که خود را نیز به صورت واقعی خویش در سرزمین ایران نشان داد. در این زمان قرلقان (به فارسی خلج) به حرکت افتادند و در تحت فرمانروایی رؤسای خویش (قراخانیان یا ابلک - خانیان) حدود سال ۱۰۰۰ (برابر ۳۹۰ هجری) پس از

۱- ابن اثیر، ج ۵، ص ۱۱ (سال ۷۱۶/۷۱۸ برابر ۹۸ هجری). ۲- اصطخری، ص ۱۲۱۴.
ابن حوقل (کتاب المسالك، فهرست، ۳۳)، ص ۳۸۳. ۳- دزدان دریایی نیز در اینجا تمرکز داشتند، اصطخری، ص ۲۱۹. ۴- ابن حوقل (کتاب المسالك، فهرست، ۳۳)، ص ۳۸۹.
۵- مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ۲۸۹. ۶- مرجع سابق، ص ۲۸۲. ۷- یعقوبی (بلدان)، ص ۲۹۰. ۸- مرجع سابق، ص ۲۹۲. ۹- مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ۳۸۳.
۱۰- مرجع سابق، ص ۳۰۳. ۱۱- سمانی (کتاب الانساب، خطی)، ص ۶۹، ظهر. ۱۲- رجوع شود به Barthold, Vorl. 100ff. ۱۳- به طور عمومی رجوع کنید به: حدود العالم (فهرست، ۳۶)، صفحات ۹۴ تا ۱۰۱ و ۲۶۳ تا ۳۱۷ - رشیدالدین (فهرست، ۱۵۷)، صفحات ۵۲ تا ۵۴. - و نیز:

Köprülüizâde mehmed Fu'âd: Oguz etnoloğisine dâ'ir ta'rîhî notlar (Geschichtliche Bemerkungen zur Ethnologie der Oghusen), im "Türkiyât meğmû-asy" I (1925), S. 185-211. Carl Brockelmann: Mahmûd al-Kâşğharî über die Sprachen und Stämme der Türken im 11. Jh., im "Körösi Csoma Archivum" I (1921), S. 26-40. ... Annemarie von Gabain: Steppe und Stadt im Leben der Türken, im "Islam" XXIX (1949), S. 30-62; — Spuler, Geschichte Innerasiens, S. 339f. کتاب اخیر نظری کلی درباره تحولات آن زمان در آسیای مرکزی براساس تأثیر و تأثرات ضروری متقابل، به دست می‌دهد. درباره گسترش اقوام ترک رجوع شود به:

Mandelstamm, O nekotorych, S. 57-99.

سرنگون کردن دولت سامانیان ، ماوراءالنهر را به تصرف درآوردند و ایرانیّت را تا به درون شهرها به عقب نشینی ناگزیر ساختند . سرانجام سلجوقیان توده ترکان غز را به حرکت آوردند ؛ ترکانی که با حرص و آز ابدی بادیّه نشینان به تملک ثروت شهر نشینان ، به طرف جنوب و شرق تاختند و ببرد قطعی ترکان « فقیر » صحرا گرد را بر ضد توانگران « فارغ البال » ایرانی آغاز نمودند^۱ .

تمام آنچه که گفته شد از دوره مورد بحث ما خارج است ، فقط پاره‌هایی از قرلوقها^۲ (در تخارستان) و قبیله ترکان خلیج^۳ (در سیستان و اطراف غزنه ، بلخ ، تخارستان ، بست و جوزجان [ان])^۴ (پس از آن که حدود سال ۸۴۰ برابر ۲۲۵ هجری کوشش آنان برای توطن در فارس به ثمر نرسید) حتی در قرن دهم (چهارم هجری) تا به داخل اراضی ایران پیش آمده بودند ؛ این خود مقدمه الجیش جنبش بزرگ ترکان بود . بدیهی است که رخنه نمودن قبایل ترك در ایران و نواحی عربی زبان به هیچ وجه بدین محدود نبود ، بدان نیز گماشتن جنگجویان ترك در مشاغل سپاهی ، ابتدا در دربار خلافت^۵ و بعداً در تمام بین النهرین و در مصر و سایر نقاط ، افزوده می گردد . به زودی ترکان در این مناطق رهبری

۱- رجوع کنید به ، Barthold, Vorl. 101ff. ۲- کمی بعد از آن (در مورد ازمنه حدود ۱۱۸۰ برابر ۵۷۶ هجری) تاریخ سلجوقیان کرمان (فهرست ، ۱۷۵) ، صفحات ۱۰۴ تا ۱۰۶ ، بدین ترتیب و تعبیر نسبت بین این دولت را توصیف می کند . ۳- حدود العالم (فهرست ، ۳۶) ، ص ۱۰۸ . ۴- راجع به تلفظ این اسم (بنا به قول یاقوت ، 'خلج یا خلیج') رجوع کنید به ، حدود العالم (فهرست ، ۳۶) ، ص ۱۱۱ ، - این کلمه اغلب با خلیج (قرلوقها) اشتباه می شود ، در این باره رجوع کنید به همین مرجع ، ص ۳۴۷ . ۵- اصطخری ، صفحات ۲۴۵ و ۲۸۱ ، - ابن حوقل (کتاب المسالك ، چاپ لایپزیک ۱۹۳۸/۹) ، ص ۴۱۹ .

۶- اصطخری ، ص ۱۴۲ به بعد . ۷- رجوع شود به ،

Josof von Karabacek: Das erste urkundliche Auftreten der Türken, in den "Mitteilungen aus der Sammlung der Papyrus Erzherzog Rainer" I, Wien 1887, S. 93-108.

نظامی را حایز گردیدند و پس از مرگ مأمون (۸۳۳ برابر با ۲۱۸ هجری) نیز قدرت سیاسی را در بین النهرین و (به طور قطعی تحت فرمانروایی طُلُنی ها ۸۶۸ تا ۹۰۵ برابر با ۲۵۴ تا ۲۹۲ هجری) در نواحی نیل به دست گرفتند.^۱

امرای محلی ایران هم بلافاصله از این سیاست که اُسرای ترك و بهزودی نیز غلامان زر خرید آنها (که بعداً به طور مطلق «مملوك» نامیده شدند) و بالاخره گروه های دسته جمعی آنان را به کار لشکری وارد سازند، تبعیت نمودند؛ در درجه اول سامانیان بودند که در دفعات متعدد (حدود ۹۱۲^۲ برابر ۳۰۰/۲۹۹، ۹۲۷^۳ برابر ۳۱۵ و حدود ۹۹۸^۴ برابر ۳۸۸) هربار عده زیادی از ترکان را به شغل سپاهی گماشتند، بخصوص در پیکار بر ضد طبرستان^۵، گرگان^۶ و دیلم. حتی امیران این نواحی نیز، به سود یا به ضرر، به پیروی از این عمل ناگزیر گشتند^۷ و آل بویه نیز بعداً به همین شیوه رفتار کردند.^۸

۱- اما این ادعا را که بخصوص از بین ترکانی که در بصره سکونت یافتند (بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۷۶) «علمای نامی و بزرگ اسلامی» برخاسته اند، نمی توان ثابت نمود؛ مدعی این مطلب مقاله ذیل است که درباره «آیا تسلط سلجوقیان علت رکود و سقوط عالم اسلامی می باشد؟» نگاشته شده است، Semsüddin Günaltay: Islâm dünyasının inhitati sebebi Selçuk, (im "Belleten" II (1938), S. 73-88), S. 74. به مسئله ترکان اشاره می کند ولی در اصل کتاب درباره آن تحقیقی به عمل نمی آورد.

Walter Hellige: Die Regentschaft al-Muwaffaqs. Ein Wendepunkt in der 'Abbasiden-Geschichte, Berlin 1936 (Neue Deutsche Forschungen, Band 87 - Abt. oriental. Phil. und Kulturgesch., Bd. 1.). ۲- رجوع کنید به ،

Hamilton Alexander Rosskeen Gibb: Tülüniden, in der E I, IV 903-905.

۳- ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۲۰۱. ۴- مرجع سابق، صفحات ۲۱۳ و ۲۲۶.

۵- مرجع سابق، ص ۲۳۰. - جمع و تنظیم آن در ، Bathold, Vorl. 104.

۶- ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۱۹۸ (سال ۹۰۹/۹۱۰ برابر ۲۹۷ هجری).

۷- مرجع سابق، ص ۲۰۶ (حدود ۹۲۰ برابر ۳۰۷/۳۰۸ هجری). ۸- حدود ۹۳۰ (برابر

۳۱۸ هجری)، مسمودی (مروج الذهب)، ج ۹، صفحات ۲۶ به بعد؛ - ابن مسکویه (تجارب الامم)،

ج ۵، ص ۴۸۲؛ - ابن اثیر، ج ۸، ص ۶۰. ۹- ابن بلخی (فهرست، ۲۰۲)، ص ۱۱۸.

(حدود سال ۱۰۴۰ برابر ۴۳۱/۴۳۲ هجری).

سامانیان ، با واگذاری نواحی جنوبی قلمرو خویش به سبکتکین ، باعث اصلی ترقی و پیشبرد اولین سلسله ترك در شرق عالم اسلامی گشتند . غزنویان نیز به سهم خویش عده زیادی از ترکان^۱ ، ولی در جنب آنان نیز از عربها را^۲ به خدمت گماشتند^۳ و در نتیجه نیز در اینجا مقدمه گسترش عنصر ترك در اطراف واکناف فراهم گشت .^۴ ولی در عین حال این خاندان ، از این سیاست که آگاهانه ایران را ترکی نماید و یانیز فقط ترکان را ترجیح دهد ، بیشتر از این رو به دور بود که خود به زودی از لحاظ فرهنگی (و طبعاً نیز زبانی) ایرانی شد (به طور حتم از ۱۰۴۰ برابر ۴۳۱ هجری به بعد) .

اگر هم پذیرفتن سربازان حرفه ای ترك در خدمت امیران مسلمان ، ترکان را نیز با اسلام مرتبط ساخت^۵ و نهال ترك را در بسیاری از نواحی غرس نمود ، باز به هیچ وجه این واقعه (چنانچه تقریباً در مورد مهاجرت قبایل عرب صادق است) يك واقعه استعماری به حساب نمی آید . در آن زمان هنوز - به استثنای اراضی محدودی از شرق ایران - هیچ ناحیه ای که ترکان در آن به طور دسته جمعی توطن گزیده باشند ، وجود نداشته است (زیرا آنچه هم که از خزرها و ترکان غز از حوالی شمالی قفقاز به آذربایجان داخل شده است ، در هر حال می تواند تنها

۱- نکبی (فهرست ، ۱۲۵) ، ص ۲۲۰ . ۲- رجوع کنید به ، Volgin, K istorii S. 125 .
 ۳- قسمتی از آنان به طرف کرمان کوچ کردند (۱۰۲۰/۱۰۲۱ برابر ۴۱۱ هجری) ، ابن اثیر ، ج ۹ ، ص ۱۱۱ . - درباره توطن بعدی سلجوقیان ، در اینجا و خراسان رجوع کنید به ، ابن خلکان (وفیات) ، ج ۸ ، ص ۱۴ به بعد .
 ۴- سال ۱۰۳۷/۱۰۳۸ (برابر ۴۲۹ هجری) یا کمی بعد از آن اولین هجوم ترکان به سیستان صورت گرفت ، تاریخ سیستان ، ۳۶۴ . - و نیز رجوع شود به مقاله ذیل ، «نظر کلی درباره تاریخ ترکی شدن آذربایجان» ،

Faruk Sümer : Azerbaycan'ın türklesimci tarihine umumî bir bakis, in "Bel-leten" XXI/83 (Juli 1957), S. 429-447 .
 ۵- سمانی (کتاب الانساب ، خطی) ،

گروه صد نفری کم اهمیتی از اهالی بوده باشد)^۱. نازره همین که سلجوقیان به پیشروی پرداختند صورت امر از بنیان دگرگون گشت، و در این زمینه نیز وجود پادگانهای ترك که بهزودی با نازره واردان درهم آمیختند و شکل واحدی پذیرفتند، اهمیت اساسی داشت^۲. علاوه بر این، اسلام از طریق همین سربازان زود مسلمان شده ترك، خیلی آسان تر از آن به تركان آسیای مرکزی راه یافت، که در غیر این صورت برای آن میسور می بود. بدین ترتیب تركان «مملوك» به نحوی مقدمه سبیل مهاجرت عنصر ترك را از قرن یازدهم (پنجم هجری) تشکیل دادند^۳.

بقایای هیاطله (هیطل کلمه عربی مستقلى است و صورت مغلوط لفظ هیطل نمی باشد)^۴ در آن زمان برای ایران دیگر هیچ اهمیتی نداشته اند. (در آن عصر هنوز مردم این مطلب را که پایتخت آنان در ناحیه بادغیس بوده است، می دانستند)^۵. از روسها هنگام پیشرویهای آنان به اراضی ایران (۸۸۰ برابر ۲۶۶، ۲۶۷

۱- مقاله ذیل در این زمینه، و نیز برای قرون بعد از آن، اطلاعاتی به دست می دهد: Ahmed Zeki Velidi Togan in der E I, türk., II 101f. ۲- امری است که مشاهده و مورد گواهی واقع گشته است، مثلاً در حدود سال ۱۱۳۵ (برابر ۵۲۹ هجری)، البنداری (سلجوقیان، فهرست، ۱۳۳)، ص ۱۷۷. همچنین بعداً در زمان منولان، Spuler, Ilch, 28. ۳- درباره تركان در زمان خلافت عباسیان رجوع کنید به: Günaltay, Abbas, S. 177-205. ۴- حدود سال ۸۲۰ (برابر ۲۰۵ هجری) جاحظ، عربها و موالی (یعنی ایرانیان خراسان) و تركان را سه ستون خلافت می داند، و کتابی نیز به نام «کتاب فضل الاتراك»، درباره مزایا و رجحان آنان در شغل سپاهی، می نگارد (این کتاب با مشخصات ذیل تصحیح و چاپ شده است، Tria opuscula auctore al-Djahiz, hrsg. v. Gerlof van Vloten, Leiden 1903. مبارک شاه نیز (تاریخ، فهرست، ۱۶۸)، صفحات ۳۷ به بعد و ۴۸ تا ۵۲، تركان را می ستاید. ۵- هنوز در قرن هفتم (اول هجری) در نواحی بلخ و نیشابور می زیستند [یعنی در محلی که سال ۶۵۲/۶۵۱ برابر ۳۱ هجری، عربها (طبری، ردیف، ۱، ص ۲۸۸۵) و حدود سال ۶۶۰ برابر ۴۰ هجری، پیروز، پسر یزدگرد سوم، با آنان پیکار نموده اند، ابن قتیبه (عیون الاخبار، فهرست، ۶۷)، ج ۲، ص ۱۴۶۷]. در قرن دهم (برابر با چهارم هجری)، هنوز در خوارزم و گرجان نام آنان برده می شود، «ایشان با سایر اهالی در منظر و زبان فرق و به تركان شباهت داشتند». مقدسی (احسن التقاسیم)، صفحات ۲۸۴ و ۲۸۶ به بعد و ۲۹۱. ۵- سمانی (کتاب الانساب)، ص ۵۸.

هجری به سوی آبسگون در طبرستان^۱؛ ۹۱۰/۹۰۹ برابر ۲۹۷ هجری باز به همین ناحیه^۲؛ ۹۱۴/۹۱۳ برابر ۳۰۱ هجری با «پنجاه هزارتن»، به ناحیه مذکور و به طرف کیلان و دیلم تساهه اراضی هم جوار اردبیل و به طبرستان و در حوالی باکو^۳؛ ۹۴۴ برابر ۳۳۲ هجری به بردعه [در لغت ارمنی: پرتوی] در طرف شرقی قفقاز و تا مراغه^۴ هیچ جماعتی متوطن در این سرزمین نگشت.

۱. — Dorn, Casp. XXVIII, XXXII,; 17. — ۲. Dorn, Casp. VII, XXVIII; — ۳. مسعودی (مروج الذهب)، ج ۲، صفحات ۲۰ تا ۲۴. — ۴. Barthold, Vorl, 63. — رجوع گردد به Dorn, Casp VI, XXXI. (در صفحات ۲۸۵ تا ۳۰۳ منابع جمع آوری گشته است).

Barthold, Vorl. 63; Ernst (Aris Arisovič) Kunik: Sur l'expédition des Russes normands en 944 vers les pays situés aux bords de la Mer Caspienne d'après Nizâmî, Ibn-al-Athir et Ainy, im "Bulletin de la Classe hist.-phil. de l'Ac. Imp. des Sciences de St. Pétersbourg" 1848, Sp. 182-204.

۳- پارسیان

به موازات ورود و نفوذ اقوام بیگانه در سرزمین ایرانی زبان، تغییر و تحول مکانی نسبتاً مهمی نیز بین خود ایرانیان رخ داد. در واقع خلفا که بر این کشور ظفر یافتند اکثریت عظیمی از اهالی را به اطاعت مرکز خلافت در دمشق و کوفه و بصره ناگزیر ساخته به زودی به اسلام درآوردند؛ - تازه مسلمانان را به عنوان موالی قبایل مختلف عرب (به عنوان اساوره) کوچ دادند^۱، ولی ایرانیانی هم وجود داشتند که بدین وضع تن در نداده نخواستند در حریم امان «اهل ذمه» عرب وارد گردند؛ هم زمان ورود عرب و با قبل از آن، از اوطان خود یعنی از اصفهان (۶۴۲ برابر ۲۱ هجری)^۲، از نواحی کابل (حدود ۶۶۲/۶۶۳ برابر ۴۲ هجری)^۳، یا از ترمذ (تقریباً ۷۲۰ برابر ۱۰۱/۱۰۲ هجری)^۴ اغلب به طرف جنوب شرقی: به کرمان^۵ و از آن گذشته به مکران^۶ گریختند؛ از این جا قسمتی از زردشتیان مخصوصاً با ایمان، بی درنگ از طرف دریا راه هندوستان در پیش گرفتند^۷،

۱- بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۳۷۳ به بعد. ۲- طبری، ردیف ۱، ص ۲۶۴۰.

۳- بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۳۹۶. ۴- مرجع سابق، ص ۴۱۸. ۵- شمال

شرقی اورگنج. ۶- بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۳۹۱. - رجوع کنید نیز به ۱.

Constantin Inostrancev: Balädurī and Hamza Isfahānī on the migration of the

Parsees, im JRAS 1938, S. 84-87. ۷- رجوع کنید به ص ۳۴۱ به بعد از همین کتاب.

و سایر قسمت‌های آنان تازه پس از آن که چگونگی سیادت عرب را شناختند ، هجرت از میهن گزیدند.

همین که سرازنو عرب‌ها در ابتدای قرن هشتم (دوم هجری) پیشروی خود را - این دفعه به‌سوی آسیای مرکزی - آغاز کردند ، دوباره اضطرابی در بین ساکنان نواحی مرزهای ایران به‌وجود آمد . قسمت اعظم سفدیان باوجوداخطار امرای خود از شهرهای مختلف خارج گشتند تا در فرغانه «در مسکنهای قدیمی اجداد خویش» توطن جویند. حتی آمادگی عرب‌ها در مورد تعیین حاکمی به‌انتخاب خود آنان ، نتوانست از مهاجرت ایشان جلوگیری کند. بدیهی است که ساکنان وطن جدید نیز آنان را به دوستی نپذیرفتند و به‌نواحی کوهستانی نزدیک^۱ خجند احاله گشتند.

ولی به‌طور کلی که بنگریسم تعداد ایرانیانی که کاملاً دست رد به‌سینه مسلمانان می‌زدند ناچیز بود . توده‌کثیری به سیر وقایع و جریان امور تن‌درداد و قسمت نسبتاً مهمی به‌زودی حتی در لشکر کشیها به عرب پیوست که موجب به‌وجود آمدن نزاع معروف بر سر چگونگی تقسیم جوایز و اخذ جزیه گشت.^۲ درعین حال شرکت ایرانیان در فتوحات آسیایی عرب منتج به این شد که منطقه زبان و قوم پارسی تا به آسیای مرکزی وسعت یابد^۳؛ اگرچه این امر به زبان قلمرو زبان اقوام کوچک ایرانی مقیم این اراضی ، چون سفدیان و خوارزمیان،

۱- طبری ، ردیف ۲ ، صفحات ۱۴۳۹ تا ۱۴۴۱ [رجوع کنید به اصطخری، ص ۲۳۴] - ابن حوقل (کتاب المسالك ، فهرست ، ۳۳) ، صفحات ۳۹۵ ، ۳۹۷] - نیز ،

Marquart, Inschr. 60; Kračkovskij im "Sogdijskij Sbornik" 65f., 70-73; Alexander (Natanovič) Bernstamm: Sogdijskaja Kolonizacija Semireč'ja in "Kratkie Soobščeniya Inst. Ist. Nat. Kult." VI, Leningrad 1940.

۲- رجوع کنید به ص ۲۵۴ از همین کتاب . ۳- در این باره رجوع شود به ،

Barthold, Vorl. 45, 61.

تمام شد. وجود سربازان و کسبه و تجار و مهاجران دیگر فارسی زبان در تمام نقاط این نواحی و به همین اندازه نیز شکفتن ادبیات فارسی نو، در عقب رفتن سریع این زبانها و بروز نمودن نوشته علمی و ادبی دیگری از آنها، مؤثر افتاد، اگرچه زبان خوارزمی لااقل تا مدتی به عنوان زبان دیوانی به کار می رفت.^۱ بدین ترتیب زبان فارسی نو نیز در آسیای مرکزی - به استثنای بقایایی در دره های کوهستانها، و غیر از مراکزی که زبان ترکی در آن پیروز ماند - به صورت اندک تغییر یافته تاجیکی، به عنوان زبان متداول عامه رایج گشت و بدین وسیله منطقه زبان فارسی را به طور اساسی وسعت داد.

ولی گسترش دایره زبان و فرهنگ پارسی فقط در جهت شرقی و شمال شرقی صورت نگرفت، بلکه در خود سرزمین ایران نیز از این حیث به تغییر و تحولی منجر گشت. عواملی مثل: جماعت کسبه و تجاری که اغلب بسیار دور از وطن خود (تاجین)^۲ مأوی اختیار می کردند^۳، جمع آوری «هنرمندان ماهر» (اصولاً صاحبان حرفه های دستی) به وسیله اسپهبد طبرستانی (حدود ۷۵۵ برابر ۱۳۷/۱۳۸ هجری)^۴، جا به جا شدن یا جابه جا کردن ایلات^۵ «کرد»، و گاهی نیز تغییر و تحول مکانی به دلایل نظامی (مثلاً: ۸۳۹ برابر ۲۲۴ هجری در طبرستان و ۹۷۲ برابر

۱- رجوع کنید به اوایل فصل «وضع ایران از نظر زبان» از همین کتاب. ۲- درباره عبادات ایرانی در چین رجوع گردد به JAmOrSoc V (1856), S. 302f. ۳- در حدود سال ۹۰۰ (برابر ۲۸۷ هجری) بالغ بر ۱۰۰۰۰ اصفهانی در نواحی بالای تلاس (۱ رجوع شود به Wilhelm Tomaschek in der WZKM III (1889), S. 106) زندگی می کرده اند، مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ۲۷۵. در مورد ماوراءالنهر رجوع کنید به Barthold, Vorl. 61. ۴- ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان)، ص ۱۱۵. ۵- حدود ۹۶۰ (برابر ۳۴۹ هجری) کردن فارس به وسیله عضدالدوله بویه از نزدیکی اصفهان رانده شدند، ابن بلخی (فهرست، ۲۰۲)، ص ۱۶۸. ۶- رجوع کنید به اواسط فصل «وضع ایران از نظر زبان» از همین کتاب. ۷- ده هزار تن از اهالی ساری و آمل به نواحی کوهستانی انتقال داده می شوند، طبری، ردیف ۳، ص ۱۲۷۳ به بعد. ۸- ابن اثیر، ج ۶، ص ۱۶۸.

۳۶۱ هجری در بلوچستان یعنی در محلی که زارعان و رعایایی از نقاط مختلف قلمرو حکومت آل بویه به جای ساکنان تازه به اطاعت در آمده آنجا، آورده می شدند^۱، همه موجب این گشتند که در درون خود این سرزمین، امر به يك تعویض و مبادله داخلی اهالی منجر گردد. اگر کسی امروز بخواهد موقع و وضع يك يك از لهجات را در خانواده زبان ایرانی معین کند، باید این تعویض داخلی اهالی را در نظر بگیرد؛ تعویضی که علاوه بر این، مقدمات ورود غرب و جنوب ایران را در يك فرهنگ مشترک فراهم ساخت.

مهاجرت پارسی زبانان به آسیای نزدیک در ازمنه بعد حائز اهمیت گشت. حتی در زمان حکومت ساسانیان در این منطقه مهاجران پارسی نژادی وجود داشته اند؛ یکی از آن نواحی طبعاً بین النهرین بود که نه فقط در تصرف دولت ایران، بلکه مقر حکومت آنرا هم دربر داشت. اگر هم به موجب فتوحات عرب بسیاری از این ایرانیان پارسی زبان دوباره از این جا به طرف شرق رهسپار گشته اند^۲، باز عده ای از آنان در این سرزمین مستقر ماندند و بعداً در شهرهای تازه ساز جنوب عراق، بنحوص بصره^۳ و کوفه^۴، دور هم گرد آمدند. و به زودی عنصر ایرانی در این مراکز با آمدن غلامان و اسرایی از ایران^۵ قوت یافت، و احتمال داده می شد که بیش از نیمی از اهالی این شهرها ایرانی بوده اند، چنانچه

۱- ابن مسکویه (تجارب الامم)، ج ۲، ص ۳۰۰ - ابن اثیر، ج ۶، ص ۲۰۳. ۲- سال ۶۸۱/۶۸۰ (برابر ۶۱ هجری) بسیاری از ایرانیان ساکن بصره را والی جدید خراسان با خود به این سرزمین آورد، طبری، ردیف ۲، ص ۳۹۳. ۳- بلاذری (فتوح البلدان)، صفحات ۳۷۳، ۳۷۴ تا ۳۷۵ (حتی اصاوره از یزد و بعداً از زط)، ص ۴۱۰ به بعد (حدود سال ۶۷۸- برابر ۵۸ هجری - از چنانچه). ۴- بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۳۲۱ (حدود سال ۶۴۵- برابر ۲۴ هجری). - درباره جتیش موالی در اینجا رجوع کنید به: Wellhausen, Opp. 79. ۵- مثلاً سال ۹۲۶/۹۲۵ (برابر ۳۱۳ هجری) پنج هزار اسیر قفسی را (رجوع شود به، اول فصل «وضع ایران از نظر زبان» از همین کتاب) به شیراز آوردند و از آنجا به بنداد و واسط و بصره فروختند، ابن اثیر، ج ۸، ص ۵۰. - به طور کلی رجوع شود به: Kremer, C.G. I 207.

در بازار هم پاره‌ای از اوقات به زبان پارسی صحبت می‌شده است.^۱

همچنین در زمان خود ساسانیان نیز عنصر پارسی از این فراتر رفته است: تا سواحل سوریه (انطاکیه، بعلبک، صور، و حمص)^۲، در نواحی مرزی آسیای صغیر، و تا عربستان و مصر^۳. در این اراضی نیز جماعات پارسیان به وسیله مهاجران تازه و یاکسانی که به زور به این امکنه فرستاده شده بودند^۴، تقویت می‌گردیدند (مثلاً سال ۷۵۸/۷۵۷ برابر ۱۴۰ هجری در مصیصه در آسیای صغیر)^۵. در مصر نیز به همین ترتیب تا قرونی متمادی، ایرانیان در صدر مقامات بانفوذی دیده می‌شدند.^۶

بدیهی است که در این نواحی عنصر ایرانی از لحاظ زبان به زودی در عربیت منحل گشت. اما برعکس در بین‌النهرین زبان پارسی لااقل تا اوایل زمان عباسیان هنوز اهمیت خود را حفظ نموده بود^۷، و هنوز در قرن دهم (سوم هجری) جمعیت منظم آنان با يك رئیس و قیاید^۸ وجود داشته است. این امر محتاج به هیچ گونه تأکیدی نیست^۹ که همین ساکنان ایرانی عراق، مهمترین واسطه‌های

۱- رجوع شود به Müller I 327. ۲- بلاذری (فتوح البلدان)، صفحات ۱۱۷/۱۴۸.

(سال ۶۶۲/۶۶۳ برابر ۴۲ هجری). ۳- اصطخری، ص ۱۹ (جده). ۴- در مورد

سوریه، رجوع شود به یعقوبی (بلدان)، ص ۳۲۷. ۵- بلاذری (فتوح البلدان)، ص ۱۶۶.

(در جنب آنان نیز اسلاوها و نبطیان مسیحی). ۶- سالهای ۱۰۴۴/۱۰۴۷ (برابر ۴۳۶

تا ۴۳۹ هجری)، السیوطی، حسن المحاضره، ج ۲، ص ۱۲۹. = Mez 54f., 449. و نیز،

Kindī/Guest 402 (8.Jh.) — Rhuvon Guest: Relations between Persia and Egypt under Islam up to the Fatimid period, in der Browne-Festschrift (wie Lit. - Verz.

Nr. 430), S. 163-174. در این مقاله مطالبی دربارهٔ هریک از ایرانیها و جمعیت‌های آنان در

نواحی نهل جمع‌آوری شده است. ۷- در بارهٔ تفسیر قرآن به دو زبان عربی و فارسی

مقارن با یکدیگر، در بین‌النهرین، در قرن هشتم (قرن دوم هجری) رجوع شود به،

Brockelmann, Gesch. 116. ۸- یعقوبی (بلدان)، ص ۴۸ به بعد.

۹- بنصوص در قرن اول سیادت عباسیان، رجوع کنید نیز به،

Kremer, Streifz. 32; ders., C.G. II 155; Goldziher, Arab. 109, 113f. — Ignaz Goldziher: Arabisierte Perser als arabische Dichter, in den "Muh. Studien" I 272.

فرهنگ شکوفنده ایرانی گشتند ، به فرض این هم که شفاهاً یا کتباً زبان عربی به کار می بستند . گرچه بحث مفصلی راجع به این مطلب^۱ در این کتابی که فقط مخصوص خود ایران است ، منظور نیست ، ولی باز باید لااقل به طور اختصار از آن گفتگو به عمل آید^۲ .

۱- درباره تأثیرات از این دامنه دارتر ایرانیان رجوع گردد به :

Max Semper : Der persische Anteil an Wolframs Parzival, in der "Deutschen Vierteljahresschrift für Literatur und Geistesgeschichte" XII (1934), S. 92-123; Georg Jacob : Der Einfluß des Morgenlands auf das Abendland während des Mittelalters, Hannover 1924; Walther Henning in ZDMG 90 (1936), S. 2.

۲- رجوع کنید به فصل «تأثیرات فرهنگی» از همین کتاب .

مناسبات متقابل اقوام با یکدیگر

همزیستی نزدیک سه ملت بزرگ اسلامی نیز به ضرورت طبع، تأثیر متقابلی بر روی روابط بین آنان داشته است. مقارن آن نیز مردم بدین وسیله به ماهیت خویش آگاهی یافته به ارزش اهمیت فرهنگ خود پی می بردند. اقوامی که فاقد چنین پایه‌ای بودند کاملاً بی پرده و در ملا عام به عنوان «بی فرهنگ» معرفی می شدند و نام آنان به طور مطلق گاه و بی گاه به صورت کلمه «دشنام» به کار می رفت، تقریباً مانند نام «کرد». ترکان نیز نام خوشی که مایه دلگرمی آنان باشد در نزد ایرانیان نداشتند^۱. هیچ يك از این دو مورد بخصوص موقعی جای تعجب نیست که میزان اختلاف بنای طبیعی این دو ملت (ایرانی و ترك) روشن

۱- ابونعمیم (ذکر اخبار اسپهان، فهرست: ۲۰۰)، ج ۱، ص ۷۰-۷۱ و نیز،

۲- Minorsky, Gūrān, S. 75f. — ثمالی (لطایف المعارف)، صفحات ۹۲-۱۳۰ (در مورد

تمام مناطق اسلامی و از صفحه ۱۰۷ تا ۱۳۰ فقط در مورد ایران) و قابوس نامه (فهرست: ۲۷۷)، صفحات ۵۴۲-۵۴۵، عقاید مختلفی که درباره يك يك از طوایف ترك اظهار شده است، جمع آوری کرده اند. — رجوع کنید نیز به،

Ananiasz Zajaczkowski: Charakterystyka Turkow w swietle pismen-
nictwa arabskiego w sredniowieczu (VIII-XI w.) in "Towarzystwo Naukowe
Warszawskie", wydziel I....., Rozprawy komisji orientalistycznej IV, Warschau
1951, S. 31-57. مقاله مزبور در باره توصیف خصایص ترکان در کتب عربی در قرون وسطی

می باشد.

گردد و به این نکته توجه شود که در این مورد باز تضاد قدیمی بین بادیه نشینان و شهر نشینان به میان آمده است : تضادی که قلم متکلم و فقیه معروف ایرانی ، امام محمد غزالی را (۱۰۵۸ - ۱۱۱۰ برابر ۴۵۰ تا ۵۰۵ هجری) در آن موردی تحت تأثیر قرار داده است که چنین فتوایی دهد : هر کس « مانند ترك و بادیه نشین » به نظر آید یقیناً ما بملك خود را از طریق مشروع صحیح (در هر حال یعنی « به طریقی که بین شهر نشینان متداول است ») کسب ننموده است^۱ . ولی در عین حال هیچ کس نتوانسته منکر تفوق نظامی ترکان بگردد . از این رو نیز به زودی حدیثی در دهنها افتاد که ، خداوند ترکان را در مشرق مستقر ساخت تا چون تازیانه ای بر سرافوام گنه کار به گردش آیند^۲ ، (غیر از این مورد در طرز تفکر اسلامی - برخلاف مثلاً کلیسای روسی آن زمان^۳ - بسا چنین حسی کمتر رو برو می شویم ؛ حسی که پس از غلبه عرب و در اثر آن ، بر ایرانیان چیره گشت)^۴ .

۱ - رجوع شود به ، Bauer, Erl. und verb. Gut, S. 100. ۲ - کشتیری (دیوان لنات الترك) ، ج ۱ ، ص ۲۰۴ . - برای به دست آوردن موقع و مقام ترکان در آن زمان باید به کتاب جاحظ رساله . . . فی مناقب الترك وعامة جنود الخلافة رجوع گردد [این کتاب با مشخصات ذیل تحقیق و منتشر گشته است ،

Gerlof van Vloten, in den "Tria opuscula.....", Leiden 1903, S. 1-56.

ترجمه آلمانی آن ،

Oskar Rescher: Orientalische Miszellen I, Konstantinopel 1925, S. 107-170.

ترجمه انگلیسی آن ،

C.T. Harley Walker: Jähiz on the exploits of the Turks....., im JRAS 1915, S. 63-97. - و نیز رجوع گردد به ،

Brockelmann GAL, S I 243/III/18; Ibn Hassül (Lit-Verz. Nr. 128) — Christiaan Snouck-Hurgronje: L'Islam et le problème des races, in "Verspreide Geschriften" I, Bonn u. Leipzig 1923, S. 413-430; Herzfeld, Sam. VI 149 mit Anm. 3. ۳ - برای اطلاعات کلی در این مورد رجوع شود به ،

Werner Philipp: Ansätze zum geschichtlichen und politischen Denken im Kiewer Rußland, Breslau 1940. (Jahrbücher für Geschichte Osteuropas, Beiheft 3).

۴ - الکندی ، رساله (طبق بروکلمن ، GAL I 210, Nr. 14.) ، ص ۱۰۰ . - و نیز ، Browne, Ecl. 88f.

در باره اهمیت که همزیستی هر يك از این ملل برای تقویت حس ملی آنان داشته است، قبلاً بحث شد.^۱ در تکمیل آن باید در اینجا سخنی چند در این زمینه که هر يك از اقوام فارسی و به طور کلی ایرانی چگونه در باره یکدیگر قضاوت می کرده‌اند، گفته شود. بدیهی است که در این مورد، مثل جاهای دیگر، مطلب بر سر تعبیرات و امثال رایج و کنایات متداولی است که از نظر تاریخ فرهنگی جالب توجه می‌باشد. اینجا نیز در باره اقوامی که از لحاظ فرهنگی عقب مانده بودند، به نامساعدترین وجه قضاوت می‌شد. نظیر همین قضاوت نیز در باره همسایه‌های آنان یعنی قوم لر به عمل می‌آمد.^۲ در مورد سفدیان نیز از طرف ساکنان فرغانه به همین طور نامساعد قضاوت می‌شد، ولی این امری است که قطعاً به کوشش سفدیان برای توطن در فرغانه (۷۲۱/۷۲۲ برابر ۱۰۳ هجری) بستگی داشته است.^۳ برعکس، بشار بن برد شاعر به نسل طخاری خود از این رومباهات می‌کند که اغلب فارسان شجاع از بین این قوم برخاسته‌اند.^۴

در مقابل، اصفهانیان در پرتو مساعدترین رأی و نظر قرار گرفته بودند، منظور نظر مساعد موجود در کتبی که مخصوصاً برای بزرگداشت شهر آنان نگاشته شده است نیست (زیرا طبعاً این نوع کتب نمی‌تواند ملاک تشخیص باشد)^۵، بلکه مراد نیز قضاوت آن دسته از نویسندگانی است که در هیچ مورد در دید انتقادی خود کوتاهی نکرده‌اند.^۶ از همدانیان به‌وفا در دوستی، بخشش و حسن عمل در

۱- رجوع کنید به فصل دهم ملیت، از همین کتاب. ۲- مستوفی (تاریخ گزیده)، ج ۱، ص ۵۳۶.

۳- یاقوت، ج ۱، ص ۵۹۶ (در باره بروجرد در لرستان). ۴- طبری، ردیف

۲، ص ۱۴۴۲. ۵- افغانی (بولاق)، ج ۳، ص ۲۱. و نیز، Sharif 51.

۶- حسینی (فهرست، ۱۹۹)، ص ۳۷ به بعد. و نیز، Browne, Isf. 414f., 661-668.

۷- ابن حوقل (کتاب المسالك، چاپ لایپزیک ۱۹۳۸/۹)، ص ۳۶۷- ثمالی (لطایف المعارف)،

ص ۱۱۰. و نیز، Schwarz V 615.

مقابل فقرا^۱ یاد می گردد . شیرازیان - و شبیه آنان نیز کرمانیان^۲ - به اطاعت و صبر^۳ ، به بلاغت و هشیاری^۴ و در عین حال به بخل و تزویر^۵ معروف بوده اند . در باره زنان سیراف ، بخصوص نامساعد قضاوت می شود^۶ .

از شهرهای شمالی ، ری « شهر شرارت »^۷ نامیده می شد ؛ اهالی جبال (سرزمین قوم ماد) به خوش منظری و دانش و تربیت^۸ ، ولی به علت متغیر بودن آب و هوای آن ، نیز به پست طبعی^۹ معروف بوده اند . خراسانیان عموماً مورد احترام قرار می گرفتند و در جنب قوت اندام ، به قدرت قضاوت ، بلند طبعی ، جدیت و وقار ، واستعداد انتقاد^{۱۰} ، ستایش می گشتند و به نا آرامی و دشواری در معاشرت^{۱۱} نکوهش می شدند . خود خراسانیان نیز به هوشیاری خویش آگاه و بدان مفتخر بودند و جوانمردی از محاسن و حرص به مال و متال^{۱۲} از معایب آنان بود . اهالی مرو بخیل محسوب می شدند^{۱۳} . نیشابور ، پایتخت خراسان ، به شهری

- ۱- رشیدالدین (فهرست ، ۱۵۷) ، ج ۱ ، ص ۲۲۰ ، باورقی ۶۶ .
- ۲- مقدسی (احسن التقاسیم) ، ص ۴۶۹ . ۳- مرجع سابق ، ص ۴۴۸ به بعد (با احادیثی مبنی بر مدح آنان) . ۴- حدود العالم (فهرست ، ۳۶) ، ص ۱۲۶ (به استناد اصطخری) ، جاحظ (کتاب البیان ، فهرست ، ۲۵۸) ، ج ۳ ، ص ۵ برابر با جاحظ (فهرست ، ۲۵۹) ، ص ۳۲ .
- ۵- مسعودی (مروج الذهب) ، ج ۳ ، ص ۱۲۸ به بعد . ۶- مقدسی (کتاب احسن التقاسیم) ، ص ۴۲۷ . ۷- رجوع کنید به ، Mez 387 براساس تاریخ بغداد (خطی موجود در پاریس ، برگ ۱۵ الف) ، در اینجا نیز عقاید زیادی درباره ملل غیر ایرانی دیده می شود .
- ۸- حدود العالم (فهرست ، ۳۶) ، ص ۱۳۱ . و نیز ، Schwarz VII 829, 847-851 . مجموعه ای از مدایح و محاسن قبیله ها (بخصوص از طرف ائمه اطهار) در تاریخ قم (ص ۹۰ تا ۱۰۰) گرد آمده است ، ولی چون این محاسن در کتابی ذکر گشته که عامداً درباره تاریخ این شهرتها ، گفتگو می کند ، آنها را نمی توان با قضاوتهایی که در کتب نسبتاً بی طرف مذکور گشته است ، مقایسه نمود . ۹- مسعودی (مروج الذهب) ، ج ۳ ، ص ۱۲۸ .
- ۱۰- مسعودی (مروج الذهب) ، ج ۳ ، ص ۱۲۸ . ۱۱- طبری ، ردیف ۲ ، ص ۱۳۵۵ (سال ۷۱۷ برابر ۱۰۰ هجری) ، ۱- یا قوت ، ج ۳ ، ص ۴۰۸ . ۱۲- رجوع گردد به ، Mez 387 براساس تاریخ بغداد . ۱۳- جاحظ ، 'بغلاء' ، ص ۱۸ به بعد (تحقیق و نشر این کتاب با این مشخصات ، Gerlof van Vloten, Leiden 1901) برابر با (Rescher I 281ff.) ، ۱- یا قوت ، ج ۸ ، ص ۳۴ . - عقدالفرید ، ج ۱ ، صفحات ۲۳۱، ۲۴۲ (در مورد تمام خراسانیان) ، ج ۳ ، ۲۲۷ (در مورد مرو) .

فوق العاده پرگنه توصیف می گردد^۱ و زنان هرات^۲ مانند اهالی گرمسیر در کرمان از حسن شهرت کافی برخوردار نبودند^۳. اعتدال و هوشیاری اهالی کوهستان زبانه زد بود، ولی با این وصف به تجاوز به سوی حد افراط و تفریط متمایل و از این رو (از زمان ظهور حشاشین) به الحاد متهم بودند^۴.

ساکنان نواحی کنساره جنوب بحر خزر، یعنی دیلمیان، گرگانیان، گیلانیان و طبرستانیان و نیز اهالی قسمتهای کوهستانهای شرقی از جمله غور^۵ و قفص^۶ (یقیناً به حق) شجاع^۷، ولی نیز زیرک و محتال^۸ و بی ثبات^۹، و نیز از نظر فرهنگی عقب افتاده^{۱۰} به حساب می آمدند. عدم امانت آنان، در سال ۹۸۸/۹۸۹ (برابر ۳۷۸ هجری)، به نزاعی خویین بین ایشان و ترکان درسیاه آل-بویه منجر گشت و به کشتار و خونریزی فجیعی بین دیلمیان پایان یافت^{۱۱}.

طبیعی است که این اظهار نظرها غالباً فقط بر اساس تأثیرات آنی و موقتی بوده که شهرهای مختلف و ساکنان آن بر روی این یا آن نویسنده گذاشته اند، و بعداً پاره ای از این نظرها دایماً از طرف نویسندگان دیگر (بخصوص جغرافی-نویسان) اخذ گردیده به طوری که تکرار آن هیچ نوع ضمانتی برای اعتماد به این آرا نمی باشد. در عین حال بین اقوام دیگر نیز نظیر این اظهارات مبنی بر اختلاف خصایل ذاتی افراد آن بسایک دیگر دیده می شود. عربها نیز سیل مدح

۱- رجوع شود به، Mez 387. ۲- مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ۴۳۶.

۳- مقدسی (احسن التقاسیم)، ص ۴۶۹. ۴- رشیدالدین (فهرست، ۱۵۷)، ج ۱،

ص ۱۵۷، پاورقی ۴۲، در صفحه ۱۵۸، بنا به قول مورخی از هرات.

۵- قابوسنامه (فهرست، ۲۷۷)، ص ۵۴۲ به بعد. ۶- حدود العالم (فهرست، ۳۶)،

ص ۱۲۴ (بر پایه اصطخری). ۷- حدود العالم (فهرست، ۳۶)، صفحات ۱۳۳، ۱۳۶.

۸- طبری، ردیف ۱، ص ۲۷۰۶ (قول معاویه اول، درباره اهالی آمل، ص ۶۶۱ به بعد).

۹- ابن حوقل (کتاب المسالك، چاپ لایپزیک ۱۹۳۸/۹)، صفحات ۳۷۶ به بعد، ص ۳۸۱.

۱۰- حمزه اصفهانی، ص ۱۵۱ و نیز، Ahmed Ates in der E I, türk. III 569.

۱۱- ابن اثیر، ج ۹، ص ۲۱ به بعد.

و ذم را متقابلاً به طرف یکدیگر جاری می نمودند^۱؛ چنانچه معروف است نویسندگان ایرانی مخالف عرب اغلب به همین اظهارات استناد می کردند^۲.

تأثیری که اختلافات ظاهری در روابط متقابل آنان داشت تا به درون حیات حقوقی نیز سرایت نمود^۳. بدیهی است که در باره وضع و حالت ظاهری هیچ نوع عقیده عام القبولی نمی توان ابراز داشت. در عین این که عضدالدوله بویه (وفات ۹۸۳ برابر ۳۷۲ هجری) مانند بسیاری از ایرانیان آن زمان آبی چشم و قرمز مو بوده^۴، در مورد عمر بن لیث صفاری (وفات ۹۰۲ برابر ۲۸۹ هجری) بخصوص تیره رنگی وی، مزیت محسوب می شده است^۵. در حین این که درازی لحنه امیر محلی، رافع بن هرثمه (۸۸۲/۸۸۱ برابر ۲۶۸ هجری) به صورت امرگران قدری توصیف می شود^۶، قلت و کم پستی موهای صورت دیلمیان و طبرستانیان به عنوان امر جالبی یاد می گردد^۷.

در حالی که هندیها زشت به حساب می آمدند، ترکان عموماً به زیبایی و تناسب موسوم بودند^۸ و گیسوان آنان که «چون گیسوی زنان» آویخته و پراکنده

۱- تقریباً طبری، ردیف ۲، ص ۱۴۹۸، حملات والی خراسان بر ضد قبیله «مضر» که منفور او بودند.

۲- رجوع کنید به اواسط فصل «حسن ملیت» از همین کتاب (جایی که شعوبه در حملات خود به عرب، از کتب انساب استفاده می کردند). - مسئله نسبت ایرانیان به عربها، بعداً نیز در مورد ملل دیگر دیده می شود، چنانچه البهاریه، شاعر پارسی (وفات ۱۱۱۵، برابر ۵۰۹ هجری، در کرمان) شعری سروده که در آن يك ایرانی و يك هندی متقابلاً درباره امتیازات ملت خود منازعه می کنند، Brockelmann, GAL I 252. بخشی از آن به زبان آلمانی، Josef, Freiherr von Hammer-Purgstall in den "Wiener Jahrbüchern" Nr. 90, S. 67-123.

۳- رجوع کنید به اوایل فصل «حسن ملیت» از همین کتاب (تحریم ازدواج بین عربها و ایرانیان).

۴- ابن اثیر، ج ۷، ص ۱۶۵. ۵- مرجع سابق، ج ۷، ص ۱۲۲. ۶- ابن حوقل

(کتاب المسالك، چاپ لایپزیک، ۱۹۳۸/۹)، صفحات ۳۷۶ به بعد و ۳۸۱.

۸- قابوسنامه (فهرست، ۲۷۷)، ص ۵۴۳.

بود^۱ مورد اعجاب قرار می گرفت . خراسانیان نیز در قرن دهم می بایستی به همین وضع و حالت درآمده بوده باشند^۲ و این امر یقیناً بر اثر آمیزش روز افزون ساکنان آنجا ، از طریق زناشویی ، با ترکان بوده است .

۲- مقدسی (احسن التقاسیم) ، ص ۲۸۵ .

۱- رجوع شود به ، Matth. 41 (1018/19).
و نیز ، Barthold, Vorl. 139.

فهرست اعلام

نام گسان	
آدم (ع) ۳۶۰	احمد بن حسن میمندی، ابوالقاسم ۲۱۷
آساتگن ۱۳۴	احمد بن حنبل ۲۵۵
آهنگر ۲۰۵، ۲۰۴	احمد زکی ولیدی طغان ۱۰۳
ابراهیم ← ابراهیم بن محمد عباسی	احمد دوم (پسر اسماعیل بن احمد سامانی)
ابراهیم (پسر مسعود غزنوی) ۲۵۷	۱۴۴ - ۱۴۲
ابراهیم بن احضر ۱۲۳	احمدخان (فرمانروای قراخانی) ۳۷۹
ابراهیم احمد ۱۷۱	احمد سوزا ۱۰، ۸
ابراهیم بن شهریار کازرونی، ابواسحق ۲۵۶	احمد بن عبدالله خجستانی ۱۲۸ - ۱۳۰
ابراهیم عباسی ← ابراهیم بن محمد عباسی	احمد بن عبدالعزیز، ابودلف ۱۳۵، ۱۳۷
ابراهیم بن علی ۶۶	احمد بن محمد ۳۷۵
ابراهیم بن محمد عباسی ۶۴، ۶۷، ۹۹، ۴۰۶	احمد بن محمد صفاری، ابوجعفر ۱۴۸
ابراهیم بن مرزبان ۱۷۴	احنف بن قیس یمنی ۲۲، ۲۶ - ۲۹
ابراهیم بنال ۲۲۶ - ۲۳۱	اخشید تورخون ۴۸
ابرهه ۲۹۷	اخشید سفدی ۴۹، ۶۰
ابلیس ۲۴۹	ادگوتگن ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷
اتسر خوارزمشاه ۳۲۰	ارتق بن اکسب ۲۹۶
ابن اثیر ۱۷، ۲۵ - ۲۸، ۳۵، (مقدمه)،	ارشیر (پادشاه گرگان) ۳۵۴
۱۰، ۱۸، ۸۵، ۸۸، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۴۰،	ازدمن، پروفور ۱۷ (مقدمه)
۱۴۷، ۱۴۸، ۱۷۸، ۲۲۶	ارسلان ایلگ ← ارسلان ایلگ قراخانی
احمد بن اسماعیل سامانی ۳۰۰، ۴۴۴	(احمد بن علی)
	ارسلان ایلگ قراخانی (احمد بن علی)
	۱۹۵ - ۱۹۷، ۲۰۱

- ۴۰۸، ۲۹۲
اسماعیل بن عباد طالقانی، ابوالقاسم ۱۸۴
اسماعیل بن نوح، ابوابراهیم (المنتصر)
۱۹۷، ۱۹۶
اشراس ۴۰۶
اشعری، شیخ ابوالحسن ۲۷۹ - ۴۱۵، ۲۸۱
اصطخری ۴۰ - ۴۲ (مقدمه)، ۳۵۰، ۲۶۹
اطروش زیدی ۱۵۵
ابن اعثم کوفی ۲۳ (مقدمه)
افراسیاب ۴۸ (مقدمه)
افشین (بن قاووس) ۴۹، ۱۰۵ - ۱۰۷،
۱۱۱ - ۱۱۳، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۳،
۳۶۹، ۴۲۶
افشین سمرقندی ← افشین
افضل الدین ابو حامد احمد بن حامد کرمانی
۳۴ (مقدمه)
اقبال، عباس ۳۱۰
الپ ارسلان، ۳۳، ۴۶ (مقدمه)، ۲۲۲،
۲۳۱، ۲۳۴
الپ ارسلان بن داود ← الپ ارسلان
التوتمش ۱۴۳
التوتاش ۲۰۶، ۲۱۶
الیاس (پسر اسحاق) ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۳
امام جعفر صادق (ع) ۳۱۴، ۳۲۶
امام حسن (ع) ۳۰
امام حسن عسکری (ع) ۴۴۱
امام حسین (ع) ۳۰، ۲۶۶، ۳۲۴، ۳۳۱،
۳۳۶
امام رضا (ع) ۴۲ (مقدمه)، ۹۶، ۹۸،
۳۰۰، ۳۲۷، ۳۳۰، ۴۲۱
امام زمان (ع) ۳۱۹، ۳۳۰، ۳۳۳، ۴۰۷
امام زین العابدین (ع) ۴۱۹
امام محمد بن علی (ع) ۵۸
امام موسی (ع) ۳۱۴
- ارسلان ایلک قراخانی (نصر بن علی) ۱۹۱،
۱۹۳، ۲۰۰، ۲۵۷
ارسلان شاه ۳۰۰
ارنست برونو، رودلف ۳۰۳
اریستاکیس فن لاستیوزت ۴۵، ۴۶ (مقدمه)
ابن ازرق ۳۰۴
اسپار (اسفار) دیلمی (پسر شیروید) ۱۵۵،
۱۵۶
اسپهبد رستم مازندرانی ۱۸۸، ۱۹۵
اسپهبد مازیار طبرستانی ۴۲۶
استافیس ۸۴، ۳۵۸، ۳۵۹
اسحاق (ع) ۴۱۹
اسحاق (موجد جنبش مذهبی در ماورالنهر)
۳۵۸
اسحاق (عموی نصر دوم سامانی) ۱۴۷،
۱۴۸
ابواسحق بن الپتکین ۱۸۱
اسد بن عبدالله ۴۱۲
اسدی (طوسی) ۴۲۷
اسرائیل (امیر ساجوقی) ۳۳ (مقدمه)
ابن اسفندیار ۳۲ - ۳۴ (مقدمه)، ۱۴۱،
۱۴۹، ۴۲۶
اسکچموک ۵۰
اسکندر مقدونی ۲۰۱، ۴۰۹
اسماعیل (ع) ۴۱۹
اسماعیل (پسر امام صادق ع) ۳۱۴،
۳۱۵
اسماعیل (برادر محمود غزنوی) ۱۹۳
اسماعیل (برادر یعقوب لیث) ۱۳۳
اسماعیل ← اسماعیل سامانی
اسماعیل بن احمد (الامیر الماضي) ←
اسماعیل سامانی
اسماعیل بن التوتاش ۲۲۰
اسماعیل سامانی ۱۳۵، ۱۴۰ - ۱۴۴، ۱۴۷

- امیر رکن‌الدین ابوطالب طغرل بیگ محمد
ابن میکائیل سلجوقی ← طغرل
امیر عبدالله ← عبدالله بن طاهر
امین (پسر هارون الرشید) ۹۳ - ۹۵ :
۲۹۵
انوشیروان بن منوچهر ۲۲۵
اوغرك (پسر اخشید) ۴۸
اولیاء الله (صاحب تاریخ رویان) ۳۲
(مقدمه)
ایلك خان ← ارسلان ایلك قراخانی نصر
بن علی
- ب
- ابن بابویه ۲۵۹
بازهریوس ۴۶، ۴۷ (مقدمه)
البتکین ۱۷۶
بحکم ۱۶۴
بخاری ۲۷۲، ۴۲۰
بخت النصر ۳۹۲
بختیار ۱۷۹
بدر (فرمانروای کرد) ۱۸۵، ۲۰۲-۲۰۴،
۴۰۷، ۲۷۷
بدر (سردار) ۱۴۲
برآون ۱۶ (مقدمه)
براء بن عازب ۲۱
براون، ادوارد ۳۲ (مقدمه)، ۳۵۲
برزویه طبیب ۳۴۰
بسایری ۲۳۳
بشار بن برد ۳۴۴، ۴۱۸، ۴۶۸
بطلمیوس ۳۹ (مقدمه)
ابن بطوطه ۲۵۱، ۲۵۲
بفرا خان شهاب‌الدوله هارون (الحسن) بن
- سلیمان ۱۹۰، ۱۹۱
بفه کبیر (سردار) ۱۰۶
بکتورون ۱۹۳ - ۱۹۵
ابوبکر (خلیفه اول) ۷
بلانزی ۲۱، ۲۲، ۲۷ (مقدمه)
بلخی ← ابن بلخی
ابن بلخی ۳۲ (مقدمه)، ۲۶۸
بامی ۲۵، ۴۳ (مقدمه)، ۲۴۷
بنداری ۳۴ (مقدمه)
بنیامین توزلایی (بنیامین التطیلی) ۴۷
(مقدمه)، ۳۹۴
به‌آفرید (المجوسی الزوزنی پسر فروردین)
۸۲، ۳۵۷، ۳۵۸
بهاء‌الدوله، ابونصر پیروز خوارزشاد
۱۸۹، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۳
البهاریه (شاعر پارسی‌گوی قرن پنجم هجری)
۴۷۱
بهرامشاه غزنوی ۴۲۵
بهرام‌گور ۱۵۹
بیرونی (ابوریحان) ۳۷ (مقدمه)، ۲۱۷،
۴۱۴، ۴۲۲، ۴۳۳
بیضاوی ۲۸ (مقدمه)
بیلی، هارولد والتر ۳۴۶
بیتهی ۳۶، ۴۳ (مقدمه) ۳۹۵
- پ
- پاپک خرمی ۱۰۳-۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۳،
۳۶۶-۳۶۹، ۳۷۵، ۴۰۴
پارت، پروفور ۱۵ (مقدمه)
پولاد (همعصر مجدالدوله دیلمی) ۲۰۷
پیروز پسر یزدگرد ۲۹، ۴۵۸

ت

- تئودور ابوقره ۲۴۵
تئوفیل ۱۰۷
تاج الدوله، ابوالحسین احمد ۱۸۴، ۱۸۳
تازه بدر پسر حسنویه ۱۸۰
ترمذی ۲۷۲
تشنر، پروفور ۱۵ (مقدمه)
تلسوف، سرگی (در متن: تلسوی) ۴۸
(مقدمه)، ۲۱۴، ۴۹
تنوخی ۳۸ (مقدمه)
توینبی ۴۱۶، ۳۳۰
تیموطاؤس ۳۳۹، ۳۸۴

ث

- ثابت بن سنان ۳۰ (مقدمه)
ثعالبی ۱۷، ۲۲ (مقدمه)، ۳۳۹، ۳۴۰

ج

- جاحظ ۳۸ (مقدمه)، ۳۴۱، ۴۲۲، ۴۵۸، ۴۶۷
جاویدان (بن سهرک) ۳۶۶، ۳۶۷
جبایی ۴۲۷
جدیع بن علی ازدی (کرمانی) ۶۲، ۶۳، ۶۸، ۷۱، ۴۰۴
جراح بن عبدالله حکمی ۵۶
جستان اول ۱۷۴
جعفر بن ابی طالب ۳۲۶
جلال الدوله، ابواحمد محمد ۲۱۶، ۲۲۷
جلال الدوله، ابوطاهر ۲۰۳
ابن جوزی ۱۷ (مقدمه)
جوینی ۲۸ (مقدمه)، ۱۳۷، ۱۴۱

- جهانشاه (سلافه) ۴۱۹
جهشیاری ۳۰ (مقدمه)
جهم بن صفوان ۲۷۱
جیهانی ۴۱ (مقدمه)، ۳۴۵

چ

- چغری بیگ داود ۲۱۹
چندراپیده ۵۱

ح

- ابوحاتم سهل السجستانی ۲۷۳
حارث بن سویح ۶۳
ابوالحارث منصور دوم (پسرنوح) ۱۹۳ - ۱۹۶
حافظ ابرو ۳۳ (مقدمه)، ۳۹۵
حاکم (خلیفه فاطمی) ۳۱۶، ۳۱۸
حجاج بن یوسف ۳۰، ۳۳ - ۳۶، ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۵۱، ۵۲، ۲۴۶، ۲۵۳، ۲۶۴
۲۷۷، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۵، ۳۴۵، ۳۸۶
حرب بن عثمان ۵۸
ابن حزم ۳۷ (مقدمه)
حسام الدین ابوالعباس تاش ۱۸۲، ۱۸۳
حسکه بن عتاب ۳۱
ابوالحسن (بن قحطبه) ۷۱
حسن بن پیروزان ۱۶۵
حسن دوم (داعی صغیر) ۱۵۴، ۱۵۵
حسن بن زید ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۷، ۳۱۱، ۴۰۴
حسن صباح (پدر-) ۳۱۹
حسن بن علی اطروش علوی (سیدناصر کبیر) ۱۴۹

خالد (بن ولید) ۹۰۸
 خدش (عمر بن یزید) ۴۰۵، ۵۹
 خرخیز (گرگیز) ۲۲۴
 ابن خردادبه ۴۰، ۴۱ (مقدمه) ۲۴۴
 خسرو پرویز ۳۸۲، ۶۰۵
 ابوالخصیب ۸۹
 خضر (پیغمبر) ۲۹۲
 ابن خلدون ۲۸ (مقدمه)، ۴۱۵
 خلف بن احمد ۲۰۰، ۱۸۶
 ابن خلکان ۲۸، ۳۱، ۳۲ (مقدمه)، ۶۴، ۲۱۲
 خواجه عبدالله انصاری ۴۳۱
 خواجه نظام الملک ۲۳۵
 خوارزمشاه (قرن اول و دوم هجری) ۴۹
 خوارزمشاه (قرن سوم هجری) ۱۳۸
 خوارزمشاه (ابو عبدالله محمد، قرن چهارم هجری) ۱۹۲
 خوارزمشاه ابوالعباس مأمون بن مأمون دوم (قرن پنجم هجری) ۲۰۶
 خوارزمشاه محمد دوم (پسر علاء الدین تکش، قرن ششم هجری) ۴۰۸
 خوارزمی (ابو عبدالله محمد بن موسی) ۳۹ (مقدمه)
 خواندمیر ۱۳۶
 خورزاد ۴۹

د

دارا پسر قابوس ۱۹۱
 دارا پسر منوچهر ۲۱۸، ۲۱۹
 دانیال ۲۶۹
 ابوداود ۷۰
 داود اصفهانی ۲۷۳
 داود (برادر طغرل بیگ) ۲۲۵

حسنک، ابوعلی حسن بن محمد ۲۱۷
 ابوالحسن، محمد بن ابراهیم بن سیمجور ۱۸۲
 حسن بن محمد بن حسن قمی ۳۵ (مقدمه)
 ابوالحسن نصر دوم ← نصر دوم
 حسویه بن حسین ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۷۷
 حصوان چونگ ۴۴ (مقدمه)
 حسین (از موالی قیس بن ثعلبه در قرن دوم هجری که در خراسان خروج کرد) ۸۸
 حسین (برادر فرمانروای همدانی موصل) ۱۴۵
 حسینی (صاحب العراضة فی حکایات السلجوقیه) ۳۳ (مقدمه)
 حضرت یوسف (ع) ۲۹۲
 حفص بن سلیمان ۵۸
 حکم بن عمرو تغلبی ۲۵
 حلاج ۲۸۸
 حمدالله مستوفی قزوینی ۲۸، ۳۳ (مقدمه)
 حمزة اصفهانی ۲۹ (مقدمه)، ۶۹، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱۵، ۴۲۲، ۴۳۹
 حمزة بن عبدالله (الثاری) الا ترک ۸۸، ۳۰۶، ۹۲، ۱۸۹
 حمیدالدین بن عبدالله الکرمانی ۳۱۸
 حنین بن اسحاق ۲۴۹
 ابن حوقل ۴۰، ۴۲ (مقدمه)
 حیان نبطی ۵۲، ۵۴ - ۵۶

خ

خاقان ترک (معاصر یزدگرد سوم) ۲۷، ۲۸ (مقدمه)
 خاقان قراخانی (معاصر ملکشاه سلجوقی) ۲۹۶

- درهم بن نصر ۱۱۹، ۱۲۰
ابن درید ۴۱۹
دقیقی ۳۳۹، ۴۲۵
ابودلف ← احمد بن عبدالعزیز
دولتشاه ۳۸ (مقدمه)
دیتیش، آلبرت ۹ (مقدمه)
دیسیم (فرماندار آذربایجان، قرن چهارم
هجری) ← دیسم بن ابراهیم
دیسم بن ابراهیم شاذلویه ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۳
دینسوری (صاحب اخبار الطوال) ۲۹
(مقدمه)، ۴۲۲
دیواستیج (دیواسنج) (رهبر جنبش سفدیان
طاغی، اوایل قرن دوم هجری) ۶۰
دیوداد (پسر یوسف) ۱۴۳، ۱۴۴
دیوگنس ۴۶ (مقدمه)
- ذ
- ذهبی ۱۶
- ر
- رازی، محمد بن زکریا ۳۱۸
رافع بن هرثمه ۱۳۰، ۱۳۲ - ۱۳۹، ۴۷۱
زاونسندی (صاحب راحة الصدور) ۳۳
(مقدمه)، ۲۷۵، ۳۵۶
ربیع بن زیاد حارثی ۲۵
ابن رستم (صاحب الاطلاق النفیسه، قرن سوم
هجری) ۴۰ (مقدمه)
رستم (پهلوان شاهنامه) ۳۴۱، ۴۲۸
رستم پسر فرخ هرمزد ۷، ۹، ۱۰، ۲۴۲
رستم‌دار (قرن دوم هجری) ۳۶۴
رستم بن قارن دوم ۱۳۷
رش گالونا (خاخام اعلی) ۳۹۶
- رفیع بن لیث ۹۱ - ۹۳
رکن‌الدوله، ابوعلی حسن ۱۵۹، ۱۶۰،
۱۶۲، ۱۶۵ - ۱۶۷، ۱۷۴، ۱۷۵
۳۰۲
رماس (رومانوس) چهارم ۴۶ (مقدمه)
رودکی ۱۴۹
روزبه (حاکم سیراف) ۳۹۵
روش هگولا (خاخام اعلی) ۳۹۶
- ز
- زاخاو ۴۱۴
زبیر بن ماحوزی ۳۲
زردشت ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۴، ۴۰۴، ۴۱۲
زرکوب شیرازی ۳۳ (مقدمه)
زکی‌یاشا ۴۲۲
زبات ۲۷ (مقدمه)
زیاد بن ابید ۳۹
زیاد بن صالح ۷۸
زیاد بن عبید ۴۰، ۳۳۷
زیاد العجم (شاعر قرن دوم هجری) ۴۵۲
زید (امام پنجم فرقه زبیدی) ۶۲
زید بن محمد ۱۴۱
- ژ
- ژان رییکا ۹ (مقدمه)
ژوفیل (رتبیل) ۲۵، ۳۵، ۳۶، ۸۵، ۱۲۳
۳۰۷
- س
- ابن الساعی ۳۴ (مقدمه)
سبکتکین ۱۷۹ - ۱۸۱، ۱۹۱ - ۱۹۳،

۱۷	۲۱۴، ۲۵۷، ۲۵۸، ۳۰۱، ۴۰۲، ۴۵۷
سیمجور (پسران) ۱۹۵	سبکری ۱۴۳، ۱۴۵
ش	سراقة بن عمر ۲۱
شافعی، محمد بن ادريس ۳۳۶	سرخاب (برادر مهمل) ۲۲۹، ۲۳۰
ابوشاکر میمون دیحانی (میمون القداح)	ابن سعد ۲۲ (مقدمه)، ۲۷۶
۳۱۴	سعد ← سعد بن ابی وقاص
شاد اسمعیل سامانی ۲۵۸	سعدا ۲۲۹، ۳۲۰، ۳۳۲
شاهپور بن شهریار ۱۱۰	سعد بن ابی وقاص ۱۰، ۱۵، ۱۸، ۲۰
شاه‌ملك ۲۲۰، ۲۲۵	سمید نصر بن احمد سیمجور دواتی ۱۵۲، ۱۵۴
شهرنگر، آلویس ۴۲ (مقدمه)	سفیان ثوری ۲۷۳، ۲۸۴
شپیس، پروفور ۱۵ (مقدمه)	سلجوق ۲۱۴، ۲۵۷
شترتمن، پروفور ۱۵ (مقدمه)	سلطان‌الدوله، ابوشجاع ۲۰۳، ۲۰۷-۲۰۹
شتفان اربلیان ۴۶ (مقدمه)	سلمان فارسی ۲۶۹، ۴۱۱، ۴۴۱
ابوشجاع بویه بن پناخرو ۱۵۹	سلم بن زیاد ۴۰۳
شدر، پروفور ۱۵ (مقدمه)، ۴۰۵	ابوسلمه خلال ۵۸
شرف‌الدوله، ابوالفوارس شیردل (شیردل)	سلیمان (نبی) ۳۴۸
۱۸۳ - ۱۸۶	سلیمان (بن عبدالملك، برادر ولید) ۵۲، ۵۳
شرف‌الزمان طاهر مروزی ۴۱ (مقدمه)	سلیمان بن عبدالله ۱۲۲
شریک بن شیخ ۷۸	سماء‌الدوله، ابوالحسن ۲۰۸
شل، پروفور ۱۷ (مقدمه)	سمانی ۳۱ (مقدمه)، ۲۰، ۲۴۴، ۲۷۲،
شمس‌الدوله (پرفخر‌الدوله) ← شمس‌الدوله، ابوطاهر	۲۷۳، ۲۸۰، ۳۸۹، ۴۳۱، ۴۳۴، ۴۳۵
شمس‌الدوله، ابوطاهر ۱۸۸، ۲۰۳، ۲۰۶	سنباد (پیروز اسپاهبذ) ۸۲، ۸۳، ۳۸۵
۲۰۸	۳۷۴
شمس‌المعالی قابوس ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۴	سنجر، سلطان ۳۲۰
شوارتس، پاول ۴۱ (مقدمه)	سوبوک ۱۵۲
شوبخال‌ایشوع ۳۸۷	ابن سوری ۲۰۵
ابوالشوک، حیان‌الدوله فارس ۲۲۸، ۲۲۹	سوشیانت ۳۴۴
شهرستانی ۳۷ (مقدمه)، ۳۴۵، ۳۶۱	سهراب (بن سراپیون) ۳۹ (مقدمه)
شهرک ۲۳	ابوسهل حمدونی ۲۱۹
شهریار (اول) بن شروین (درمتن : شهریار	سهل پسر سنباد ۱۰۷
بن قازن بن شروین) ۹۷	سیاوخش (سیاوش) پسر مهران ۲۲
	سیف بن عمر ۲۳، ۲۴ (مقدمه)، ۱۰۰

ظفر ۴۶ (مقدمه)، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۴ - ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۱ - ۲۳۴، ۲۷۵، ۳۲۰ طلحه ۱۰۲، ۱۰۱ طوماس ۳۸۴ ظ ظهیرالدوله بیستون بن وشمگیر ۱۸۱ ظهیرالدین (مرعشی، صاحب تاریخ طبرستان ورویان و مازندران) ۳۲ (مقدمه) ظهیرالدین ابومنصور ۲۲۶ ظهیرالدین نیشابوری ۳۳ (مقدمه) ع ابوالعباس (سفاح) ۷۴، ۷۷، ۸۰ عبدالجلیل یزدی ۴۱۸ عبدرب الکبیر ۳۴، ۳۰۵ ابن عبدربه ۳۸ (مقدمه) عبدالرشید (شمی الدین یا جمالالدوله) ۳۲۴ عبدالله (برادر پاپک) ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۱ عبدالله (پدر بابک) ۳۶۶ عبدالله (برادر طلحه) ۱۰۱، ۱۰۹ عبدالله (حکمران جبال جنوبی و فارس در قرن دوم هجری) ۷۲ ابو عبدالله احمد بن داعی ۱۷۲، ۱۷۳ عبدالله بن خازم ۴۱ عبدالله الدارمی ۲۷۲ عبدالله بن زبیر ۳۲، ۴۰، ۴۱ عبدالله بن سبا ۳۲۲ عبدالله سجری ۱۲۴ - ۱۲۶ عبدالله بن طاهر ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۲۷۵،	شهریار دوم (برادر اسپهبد رستم) ۱۸۸ شیرزاد ۱۶۰ شیرین، سیده ۱۸۸، ۲۰۳ ص صالح بن نصر ۱۱۹ صمصامالدوله، ابوکالیجار ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷ صولی ۳۰ (مقدمه) ض ضحاک ۴۲۸ ضیاءالدوله، ابوطاهر پیروزشاه ۱۸۳ ط طاهر (ذوالیمینین) ۲۵ (مقدمه)، ۴۰۶، ۴۴۳ ابن ابی طاهر ۲۴۵ طاهر بن حسین ۹۴، ۹۵، ۱۰۱ طاهر بن خلف ۱۸۹، ۱۹۹ طاهر دوم (طاهر بن عبدالله) ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۷۲ طاهر دوم صفاری سیستانی ← طاهر دوم طاهر صفاری ← طاهر بن محمد طاهر بن محمد (طاهر ثالث) ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵ طاهر بن هلال ۲۰۴ طایع ۱۸۵ طبری ۲۱، ۲۳ - ۲۷، ۲۹، ۳۲، ۴۳، (مقدمه)، ۱۶، ۲۴، ۳۸، ۶۷، ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۴۳، ۱۴۸، ۴۲۷، ۴۳۰،

عثمان (خلیفه) ۲۰، ۲۳
 عثمان بن ابی العاص ۲۳
 عثمان پسر کرمانی ۷۱
 غزالدوله، ابومنصور بختیار (پسر مغزالدوله)
 ۱۸۶
 عضالدوله پناه خسرو ۳۳ (مقدمه)، ۱۷۵،
 ۱۷۷-۱۸۳، ۱۸۶، ۲۷۳، ۲۸۵،
 ۳۰۰، ۳۴۵، ۳۸۴، ۳۸۶، ۴۶۲، ۴۷۱
 ابوالعکرمه سراج ۵۸
 علاء بن خضرمی ۱۵
 ابوالعلاء معری ۲۵۸
 علی (ع) ۲۸ (مقدمه)، ۲۵، ۳۲، ۳۷،
 ۳۹، ۷۶، ۲۶۵، ۲۷۰، ۳۰۳، ۳۲۲،
 ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۵،
 ۴۲۰
 علی (پسر احمد بن عبدالعزیز) ۱۳۷، ۱۳۸
 علی (خلیفه المکتفی) ۱۳۹
 ابوعلی (پسر شرفالدوله) ۱۸۵
 ابوعلی سیمجور ۱۸۲، ۱۹۱-۱۹۴
 علی بن عمران ۲۱۰
 علی بن عیسی ماهان ۹۱، ۹۲، ۹۴
 علی پسر کرمانی ۶۸، ۷۱
 علی بن مامون بن محمد ۱۹۴
 ابوعلی بن محتاج ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۱
 علی بن محمد بن فرات ۱۴۵
 علی بن محمد ماوردی ۳۶ (مقدمه)
 علی بن موسی الرضا (ع) ← امام رضا (ع)
 عمادالدوله، ابوالحسن علی ۳۳ (مقدمه)،
 ۱۵۹-۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۲، ۱۷۴، ۳۷۱
 عمار بن یزید ۵۹، ۳۶۵
 عمر (خلیفه) ۲۸ (مقدمه)، ۹، ۱۳، ۱۴،
 ۱۶، ۱۸، ۲۴۲، ۲۷۸، ۳۳۵، ۴۱۱،
 ۴۱۸، ۴۲۰
 عمر بن ابی صلت ۳۰، ۴۱۱

۲۷۶، ۲۹۳، ۴۲۴، ۴۴۳
 عبدالله طاهری ← عبدالله بن طاهر
 عبدالله بن عامر بن کریر ۲۴
 عبدالله بن مبارک ۲۷۱
 عبدالله بن معاویه ۶۵، ۷۰، ۳۲۶
 عبدالله...المیکالی ۲۷۵، ۲۷۷
 عبدالله بن میمون ۳۱۴، ۳۱۵
 عبدالرحمن (برادر قتیبه) ۴۷، ۵۱
 عبدالرحمن (رحیم: متوکل علی الله) ۱۲۳
 عبدالرحمن بن جبلة ۹۴
 عبدالرحمن بن سمره ۲۵
 عبدالرحمن بن محمد ← عبدالرحمن بن محمد
 بن اشعث
 عبدالرحمن بن محمد بن اشعث ۳۶، ۲۶۴
 عبدالرحمن بن مفلح ۱۲۶
 عبدالعزیز (پسر ولید اول، خلیفه اموی)
 ۳۳، ۵۲
 عبدالقهار ۳۶۳
 عبدالقیس ۴۴۸
 عبدالملك اول (بن مروان) ۲۵ (مقدمه)
 ۴۰، ۱۷۵، ۴۴۲
 عبدالملك دوم (برادر منصور دوم سامانی)
 ۱۹۵، ۱۹۶
 ابو عبیده ثقفی ۹، ۱۰
 عبیدالله (فرمانده لشکر اسلامی در سیستان)
 ۳۵
 ابو عبیده (الله) محمد افشین بن ابی الساج
 ۱۴۳
 عتبی (وزیر) ← عتبی، ابوالحسن
 عتبی، ابوالحسن (در متن: ابوالحسن)
 ۱۸۰، ۱۸۲
 عتبی (صاحب تاریخ یمینی) ۳۴ (مقدمه)،
 ۱۸۳، ۳۱۷
 عتیبه بن غروان ۱۵

۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۴۵ فرزدق ۴۱۹ فرهاد بن مرداویج دیلمی ۲۰۸، ۲۱۸ فضل (برادر ابوعلی سیمجور) ۱۷۱ فضل (برادر افشین) ۱۰۵ ابن فضلان ۴۱ (مقدمه) فضل بن سهل ۹۲، ۹۳، ۹۸، ۲۴۴، ۴۰۶، ۴۲۱ ابوالفضل محمد بن احمد سامی ۱۶۶ فضلویه ۲۳۳ فضل بن یحیای برمکی ۳۸۴	عمر دوم (عمر بن عبدالعزیز) ۵۵ - ۵۷، ۲۴۵، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۷۶ عمر دوم، ابوحنیفه (صفاری) ۱۴۶ عمرو (برادر یعقوب لیث) ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۹-۱۳۱، ۱۳۴ - ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۴۷۱ عمرو (پسر خلف بن احمد) ۱۸۶ عمیدالملک کنیری ۳۳ (مقدمه) عیسی (ع) ۵۸، ۳۱۵، ۳۶۰، ۳۷۷، ۳۸۷ ابوعیسی (پسر بدر ← بدر) ۲۰۳ عیسی بن المکتنی بالله ۳۲۸
ق	غ
قابوس زیاری ← قابوس بن وشمگیر قابوس بن وشمگیر ۲۱۸، ۲۸۱، ۴۳۵ قارن (رهبر شورشیان ضد عرب در نیمه اول قرن اول هجری) ۲۸ قارن دوم (قارن بن شهریار، امارت ۲۲۲ - ۲۵۳ هـ) ۱۱۶، ۲۴۴ ابوالقاسم (پسر وزیر سلطان الدوله) ۲۰۹ ابوالقاسم بن سیمجور (برادر ابوعلی) ۱۹۴ قاورد (پسران-) ۴۰۶ ابن قتیبه ۴۵، ۴۲۳، ۴۲۴ قتیبه بن مسلم ۴۱، ۴۵ - ۴۸، ۵۱-۵۶، ۷۱، ۲۶۴، ۲۹۵، ۳۹۹، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۳۳، ۴۴۹ قحطبة بن شیب طائی ۷۰، ۷۲، ۷۳ قدامة بن جعفر ۳۵ (مقدمه) قدرخان بن بخرخان (قراخانی) ۲۰۲، ۲۱۵ قره تکین ۱۵۱، ۱۵۷ قزل ارسلان ۴۲۵ قضای ۱۷ (مقدمه)	غزالی طوسی ۲۷۲، ۲۸۱، ۲۸۶، ۳۱۴، ۴۶۷ غفوراف ۴۴۴
ف	فائق ۱۸۲، ۱۹۱ - ۱۹۵ ابن فارس ۴۲۰ فاطمه (ع) ۷۶، ۳۳۰، ۳۳۱ فاطمه دختر ابومسلم ۳۶۷، ۳۷۰ فخرالدوله ۱۸۱، ۱۸۳ - ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۲، ۲۰۴ ابوالفداء ۲۸ (مقدمه)، ۱۲۷، ۲۵۶ ابن فرات ۳۸۴ فرامرز (فرما فروای اصفهان در قرن پنجم هجری) ۲۲۲ - ۲۲۹ ابوالفرج اصفهانی ۳۸ (مقدمه) فرخزاد پسر مسعود غزنوی ۲۲۴ فرخی سیستانی ۳۴۴، ۴۲۷ فردوسی ۱۹۷، ۲۴۰، ۲۸۷، ۳۴۰، ۳۴۱

لشکری (سردار طاعی همزمان مرداویج)

۱۵۸

لنتس، پروفور ۱۷ (مقدمه)

لوئیس ۳۱۴

لیتمن ۱۵ (مقدمه)

لیث بن علی بن لیث ۱۴۵

لیلا بن نعمان دیلمی ۱۵۱

م

مانریدی ۲۷۹، ۲۸۰

ابوالماجد مهمل ۲۲۸ - ۲۳۰

ماروطاس ۳۸۲

مازیار بن قارن (بن ونداد هرمز) ۹۷،

۱۱۰ - ۱۱۳، ۲۴۴

ماسینین، لوی، ۳۳۳

ماکان پسر کاکی ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۱ - ۱۶۳،

۱۶۵

مالک بن انس ۴۱۳

مامون ۹۱، ۹۳ - ۱۰۱، ۱۰۴، ۲۴۳ -

۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۹۵، ۴۰۲، ۴۰۶،

۴۳۱، ۴۵۶

مامون بن مامون، ابوالعباس (فرمانروای

خوارزم) ۱۹۴

مامون پسر محمد (خوارزمشاه) ۱۹۳

مانی ۳۷۷، ۳۷۹

ماه یزدیار ۴۰۲

مبارکشاه ۴۵۸

میرد ۳۸ (مقدمه)

متوکل، خلیفه ۲۵۹، ۳۳۷

مثنی پسر حارث شیبانی ۸ - ۱۰

مجدالدوله (دیلمی، پسر باغو سید شیرین)

۱۸۸، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۱

مجدالدوله ابوطالب رستم ← مجدالدوله

قطری بن فجاعة ۳۲ - ۳۴

قوامالدوله، ابوالفوارس ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۱۰ -

قیس بن ثعلبه ۸۸

ک

کابلشاه ۴۷، ۹۷

ابن کاکویه، علاءالدوله ابوجعفر محمد بن

نشمین زیار ۲۰۲ - ۲۱۱، ۲۱۵،

۲۱۷ - ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۲۸

ابو کالیجار، انوشیروان ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۱۹،

ابو کالیجار، عمادالدین ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۷ -

۲۳۰، ۳۱۹

ابو کالیجار، گرشاسب پسر علاءالدوله ۲۲۱،

۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۱

کاووس (بدر افشین) ۱۰۵

کتیر بن احمد شهفور (شاهپور) ۱۴۸

کرمانی ← جدیع

کرنکو، فریتس، پروفور ۱۶ (مقدمه)

کسروی ۲۲۱

کوالسکی، تادویس ۱۹، ۲۰، ۲۳ (مقدمه)

کورکوز (کورکیر، سردار عضدالدوله)

۱۷۸

کیکاووس ۳۸ (مقدمه)

گ

گائون (خاخام اعلی) ۳۹۶

گردیزی ۲۷، ۴۳ (مقدمه)، ۱۲۷، ۱۴۰،

۱۴۷، ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۹۵، ۱۹۶،

۲۲۲، ۳۷۱

ل

لشکری (از ملازمان وشمگیر) ۱۶۴

محمود (پسر مسعود غزنوی) ۲۲۳
 محارب بن موسی ۶۵
 محمد (ص) ۲۰، ۳۵، ۳۶، ۴۲ (مقدمه)،
 ۳، ۷، ۳۰، ۵۹، ۶۵، ۶۹، ۷۶، ۲۰۰،
 ۲۴۸، ۲۵۴، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۶۷،
 ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۹۲، ۳۰۳، ۳۲۴،
 ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۴، ۳۶۰،
 ۳۶۱، ۴۰۹، ۴۱۹
 محمد (امام عباسیان) ۳۰۲
 محمد (برادر مسعود غزنوی) ۲۲۲
 محمد (برادر معدل) ۱۴۶
 محمد بن ابراهیم بن سیمجور ۲۷۶
 محمد بن اسماعیل ۳۱۴
 محمد بن الیاس، ابوعلی ۱۷۷
 محمد بن بعیث ۱۰۴، ۱۱۴
 محمد بن حارث ۴۱۷
 محمد بن حسین (ایرانی میهن پرست و اسماعیلی
 مذهب) ۲۹۱
 محمد بن حسین دندان ۳۱۵
 محمد بن حمید طوسی ۱۰۴
 محمد بن خنیس ۵۸
 محمد خوارزمشاه ابو عبدالله ← خوارزمشاه
 ابو محمد زیاد صادق ۵۸
 محمد بن زید (القائم بالحق) ۱۳۵، ۱۳۷،
 ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۹، ۲۷۰
 محمد بن طاهر ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۸ -
 ۱۳۰
 محمد بن عبدالرزاق ۱۷۳
 محمد بن علی بن عبدالله بن عباس ۵۷
 محمد بن عمرو الراندوجانی ۴۲۷
 محمد بن عمرو لیث ۱۳۶، ۱۴۶
 محمد غزنوی (پسر محمود غزنوی) ۲۷۷
 محمد بن قاسم ۱۰۸
 محمد کردعلی ۴۲۴

محمد بن واصل ۱۲۶
 محمد بن هارون ۱۴۳
 محمد بن هورمز (المولی الصندلی) ۱۴۶
 محمود غزنوی ۲۷، ۳۳ (مقدمه)، ۱۸۸،
 ۱۹۱ - ۱۹۷، ۱۹۹ - ۲۰۷،
 ۲۱۱ - ۲۱۶، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۶۶،
 ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸ - ۲۸۰، ۲۸۳،
 ۲۸۴، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۱۷،
 ۳۱۹، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۴، ۳۸۴، ۳۸۶،
 ۳۹۵، ۴۰۷، ۴۳۳، ۴۴۵، ۴۴۶
 محمود بن فرج نیشابوری ۲۸۷
 مختار (ثقفی) ۳۹، ۶۴، ۴۱۶
 ابومخنف ۲۲، ۲۳ (مقدمه)، ۲۱
 مدائنی ۲۲، ۲۴ (مقدمه)، ۱۷
 مرداوینج ۱۱۱، ۱۵۵ - ۱۵۷، ۱۵۹ -
 ۱۶۳، ۳۵۵، ۴۲۶
 مرداوینج بن بشو (باسو) ۲۲۵
 مرزبان بن محمد بن مسافر ۱۶۷، ۱۷۳،
 ۱۷۴
 مروان (خلیفه) ۴۰
 مروان دوم ۶۷، ۷۰، ۷۳، ۷۴
 مزدك ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۷۴
 مستکفی (خلیفه) ۱۶۹، ۱۷۰
 مسعود غزنوی ۳۶، ۳۷ (مقدمه)، ۲۱۱،
 ۲۱۳، ۲۱۵ - ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۵۷،
 ۲۷۵، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۱۹، ۳۳۱، ۴۰۵،
 ۴۴۵
 مسعودی ۲۲، ۳۰، ۴۰، ۴۱ (مقدمه)،
 ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۶۰
 ابن مسکویه ۳۱، ۳۰ (مقدمه)، ۱۵۶، ۱۶۵،
 ۱۶۷، ۱۷۸، ۴۰۷
 مسلم (محدث معروف) ۲۷۲، ۲۹۴
 ابومسلم ۶۳ - ۷۱، ۷۲ - ۸۲، ۸۷، ۲۶۵،
 ۲۶۷، ۲۶۸، ۳۵۷ - ۳۶۰، ۳۶۶

منکجور (شهر خواهر افشین) ۱۱۲
 منوچهر پسر کاووس ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۱
 منوچهر گرگانی ۴۰۸
 مودود پسر مسعود ۲۲۲، ۲۲۳
 ابوموسی اشعری یمنی ۱۹، ۲۳
 موسی بن بغه ۱۲۳
 موسی بن عبدالله بن خازم ۴۲، ۴۵
 موسی الهادی (خلیفه عباسی) ۳۶۴
 موفق (برادر معتمد خلیفه عباسی) ۱۲۱-
 ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۵-۱۳۷
 موفق الدین بن علی هروی ۴۲۷
 مؤیدالدوله (ابومنصور بویه) ۱۸۱، ۱۸۳،
 ۱۸۴
 مؤید فی الدین، ابونصر، هبة الله بن ابی
 ابراهیم موسی بن داود (داعی اسماعیلی)
 ۳۱۹
 مهدی (خلیفه) ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۳۷۷
 مهدی بن فیروز ۳۶۷، ۳۷۴
 مهلب بن ابی صفره ۳۲، ۳۳، ۴۰، ۴۱،
 ۳۰۵
 میرخواند ۲۸ (مقدمه)
 مینورسکی، ولادیمیر ۹ (مقدمه)

ن

الناصر، ابوالحسن ۱۵۱، ۱۵۲
 فاصر خسرو ۴۲ (مقدمه)، ۳۱۸
 ندرین شمیل ۲۷۱
 ابن ندیم ۴۲۷
 نرشخی ۳۴، ۳۷ (مقدمه)، ۱۴۰
 نسائی ۲۷۲
 نصب المطیع ۱۷۰
 نصر (برادر محمود غزنوی) ۱۹۵، ۱۹۶،
 ۲۰۰

۳۷۴، ۴۰۶، ۴۱۵
 مسیح (ع) ← عیسی (ع)
 مشرف الدوله، ابوعلی حسن ۲۰۸
 مظرف بن مغیره ۳۴
 معاویه ۱۹، ۴۱۲، ۴۷۰
 معتصم (خلیفه) ۱۱۵، ۳۳۸
 معتضد (پسر موفق) ۱۳۷، ۱۴۰
 معتمد ۱۲۱، ۱۳۷
 معدل بن علی صفاری ۱۴۶
 معزالدوله، ابوالحسن احمد ۱۵۹، ۱۶۳،
 ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۳
 معین، محمد ۴۲۳
 مغیره بن شعبه ۱۲، ۲۰، ۲۴۲
 مغیره بن مهلب ۴۱
 مفلح ۱۲۳
 مقتدر ۳۷۷
 مقدسی ۴۰، ۴۲ (مقدمه)، ۳۰۷، ۳۴۸
 متنع، هاشم پسر حکیم ۲۸، ۳۴ (مقدمه)،
 ۸۶، ۳۶۰-۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۵،
 ۳۸۰
 ابن متفح ۲۴۴، ۳۳۹، ۴۲۳
 ملکشاه ۴۶ (مقدمه)، ۲۳۴، ۲۹۶
 منصور (از بنو شرکب) ۱۲۹-۱۳۱،
 ۱۳۶
 منصور ۶۹، ۷۲، ۷۵، ۷۷، ۸۰، ۸۲، ۱۷۶،
 ۲۶۷، ۲۶۸
 منصور بن اسحق ۱۴۹
 ابومنصور بولانستون ۲۳۰-۲۳۳
 منصور بن جمهور ۶۲
 منصور بن عبدالله ۹۸
 ابومنصور وهبوزان سوم پسر ملان (مهلان)
 ۲۲۱
 ابومنصور وهبوزان بن محمد روادی ۲۳۳
 ابومنصور فرامرز بن علاءالدوله ۲۳۱

۱۷۲
این وضع یعقوبی ← یعقوبی
وکیع بن حسان ۵۳، ۵۲
ولهاوزن، یولیوس ۲۴ (مقدمه)، ۳۰۳، ۳۰۷
ولید اول (خلیفه اموی) ۵۲، ۵۱، ۴۶
ولید دوم (خلیفه اموی) ۶۲
وهوذان اول ۱۷۴

•

هارون (پسر التوتاش) ۲۲۰
هارون الرشید ۹۱، ۸۹ - ۹۳، ۹۲، ۱۰۰
هبةالله ← مؤید فی الدین
هراکلیوس ۳۹۲، ۵
هرثمة بن اعین ۹۳، ۹۲
هرمزان ۸، ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۱۱
هرویت ۲۹۵
هشام بن عبدالملك ۴۴۵، ۴۱۵
هشام بن کلبی ۲۲ (مقدمه)
هلال (پسر بدر) ۲۰۳، ۲۰۴
هلال صابی ۳۰، ۳۱ (مقدمه)
همدانی (بدیع الزمان) ۴۱۱

ی

یاقوت (حموی) ۴۱ (مقدمه)، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۳۹

یاقوت (حکمران) ۱۶۰، ۱۶۱
یینوی قرلقی ۹۲
یحیی بن آدم قرشی ۳۵ (مقدمه)
یحیای دمشقی ۳۸۲
یحیی بن زید ۶۲
یحیی بن عبدالله بن حسن علوی ۸۹

نصر بن احمد بن اسدبن (سامان خذاء) ←
نصر اول

نصر اول سامانی ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۴
ابونصر بن بختیار ۱۸۷، ۱۸۸
ابونصر خسروپیروز، الملك الرحیم ۲۳۰ - ۲۳۳

نصر دوم ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۶، ۳۱۶، ۳۲۷، ۳۲۸

نصر بن سیار ۶۲، ۶۳، ۶۷-۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳
نصر بن هارون ۱۸۳

نظامی عروضی ۳۸ (مقدمه)

نظام الملك ۳۸ (مقدمه)، ۳۲۰

نعمان بن مقرن کوفی ۱۸

ابونعمین ۳۲ (مقدمه)، ۳۹۴

نکبی ۳۵ (مقدمه)، ۱۸۰، ۱۸۳

نلدکه ۲۰ (مقدمه)

ابونواس ۴۲۱

نوح (ع) ۳۶۰

نوح اول (سامانی) ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۵، ۳۱۶، ۴۰۸

نوح دوم سامانی ابوالقاسم (منصور یا

الراضی) ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۹۱-۱۹۳، ۲۷۷، ۳۲۷

نوح بن نصر ← نوح اول

نیزک (فرمانروای بادغیس در قرن اول

هجری) ۴۳، ۴۶-۴۸

نیکپای ← نکبی

و

واقدی ۲۲ (مقدمه)، ۱۰

وردان خذاء ۴۷

وشتاسب (از سران قبایل کرد) ۴۰۴

وشمگیر (بنزیار) ۱۵۸، ۱۶۰-۱۶۷

۱۳۳، ۱۴۰، ۱۴۶، ۲۹۶، ۳۰۸
 یعقوبی ۲۹، ۴۰ (مقدمه)، ۴۳۱
 ابویوسف (صاحب کتاب الخراج) ۳۵،
 ۳۶ (مقدمه)
 یوسف بن ابراهیم (یوسف البرم) ۸۶، ۹۸
 یوسف بن ابی الساج ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۵۲،
 ۱۵۴، ۱۶۴

یزدگرد سوم ۹، ۱۲، ۱۶، ۲۱، ۲۴، ۲۶
 — ۲۸، ۳۱، ۲۹۰، ۳۰۱، ۳۲۴،
 ۳۸۸، ۴۱۹، ۴۵۸
 یزید اول (یزید بن معاویه) ۲۶۶
 یزید پسر مهلب ۴۱، ۵۳، ۳۰۱
 الیسع ۱۷۷
 ابویعقوب سجستانی ۳۶۰
 یعقوب صفاری ۳۳ (مقدمه)، ۱۱۹-۱۳۰،

نام کتابها

ا

ت

- آثار الباقیه ۳۷ (مقدمه)
 الابنیه عن حقایق الادویه (در متن : ادویه)
 ۴۲۷
 احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم ۴۰
 احیاء علوم الدین ۲۷۸
 اخبار الطوال (در متن : تاریخ دینوری)
 ۲۸ (مقدمه)
 ارخون (کتیبهها) ۴۴ (مقدمه)
 الاعلاق النفیسه ۴۰ (مقدمه)
 اغانی ۳۸ (مقدمه)، ۱۴۱
 انجیل ۳۸۲، ۲۶۹
 الاصاب ۳۱ (مقدمه)، ۲۷۲، ۲۷۳
 اصاب الاشراف (بلاندری) ۲۱، ۲۲ (مقدمه)
 الاوراق (از صولی) ۳۰ (مقدمه)
 اوستا ۲۷۴، ۳۳۶ - ۳۳۸
 ب
 البلدان ۴۰ (مقدمه)
- التاج فی اخلاق الملوك ۴۲۲
 تاریخ آل برمک ۴۱۸
 تاریخ بخارا ۳۴ (مقدمه)
 تاریخ بیهقی ۳۶، ۳۷ (مقدمه)
 تاریخ رویان (از اولیاء الله) ۲۳ (مقدمه)
 تاریخ سلجوقیان عراق و خراسان ۳۴ (مقدمه)
 تاریخ سلجوقیان کرمان ۳۲، ۳۴ (مقدمه)
 تاریخ سیستان ۳۳ (مقدمه)، ۸۸، ۱۴۱، ۱۴۷
 تاریخ طبرستان (از ابن اسفندیار) ۳۲ (مقدمه)، ۱۴۱
 تاریخ طبرستان و رویان و مازندران (از ظهیرالدین مرعشی) ۳۲ (مقدمه)
 تاریخ طبری ۲۲، ۲۵، ۲۹ (مقدمه)
 تاریخ قم ۳۵، ۳۶ (مقدمه)، ۴۶۹
 تاریخ الوزراء ۳۰ (مقدمه)
 تاریخ یمینی ۱۸۳
 تجارب الامم ۳۰ (مقدمه)، ۱۷۸
 تذکرۃ الشمر ۳۸ (مقدمه)
 ترجمان البلاغه ۴۲۷

التسوية بين العرب والعجم ۴۲۳
تورات ۲۹۲، ۲۶۹، ۲۱۴

ج

الجامع المختصر ۳۴ (مقدمه)
جوامع الحكايات ۳۱ (مقدمه)

ج

چهار مقاله ۳۸ (مقدمه)

ح

حدود العالم ۴۱ (مقدمه)، ۲۵۳

خ

خاندان نوبختی ۳۱۰
خدای نامه (خدای نامک) ۲۴۴، ۳۴۰

د

دائرة المعارف اسلامی ۱۰
دائرة المعارف فارسی ۱۰۳
داستان عنتر ۴۱۹
دینکرد ۳۵۰

ذ

ذکر اخبار اسپهان ۳۲ (مقدمه)

ر

راحة الصدور ۳۳ (مقدمه)

رجال کشی ۳۱ (مقدمه)

س

سلجوق نامه ۳۳ (مقدمه)
سیاست نامه ۳۸ (مقدمه)، ۲۷۶، ۳۲۰،
۳۶۳، ۳۷۳

ش

شاهنامه ۱۹۷، ۳۳۹، ۳۴۰، ۴۳۰
شکند گمانیک و چهار ۳۷ (مقدمه)
شیراز نامه ۳۳ (مقدمه)

ط

طبقات ابن سعد ۳۱ (مقدمه)

ع

العراضة فی حکایات السلجوقیه ۳۳ (مقدمه)
العقد الفريد ۳۸ (مقدمه)
العیون والحدایق ۲۷

غ

غرر السیر ۲۲ (مقدمه)

ف

فارسانه ۳۲ (مقدمه)
فتوح الاسلام ببلاد العجم والخراسان ۲۲
(مقدمه)
فتوح البلدان ۲۱، ۲۲ (مقدمه)

الكتاب الیمینی ۳۴ (مقدمه) کلیله و دمنه ۴۲۵	الفرج بعد الشدة ۳۸ (مقدمه) فهرست ابن ندیم ۳۷ (مقدمه)، ۳۷۹
ک	ق
کاتا ۳۳۶	فابوس نامه ۳۸ (مقدمه)، ۸۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۴۶۶
م	قرآن ۶۵، ۸۱، ۲۰۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۶، ۲۹۲، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۱۱، ۳۱۸، ۳۲۵، ۳۳۵، ۴۲۲ - ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۶۴
مجمل التواریخ ۱۷ (مقدمه) مرزبان نامه ۴۳۴	ک
مروج الذهب ۳۰ (مقدمه) المالك والممالك ۳۹، ۴۰ (مقدمه) مشارب التجارب ۲۸ (مقدمه) معجم البلدان ۴۱ (مقدمه) المعمرین ۲۷۳ مقاتل الطالبین ۱۴۱ ملل و نحل ۳۷ (مقدمه) المنتظم (در متن: تاریخ ابن جوزی) ۲۶ (مقدمه) موطأ ۴۱۳	کامل (از مبرد) ۳۸ (مقدمه) کامل (ابن اثیر) ۸۸ کتاب الاحکام السلطانیه ۳۶ (مقدمه) کتاب الاشتقاق ۴۱۹ کتاب الام ۳۳۶ کتاب الخراج (از ابو یوسف) ۳۵ (مقدمه) کتاب الخراج (از قدامة بن جعفر) ۳۵ (مقدمه) کتاب الخراج (از یحیی بن آدم القرشی) ۳۵ (مقدمه) کتاب العرب او الرد علی الشعوبیه ۴۲۴ کتاب الوزراء ۳۰ (مقدمه)
و	
وسایل البلاغا ۴۲۴ وفیات الاعیان ۳۱ (مقدمه)	

نام جاها

آغوش ۲۲۰	۱
آکادمی علوم و ادبیات ماینس ۱۷ (مقدمه)	آبسکون ۴۵۴، ۴۵۹
آلمان ۱۵، ۱۶، ۱۸ (مقدمه)	آبه ۲۱۱
آلمان غربی ۱۶ (مقدمه)	آذربایجان ۴۲ (مقدمه)، ۱۹ - ۲۱، ۶۱،
آمد ۶۰	۸۳، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۲۸،
آمریکا ۳۰۸	۱۳۲، ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۴،
آمل ۴۶، ۷۸، ۷۹، ۱۲۲، ۱۹۱، ۲۴۵،	۱۶۷، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۹، ۲۱۵، ۲۳۲،
۴۷۰، ۴۶۲، ۴۱۷، ۲۷۹، ۲۷۶، ۲۴۸	۲۵۹، ۲۷۸، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۸، ۳۱۸،
آناتولی ۲۰۸، ۲۵۹	۳۲۸، ۳۴۶، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۷۰،
ابرکاوان ۱۵	۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۷، ۴۴۵، ۴۵۰،
آبله ۳۴۲	۴۵۳، ۴۵۷
آبر ۲۱، ۱۵۰، ۲۱۱	آندر فرنیخ (آتشکده) ۳۴۸
آبیورد ۱۹۶، ۲۱۸، ۲۹۸	آسیا ۱۱۸، ۳۹۸
اترك ۴۳۹	آسیای صغیر ۵، ۳۵، ۴۵، ۱۰۴، ۱۰۶،
اجندین ۷	۱۷۹، ۳۰۷، ۴۴۶، ۴۵۳، ۴۶۴،
اخیسکت ۵۱	آسیای مرکزی ۴۴، ۴۷، ۵۳، ۶۹، ۲۵۱،
اران ۱، ۳۶۶	۲۷۳، ۲۸۱، ۳۷۷ - ۳۷۹، ۳۸۲، ۳۸۸،
اردبیل ۴۲ (مقدمه)، ۴۴، ۱۰۵، ۱۰۶،	۳۹۰، ۴۰۰، ۴۱۴، ۴۳۵، ۴۴۱، ۴۴۵،
۱۱۲، ۱۵۰، ۱۶۷، ۳۶۸، ۴۵۹	۴۵۸، ۴۶۱، ۴۶۲
اردشیرخوره ۲۳ (مقدمه)، ۲۴	آسیای میانه ۲۷، ۳۰، ۴۵، ۵۱، ۱۱۸،
ارشق ۱۰۵	۲۱۳، ۲۶۴، ۳۸۷، ۴۴۱
ارض روم ۲۳۲	آسیای قریک ۳۱۷، ۴۱۰، ۴۶۳
ارگان (ارجان) ۲۳، ۱۶۰، ۱۸۶، ۲۰۳،	

افریقا ۴۰ (مقدمه)، ۲۴۰، ۳۱۳، ۳۱۴،
 ۳۱۶
 افغانستان ۳۰۷
 اق (اوق) ۸۸
 البرز ۳۱۶، ۳۵۵
 الروز ۳۹۹
 الموت ۳۱۹، ۳۲۰، ۴۴۶
 الیس ۸
 انبار ۴۲ (مقدمه)، ۷۳
 انطاکیه ۴۶۴
 اورشلیم ۲۹۶، ۷
 اورگنج ۱۹۲، ۲۰۶، ۴۶۰
 اوزبی ۲۱۴
 اوش ۴۵۴
 اهواز ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۲۸، ۹۵، ۱۲۲،
 ۱۲۵ — ۱۲۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۴،
 ۱۶۵، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۷، ۲۳۰،
 ۲۳۱، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۹، ۳۸۳، ۳۸۴،
 ۳۹۳، ۳۹۵، ۴۲۰، ۴۴۱،
 ایار ۲۴۱
 ایندج ۱۶، ۲۱۸
 ایلاق ۳۷۸
 ایوان کسری ۲۶۰

ب

بابل ۹ — ۱۲
 بادغیس ۲۷، ۳۷، ۴۳، ۴۶، ۸۴، ۸۸،
 ۱۲۴، ۱۲۸، ۳۵۷، ۳۵۸، ۴۵۸
 باکو ۴۵۹
 بامیان ۲۴۵، ۴۰۰
 بانیور ۴۳۹
 بحر خزر ۳۲، ۴۱ (مقدمه)، ۲۱، ۲۹، ۳۷،
 ۱۰۳، ۱۱۷، ۱۴۹، ۱۵۳، ۲۱۳، ۲۱۴،

۲۲۳
 ارمنستان ۴۲، ۴۵ (مقدمه)، ۵، ۱۳، ۲۱،
 ۶۱، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۴۳، ۱۵۰،
 ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۱۵، ۲۳۲،
 ۳۶۹، ۳۸۸، ۳۹۶، ۴۳۴
 اروپا ۳۹۳
 اروپای شرقی ۳۸۹
 الازهر ۲۸۱
 اسپانیا ۴۰ (مقدمه)، ۴۵، ۲۴۰، ۴۱۸،
 ۴۳۳
 اسپنجاب ۲۵۹، ۴۳۲
 استرآباد ۱۳۷، ۱۵۲، ۱۸۳، ۱۹۴، ۳۵۵،
 ۴۳۴
 استیورت ۲۱۳، ۴۳۳
 اسحاقآباد ۱۶۵
 اسدآباد ۱۲۹
 اسروشنه ۹۷، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۳۳،
 ۱۴۳، ۱۹۶، ۲۵۰، ۲۵۳، ۴۲۶
 اسیق کول ۱۹۰
 اشویه ۴۳۷
 اصطخر ۱۵، ۲۳، ۲۴، ۲۹، ۳۲، ۳۷، ۱۶۰،
 ۱۶۴، ۲۱۰، ۲۳۱، ۲۴۵، ۲۵۹، ۲۷۰،
 ۳۰۱، ۳۰۸، ۳۳۸، ۴۵۲
 اصفهان ۲۰، ۲۶، ۳۲، ۳۴، ۴۰، ۶۴، ۶۵،
 ۸۳، ۹۸، ۱۰۵، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۴۵،
 ۱۵۰، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۰ — ۱۶۲،
 ۱۶۵، ۱۷۳، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۶ —
 ۲۲۱، ۲۲۶ — ۲۳۱، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۷۱،
 ۲۷۸، ۲۸۴، ۳۰۴، ۳۱۵، ۳۲۶، ۳۴۴،
 ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۶۹، ۳۷۰،
 ۳۷۵، ۳۸۶، ۳۹۲، ۳۹۴ — ۳۹۶،
 ۴۱۱، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۳۸، ۴۴۸، ۴۵۰،
 ۴۶۰، ۴۶۲
 افراسیاب (بایتخت قدیمی خراسان) ۳۹۸

۲۸۴، ۳۱۵، ۳۶۹، ۳۷۷، ۳۷۹، ۴۱۶،
 ۴۲۶، ۴۳۶، ۴۴۵، ۴۶۳، ۴۶۹
 بلازغون ← بلاساغون
 بلاساغون ۱۹۰، ۲۵۶، ۴۳۲
 بلال آباد ۳۶۶
 بلخ ۲۷، ۲۹، ۴۲، ۴۶، ۶۵، ۷۰، ۷۸،
 ۹۴، ۹۸، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۲،
 ۱۴۰، ۱۷۱، ۱۸۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۱،
 ۲۱۷، ۲۷۰، ۳۲۵، ۳۹۵، ۳۹۸، ۳۹۹
 ۴۱۸، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۸
 بلکاری ۳۲۷
 بلوچستان ۴۳۲، ۴۳۹، ۴۶۳
 بن ۱۷ (مقدمه)
 البندیجین ۲۰۲
 بوزگان ۲۸۷
 بهرام چوبین ۱۳۲
 بهر سیر ۱۲
 بیزانس ۲۵، ۴۵، ۴۶ (مقدمه)، ۵ — ۹،
 ۱۳، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۲۷، ۱۳۹،
 ۲۳۲، ۲۶۶، ۳۳۹، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۹۲
 ۴۰۹، ۴۱۰
 بیضا ۱۶۰، ۲۱۰، ۲۸۸
 بیکند ۴۶، ۶۰، ۳۹۹
 بیلقان ۱۰۷
 بین النهرین ۲۴، ۳۱، ۳۲، ۳۶، ۴۰، ۴۵
 (مقدمه)، ۷ — ۱۰، ۱۳، ۱۵ — ۱۷،
 ۲۳، ۳۱ — ۳۴، ۳۹، ۵۶، ۵۸، ۶۳،
 ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۷۳، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۷،
 ۹۷، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۳،
 ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۹،
 ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۶۱، ۱۶۳ — ۱۶۵،
 ۱۶۹ — ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰،
 ۱۸۴ — ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۷،
 ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۴۰

۲۵۶، ۳۰۱، ۳۱۰، ۳۲۰، ۳۲۸، ۳۴۷،
 ۳۵۳، ۳۸۶، ۳۸۸، ۴۰۴، ۴۲۶، ۴۳۴،
 ۴۳۵، ۴۷۰
 بحرین ۱۵، ۴۲۰، ۴۴۸
 بخارا ۴۱، ۴۳، ۴۷، ۶۰، ۶۶، ۶۹، ۷۸،
 ۱۳۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۷۱،
 ۱۹۰ — ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۴۵،
 ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۹، ۲۷۲، ۲۷۸،
 ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۴۳، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۷۵،
 ۳۹۹، ۴۰۳، ۴۱۰، ۴۴۲، ۴۴۹، ۴۵۲
 بخارای قدیم (رامیثن) ۴۰۰
 بنخشان ۴۵۴
 برج ۳۷۰
 بررسیر ۴۴۸
 برعه (برعه) ۱۶۷، ۴۵۹
 برزند ۱۰۵، ۱۰۷، ۴۳۴
 برگموغ ۴۸، ۴۹
 بروجرود ۱۷۹، ۲۰۸، ۲۱۸، ۴۶۸
 بست ۲۵، ۱۲۳، ۱۴۸، ۱۸۱، ۱۹۴، ۲۲۳،
 ۳۰۷، ۳۵۹، ۴۵۵
 بسطام ۱۹۶
 بش بلیق ۷۹
 بصره ۹، ۱۵، ۱۶، ۲۳، ۲۴، ۳۹، ۶۰،
 ۱۸۴، ۱۸۷، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۳۱، ۳۰۴،
 ۳۰۵، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۷۹، ۴۱۳، ۴۱۴،
 ۴۳۹، ۴۴۸، ۴۵۱، ۴۵۶، ۴۶۰، ۴۶۳
 بطیک ۴۶۴
 بغداد ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۴۰ (مقدمه)،
 ۷، ۱۰، ۷۷، ۸۲، ۹۰ — ۹۳، ۹۵،
 ۹۸ — ۱۰۰، ۱۰۲ — ۱۰۴، ۱۱۰،
 ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹ —
 ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۵،
 ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۰۲،
 ۲۰۹، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۶۲، ۲۸۱، ۲۸۰

تگین آباد ۲۱۶	۲۷۸، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۶۲، ۲۵۳، ۲۴۹
تلاس ۴۶۲	۳۳۳، ۳۲۹، ۳۱۶، ۳۱۴، ۳۰۴، ۲۸۰
توبینگن ۱۵ (متنمه)	۳۸۰ — ۳۷۷، ۳۷۱، ۳۴۵، ۳۴۴
توج (توك) ۲۳	۳۸۲، ۳۸۴ — ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۶
توج (توز) ۲۴۵	۴۱۳، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۹
توران ۴۲۸، ۲۰۵، ۱۹۷	۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۶۳، ۴۶۴
تورفان ۳۷۶	بییق ۳۶، ۳۲۶، ۴۵۲
تهران ۳۵۲، ۲۲	
تیز ۲۵۰، ۲۱۷	پ
تیسفون ۳۸۲، ۳۶۶، ۲۶۰، ۱۳۰، ۱۲	پاریاب ۴۸، ۹۸، ۳۹۴
۴۲۶، ۳۸۷	پریم (پیروزآباد) ۱۸۸، ۳۵۴
تیسفون (قصر) ۶	پنجاب ۲۰۰
تیمره ۶۵	پوشنگ ۲۷، ۳۷، ۸۶، ۸۸، ۱۲۲، ۱۲۴
ج	۱۹۹
	بهرگ ۲۵
جاده ابریشم ۲۲۶، ۵۳، ۲۶	ت
جبال ۱۶۳، ۱۵۷، ۱۱۴، ۷۲، ۳۷، ۲۰، ۱۹	تاجیکستان ۴۸
۲۱۸، ۲۱۱، ۲۰۲، ۱۸۷، ۱۷۹، ۱۶۵	تاشکند ۵۰، ۱۳۳، ۱۵۳، ۲۵۷، ۲۸۷، ۴۴۹
۳۹۴، ۳۶۹، ۳۱۵، ۲۸۴، ۲۸۰، ۲۶۰	تبت ۴۲، ۵۰، ۹۲، ۳۹۶
۴۶۹، ۴۳۷، ۴۳۱	تبریز ۱۰۴، ۱۰۵، ۲۲۱، ۲۳۳، ۳۶۶
جزیره ۱۷۷، ۹۷	تخارستان ۲۷، ۲۹، ۴۶ — ۴۸، ۵۱، ۶۶
جزیره هرمز ۲۴	۷۰، ۸۴، ۱۲۱، ۱۳۰، ۲۱۶، ۲۴۵
جلگه ماهمشت ۲۲۹	۳۹۹، ۴۰۰، ۴۱۸، ۴۵۵
جلولا ۱۴، ۱۳	تخت جمشید ۱۵، ۲۳، ۲۹، ۲۷۰
جناب (شهر) ۲۳۰	تخت سلیمان ۳۴۶
جند ۲۵۷، ۲۲۵، ۲۲۰	ترکستان ۲۷، ۲۰۱، ۲۵۷، ۳۳۱، ۴۵۳
جندی شاپور ۲۰۲، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۷، ۱۶	ترم ۵۱
۴۳۷، ۳۸۶، ۲۸۳، ۲۵۰	ترمد ۲۷، ۴۲، ۴۷، ۷۰، ۷۸، ۱۷۱، ۱۹۴
جنزه ۳۵	۲۰۱، ۴۵۴، ۴۶۰
جوزجان ۳۹۴، ۲۰۰، ۱۹۶، ۹۸، ۸۶، ۴۸	تغلب ۲۴۱
۴۵۵، ۴۵۰، ۴۳۸، ۳۹۸	تکريت ۱۳، ۲۳۳، ۲۴۱
جوزقان ۲۰۹	
جی ۶۵	

خاقین ۷۳، ۹۴، ۲۲۸، ۴۳۹
 خاقلنجان ۲۲۸
 خاورمیانہ ۲۸۶، ۳۵۳، ۴۱۷
 خاورترديك ۳، ۳۱۳، ۲۳۰، ۳۵۳، ۴۰۱
 ختل ۴۳، ۶۰، ۱۵۷، ۲۹۶
 ختن ۷۹، ۲۰۲
 خجستان ۱۲۸
 خجند ۴۶۱
 خجو ۳۸۰
 خراسان ۲۸، ۳۰، ۴۲ (مقدمه)، ۱، ۳
 ۲۴ — ۲۹، ۳۲، ۳۸ — ۴۲، ۴۸، ۵۳
 ۵۵ — ۶۱، ۶۳، ۶۵ — ۶۷، ۷۰ —
 ۷۲، ۷۵، ۷۷، ۸۰، ۸۲، ۸۳ — ۹۳
 ۹۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۱۷
 ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳ — ۱۳۵
 ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۶۵، ۱۶۶
 ۱۷۱ — ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۹۱
 ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۶
 ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۴۵
 ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۶ —
 ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۴، ۲۹۴
 ۲۹۵، ۲۹۸ — ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۶
 ۳۱۱، ۳۱۶، ۳۲۵ — ۳۲۷، ۳۳۱
 ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۵۰، ۳۵۹
 ۳۶۰، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۸
 ۳۹۳، ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۳، ۴۰۴
 ۴۰۶، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۲۵
 ۴۳۱، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۷ —
 ۴۵۰، ۴۵۲، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۳، ۴۷۱
 خراسان شرقی ۵۳
 خرم ۳۶۸
 خطرنيه (خرطينه) ۶۴
 خلنگان ۲۲۸
 خليج فارس ۴۴۰

جيت ۴۵۴
 جيحون ۲۷، ۲۸، ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۵۰،
 ۷۹، ۸۶، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۹۶، ۱۹۹
 ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۴۷، ۳۹۶
 ۴۴۹، ۴۵۴
 جيحون میانہ ۴۸
 جيرفت ۲۴، ۳۴

ج

چاچ ← تاشکند
 چالوس ۱۴۹، ۱۹۴
 چرخ (رون) ۲۳۲
 چغانیان ۴۶، ۶۰، ۱۷۱، ۴۵۴، ۴۶۳
 چغان ۴۹
 چو ۱۹۰
 چهاربادگان ۵۱، ۷۹
 چین ۲۷ — ۲۹، ۴۵، ۵۰، ۷۳، ۲۵۶
 ۳۷۸، ۳۸۲، ۳۹۳، ۴۶۲

ح

حران ۷۳
 حرس ۹۳
 حصن کوسجد ۲۰۴
 حلوان ۱۲، ۱۴، ۲۰، ۷۲، ۹۴، ۱۵۷،
 ۲۲۸، ۲۲۹، ۳۰۶، ۳۶۹، ۳۸۳، ۳۹۴
 ۳۹۵، ۴۳۷
 حصص ۹۴، ۴۶۴
 حیره ۸ — ۱۰

خ

خابور ۱۳

دشتمغان ۲۱	خوارزم ۳۷، ۴۸ (مقدمه)، ۴۵، ۴۹، ۵۱،
نماوند ۷۲، ۳۱۶، ۴۲۰	۶۶، ۱۳۸، ۱۶۶، ۱۷۷، ۱۹۲، ۱۹۴،
نمشق ۳۱، ۶۲، ۶۶، ۹۴، ۴۶۰	۱۹۶، ۲۰۶، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۵۲، ۲۹۵،
دوبمان ۱۸۷	۲۹۸، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۹۴، ۴۵۴، ۴۵۸
دولاب ۳۰۴	خواف ۳۵۷
دیاریکر ۱۸۵، ۲۲۱، ۲۳۳	خوزستان ۱۷، ۲۳، ۳۱ — ۳۳، ۱۲۲،
دیرالعاقول ۱۲۶، ۱۲۸	۱۲۶، ۱۲۸، ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۷۹، ۱۸۶،
دیلیم ۲۱، ۳۰، ۳۷، ۸۳، ۸۴، ۸۹، ۹۷،	۱۸۸، ۲۱۰، ۲۲۸، ۲۶۹، ۲۸۷، ۲۹۹،
۱۱۶، ۱۲۳، ۱۳۷، ۱۴۹، ۱۶۰، ۱۶۳،	۳۰۴، ۳۱۶، ۳۴۷، ۳۸۳، ۳۹۳، ۴۴۰،
۱۸۸، ۲۲۶، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۶، ۳۱۹،	۴۳۹، ۴۳۷
۳۲۸، ۳۵۴، ۳۷۸، ۴۲۶، ۴۳۴، ۴۵۶،	خیوه ۵۰
۴۵۹	
دینور ۱۹، ۱۳۹، ۱۵۶، ۱۶۹، ۱۷۹، ۲۰۹،	د
۲۲۸، ۲۲۹، ۲۸۷، ۴۴۱	
دیستان ۴۵۴	دارابگرد ۲۳، ۳۲، ۳۳، ۳۴۹، ۴۳۸،
ر	دامغان ۱۵۱، ۱۶۵، ۱۸۴،
	دانشگاه گوتینگن ۱۵، ۱۶ (مقدمه)
	دانشگاه هامبورگ ۱۶ (مقدمه)
راذکان (مناره) ۳۵۵	دبیل ۴۲ (مقدمه)
رامهرمز ۱۵، ۱۶۰، ۱۶۱، ۲۸۲، ۴۱۱	دجله ۶، ۹، ۱۱، ۱۲، ۷۳، ۹۵، ۱۲۰، ۱۷۰،
رامیثن ← بخارای قدیم	۲۰۲، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۴۲، ۴۲۰،
راوند ۷۸	نجیل (کارون) ۱۵، ۱۶
رخج ۲۵، ۸۵، ۱۲۸، ۱۵۷، ۳۰۷	نربند ۴۳۵
رن ۳۹۳	دروازه نوبهار ۳۹۹
روبخانه ترم ۷۹، ۱۹۰	دره نرفشان ۳۶۲
روبخانه قریم ← روبخانه ترم	دریاچه آرال ۲۱۳
روبخانه طاب ۳۸۳	دریاچه ارومیه ۱۱۴، ۳۴۶
روبخانه کور ۲۳	دریاچه بلخشی ۱۹۰
روبخانه لوغر ۴۳۹	دریاچه زره ۸۸
رود نجیل ۳۰۴	دریاچه ساوه ۳۴۴
رود کر ۱۶۷	دریاچه وان ۲۳۲
روذبار ۳۹۵	دریای سیاه ۲۳۲
روسیه ۲۹۵، ۴۳۳	نژمبل (جمبل) ۲۵۹
روم ۵، ۴۵، ۴۷ (مقدمه)، ۲۵۷، ۳۸۲،	دشت نندانقان (قاش و باط) ۲۲۲

۱۷۵، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۷، ۲۰۹،
۲۳۰ — ۲۳۲، ۲۸۷، ۳۰۰، ۳۰۲،
۳۱۹، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۲، ۳۸۴، ۳۹۴،
۴۳۹، ۴۶۳

شیروان ۴۳، ۱۰۶

شیر ۳۴۶

ص

صفین ۲۶۵

صور ۴۶۴

صیمره ۱۹، ۲۲۸، ۳۶۹، ۳۷۰

ط

طاران ۷۸

طارم ۱۶۷، ۲۲۶

طالقان ۲۷، ۴۶، ۴۷، ۶۶، ۸۶، ۸۹، ۹۸

۱۰۸، ۳۹۸

طاووس ۱۵

طبرستان ۲۱، ۳۰، ۴۷ (مقدمه)، ۲۴۴

۲۴۷، ۲۴۸، ۲۸۱، ۳۰۵، ۳۱۴، ۳۳۱

۳۵۳، ۳۸۶، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۲۶، ۴۳۴

۴۴۱، ۴۵۰، ۴۵۶، ۴۵۹، ۴۶۲

طبسین ۲۶

طراز ۷۹، ۲۴۳، ۲۵۹، ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۳۲

طوس ۲۷، ۷۰، ۹۸، ۹۶، ۱۷۳، ۱۹۲

۲۱۸ — ۲۲۰، ۳۳۰، ۳۴۳

ع

عراق ۳۴ (مقدمه)، ۱۷۳، ۱۸۷، ۲۱۶

۲۶۶، ۲۸۳، ۲۹۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۸۸

۴۱۴، ۴۱۹، ۴۴۰، ۴۶۳، ۴۶۴

سیروان ۳۷۰

سیستان ۳۳ (مقدمه)، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۱

۳۲، ۳۴، ۳۵، ۴۰، ۴۲، ۴۶، ۸۴

۸۵، ۸۷ — ۹۰، ۱۱۹ — ۱۲۱، ۱۲۴

۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵

۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۷، ۱۷۶، ۱۷۷

۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۲۶

۲۴۶، ۲۶۶، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۴

۲۸۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۹، ۳۲۸، ۳۴۹

۳۵۸، ۳۵۹، ۳۸۲، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۹

۴۵۵، ۴۵۷

سیتذنج (دهکده) ۶۶

سینیز ۲۳

ش

شاپور ۲۶۹، ۴۳۷

شاپورخواست ۲۰۹

شاجو ۷۹

شبانکاره ۴۳۷ — ۴۳۹

شبه جزیره شاهی ۱۱۴

شجر میمنه ۳۹۳

شروان ۹۰

شمال افریقا ۲۷ (مقدمه)

شوش (شوسه قدیم) ۱۷، ۲۶۹، ۳۸۳

۳۹۴، ۳۹۵، ۴۳۷

شوشتر ۱۶، ۱۸۶، ۲۱۱، ۳۸۳، ۳۹۳

شومان ۴۸، ۴۶

شهرزور ۳۲، ۷۲، ۷۳، ۱۷۹، ۲۰۴، ۲۲۸

۲۳۰، ۳۸۶، ۴۳۷

شهرستان ۲۶۹

شهریوش ۲۱۸

شیخ عباس ولی (دهکده) ۵۰

شیراز ۲۳، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۴۲، ۱۶۰

فرات ۸ — ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۷۳، ۱۷۰، ۲۴۰
فرانسه ۳۹۳
فرغانه ۵۰ — ۵۲، ۶۰، ۸۵، ۸۶، ۱۱۴، ۱۳۳، ۱۴۸، ۱۵۳، ۴۴۹، ۴۳۸
۴۶۸، ۴۶۱
فسا ۲۳۱، ۲۰۹، ۲۳
فلسطین ۵، ۷، ۱۷۸، ۲۴۰
فیروزآباد ۲۴

ق

قاسیه ۱۰، ۲۹۰
قاهره ۲۲ (مقدمه)، ۲۸۱
قتاب ۶۴
قرطاجنه ۵
قرقیسیا ۱۳
قرمیسین ← کرمانشاه
قره‌تگین ۳۰۰
قره‌شهر ۷۹
قریاقس ۳۸۹
قریه‌الآس ۴۳۸
قزوین ۲۵ (مقدمه)، ۲۱، ۴۳، ۸۹، ۹۴، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۵۰، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۶۶، ۲۸۴، ۳۳۱، ۴۵۲
قسنالطاف ۱۰
قصدار ۲۰۵
قصرالاحنف ۲۴۵
قصرپیروزان ۸۳
قفقاز ۴۵ (مقدمه)، ۲۱، ۱۰۳، ۲۳۳، ۳۰۷، ۳۴۳، ۳۶۹، ۴۳۳، ۴۵۷، ۴۵۹
قلعه الموت ۱۵۶، ۱۶۵
قلعه انچکند ۳۶۱
قلعه البذ ۱۰۳، ۱۰۶، ۳۶۵، ۳۶۹

عراقین ۳۱۹
عربستان ۶، ۷، ۱۰، ۷۰، ۸۲، ۸۵، ۲۹۷، ۳۳۵، ۳۸۲، ۴۶۴
عسکر مکرم ۱۶۴
عکبرا ۷۳
عمان ۲۲۷، ۴۲۰، ۴۴۸
عین‌زربه ۴۳۹

غ

غرجستان ۱۹۵، ۴۴۱
غرستان ← غرچستان
غزنه ۳۶ (مقدمه)، ۱۴۸، ۱۸۱، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۳، ۳۰۱، ۳۹۴، ۴۵۵
غور ۲۵۲، ۳۶
غورستان ۲۰۵

ف

فارس ۳۲ (مقدمه)، ۹، ۱۵ — ۲۱، ۱۸، ۲۳، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۶۰، ۶۵، ۷۲، ۷۳، ۹۸، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۰ — ۱۲۳، ۱۲۶ — ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۳ — ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۰۳، ۲۰۸ — ۲۱۰، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۴۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۸۰، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۴۷ — ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۸۲ — ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۳، ۳۹۶، ۴۲۰، ۴۳۱، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۶۲
فاریاب ۲۷، ۴۳۸

کتابخانه لنینگراد ۲۷۴	قلعه البردان ۲۰۲
کتابخانه ملی پاریس ۳۵۲	قلعه ترمذ ۴۲
کجرات ۳۴۲	قلعه تلخوم ۴۶ (مقدمه)
کجه ۷۹	قلعه دومة الجندل ۹
کربلا ۲۶۶	قلعه شمیران ۱۶۷
کرج ۳۷۱، ۳۷۰، ۳۱۵	قلعه قرنین (قرنی) ۱۱۹
کرخ ۳۱۵	قلعه کنگور ۲۳۰
کرستان ۳۲، ۷۲، ۱۳۹، ۱۶۵، ۱۸۰، ۴۳۵، ۲۳۰	قلعه مسیحی ۳۸۵
کرس ۲۳۲	قم ۲۰، ۷۲، ۱۰۹، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۹
کركوك ۴۳۵، ۳۸۶	۱۴۵، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۸۴، ۲۰۳، ۲۵۹
کرمان ۳۴ (مقدمه)، ۲۴، ۲۵، ۳۳، ۳۲	۳۰۷، ۳۱۵، ۳۲۶، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۸۸
۶۰، ۶۵، ۷۲، ۱۰۹، ۱۲۱، ۱۳۶، ۱۴۸	۴۴۱، ۴۴۸، ۴۵۲
۱۵۲، ۱۶۱ — ۱۶۳، ۱۷۷، ۱۷۸	قندهار ۲۵، ۳۱۶
۱۸۳، ۱۸۶ — ۱۸۹، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۸ —	قوس ۲۲، ۲۶، ۵۳، ۶۶، ۷۱، ۸۲، ۱۲۴
۲۱۰، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۴۷	۱۶۵، ۳۰۶، ۴۲۰
۳۰۴، ۳۴۲، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۵، ۳۵۲	ك
۴۰۴، ۴۰۶، ۴۲۰، ۴۲۵، ۴۳۱، ۴۳۲	
۳۸ — ۴۴۰، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۵۷، ۴۶۰	کابل ۲۵، ۳۵، ۴۲، ۸۵، ۸۹، ۱۲۳، ۲۴۳
۴۷۱، ۴۷۰	۳۴۹، ۳۹۴، ۳۹۸ — ۴۰۰، ۴۳۹، ۴۶۰
کرمانشاه ۱۸۵، ۱۸۸، ۲۲۸، ۲۲۹، ۴۳۶	کات ۵۰
کروخ (نژ) ۱۲۳	کارون ۲۳، ۳۳
کز ۳۶۰	کاریان ۳۴۸
کسر ۴۲۰	کازرون ۱۶۰
کش ۴۳، ۴۸، ۶۰، ۸۶، ۳۶۲، ۳۷۵	کاسان ۸۶، ۵۱
کشمیر ۵۱	کاش ۷۸
کعبه ۸۲، ۹۶، ۳۵۸	کاشان ۲۰، ۷۸، ۱۴۵، ۴۴۱
کلیسای فارس ۲۵۶	کاشغر ۵۱، ۷۹، ۱۵۳، ۲۱۵
کمبریج ۱۶ (مقدمه)	کاشمر ۸۵
کمل ۷۹	کتابخانه آلمان غربی ۱۶ (مقدمه)
کنجو ۳۸۰	کتابخانه انجمن شرق و آلمان ۱۶ (مقدمه)
کنسو ۳۸۰	کتابخانه دانشگاهی و دولتی هامبورگ ۱۶ (مقدمه)
کوئی (کوئا) ۱۲	کتابخانه (قبلی) دولتی برلن ۱۶ (مقدمه)
کوفه ۹، ۱۸، ۲۰، ۶۴، ۶۵، ۷۴، ۹۷	

لاهیجان ۱۴۹
 لرستان ۴۶۸
 م
 ماخوان ۶۶
 ماریوک ۱۶ (مقدمه)
 مازندران ۵۱، ۳۴، ۲۹، ۵۵، ۷۲، ۸۳،
 ۸۹، ۹۷، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۲،
 ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۹،
 ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۶،
 ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۱، ۱۹۲، ۲۱۰،
 ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۴۴، ۳۱۰، ۳۲۵، ۳۲۷،
 ۳۶۴، ۳۸۸، ۴۱۱
 ماسبدان ۳۶۹، ۳۷۰
 ماورالنهر ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۴۷، ۷۰، ۹۱،
 ۹۲، ۹۸، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۴۲،
 ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۷،
 ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۵۴،
 ۲۷۲، ۲۸۴، ۳۰۷، ۳۱۹، ۳۲۶، ۳۵۸،
 ۳۶۳، ۳۷۸، ۳۸۲، ۳۹۸، ۴۰۴، ۴۱۶،
 ۴۴۹، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۶۲
 ماهان ۴۴۸
 ماه البصره ۱۹
 ماه الکوفه ۱۹
 ماهی‌وزی ۶۵
 متی (دیر) ۳۸۹
 مجارستان ۴۳۳
 مدائن ← تیسفون
 مدیترانه ۳
 مدین ۱۰۳، ۳۶۹
 مدینه ۱۴، ۱۶، ۲۱، ۹۵، ۲۷۷، ۴۱۱
 مراغه ۴۲ (مقدمه)، ۱۰۶، ۱۶۷، ۲۲۱،
 ۲۷۹، ۴۵۹

۲۰۴، ۲۶۸، ۳۰۴، ۳۲۶، ۴۵۱، ۴۶۰،
 ۴۶۳
 کوهستان ۲۸، ۳۸۸، ۳۹۳، ۴۳۱، ۴۳۸،
 ۴۳۹، ۴۴۸، ۴۵۴، ۴۷۰
 کیان ۶۴

م

گرجستان ۴۵ (مقدمه)، ۱۳، ۲۴۲، ۳۹۶
 گرگان ۴۲ (مقدمه)، ۲۶، ۲۹،
 ۴۵، ۵۳، ۵۴، ۶۶، ۷۰، ۷۱، ۸۶، ۸۹،
 ۹۵، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۱،
 ۱۴۴، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۵،
 ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴،
 ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۸،
 ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۷۰،
 ۲۷۲، ۲۸۴، ۳۵۴، ۳۷۸، ۳۹۴، ۴۰۳،
 ۴۲۰، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۵۴، ۴۵۸، ۵۴۶

گرگانج (کهنه ارگنج) ۵۰

گرمسیر ۴۷۰

گندهاره ۳۹۸

گندی‌شاپور ← جندی‌شاپور

گوتینگن ۱۵ (مقدمه)، ۴۰۵، ۴۰۷

گوز (جوز) ۲۴

گوزخانه نو ۳۰۰

گوزگان ۲۹

گوزگان ← جوزقان

گوین ۸۸

گیلان ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۷، ۱۷۲، ۳۶۳،

۳۸۷، ۴۵۹

ل

لاهور ۲۲۳

مرغاب ۲۸	نخجوان ۴۳۴
مروند ۱۱۴، ۱۰۴	نخشب (نسف) ۳۷۵، ۴۸
مرو ۶۹، ۶۶، ۹۵، ۶۳، ۵۱، ۲۸، ۲۶	نسا ۱۹۶، ۸۹، ۶۶، ۲۶
۸۶، ۹۲، ۹۶، ۱۳۰، ۱۴۳، ۱۵۱	نصرت آباد ۲۵۸
۱۷۱، ۱۹۵، ۲۲۰، ۲۴۵، ۲۵۸، ۲۶۵	نظامیه ۲۸۱
۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۳۶۰، ۳۸۳	نفوشاك (مدرس) ۳۷۹
۳۸۸، ۴۲۰، ۴۳۱، ۴۶۹	نمر (قبیله) ۲۴۱
مرویش ۲۳	نمرون (کوهستان) ۲۵۰
مروالرود ۱۹۴، ۸۶، ۸۴، ۴۶، ۲۹، ۲۸، ۲۶	نوبندگان ۱۶۰، ۱۲۷، ۲۳
مریم نشین ۳۸۵	نوبهار ۴۱۸، ۳۹۸
مزار شریف ۲۷۰	نوروز ۱۴۹
مسجد جامع بخارا ۲۵۹	نهایوند ۱۷ — ۱۹، ۲۳، ۷۲، ۱۶۹، ۱۷۹
مشهد ۳۵۲، ۳۳۰، ۳۰۰	۴۴۱
مصر ۴۰ (مقدمه)، ۱۳۰، ۵۶، ۶۹، ۷۴، ۱۱۰، ۱۲۷، ۱۷۹، ۲۰۴، ۲۴۰	نهر بلخ ۵۳
۲۷۸، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۱۹، ۴۱۰، ۴۴۲	نهر طاب ۲۳
۴۵۵، ۴۶۴	نهر وان ۳۰۴
مصبیه ۴۶۴	نیشابور ۴۸ (مقدمه)، ۲۶، ۵۳، ۶۶، ۷۰
مغان ۱۰۵	۸۲، ۸۸، ۹۴، ۱۰۱، ۱۱۵، ۱۱۶
مکران ۲۵، ۱۵۷، ۲۰۵، ۲۱۷، ۲۲۵	۱۲۴، ۱۲۹ — ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۵۰
۲۵۰، ۳۷۱، ۴۳۲، ۴۶۰	۱۵۱، ۱۶۲، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۲، ۱۹۲
مکه ۸۰، ۹۱، ۹۵، ۹۸، ۱۳۵، ۲۷۷، ۲۹۷	۱۹۴ — ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۱۸ — ۲۲۰
ملازگرد ۴۶ (مقدمه)، ۲۳۲	۲۷۱، ۲۷۲، ۳۱۱، ۳۲۴، ۳۳۰، ۳۴۳
ملتان ۲۲۳، ۲۰۱	۳۵۷، ۳۷۸، ۴۱۶، ۴۴۱، ۴۵۸، ۴۶۹
من قیشلاق (شبه جزیره) ۴۳۳	نیکا (دره) ۳۵۵
منك ۴۵۴	نیل ۲۴۰، ۴۵۶، ۴۶۴
موصل ۱۳، ۱۹، ۲۰، ۴۴، ۹۷، ۱۴۴	و
۱۴۵، ۱۷۱، ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۰۴	واجالرود ۲۰
۲۲۱، ۲۲۸، ۳۰۴، ۳۱۹	واسط ۱۸۵، ۱۷۵، ۱۶۹، ۱۵۴، ۱۲۶
مهرگان کذغ ۳۶۹	۲۳۱، ۴۳۹، ۴۶۳
میمند ۳۶۶	واشگرد ۴۵۴
میمنه ۳۹۴	ورشو ۴۵۳
ن	ولگا ۲۱۳، ۲۵۶، ۳۲۷
نجف ۳۰۰	

،۲۳۰ ،۲۲۷ ،۲۲۶ ،۲۲۱ ،۲۱۸ ،۲۱۷
 ،۳۸۳ ،۳۶۹ ،۳۵۲ ،۳۲۰ ،۳۰۰ ،۲۷۱
 ،۳۹۴ ،۴۰۵ ،۴۴۸
 هند ۱۸ (مقدمه) ،۲۴ ،۱۷۸ ،۱۸۱ ،۱۹۵
 ،۲۱۸ ،۲۱۲ ،۲۰۵ ،۲۰۴ ،۲۰۲ ،۲۰۰
 ،۳۸۲ ،۳۵۲ ،۳۴۲ ،۲۲۴ — ۲۲۲
 ،۳۸۴ ،۳۹۶ ،۴۴۶ ،۴۶۰
 هندوکش ۲۰۵
 هیلند ۴۰۰

ی

یرموک ۷
 یزد ۱۱۷ ،۲۳۱ ،۳۴۷ ،۳۵۲ ،۴۶۳
 یمن ۹۸ ،۳۱۰
 یولی ۱۶ (مقدمه)
 یهودیه ۴۲ (مقدمه) ،۳۹۳ ،۳۹۴

وهارس بوداییان ۲۸۱ ،۳۹۸ ،۴۰۰
 وهاره ← وهارس

ه

هاله ۱۶ (مقدمه)
 هامبورگ ۱۶ (مقدمه)
 هرات ۱۲۲ ،۹۴ ،۸۹ ،۸۸ ،۳۷ ،۲۷ ،۲۶ —
 ،۱۵۷ ،۱۵۰ ،۱۳۳ ،۱۳۰ ،۱۲۹ ،۱۲۴
 ،۲۰۵ ،۲۰۴ ،۲۰۱ ،۱۹۲ ،۱۹۱ ،۱۸۲
 ،۳۸۶ ،۳۸۲ ،۳۵۹ ،۳۵۸ ،۳۴۹ ،۳۰۷
 ،۳۸۸ ،۴۱۲ ،۴۳۱ ،۴۷۰
 هفت‌رود (یتی‌سو) ۱۹۰
 هلمند (مصب) ۳۱
 هندان ۱۹ ،۱۷ — ۲۱ ،۸۲ ،۹۴ ،۱۵۴
 ،۱۷۳ ،۱۷۱ ،۱۶۹ ،۱۶۵ ،۱۵۷ ،۱۵۶
 ،۲۱۱ ،۲۱۰ ،۲۰۸ ،۲۰۳ ،۱۸۸ ،۱۸۵

نام اقوام و قبایل و مذاهب و سلسله‌ها

اسکیتها ۲۹۵	۴
اسلام (در بسیاری جاها)	آرامیها ۳۰۴، ۳۴۴، ۳۸۲، ۴۱۰، ۴۴۴
اسلاوها ۴۶۴	آریایی ۱
اسماعیلی، ایل ۴۳۷، ۴۳۸	آص‌ها ۴۳، ۴۳۳، ۴۳۸
اسماعیلیه ۱۵۶، ۱۷۶، ۲۵۷، ۳۱۳، ۳۱۴ -	آل‌افراسیاب، ایلمک‌خانیان ← قره‌خانیان
۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۷۱	آلبویه ۳۳ (مقدمه)، ۱۵۹ - ۱۶۷، ۱۶۹ -
اشعریها ۴۴۱	۱۹۰، ۱۹۴، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶ -
اشکانیان ۲	۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۳۱
اصاوره ۴۶۳	۲۳۳، ۲۳۴، ۲۵۷، ۲۷۶، ۲۸۲، ۲۸۹
اصحاب‌العدل والتوحید ۲۸۲	۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۲۸ -
افاغنه ۲۰۵، ۴۰۰، ۴۳۲	۳۳۰، ۳۸۴، ۳۹۵، ۴۰۷، ۴۲۴، ۴۴۳
افریغونی، سلسله ۱۹۲	۴۵۶، ۴۶۳، ۴۷۰
الان، قوم ۳۴۳	آل‌زیار ۱۵۶، ۱۵۹، ۲۱۹
امویان ۲۷ (مقدمه)، ۳۱، ۳۲، ۳۶، ۳۹ -	اتابکیان ۲۷۷
۴۱، ۵۵ - ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۷	ارامنه ۴۵، ۴۶ (مقدمه)، ۲۱، ۱۷۷، ۲۲۱
۶۹، ۷۲ - ۷۴، ۹۰، ۲۴۶، ۲۵۳	۲۴۶، ۳۴۱، ۳۴۲، ۴۰۵
۲۵۵، ۲۶۲، ۲۶۳، ۳۰۶، ۳۰۷، ۴۱۳	ارتقیان ۲۹۶
۴۱۵، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۴۹، ۴۵۰	ارتودوکس، کلیسا ۴۶
انگوت (تندوس)، قوم ۳۹۰	ارموریها ۴۳۹
اویغورها ۷۹، ۲۰۶، ۳۷۸، ۳۹۰، ۴۵۴	ازد (قبیله) ۳۲، ۳۹، ۴۰، ۶۲، ۶۳
اویگورها ← اویغورها	۴۳۲، ۴۴۱، ۴۴۸، ۴۵۰
اهل‌التسویه ۴۲۳	ازرقیان ۳۳، ۳۰۴، ۳۰۵
ایرانیان (در بسیاری جاها)	

۱۵۴ ، ۶۰ ، ۱۱۳ ، ۱۲۰ ، ۱۴۷ ، ۱۵۲ ،
 ۱۵۳ ، ۱۶۱ ، ۱۶۲ ، ۱۶۶ ، ۱۷۶ ، ۱۷۷ ،
 ۱۷۹ ، ۱۸۴-۱۸۷ ، ۱۹۷ ، ۲۰۱ ، ۲۰۸ ،
 ۲۰۹ ، ۲۱۳ - ۲۱۵ ، ۲۱۸ ، ۲۲۷ ،
 ۲۳۱ ، ۲۳۳ ، ۲۴۳ ، ۲۴۷ ، ۲۴۸ ، ۲۵۱ ،
 ۲۵۶ - ۲۵۸ ، ۲۷۹ ، ۲۸۰ ، ۲۸۴ ،
 ۲۹۱ ، ۲۹۵ ، ۲۹۶ ، ۳۰۶ ، ۳۲۴ ، ۳۲۷ ،
 ۳۴۱ ، ۳۵۱ ، ۳۵۸ ، ۳۶۱ ، ۳۷۸ ، ۳۸۲ ،
 ۳۹۰ ، ۴۰۰ ، ۴۰۵ ، ۴۰۶ ، ۴۰۸ ، ۴۱۵ ،
 ۴۲۲ ، ۴۲۵ ، ۴۲۸ ، ۴۳۴ ، ۴۳۵ ، ۴۴۴ -
 ۴۴۶ ، ۴۵۲ ، ۴۵۴ - ۴۵۸ ،
 ۴۶۶ ، ۴۶۷ ، ۴۷۰ - ۴۷۲

تعمیدیان، فرقه ۱۳

تغنگ، سلسله ۵۱

تسیم ۳۹ ، ۴۰ ، ۴۲ ، ۴۵ ، ۶۳ ، ۶۹ ، ۴۱۵ ،
 ۴۴۸ ، ۴۴۱

ث

نوریان، مکتب ۲۷۳

ج

چغانیان (صفانیان) ۲۷ (مقدمه) ، ۲۹۵ ،
 ۳۷۱

چول (صول) ← صولیان

چینیان ۲۶ ، ۴۴ (مقدمه) ، ۵۱ ، ۲۰۶ ،
 ۲۵۷ ، ۳۹۰

ح

حروریه، نهضت ۱۰۰

حروفیه ۴۳۴

حشاشین ۷۷ ، ۱۵۶ ، ۳۲۰ ، ۳۳۲ ، ۴۴۶ ،

ایغوریها ← اوینغوریها
 ایلخانیان ۴۵۳ ، ۴۵۴

ب

بارز، قوم ۴۳۲

بازنجان، قبیله ۴۳۷

باطنیان ۳۲۰ ، ۳۷۰

باوند ۹۷ ، ۱۱۰ ، ۱۳۷ ، ۴۰۴

برمکیان ۷۷ ، ۲۴۴ ، ۲۶۹ ، ۲۷۶ ، ۳۴۵ ،
 ۴۱۸ ، ۴۲۰

بکرن وائل، قبیله ۹ ، ۴۰ ، ۶۹ ، ۴۱۵ ، ۴۴۸

بلغاران ولگا ۳۲۷

بلوچ ۱۶۳ ، ۱۷۸

بلوچان ۴۳۲

بنو امرء القیس ۴۱۵

بنو شرکب ۱۲۹

بنو عمرو بن شیبان ۴۱۵

بنی اسرائیل ۲۶۹ ، ۵۸

بنی امیه ← امویان

بنی هاشم ۷۶

بودا، آیین ۳۶

بوداییان ۲۵ ، ۳۴۹ ، ۳۶۷ ، ۳۹۷ ، ۳۹۹ ،
 ۴۰۰

بویهیان ۲۶ ، ۳۰ (مقدمه)

پ

پارتیان، دولت ۲

ت

تاتارقبیچاق ۴۴ (مقدمه)

تازیان (در بسیاری جاها)

تغاریان ۲۷

ترکان ۱۲ (مقدمه) ، ۳ ، ۲۹ ، ۴۲ ، ۴۷ ،

۴۷۰

حصنانیان ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۹، ۱۸۰

۱۸۶، ۱۸۵

حنفیان ۲۸۴

خ

خرمیدینان ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۳۴، ۳۵۶

۳۶۱، ۳۶۵ — ۳۶۸، ۳۷۰

۳۷۳، ۳۷۴، ۳۸۰، ۳۹۵، ۴۰۴

خزاعه ۶۹، ۴۱۵

خزریها (خزریان) ۲۲، ۴۳، ۴۴، ۷۹

۱۱۳، ۱۷۶، ۲۱۴، ۲۶۵، ۳۸۸، ۳۹۴

۴۰۵، ۴۵۷، ۴۵۹

خوارج ۳۱ — ۳۴، ۳۹، ۴۱، ۶۶، ۷۰

۷۱، ۷۵، ۸۷ — ۸۹، ۹۲، ۱۰۰، ۱۱۴

۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۴۶، ۱۶۷، ۳۰۳ —

۳۰۹، ۳۱۲، ۳۲۳، ۳۲۸

خوارج ازرقی ۳۲

خوارزمشاهان ۵۰، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۷۶

خوارزمیان ۱۷۶، ۲۰۶، ۳۸۸، ۴۱۴

۴۳۳، ۴۶۱

د

داودیان، مکتب ۲۷۳

دروزیان (موحدون) ۳۱۷

دیالمه ۲۱، ۴۳، ۸۴، ۱۶۷، ۱۸۴، ۱۸۵

۱۸۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۱

۲۴۷، ۲۸۹، ۲۹۹، ۳۵۵، ۴۱۱، ۴۳۴

۴۷۰، ۴۷۱

دیناوریه ۳۷۸

دین‌بونا ۱۰۵، ۱۱۸، ۳۴۳، ۳۶۰، ۳۹۷

۳۹۸، ۳۹۹

دین زردشت ۳۷ (مقدمه)، ۱، ۲، ۸۴

۸۷، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۸

۲۵۰، ۲۶۱، ۲۷۰، ۲۸۶، ۳۱۵، ۳۳۳

۳۳۴، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۳ —

۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۸، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۰

۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۱۰، ۴۱۹، ۴۲۲

دین‌مانی ۴۲۲، ۱۱۸

دین یهود ۲۱۴، ۳۲۲

ذ

ذیوان، قبیله ۴۳۷

ر

رادانیان ۳۹۳

رامانی، ایل ۴۳۷

راوندیه ۶۹، ۷۸، ۲۶۷

ربیعہ ۶۲، ۶۷، ۶۹، ۴۴۸

روادی، سلسله ۲۲۱

روسها ۴۴ (مقدمه)، ۱۶۷، ۴۵۸، ۴۵۹

ز

زردشتیان ۵۷، ۸۱، ۲۴۵ — ۲۴۷، ۲۴۹

۲۵۵، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۸۲، ۲۹۳، ۳۱۸

۳۲۹، ۳۳۴ — ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۴۷ —

۳۵۲، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۵

۳۹۳، ۳۹۶، ۴۰۴، ۴۶۰

زط (جت)، قوم ۲۵۰، ۴۳۹، ۴۶۳

زنانقه ۳۷۸، ۳۷۹

زنج ← زنگیان

زنگیان ۱۲۱، ۱۲۵ — ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۵

زیاریان ← آل زیار

۴۲۹، ۴۳۴، ۴۴۶، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۵۷

۴۵۸

سلجوقیان ترك ۱۱، ۱۲ (مقدمه)

سنی (تسنن) (در بسیاری جاها)

سوخرانیان (قارن‌وند)، خاندان ۱۱۶

سوریا ۷۲، ۳۸۹

ش

شافعی، مذهب ۲۸۴، ۲۹۸

شافعیان ۳۳۶

شعوبیه ۱۰۹، ۳۱۵، ۳۳۶، ۳۵۰، ۴۰۴

۴۲۳، ۴۷۱

شکانی، قبیله ۴۳۸

شیانیان ۱۸۰

شیعه (تشیع) (در بسیاری جاها)

شیعه بنی‌عباس ۳۲۵

ص

صغاریان ۳۳ (مقدمه)، ۳۴، ۱۱۷، ۱۱۹

۱۲۳، ۱۲۹ — ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷

۱۴۲، ۱۴۶، ۱۶۱، ۱۸۱، ۲۳۴، ۲۷۶

۲۸۹، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۲۸، ۳۴۹، ۴۲۴

صفویه ۳۲۳، ۳۲۶، ۴۵۳

صولیان ۵۴، ۴۱۶، ۴۳۵

ط

طاهریان ۲۹ (مقدمه)، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۵

۱۰۹ — ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹

۱۲۲ — ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴

۲۸۹، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۸۴، ۴۲۱، ۴۲۴

۴۴۳

زیدی ۶۲، ۱۱۶، ۱۳۶، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۶

۲۵۶، ۲۷۰، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۲۱

۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۵۴

س

ساسانیان ۱۲، ۱۹ (مقدمه)، ۲، ۵، ۶، ۹

۱۲، ۲۸، ۱۳۲، ۱۹۷، ۲۴۳، ۲۷۴

۲۹۰، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۳۸ — ۳۴۰

۳۴۸، ۳۵۰، ۳۶۹، ۳۷۶، ۳۷۷

۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۶، ۳۹۲، ۳۹۹، ۴۰۶

۴۱۰، ۴۲۵، ۴۳۱، ۴۳۹، ۴۴۳، ۴۶۳

۴۶۴

سالاریان ۱۷۳، ۲۲۶

سامانیان ۳۵ (مقدمه)، ۱۳۱ — ۱۳۵

۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۶ — ۱۵۱، ۱۵۳

۱۵۵ — ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۶۵ — ۱۶۷

۱۶۹ — ۱۷۳، ۱۷۵ — ۱۸۳، ۱۹۰

۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۳۴، ۲۴۸

۲۷۵، ۲۸۴، ۲۸۹، ۳۱۹، ۳۲۷، ۳۴۵

۳۷۱، ۳۷۹، ۴۰۶ — ۴۰۸، ۴۲۵

۴۴۳، ۴۵۵ — ۴۵۷

سپیدجامگان ۳۶۱ — ۳۶۳، ۳۶۶

سرخ‌جامگان ۸۶، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۶

سفدیان ۲۷، ۴۶ — ۴۸، ۶۰، ۹۲، ۲۴۷

۲۵۲، ۲۹۹، ۳۴۱، ۳۴۲ — ۳۶۱، ۳۸۹

۳۹۰، ۴۶۱، ۴۶۸

سلاریان ← سالاریان

سلجوقیان ۳۴، ۴۶ (مقدمه)، ۱۹۷، ۲۱۴

۲۲۰ — ۲۲۳، ۲۲۵ — ۲۳۰، ۲۳۳

۲۳۵، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸

۲۸۰، ۲۸۳، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۱۱، ۳۱۴

۳۱۷، ۳۳۲، ۳۵۱، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۶

۴۰۰، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۲۵، ۴۲۸

فرانکها ۳۹۲ فرغانیان ۲۴۷، ۲۷	طولونی‌ها ۴۵۶، ۱۲۷ طی: ۴۵۰، ۴۴۸، ۴۴۱، ۴۱۵، ۶۹
ق	ع
قاجاریان ۴۵۳ قبطیان ۴۲۷، ۴۱۰، ۲۴۱ قنریان ۲۸۲ قراطه ۲۵۷، ۱۶۳، ۱۵۴، ۱۴۵، ۱۳۹ ۴۲۶، ۳۳۲، ۳۲۷، ۳۱۶ قرغزان ۴۵۴ قرقه‌های ترك ۲۱۳، ۲۰۱، ۱۹۰، ۷۹ ۴۵۵، ۴۵۴ قرمخانیان ۱۹۴، ۱۹۰، ۱۵۱، ۱۴۴ ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۷ ۴۵۴، ۴۴۶، ۴۲۹، ۴۰۸، ۲۷۵، ۲۲۲ قفص، قبیله ۴۳۹، ۴۳۲، ۱۷۸، ۱۶۳، ۲۴ ۴۷۰ قنوصی‌ها ۳۱۸ قوطیان ۳۹۲ قیس (قیسیان، قیسیه، بنی‌قیس) ۳۹ ۴۱، ۴۶، ۶۰	عباسیان ۲۷، ۱۱ (مقدمه)، ۵۹، ۵۸، ۵۵ ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۳، ۷۵ - ۸۱ ۸۳، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۷، ۹۸ ۱۰۹، ۱۶۳، ۱۷۰، ۲۴۶، ۲۵۴، ۲۵۵ ۲۶۵ - ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۸، ۲۸۵ ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۱۱، ۳۲۵، ۳۳۱، ۳۴۵ ۳۴۹، ۳۵۷ - ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۸۷ ۴۰۶، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۵۰، ۴۵۸، ۴۶۴ علویان ۱۳۶، ۱۲۴، ۸۹، ۷۶، ۷۰، ۶۵ ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۷۴، ۲۸۷، ۳۲۵، ۳۳۱ ۴۲۱ عیاران ۳۰۷، ۲۱۸ عیویه ۳۱۷
ث	ث
غز (اوغوز) ۲۲۰، ۲۱۵، ۲۱۴، ۱۹۶ ۲۲۴، ۲۲۶ - ۲۳۰، ۲۵۷، ۲۷۹ ۴۵۷، ۴۵۵ غزنویان ۲۱۹، ۱۸۶، (مقدمه)، ۳۵، ۲۸ ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۷۶ ۳۳۲، ۳۵۱، ۴۰۸، ۴۲۵، ۴۴۶، ۴۵۷ غور، طایفه ۴۰۰، ۳۲۱، ۲۵۳، ۲۰۴ ۴۳۲، ۴۷۰	غز (اوغوز) ۲۲۰، ۲۱۵، ۲۱۴، ۱۹۶ ۲۲۴، ۲۲۶ - ۲۳۰، ۲۵۷، ۲۷۹ ۴۵۷، ۴۵۵ غزنویان ۲۱۹، ۱۸۶، (مقدمه)، ۳۵، ۲۸ ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۷۶ ۳۳۲، ۳۵۱، ۴۰۸، ۴۲۵، ۴۴۶، ۴۵۷ غور، طایفه ۴۰۰، ۳۲۱، ۲۵۳، ۲۰۴ ۴۳۲، ۴۷۰
ف	ف
فاطمیان ۲۷ (مقدمه)، ۱۷۹، ۲۰۴، ۲۳۳ ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۷	فاطمیان ۲۷ (مقدمه)، ۱۷۹، ۲۰۴، ۲۳۳ ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۷

۳۴۴، ۳۳۶، ۳۲۹، ۲۵۸، ۲۴۹، ۲۴۵
 ۳۸۱ - ۳۸۴، ۳۸۸ - ۳۹۳، ۳۹۶
 ۴۱۰، ۴۱۹
 مسیحیت ۴۶ (مقدمه)، ۲، ۳۶۸، ۳۷۷
 ۳۸۱، ۳۸۵، ۳۸۸، ۳۹۰
 مضر ۵۸، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۷ - ۶۹، ۴۴۸،
 ۴۷۱
 معتزله ۱۰۲، ۲۷۹، ۳۸۰
 معتزلیان ۹۹، ۲۷۴، ۲۸۰ - ۲۸۳، ۲۸۵،
 ۳۵۱
 مغولان ۱۲، ۴۴، ۴۵ (مقدمه)، ۱۹۷،
 ۳۰۹، ۳۲۰، ۳۷۵، ۳۸۲، ۳۹۰، ۴۳۴،
 ۴۵۸

مقدونیه ۲

میکالی، خانواده ۴۴۴

ن

ناصروند، خاندان ۱۴۹
 نبطیان ۵۲، ۴۶۴
 نرمانان ۱۶۷
 نسطوریان ۴۷ (مقدمه)، ۱۱۸، ۳۸۱، ۳۸۳،
 ۳۸۶
 نصیری ۴۱۲
 نقطوی (در متن نکتوی) ۳۱۲

و

وارکها ۱۶۷

ه

هخامنشیان ۴۲۵، ۴۲۶

هندوان ۴۰۰، ۴۷۱

گرمی، قوم ۳۹۰

کلب ۳۹، ۴۶

کنده ۴۵۰

کوفیان ۱۹، ۲۰، ۲۷، ۲۸

کولیان ۴۳۹

س

گرچیها ۴۵ (مقدمه)، ۴۰۵

گورکانیان ۲۷

گیلویه، قبیله ۴۳۷

ل

لغمان ۶، ۸

لر، طایفه ۲۲۹، ۴۳۶، ۴۶۸

لوالجان، قبیله ۴۳۷

م

ماد ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۳۹۴، ۴۳۷، ۴۶۹

مارونیه ۳۸۳

مانویان ۲۵ (مقدمه)، ۱۳، ۲۵۵، ۲۸۲،

۳۱۸، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۷۶، ۳۷۸ -

۳۸۰

مانویت ۲، ۳۷۷، ۳۸۲، ۴۲۳

متطوعان ۳۰۷

مجوسیان ← زردشتیان

مرجئه ۶۳

مرزبان (کنارنگ) سلسله ۲۷

مروانیان ۱۸۵

مزدکیان ۳۶۱، ۳۷۳، ۳۷۵، ۴۲۶

مسودی، قبیله ۴۳۸

میسیان ۴۲، ۴۶ (مقدمه)، ۱۳، ۲۴۰،

یغوثیهها ۴۶ (مقدمه)، ۳۸۳	هیاطله ۲، ۲۶، ۲۹، ۴۲، ۴۶، ۴۳۵، ۴۵۸
یمنیها ۶۰، ۶۷ — ۶۹، ۴۴۱، ۴۵۰	هیون-سنگ، مذهب ۳۹۸
یونانیان ۲، ۴۱۰	ی
یهودیان ۱۳، ۲۴۵، ۳۳۶، ۳۸۵، ۳۸۸	یزیدیه کردان، فرقه ۲۶۶
۳۹۲، ۳۹۳ — ۳۹۶، ۴۰۵	